

معارف قرآن در المیزان

جلد چهاردهم

شناخت آخرت

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر ۱۳۹۲)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارک و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد^(۱) ... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! »

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۶.

فهرست عناوین انتخاب شده

جلد اول - معارف قرآن در شناخت خدا

- ۱- شناخت خدا - امر و خلق
- ۲- تدبیر و تقدیر - مقدرات
- ۳- قضا و قدر - سنت های الهی

جلد دوم - معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش

- ۴- شروع و پایان جهان
- ۵- نظام آفرینش

جلد سوم - معارف قرآن در شناخت ملائکه و جن و شیطان

- ۶- ملائکه
- ۷- جن و شیطان

جلد چهارم - معارف قرآن در شناخت انسان

- ۸- آغاز خلقت اولیه انسان
- ۹- روح و زندگی
- ۱۰- سیستم ادراکی، احساسی و فکری انسان
- ۱۱- نفس و روان و عواطف
- ۱۲- قلب، عقل، علم و کلام
- ۱۳- تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
- ۱۴- رازبندی
- ۱۵- دعاها و آرزوهای انسان

جلد پنجم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۱- انسان های اولیه و پیامبران آنها)

- ۱۶- کلیات تاریخ ادیان

- ۱۷- انسان های اولیه و پیامبران آن ها

جلد ششم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۲- ابراهیم بنیانگذار دین حنیف)

- ۱۸- بنیانگذاری ملت حنیف، رسالت و مبارزات ابراهیم (ع)
- ۱۹- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۱- بنی اسماعیل
- ۲۰- لوط، ع. پیامبر معاصر ابراهیم

جلد هفتم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۳- موسی و بنی اسرائیل)

- ۲۱- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۲- بنی اسرائیل
- ۲۲- زندگانی یعقوب و یوسف (ع)
- ۲۳- زندگانی موسی علیه السلام
- ۲۴- موسی و بنی اسرائیل
- ۲۵- زندگانی داود و سلیمان و پیامبران بنی اسرائیل

جلد هشتم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۴- عیسی و پیروانش)

- ۲۶- آغاز دین مسیح - زندگانی زکریا، یحیی، مریم و عیسی «ع»
- ۲۷- تعلیمات عیسی و تحریفات کلیسا
- ۲۸- اصحاب کهف، لقمان حکیم و حوادث تاریخی بعد از مسیح

جلد نهم - محمد رسول الله «ص» (شخصیت، تاریخ و شریعت او)

- ۲۹- شخصیت و رسالت محمد رسول الله (ص)
- ۳۰- جانشین رسول الله «ص» و اهل بیت
- ۳۱- مشخصات قرآن و تاریخ وحی و تنظیم و تفسیر
- ۳۲- تاریخ تشریح دین اسلام

جلد دهم - تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله «ص»

- ۳۳- تاریخ صدر اسلام- از جاهلیت تا مدینه فاضله
- ۳۴- مدینه النبی - جامعه صالح اسلامی - تاریخ تشریح اسلام
- ۳۵- تشریح جهاد - از بدر تا مکه - جنگ های اسلام با مشرکین قریش
- ۳۶- از حنین تا تبوک - جنگ های اسلام با یهود و اقوام دیگر
- ۳۷- نهادینه شدن دین - پایان سلطه کفر و آغاز نفاق

جلد یازدهم - مبانی زندگی اسلامی در قرآن

- ۳۸ خانواده اسلامی
- ۳۹ غذا و تغذیه انسان
- ۴۰ نماز و روزه و حج

جلد دوازدهم - مبانی جامعه اسلامی در قرآن

- ۴۱- جامعه اسلامی
- ۴۲- اخلاق اسلامی
- ۴۳- بایدها و نبایدها ی قرآن - اوامر و نواهی - حلال و حرام
- ۴۴- انفاق - نظام مالی اسلام - (خمس و زکات)

جلد سیزدهم - مبانی حکومت اسلامی در قرآن

- ۴۵- حکومت اسلامی
 ۴۶- قانون در قرآن - مجازات اسلامی
 ۴۷- مبانی احکام نظامی و جهادی اسلام (جنگ و صلح)
 ۴۸- اداره کشور اسلامی - روش های مدیریت

جلد چهاردهم - معارف قرآن در شناخت آخرت

- ۴۹- مرگ و برزخ
 ۵۰- رستاخیز
 ۵۱- اوضاع طبیعی و انسانی قیامت
 ۵۲- انسان و اعمالش
 ۵۳- گناه و ثواب - حسنات و سیئات

جلد پانزدهم - معارف قرآن در شناخت ابدیت و لقاء الله

- ۵۴- بهشت
 ۵۵- جهنم
 ۵۶- ابدیت، شفاعت، لقاء الله

جلد شانزدهم - گفتمان های قرآن - تفسیر و تحلیل

- ۵۷- گفتمان های راهبردی قرآن
 ۵۸- گفتمان های آموزشی قرآن
 ۵۹- گفتمان های تبلیغی قرآن

جلد هفدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در دین و فلسفه احکام

- ۶۰- گفتارهای علامه طباطبائی در توحید
 ۶۱- گفتارهای علامه طباطبائی درباره قرآن و کتاب
 ۶۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره دین و فلسفه تشریح احکام
جلد هیجدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و مفاهیم علمی

- ۶۳- گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و تفسیر
 ۶۴- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم و اصطلاحات قرآنی
 ۶۵- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم علمی و فلسفی قرآن

جلد نوزدهم – گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش، کمال، مقدرات و قیامت

- ۶۶- گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش جهان و انسان
 ۶۷- گفتارهای علامه طباطبائی در خودسازی و کمال انسانی
 ۶۸- گفتارهای علامه طباطبائی در مقدرات و اعمال
 ۶۹- گفتارهای علامه طباطبائی در مواقف و مسائل زندگی بعد از مرگ

جلد بیستم – گفتارهای علامه طباطبائی در اداره جامعه و کشور

- ۷۰- گفتارهای علامه طباطبائی در روش اسلام در اداره جامعه
 ۷۱- گفتارهای علامه طباطبائی درباره حکومت و روش اداره کشور
 ۷۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره احکام حقوقی، جزائی و خانوادگی اسلام
 ۷۳- گفتارهای علامه طباطبائی درباره روش مالی اسلام
 ۷۴- گفتارهای علامه طباطبائی در مباحث تاریخی

جلد بیست و یکم – هدف آیات و سوره های قرآن

- ۷۵- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش ۱
 ۷۶- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش ۲

جلد بیست و دوم – منتخب معارف قرآن در المیزان

- ۷۷- منتخب معارف قرآن در المیزان

فهرست مطالب

موضوع: صفحه:

- ۲۸ مقدمه مؤلف
 ۳۱ اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

بخش اول: مرگ و زندگی

فصل اول: تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن

- ۳۵ آفرینش مرگ و زندگی
 هدف از آفرینش مرگ و زندگی
 تقدیر مرگ و فلسفه آن
 حکم عمومی مرگ و بازگشت
 بازگشت انسان به سوی مالک خود
 عمومیت و استمرار در حیات و مرگ
 مرگ، دری به سوی نعمتهای خدا
 نفی فرار از مرگ
 مرگ، سرنوشت محتوم
 وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
 مرگ، نوع و محل معین آن
 مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر
 مرگ در راه دین
 مرگ مهاجرین الی الله
 شهید شدن در جهاد
 مرگ در حال اسلام
 مسلمان مردن
 ارزش مسلمان مردن!
 مرگ در حال کفر
 برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان
 مرگ، قبر، نشر، و طبع کفرانگرا انسان
 انقراض انسانها به وسیله عذاب دنیوی
 بازگشت ناپذیری مجتمع هلاک شده

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته
 هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت!
 مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی (ع)
 مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان

فصل دوم: تعریف اجل مسمی و غیر مسمی در آیات قرآن

۵۵

اجل مبهم و اجل مسمی
 اجل مسمی
 اجل مسمی، آخرین مهلت، و آخرین مرحله
 ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت
 قدرت کشش اجل ها
 استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل
 مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او

۶۱

فصل سوم: مرحله قبض روح انسان

جان ستانی ملک الموت و رجوع انسانها به خدا
 ملک الموت در روایات اسلامی
 قیافه ملک الموت (از مشاهدات رسول الله در شب معراج)
 جان کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر
 گرفتن جان انسانها در حین خواب و حین مرگ
 مرگ و خواب
 ملائکه حافظ جان انسان، و ملائکه مامورگرفتن جان انسان
 معقبات یا مراقبان انسان
 قطع ارتباطات مادی و تنهائی انسان در بازگشت
 سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده
 عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت
 سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین!
 تسلیم کافران در حال جان کندن
 فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب
 وقتی که جان به حلقوم می رسد!
 حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین
 حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالین
 نمونه ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت
 مرگ، زمان ظهور ملائکه
 روز مشاهده ملائکه، روز بی بشارت مجرمین!
 پشیمانی لحظه مرگ، و آرزوی مهلت برای انفاق

نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ
جان دادن با شکنجه ملائکه!

۸۴

فصل چهارم : تعریف برزخ در آیات قرآن

برزخ، فاصله مرگ تا قیامت
عالم برزخ - دومین زندگی
ادامه زندگی شهدا در برزخ، و ادامه فعل و شعور آنها
حیات برزخی شهدا
زندگی در مرگ
ورود سریع به بهشت برزخی
دللی بر وجود عذاب و آتش در برزخ
مدت درنگ در قبر
عدم احساس زمان در برزخ
نمونه ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان
برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد
منع شیطان از دخالت در برزخ
زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت
چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده
بحثی پیرامون تجرد نفس
سیر عوالم بعد از مرگ
روایات اسلامی در باره برزخ و زندگی بعد از مرگ
در برزخ استکمال نیست!
عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت

۱۰۶

بخش دوم: رستاخیز

۱۰۷

فصل اول : شرح رستاخیز در آیات قرآن

۱۰۷

قسمت اول - تعریف و شناخت قیامت

سومین زندگانی
روز قیامت، اجلی مسمی برای مجموعه عالم
پایان عمر دنیا
یوم عظیم، روزی که مردم قیام می کنند!
رستاخیز مردگان، وعده حق الهی
روز جمع، روز تغابن
قیامت، روز بدون رفیق و بدون معامله
یوم الدین، و پادشاه یوم الدین

خیر بودن زندگی آخرت
 نعمت حیات، نعمت مرگ، نعمت بعث

۱۱۴

قسمت دوم - خصوصیات روز قیامت

قیامت، روز معرفت به خدای حق مبین
 روزی که حقایق با نور خدا ظهور می کنند!
 علم خدا در روز قیامت
 قیامت، روز بروز تاویل کتاب
 قیامت، روز داوری خدا بین مشرکین و مخلصین
 روز رستاخیز، روز جمع کردن همه خلایق
 رستاخیز یحیی و عیسی، پیامبران الهی
 جمع رسولان در پیشگاه خدا در قیامت
 بررسی شرک مسیحیت در پیشگاه خدا در قیامت
 عهد الهی و پرسش از آن در قیامت
 روز ظهور تسلط خدا بر زمین و آسمانها
 بحثی درباره دروغگوئی در قیامت
 روشن شدن نیرنگها و خیانتها در قیامت
 تنهائی و دست خالی بودن انسان در قیامت
 روز قیامت، روز فصل و داوری بین ادیان
 قیامت، روز حکم الهی درباره اختلاف در عبادات ادیان
 چه چیزی در روز قیامت سود می دهد؟
 یأس مجرمین بعد از وقوع قیامت
 یوم الجمع، روز تفکیک اهل جنت و اهل سعیر
 حرکت مؤمن با نور خود در روز قیامت
 روز ظهور دشمنی همه دوستان، غیر از متقین!
 خصومت پرستندگان و پرستش شدگان در قیامت
 از بین رفتن انساب در روز قیامت
 روزی که خدا اجازه برگشت نمی دهد!
 گواهی روز الست، و سوال از آن در قیامت
 انکشاف حقیقت توحید به دارندگان علم در قیامت
 دو دلیل قیامت
 معاد: انگیزه عبادت خدا

۱۳۷

قسمت سوم - وقوع واقعه

وقوع قیامت بدون اعلام و علامت قبلی
 وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

نزدیکی قیامت به زندگی دنیا
اشتباه مجرمین در فاصله زمانی بین دنیا و آخرت
پنهان بودن قیامت و ظهور ناگهانی آن
اختصاص علم ساعت به خدای تعالی
شاید وقوع آن خیلی نزدیک است!
إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ
غفلت از قیامتی که ناگهان در می آید!
جز خدا کسی زمان وقوع را آشکار نمی کند!

۱۴۴

قسمت چهارم - بررسی وضع منکرین قیامت

خبرها بر آنان کور شد!
روز بطلان پندارهای باطل و خدایان پنداری
آرزوی بازگشت به دنیا
روز حسرت
سرنوشت آخرتی دوگانه
زیانکارانی که خود و خاندان خود را باختند!
خسارت دیدگان در قیامت
تفاوت رفتار با مسلمین و مجرمین در قیامت
ادامه صفت و ملکه دروغگوئی منافقین در قیامت
عدم ایمان به معاد، دلیل ناسپاسی انسان
علت انحراف ها - عدم ایمان به روز جزا
اختلاف نظر مشرکین درباره روز قیامت
نتایج بعید شمردن قیامت
کیفر بعید شمردن قیامت
کیفر استهزاء و وقوع قیامت
چه کسی به آخرت ایمان یا شک دارد؟
لعنتی تا قیامت برای اولین گناهکار

۱۵۸

فصل دوم : براهین رستاخیز در قرآن

۱۵۸

قسمت اول: براهین رستاخیز در طبیعت

چنین است خروج انسانها از خاک - كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ
چنین است رستاخیز - كَذَٰلِكَ النُّشُورُ
و چنین مردگان از خاک بر خیزند - كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ
چگونه مردگان را زنده می کنیم!
نشان حیات تازه در احیای در ختان میوه
رستاخیز طبیعت، و رستاخیز انسانها

تولد انسان، رشد گیاه، و زنده شدن مردگان

۱۶۴

قسمت دوم: براهین رستاخیز در خلقت

تجدید خلقت، و برگشت به خلقت اولیه
موضع کفار در انکار خلقت جدید
اساس فلسفه کفار در انکار خلقت جدید
قادر بودن خدا بر خلقت جدید
اعاده عین نفس با بدنی جدید
مفهوم ایجاد و اعاده
سهولت ایجاد و اعاده خلقت برای خدا
وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسان تر است!
سهل بودن خلق و اعاده کل موجودات بمانند یک فرد
بازگشت شبیه آغاز
احیاء استخوانهای پوسیده!
پاسخ قرآن به شبهات معاد
قیامت آمدنی است!

۱۷۴

قسمت سوم: استدلال علمی بر وقوع رستاخیز

إِنَّهٗ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ - معاد موعود
پایان نظام هستی انسان با موت و حشر

۱۷۷

براهین مهم معاد

نمونه ای از مرگ موقت، و احیای مجدد
نمونه زنده کردن مرده ها به وسیله مسیح(ع)
سرگذشت عیسی «ع» وسیله علم به قیامت
زنده شدن اصحاب کهف و زنده شدن در قیامت
محشر حاجیان، نمونه ای از محشر قیامت
دانشمندان و متفکران، و اعتقادشان به حشر
مقدمه ای بر روز جمع شدن خلائق
معاد، هدف خلقت
اثبات معاد با مشاهده آثار اقوام منقرض شده
حقانیت خبر قیامت در قرآن
برهانی بر ثبوت معاد: حق و هدف دار بودن خلقت
زنده شدن مردگان، و اشتباه منکرین در موقف آن
چرا قیامت و جزا را باور ندارید؟!
خبر عظیم!

دلایلی از آیات بر خبر عظیم
بعث و قیامت: هدف خلق آسمانها و زمین

۱۹۴

فصل سوم: شرح مقدمات رستاخیز در قرآن

موضوع رجعت

آخرالزمان - مرگ آخرین نفرات روی زمین
هلاکت همه موجودات در آسمانها، در زمین، و در برزخ
با نفخه اول همه می میرند!
تحولات طبیعی قبل از خروج انسانها از زمین
درهم کوبیده شدن سد ذوالقرنین (نشانه آغاز قیامت)
یورش یاجوج و ماجوج (از علایم آغاز قیامت)
خروج ذابّة الأَرْضِ (از حوادث قبل از قیامت)
حشر فوجی از هر امتی (از حوادث قبل از قیامت)
وقتی قیامت بیاید!
ایمان بعد از ظهور علایم و اشراف قیامت
ارث زمین به بندگان صالح می رسد!

۲۰۸ **بخش سوم: حشر انسانی (اوضاع طبیعی و انسانی قیامت)**

۲۰۹ **فصل اول: وضعیت انسانی در روز محشر**

۲۰۹ **قسمت اول: کیفیت زنده کردن مردگان**

نمونه عملی از نحوه زنده کردن مردگان

۲۱۳ **قسمت دوم: کلیاتی از آغاز و انجام قیامت**

الف: قیامت چگونه آغاز می شود؟

- ۱- با نفخه اول همه می میرند!
- ۲- با نفخه دوم همه زنده می شوند!
- ۳- تاریکی زمین زایل می گردد!
- ۴- نامه های اعمال گشوده می شوند!
- ۵- گواهان احضار می شوند!
- ۶- داور واقعی آغاز می شود!
- ۷- اعمال به صاحبانش رد می شود!

ب: احکام کیفر اجرا می شود!

- ۱- اولین سؤال خازنان جهنم
- ۲- دستور دخول از ابواب جهنم

ج: احکام پاداش اجرا می شود!

- ۱- سوق داده شدن متقین بصورت گروهی به بهشت
 - ۲- صدق وعده پروردگار
 - ۳- وراثت زمین بهشت
 - ۴- اقامت و استفاده دلخواه از بهشت
 - ۵- داوری بحق، و حمد خدای سبحان
- اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر

۲۲۲

قسمت سوم: مشخصه های قیامت**مشخصه ها و معرفه های قیامت و روز حشر**

معرفه اول قیامت: روز جمع شدن تمام مردم (از اولین تا آخرین)

تفاوت حساب روز قیامت با بازجوئی های برزخ یا قبر

معرفه دوم قیامت: روز مشهود

ظهور و بروز اسرار باطن ها

معرفه سوم قیامت: زمان وقوع

معرفه چهارم قیامت: تکلم در روز قیامت

چگونگی تکلم در روز قیامت

ظهور ملکات نفسانی به جای تکلم در قیامت

روز شهادت گواهان (تکلم اضطراری و بی اختیار)

معرفه پنجم قیامت: ظهور نتیجه اعمال انسان (پایان اختیار و عمل)

روز قیامت، ظرف جزا (نه ظرف عمل)

معرفه ششم قیامت: سعادت و شقاوت

بهشت یا آتش در قیامت (انتهای سیر انسانی)

تدارک برای سفر با سعادت آخرت

صدای نفس بدبختان در آتش جهنم

از معرفه های قیامت: برطرف شدن تردیدها

هرکس آنچه کرده می داند!

کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر

اصناف سه گانه مردم در روز محشر

خروج از قبر، و فاش شدن نهران انسان

حال فزع کل موجودات

موقفی از پنجاه مواقف روز قیامت

قیامت در سوره قیامت

روزی که مؤمنین، استهزاگران را نظاره می کنند!

قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قیامت

روزی که بت و بت پرست با هم محشور می شوند

حشر جمعی مشرکین و خدایان دروغین
روز بی یار و بی یاور
حشر، و ظهور مالکیت حقیقی الهی
خلق قیامت، و نفخ صور، و کیفیت احضار و حشر عام
نشر و باز شدن طومار مردگان در پیشگاه الهی

۲۵۰

قسمت چهارم: وضعیت زنده شدگان

بازگشت خاک هر قالبی به قالب روح خود
ورود به قیامت با سائق و شاهد
کنار رفتن پرده غفلت و تیزبین شدن دیدگان
فرشته موکل تحویلش می دهد!
شرح روزی که در صور دمیده می شود!
پایان سرنوشت انسانها
رستاخیز همه مردگان با آخرین نفخه صور
حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور
کیفیت نفخ و دمیدن در صور
از قبرها با سرعت بیرون می آیند!
تلاطم انسانی قبل از قیامت و نفخ صور برای جمع شدن
صحرای محشر
سوال یوم حشر
هلاک شدگان در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد!
ظهور دهشت و احوال غیر قابل تصور در قیامت
روز آشفته، دلها از شدت ترس به گلوگاه می رسد!
یوم التناد، روز فریادهای بلند و فرارهای بی فایده
شدت روز قیامت و ناتوانی مستکبرین از سجده
توصیف روز قیامت و عذاب کفار در آن
روزی سخت بر کافران، روز نقر ناقور
بطشه کبری! انتقام الهی
حال انسان در روز قیامت
حال جمعی مردم در روز قیامت
احوال متفاوت انسانها در وقوع صیحه آسمانی
طامه کبری - ضابطه سکونت در جهنم و سکونت در بهشت
مقام پروردگار، و کسی که از آن بترسد!
روزی که چشمها خیره می شود و عقلها زایل می گردد!

۲۷۹

قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات

حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا

سؤالات و ابهامات در حشر حیوانات
اثبات حشر برای حیوانات
شبهات حشر حیوانات به حشر انسان
حشر آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و سنگها و غیر آن
عدم اثبات پیامبر بر غیر انسان

۲۸۴

فصل دوم: تغییرات طبیعی و هول روز قیامت

سقوط نظام دنیا و نشانه های آن

نشانه ۱- محو شدن نور ستارگان

نشانه ۲- شکافته شدن آسمان

نشانه ۳- ریشه کن شدن کوهها

نشانه ۴- حاضر شدن انبیاء

زَلْزَلَةٌ عَظِيمٌ - إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ!

نشانه ۵- وقوع زلزله عظیم

نشانه ۶- رها کردن عزیزان

نشانه ۷- گیج و دهشت زده شدن آدمها

سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمین

نشانه ۸- پیچیده و تاریک شدن خورشید

نشانه ۹- سقوط و تیره شدن ستارگان

نشانه ۱۰- راه افتادن کوهها

نشانه ۱۱- بی صاحب ماندن اموال

نشانه ۱۲- محشور شدن وحوش

نشانه ۱۳- آتش شدن دریاها

نشانه ۱۴- رسیدن نفوس به زوج خود

نشانه ۱۵- سوال از دختران زنده بگور شده

نشانه ۱۶- باز شدن نامه های اعمال

نشانه ۱۷- کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها

نشانه ۱۸- افروخته شدن دوزخ

نشانه ۱۹- نزدیک شدن بهشت به اهل آن

نشانه ۲۰- پی بردن فرد به اعمال خود

تغییرات شروع قیامت و نشانه های آن

نشانه ۲۱- منشق و منقاد شدن آسمان

نشانه ۲۲- گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان

به راه افتادن کوهها و نمودار شدن زمین

نشانه ۲۳- برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین

باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها

نشانه ۲۴- باز شدن درهای آسمان

نشانه ۲۵- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب

شرحی از تبدلات روز قیامت

نشانه ۲۶- تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر

تخت و هموار شدن زمین

نشانه ۲۷- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین

درهم پیچیده شدن طومار آسمانها

نشانه ۲۸- پیچیده شدن آسمان مانند طومار

حرکت کوه ها مانند ابرها

نشانه ۲۹- حرکت کوه ها چون ابرها

آسمان چون مسی گداخته، کوهها چون پشم حلاجی شده!

نشانه ۳۰- آسمان مثل مس ذوب شده

نشانه ۳۱- کوهها مثل پشم حلاجی شده

تیره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشید

نشانه ۳۲- خسوف و تاریک شدن ماه

نشانه ۳۳- جمع شدن ماه و خورشید با هم

روزی که آسمان دودی آشکار بیاورد!

نشانه ۳۴- دود آوردن آسمان

تاریکی زمین زایل گردد!

نشانه ۳۵- روشن شدن زمین با نور پروردگار

در چنین روزی قیامت پیا می شود!

نشانه ۳۶- دمیده شدن در صور

نشانه ۳۷- کوبیده شدن زمین و کوهها

نشانه ۳۸- منشق و واهی شدن آسمان

نشانه ۳۹- ظاهر شدن ملائکه و عرش برای انسانها

نشانه ۴۰- فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا

زمین هموار قیامت، محل استقرار همه مردگان

نشانه ۴۱- قرار گرفتن همه مردگان در روی زمین

حوادث آغاز واقعه

نشانه ۴۲- زیر و رو شدن نظام عالم

نشانه ۴۳- تکان خوردن زمین با زلزله عظیم

نشانه ۴۴- آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا

وقتی که آسمان بشکافد و ستارگان فرو ریزند!

نشانه ۴۵- انفطار و پاره شدن آسمان

نشانه ۴۶- درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار

نشانه ۴۷- متصل و مخلوط شدن دریاها با هم

نشانه ۴۸- منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان

زمین را چه رخ داده چنین می لرزد؟

نشانه ۴۹- زلزله های پی در پی زمین و خروج اثقال آن

نشانه ۵۰- سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن

نشانه ۵۱- متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود

حادثه کوبنده، و میزان اعمال

نشانه ۵۲- پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین

نشانه ۵۳- متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی

روزی که جوان را پیر می کند!

نشانه ۵۴- تبدیل شدن کوهها به تل ماسه

نشانه ۵۵- انفطار و شکافته شدن آسمان

بطشه کبری

شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه

نشانه ۵۶- شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه

صیحه شدید روز قیامت

نشانه ۵۷- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانواده خود

وقوع راجفه و رادفه

نشانه ۵۸- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم

۳۱۵

فصل سوم: یوم الفصل، روز میقات جمعی

یوم الفصل، روز میقات انسانها از اولین تا آخرین

یوم الفصل، میقات و وعده گاه خلق

یوم الفصل، و کمینگاه بودن جهنم

یوم الفصل، و بهشت رستگاران

یوم الفصل، و ربوبیت عمومی رحمان

یوم الفصل، خیزش و صف بندی روح و ملائکه

یوم الفصل، ذلک الیوم الحق

تمتع مجرمین در دنیا و عذابشان در یوم الفصل

۳۲۴

بخش چهارم: اعمال

۳۲۵

فصل اول: ماهیت و صلاحیت اعمال

۳۲۵

قسمت اول: شناخت اعمال

ماهیت اعمال

ماهیت اعمال شایسته و اعمال ناشایست

صعود اعمال

استناد اعمال

عمل بر اساس توحید

همراهی عمل با ایمان

همراهی عمل با عامل

رهینه بودن نفس کل انسانها، غیر از اصحاب یمین!

تسلط انسان بر اعمال خود

تکلیف اعمال بد مخلوط با اعمال نیک

ظلمات انباشته اعمال کفار

ارتباط بین اعمال انسانها با حوادث عالم

۳۳۲

قسمت دوم : اعمال صالح

عمل صالح : باقیات صالحات

عالی ترین مصداق اعمال نیک و کمال دین

کمال دین

راه یابی مؤمنان با نور الهی به اعمال صالح

توفیق الهی در اعمال صالح

اعمال صالح و خیرات

آرزوی برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

رد درخواست برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

تکرار عمل صالح و نتایج آن

۳۳۹

فصل دوم: رسیدگی به اعمال، و میزان و حساب

۳۳۹

قسمت اول: ماهیت حساب و میزان

ماهیت میزان در قیامت

ماهیت وزن در قیامت

اعمال قابل محاسبه در قیامت

دقت در ترازوی عدل!

دقت خدا در حساب اعمال

علم انسان به اعمال خود در قیامت

۳۴۷

قسمت دوم : روز حساب

دعای ابراهیم «ع» برای روز حساب

نزدیک شدن مردم به حساب

صابران در قیامت به حساب نمی ایستند!

مراسم ارائه نامه اعمال امت ها

به اعمال خود قبل از مرگ رسیدگی کنید!!

مَا قَدَّمْتَ لِرَبِّكَ

حساب شدید و عذاب عجیب الهی در دنیا
نتیجه سنگینی و سبکی موازین اعمال
هیچ گناهکاری و زر گناه دیگری را به دوش نمی کشد!
بازخواست از مسلمانان درباره قرآن
خدا خود به حسابها رسیدگی خواهد کرد!

۳۵۷

فصل سوم: شاهدین اعمال

مفهوم شهید و شهدا در قرآن
شرحی در موضوع شهادت در قیامت
شهادت اعضای بدن بر گناهان
روزی که دهانها بسته، و دست و پا شهادت می دهند
مسئولیت گوش و چشم و دل در دنیا و شهادت آنها در قیامت
چگونه اعضای بدن در روز حشر شهادت می دهند؟
مفهوم تکلم و گواهی اعضای بدن در روز حشر
شاهدین اعمال در دنیا، و شهادت بر اعمال در قیامت
شهادت دادن رسول الله در قیامت
شاهدین اعمال از هر امت، و شهادت رسول الله به امت خود
حقیقت اعمال، و شاهدین آن در دنیا و در قیامت
شهود بر اعمال و حضور اشیاء نزد خدا
غافل نبودن خدا از اعمال بندگان
روزی که زمین شهادت می دهد!
روزی که از هر امتی گواهی مبعوث می شود!
روزی که رسول الله "ص" شهادت می دهد!
استنکاف مشرکین از شهادت بر شراکت بت ها در الوهیت
شهادت اشهاد و مفهوم لعنت آنان در آخرت

۳۷۴

فصل چهارم: پاداش و کیفر اعمال

۳۷۴

قسمت اول: اصول اولیه کیفر و پاداش الهی

قانون کلی جزا در دنیا و آخرت
برگشت اثر دنیوی و اخروی اعمال به خود انسان
دریافت عین عمل بعنوان جزا
پاداش بهترین عمل برای هر عمل صالح
مفهوم دادن پاداش عمل برتر به همه اعمال
نتیجه نوشتن و حفظ اعمال در قیامت
جداسازی گروه نیکوکاران و بدکاران در قیامت

عیش رضایتبخش و آتش سوزنده، پاداش و کیفر اعمال
 هر نفسی آنچه را که کسب کرده جزا داده می شود!
 نتایج متفاوت اعمال در آخرت
 مسرت های پنهان الهی برای صاحبان اعمال
 خدا هر قومی را به آنچه عمل کرده اند کیفر دهد.
 فضل الهی: پاداشی بیشتر از عمل
 قطعی بودن بعث و حساب و جزای اعمال

۳۸۳

قسمت دوم: تغییر و تبدیل در قانون پاداش و کیفر

بررسی مسئله احکام اعمال از حیث جزا

۳۹۰

فصل پنجم: تجسم اعمال در قیامت

ظاهر شدن حقیقت اعمال در قیامت
 آنچه می خورند جز آتش نیست!
 انسان و سنگ به عنوان آتشگیرانه جهنم
 حضور اعمال خیر و شر هر انسان در قیامت
 انتقام الهی با تجسم صورتهای زشت اعمال
 تجسم اعمال در قیامت و ترس از مشاهده آن

۳۹۴

فصل ششم: حبط و بطلان اعمال

مفهوم حبط اعمال
 بررسی چگونگی حبط اعمال
 بحثی در مکان و زمان حبط اعمال
 دست خالی ماندن انسان بعد از لغو حسنات
 حبط عمل بدون ایمان
 حبط اعمال منافقین در همه تاریخ
 برباد رفتن خاکستر اعمال کفار
 خسارت بارترین اعمال
 اعمال حبط شده در قیامت وزن ندارند!
 اعمالی که مانند غبار از هم پاشیده می شود!
 بی نتیجه شدن اعمال کفار
 ابطال اعمال و محرومیت از مغفرت خدا
 اشتباهاتی که باعث حبط اعمال می شوند!
 عاقبت اعمال سراپگونه
 شکنجه جان دادن کسانی که اعمالشان حبط شده!

فصل هفتم: کتابت اعمال – ثبت و ضبط و حفظ اعمال و آثار انسان ۴۰۷

کتابهای اعمال، انواع و محتویات آنها
 نویسندگان اعمال و فرشتگان محافظ انسان
 نویسندگان حسنات و سیئات انسان
 ضبط و حفظ گفتار انسان
 نوشتن اعمال و آثار اعمال
 نسخه برداری از اعمال انسانها
 بحثی در کتاب و حساب مؤمنین گناهکار
 کتابی که در قیامت بحق سخن خواهد گفت!
 ارتباط استنساخ اعمال با مکر الهی
 ارتباط پیشوایان حق و باطل با دادن نامه اعمال به دست راست و چپ
 وای در این نامه چیست؟
 کتابت اعمال صالح توأم با ایمان
 ثبت سرّها و نجواها بوسیله ملائکه ثبت اعمال
 ثبت شهادت دروغین
 ضبط هر عمل کوچک و بزرگ در نامه اعمال
 شمارش اعمال فراموش شده انسان به وسیله خدا
 آنها که کتابشان به دست راست داده می شود!
 آنها که کتابشان به دست چپ داده می شود!
 کتاب ابرار در علیین، و مشاهده کنندگان علیین
 کتاب فجار، سرنوشتی مقدر!
 مشمولین حساب آسان در قیامت
 مشمولین حساب سخت در قیامت
 برای هر فرد نویسنده و نگهبانی است!
 کتاب سرنوشت: کتاب اعمال انسان

۴۲۹

فصل هشتم: تبدیل و دگرگونی در اعمال

بحثی درباره: تبدیل سیئات به حسنات
 روپوشی بدترین عمل و اعطای پاداش بهترین عمل
 اثر ایمان و تقوی در روپوشی گناهان
 حسناتی که سیئات را از بین می برند!
 اصلاح حال مؤمنین صالح امت محمد^ص، و پرده پوشی گناهان آنها
 مالکیت و انتقال اعمال انسان بعد از مرگ

۴۳۶

فصل نهم: رؤیت و تحویل اعمال

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،

مشاهده اعمال تحویل شده در قیامت
 پاداش و کیفر عادلانه: عین عمل به عنوان جزا
 ماهیت جزا در قیامت (عین عمل پاداش عمل)
 درجات پاداش و کیفر به نسبت درجه اعمال
 قضای غیرقابل تبدیل الهی درباره مجازات اعمال
 جزای سیئه عین عمل، و جزای حسنه حسنه است.
 تجمع در روز قیامت برای پس گرفتن اعمال
 تحویل منافع عمل صالح به دارنده آن
 کیفر انسان در قیامت خود عمل اوست!
 آنچه کردید همان را تحویل می دهیم!
 ترس از روز بازگشت به خدا و تحویل اعمال

بخش پنجم : حسنات و سیئات (گناه و ثواب) ۴۴۵

فصل اول : دیدگاه قرآن درباره حسنات و ثواب ها ۴۴۶

تعریف حسنه و سیئه
 ملاک در حسنه و سیئه
 مصادیقی از حسنات دنیا و آخرت
 حسنه دنیا و خیر آخرت
 نصیب طالبان حسنه دنیا و حسنه آخرت
 حسناتی که سیئات را از بین می برند!
 پاداش مضاعف حسنات
 محسنین و خصوصیات اهل نجات
 تصدیق کنندگان وعده حسنای الهی
مشمولین توفیق الهی برای انجام حسنات:
بحثی در توفیق و محرومیت از انجام حسنات:
بشارت توفیق یافتگان به انجام حسنات:
 استثناء بر انسان در خسارت
 پاداش بهتر صاحبان حسنه، و ایمنی از وحشت روز قیامت
 حسنه دنیوی و اجر اخروی برای مهاجرین فی سبیل الله
 اصحاب میمنه
 آنچه نزد خداست از لهُو و تجارت بهتر است!
 برتری حسن ثواب آخرت بر ثواب دنیا
 ثواب بهترین عمل
 فوز عظیم - رضی الله عنهم و رضوا عنه -

حیات جدید مردان و زنان مؤمن با عمل صالح
ملاک خاص ثواب و گناه همسران و صحابه رسول خدا
عاقبت پسندیده ایمان و اجابت دعوت حق

۴۶۲

فصل دوم: دیدگاه قرآن درباره سیئات و گناهان

۴۶۳

موضوع و انواع گناهان کبیره :

- ۱- شرک به خدای تعالی
 - ۲- نومیدی از رحمت خدای تعالی
 - ۳- ایمنی از مکر خدای تعالی
 - ۴- عاق والدین
 - ۵- قتل نفس
 - ۶- دادن نسبت زنا به زنان بی گناه
 - ۷- خوردن مال یتیم
 - ۸- فرار از جنگ
 - ۹- رباخواری
 - ۱۰- جادوگری
 - ۱۱- زنا
 - ۱۲- سوگند دروغ
 - ۱۳- دزدیدن از غنیمت
 - ۱۴- عدم پرداخت زکات واجب
 - ۱۵- شهادت دروغ و کتمان شهادت
 - ۱۶- شرابخواری
 - ۱۷- ترک عمدی نماز، و ۱۸- ترک واجبات
 - ۱۹- پیمان شکنی، و ۲۰- قطع رحم
- تعریف سیئات: گناهان کبیره و صغیره
گناهان کبیره، فواحش، و لمم
مأخذ شناسائی و تشخیص گناهان کبیره
حقیقت معصیت
معرفی گناهان مربوط به افعال، گفتار و عقاید
مصدق گناهان بزرگ و فواحش
گناهان قابل بخشش، و گناهان مستوجب کیفر
کفر نومیدی از رحمت خدا
شرک خفی گریبانگیر مؤمن
احاطه خطیه به انسان
گناه جهل به معارف دین
گناه ظاهری و گناه باطنی

کوری اولیه و کوری و ضلالت ثانوی گنهکاران
 خسارت بارترین طایفه گنهکاران
 خسارت‌بارترین‌ها در قیامت
 حمل بار گناه دیگران در قیامت
 هر کسی بار گناه خویش می‌کشد!
 هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد!
 هیچ باربرداری بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد!
 وزر و وبال گناهان چه کسی را بر می‌دارند؟
 محرومیت مرتدین از مغفرت و هدایت الهی
 گناه سنت‌گزاران کفر
 گناه استکبار و انکار حق و آخرت
 بارسنگین گناه اعراض از قرآن
 نقش قرین‌های شیطانی انسان
 گنهکارانی که روز قیامت را فراموش می‌کنند!
 گناه نابخشودنی در قیامت: ترک انفاق در دنیا
 گمراهی ظالمان در قیامت
 بی‌ایمانی به آخرت، انحراف از صراط مستقیم
 بند و زنجیرهای اهل دوزخ در دنیا
 گناهان مخفی چشم و دل
 مجرمین، و عناد و استکبار آنها در مقابل آیات خدا
 انکار معاد و وبال امر کفار
 زوال قوه تشخیص آدمی بوسیله گناهان
 محرومیت از توفیق الهی برای انجام عمل صالح
 طغیان انسان از طریق ثروت، و کیفر شدید آن
 اخلاق منافقان
 فراموشی خدا
 ستمگری‌هایتان به ضرر شماست!
 تفاوت توسل به مقربین درگاه خدا با بت پرستی
 تفاوت بین شرک واقعی و شبهات فرقه‌ای

۵۰۲

فصل سوم: توبه و استغفار

توبه: استفاده از نسیم رحمت خدا
 خدای آمرزنده گناه، پذیرنده توبه
 شروع توبه از آدم پدر بشر
 موضوع شرک و توبه در تمام شرایع الهی

۵۰۶

قسمت اول: حقیقت توبه، و قوانین الهی حاکم بر آن

- ۱- انواع توبه
- ۲- توبه فقط از مکان قریب برای عمل از روی جهالت
- ۳- معنی توبه خدا و توبه بنده
- ۴- وعده الهی برای قبول توبه بنده
- ۵- شمول توبه، و دخالت جهل و عناد در رد و قبولی آن
- ۶- شرط سرعت در توبه
- ۷- توبه های وقت گذشته و غیر قابل قبول
- ۸- برای مرگ در حال کفر توبه ای نیست!
- ۹- نمونه توبه اضطراری و ایمان و اسلام منقضی شده
- ۱۰- توبه از عمل و شرط اصلاح عمل
- ۱۱- توبه حيله گرانه (ارتکاب گناه با نیت توبه)
- ۱۲- اثر توبه حقیقی در بخشش گناهان بزرگ
- ۱۳- فتاب علیکم! اثر توبه در بسط رحمت الهی
- ۱۴- رابطه توبه و صدقه
- ۱۵- قبول کننده و استجابت کننده کیست!
- ۱۶- شرایطی برای امید رستگاری

۵۲۰ قسمت دوم: استغفار، و قوانین الهی حاکم بر آن

- ۱- استغفار و توبه به درگاه پروردگار رحیم و ودود
- ۲- هر طاعتی استغفار است!
- ۳- شرط استجابت استغفار: ادامه ندادن گناه
- ۴- وقت استغفار
- ۵- مُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ
- ۶- حوزه تاثیر استغفار
- ۷- نقش استغفار در رفع بلاها و حوادث عالم
- ۸- اثر استغفار در رفع بلاها و فراوانی نعمتها
- ۹- نفاق استغفار ناپذیر
- ۱۰- استغفار ملائکه بر مؤمنین و توضیحی بر آن
- ۱۱- استغفار ملائکه بر اهل زمین

۵۳۰ قسمت سوم: بحثی در موضوع و فلسفه تشریح توبه

- عنوان و موضوع توبه
- موضوع رجوع خدا به بنده
- موضوع توبه و مسئله قرب و بُعد
- توبه غیر قابل قبول جرایم حق الناس
- توبه دشوار بعد از باب کردن سنت انحرافی

گناه نکردن بهتر از توبه کردن از گناه است!
 نمونه تاریخی قبولی توبه سه مسلمان مطرود در صدر اسلام
 رفتار خدا با بنده ای که برنگردد!
 توبهٔ نصوص

۵۴۱

فصل چهارم : مراتب گناه و مراتب عفو

اسباب مغفرت
 مقدمه ای بر مراتب عفو
 مراتب گناه
 آیا بدون گناه مؤاخذة و مغفرت معقول است ؟
 رابطه میان عمل و جزا

۵۵۴

فصل پنجم : عفو و مغفرت

عفو و مغفرت در قرآن به چه معنا است ؟
 مفهوم غفور و رحیم بودن خدای تعالی
 مفهوم مغفرت و آمرزش الهی
 دو عامل مؤثر در مغفرت
 عوامل مؤثر در کم نکردن از اعمال
 آمرزش گناهان
 بخشش و عذاب تنها در دست خداست.
 مشمولین مغفرت و اجر کبیر
 به بندگانم بگو: من غفور و رحیمم !
 بخشش عمل سوء ناشی از جهالت
 آمرزش گناهان، و استحقاقی نبودن آن
 آمرزش برگشتگان از گناه
 مغفرت گناهان و اصلاح عمل صاحبان قول سدید
 وعده صدق الهی در قبولی اعمال و بخشش گناهان
 بخشش گناهان با پذیرش اسلام
 مغفرت و اجر کبیر صاحبان خشیت از خدای نادیده
 مغفرت گناهان قبل از ورود به بهشت
 اصحاب پیامبر بودن شرط مغفرت و اجر عظیم نیست!
 محدودهٔ آمرزش گناهان
 خوف از آخرت و امید به رحمت پروردگار
 بحثی و اشکالی درباره بخشش گناه در دنیا
 آثار دنیوی شرک و کفر غیرقابل مغفرت
 مغفرت مستلزم خلاصی از عذاب نیست!

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان»

شامل عناوین: **معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان** (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی)، و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: **قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان** (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی)، چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. **این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.**

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان » موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکر این نکته لازم است که ترجمه تفسیر المیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح‌های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح‌های فشرده استفاده شده است، لذا بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه بر شماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگان هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه

انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و خاندان جلیلش باد که نخستین

حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند ...!

فَاطَّرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي

بِالصَّالِحِينَ!

لیلة القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جایی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزینم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱- « درسایت روزنامه جمهوری اسلامی ... www.magiran.com/npview » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۱۳۸۵/۰۷/۰۳ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: (... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲- « در سایت گودریدز www.goodreads.com/book/show/8553126 » که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهای را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین...! »

۳- « روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه » در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عنوان چنان جذبه می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام! »

۴- «سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net در موارد عدیده از کتاب «معارف قرآن در المیزان» مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل «اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵- «سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com» نیز به معرفی «معارف قرآن در المیزان» پرداخته و می نویسد:

«این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲. معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶- «سایت شهر مجازی قرآن www.guranct.com» از جلد اول «معارف قرآن در المیزان» مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره «اسماء و صفات الهی» با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷- «سایت Islamquest» در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از «معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده است.

۸- «سایت حوزه www.hawzah.net» تحت عنوان «جوانه های جاوید» بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی^{۱۰} و شناخت نامه المیزان»، انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره «معارف قرآن در المیزان» می نویسد:

«مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جن و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» «سایت حوزه» همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از «معارف قرآن در المیزان» نام برده است.

۹- «سایت اسلام پدیا - اصطلاحات قرآنی islampedia.ir» در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و «الحی القیوم در آیات قرآن» همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از «معارف قرآن در المیزان» را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات «معارف قرآن در

المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم -

مؤلف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان» در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در «گوگل» این سایت قابل مشاهده است.

در سال های اخیر موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان» تهیه شده در سایت «www.Tafsirejavan.com» خود قرارداد تا همگان سریعاً به آن دسترسی داشته باشند. اخیراً نیز موسسه قرآنی قائمیه «www.Ghaemiyeh.com» در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!

برخی افراد یا هیئت های علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مؤلف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: «**برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!**» معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مؤلف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمایی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تألیف این مجموعه را به محضر مبارک ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

***** بخش اول *****

مرگ وبرزخ

فصل اول

تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن

آفرینش مرگ و زندگی

- ” الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ ... ”
- کسی که موت و حیات را آفریده است.... “

از تعلیم قرآن شریف برمی‌آید که مرگ به معنای عدم حیات نیست، بلکه به معنای انتقال است و امری است وجودی که مانند حیات خلقت‌پذیر است.

کلمه **حیات** در مورد چیزی بکار می‌رود که آن چیز حالتی دارد که به خاطر داشتن آن حالت دارای شعور و اراده شده است .

و کلمه **موت** به معنای نداشتن آن حالت است، چیزی که هست به طوری که از تعلیم قرآن برمی‌آید معنای دیگری به خود گرفته، و آن عبارت از این است که همان موجود دارای شعور و اراده از یکی از مراحل زندگی به مرحله‌ای دیگر منتقل شود، قرآن کریم صرف این انتقال را **موت** خوانده با اینکه منتقل شونده شعور و اراده خود را از دست نداده است.

(مستند: آیه ۲ سوره ملک - المیزان ج ۱۹ ص ۵۸۵)

هدف از آفرینش مرگ و زندگی

- ” الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ، ”
- کسی که موت و حیات را آفریده تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و او عزیزی آمرزنده است!

” لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا - تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.“

این آیه بیانگر **هدف** از خلقت **موت و حیات** است:

یعنی خدای تعالی شما را اینطور آفریده که نخست موجودی زنده باشید، و

سپس بمیرید، و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است، و برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود، معلوم شود کدامتان از دیگران بهتر عمل می‌کنید، و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است، برای پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد.

آیه فوق اشاره‌ای هم به این نکته دارد که مقصود بالذات از خلقت رساندن جزای خیر به بندگان بوده، چون در این آیه سخنی از گناه و کار زشت و کیفر نیامده، تنها عمل خوب را ذکر کرده و فرموده خلقت حیات و موت برای این است که معلوم شود کدام یک عملش بهتر است.

پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی از خلقتند، و اما دیگران به خاطر آنان خلق شده‌اند.

آن صفتی که بر وجود هر چیزی مترتب می‌شود، و در غالب افراد سربان دارد، غایت و هدف آن موجود به شمار می‌رود، هدفی که منظور آفریننده آن از پدید آوردن آن همان صفت است، مثل حیات نباتی فلان درخت که غالباً منتهی می‌شود به بار دادن درخت، پس فلان میوه که بار آن درخت است هدف و غایت هستی آن درخت محسوب می‌شود، و معلوم می‌شود منظور از خلقت آن درخت همان میوه بوده، و همچنین حسن عمل و صلاح آن، غایت و هدف از خلقت انسان است، و این نیز معلوم است که صلاح و حسن عمل اگر مطلوب است برای خودش مطلوب نیست، بلکه بدین جهت مطلوب است که در به هدف رسیدن موجودی دیگر دخالت دارد.

آنچه مطلوب بالذات است حیات طیبه‌ای است که با هیچ نقصی آمیخته نیست، و در معرض لغو و تأثیم قرار نمی‌گیرد، بنا بر این بیان، آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: "کل نفس ذائقة الموت و نبلوكم بالشر و الخیر فتنه".

(مستند: آیه ۲ سوره ملك - المیزان ج ۱۹ ص ۵۸۵)

تقدیر مرگ و فلسفه آن

- "نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ،
- این ماییم که مرگ را بین شما مقدر کرده‌ایم، و کسی نیست که از تقدیر ما سبقت بگیرد!"

وقتی خدای تعالی به انسان هستی می‌دهد، هستی محدود می‌دهد، از همان اولین لحظه تکوینش تا آخرین لحظه زندگی دنیائیش، و تمامی خصوصیات که در طول این مدت به خود می‌گیرد و رها می‌کند، همه از لوازم آن محدودیت است، که یکی از آن

خصوصیات هم مرگ او است، پس مرگ انسان مانند حیاتش به تقدیری از خدا است، نه اینکه خدا نتوانسته انسان را برای همیشه آفریده باشد.

”... علی ان نبذل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون.“

می فرماید: خلقت ما بر اساس تبدیل اُمثال است، یعنی طبقه‌ای بمیرند، و جا برای طبقه‌ای دیگر باز کنند، و نیز بر این اساس است که بعد از مردن شما خلقتی دیگر ورای خلقت ناپایدار دنیوی به شما بدهیم، پس مرگ عبارت است از انتقال از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر، و از خلقتی به خلقتی بهتر، نه اینکه عبارت باشد از انعدام و فناء.

(مستند: آیه ۶۰ و ۶۱ سوره الواقعة - المیزان ج ۱۹ ص ۲۳۰)

حکم عمومی مرگ و بازگشت

- ”كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ“
- هر نفسی مرگ را خواهد چشید و سپس به سوی ما بازگشت می‌کنید!

خدای تعالی در قرآن مجید مرگ را تشبیه کرده به چیزی که چشیدنی باشد آن گاه حکم کرده به اینکه این چشیدنی را همه خواهند چشید و خلاصه مرگ عمومی است، و هر کس به زودی و به طور قطع خواهد مرد.

”ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ- سپس به سوی ما برمی‌گردید،“ و این عظمت رجوع به خدا را می‌رساند و می‌فرماید: زندگی دنیا جز ایامی ناچیز نیست، و مرگ دنبال سر است، و دنبال آن رجوع به سوی ما برای حساب، پس زینت و جلوه زندگی دنیا که یک زینت فانی است شما را از آمادگی برای لقای خدا باز ندارد، و آن آمادگی این است که به خدا ایمان بیاورید، و عمل صالح کنید، که سعادت ابدی دارد و محرومیت از او شقاوت و هلاکت دائمی دارد.

(مستند: آیه ۵۷ سوره عنکبوت - المیزان ج ۱۶: ص ۲۱۶)

بازگشت انسان به سوی مالک خود

- ”... إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ“
- ... ما ملک خدائیم و بسوی او باز خواهیم گشت!

قرآن شریف در این آیه می‌فرماید: انسان مملوک خداست و بازگشتش به سوی مالکش می‌باشد.

یعنی، وجود انسان و تمامی موجوداتی که تابع وجود آدمی هستند، چه قوای او و

چه افعالش، همه قائم به ذات خدای عزیزی هستند که انسان را آفریده و ایجاد کرده، پس قوام ذات آدمی به اوست و همواره محتاج او، در همه احوالش متکی به اوست، و در حدوث و بقاءش مستقل از او نیست.

چیزی که هست آدمی تا در این نشئه زندگی می‌کند، ضرورت زندگی اجتماعی ناگزیرش کرده ملکی اعتباری برای خود درست کند و خدا هم این اعتبار را معتبر شمرده و این باعث شده که رفته رفته امر بر او مشتبه گردد و خود را مالک واقعی ملکش بیندارد لذا خدای سبحان در آیه:

” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار

- ملك امروز از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار ! “

می‌فرماید: به زودی اعتبار نامبرده لغو خواهد شد و اشیاء به حال قبل از اذن خدا برمی‌گردند، و روزی خواهد رسید که دیگر ملکی نماند، مگر برای خدا و بس، آن وقت است که آدمی با همه آن چیزها که ملک خود می‌پنداشت، به سوی خدای سبحان برمی‌گردد.

(مستند: آیه ۱۵۶ سوره بقره - المیزان ج ۱ : ص : ۵۲۱)

عمومیت و استمرار در حیات و مرگ

” لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ،

- ملك آسمانها و زمین از آن او است، او زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی توانا است.“

” يُحْيِي وَ يُمِيتُ - او زنده می‌کند و می‌میراند.“

زنده کننده و میراننده (محیی و ممیت) دو نام از نامهای خدای تعالی است. اگر خود اسم را نیاورد، و به جای آن فعل مضارع آورد، برای این بود که اشاره کرده باشد به شمول و عمومیت آن نسبت به هر احیاء و هر اماته، تا در نتیجه شامل ایجاد ملائکه هم بشود، چون حیات ملائکه مسبوق به مرگ نیست، و نیز زنده کردن جنین در شکم مادرش، و زنده کردن مردگان در روز قیامت، و پدید آوردن جمادات مرده که قبلاً زنده نبودند، تا میراندن در باره آنها صادق باشد، و میراندن انسان در دنیا و برای بار دوم در برزخ که آیه شریفه ” ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین، “ به آن اشاره دارد، علاوه بر این، در تعبیر به مضارع دلالت بر استمرار نیز هست .

(مستند: آیه ۲ سوره حدید - المیزان ج ۱۹ ص ۲۵۲)

مرگ و زندگی، دری به سوی نعمتهای خدا

” هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ! “

- او همان خدایی است که زنده می‌کند و می‌میراند پس همین که قضای چیزی را راند تنها می‌گوید باش و آن چیز موجود می‌شود!

”هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ...“ یعنی خدای تعالی کسی است که عمل زنده کردن و میراندن از آن اوست، و با این عمل، زندگان را از عالمی به عالمی دیگر منتقل می‌کند. و هر یک از این میراندن و زنده کردن مبدای است برای تصرفاتش به نعمت‌هایی که با آن نعمت‌ها بر آن کس که تدبیر امرش را می‌کند تفضل نماید، چون هر یک از میراندن و زنده کردن عالمی را به سوی آدمی می‌گشاید که در آن عالم از انواع نعمتهای خدایی استفاده می‌کند.

(مستند: آیه ۶۷ و ۶۸ سوره غافر - المیزان ج ۱۷ : ص ۵۳۶)

حق و حتمی بودن مرگ

- ”قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْفِكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ“

- ای رسول ما بگو عاقبت مرگی که از آن می‌گریزید شما را البته ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و پنهانست باز می‌گردید و او شما را به آنچه از نیک و بد کرده‌اید آگاه می‌سازد!

در آیه شریفه چند اشاره هست: اول اشاره‌ای است به اینکه مرگ حق است و حتمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”کل نفس ذائقة الموت“ و باز فرموده: ”نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسویقین.“

دوم اشاره می‌کند به اینکه برگشت به سوی خدا برای پس دادن حساب اعمال حق است، و در آن شکی نیست.

سوم اشاره دارد به اینکه به زودی به حقیقت اعمالی که کرده‌اند واقف گشته، تمامی اعمالشان بدون کم و کاست به ایشان برمی‌گردد.

و چهارم اشاره دارد به اینکه چیزی از اعمال آنان بر خدای تعالی پوشیده نیست. و به خاطر این که به این معنا اشاره کرده باشد جمله ”عالم الغیب و الشهادة“ را به جای کلمه الله آورد.

(مستند: آیه ۸ سوره جمعه - المیزان ج ۱۹ ص ۴۵۲)

مرگ، سر نوشت محتوم

- ”أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ...“

- هر جا که باشید مرگ شما را در می‌یابد هر چند که در بناهای استوار باشید!

بروج مشیده معنایش بناهای محکم و بلندی است که در چهار کنج قلعه‌ها می‌سازند تا افراد از شر دشمنان در آن پناهنده شوند.

این گفتار اساسش تمثیل است، می‌خواهد مثالی بیاورد برای اموری که به وسیله آنها آدمی خود را از ناملایمات و خطرهای حفظ می‌کند و حاصل معنا این است که مرگ سرنوشتی است که درک آن از احدی فوت نمی‌شود، هر چند که شما به منظور فرار از آن به محکم‌ترین پناهگاهها، پناهنده شوید، بنا بر این دیگر جای آن نیست که توهم کنید اگر در جنگ و کارزار حاضر نشوید و یا به عبارت دیگر اگر خدای تعالی جهاد و جنگ را بر شما واجب نکرده بود شما از خطر مرگ رها می‌شدید، و خلاصه مرگ به سراغتان نمی‌آمد، چون مرگ شما به هر حال خواهد آمد.

(مستند: آیه ۷۸ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۶)

وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ !

- " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ "
- ای گروندگان به دین اسلام شما بمانند آنان که راه کفر و نفاق پیموندند، نباشید که گفتند اگر برادران و خویشان ما به سفر نمی‌رفتند و یا به جنگ حاضر نمی‌شدند به چنگ مرگ نمی‌افتادند، این آرزوهای باطل را خدا حسرت دل‌های آنان خواهد کرد، و خدا است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، در هر وقت و به هر سبب که می‌خواهد و به هر چه کنید آگاه است.

مفهوم آیه نهی مؤمنین است از اینکه مثل کافران باشند، و در باره کسانی که در بیرون شهر یا در غیاب بستگان و یا در جنگ از دنیا بروند بگویند: اگر نزد ما مانده بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند، برای اینکه این سخن آدمی را به سوی عذابی قلبی و شکنجه‌ای الهی که همان حسرت باشد گرفتار می‌کند، علاوه بر اینکه سخنی است ناشی از جهل، برای اینکه دوری فلان شخص از خانواده و بستگانش، نه او را زنده می‌کند و نه می‌میراند، و اصولاً احیا و اماتة از شؤون مختص به خدای تعالی است، خدای وحده که شریکی برای او نیست، پس زنهار که شما مسلمانان مثل آن کفار نباشید، که خدا بدانچه می‌کنید بصیر و بینا است. " و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله و رحمة خیر مما یجمعون!"

(مستند: آیه ۱۵۶ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۸۴)

مرگ، نوع و محل معین آن

- "... يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ... "
- ... می‌گویند اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی‌خوردیم و گروهی در این جا کشته نمی‌شدیم، بگو ای پیغمبر اگر در خانه‌های خود هم بودید باز آن که سرنوشت آنها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه به پای خود البته بیرون می‌آمدند...!

با این کلام دو چیز را روشن کرد:

اول اینکه: کشته شدن هر یک از شما در معرکه جنگ دلیل بر این نیست که شما بر حق نیستید، بلکه قضای الهی که گریز و مغری از آن نیست بر این جاری شده که این کشته شدگان در این نقطه از زمین، به وسیله قتل از دنیا بروند، و به فرض اینکه شما برای قتال بیرون نمی‌آمدید، باز آنهایی که قتل بر آنان نوشته شده بود در همین نقطه کشته می‌شدند، پس هیچ گریزی از اجل مسمما نیست، نه می‌توانید ساعتی تاخیرش بیندازید، و نه تقدیمش بدارید.

نکته دوم که روشن کرد، این بود که سنت خدای تعالی بر این جاری شده است که ابتلا و خالص سازی عمومی باشد، هم شامل آنان شود و هم شامل شما، پس شما چاره‌ای از این بیرون آمدنتان و وقوع این قتال نداشته‌اید، باید این وضع پیش می‌آمد تا مقتولان شما به قتل برسند و به درجات خود نائل گردند و شما هم هر یک وضع خاص بخود را بگیرید، و با آزمایش افکار باطنی شما و خالص سازی ایمان و شرک قلبیتان یکی از دو طرف سعادت و شقاوت برایتان متعین شود.

(مستند: آیه ۱۵۴ سوره آل عمران - المیزان ج: ۴ ص: ۷۵)

مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر

- " فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا،

- تو در باره ایشان عجله مکن که ما برای آنان روزشماری می‌کنیم، شمار کردنی دقیق!

چون شمردن هر چیزی آن را به آخر می‌رساند و نابود می‌کند، به این عنایت، خدای تعالی در این آیه خواسته است بفرماید: ما عمر ایشان را به آخر می‌رسانیم و تا آخرین نفس می‌شماریم، گویا نفس‌های عمر ایشان را در نزد خود ذخیره کرده، و دانه دانه می‌فرستد تا تمام شود، و آن روزی است که وعده عذابشان داده است.

و بنا بر این جا ندارد که انسانی از خدای تعالی مرگ کسی را طلب کند و در آن استعجال نماید چه انسان کافر فاجر، و چه مؤمن صالح، برای اینکه مدت بقای اولی در دنیا همان مدت شمردن گناهان او است، تا در برابرش کیفر شود، و مدت بقای دومی مدت شمردن حسنات او است، تا در برابرش پاداش داده شود و بدان متعتم گردد، و این آیه شمردن را مقید به هیچ قیدی نکرده، ولی از ظاهرش در بدو نظر چنین فهمیده می‌شود که مقصود شمردن نفس‌ها، یا ایام زندگی است.

(مستند: آیه ۸۴ سوره مریم - المیزان ج: ۱۴ ص: ۱۵۰)

ارزش مرگ در راه دین

- " و لنبلونکم بشيء من الخوف و الجوع، و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر

الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! “

خدای تعالی در این آیه به عموم شدائدی که ممکن است مسلمانان در راه مبارزه با باطل گرفتارش شوند، اشاره نموده و آن عبارت است از: خوف و گرسنگی و نقص اموال و جان‌ها، و ثمرات (اولاد).

به زودی ایشان را به بوته آزمایشی می‌برد که رسیدنشان به معالی برایشان فراهم نمی‌شود و زندگی شرافتمندانه‌شان صافی نمی‌شود و به دین حنیف نمی‌رسند، مگر به آن آزمایش، و آن عبارت است از جنگ و قتل که یگانه راه پیروزی در آن این است که خود را در دو قلعه محکم، یعنی صبر و نماز، متحصن کنند و از این دو نیرو مدد بگیرند، و علاوه بر آن دو نیرو، یک نیروی سوم هم داشته باشند و آن طرز فکر صحیح است که هیچ قومی دارای این فکر نشدند، مگر آنکه به هدفشان هر چه هم بلند بوده رسیده‌اند و نهایت درجه کمال خود را یافته‌اند. و در جنگ، صاحب نیروی خارق العاده‌ای شده‌اند که عرصه جنگ برایشان چون حجله عروس محبوب گشته است، و آن طرز فکر این است: که ایمان داشته باشند به اینکه کشتگان ایشان مرده و نابود شده نیستند و هر کوششی که با جان و مال خود می‌کنند، باطل و هدر نیست، اگر دشمن را بکشند، خود را به حیاتی رسانده‌اند که دیگر دشمن با ظلم و جور خود بر آنان حکومت نمی‌کند و اگر خود کشته شوند، به زندگی واقعی رسیده‌اند و بار ظلم و جور بر آنان تحکم ندارد، پس در هر دو صورت موفق و پیروزند.

لذا رسول گرامی خود را دستور می‌دهد: نخست ایشان را بشارت دهد، ولی متعلق بشارت را ذکر نمی‌کند، تا با همین ذکر نکردن به عظمت آن اشاره کرده باشد و بفهماند: همینکه این بشارت از ناحیه خداست، جز خیر و جمیل نیست، و این خیر و جمیل را رب العزة ضمانت کرده است .

و سپس بیان می‌کند: که صابران کیانند؟ آنهایند که هنگام مصیبت می‌گویند: انا لله و انا اليه راجعون!

(مستند: آیه ۱۵۵ سوره بقره - المیزان ج: ۱ ص: ۵۲۰)

مرگ مهاجرین الی الله

- ” ... وَ مَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،
- ... و کسی که هجرت‌کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده و مغفرت و رحمت کار خدا و صفت او است!“

مهاجرت به سوی خدا و رسول کنایه است از مهاجرت به سرزمین اسلام، سرزمینی که انسانها می‌توانند در آنجا با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آشنا شده، و سپس به آن دو عمل کنند.

آنها که از شهر و خانه خود خارج شدند و به سوی خدا و رسول او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مهاجرت کردند و در دار هجرت مرگشان رسید، چنین کسانی اجرشان به عهده خدای تعالی است.

این آیات از نظر مضمون اختصاص به زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مردم آن زمان ندارد، بلکه در همه زمانها جریان خواهد داشت، هر چند که سبب نزولش حالتی بوده که مسلمین در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در خصوص شبه جزیره عربستان، و در فاصله زمانی بین هجرت به مدینه و بین فتح مکه داشته‌اند.

ملاکهای که در اسلام هست، در همه زمانها حاکم است و بر هر مسلمانی واجب است تا آنجا که برایش امکان دارد، این ملاکها را بر پا دارد، یعنی تا آنجا که می‌تواند معالم دین را بیاموزد و خود را به استضعاف نزند و باز تا حدی که می‌تواند شعائر دین را بپا داشته به احکام آن عمل کند و سیطره کفر را بهانه برای ترک آن وظایف قرار ندهد.

و به فرضی که در سرزمینی زندگی می‌کند که سیطره کفر بدان حد باشد که نه اجازه آموزش معالم دین را به او بدهد و نه بتواند شعائر آن را بپا داشته، احکامش را عملی سازد باید از آن سرزمین کوچ کرده بجائی دیگر مهاجرت نماید، حال چه اینکه سرزمین اول نام و عنوانش دار شرک باشد یا نباشد و چه اینکه سر زمین دوم نام و عنوانش دار اسلام باشد و یا نباشد.

(مستند: آیه ۱۰۰ سوره نساء - المیزان ج: ۵ ص: ۸۲)

شهید شدن در جهاد

” از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شرفیاب شد و عرض داشت: من برای جهاد بسیار نشاط و رغبت دارم، فرمود:

- در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده خواهی شد و نزد خدا روزی خواهی خورد و اگر سالم برگشتی و به مرگ طبیعی مردی، اجرت نزد خدا محفوظ است.“

از اینکه فرمود: ” و اگر بمیری “ اشاره است به آیه شریفه:

- ” وَ مِنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ،
ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، “

یعنی کسی که به منظور مهاجرت به سوی خدا و رسولش از خانه‌اش بیرون می‌شود و سپس مرگ او را درمی‌یابد، اجرش نزد خدا محفوظ است.
و این آیه دلالت دارد بر این که بیرون شدن به سوی جهاد، مهاجرت به سوی خدا و رسول است.

(مستند: آیه ۱۰۰ سوره نساء - المیزان ج: ۱ ص: ۵۷۴)

مرگ در حال اسلام

- ” وَ وَصَىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبَ بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. “

- و ابراهیم فرزندان خود را و یعقوب هم، به این اسلام سفارش کرده و گفت: ای پسران من! خدا دین را برای شما برگزید زنه‌ار مبادا در حالی بمیرید که اسلام نداشته باشید! “

یعنی همواره ملازم با اسلام باشید تا مرگتان در حال اسلامتان واقع شود. این آیه شریفه به این معنا اشاره دارد، که ملت و دین، همان دین اسلام است.

در روایات اسلامی، در بحار الأنوار از ارشاد دیلمی، یکی از احادیث معراج را با دو سند آورده، که از جمله مطالب آن این است که خدای سبحان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

- ” ای احمد!

هیچ می‌دانی کدام زندگی گواراتر، و کدام حیات جاودانه‌تر است؟

عرضه داشت: پروردگارا، نه،

فرمود: اما عیش گوارا، آن عیشی است که صاحبش از ذکر و یاد من سست نشود، و نعمت مرا فراموش نکند، و جاهل به حق من نشود، شب و روز رضای مرا طلب کند.

و اما حیات جاودان، آن حیاتی است که یکسره و همه دقائقش به نفع صاحبش تمام شود، و آنچنان در بهره‌گیری از آن حریص باشد، که دنیا در نظرش خوار گردد، و کوچک شود، و در مقابل، آخرت در نظرش عظیم شود، و خواست مرا بر خواست خودش مقدم بدارد، و همه در پی به دست آوردن رضای من باشد، حق نعمتم را عظیم شمرد، رفتاری را که با او کردم به یاد آورد، شب و روز در برابر هر کار زشت و گناه مراقب من باشد، قلب خویش را از آنچه ناخوشایند من است پاک کند، شیطان و وساوس او را دشمن بدارد، و ابلیس را بر قلب خود مسلط نسازد، و در آن راه ندهد.

که اگر چنین کند، محبتی در دلش می‌افکنم که فکر و ذکرش، و فراغ و اشتغالش، و هم و غمش، و گفتگویش همه از نعمت‌های من شود، آن نعمت‌ها که به سایر اهل محبتم دادم، و در نتیجه چشم و گوش دلش را باز کنم، تا دیگر با قلب خود بشنود، و با قلب ببیند، و به جلال و عظمت نظر کند، و دنیا را بر او تنگ کنم، و آنچه لذت دنیائی است از نظرش بیندازم، تا

حدی که آنرا دشمن بدارد .

و همانطور که چوپان گله را از ورطه‌های هلاکت دور می‌کند من او را از دنیا و آنچه در آنست دور می‌کنم، آنوقت است که از مردم می‌گریزد، آنهم چه گریزی؟ و در آخر از دار فنا به دار بقاء، و از دار شیطان به دار رحمان منتقل می‌شود.

- ای احمد!

من او را به زیور هبیت و عظمت می‌آرایم، این است آن عیش گوارا و آن حیات جاودان، و این مقام خاص دارندگان رضا است، پس هر کس بر وفق رضای من عمل کند، مداومت و ملازمت بر سه چیز را به او بدهم، اول آنکه با شکری آشنایش می‌کنم، که دیگر مانند شکر دیگران آمیخته با جهل نباشد، و قلبش را آنچنان از یاد خودم پر کنم، که دیگر جایی برای نسیان در آن نباشد و آنچنان از محبت خودم پر کنم، که دیگر جایی برای محبت مخلوقها در آن نماند .

آنوقت است که وقتی به من محبت می‌ورزد، به او محبت می‌ورزم، و چشم دلش را به سوی جلالم باز می‌کنم، و دیگر هیچ سری از اسرار خلقم را از او مخفی نمی‌دارم و در تاریکیهای شب و روشنایی روز با او راز می‌گویم، آنچنان که دیگر مجالی برای سخن گفتن با مخلوقین و نشست و برخاست با آنان برایش نماند، سخن خود و ملائکه‌ام را به گوشش می‌شنویم، و با آن اسرار که از خلق خود پوشانده‌ام آشنایش سازم .

جامه حیا بر تنش بپوشانم، آنچنان که تمامی خلائق از او شرم بدارند، و چون در زمین راه می‌رود، آمرزیده برود، ظرفیت و بصیرت قلبش را بسیار کنم، و هیچ چیز از بهشت و آتش را از او مخفی ندارم، و او را با آن دلهره‌ها و شدائد که مردم در قیامت گرفتارش آیند، و با آن حساب سختی که از توانگران و فقراء و علماء و جهال می‌کشم، آشنایش می‌سازم، وقتی او را در قبر می‌خوابانند، نکیر و منکر را بر او نازل کنم، تا بازجوئیش کنند، در حالیکه هیچ اندوهی از مردن، و هیچ ظلمتی از قبر و لحد، و هیچ همی از هول مطلع نداشته باشد .

آنگاه میزانی برایش نصب کنم، و نامه‌ای برایش بگشایم، و نامه‌اش را به دست راستش بدهم، او را در حالیکه باز، و روشن است، بخواند و آنگاه بین خودم و او مترجمی نگذارم، این صفات دوستداران است.

- ای احمد!

همّ خود را، همّ واحد کن، و زبانت را زبانی واحد، و بدنت را بدنی زنده ساز، که تا ابد غافل نماند، چه هر کس از من غافل شود، من در امر او بی‌اعتنا شوم، دیگر باکی ندارم که در کدام وادی هلاک شود .

(مستند: آیه ۱۳۲ سوره بقره - المیزان ج : ۱ ص : ۴۵۱ تا ۴۸۱)

مسلمان مردن

- "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ"
- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آنطور که شایسته اوست پروا کنید و زنده بمبادا جز با حالت اسلام بمیرید!

” وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ! “

نهی از مردن بدون اسلام کنایه است از اینکه همواره و در همه حالات ملتزم به اسلام باش تا قهرا هر وقت مرگت رسید، در یکی از حالات سلامت باشد، و در حال اسلام مرده باشی .

(مستند: آیه ۱۰۲ سوره آل عمران - المیزان ج ۳ : ص : ۵۶۷)

ارزش مسلمان مردن!

- ” ... فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِيَّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْأَحْسَنِي بِالصَّالِحِينَ،
- ... تویی فاطر آسمانها و زمین! تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران، و قرین شایسته‌گانم بفرما ! “

دل‌های اولیای خدا و مخلصین از بندگانش از راه این اسم، یعنی اسم **فاطر** (که به معنای وجود لذاته خدا، و ایجاد غیر خود است،) متوجه او می‌شوند.

یوسف علیه السلام هم که یکی از فرستادگان و مخلصین او است در جایی که سخن از ولایت او به میان می‌آورد می‌گوید: ” فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِيَّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْأَحْسَنِي بِالصَّالِحِينَ! “

معنای درخواست (مرا مسلم بمیران) این است که خدایا اخلاص و اسلام مرا مادامی که زنده‌ام برایم باقی بدار .

و به عبارت دیگر این است که تا زنده است مسلم زندگی کند، تا در نتیجه دم مرگ هم مسلم بمیرد، و این کنایه است از اینکه خداوند او را تا دم مرگ بر اسلام پایدار بدارد، نه اینکه معنایش این باشد که دم مرگ مسلم باشم، هر چند در زندگی مسلم نبودم، و نه اینکه درخواست مرگ باشد و معنایش این باشد که خدایا الآن که دارای اسلامم مرا بمیران.

(مستند: آیه ۱۰۱ سوره یوسف - المیزان ج ۱۱ : ص : ۲۴۰)

مرگ در حال کفر

- ” ان الذین کفروا، و ماتوا و هم کفار ...

- کسانی که کافر شدند و مردند در حالیکه همچنان بر کفر خود باقی بودند...! “

این جمله کنایه است از اصرار و پافشاری کفار در کفر و عناد و لجبازیشان در قبول نکردن حق، چون کسی که از بی توجهی به دین حق متدین نباشد، نه از روی عناد و کبر ورزی، چنین کسی در حقیقت کافر نیست، بلکه مستضعفی است که امرش به دست خدا است شاهدش این است که خدای تعالی کفر کافران را در غالب آیات قرآن،

مقید به تکذیب می‌کند، مخصوصاً در آیات هبوط آدم که مشتمل بر اولین حکم شرعی است که خدا برای بشر تشریح کرده می‌فرماید:

- "... و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا، اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون،

- "... کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، ایشان اهل آتشند و در آن جاودانند!"

(مستند: آیه ۱۵۹ سوره بقره - المیزان ج: ۱ ص: ۵۸۸)

برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان

- " أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ،

- آیا کسانی که گناه مرتکب می‌شوند پنداشته‌اند که ما با آنان همان گونه رفتار می‌کنیم که با اشخاص با ایمان و دارای اعمال صالح می‌کنیم و خیال کرده‌اند زندگی و مرگشان با آن افراد یکسان است و چه بد پنداری است که کرده‌اند!"

اشخاصی که دارای ایمان و عمل صالح هستند، در زمان حیات طریقه زندگیشان را با بصیرت سلوک می‌کنند، و در راه زندگی دارای هدایت و رحمتی از ناحیه پروردگار خویشند. ولی آدم بدکار دستش از این بصیرت و هدایت و رحمت تهی است. این دو طایفه در مرگ هم مساوی نیستند، برای این که مرگ همان طور که برهانهای روشن شهادت می‌دهد، انعدام و بطلان نفس انسانیت نیست، بلکه مردن عبارت است از برگشتن به سوی خدای سبحان، و انتقال از سرای دنیا به سرایی دیگر، از سرایی ناپایدار به سرایی پایدار و جاودان، سرایی که مؤمن صالح در آن قرین سعادت و نعمت، و دیگران در شقاوت و عذاب زندگی می‌کنند.

(مستند: آیه ۲۱ سوره جاثیه - المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۶۰)

مرگ، قبر، نشر، و طبع کفرانگر انسان

- " ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ،

- ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ،

- كَلَّا لَمَّا يُفْضِ مَا أَمَرَهُ،

- آنگاه دچار مرگ و سپس داخل قبرش ساخت،

- و سپس هر وقت بخواهد دوباره زنده‌اش می‌کند،

- نه هرگز بلکه کفر و عصیان ورزید."

انسان مخلوقی است که از اولین لحظه وجودش تا به آخر تحت تدبیر خدای تعالی است، اوست که وی را خلق می‌کند و تقدیر می‌نماید، و راه را برایش هموار می‌سازد، می‌میراند و در قبر می‌کند، و مجدداً از قبر بیرونش می‌آورد، همه اینها نعمت‌هایی است از خدای تعالی، حال که جریان بدین قرار است پس انسان چه باید بکند

و چه کرد، آیا در برابر مقام ربوبیت خاضع گردید یا نه؟ و آیا شکر نعمت را بجای آورد یا نه؟ نه، انسان چنین نکرد، "لما يقض ما امره"، هرگز آنچه را خدای تعالی دستور داد به انجام نرساند بلکه کفران و نافرمانی کرد.

مذمت و ملامتی که در آیه آمده متوجه انسان طبیعی است یعنی می‌خواهد بفرماید طبع انسان چنین است که اگر به خودش واگذار شود در کفر افراط می‌کند، و این همان مطلبی است که آیه زیر افاده‌اش می‌کند: "ان الانسان لظلوم كفار"، که قهرا با انسانهایی منطبق می‌شود که فعلا مبتلا به کفر و افراط در آن هستند، و با حق دشمنی می‌ورزند.

(مستند: آیه ۲۱ تا ۲۳ سوره عبس - المیزان ج ۲۰ ص ۲۳۹)

انقراض انسانها به وسیله عذاب دنیوی

- "وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخَّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبِ دَعْوَتِكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ؟"

- و مردم را بترسان از روزی که عذاب موعود به سراغشان می‌آید کسانی که ستم کرده‌اند گویند: پروردگارا ما را تا مدتی مهلت ده تا دعوت تو را اجابت کنیم و پیرو پیغمبران شویم! مگر شما نبودید که پیش از این قسم خوردید که زوال ندارید؟

"و انذر الناس يوم ياتيهم العذاب..."، انذار در این آیه، انذار به عذاب استیصال دنیوی است، که هر چند از امت ستمکار بر نمی‌گردد و نسل ستمکاران را قطع می‌کند، ولی از یک فرد قابل برگشت است.

مؤمنین هیچوقت به چنین عذابی که به کلی منقرضشان کند مبتلا نمی‌گردند، و این عذاب مخصوص امتهای است که بخاطر ظلمشان بدان دچار می‌گردند، نه تمام افراد امت، و لذا می‌بینیم خدای تعالی می‌فرماید: "ثم ننجي رسلنا و الذين آمنوا كذلك حقا علينا ننج المؤمنين."

خدای تعالی در امتهای گذشته و حتی در امت محمدی این قضاء را رانده که در صورت ارتکاب کفر و ستم دچار انقراضشان می‌کند، و این مطلب را بارها در کلام مجیدش تکرار فرموده است.

و روزی که چنین عذابهایی بیاید روزیست که زمین را از آلودگی و پلیدی شرک و ظلم پاک می‌کند، و دیگر به غیر از خدا کسی در روی زمین عبادت نمی‌شود، زیرا دعوت، دعوت عمومی است، و مقصود از امت هم تمامی ساکنین عالمند.

و وقتی به وسیله عذاب انقراض، شرک ریشه کن شود دیگر جز مؤمنین کسی باقی نمی‌ماند، آنوقت است که دین هر چه باشد خالص برای خدا می‌شود، همچنانکه فرموده: "و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون."

(مستند: آیه ۴۲ تا ۴۶ سوره ابراهیم - المیزان ج ۱۲: ص: ۱۲۰)

بازگشت ناپذیری مجتمع هلاک شده

- " وَ حَرَّمَ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ،
- بر هر دهکده که هلاکشان کردیم مقرر کردیم که دیگر باز نگردند!

خدای تعالی در این آیه به جای فرد، مجتمع را مورد سخن قرار داده، و فرموده: " و حرام علی قریه اهلکناها،" و این بدان جهت است که فساد فرد به طبع به فساد جامعه سرایت می‌کند و به طغیان جامعه منتهی می‌شود، و آنگاه دیگر عذاب بر آنان حتمی می‌شود و همه هلاک می‌گردند، همچنانکه در سوره اسری فرموده: " و ان من قریة الا نحن مهلكوها قبل يوم القيمة او معذبوها عذابا شديدا."

و معنای آیه این است که: آن قریه‌ای که عمل صالح توأم با ایمان انجام نداد و امرشان منجر به هلاکت شد، دیگر محال است که دوباره زنده شود و مافات را تدارک نموده سعی خود را مشکور، و اعمال خود را مکتوب، و مقبول کند.

(مستند: آیه ۹۵ سوره انبیاء - المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۵۸)

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته

- " وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكُتُبَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ،

در دین تفرقه نکردند مگر بعد از آنکه به حقانیت دین یقین داشتند، و حسدی که به یکدیگر می‌ورزیدند و ادارشان کرد تفرقه کنند، و اگر حکم ازلی خدا بر این قرار نگرفته بود که تا مدتی معین زنده بمانند، کارشان را یکسره می‌کردیم، چون اینان که با علم به حقانیت، آن را انکار کردند باعث شدند نسلهای بعدی درباره آن در شکی عمیق قرار گیرند!

هلاکت و قضا‌هایی که در باره اقوام گذشته در قرآن کریم آمده، راجع به هلاکت آنان در زمان پیامبرشان بوده، فلان قوم وقتی دعوت پیغمبر خود را نپذیرفتند، در عصر همان پیامبر مبتلا به عذاب می‌شده و هلاک می‌گردیده، مانند قوم نوح، هود، و صالح که همه در زمان پیامبرشان هلاک شدند، ولی آیه مورد بحث راجع به اختلافی است که امت‌ها بعد از درگذشت پیغمبرشان در دین خود راه انداخته‌اند و این از سیاق کاملا روشن است.

مراد از کلمه‌ای که در سابق گذشت یکی از فرمانهایی است که خدا در آغاز خلقت بشر صادر کرد، نظیر اینکه همان روزها فرمود: " و لكم فی الارض مستقر و متاع الی حین. " اگر نبود این مساله که خدا از سابق این قضا را رانده بود که بنی آدم هر یک چقدر در زمین بمانند و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره‌مند شوند هر آینه بین آنان حکم می‌کرد، یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کرده و از راه او منحرف شدند، حکم می‌نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می‌فرمود.

(مستند: آیه ۱۴ سوره شوری - المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۲)

هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت!

- " وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ،
- إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ،
- و ما برای هلاک ساختن مردم او لشکری از آسمان نفرستادیم و نباید هم می‌فرستادیم،
- چون از بین بردن آنها به بیش از یک صیحه نیاز نداشت آری يك صیحه برخاست و همه آنها در جای خود خشکیدند."

(. . . از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید . . . مردم او را کشتند، ما بعد از قتل او، دیگر هیچ لشکری از آسمان بر قوم او نازل نکردیم، و نازل کننده هم نبودیم. کار هلاکت آن قوم در نظر خدای تعالی بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا بود، و خدا انتقام آن مرد را از آن قوم گرفت و هلاکشان کرد، و هلاک کردن آنها برای خدا آسان بود و احتیاج نداشت از آسمان لشکری از ملائکه بفرستد تا با آنها بجنگند و هلاکشان کنند، و به همین جهت در هلاکت آنان و هلاکت هیچ یک از امت‌های گذشته این کار را نکرد، بلکه با یک صیحه آسمانی هلاکشان ساخت:

- " ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم خامدون! "

« الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم الهم لا یرجعون- آیا از بسیاری هلاک شدگان عبرت نمی‌گیرند که در قرون گذشته به امر خدا هلاک شدند؟ و به اخذ الهی ماخوذ گشتند، و دیگر به عیش و نوش در دنیا باز نخواهند گشت؟ »

(مستند: آیه ۲۸ و ۲۹ سوره یس - المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۱۷)

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی(ع)

- " إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ رَافِعُكَ إِلَىٰ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْوَعْدَةِ ثُمَّ رَمَجُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ،
- و به یاد آر آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد و پیروانت را بر کسانی که کافر شدند برتری تا قیامت می‌دهم آنگاه برگشتتان به سوی من است، و من بین شما در آنچه اختلاف می‌کنید حکم خواهم کرد."

"توفی" به معنای گرفتن چیزی بطور تام و کامل است، و به همین جهت در موت استعمال می‌شود، چون خدای تعالی در هنگام مرگ آدمی، جان او را از بدنش می‌گیرد.

و دقت در دو آیه اخیر این نکته را نتیجه می‌دهد که کلمه توفی در قرآن به معنای مرگ نیامده، بلکه اگر در مورد مرگ استعمال شده تنها به عنایت گرفتن و حفظ

کردن بوده، به عبارتی دیگر کلمه توفی را در آن لحظه‌ای که خدای تعالی جان را می‌گیرد، استعمال کرده تا بفهماند جان انسانها با مردن باطل و فانی نمی‌شود و اینها که گمان کرده‌اند مردن، نابود شدن است جاهل به حقیقت امرند، بلکه خدای تعالی جانها را می‌گیرد و حفظ می‌کند تا در روز بازگشت خلاق به سوی خودش دو باره به بدنها برگرداند و اما در مواردی که این عنایت منظور نیست و تنها سخن از مردن است، قرآن در آن جا لفظ موت را می‌آورد نه لفظ توفی را، کلمه توفی از این جهت صراحتی در مردن ندارد.

علاوه بر اینکه قرآن کریم آنجا که ادعای یهود مبنی بر اینکه عیسی را کشتند را رد می‌کند نیز مؤید این گفتار ما است چون در آنجا می‌فرماید:

– ” و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول الله، و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه، یقینا، بل رفعه الله الیه، و كان الله عزیزا حکیما، و ان من اهل الكتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمة یكون علیهم شهیدا،“

چون یهود ادعا می‌کرد که مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام را کشتند و همچنین نصارا نیز بطوری که از انجیلها استفاده می‌شود اینطور معتقدند که یهودیان آن جناب را دار زدند و کشتند، ولی چیزی که هست اینکه: بعد از کشته شدنش خدای تعالی او را از قبرش بیرون آورد و به آسمان برد و حال آنکه آیاتی که ملاحظه کردید داستان کشتن و به دار آویختن را به کلی تکذیب می‌کند.

و آنچه از ظاهر آیه: ” و ان من اهل الكتاب“ بدست می‌آید این است که: عیسی علیه السلام نزد خدا زنده است و نخواهد مرد تا آنکه همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند.

– ” و رافعك الی و مطهرك من الذین كفروا .“

و از آنجائی که در آیه شریفه کلمه رافعك مقید به قید الی شده معلوم می‌شود که منظور از این رفع، رفع معنوی است نه رفع صوری و جسمی، چون خدای تعالی در مکانی بلند قرار نگرفته تا عیسی علیه السلام را به طرف خود بالا ببرد، او مکانی از سنخ مکانهای جسمانی که اجسام و جسمانیات در آن قرار می‌گیرند ندارد، به همین جهت دوری و نزدیکی نسبت به خدای تعالی هم دوری و نزدیکی مکانی نیست، پس تعبیر مذکور نظیر تعبیری است که در آخر همین آیه آورده و فرموده: ” ثم الی مرجعکم“

مخصوصا اگر منظور از توفی قبض روح باشد که خیلی روشن خواهد بود که منظور از رفع، رفع معنوی است یعنی ترفیع درجه و تقرب به خدای سبحان، نظیر تعبیری که قرآن کریم در باره شهدا یعنی کشته شدگان در راه او آورده و فرموده: ” احياء عند ربهم یرزقون،“ که منظور از کلمه (عند) ظرف مکانی نیست، بلکه تقرب معنوی است.

(مستند: آیه ۵۵ سوره آل عمران المیزان ج: ۲ ص: ۲۲۴)

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان

- " وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ،
- پروردگار خویش را عبادت کن تا برایت یقین (مرگ) فرا رسد!

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود سفارش می‌فرماید که او را تسبیح و حمد گوید و سجده و عبادت کند و این مراسم را ادامه دهد.

در آیات سابق سفارش به صفح و صبر کرده بود، و این امر به صبر، از آیه: " و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين - پروردگارت را عبادت کن تا برایت یقین حاصل شود،" نیز استفاده می‌شود، زیرا ظاهر آن این است که امر به صبر در عبودیت تا مدتی معین است که پس از آمدن یقین تمام می‌شود.

جمله مذکور به قرینه قید " حتى ياتيك اليقين،" دستور سلوک در منهج تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت خواهد بود.

بنا بر این احتمال، مراد از آمدن یقین، رسیدن اجل مرگ است که با فرا رسیدنش غیب، مبدل به شهادت و خبر مبدل به عیان می‌شود.

مؤید این احتمال هم تفریع " فاصفح الصفح الجمیل،" بر جمله قبلیش، یعنی " و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعة لآتیه،" است، زیرا در حقیقت از این جهت امر به عفو و صبر در برابر گفته‌های آنان فرموده که برای ایشان روزی است که در آن روز از ایشان انتقام می‌گیرد، و اعمال ناروایشان را کیفر می‌دهد.

و خلاصه معنای آیه این می‌شود که: تو بر عبودیت خود ادامه بده و همچنان بر اطاعتت و اجتناب از معصیت صبر کن، و نیز همچنان بر آنچه که ایشان می‌گویند تحمل کن تا مرگت فرا رسد و به عالم یقین منتقل شوی، آن وقت مشاهده کنی که خدا با آنان چه معامله‌ای می‌کند.

و از اینکه فرا رسیدن مرگ را به عبارت " تا یقین برایت بیاید،" تعبیر کرده نیز اشعار بر این معنا هست، برای اینکه در این جمله عنایت بر این است که مرگ در دنبال تو و طالب تو است، و به زودی به تو می‌رسد، پس باید همچنان پروردگارت را عبادت بکنی تا او به تو برسد، و این یقین همان عالم آخرت است که عالم یقین عمومی ماوراء حجاب است، نه اینکه مراد از یقین آن یقینی باشد که با تفکر، و یا ریاضت و عبادت به دست می‌آید.

توجه: این را گفتیم تا معلوم شود اینکه بعضی پنداشته‌اند که: آیه شریفه

دلالت دارد بر اینکه عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیامده باشد، و همینکه انسان

یقین پیدا کرد دیگر نماز و روزه واجب نیست، پندار و رأی فاسدی است، برای اینکه اگر مقصود از یقین، آن یقین معمولی باشد که گفتیم از راه تفکر یا عبادت، در نفس پدید می‌آید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در هر حال آن یقین را داشته، و آیه شریفه که خطابش به شخص رسول اکرم است می‌فرماید: - عبادت کن تا یقین برایت بیاید! چطور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یقین نداشته با اینکه آیات بسیاری از کتاب خدا او را از موقنین و همواره بر بصیرت و بر بینه‌ای از پروردگارش، و معصوم و مهتدی به هدایت الهی و امثال این اوصاف دانسته است .

(مستند: آیه ۹۹ سوره حجر - المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۸۸)

فصل دوم

تعریف اجل مسمی و غیر مسمی در آیات قرآن

اجل مبهم و اجل مسمی

- ”هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ نَمْتُرُونَ،
- او کسی است که شما را از گل آفرید آنگاه اجلی مقرر فرمود و اجل معین پیش
اوست، و باز هم شما شك می‌کنید.“

در این جمله کوتاه به خلقت عالم صغیر و کوچک انسانی اشاره کرده و این نکته مهم را خاطر نشان می‌سازد که آن کسی که انسان را آفریده و امورش را تدبیر نموده، و برای بقای ظاهری و دنیوییش مدتی مقرر فرموده، همانا خدای سبحان است، و در نتیجه انسان وجودش محدود است از یک طرف به گل که ابتدای خلقت نوع او از آن است، اگر چه بقای نسلش به وسیله ازدواج و تناسل بوده باشد. و از طرفی دیگر به اجل مقرری که با رسیدن مرگ تمام می‌شود.

نکته دیگری که در آیه مورد بحث می‌باشد این است که اجل را نکره آورد تا ابهام را برساند یعنی دلالت کند بر اینکه این اجل برای بشر مجهول و نامعلوم است، و بشر از راه معارف و علوم متداول راهی به سوی تعیین آن ندارد.

” و اجل مسمی عنده،“ تسمیه اجل بمعنی تعیین آن است. ظاهر کلام خدای تعالی در آیه مورد بحث این است که منظور از اجل و اجل مسمی آخر مدت زندگی است نه تمامی آن، همچنانکه از جمله: ” فان اجل الله لات،“ به خوبی استفاده می‌شود.
اجل دو گونه است:

یکی اجل مبهم، و یکی اجل مسمی یعنی معین در نزد خدای تعالی، و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی‌پذیرد. و به همین جهت آن را مقید کرده به ” عنده- نزد خدا “ و معلوم است چیزی که نزد خدا است دستخوش تغییر نمی‌شود، و این همان اجل محتومی است که تغییر و تبدیل بر نمی‌دارد. خدای متعال می‌فرماید:

- ” اذا جاء اجلهم فلا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون!“

ممکن است اجل غیر مسمی به خاطر تحقق نیافتن شرطی که اجل معلق بر آن شرط شده، تخلف کند و در موعد مقرر فرا نرسد، و لیکن اجل حتمی و مطلق راهی برای عدم تحقق آن نیست، و به هیچ وجه نمی‌توان از رسیدن و تحقق آن جلوگیری نمود.

و اگر آیات سابق به ضمیمه آیه شریفه " لکل اجل کتاب، یحو الله ما یشاء و ینبت و عنده ام الکتاب،" مورد دقت قرار گیرند بدست می‌آید که اجل مسمی همان اجل محتومی است که در ام الکتاب ثبت شده، و اجل غیر مسمی آن اجلی است که در لوح محو و اثبات نوشته شده است.

ام الکتاب قابل انطباق است بر حوادثی که در خارج ثابت است، یعنی حوادثی که مستندند به اسباب عامی که تخلف از تاثیر ندارد، و لوح محو و اثبات قابل انطباق بر همان حوادث است، لیکن نه از جهت استناد به اسباب عامه بلکه از نظر استناد به اسباب ناقصی که در خیلی از موارد از آنها به مقتضی تعبیر می‌کنیم، که ممکن است برخورد با موانعی بکند و از تاثیر باز بماند و ممکن است باز نماند .

مثالی که با در نظر گرفتن آن، این دو قسم سبب یعنی سبب تام و سبب ناقص روشن می‌شود نور خورشید است، زیرا ما در شب اطمینان داریم که بعد از گذشتن چند ساعت آفتاب طلوع خواهد کرد و روی زمین را روشن خواهد نمود، لیکن ممکن است مقارن طلوع آفتاب کره ماه و یا ابر و یا چیز دیگری بین آن و کره زمین حائل شده و از روشن شدن روی زمین جلوگیری کند، همچنانکه ممکن هم هست که چنین مانعی پیش نیاید که در این صورت قطعاً روی زمین روشن خواهد بود. پس طلوع آفتاب به تنهایی نسبت به روشن کردن زمین سبب ناقص و به منزله لوح محو و اثبات در بحث ما است و همین طلوع به ضمیمه نبود مانعی از موانع، نسبت به روشن کردن زمین علت تامه و به منزله ام الکتاب و لوح محفوظ در بحث ما است.

همچنین است اجل آدمی، زیرا ترکیب خاصی که ساختمان بدن آدمی را تشکیل می‌دهد با همه اقتضات محدودی که در ارکان آن هست اقتضا می‌کند که این ساختمان عمر طبیعی خود را که چه بسا به صد و یا صد و بیست سال تحدیدش کرده‌اند، بکند. این است آن اجلی که می‌توان گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده، لیکن این نیز هست که تمامی اجزای هستی با این ساختمان ارتباط و در آن تاثیر دارند، و چه بسا اسباب و موانعی که در این اجزای کون از حیثه شمارش بیرون است با یکدیگر برخورد نموده و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان قبل از رسیدن به

حد طبیعی خود، منقضی گردد، و این همان مرگ ناگهانی است .
 با این بیان تصور و فرض اینکه نظام کون محتاج به هر دو قسم اجل، یعنی مسمی و غیر مسمی باشد آسان می‌شود.
 و نیز روشن می‌شود که منافاتی بین ابهام در اجل غیر مسمی و تعیین آن در مسمی نیست، چه بسا این دو اجل در موردی در یک زمان توافق کنند و چه بسا نکنند، و البته در صورت تخالف آن، اجل مسمی تحقق می‌پذیرد نه غیر مسمی .
 این همان معنائی است که گفتیم، دقت در آیه: " ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده، " آنرا افاده می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: اجل مسمی، اجلی است که در شب قدر برای ملک الموت تعیین شده، و آن همان اجلی است که در باره‌اش فرمود: " فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون، " و اجل در این آیه همان اجلی است که در شب قدر به ملک الموت ابلاغ شده است.

و اما آن دیگری اجلی است که مشیت خدا در آن کارگر و مؤثر است یعنی اگر بخواهد مدتش را جلوتر و اگر بخواهد عقب‌تر می‌اندازد.

آیه ۲ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۷

اجل مسمی

- " وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ،
- اگر خدا این مردم را به ستمشان مؤاخذه می‌کرد روی زمین جنبنده‌ای نمی‌گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد و چون مدتشان سر آید نه ساعتی دیرتر روند و نه جلوتر .

خدای تعالی می‌فرماید در مؤاخذه ایشان عجله نمی‌شود، و لیکن عقب انداخته می‌شود تا اجل مسمی و مدت معین!

اجل مسمی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ اوست، و نسبت به امتها انقراض ایشان، و نسبت به عموم بشر همان نفع صور و آمدن قیامت است.

این سه معنی در قرآن کریم برای اجل مسمی آمده، یکجا فرموده: " و منکم من یتوفی من قبل و لتبلغوا اجلا مسمی، " و یکجا فرموده: " و لكل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون، " و در جای دیگر فرموده: " و لو لا کلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لفضی بینهم . "

آیه ۶۱ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۰۸

اجل مسمی، آخرین مهلت، و آخرین مرحله

- "هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يَخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُوَفِّي مِنْ قَبْلُ وَ لِيَتَبْلُغُوا أَجْلاً مُسْمًى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، خدا همو است که شما را از خاک و سپس از نطفه و آنگاه از علقه بیافرید و آنگاه به صورت طفل شما را بیرون می‌کند تا به حد بلوغ برسید و بعد از آن پیر و سالخورده گردید، ولی بعضی از شما قبل از رسیدن به پیری می‌میرید و نیز بیرون می‌کند تا به اجل معین خود برسید و شاید تعقل کنید."

" و لتبلغوا أجلاً مسمى - و تا برسید به اجلی که معین شده، " و این آخرین مهلتی است که به آدمی می‌دهند و آن اجل حتمی است که به هیچ وجه قابل تغییر نیست، و این اجل معین غایتی است که شامل تمام مردم می‌شود، حال هر کسی هر چه عمر کرده باشد. در جای دیگر از چنین اجلی خبر داده، می‌فرماید: " و اجل مسمى عنده، " و لعلكم تعقلون - تا شاید شما حق را با نیروی تعقل- که غریزه شما است - درك کنید." و این غایت خلقت انسان از نظر حیات معنوی او است، همچنان که رسیدن به اجل مسمی، غایت و نهایت زندگی دنیایی و صوری او است.

آیه ۶۷ و ۶۸ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۲۶

ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت

- "... أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا، يُعْزِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسْمًى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، ... که عبادت خدا کنید و از او تقوی داشته باشید و مرا اطاعت کنید، تا گناهای از شما را ببامرزد و تا اجلی که برایتان مقدر کرده مهلت دهد، که اگر چنین نکنید قبل از رسیدن به اجل حتمی دچار اجل دیگر می‌شوید آری اگر بنای فهمیدن داشته باشید می‌دانید که اجل خدایی وقتی برسد تاخیر نمی‌پذیرد."

می‌فرماید: اگر دارای عبادت و تقوا و اطاعت شوید خدای تعالی اجل غیر مسمای شما را تا اجل مسمی تاخیر می‌اندازد، برای اینکه اگر چنین نکنید و اجل شما برسد، دیگر تاخیر انداخته نمی‌شود، چون اجل خدا وقتی می‌رسد دیگر تاخیر انداخته نمی‌شود، در نتیجه در این کلام علاوه بر اینکه وعده به تاخیر اجل مسمی در صورت ایمان داده شده، تهدیدی هم شده به اینکه اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل به سر وقتشان خواهد آمد .

در این آیه تاخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوی و اطاعت رسول دانسته، و این خود دلیل بر این است که دو اجل در کار بوده، یکی اجل مسمی، یعنی معین، که از آن دیگری دورتر و طولانی‌تر است، و دیگری اجلی که معین نشده و

کوتاهتر از اولی است.

بنا بر این، خدای تعالی در این آیه کفار را وعده داده که اگر صاحب ایمان و تقوا و اطاعت شوند، اجل کوتاهترشان را تا اجل مسمی تاخیر می‌اندازد، و جمله ” ان أجل الله ... “، این تاخیر انداختن را تعلیل می‌کند، در نتیجه منظور از اجل الله که وقتی برسد دیگر عقب انداخته نمی‌شود، مطلق اجل حتمی است، حال چه اجل مسمی باشد، و چه غیر مسمی.

خلاصه هر دو قسم اجل را شامل می‌شود، پس هیچ عاملی نمی‌تواند قضای خدا را رد کند و حکم او را عقب اندازد.

و جمله ” لو کنتم تعلمون“ مربوط به اول کلام است، و معنایش این است که: اگر علم می‌داشتید به اینکه خدا دو اجل دارد، و اجل او وقتی فرا برسد تاخیر انداخته نمی‌شود، آن وقت دعوت مرا اجابت می‌کردید، یعنی خدا را می‌پرستیدید و از او پروا می‌داشتید و مرا اطاعت می‌کردید.

آیه ۴ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۴۳

قدرت کشی اجل ها

– ” ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی...!“

این آیه اشیا را مرتبط و بسته به غایات آن، که همان اجلهای آنها است، می‌داند، و معلوم است که دو چیز وقتی به هم مرتبط باشند و یکی از دیگری قوی‌تر باشد، آن قوی طرف ضعیف را به سوی خود می‌کشد، و چون اجلها اموری ثابت و لایتغیرند، پس هر موجودی را از جلو به سوی خود می‌کشند چون گفتیم ثابت هستند و در نتیجه قوی‌ترند .

اجلها که آخرین مرحله و نقطه نهائی وجود هر چیز است، موجود را از جلو به سوی خود می‌کشند. مقدرات نیز اشیا را به پیش می‌رانند. این معنائی است که از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود.

اشیا را که همه در احاطه قوای الهیه قرار دارند، قوه‌ای از پشت سر به سوی نقطه نهائی‌شان هل می‌دهد، و قوه‌ای هم از جلو آنها را به همان نقطه جذب می‌کند، و قوه‌ای همراه آن است که تربیتش می‌کند، اینها سه قوه اصلی است که قرآن کریم آنها را اثبات می‌کند، غیر آن قوایی که حافظ و رقیب و قرین موجودات است نظیر ملائکه و شیاطین و غیر آنها .

سوره روم آیه ۷ المیزان ج ۴ : ص ۵۰

استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل

- " فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ، سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ،
- پس کیفر کسانی که به این قرآن تکذیب می‌کنند به خود من واگذار، ما به زودی از راهی که خودشان نفهمند تدریجاً به سوی عذاب پیش می‌بریم،
- و من به ایشان مهلت می‌دهم که کید من سخت ماهرانه است!

"سنستدرجهم من حیث لا يعلمون"، این کیفیت أخذ خدا و عذاب کردنشان را بیان می‌کند، عذاب کردنی که اجمالش از آیه فذرنی ... استفاده می‌شد، و کلمه استدراج به این معناست که درجه کسی را به تدریج و خرده خرده پایین بیاورند، تا جایی که شقاوت و بدبختیش به نهایت برسد و در ورطه هلاکت بیفتد، خدای تعالی وقتی بخواهد با کسی چنین معامله‌ای بکند، نعمت پشت سر نعمت به او می‌دهد، هر نعمتی که می‌دهد به همان مقدار سرگرم و از سعادت خود غافل می‌شود، و در شکر آن کوتاهی نموده، کم کم خدای صاحب نعمت را فراموش می‌کند، و از یاد می‌برد.

پس استدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است به متعمم تا درجه به درجه پایین آید، و به ورطه هلاکت نزدیک شود.

قید "من حیث لا يعلمون"، برای این است که این هلاکت از راه نعمت فراهم می‌شود، که کفار آن را خیر و سعادت می‌پندارند، نه شر و شقاوت.

"و املی لهم ان کیدی متین"، کلمه املاء به معنای مهلت دادن است، و کلمه کید به معنای نوعی حیل‌گری است، و کلمه متین به معنای قوی و محکم است. می‌فرماید: من به کفار مهلت می‌دهم تا در نعمت ما با گناه بغلتنند، و هر جور دلشان خواست گناه کنند، که کید من قوی است!

و اگر در این آیه سیاق را از ما که عظمت را می‌رساند و می‌فهماند به هر نعمت ملکی موکل است به من برگردانیده، در آیه قبلی می‌فرمود: ما چنین و چنان می‌کنیم، و در این آیه می‌فرماید: من چنین و چنان می‌کنم، برای این است که املاء و مهلت دادن همان تأخیر اجل است، و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده است.

آیه ۴۴ و ۴۵ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۴۵

مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او

- " وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا مُّوَجَّلًا ...،
- هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مرد، که اجل هر کس در لوح قضای الهی به

وقت معین ثبت است...!“

این آیه تعریضی است به کسانی که در باره کشته شدگان در راه خدا می‌گفتند: اگر به جنگ نرفته بودند نمی‌مردند.

و هم چنین تعریض به کسانی است که گفته بودند: اگر اختیار رهبری جنگ به دست ما بود این افراد کشته نمی‌شدند.

البته، صاحب این سخنان مؤمنین بودند، نه منافقین، ولی مفهوم این سخنان از مؤمنین، با کمال ایمان نمی‌سازد چرا که لازمه چنین سخنی این است که: مرگ و میر و سنت محکمی که از قضای ثابت و استوار سرچشمه گرفته است به اذن خدا نباشد. و این خود نیز لازمه فاسد دیگری دارد و آن این است که ملک الهی و تدبیر ربانی باطل باشد، و حال آنکه چنین نیست، پس اصل کلام باطل است.

آیه ۱۴۵ سوره آل عمران میزان ج: ۴ ص: ۶۱

فصل سوم

مرحله قبض روح انسان

جان ستانی ملک الموت و رجوع انسانها به خدا

- " قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،
- بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند جانتان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد."

کلمه " توفی " به معنای این است که چیزی را به طور کامل دریافت کنی، مانند توفی حق، و توفی قرض از بدهکار، که معنایش تا دینار آخر حق و طلب را گرفتن است.

اگر در این آیه قبض روح و توفی را به ملک الموت و در آیه " الله يتوفى الأنفس حين موتها، " به خدا نسبت داده، و در آیه " حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا، " به فرستادگان، و در آیه " الذى تتوفيه الملائكة ظالمى انفسهم، " به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیکتر به میت ملائکه هستند، که از طرف ملک الموت فرستاده می‌شوند، و سبب دورتر از آنان خود ملک الموت است، که مافوق آنان است، و امر خدای تعالی را نخست او اجراء می‌کند، و به ایشان دستور می‌دهد، خدای تعالی هم مافوق همه آنان و محیط بر آنان، سبب اعلای میراندن و مسبب الاسباب است. " ثم الى ربكم ترجعون. " - این رجوع همان لقای خداست، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به ثم کرد، که تراخی و بعدیت را می‌رساند.

خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور داده که بگو: حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست، و شما انسانها در زمین گم نمی‌شوید، بلکه ملک الموت شما را بدون اینکه چیزی از شما کم شود، بطور کامل می‌گیرد، و ارواح شما را از بدنهایتان بیرون می‌کشد، به این معنا که علاقه شما را از بدنهایتان قطع می‌کند.

و چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه

شما خطاب به اوست، و یک عمر می‌گفتید من و شما، بعد از مردن هم محفوظ و زنده‌اید، و چیزی از شما گم نمی‌شود، آنچه گم می‌شود و از حالی به حالی تغییر می‌یابد، و از اول خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدنهای شما بود نه شما، و شما بعد از مردن بدنها محفوظ می‌مانید، تا به سوی پروردگارتان مبعوث گشته و دوباره به بدنهایتان برگردید .

آیه ۱۱ سوره سجده میزان ج: ۱۶ ص: ۳۷۵

ملک الموت در روایات اسلامی

در کتاب فقیه آمده که شخصی از امام صادق علیه‌السلام از کلام خدای عز و جل پرسید، که می‌فرماید: "الله یتوفی الانفس حین موتها"، و در جای دیگر می‌فرماید: "قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم"، و در جای دیگر می‌فرماید: "الذین تتوفیهم الملائکة طیبین"، و نیز جای دیگر می‌فرماید: "الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم"، و جای دیگر می‌فرماید: "توفته رسلنا"، و نیز می‌فرماید: "و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة"، با اینکه در یک ساعت در دنیا هزاران نفر که عددشان را جز خدا کسی نمی‌داند می‌میرند، این چگونه ممکن است که ملائکه، و یا ملک الموت در آن واحد به قبض روح همه اینها برسد؟ امام علیه‌السلام در جواب فرمود: خدای تبارک و تعالی برای ملک الموت کارکنان و یاورانی از ملائکه قرار داده، که او نسبت به آن اعوان به منزله فرمانده است، و هر یک را به ماموریتی می‌فرستد، پس هم ملائکه قبض روح می‌کنند و هم خود ملک الموت، آنگاه خدا آن ارواح را از ملک الموت می‌گیرد.

و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم، و ابو الشیخ، از ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مردی از انصار وارد شد تا او را عیادت کند، دید که ملک الموت بالای سر وی نشسته، پرسید ای ملک الموت نسبت به رفیق ما مدارا کن، که او مردی با ایمان است، ملک الموت عرضه داشت: ای محمد، مژده که من نسبت به هر مؤمنی مدارا می‌کنم .

ای محمد، بدان که من بعد از آن که روح آدمیان را قبض می‌کنم، لحظه‌ای گوشه خانه می‌ایستم، و می‌گویم به خدا سوگند که من هیچ گناهی ندارم، چون مامورم، و من بار دیگر، و بار دیگر به این خانواده بر می‌گردم، الحذر الحذر، و خدای تعالی هیچ اهل بیتی و کلوخی و موئی و کرکی در خشکی و دریا خلق نکرده، مگر آنکه من در هر شبانه روز پنج نوبت آنها را از نظر می‌گذرانم .

حتی من به صغیر آنان و کبیرشان از خودشان آشناترم، و به خدا سوگند ای

محمد، من قادر نیستم که حتی جان یک پشه را قبض کنم، مگر وقتی که خدای تعالی مرا دستور قبض آن را بدهد.

آیه ۱۱ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۷۵

قیافه ملک الموت (از مشاهدات رسول الله در شب معراج)

... آنگاه به فرشته‌ای از فرشتگان گذشتم که در مجلسی نشسته بود، فرشته‌ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت، در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد و آنرا مطالعه می‌کند، و در آن چیزی نوشته بود، و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ می‌نگریست و نه به راست و قیافه‌ای چون قیافه مردم اندوهگین به خود گرفته بود، پرسیدم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: این ملک الموت است که دائما سرگرم قبض ارواح می‌باشد، گفتم مرا نزدیکش ببر قدری با او صحبت کنم وقتی مرا نزدیکش برد سلامش کردم و جبرئیل وی را گفت که این محمد نبی رحمت است که خدایش به سوی بندگان گسیل و مبعوث داشته عزرائیل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیتم داد و گفت: ای محمد مژده باد ترا که تمامی خیرات را می‌بینم که در امت تو جمع شده است. گفتم حمد خدای منان را که منت‌ها بر بندگان خود دارد، این خود از فضل پروردگرم می‌باشد آری رحمت او شامل حال من است، جبرئیل گفت این از همه ملائکه شدید العمل‌تر است. پرسیدم آیا هر که تاکنون مرده و از این به بعد می‌میرد او جانش را می‌گیرد؟ گفت آری از خود عزرائیل پرسیدم آیا هر کس در هر جا به حال مرگ می‌افتد تو او را می‌بینی و در آن واحد بر بالین همه آنها حاضر می‌شوی؟ گفت آری.

ملک الموت اضافه کرد که در تمامی دنیا در برابر آنچه خدا مسخر من کرده و مرا بر آن سلطنت داده بیش از یک پول سیاه نمی‌ماند که در دست مردی باشد و آن را در دست بگرداند و هیچ خانه‌ای نیست مگر آنکه در هر روز پنج نوبت واری می‌کنم و وقتی می‌بینم مردمی برای مرده خود گریه می‌کنند می‌گویم گریه نکنید که باز نزد شما بر می‌گردم و آنقدر می‌آیم و می‌روم تا احدی از شما را باقی نگذارم.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ای جبرئیل فوق مرگ واقعه‌ای نیست؟

جبرئیل گفت بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است!

آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳

جان کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر

- " وَ جَاءَت سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ،
- و سكرات مرگ که قضاء حتمی خدا است می‌آید و به انسان گفته می‌شود این همان

بود که برای فرار از آن حيله می‌کردی.“

مراد از سکره و مستی موت، حال نزع و جان‌کندن آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می‌فهمد چه می‌گوید و نه می‌فهمد اطرافیان‌ش در باره‌اش چه می‌گویند.

و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید حق کرد، برای این است که اشاره کند به اینکه مساله مرگ جزء قضاهاى حتمی است که خدای تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، همچنان که از آیه: ”کل نفس ذائقة الموت و نبلوكم بالشر و الخیر فتنة و الینا ترجعون“ نیز این معنا استفاده می‌شود، چون می‌فهماند منظور از میراندن همگی شما آزمایش شما است.

و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه‌ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد، و این مرگ و انتقال حق است، همانطور که بعث و جنت و نار حق است! این معنایی است که از کلمه حق می‌فهمیم.

- ” ذلك ما كنت منه تحيد- این همان بود که برای فرار از آن حيله می‌کردی.“

این عبارت، اشاره است به اینکه انسان طبعاً از مرگ کراهت دارد، چون خدای تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده است.

آیه ۱۹ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۲۲

گرفتن جان انسانها در حین خواب و حین مرگ

- ” اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

- خداست که جان‌ها را در دم مرگ می‌گیرد و آنها هم که نمرده‌اند در خواب می‌گیرد، پس هر يك از جان‌ها که مرگش رسیده باشد، نگه می‌دارد و آن دیگری را به بدنش برمی‌گرداند تا مدتی معین، به درستی که در این جریان آیت‌ها هست برای مردمی که تفکر کنند.“

” اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ ...“ حصری که در آیه هست نشان می‌دهد قبض روح تنها

کار خدای تعالی است، لا غیر. یعنی اصالت در گرفتن جانها کار خداست نه غیر، ولی به تبعیت و به اجازه خدا کار ملک الموت و فرستادگان خدا که یاران ملک الموتند نیز هست، همانطور که این یاران هم به اجازه ملک الموت کار می‌کنند.

” الله يتوفى الانفس حين موتها،“ مراد از انفس، ارواح است، ارواحی که متعلق به

بدنها است، نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ گرفته نمی‌شود، تنها جان‌ها گرفته می‌شود، یعنی علاقه روح از بدن قطع می‌گردد، و دیگر روح

به کار تدبیر بدن و دخل و تصرف در آن نمی‌پردازد.

مراد از کلمهٔ "موتها" مرگ بدنها است، خدا جانها را در هنگام مرگ بدنها می‌گیرد، و در مورد خواب هم چنین است، چون روح نمی‌خوابد، بلکه این بدن است که به خواب می‌رود. "و التي لم تمت في منامها"، یعنی آن آنفسی که در هنگام خواب نمرده‌اند.

خدای تعالی ما بین همین ارواح و آنفسی که در هنگام خواب قبض می‌شوند، تفصیل می‌دهد، و آن را دو قسم می‌کند و می‌فرماید: "فيمسك التي قضى عليها الموت و يرسل الاخرى الى أجل مسمى"، یعنی آن ارواحی که قضای خدا بر مرگشان رانده شده، نگه می‌دارد و دیگر به بدنها برنمی‌گرداند، و آن ارواحی که چنین قضایی بر آنها رانده نشده، آنها را روانه به سوی بدن‌ها می‌کند، تا آنکه برای مدتی معین که منتهی الیه زندگی آنهاست زنده بمانند.

و اینکه مدت معین را غایت روانه کردن ارواح قرار داده، خود دلیل بر آن است که مراد از روانه کردن ارواح، جنس آن است، به این معنا که بعضی از آنفس را یک بار ارسال می‌کند، و بعضی را دو بار و بعضی را بیشتر و بیشتر تا برسد به آن مدت مقرر. از این جمله دو نکته استفاده می‌شود، اول اینکه: نفس آدمی غیر از بدن اوست، برای اینکه در هنگام خواب از بدن جدا می‌شود و مستقل از بدن و جدای از آن زندگی می‌کند.

دوم اینکه: مردن و خوابیدن، هر دو توفی و قبض روح است، بله این فرق بین آن دو هست که مرگ قبض روحی است که دیگر برگشتی برایش نیست، و خواب قبض روحی است که ممکن است روح دوباره برگردد.

خدای سبحان سپس آیه را با جملهٔ "ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون"، تمام می‌کند و می‌فهماند که: مردم متفکر از همین خوابیدن و مردن متوجه می‌شوند که مدبر امر آنان خداست، و روزی همه آنان به سوی خدا برمی‌گردند و خداوند سبحان به حساب اعمالشان می‌رسد.

آیه ۴۲ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۰۷

مرگ و خواب

- " وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
- و او چنان خدائی است که می‌میراند شما را در شب و می‌داند آنچه را که کسب می‌کنید به روز، بعد از آن برمی‌خیزاند شما را در آن روز، تا بگذرد آن موعدی

که معین فرموده، سپس به سوی خدا است برگشت شما، آنگاه، آگاه می‌سازد شما را به آنچه که امروز می‌کنید.“

مرگ و خواب، هر دو در قطع کردن رابطه نفس از بدن مشترکند، همانطوری که بعث به معنای بیدار کردن و بعث به معنای زنده کردن، هر دو در برقرار ساختن مجدد این رابطه شریک می‌باشند، زیرا هر دو باعث می‌شوند که نفس دو باره آن تصرفاتی را که در بدن داشت، انجام دهد.

خدای متعال شما را در شب می‌میراند در حالیکه می‌داند آنچه را که در روز عمل کرده و انجام دادید، ولی روح‌های شما را نگه نمی‌دارد، تا مرگ‌شان ادامه یابد بلکه برای اینکه اجل‌های معین شما به آخر برسد شما را دوباره زنده می‌کند و پس از آن به واسطه مرگ و حشر به سوی او باز خواهید گشت، و شما را از اعمالتان که انجام داده‌اید، خبر خواهد داد.

اینکه فرمود: ”یتوفیکم- می‌گیرد شما را،“ و نفرمود: ”یتوفی روحکم- می‌گیرد جان شما را،“ دلالت دارد بر اینکه حقیقت انسانی که ما از آن به کلمه ”من“ تعبیر می‌کنیم، همان روح انسانی است و بس، و چنان نیست که ما خیال می‌کنیم که روح جزئی از انسان است و یا صفت و یا هیاتی است که عارض بر انسان می‌شود. حقیقت آدمی تن خاکی او نیست، بلکه روح او است، و بنابراین با قبض روح کردن ملک الموت، چیزی از این حقیقت گم نمی‌شود!

می‌فرماید: خدای تعالی آن کسی است که با علم به اینکه شما در روز چه کارها کرده‌اید در شب جان‌تان را گرفته و دوباره در روز بعد، مبعوث‌تان می‌کند.

- ”ثم یبعثکم فیہ لیقضی اجل مسمی....“

غرض از این بعث را، عبارت دانست از وفای به اجل مسمی، و به کار بردن آن، و آن اجل وقتی است که در نزد خدا معلوم و معین است، و زندگی دنیوی انسان یک لحظه از آن تخطی نمی‌کند.

آیه ۶۰ تا سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۱۸۴

ملائکه حافظ جان انسان، و ملائکه مامور گرفتن جان انسان

- ”وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ ۚ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ،

- و خدا قاهر است و در قهر و قدرت مافوق بندگان می‌باشد و می‌فرستد بر شما نگاهبانانی، تا آنکه بباید یکی از شما را مرگ و بگیرد جان شما را فرشتگان ما و ایشان در انجام ماموریت خود، هرگز کوتاهی نمی‌کنند. بعد از آن برگردانیده

می‌شوند به سوی خدائی که مستولی امور ایشان و راستگو و درست کردار است، بدانید که از برای خدا است حکم در آنروز، و خداوند سریع‌ترین حساب‌کنندگان است!

خدای تعالی از فرشتگان خود کسانی را مامور کرده تا انسان را از گزند حوادث و دستبرد بلاها و مصائب حفظ کنند، و حفظ هم می‌کنند و از هلاکت نگهش می‌دارند تا اجلس فرا رسد، در آن لحظه‌ای که مرگش فرا می‌رسد دست از او برداشته و به دست بلاها و گرفتاری‌ها می‌سپارندش تا هلاک شود.

- " حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّنَهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ.
- ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ!"

ملائکه مامور قبض ارواح نیز از حدود ماموریت خود تجاوز نکرده و در انجام آن کوتاهی نمی‌کنند، وقتی بر آنان معلوم شد که فلان شخص بایستی در فلان ساعت و در تحت فلان شرایط قبض روح شود، حتی یک لحظه او را مهلت نمی‌دهند، و این معنایی است که از آیه استفاده می‌شود.

این رسل همان کارکنان و اعوان ملک الموت هستند، به دلیل اینکه در آیه: " قُلْ يَتُوفِيكُم مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ،" نسبت قبض ارواح را تنها به ملک الموت می‌دهد، و هیچ منافاتی هم ندارد که یکجا نسبت آن را به ملک الموت داده و در جای دیگر یعنی آیه مورد بحث به رسل و در مورد دیگر یعنی آیه: " الله يتوفى الانفس،" به پروردگار داده باشد.
- " ثم ردوا الى الله موليهم الحق."

این جمله اشاره است به اینکه: پس از مرگ برانگیخته شده و به سوی پروردگارشان بر می‌گردند. و اگر خدای تعالی را توصیف می‌کند به اینکه مولای حق آنان است، برای این است که به علت همه تصرفاتی که قبلاً ذکر کرده بود، اشاره نماید، و بفهماند که خداوند اگر می‌خواهاند و بیدار می‌کند و می‌میراند و زنده می‌کند، برای این است که او مولای حقیقی و صاحب اختیار عالم است.

آیه ۶۱ و ۶۲ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۱۸۷

معقات یا مراقبان انسان

- " لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُوْنَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوْا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَّالٍ،

- برای انسان مامورانی است که از جلو رو و از پشت سرش، او را از فرمان خدا حفاظت می‌کنند، و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست تغییر ندهد، تا آنچه را که ایشان در ضمیرشان هست تغییر دهند، و چون خدا برای گروهی بدی بخواهد هیچ نمی‌تواند جلو آن را بگیرد و برای ایشان غیر از خدا اداره‌کننده‌ای نیست.

معنای معقب، چیزیست که از دنبال و پشت سر انسان بیاید، پس ناگزیر باید آدمی را چنین تصور کرد که در راهی می‌رود و معقبات، دورش می‌چرخند، و اتفاقاً خداوند از این راه هم خبر داده و فرموده: "یا ایها الانسان انك كادح الی ربك کدحا فملاقیه،" و نیز در معنای این آیه آیات دیگری است که دلالت می‌کند بر رجوع آدمی به پروردگارش، مانند جمله: "و الیه ترجعون،" و جمله: "والیه تقلبون." بنا بر این، برای آدمی که بر حسب این ادله به سوی پروردگارش برمی‌گردد تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت سر مراقب او هستند.

معنای جمله: "من بین یدیه و من خلفه،" هم امور مادی و جسمانی را شامل می‌شود و هم امور روحی را. و این معقباتی که خداوند از آنها خبر داده در اینگونه امور از نظر ارتباطش به انسانها دخل و تصرفهایی دارند، و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به اینکه: مالک نفع و ضرر، مرگ و حیات، و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر حفظ هیچ یک از خود و آثار خود را ندارد، چه آنها که حاضرند و چه آنها که غائبند، و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می‌کند، و در عین اینکه فرموده: "الله حفیظ علیهم،" و نیز فرموده: "و ربك علی کل شیء حفیظ،" در عین حال وسائلی را هم در این حفظ کردن، اثبات نموده و می‌فرماید: "و ان علیکم لحافظین!"

پس اگر خدای تعالی آثار حاضر و غایب انسانی را بوسیله این وسائط که گاهی آنها را حافظین نامیده و گاهی معقبات خوانده حفظ نمی‌فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آنها را احاطه نموده و هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویشان می‌شتافت، چیزی که هست همانطور که حفظ آنها به امری از ناحیه خداست همچنین فنای آنها و فساد و هلاکتشان به امر خداست، زیرا ملک هستی از آن اوست و جز او کسی مدبر و متصرف در آن نیست، این آن حقیقتی است که تعلیم قرآنی بدان هدایت می‌کند.

آیه ۱۱ سوره رعد المیزان ج: ۱۱ ص: ۴۲۱

قطع ارتباطات مادی، و تنهائی انسان در بازگشت

- "و لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرْكَبْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَؤَا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ،"
- شما تك نك چنانکه نخستین بار خلقتان کرده‌ایم پیش ما آمده‌اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشته‌اید و واسطه‌های‌تان را که می‌پنداشتید در عبادت شما شریکند با شما نمی‌بینیم، روابط شما گسیخته و آنچه می‌پنداشتید نابود شده است.

این آیه شریفه خبر از حقیقت زندگی انسانی در نشأت آخرت می‌دهد، آرزوی که با مردن بر پروردگار خود وارد شده و حقیقت امر را دریافته می‌فهمد که او فقط مدبر به تدبیر الهی بوده و خواهد بود، و جز خدای تعالی چیزی زندگی او را اداره نمی‌کرده و نمی‌کند.

آری این آن حقیقتی است که قرآن پرده از روی آن برداشته و به عبارات مختلفی آنرا به بشر گوشزد نموده، از آن جمله در آیه: "نسوا الله فانسيهم انفسهم اولئك هم الفاسقون"، فرموده که وقتی انسان از حالت بندگی بیرون رفت قهرا پروردگار خود را فراموش می‌کند، و همین فراموش کردن خدا باعث می‌شود که خودش را هم فراموش کند و از حقیقت خود و سعادت و واقعیش غافل بماند.

و لیکن همین انسان وقتی با فرا رسیدن مرگ جان از کالبدش جدا شود ارتباطش با تمامی علل و اسباب مادی قطع می‌گردد، چون همه ارتباط آنها با بدن انسان می‌باشد و وقتی بدنی نماند قهرا آن ارتباطها نیز از بین خواهد رفت، و آنوقت است که به عیان می‌بیند آن استقلالی که در دنیا برای علل و اسباب مادی قائل بود خیالی باطل بوده، و با بصیرت تمام می‌فهمد که تدبیر امر او در آغاز و فرجام به دست پروردگارش بوده و جز او رب دیگری نداشته، و مؤثر دیگری در امورش نبوده است.

پس اینکه فرمود: "و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة"، اشاره است به حقیقت امر، و جمله: "و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم ..."، بیان بطلان سببیت اسباب و عللی است که انسان را در طول زندگیش از یاد پروردگارش غافل می‌سازد.

و اینکه فرمود: "لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون"، علت و جهت انقطاع انسان را از اسباب و سقوط آن اسباب را از استقلال در سببیت بیان می‌کند، و حاصل آن بیان این است که سبب آن انکشاف بطلان پندارهایی است که آدمی را در دنیا به خود مشغول و سرگرم می‌کرده است.

آیه ۹۴ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۳۹۶

سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده

- " إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا،
- کسانی که فرشتگان قابض ارواح در حالی جانیشان را می‌گیرند که ستمگر خویشند از ایشان می‌پرسند: مگر چه وضعی داشتید که این چنین به خود ستم کردید می‌گویند: در سرزمینی که زندگی می‌کردیم، اقویا ما را به استضعاف

کشیدند، می‌پرسند: مگر زمین خدا وسیع نبود و نمی‌شد به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید؟ و چون پاسخ و حجتی ندارند منزلگاهشان جهنم است که چه بد سر انجामी است. مگر آن مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان که نه می‌توانند استضعاف کفار را از خود دور سازند، و نه می‌توانند از آن سرزمین به جایی دیگر مهاجرت کنند. که اینان امید هست خدا از آنچه نباید می‌کردند درگذرد، که عفو و مغفرت کار خدا است.“

ملائکه از افرادی که به خود ظلم کرده اند، در هنگام مرگشان می‌پرسند: در چه شرائطی بودید: “فیم کنتم؟” یعنی از نظر دینداری در چه وضعی قرار داشتید؟ آنان در پاسخ می‌گویند: ما در زمین مستضعف بودیم!

(مراد از افرادی که به خود ظلم کرده اند، همچنانکه آیه سوره نحل تایید می‌کند، ظلم به نفس است و ظلم به نفس در اثر اعراض از دین خدا و ترک اقامه شعائر خدا حاصل می‌شود و این نیز در اثر واقع شدن و زندگی کردن در بلاد شرک و در وسط کفار قرار گرفتن پدید می‌آید، انسان وقتی خود را در چنین وضعی و موقعیتی قرار دهد دیگر راهی ندارد که معارف دین را بیاموزد و بدانچه دین خدا او را بدان می‌خواند عمل کند و به وظائف عبودیت قیام نماید.)

این سؤال ملائکه موکل بر قبض ارواح اختصاص به ظالمین ندارد، بلکه همانطور که از آیات سوره نحل نیز استفاده می‌شود، این سؤال را از همه می‌کنند، چه متقین و چه غیر ایشان، و به راستی می‌خواهند بفهمند که این شخص که دارند جانش را می‌گیرند، از کدام طائفه بوده، و وقتی معلومشان شد که از ظالمین بوده، آن وقت به عنوان سرزنش می‌پرسند: “الم تکن ارض الله واسعة؟”

ملائکه در گفتار خود کلمه ارض را بر کلمه الله اضافه کردند و زمین را به خدا نسبت داده، پرسیده‌اند: مگر ارض خدا واسع نبود؟ و این خالی از یک نکته نیست و آن نکته اشاره است به اینکه خدای سبحان قبل از آنکه بندگان خود را به ایمان و عمل صالح دعوت کند، اول زمین خود را فراخ قرار داد تا اگر کسی شرائط محلّیش اجازه‌اش نمی‌دهد ایمان بیاورد به محل دیگر برود و این نکته که در آیه مورد بحث بطور اشاره آمده در آیه زیر نیز به آن اشاره کرده می‌فرماید:

– “و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة...!”

خدای تعالی بعد از نقل گفتگوی ملائکه با انسان در حال احتضار در باره ستمکاران حکم کرده به اینکه اینان منزلگاهشان جهنم است و بد منزلگاهی است!

– “الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان...!”

می‌فرماید: افرادی که قبلا مورد بحث بودند ادعای استضعاف می‌کردند، در حقیقت مستضعف نبودند، چون می‌توانستند شرائط زندگی خود را عوض کنند و خود را از استضعاف رها سازند، مستضعف حقیقی این مردان و زنان و کودکانی هستند که

نمی‌توانند خود را از وضعی که دارند رها سازند.

و اگر بطور مفصل یکی یکی طبقات آنها را برشمرد و فرمود: مردان و زنان و کودکان، برای این بود که حکم الهی را بطور روشن بیان کند و دیگر جای سؤال برای کسی باقی نگذارد.

- " لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا."

همه ستمکاران نامبرده جایگاهشان در جهنم است، مگر مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی‌توانند استضعافی را که از ناحیه مشرکین متوجه آنان شده، با حیلتی از خود برگردانند، و برای خلاصی از شر آنان راه به جایی نمی‌برند.

و در این آیه دلالتی فی الجملة و سر بسته هست بر صحنه‌ای که در زبان روایات از آن تعبیر شده به سؤال قبر، و فرموده‌اند که فرشتگان خدای تعالی از هر کسی که از دنیا می‌رود و او را دفن می‌کنند سؤال‌هایی پیرامون دین او و عقائدش از او می‌کنند و این تنها آیه مورد بحث نیست که بر آن صحنه دلالت دارد، بلکه آیات زیر نیز بر آن دلالت دارد:

- " الذين تتوفيه الملائكة ظالمي انفسهم فاقوا السلم ما كنا نعمل من سوء، بلى ان الله عليم بما كنتم تعملون، فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين، و قيل للذين اتقوا ما ذا انزل ربكم قالوا خيرا ."

سؤال ملائکه که می‌پرسند: " فیم کنتم ؟ " سؤالی است از حال و وضعی که از نظر دین در زندگی داشتند و اینها که مورد سؤال قرار می‌گیرند، کسانی هستند که از جهت دین وضع خوبی نداشتند و لذا در پاسخ ملائکه به جای اینکه حال خود را شرح بدهند سبب آن را ذکر می‌کنند، و آن سبب این است که در زندگی در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که اهل آن مشرک و نیرومند بودند و این طائفه را استضعاف کرده، بین آنان و بین اینکه به شرایط دین تمسک جسته و به آن عمل کنند حائل شدند:

- " قالوا كنا مستضعفين في الارض، قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها !"

و چون این عذر یعنی عذر استضعاف (البته اگر راست گفته باشند)، بدین جهت مانع دینداری آنان شده که نخواسته‌اند از آن شهر و آن سرزمین چشم‌پوشند، و گرنه دچار این استضعاف نمی‌شدند، چون مشرکین نیرومند آنجا در سایر سرزمین‌ها نیروئی نداشته‌اند، پس استضعاف این مستضعفین بطور مطلق نبوده، استضعافی بوده که خودشان خود را به آن دچار کردند و می‌توانستند با کوچ کردن از سرزمین شرک به سرزمین دیگر خود را از آن برهانند، لذا فرشتگان ادعای آنان را که گفتند: ما مستضعف بودیم تکذیب می‌کنند و می‌گویند: زمین خدا فراخ‌تر از آن بود که شما خود را در چنان شرایط قرار

دهید، شما می‌توانستید از حومه استضعاف درآئید و به جای دیگر کوچ کنید، پس شما در حقیقت مستضعف نبودید، چون می‌توانستید از آن حومه خارج شوید، پس این وضع را خود برای خود و به سوء اختیار خود پدید آوردید.

آیه ۹۷ تا ۹۹ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۷۶

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت

- " ... وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْكَبُونَ،

- ... اگر ببینی که ستمگران در گردابهای مرگند و فرشتگان دستهایی خویش گشوده و گویند جان‌های خویش برآرید امروز به گناه آنچه در باره خدا بناحق می‌گفتید و از آیه‌های وی گردنکشی می‌کرده‌اید سزایتان عذاب خفت و خواری است.

جهالت دائمی و نیز گرفتاری و شدتی را که احاطه به انسان داشته و از هر طرف راه نجات از آن مسدود باشد غمر می‌گویند. از ظاهر سیاق آیه به دست می‌آید آن کاری که ملائکه بر سر ستمگران درمی‌آورند همان چیزی است که جمله: " أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ! " آنرا بیان و حکایت می‌کند، چون این جمله حکایت قول ملائکه است نه قول خدای سبحان، و تقدیر آن این است که: ملائکه به آنان می‌گویند جانتان را بیرون کنید ... و این کلام را در هنگام گرفتن جان آنان می‌گویند، و بطوری سخت جانشان را می‌گیرند که در دادن جان عذاب دردناکی را می‌چشند.

این عذاب جان دادن ایشان است، هنوز عذاب قیامتشان در پی است، همچنانکه فرموده: " و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون. "

پس معلوم شد که مراد از الیوم در جمله: " الیوم تجزون " روز فرا رسیدن مرگ است که در آنروز عذاب دردناکی جزا داده می‌شوند، همچنانکه مقصود از برزخی که در آیه سابق الذکر بود همان روز است.

و نیز معلوم شد که مراد از ظالمین کسانی هستند که یکی از آن سه گناه را که خداوند آنها را از شدیدترین ظلمها دانسته مرتکب شوند، و آن سه گناه عبارت بود از: دروغ بستن بر خدا، ادعای نبوت به دروغ و استهزاء به آیات خداوندی.

شاهد بر اینکه مراد از ظالمین، مرتکبین همین ظلمهای مذکور در آیه می‌باشند این است که سبب عذاب ظالمین را یکی قول به غیر حق دانسته، و خود واضح است که این کار، کار همان کسانی است که به دروغ به خدا افترا می‌بندند، و شرکائی به او نسبت داده و یا حکم تشریعی و یا وحی دروغی را به او نسبت می‌دهند.

و دیگر استکبار از پذیرفتن آیات خدا که کار همان کس است که گفته بود: "سانزل مثل ما انزل الله ."

امری که در جمله: "اخرجوا انفسکم"، است، امری است تکوینی، زیرا به شهادت آیه: "و انه هو امانت و احیی" مرگ انسان مانند زندگی در اختیار خود او نیست تا صحیح باشد به امر تشریحی مامور به بیرون کردن جان خود شود، پس امر به اینکه جان خود را بیرون کنید امری تکوینی است که ملائکه یکی از اسباب آن است، حال با اینکه جان آدمی در اختیار خودش نیست و با اینکه اصولاً روح از جسمانیات نیست تا در بدن مادی جای گیرد، بلکه سنخ دیگری از وجود را دارا است که یک نحوه اتحاد و تعلقی به بدن دارد.

می فرماید: ای پیغمبر، ای کاش این ستمکاران را می دیدی در آن موقعی که در شداید مرگ و سكرات آن قرار می گیرند و ملائکه شروع می کنند به عذاب دادن ایشان در قبض روحشان و به ایشان خبر می دهند که بعد از مرگ هم در عذاب واقع شده و به کیفر قول به غیر حق و استکبار از آیات خداوند دچار هوان و ذلت می گردند .

آیه ۹۳ سوره انعام میزان ج: ۷ ص: ۳۹۴

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین!

- " فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِمَّنَ الْكُتُبِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَنِنَّا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ،
- کیست ستمگرتر از آن کس که به دروغ بر خدای تعالی افتراء ببندد و یا آیات او را تکذیب کند؟ نصیب مقررشان به ایشان می رسد، تا آنکه فرستادگان ما به سویشان رفته بخواهند جانشان را بگیرند از ایشان می پرسند: کجاست آن چیزهایی که غیر از خدا می خواندید؟ گویند آنها را نمی بینیم، و با این اعتراف علیه خود گواهی دهند که کافر بوده اند."

کسانی که با ارتکاب شرک و عبادت بتها به خداوند دروغ بسته و یا با رد همه احکام دین و یا بعضی از آن آیات او را تکذیب نمودند، بهره شان از کتاب و آنچه که از خیر و شر در حقشان مقدر شده در خلال زندگی دنیویشان به آنان خواهد رسید، تا آنکه اجلهایشان سر آمده و فرستادگان ما که همان ملک الموت و یاران اویند بر ایشان نازل شده جانشان را بستانند، آن وقت است که از ایشان سؤال می شود کجایند آن شرکایی که برای خداوند اتخاذ کرده آنها را شفیع درگاه خدا می دانستید؟ در جواب می گویند: ما نمی بینیم آنها را، یعنی آنها را آن اوصافی که برایشان قائل بودیم نمی یابیم .

آری ، علیه خود شهادت می دهند به اینکه در دنیا کافر بوده اند، چون با مشاهده حقیقت امر را می بینند، و معلومشان می شود که غیر از خدای سبحان چیزی

نیست که مستقلا دارای نفع یا ضرری باشد، و آن نسبت‌ها که به اولیای خود می‌دادند همه خطا بوده است.

آیه ۳۷ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۴۱

تسلیم کافران در حال جان کندن

- ” الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- همان کسانی که در آن حال که ستمگر بر خویشند چون فرشتگان جانشان را بگیرند، اطاعت عرضه کنند و گویند ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم، چنین نیست بلکه خدا از اعمالی که می‌کرده‌اند آگاه است!

کافران همان کسانی هستند که ملائکه جانهایشان را می‌گیرند در حالی که سرگرم ظلم و کفر خویشند ناگهان تسلیم گشته و خضوع و انقیاد پیش می‌گیرند و چنین وانمود می‌کنند که هیچ کار زشتی نکرده‌اند، ولی در همان حال مرگ، گفتارشان رد شده و تکذیب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آری، شما چنین و چنان کردید اما خدا به آنچه می‌کردید قبل از اینکه به این ورطه یعنی مرگ بیفتید آگاه بود .

آیه ۲۸ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۴۱

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب

- ” وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ،
- وَ قَالُوا ءَأَمَانًا بِهِ وَ أَنَى لَهُمُ النَّتَاقُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ،
- وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَفْضُونَ بِالْعَبِيبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ،
- وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ،
- و اگر ببینی هنگامی که کفار به فزع در می‌آیند، پس در پیشگاه خدا فراری نیست، و چیزی از او فوت نمی‌شود، بلکه از جایی نزدیک دستگیر می‌شوند،
- و نیز گفتند: ایمان آوردیم به آن قرآن، ولی چگونه از مکانی دور یعنی از قیامت به ایمان توانند رسید،
- با اینکه قبلا به آن کفر ورزیدند، و از مکانی دور سخن به نادیده رها می‌کردند،
- میان ایشان و آن آرزو که دارند حایل افکند، چنان که با نظایر ایشان از پیش همین رفتار را کرد، که آنان در شکی سخت بودند.“

آیات چهارگانه مورد بحث، وصف حال مشرکین در ساعت مرگ است. بنابر این جمله ” و لو تری اذ فزعوا“ معنایش این است که چون این مشرکین به فزع جان کندن بیفتند نمی‌توانند از خدا فوت شوند، و از او بگریزند، و یا به جایی پناهنده گشته، یا چیزی را بین خدا و خود حائل سازند.

” و اخذوا من مکان قریب.“ - این جمله کنایه است از اینکه بین آنان و کسی که

آنان را می‌گیرد هیچ فاصله نیست و خدای سبحان خود را توصیف کرده به اینکه او قریب است و در جای دیگر از معنای نزدیکی خود خبر داده، که: "و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون"، و از نزدیکی بیش از آن در آیه "و نحن اقرب الیه من حبل الوريد"، خبر داده و از نزدیکی که از آن نیز بیشتر است در آیه "ان الله یحول بین المرء و قلبه"، خبر داده است. سپس فرموده که حتی از خود شما به خودتان نزدیک‌تر است، و این موقف همان مرصاد است که فرموده: "ان ربک لبالمرصاد!"

با در نظر گرفتن این آیات و اینکه می‌دانیم گیرنده در جمله "و اخذوا..." خود خدا است، دیگر چگونه تصور می‌شود که آدمی بتواند از قدرت خدا فرار کند؟ با اینکه خدا از من به من نزدیک‌تر است، و یا چگونه ممکن است آدمی از قدرت ملائکه‌اش بگریزد، و از قلم بیفتد، با اینکه ملائکه مکرم که اوامر را از خدا می‌گیرند، دیگر هیچ حاجبی و حائلی بین آنان و خدا نیست، و حتی واسطه‌ای هم در کار ندارند.

پس اینکه فرمود: "و اخذوا من مکان قریب"، نوعی تمثیل برای نزدیکی خدای تعالی به آدمی است، تمثیل همان معنایی که ما از قرب می‌کنیم، چون قرب و بعد ما که در زندان زمان و مکان قرار داریم، غیر از قرب و بعد در دستگاه الهی است، و اگر بخواهیم از آن گفتگو کنیم، باید تمثیل بیاوریم و گر نه واقع قضیه مهم‌تر از آن است که بتوان تصورش کرد.

"و قالوا امانا به و انی لهم التناوش من مکان بعید"، مراد از اینکه فرمود از مکانی دور می‌گیرند، این است که در عالم آخرت هستند، که عالم تعیین جزاء است، و آن بسیار دور است از دنیا، که جای عمل و محل اکتساب اختیاری است، چون در این عالم برای کفار غیب، شهادت و شهادت، غیب شده، همچنان که آیه بعدی بدان اشاره می‌نماید:

"و قد کفروا به من قبل و یقفون بالغیب من مکان بعید."

مراد از جمله "و یقفون بالغیب من مکان بعید"، این است که از عالم دنیا در باره عالم آخرت نسبت‌های نسنجیده می‌دهند، با اینکه بغیر از پندار و مظنه دلیلی ندارند، و با اینکه اصلاً آخرت غایب از حواس اینهاست، و با این حال چگونه می‌گویند بعثی و بهشتی و دوزخی نیست؟

عنایت در این آیه همه در این است که دنیا نسبت به آخرت مکانی است بعید، همچنان که در جمله قبل آخرت را نسبت به دنیا مکانی بعید می‌خواند.

و معنای هر دو آیه با هم این است که: مشرکین وقتی گرفتار می‌شوند، می‌گویند: ما به حق که همان قرآن است ایمان آوردیم، و کجا و کی می‌توانند ایمان به قرآن را تناول کنند، و بگیرند - ایمانی که فایده نجات داشته باشد - برای اینکه در مکانی

دور از دنیا گرفتار شده‌اند، و حال آنکه آنها در دنیا بدان کفر ورزیدند، و آخرت را با ظنون و اوهام و از مکانی بسیار دور انکار می‌کردند.

” و حیل بینهم و بین ما یشتھون کما فعل باشیاعھم من قبل انھم کانوا فی شك مریب،“ مراد از ” ما یشتھون“ لذائد مادی دنیوی باشد، که مرگ بین ایشان و آن لذائد فاصله می‌شود. و مراد از اشیاع آن، اشباهشان از امتهای گذشته است، و یا کسانی است که مذهب همینها را داشته باشند.

و معنای آیه چنین است که: بین مشرکین که به عذاب خدا گرفتار شدند، و بین لذائذی که در دنیا داشتند، حیلولة، و جدایی افتاد، همان طور که با مردمی شبیه ایشان از مشرکین امتهای گذشته همین معامله شد، به خاطر اینکه از امر حق و یا امر آخرت در شک بودند و سخنانی بدون دلیل در باره‌اش می‌گفتند.

آیه ۵۱ تا ۵۴ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۸۷

وقتی که جان به حلقوم می‌رسد!

- ” فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ،
- پس چرا وقتی جان یکی از شما به حلقوم می‌رسد، توانایی بازگرداندن آن را ندارید ؟“

در این آیه خطاب به منکرین بعث و جزا می‌فرماید: اگر می‌توانید، جان محتضری را که دارد می‌میرد و تا حلقوم او رسیده، به او برگردانید، اگر نمی‌توانید، پس بدانید که مرگ مساله‌ای است حساب شده و مقدر از ناحیه خدا، تا جانها را به وسیله آن به سوی بعث و جزا سوق دهد.

می‌فرماید: ” و انتم حينئذ تنظرون،“ شما محتضر را تماشا می‌کنید که دارد از دستتان می‌رود و پیش رویتان می‌میرد، و شما هیچ کاری نمی‌توانید بکنید.

” و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون،“ شما او را تماشا می‌کنید، در حالی که ما از شما به وی نزدیک‌تریم، چون ما به سراسر وجود او احاطه داریم، و فرستادگان ما که مامور قبض روح او هستند نیز از شما به وی نزدیک‌ترند، اما شما نه ما را می‌بینید و نه فرستادگان ما را.

” فلولاً ان کنتم غیر مدینین،“ اگر جزایی در کار نیست و شما جزا داده نمی‌شوید، و ثواب و عقابی ندارید، پس چرا او را بر نمی‌گردانید؟

” ترجعونها ان کنتم صادقین!“ اگر راست می‌گویید جان او را که به حلقوم

رسیده برگردانید!

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین

- " فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ،
- فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّاتٌ نَعِيمٌ،
- وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ،
- فَسَلَّمَ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ،
- اگر آنکه جاننش به حلقوم رسیده از مقربین باشد،
- راحتی و رزق و جنت نعیم دارد،
- و اما اگر از اصحاب یمین باشد،
- ای پیامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد!

در اینجا وضع مقربین و اصحاب یمین را در حال مرگ و بعد از مرگ بیان می‌کند. صحبت از شخص محتضر است که در آیه " فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، " بعد از حالت احتضار می‌میرد، و مردنش از سیاق کلام فهمیده می‌شود.

مراد از مقربین همان سابقون مقربون است که در اول سوره واقعه در باره آنان می‌فرمود: " و السابقون السابقون اولئك المقربون، " و کلمه رَوْح به معنای راحت، و کلمه ریحان به معنای رزق است.

بعضی گفته‌اند: ریحان به معنای همان گیاه خوشبو است، اما بهشتی آن، که در هنگام مرگ آن را برای مقربین می‌آورند همینکه آن را بویید از دنیا می‌رود. و معنای آیه این است که: اما آن محتضر اگر از مقربین باشد جزای خوبیهایش این است که از هر هم و غمی و درد و المی راحت است، و رزقی از رزق‌های بهشتی دارد، و بعد از مردن هم جنت نعیم را دارد.

در روایات اسلامی، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که: منظور از روح و ریحان در آیه " فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ " رَوْح و ریحان در قبر است، ولی جنت نعیم در آخرت است.

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایت شده که فرمود: اولین بشارتی که به مؤمن می‌دهند این است که: در دم مرگش او را به رَوْح و ریحان و جنت نعیم بشارت می‌گویند، و اولین چیزی که مؤمن در قبرش بشارت داده می‌شود این است که: به او می‌گویند: مژده باد تو را که خدا از تو راضی است، و مژده باد تو را در بهشت آمدی و چه خوش آمدی، خدا همه آنهاپی را که تا قبرت مشایعتت کردند بیامرزید، و شهادت همه آنهاپی را که به خوبی تو شهادت دادند، پذیرفت، و دعای همه کسانی را که برای تو طلب مغفرت نمودند مستجاب کرد.

” و اما ان كان من اصحاب اليمين فسلام لك من اصحاب اليمين،
و اما اگر از اصحاب یمین باشد، ای پیامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد!“
در اینجا خطاب به شخص رسول الله است، برای اینکه می‌خواهد سلام اصحاب
یمین را برای او نقل کند، و بفرماید: سلام لك من اصحاب اليمين!

آیه ۸۸ تا ۹۱ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۴۲

حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالین

- ” وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ،
- فَنَزُلُ مِنْ حَمِيمٍ، وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ،
- و اما اگر از تکذیب‌گران و گمراهان باشد،
- پذیرایی وی از آب جوشان، و حرارت آتش خواهد بود.“

تصلیه آتش به معنای آن است که چیزی را در آتش داخل کنی. بعضی
گفته‌اند: به معنای چشیدن حرارت و عذاب آن است.

معنای آیه این است که: اگر چنانچه آن مرده از اهل تکذیب و ضلالت باشد،
پذیرایی و ضیافتی از آب سخت داغ و نوش جانی از حرارت آتش خواهد داشت.

خدای تعالی دوزخیان را به مکذبین و ضالین توصیف کرده، و تکذیب را جلوتر
از ضلالت ذکر فرموده، و این بدان جهت است که عذابی که می‌چشند همه به خاطر
تکذیب و عنادشان با حق بود چون اگر تنها دچار ضلالت بودند، و هیچ تکذیبی نسبت به
حق نمی‌داشتند، عذاب نداشتند، برای اینکه چنین مردمی در حقیقت مستضعف هستند،
که قرآن آنان را دوزخی نمی‌داند .

” ان هذا لهو الحق اليقين!“

این بیانی که ما کردیم حقی است که هیچ نقطه ابهام و تردیدی در آن نیست،
و علمی است که با هیچ دلیل و بیانی نمی‌توان آن را مبدل به شک و تردید کرد.

آیه ۹۲ تا ۹۴ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۴۳

نمونه ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت

- ” وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبُرَهُمْ وَ ذُقُوا
عَذَابَ الْحَرِيقِ، ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ،
- و اگر می‌دیدید هنگامی را که فرشتگان دریاوند گروه کافران را و بزنند رویها و
پشت‌هایشان را و بگویند بچشید عذاب سوزان را، این بخاطر آن رفتاری است که
به دست خود پیش فرستادید، که خدا ستمگر بر بندگان نمی‌باشد.“

(سیاق این آیات دلالت دارد بر اینکه منظور از آنهايي که خداوند سبحانه در وصفشان فرموده که

ملائکه جانهایشان را می‌گیرند و عذابشان می‌کنند همان مشرکینی هستند که در جنگ بدر کشته شدند.)
 از ظاهر این جمله برمی‌آید که ملائکه مأمور قبض روح، وقتی روح کفار را می‌گرفتند، هم از جلو کفار را می‌زدند و هم از پشت سر، و این کنایه است از احاطه و تسلط ملائکه و اینکه آنان را از همه طرف می‌زدند.
 اینکه ملائکه به ایشان گفتند: عذاب سوزان را بچشید! منظور از آن عذاب آتش است.

” ذلك بما قدمت ايديكم، “ - این جمله تتمه گفتاری است که خداوند از ملائکه حکایت کرده، و یا اشاره است به مجموع گفتار ملائکه با مشرکین و مجموع افعال آنها با ایشان، و معنایش این است که: این عذاب سوزان را بشما می‌چشانیم بخاطر آن رفتاری که می‌کردید. و یا معنایش این است: از همه طرف شما را می‌زنیم و عذاب حریق را هم به شما می‌چشانیم بخاطر آن رفتاری که می‌کردید.

آیه ۵۰ و ۵۱ سوره انفال المیزان ج: ۹ ص: ۱۳۱

مرگ، زمان ظهور ملائکه

- ” مَا نُزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ،
 - ما جز به حق ملائکه را نازل نمی‌کنیم و وقتی نازل کردیم ایشان مهلتی نخواهند داشت!“

آدمی مادام که در عالم ماده است و در ورطه‌های شهوات و هواها چون اهل کفر و فسوق غوطه می‌خورد هیچ راهی به عالم ملائکه ندارد، تنها وقتی می‌تواند بدان راه یابد که عالم مادیش تباه گردد و به عالم حق قدم نهد.
 خلاصه، پرده مادیتشان کنار رود، آن وقت است که عالم ملائکه را می‌بینند، همچنانکه قرآن کریم فرموده است: ” لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، “ و این عالم همان عالمی است که نسبت به این عالم بشری آخرت نامیده می‌شود.

چیزیکه در این جا می‌خواهیم خاطر نشان سازیم این است که در همین دنیا هم قبل از این انتقال ممکن است ظهور چنین عالمی برای کسی صورت بندد و ملائکه نیز برای او ظاهر شوند، همچنان که بندگان برگزیده خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت قرب خدایند در همین دنیا عالم غیب را می‌بینند، با اینکه خود در عالم شهادتند- مانند انبیاء علیهم‌السلام.

آیه ۸ سوره حجر المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۴۵

روز مشاهده ملائکه، روز بی بشارت مجرمین!

- "يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ جِئْنَا بِمُحْجَرٍ أَمْشَرٍ"
 - روزی که فرشتگان را ببینند آن روز گناهکاران را نویدی نیست و دور باد گویند.
 روز مرگ، مجرمینی که امیدوار به لقای خدا نیستند، وقتی ملائکه را ببینند، در آن موقع هیچگونه بشارتی برای عموم مجرمین، که اینان طایفه‌ای از آنانند، نخواهد بود.

مشرکین آن روز به ملائکه‌ای که قصد عذاب ایشان را دارند حجراً محجوراً می‌گویند، و مقصودشان این است که ما را پناه دهید.

و اما توضیح جواب از مساله انزال ملائکه و رؤیت آنان، این است که اصل دیدن ملائکه را مسلم گرفته، که روزی هست که کفار ملائکه را ببینند ولی درباره آن هیچ حرفی نزده، و به جای آن از حال و وضع کفار در روز دیدن ملائکه خبر داده، تا به این معنا اشاره کرده باشد که در خواست دیدن ملائکه به نفعشان تمام نمی‌شود، چون ملائکه را نخواهند دید مگر در روزی که با عذاب آتش روبرو شده باشند، و این وقتی است که نشاء دنیوی مبدل به نشاء اخروی شود، همچنان که در جای دیگر نیز به این حقیقت اشاره نموده و فرموده: "ما نزل الملائكة الا بالحق و ما كانوا اذا منظرين ."

و اما اینکه این روزی که آیه: "یوم یرون الملائکه"، بدان اشاره دارد چه روزی است؟ آنچه از سیاق به کمک سایر آیات راجع به اوصاف روز مرگ، و بعد از مرگ بر می‌آید، این است که مراد روز مرگ است.

مثلاً یکی از آیات راجع به مرگ آیه: "و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائكة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون،" می‌باشد و یکی دیگر آیه: "ان الذین توفیهم الملائكة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا لم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها،" و آیاتی دیگر.

و همین مشاهدات دم مرگ است که قرآن آن را برزخ خوانده، چون در آیات قرآنی دلالت قطعی هست بر اینکه بعد از مرگ و قبل از قیامت ملائکه را می‌بینند و با آنان گفتگو می‌کنند.

و از سوی دیگر در مقام مخاصمه در پاسخ کسی که دیدن ملائکه را انکار می‌کند طبعا باید اولین روزی که ملائکه را می‌بیند به رخس کشید، و آن روز مرگ است، که کفار با دیدن ملائکه بدحال می‌شوند، نه اینکه در چنین مقامی دیدن روز قیامت را یاد آور شود با اینکه بارها ملائکه را دیده‌اند و حجراً محجوراً را گفته‌اند.

پس ظاهر امر این است که این آیه و دو آیه بعدش نظر به حال برزخ دارد، و

رؤیت کفار ملائکه را در آن روز خاطر نشان می‌سازد، و همچنین احباط اعمال ایشان و حال اهل بهشت را در عالم برزخ خاطر نشان می‌سازد.

آیه ۲۲ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۷۵

پشیمانی لحظه مرگ، و آرزوی مهلت برای انفاق

- ” وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ،
- وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ،
- و از آنچه ما روزیتان کرده‌ایم انفاق کنید و تا مرگ شما نرسیده فرصت را از دست ندهید و گرنه بعد از رسیدن مرگ خواهد گفت پروردگارا چه می‌شد تا اندک زمانی مهلت می‌دادی صدقه دهم و از صالحان باشم،
- و لیکن خدای تعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آنچه می‌کنید با خبر است !“

در این آیات مؤمنین را امر می‌کند به انفاق در راه خیر، اعم از انفاق واجب مانند زکات و کفارات، و مستحب مانند صدقات مستحبی .

و اگر قید ”مما رزقناکم“ را آورد برای اعلام این حقیقت بود که دستور فوق درخواست انفاق از چیزی که مؤمنین مالکند و خدا مالک آن نیست نمی‌باشد، چون آنچه را که مؤمنین انفاق می‌کنند عطیه‌ای است که خدای تعالی به آنان داده، و رزقی است که رازقش او است، و ملکی است که او به ایشان تملیک فرموده، آن هم تملیکی که از ملک خود او بیرون نرفته پس در هر حال منت خدای تعالی راست .

” من قبل ان یاتی احدکم الموت،“ یعنی قبل از آنکه قدرت شما در تصرف در مال و انفاق آن در راه خدا تمام شود.

” فبقول رب لو لا اخرتني الى اجل قريب،
گفت پروردگارا چه می‌شد تا اندک زمانی مهلت می‌دادی،“

اگر کلمه مهلت را مقید به قید اندک کرد، برای این بود که اعلام کند به اینکه چنین کسی قانع است به مختصری عمر، به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند، تقاضای اندکی می‌کند تا اجابتش آسان باشد.

و نیز برای این است که اجل و عمر هر قدر هم که باشد اندک است همچنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: کل ما هو ات قریب - هر آنچه خواهد آمد نزدیک است .

” وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا،“ در این جمله آرزومندان نامبرده را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تاخیر اجل را بخواهد مایوس کرده می‌فرماید: وقتی

اجل کسی رسید، و نشانه‌های مرگ آمد، دیگر تاخیر داده نمی‌شود، و این معنا در کلام خدای تعالی مکرر آمده که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می‌فرماید: "اذا جاء اجلهم فلا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون".

آیه ۱۱۰ و ۱۱۱ سوره منافقون المیزان ج ۱۹ ص ۴۹۰

نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ

- "وَالنَّارَ عَاتٍ عَرْقًا، وَ النَّائِطَاتِ نَشْطًا،
- سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان بر می‌کشند،
- و به فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می‌سازند!

بطوری که از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود فرشتگان در ابداء موجودات از ناحیه خدای تعالی، و برگشتن آنها به سوی او، بین خدا و خلق واسطه هستند، به این معنا که اسبابی هستند برای حدوث حوادث، مافوق اسباب مادی و جاری در عالم ماده. وساطت ملائکه در مساله عود، یعنی حال ظهور نشانه‌های مرگ و قبض روح و اجراء سؤال و ثواب و عذاب قبر، و سپس میراندن تمام انسانها در نفخه صور، و زنده کردن آنان در نفخه دوم، و محشور کردن آنان، و دادن نامه اعمال، و وضع میزانها، و رسیدگی به حساب، و سوق به سوی بهشت و دوزخ، که بسیار واضح است، و آیات دال بر این وساطت بسیار زیاد است، و احتیاجی به ایراد آنها نیست، روایات وارده در این مسائل از ناحیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم بیش از آن است که به شمار آید.

آیه ۱ تا ۵ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۲۹۹

جان دادن با شکنجه ملائکه!

- "فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتُهُمُ الْمَلَائِكَةَ بَصُرُوبًا وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَ هُفْمُ،
- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَ كَرُّهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ،
- چطور است حالشان وقتی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند،
- و برای این می‌کوبند که همواره دنبال چیزی هستند که خدا را به خشم می‌آورد و از هر چه مایه خشنودی خدا است کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی نتیجه و اجر کرد.

این است وضع آنان امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می‌خواهند می‌کنند، حال ببین در هنگامی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند چه حالی دارند.

سبب عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آنچه که مایه خشم

خدا است، و به خاطر کراهتشان از خشنودی خدا، حبط می‌شود و چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده قهرا با عذاب خدا بد بخت و شقی می‌شوند.

آیه ۲۷ و ۲۸ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۶۴

فصل چهارم

تعریف برزخ در آیات قرآن

برزخ، فاصله مرگ تا قیامت

- ” ... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ،
- ... وَ از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.“

کلمه برزخ به معنای حائل در میان دو چیز است، و مراد از اینکه فرمود: برزخ در ماورای ایشان است، این است که این برزخ در پیش روی ایشان قرار دارد، و محیط به ایشان است و اگر آینده ایشان را ورای ایشان خوانده، به این عنایت است که برزخ در طلب ایشان است، همان طور که زمان آینده امام و پیش روی انسان است. این تعبیر به این عنایت است که زمان طالب آدمی است، یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند.

و مراد از برزخ عالم قبر است که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می‌کنند تا قیامت برسد این آن معنایی است که سیاق آیه و آیاتی دیگر و روایات بسیار از طرق شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام و نیز از طرق اهل سنت بر آن دلالت دارد.

آیه ۱۰۰ سوره مومنون المیزان ج: ۱۵ ص: ۹۷

عالم برزخ - دومین زندگی

- ” قالوا ربنا ائمتنا ائمتین، و احييتنا ائمتین، فاعترفنا بذنوبنا، فهل الى خروج من سبيل ؟“
- پروردگارا دو نوبت ما را میراندی، و دو بار زنده کردی، پس اینک به گناهان خود اعتراف می‌کنیم، آیا هیچ راهی به سوی برون شدن هست ؟“

این از همان آیاتی است که با آنها بر وجود عالمی میان عالم دنیا و عالم قیامت، به نام ”برزخ“ استدلال می شود، برای اینکه در این آیات، دو بار مرگ برای انسانها بیان شده، و اگر یکی از آن دو همان مرگی باشد که آدمی را از دنیا بیرون می کند، چاره‌ای جز این نیست که یک اماتهِ دیگر را بعد از این مرگ تصور کنیم، و آن وقتی است که یک زندگی دیگر، میان دو مرگ یعنی مردن در دنیا برای بیرون شدن از آن، و مردن برای ورود به آخرت، یک زندگی دیگر فرض کنیم و آن همان زندگی برزخی است.

در آیه بالا میراندن اولی میراندن بعد از تمام شدن زندگی دنیا است، و احیاء اول زنده شدن بعد از آن مرگ، یعنی زنده شدن در برزخ، و میراندن و زنده شدن دوم، در آخر برزخ، و ابتداء قیامت است.

آیه ۲۸ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۱۷۲ تا ۱۷۵

ادامه زندگی شهدا در برزخ، و ادامه فعل و شعور آنها

- ” وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ،

- البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا منتعم خواهند بود. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده شادمانند و به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و بعداً در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مرده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند. و آنها را بشارت به نعمت و فضل خدا دهند و اینکه خداوند اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نگرداند.

در این آیات حال به شهادت رسیدگان را وصف می کند، و می فرماید: که این طایفه بعد از شهادتشان در مقام قرب الهی منتعم هستند و به بازماندگان بشارت می دهند که چنین مقام و منزلتی در انتظار شما نیز هست .

- ” وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا“

مراد از موت باطل شدن شعور و فعل است، و لذا در توضیح کلمه احیا از هر دو

نمونه‌ای آورد، و فرمود: زنده‌اند و روزی می‌خورند، و خوشحالند، روزی خوردن نمونه فعل و فرح نمونه و اثری از شعور است زیرا خوشحال شدن، فرع داشتن شعور است.

- ” فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ ...“

معنای جمله این است که کشته شدگان در راه خدا هم از نظر رسیدن خودشان به فضل خدا و دیدن آن فضل خوشحالی می‌کنند و هم در طلب این خبر خوش

هستند که رفقای عقب مانده‌شان نیز به این فضل الهی رسیدند، و آنها نیز خوفی و اندوهی ندارند.

از این بیان دو نکته روشن می‌شود، یکی اینکه کشته شدگان در راه خدا از وضع مؤمنین برجسته که هنوز در دنیا باقی مانده‌اند خبر دارند، و دوم اینکه منظور از این بشارت همان ثواب اعمال مؤمنین است که عبارت است از نداشتن خوف و نداشتن اندوه و این بشارت به ایشان دست نمی‌دهد مگر با مشاهده ثواب نامبرده در آن عالمی که هستند، نه اینکه خواسته باشند با موفق شدن به شهادت استدلال کنند بر اینکه در قیامت خوف و اندوهی نخواهند داشت، چون آیه در مقام این است که بفرماید پاداش خود را می‌گیرند نه اینکه بعد از شهادت تازه استدلال می‌کنند که در قیامت چنین و چنان خواهیم بود.

پس این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه انسان بعد از مردن تا قبل از قیامت باقی و زنده است.

- " یستبشرون بنعمة من الله و فضل ..."

این استبشار اعم از استبشاری است که قبلا فرمود از حال بازماندگان می‌کنند و شامل استبشار به حال خودشان هم می‌شود، و شاید همین دو تا بودن معنا باعث شده که دو باره آن را تکرار کند و همچنین کلمه فضل را دو باره بیاورد. جمله: " و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین،" هم بر این عمومیت دلالت دارد، چون به اطلاقش شامل همه مؤمنین می‌شود، در آیه شریفه دقت بفرمائید.

در این آیه شریفه فضل و نعمت را نکره آورد، همچنانکه رزق را هم در آیات قبل سربسته ذکر کرد و فرمود که آن رزق چیست، و این برای آن بود که ذهن شنونده در باره فضل و نعمت و رزق تا هر جا که ممکن است برود، و باز به همین جهت خوف و حزن را در سیاق نفی مبهم آورد، تا دلالت بر عموم کند، و بفهماند کشته شدگان در راه خدا هیچ نوع از انواع خوف و حزن را ندارند.

از دقت در این آیات این معنا به دست می‌آید که اولاً در صدد بیان اجر مؤمنین است، و ثانیاً می‌خواهد بفهماند که این اجر که نزد خدای سبحان است رزق ایشان است، و ثالثاً این رزق نعمتی و فضلی از خدا است، و رابعاً این نعمت و فضل عبارت از این است که نه خوفی دارند و نه حزنی.

- ... الا خوف علیهم و لا هم یحزنون !

این جمله، جمله عجیبی است، هر قدر انسان بیشتر در آن فرو می‌رود و تدبر می‌کند دامنه معنایش وسیع‌تر می‌شود، با اینکه جمله‌ای است لطیف و رقیق و بیانی است ساده و اولین چیزی که از معنای آن به ذهن می‌رسد این است که خوف و حزن از مؤمنین برداشته می‌شود و این را هم می‌دانیم که خوف تنها در امری فرض دارد که اولاً ممکن باشد، و ثانیاً احتمال آمدنش به سوی ما معقول باشد و ثالثاً اگر بیاید مقداری از سعادت ما را از بین می‌برد، سعادتی که ما توقع داریم واجد آن باشیم و خود را واجد آن فرض می‌کنیم و همچنین حزن تنها از ناحیه حادثه‌ای است که پیش آمده و آن نیز مقداری از سعادت کذائی ما را سلب کرده، پس بلا و یا هر محذور و گرفتاری که فرض شود، وقتی از آن می‌ترسیم که هنوز بر سر ما نیامده باشد و اما وقتی آمد دیگر خوف معنا ندارد، آنجا جای حزن و حسرت است، پس بعد از وقوع خوفی نیست و قبل از وقوع هم حزنی نیست.

پس بر طرف شدن مطلق خوف از انسان تنها وقتی فرض دارد که هیچ یک از آنچه داریم در معرض زوال قرار نگیرد، و همچنین برطرف شدن مطلق حزن از انسان وقتی فرض دارد که آنچه نعمت که انسان بتواند از آن متنعم شود و لذت ببرد دارا باشد، و خدای تعالی به او افزایه کرده باشد، و نیز آنچه که دارد در معرض زوال قرار نگیرد، و این همان خلود سعادت برای انسان و خلود انسان در آن سعادت است.

و از همین جا واضح می‌شود که نبودن خوف و حزن عین روزی خوردن انسان نزد خدا است و به حکم آیه: "و ما عند الله خیر" و آیه: "و ما عند الله باق" آنچه نزد خدا است هم نعمت و خیر است، هم باقی است، نه عذاب و شری آمیخته با آن است و نه فنا و زوالی بدان راه دارد.

باز این معنا واضح می‌شود که نبودن حزن و خوف عینا بودن نعمت و فضل است، و این خود عطیه است. نعمت وقتی در عرف قرآن اطلاق شود معنایش ولایت الهیه است، بنا بر این معنای آیه مورد بحث چنین می‌شود: خدای تعالی متصدی و عهده‌دار کار مؤمنین است و آنان را به عطیه‌ای از خود اختصاص می‌دهد.

آیه ۱۶۹ تا ۱۷۱ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۹۴

حیات برزخی شهدا

- " و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء، و لكن لا تشعرون،
- به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند نگوئید مردگانند، بل زندگانند ولی شما ادراک نمی‌کنید ! "

درباره حیات شهدا بعد از کشته شدن، آیه زیر آیه بالا را تفسیر می کند:

- " و لا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا، بل احياء عند ربهم یرزقون،
- زنهار مپنداری که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند نه، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی میخورند!"

این زندگی یک زندگی خارجی و واقعی است نه ذهنی و فرضی، زندگی ما بین

مرگ و بعث - یعنی حیات برزخی

مخصوصا با در نظر گرفتن اینکه قرآن کریم در چند جا زندگی کافر را بعد از مردنش هلاکت و بوار خوانده، می‌فهمیم که منظور از حیات شهیدان، حیاتی سعیده است نه صرف حرف، حیاتی است که خداوند تنها مؤمنین را با آن احیاء می‌کند، همچنان که فرمود:

- " و ان الدار الاخرة لهی الحيوان، لو كانوا یعلمون،
- و بدرستی خانه آخرت تنها زندگی حقیقی است، اگر می‌توانستند بفهمند."

در آیه مورد بحث به مؤمن و کافر خطاب می‌کند به اینکه: شهدا بعد از مردن نیز زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید، یعنی با حواس خود درک نمی‌کنید، چون خدای تعالی در قرآن شریف علم به آخرت را مقید به علم یقین کرده است. می‌فرماید:

- کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مگوئید و آنان را فانی و باطل پندارید که آن معنائی که از دو کلمه مرگ و حیات در ذهن شما هست بر مرگ آنان صادق نیست، چون مرگ آنان آنطور که حس ظاهر بین شما درک می‌کند به معنای بطلان نیست، بلکه مرگ آنان نوعی زندگی است، ولی حواس شما آنرا درک نمی‌کند.

آیه ۱۵۴ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۵۱۹ تا ۵۲۷

زندگی در مرگ

- " ... وَ لا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فی سبیلِ اللّهِ اَمَوتَ بَلْ اَحْيَاءٌ وَ لَکِن لا تَشْعُرُونَ
- و به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگوئید بلکه اینان زنده‌هائی هستند ولی شما درک نمی‌کنید!"

در این آیات، سخن از قتال و جهاد در راه خدا کرده، چیزی که هست این بلا را به وصفی معرفی کرده که دیگر چون سایر بلاها مکروه و ناگوار نیست و صفت سوئی در آن باقی نمانده و آن این است که این قتال مرگ و نابودی نیست، بلکه حیات است و چه حیاتی!

آیه ۱۵۳ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۵۱۵

ورود سریع به بهشت برزخی

- " قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْتُ قَوْمِي يَعْلَمُونَ،
- بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ،
- (و از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید . . . مردم او را کشتند،) در همان دم به او گفته شد به بهشت درآی و او که داشت داخل بهشت می‌شد گفت ای کاش مردم من می‌دانستند چه سعادت‌ی نصیبم شده، کاش می‌دانستند چگونه پروردگارم مرا بیامرزد و مرا از مکرمین قرار داد !

در آیه مورد بحث جمله " قیل ادخل الجنة،" به جای خبر از کشته شدن مرد نشسته تا اشاره باشد به اینکه بین کشته شدن آن مرد به دست مردم قریه، و ما بین امر به داخل شدنش در بهشت، فاصله چندانی نبوده، آن قدر این دو به هم متصل بودند که گویی کشته شدنش همان و رسیدن دستور به داخل بهشت شدنش همان. بنا بر این مراد از جنت، بهشت برزخ است نه بهشت آخرت. و این آیه شریفه از ادله وجود برزخ است.

آیه ۲۶ و ۲۷ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۱۰

دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ

- " مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا،
- و آن قوم از کثرت کفر و گناه، عاقبت غرق شدند و به آتش دوزخ در افتادند و جز خدا برای خود هیچ یار و یآوری نیافتند."

می فرماید: قوم نوح به خاطر معاصی و ذنوبشان به وسیله طوفان غرق شده و داخل آتشی شدند که با هیچ مقیاسی نمی‌توان عذابشان را اندازه‌گیری کرد. مراد از آتش در آیه شریفه آتش برزخ است، که مجرمین بعد از مردن و قبل از قیامت در آن معذب می‌شوند، نه آتش آخرت، و این آیه خود یکی از ادله برزخ است، چون می‌دانیم که آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید قوم نوح غرق شدند، و به زودی در قیامت داخل آتش می‌شوند تا منظور از آتش، آتش قیامت باشد.

آیه ۲۵ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۵۵

مدت درنگ در قبر

- " قَلَّ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ بَيْنَيْنِ،
- آنگاه خدا به کافران گوید که می‌دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید؟"

این از جمله پرسش‌هایی است که خدا در قیامت از مردم می‌کند، که مدت

درنگ شما در زمین چقدر بود؟ و این پرسش در چند جا از کلام مجیدش آمده و منظور از آن پرسش از مدت درنگ در قبور است، همچنان که آیه: "و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة و آیه کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار،" و غیر از این دو از آیات دیگر بر آن دلالت دارد.

" قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فسنل العادین،" ظاهر سیاق این است که مراد از روز یک روز از روزهای معمولی دنیا باشد. و اگر درنگ در برزخ را معادل بعضی از یک روز از روزهای دنیا کردند، از این باب است که خواسته‌اند عمر آن را در مقایسه با زندگی ابدی قیامت که آن روز بر ایشان مشهود می‌شود، اندک بشمارند.

مؤید این معنا تعبیری است که در جای دیگر قرآن آمده که از عمر برزخ به ساعت و در بعضی جاها به شامی از یک روز، و یا به ظهری از آن تعبیر کردند. و اینکه گفتند: "فسئل العادین،" معنایش این است که: ما خوب نمی‌توانیم بشماریم، از کسانی بپرس که می‌توانند بشمارند، که بعضی از مفسرین آنان را به ملائکه تفسیر کرده‌اند، که شمارشگر ایامند، و بعید هم نیست که چنین باشد.

" قال ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون،" گوینده این جمله خدای سبحان است. در این جمله نظریه کفار که عمر برزخ را اندک شمردند تصدیق شده و زمینه برای جمله آخر آیه فراهم شده که می‌فرماید: ای کاش می‌دانستید!

و معنای آن این است که خدای تعالی فرمود: مطلب همین است که شما گفتید، مدت مکث شما در برزخ اندک بود، ولی ای کاش در دنیا هم این معنا را می‌دانستید که مکث شما در قبور چقدر اندک است و پس از آن مکث اندک، از قبرها بیرون می‌شوید، و در نتیجه منکر بعث نمی‌شدید تا به چنین عذابی جاودانه دچار گردید.

آیه ۱۱۲ تا ۱۱۴ سوره مومنون میزان ج: ۱۵ ص: ۱۰۳

عدم احساس زمان در برزخ

- " وَ كَذٰلِكَ بَعَثْنٰهُمْ لِيَتَسَاءَلُوْا بَيْنَهُمْ ۗ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ ۚ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۚ قَالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ ...،
- چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنند، یکی از آنها گفت: چقدر خوابیدید؟ گفتند روزی یا قسمتی از روز خوابیده‌ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده‌اید...."

خدای تعالی خواب را بر اصحاب کهف مسلط نمود و در کنج غاری سیصد سال شمسی به خوابشان برد، وقتی بیدار شدند جز این به نظرشان نرسید که یا یک روز در خواب بوده‌اند و یا پاره‌ای از روز.

مکث هر انسان در دنیا و اشتغالش به زخارف و زینت‌های آن و دل‌باختگی‌اش نسبت به آنها و غفلتش از ماسوای آن، خود آیتی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف است. همانطور که آنها وقتی بیدار شدند خیال کردند روزی و یا پاره‌ای از روز خوابیده‌اند، انسانها هم وقتی روز موعود را می‌بینند خیال می‌کنند یک روز و یا پاره‌ای از یک روز در دنیا مکث کرده‌اند.

از اصحاب کهف سؤال شد " کم لبثتم " و آنها گفتند: " لبثنا یوما او بعض یوم، " از همه انسانها نیز در روز موعود سؤال می‌شود: " کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم، " و نیز می‌فرماید: " کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار. "

آیه ۱۹ و ۲۱ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۳۴۰

نمونه ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان

- " أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرِبِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكْ ءآيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، "

- یا مثل آن مردی که بر دهکده‌ای گذر کرد که با وجود بناهایی که داشت از سکنه خالی بود، از خود پرسید خدا چگونه مردم این دهکده را زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال بمیرانید، آنگاه زنده‌اش کرد و پرسید چه مدتی مکث کردی؟ گفت: يك روز و یا قسمتی از يك روز خداوند فرمود: نه، بلکه صد سال مکث کردی، به خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر که طعمش در این صد سال دگرگون نشده و به دراز گوش خویش بنگر، ما از این کارها منظورها داریم یکی این است که تو را آیتی و عبرتی برای مردم قرار دهیم، استخوانها را بنگر که چگونه آنان را برمی‌انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می‌پوشانیم، همینکه بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می‌دانم که خدا به همه چیز توانا است. "

شخص مزبور پیامبری بوده که از خانه خود بیرون آمده، تا به محلی دور از شهر خودش سفر کند، همینکه به راه افتاده تا به مقصد خود برود در بین راه به قریه‌ای رسیده که قرآن کریم آنرا قریه خراب توصیف فرموده، و وی مقصدش آنجا نبوده بلکه گذارش به آن محل افتاده، و قریه نظرش را جلب کرده، لذا ایستاده و در سرنوشت آن به تفکر پرداخته، و از آنچه دیده عبرت گرفته، که چگونه اهلش نابود شده‌اند و استخوانهای پوسیده آنها در پیش رویش ریخته است.

سپس در حالی که به مردگان نگاه می‌کند با خود می‌گوید: " انی یحیی هذه الله -

خدا چگونه اینها را زنده می‌کند ؟ "

شخص مزبور در عبرت‌گیری‌اش تعمق کرد، و غرق در فکر شد و با خود گفت: عجب! صاحبان این استخوانها چند سال است که مرده‌اند؟ خدا می‌داند که چه تحولاتی به خود دیده‌اند، تا به این روز افتاده‌اند و چه صورتها که یکی پس از دیگری به خود گرفته‌اند، بطوریکه امروز اصل آنها که همان انسانها باشند فراموش شده‌اند، در اینجا بود که گفت: راستی خدا چگونه اینها را زنده می‌کند؟

و این گفتارش دو جهت دارد، یکی تعجب از زنده شدن بعد از طول مدت، و جهت دوم تعجب برگشتن اجزا به صورت اولش، با اینکه این تغییرات غیر متناهی را به خود دیده‌اند.

لذا خدای تعالی برایش مشکل را از هر دو جهت روشن کرد:

از جهت اول از این راه روشن کرد که خود او را بمیرانید و دوباره زنده کرد، و پرسید که چقدر مکث کردی؟

از جهت دوم از این راه که استخوانهایی که در پیش رویش ریخته بود زنده کرد، و جلو چشمش اعضاء بدن آن مردگان را به هم وصل نمود.

پس خداوند او را صد سال بمیرانید، مردن و زنده شدنش در دو زمان از روز بود، که اینچنین به شک افتاده می‌گوید: آیا یک روز خوابیدم یا پاره‌ای از یک روز، و ظاهراً مردنش در طرف‌های صبح و زنده شدنش در طرف بعد از ظهر بوده است.

خدای سبحان پاسخ داد: "بل لیثت مائة عام،" یعنی بلکه صد سال خوابیدی، همینکه این سخن را شنید سخت تعجب کرد که پس چرا صد سال به نظر یک روز آمد، و در عین حال پاسخ خدا، جواب از این تعجب هم بود که پس چرا من یک روز خوابیدم؟ مگر انسان اینقدر می‌خوابد؟

آنگاه خدای سبحان برای اینکه کلام خود (بلکه صد سال خوابیدی) را تایید نموده و برایش شاهد بیاورد فرمود: ببین طعام و شرابت را که متغیر نشده و به الاغت نظر کن، و این تذکر برای آن بود که وقتی گفت: یک روز خوابیدم یا قسمتی از یک روز را معلوم شد هیچ متوجه کوتاهی و طول مدت نشده، و از سایه آفتاب و یا نور آن و سایر اوضاع و احوال به دست آورده که این مقدار خوابیده و وقتی به او گفته شد تو صد سال است که خوابیده‌ای، چون امکان داشت که این جواب تردید برایش به وجود بیاورد که چرا هیچ تغییری در خودش، در بدنش و لباسش نمی‌بیند در حالی که اگر انسان صد سال بمیرد در این مدت طولانی باید وضع بدنیش تغییر کند، طراوت بدن را از دست بدهد، و خاک شده و استخوانی پوسیده گردد.

خدای تعالی این شبهه را که ممکن بود در دل او پیدا شود، از این راه دفع کرد که دستور داد به طعام و شراب خود بنگر که نه گندیده و نه تغییر دیگری کرده، و نیز به الاغ خود بنگر که استخوانهای پوسیده‌اش پیش رویت ریخته، و همین استخوانهای الاغ بهترین دلیل است بر اینکه مدت خوابش طولانی بوده و وضع طعام و شرابش بهترین دلیل است بر اینکه برای خدا امکان دارد که چیزی را در چنین مدت طولانی به یک حال نگه دارد بدون اینکه دستخوش تغییر شود.

از اینجا این معنا هم روشن می‌شود که الاغ او نیز مرده و استخوان شده بود، و گویا اگر از مردن الاغ سخنی به میان نیاورده، به خاطر ادبی است که قرآن همواره رعایت آن را می‌کند.

و سخن کوتاه اینکه: بعد از نشان دادن طعام و شراب و زنده شدن الاغ، بیان الهی تمام شد، و معلوم شد که تعجب وی از طول مدت بیجا بود، چون از او اعتراف گرفت که صد سال مردن با یک روز و یا چند ساعت مردن و سپس زنده شدن فرقی ندارد، همچنانکه در روز قیامت از اهل محشر، نظیر این اعتراف را می‌گیرد.

پس خداوند برای این شخص روشن کرد که کم و زیاد بودن فاصله زمانی میان احیا و اماته برای خدای تعالی تفاوت نمی‌کند و در قدرت او که حاکم بر همه چیز است اثری نمی‌گذارد، چون قدرت او مادی و زمانی نیست، تا وضعیتش به خاطر عارض شدن عوارض، دگرگون و کم و زیاد شود، مثلاً زنده کردن مرده‌های دیروز برایش آسان و زنده کردن مرده‌های سالهای پیش، برایش دشوار باشد، بلکه در برابر قدرت او، دور و نزدیک، یکسان و مساوی است، همچنانکه خودش فرمود:

” انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا - مردم قیامت را دور می‌پندارند ولی ما آن

را نزدیک می‌بینیم! “ و نیز فرمود:

” و ما امر الساعة الا کلمح البصر - امر قیامت، بیش از چشم بر هم زدنی

نیست.“

علاوه بر همه فوایدی که در قصه بود، این حقیقت نیز بیان شده که در قیامت وقتی مردگان زنده می‌شوند، چه حالی دارند، و پیش خود چه احساسی دارند، در آن روز مثل همین صاحب قصه شک می‌کنند که چقدر آرمیدیم، همچنانکه خداوند متعال در قرآن فرموده:

” و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون: ما لبثوا غیر ساعة، كذلك كانوا یؤفکون، و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث، فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون.“

از سخن این شخص که گفت: ” انی یحیی هذه الله، “ دو جهت استفاده می‌شود،

یکی زنده شدن بعد از طول مدت، و دوم برگشتن اجزا به صورت اولیه خود، که تا اینجا خدای سبحان جواب از جهت اول را روشن ساخت، اینک برای روشن شدن جهت دوم نظر او را به استخوانهای پوسیده متوجه می‌سازد، و می‌فرماید:

– ” و انظر الى العظام كيف ننشزها !

– استخوانها را بنگر که چگونه آنان را برمی‌انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می‌پوشانیم! “

آیه ۲۵۹ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۵۳۱

برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد

– فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
– همینکه بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می‌دانم که خدا به همه چیز توانا است. “

این آیه در صدد بیان این است که: بعد از آنکه مطلب برای این شخص روشن شد، او به خاطر خود رجوع می‌کند و به یاد می‌آورد که قبلاً هم به قدرت مطلقه و بی‌پایان الهی ایمان داشته است و کانه قبلاً بعد از آنکه ” کجا خدا اینها را زنده می‌کند، “ در قلبش خطور کرده، به علم و ایمانی که به قدرت مطلقه خدا داشته، اکتفا نموده، و بعد از آنکه با مردن و زنده شدن خود، قدرت خدا را به چشم دیده، دوباره به قلب خود مراجعه نموده و همان ایمان و علم قبلی خود را تصدیق کرده، و به خدای تعالی عرضه داشته که خدایا تو همواره برای من خیرخواهی می‌کنی، و هرگز در هدایت به من خیانت نمی‌کنی، و ایمانی که همواره دلم به آن اعتماد داشت: (که قدرت تو مطلق است!) جهل نبود، بلکه علمی بود که لیاقت آن را داشت که به آن اعتماد شود.

و نظائر این مطلب بسیار است، بسیار می‌شود که آدمی به چیزی علم دارد، لیکن فکری در ذهنش خطور می‌کند که با آن علم منافات دارد، اما نه اینکه علم بکلی از بین رفته تبدیل به شک می‌شود، بلکه بخاطر عوامل و اسباب دیگری این فکر به ذهن می‌آید ناچار خود را به همان علمی که دارد قانع می‌کند، تا روزی آن شبهه برطرف شود، و بعد از آنکه شبهه برطرف شد، دوباره به همان علم خودش مراجعه نموده، می‌گوید: من که از اول می‌دانستم و می‌گفتم مطلب از این قرار است و آنطور که مقتضای آن شبهه بود نیست و از اینکه علم قبلیش، علمی صائب و درست بود خوشحال می‌شود. و معنای آیه شریفه این نیست که بعد از زنده شدن تازه علم پیدا کرد به اینکه خدا به هر چیز قادر است، و قبل از آن در شک بوده است!

آیه ۲۵۹ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۵۳۱

منع شیطان از دخالت در برزخ

- " قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ،
- قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ،
- گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده،
- فرمود مهلت خواهی داشت!

ابلیس از خدای تعالی مهلت می‌خواهد، و خداوند هم به وی مهلت می‌دهد. خداوند در جای دیگر نیز این معنا را ذکر کرده و فرموده: ابلیس بطور مطلق از خدا مهلت خواسته، و لیکن خداوند او را تا زمانی معین مهلت داده است. و از اینکه ابلیس از خدا خواست تا روز قیامت مهلتش دهد استفاده می‌شود که وی در این صدد بوده که جنس بشر را هم در دنیا و هم در عالم برزخ گمراه کند، و لیکن خداوند دعایش را به اجابت نرسانید، و شاید خداوند خواسته باشد که او را تنها در زندگی دنیا بر بندگانش مسلط کند، و دیگر در عالم برزخ قدرت بر اغوای آنان نداشته باشد، هر چند به مصداق آیه زیر رفاقت و همنشینی با آنان را داشته باشد:

- " و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین، و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون، حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین، و لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون،" و همچنین آیه:
- " احشروا الذین ظلموا و ازواجهم."

آیه ۱۴ و ۱۵ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۳۴

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت

خدای تعالی خبر می‌دهد از اینکه انسان به زودی از این زندگی اجتماعی کوچ نموده در عالمی دیگر و منزلگاهی دیگر فرود می‌آید، و آن عالم را برزخ نامیده، و فرموده: که بعد از آن منزلگاه منزلی دیگر هست، که سرمنزله انسانها است، و آن را خانه آخرت نامیده است.

چیزی که هست او در زندگی بعد از دنیا حیاتی انفرادی دارد، دیگر زندگیش اجتماعی نیست، به این معنا که ادامه زندگی در آنجا احتیاج به تعاون و اشتراک و همدستی دیگران ندارد، بلکه سلطنت و حکمرانی در تمامی احکام حیات در آن عالم از آن خود فرد است، هستیش مستقل از هستی دیگران، و تعاون و یاری دیگران است. از اینجا می‌فهمیم که نظام در آن زندگی غیر نظام در زندگی دنیای مادی است چون اگر نظام آنجا هم مانند نظام دنیا بود چاره‌ای جز تعاون و اشتراک نبود و لیکن

انسان زندگی مادیش را پشت سر گذاشته، به سوی پروردگارش روی آورده، و در آنجا تمامی علوم عملیش نیز باطل می‌شود، دیگر لزومی نمی‌بیند که دیگران را استخدام کند، و در شؤون آنان تصرف نماید، و دیگر احتیاجی به تشکیل اجتماعی مدنی و تعاونی احساس نمی‌کند، (چون این زندگی دنیا بود که مجبورش کرد به اینکه تشکیل اجتماع دهد).

او نیز سایر احکامی هم که در دنیا داشت در آن عالم ندارد، و در آن عالم تنها و تنها سروکارش با اعمالی است که در دنیا کرده، یا نتیجه‌هایی است که حسنات و سیئاتش به بار آورده و در آن عالم جز به حقیقت امر بر نمی‌خورد آنجاست که نبأ عظیم برایش آشکار می‌شود، آن نبأ که در دنیا بر سرش اختلاف داشتند، همچنانکه فرمود:

– “ و نرثه ما یقول و یاتینا فرداً ، ”

و نیز در این باره فرموده:

– “ لقد جنتمونا فرادی كما خلقناکم اول مرة ، و ترکتم ما حولناکم وراء ظهورکم، و ما نری معکم شفعاکم الذین کنتم زعمتم انهم فیکم شرکاء ، لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم ترعمون. ”

و نیز فرموده:

– “ هنالك تبلوا کل نفس ما اسلفت، و ردوا الی الله مولیهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون، ”

و نیز فرموده:

– “ یوم تبدل الارض غیر الارض، و السموات و برزوا لله الواحد القهار! ”

و باز فرموده:

– “ و ان لیس للانسان الا ما سعی، و ان سعیه سوف یری، ثم یجزیه الجزاء الاوفی ” .

و آیاتی دیگر که می‌فهمانند بعد از مرگ، آدمی تنها است، و یگانه همنشین او عمل او است، و دیگر اثری از احکام دنیوی را در آنجا نمی‌بیند، و دیگر زندگی اجتماعی و بر اساس تعاون ندارد، و از آن علوم عملیه‌ای که در دنیا به حکم ضرورت مورد عمل قرار می‌داد اثری نمی‌یابد، و کیفیت ظهور عملش در آنجا و ظهور و تجسم جزای عملش طوری است که با زبان نمی‌شود بیان کرد.

آیات مندرج در متن میزان ج: ۲ ص: ۱۸۳

چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده

– “ أَعْدَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ، ”
 – آیا وقتی مردیم و خاک شدیم ؟ این برگشتن بعیدی است!

مشرکین تعجب می‌کنند و می‌گویند: آیا وقتی که ما مردیم و خاک شدیم و

ذات ما آنچنان باطل و نابود شد که دیگر اثری از آن به جای نماند دوباره مبعوث می‌شویم و برمی‌گردیم؟ آخر این برگشتن برگشتنی باور نکردنی است، و عقل آن را نمی‌پذیرد، و زیر بار آن نمی‌رود.

” قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ،“ این آیه سخن آنان و استبعادشان نسبت به بعث و رجوع را رد می‌کند، چون آنان استناد جستند به اینکه بعد از مردن به زودی متلاشی می‌شویم و بدنهایمان خاک می‌شود، و با خاکهای دیگر مخلوط می‌گردد.

آیه مورد بحث جواب می‌دهد که: ما دانا هستیم به آنچه که زمین از بدنهای شما می‌خورد، و آنچه از بدنهایتان ناقص می‌سازد، و علم ما چنان نیست که جزئی از اجزاء شما را از قلم بیندازد تا برگرداندن آن به خاطر نامعلوم بودن دشوار و یا نشدنی باشد.

” و عندنا کتاب حفیظ،“ یعنی نزد ما کتابی است که حافظ هر چیز است، بلکه آثار و احوال هر چیزی را هم ضبط می‌کند. و یا معنایش این است که: نزد ما کتابی است که خود آن کتاب محفوظ است و حوادث، آن را دچار دگرگونی و تحریف نمی‌کند، و آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ که تمامی آنچه بوده، و آنچه هست و آنچه تا قیامت خواهد بود در آن کتاب محفوظ است.

آیه ۳ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۰۶

بحثی پیرامون تجرد نفس

- ” قُلْ يَتُوفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،
- بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند جانتان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.“

این آیه از روشن‌ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجرد نفس می‌کند و می‌فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزو آن است، و نه حالی از حالات آن.

به طور کلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است ماورای بدن و احکامی دارد غیر احکام بدن و هر مرکب جسمانی دیگر، (خلاصه موجودی است غیر مادی که نه طول دارد و نه عرض و نه در چهار دیواری بدن می‌گنجد،) بلکه با بدن ارتباط و علقه‌ای دارد و یا به عبارتی با آن متحد است و به وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، بدن را اداره می‌کند.

دقت در آیات قرآن شریف این معنا را به خوبی روشن می سازد، چون می فهماند که تمام شخصیت انسان بدن نیست، که وقتی بدن از کار افتاد شخص بمیرد و با فنای بدن و پوسیدن و انحلال ترکیب هایش و متلاشی شدن اجزایش، فانی شود، بلکه تمام شخصیت آدمی به چیز دیگری است، که بعد از مردن بدن باز هم زنده است، یا عیشی دائم و گوارا و نعیمی مقیم را از سر می گیرد. (عیشی که دیگر در دیدن حقایق محکوم به این نیست که از دو چشم سر ببیند و در شنیدن حقایق از دو سوراخ گوش بشنود، عیشی که دیگر لذتش محدود به درک ملایمات جسمی نیست،) و یا به شقاوت و رنجی دائم و عذابی الیم می رسد.

و نیز می رساند که سعادت آدمی در آن زندگی و شقاوت و تیره روزیش مربوط به سنخ ملکات و اعمال او است، نه به جهات جسمانی (از سفیدی و سیاهی و قدرت و ضعف) و نه به احکام اجتماعی (از آقازادگی و ریاست و مقام و امثال آن).

پس اینها حقایقی است که این آیات شریفه آن را دست می دهد، و معلوم است که این احکام مغایر با احکام جسمانی است و از هر جهت با خواص مادیت دنیوی منافات دارد و از همه اینها فهمیده می شود که پس نفس انسانها غیر بدنهای ایشان است. و در دلالت بر این معنا آیات برزخ به تنهایی دلیل نیست، بلکه آیاتی دیگر نیز این معنا را افاده می کند. از جمله آنها آیات زیر است:

- "و نفخ فیہ من روحہ،"

- "یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی،"

امر خدا - که روح هم یکی از مصادیق آن است - از جنس موجودات جسمانی و مادی نیست، چون اگر بود محکوم به احکام ماده بود و یکی از احکام عمومی ماده این است که به تدریج موجود شود، و وجودش مقید به زمان و مکان باشد، پس روحی که در انسان هست مادی و جسمانی نیست هر چند که با ماده تعلق و ارتباط دارد.

آنگاه از آیاتی دیگر کیفیت ارتباط روح با ماده بدست می آید، یکجا می فرماید:
 - «و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین، ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین، ثم خلقنا النطفة علقة، فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما، فکسونا العظام لحما، ثم انشأناه خلقا آخر، فتبارک الله احسن الخالقین،»

و بیان کرد که انسان در آغاز بجز یک جسمی طبیعی نبود و از بدو پیدایش صورت هائی گوناگون به خود گرفت، تا در آخر خدای تعالی همین موجود جسمانی و جامد و خمود را، خلقتی دیگر کرد که در آن خلقت انسان دارای شعور و اراده گشت، کارهائی می کند که کار جسم و ماده نیست، چون شعور و اراده و فکر و تصرف و تسخیر

موجودات و تدبیر در امور عالم، به نقل دادن و دگرگون کردن و امثال آن از کارهائی که از اجسام و جسمانیات سر نمی‌زد نیازمند است - پس معلوم شد که روح جسمانی نیست، بخاطر اینکه موضوع و مصدر افعالی است که فعل جسم نیست .
پس نفس بالنسبه به جسمی که در آغاز مبدأ وجود او بوده - یعنی بدنی که باعث و منشا پیدایش آن بوده - به منزله میوه از درخت و به وجهی به منزله روشنائی از نفت است.

با این بیان تا حدی کیفیت تعلق روح به بدن و پیدایش روح از بدن، روشن می‌گردد، و آنگاه با فرا رسیدن مرگ این تعلق و ارتباط قطع می‌شود، دیگر روح با بدن کار نمی‌کند، پس روح در اول پیدایشش عین بدن بود و سپس با انشائی از خدا از بدن متمایز می‌گردد و در آخر با مردن بدن، بکلی از بدن جدا و مستقل می‌شود .

آیه ۱۱ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۵ ج : ۱ ص : ۵۲۸

سیر عوالم بعد از مرگ

” لَتُرَكَبْنَ طَبَقًا عَن طَبَقٍ “

” سوگند به شفق،

و سوگند به شب و آنچه بپوشاند،

و سوگند به ماه شب چهاردهم که همه جوانبش نورانی می‌شود،

که به زودی بعد از مرگ عوالمی را سیر خواهید کرد!“

کلمه طبق به معنای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یا حال دیگر باشد، چه اینکه یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشند. به هر حال منظور مراحل زندگی است که انسان آن را در تلاشش به سوی پروردگارش طی می‌کند، مرحله زندگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آنگاه مرحله حیات برزخی، و سپس مرگ در برزخ و هنگام دمیدن صور و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا .
این سوگندها تاکید مضمون آیه زیر است:

- ” يا ايها الانسان انك كادح الي ربك كدحا فملاقيه،“

در این آیه اشاره‌ای است به اینکه مراحلی که انسان در مسیرش به سوی پروردگارش طی می‌کند، مراحلی مترتب و با یکدیگر متطابق است.

آیه ۱۶ تا ۲۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۷

روایات اسلامی در باره برزخ و زندگی بعد از مرگ

۱- در تفسیر قمی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

فرزند آدم وقتی به آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت می رسد مال و فرزندان و اعمالش در نظرش مجسم می شوند، نخست متوجه مال خود می شود و به او می گوید: به خدا سوگند من برای جمع آوری و حفظ تو بسیار حریص بودم و بسیار بخل ورزیدم، حال چه کمکی می توانی به من بکنی؟ مال به او می گوید:

- کفن خود را میتوانی از من برداری!

سپس متوجه فرزندان می شود، و به ایشان می گوید: به خدا سوگند! من خیلی شما را دوست می داشتم و همواره حمایت از شما می کردم در این روز بیچارگیم چه خدمتی می توانید به من بکنید؟ می گویند:

- غیر از اینکه تو را در گودالت دفن کنیم هیچ!

سپس متوجه عمل خود می شود و می گوید: به خدا سوگند من در باره تو بی رغبت بودم و تو بر من گران بودی، تو امروز چه کمکی به من می کنی؟ می گوید:

- من مونس توام در قبر و در قیامت، تا آنکه من و تو را بر پروردگارت عرضه بدارند!

آنگاه امام فرمود:

- اگر آدمی در دنیا ولی خدا باشد، عملش به صورت خوشبوترین و زیباترین، و خوشلباسترین مرد نزدش می آید و می گوید: بشارت می دهم تو را به روحی از خدا و ریحانی و بهشت نعیمی که چه خوش آمدنی کردی!

وی می پرسد: تو کیستی؟ می گوید:

- من عمل صالح توام که از دنیا به آخرت کوچ کرده‌ام!

و آدمی در آن روز مرده شوی خود را می شناسد و با کسانی که جنازه اش را بر می دارند سخن می گوید و سوگندشان می دهد که عجله کنند، پس همین که داخل قبر شد، دو فرشته نزدش می آیند که همان دو فتان قبرند موی بدنشان آنقدر بلند است که روی زمین کشیده می شود و با انیاب خود زمین را می شکافند، صدائی دارند چون رعد قاصف، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می زند، از او می پرسند:

- پروردگارت کیست؟

- و پیرو کدامیک از انبیائی؟ و چه دینی داری؟

میگوید:

- پروردگرم الله است!

- پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله وسلم! و دینم اسلام است!

می گویند:

- بخاطر اینکه در سخن حق پایدار مانده‌ای خدایت بر آنچه دوست می داری و بدان خوشنودی ثابت بدارد!

و این دعای خیر همان است که خدای تعالی در قرآن فرموده:

- " یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا،

- خدای تعالی کسانی را که ایمان آورده‌اند بر قول حق و ثابت، هم در دنیا و هم در آخرت پایداری می دهد! "

اینجاست که قبر او را تا آنجا که چشمش کار کند گشاد می‌کنند و دری از

بهشت به رویش می‌گشایند و به وی می‌گویند:

- با دیده روشن و با خرسندی خاطر بخواب، آنطور که جوان نارس و آسوده خاطر می‌خواهد!

این دعای خیر همان است که خدای تعالی در باره‌اش فرموده:

- " اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا،

- بهشتیان آن روز بهترین جایگاه و زیباترین خوابگاه را دارند . "

و اگر دشمن پروردگارش باشد، فرشته‌اش به صورت زشت‌ترین صورت و جامه و

بدترین چیز نزدش می‌آید و به وی می‌گوید:

- بشارت باد تو را به ضیافتی از حمیم دوزخ، جایگاه آتشی افروخته!

و او نیز شوینده خود را می‌شناسد و حامل خود را سوگند می‌دهد که: مرا بطرف

قبر میر، و چون داخل قبرش می‌کنند، دو فرشته ممتحن نزدش می‌آیند و کفن او را از

بدنش انداخته، می‌پرسند: پروردگار تو و پیغمبرت کیست؟ و چه دینی داری؟ می‌گوید:

نمی‌دانم، می‌گویند: هرگز ندانی و هدایت نشوی پس او را با گزری آنچنان می‌زنند که

تمامی جنبنده‌هایی که خدا آفریده، به غیر از جن و انس، همه از آن ضربت تکان می

خورند.

آنگاه دری از جهنم به رویش باز نموده و به او می‌گویند: بخواب با بدترین حال،

آنگاه قبرش آنقدر تنگ می‌شود که بر اندامش می‌چسبد، آنطور که نوک نیزه به غلافش،

بطوری که دماغش یعنی مغز سرش از بین ناخن و گوشتش بیرون آید و خداوند مار و

عقرب زمین و حشرات آن را بر او مسلط می‌کند تا نیشش بزنند و او بدین حال خواهد بود تا خداوند از قبرش مبعوث کند، در این مدت آنقدر در فشار است که دائما آرزو می‌کند کی می‌شود که قیامت قیام کند!

۲- در کتاب منتخب البصائر از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت آورده که فرمود:
- سؤال قبر مخصوص دو طائفه است، یکی آنهاییکه ایمان خالص داشتند و یکی آنها که کفر خالص داشتند.

عرضه داشتم پس سایر مردم چطور؟ فرمود:
- اما بقیه مردم: از سؤالشان صرفنظر می‌شود.

۲ - در امالی شیخ از ابن ظبیان روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم، ایشان پرسیدند:

- مردم در باره ارواح مؤمنین بعد از مرگ چه می‌گویند؟
من عرضه داشتم می‌گویند ارواح مؤمنین در سنگدان مرغانی سبز رنگ جا می‌گیرند فرمود:

- سبحان الله، خدای تعالی مؤمن را گرمی‌تر از این می‌دارد!
بلکه در دم مرگ مؤمن، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهماالسلام، در حالیکه ملائکه مقرب خدای عز و جل ایشان را همراهی می‌کنند، به بالینش حاضر می‌شوند، اگر خدای تعالی زبانش را به شهادت بر توحید او و نبوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ولایت اهل بیت آنجناب، باز کرد که بر این معانی شهادت می‌دهد، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهماالسلام و ملائکه مقرب خدا با ایشان گواه می‌شوند و اگر زبانش بند آمده باشد، خدای تعالی رسول گرمی خود را به این خصیصه اختصاص داده که از ایمان درونی هر کس آگاه است، و لذا به ایمان درونی مؤمن گواهی می‌دهد و علی و فاطمه و حسن و حسین - که بر همگی آنان بهترین سلام باد! و نیز ملائکه‌ای که حضور دارند، شهادت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را گواهی می‌کنند .

و این مؤمن وقتی روحش گرفته می‌شود، او را به سوی بهشت می‌برند، البته با بدنی و صورتی نظیر صورتی که در دنیا داشت، و مؤمنین در آنجا می‌خورند و می‌نوشند، بطوریکه اگر کسی از آشنایانشان از دنیا به نزدشان بیاید، ایشانرا

می‌شناسد، چون گفتیم به همان صورتی هستند که در دنیا بودند.

۴- و در کتاب محاسن از حماد بن عثمان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت: سخن از ارواح مؤمنین به میان آمد، آنجناب فرمود:

- یکدیگر را دیدار می‌کنند.
من از در تعجب پرسیدم: دیدار می‌کنند؟ فرمود:

- آری، از یکدیگر احوال می‌پرسند و یکدیگر را می‌شناسند، حتی وقتی تو یکی از ایشان را ببینی می‌گوئی: این فلانی است .

۵- در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

- مؤمن به دیدار بازماندگان خود می‌آید، و از زندگی آنان تنها آنچه مایه خرسندی است می‌بیند و آنچه مایه نگرانی است از نظر او پوشیده می‌دارند.

- کافر هم به زیارت بازمانده خود می‌آید، ولی او تنها ناگواریها را می‌بیند و اما خوشی‌ها و آنچه محبوب او است از نظرش پوشیده می‌دارند.
آنگاه اضافه فرمود:

- بعضی از اموات در همه جمعه‌ها به دیدار اهل خود می‌آیند و بعضی دیگر به قدر عملی که دارند .

۶- و در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

- ارواح اموات، مانند اجساد، بدن دارند و در درختی از بهشت جای دارند، یکدیگر را می‌شناسند و حال یکدیگر را می‌پرسند و چون روحی تازه از راه برسد، به یکدیگر می‌گویند: فعلاً مزاحمش نشوید که از هول عظیمی در آمده، بگذارید کمی استراحت کند، آنگاه از او می‌پرسند: فلانی چه کرد؟ و فلانی چه شد؟ اگر در پاسخ بگوید او در دنیا زنده بود که من آمدم، به انتظارش می‌نشینند، و اگر بگوید او مدتی است از دنیا در آمده، می‌فهمند که او بهشتی نبوده از در ترحم می‌گویند سقوط کرده، سقوط کرده است!

توجه: روایات در باب زندگی در برزخ بسیار زیاد است، و ما آن مقدار را که جامع معنای برزخ بود انتخاب نموده، در اینجا آوردیم، و گر نه در این معانی که ما آوردیم روایات آنقدر زیاد است که به حد استفاضه رسیده و همه آنها دلالت دارد بر اینکه برزخ عالمی است مجرد از ماده.

در برزخ استکمال نیست!

نفوسی که در دنیا از قوه به فعلیت در آمده، و به حدی از فعلیت رسیده و مرده‌اند، دیگر امکان استکمالی در آینده و به طور دائم در آنها باقی نمانده، بلکه یا همچنان بر فعلیت حاضر خود مستقر می‌گردند، و یا آنکه از آن فعلیت در آمده، صورت عقلیه مناسبی به خود می‌گیرند، و باز به همان حد و اندازه باقی می‌مانند و خلاصه امکان استکمال بعد از مردن تمام می‌شود.

انسانی که با نفسی ساده مرده، ولی کارهایی هم از خوب و بد کرده، اگر دیر می‌مرد و مدتی دیگر زندگی می‌کرد، ممکن بود برای نفس ساده خود صورتی سعیده و یا شقیه کسب کند، و همچنین اگر قبل از کسب چنین صورتی بمیرد، ولی دو مرتبه به دنیا برگردد، و مدتی زندگی کند، باز ممکن است زائد بر همان صورت که گفتیم صورتی جدید، کسب کند، و اگر برنگردد در عالم برزخ پاداش و یا کیفر کرده‌های خود را می‌بیند، تا آنجا که به صورتی عقلی مناسب با صورت مثالی قبلیش درآید، وقتی درآمد، دیگر آن امکان استکمال باطل گشته، تنها امکانات استکمالهای عقلی برایش باقی می‌ماند، که در چنین حالی اگر به دنیا برگردد، می‌تواند صورت عقلیه دیگری از ناحیه ماده و افعال مربوط به آن کسب کند، مانند انبیاء و اولیاء، که اگر فرض کنیم دوباره به دنیا برگردند، می‌توانند صورت عقلیه دیگری به دست آورند، و اگر برنگردند، جز آنچه در نوبت اول کسب کرده‌اند، کمال و صعود دیگری در مدارج آن، و سیر دیگری در صراط آن، نخواهند داشت.

بحث علمی و فلسفی میزان ج: ۱ ص: ۳۱۲

عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت

(شکنجه خاص آل فرعون)

- ” النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُؤْمُ تَفْوُّمُ السَّاعَةِ اَدْخُلُوا اَالَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ،
- آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می‌شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید!

این آیه شریفه در افاده چند نکته صریح است:

اول اینکه: با آل فرعون این طور معامله می‌شود که اول آنان را بر آتش عرضه می‌کنند، و سپس آنان را در آن داخل می‌کنند و این هم پیداست که داخل آتش شدن سخت‌تر است، از اینکه انسان را بر آتش عرضه کنند.

نکته دوم اینکه: عرضه آنان بر آتش قبل از روز قیامت است که در آن روز دوزخیان را داخل دوزخ می‌کنند.

پس معلوم می‌شود عرضه کردن آل فرعون بر آتش، در عالمی قبل از عالم قیامت صورت می‌گیرد، و آن عالم برزخ است که فاصله بین دنیا و آخرت است.

نکته سوم اینکه شکنجه در برزخ با شکنجه در قیامت به وسیله یک چیز صورت می‌گیرد، آنهم آتش است، چیزی که هست اهل برزخ از دور از آتش رنج می‌برند، و اهل قیامت در داخل آن قرار می‌گیرند.

و در اینکه فرمود "صبح و شام" اشاره است به اینکه عرضه کفار بر آتش پشت سر هم واقع می‌شود، و لا ینقطع ادامه می‌یابد. و ای بسا این استفاده هم بشود، که اهل برزخ از آنجا که به کلی از دنیا منقطع نشده‌اند، مانند اهل دنیا صبح و شام دارند.

"... و یوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون اشد العذاب" هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می‌شود ای آل فرعون داخل شوید در شدیدترین عذاب!

ببخش دوم

رستاخیز

فصل اول

شرح رستاخیز در آیات قرآن

قسمت اول - تعریف و شناخت قیامت

سومین زندگانی

- " قَالُوا رَبَّنَا أَمَنَّاتْنَا اِنَّتَنِيْنَ وَ اَحْيَيْتَنَا اِنَّتَنِيْنَ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا ...،
 - می‌گویند پروردگارا تو ما را دو بار میراندی و دو نوبت زنده کردی اینک به گناهان خود اعتراف می‌کنیم"
- مراد از اینکه گفتند: دو بار ما را میراندی و دو بار زنده کردی، میراندن در آخرین روز زندگی دنیا و زنده کردن در برزخ است و سپس میراندن از برزخ، و زنده کردن در قیامت برای حساب است .
- در نتیجه زندگی دارای سه مرحله می‌شود: یکی زندگی در دنیا، دوم در برزخ، سوم در قیامت.

آیه ۱۱ و ۱۲ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۷۴

روز قیامت، اجلی مسمی برای مجموعه عالم

- " مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ،
- ما آسمانها و زمین را جز به حق و برای مدتی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شدند از هر چه انذار می‌شوند اعراض می‌کنند."

منظور از سماوات و ارض و ما بین آن دو، مجموع عالم محسوس بالا و پایین است. و مراد از اجل مسمی نقطه انتهای وجود هر چیز است، و مراد از آن نقطه در آیه

شریفه، اجل مسمای برای مجموعه عالم است و آن روز قیامت است که در آن روز آسمان مانند طومار در هم پیچیده گشته، و زمین به زمینی دیگر مبدل می‌شود و خلایق برای واحد قهار ظهور می‌کنند.

می فرماید: ما عالم مشهود را با همه اجزای آن، چه آسمانی و چه زمینی، نیافریدیم مگر به حق، یعنی دارای غایت و هدفی ثابت، و نیز دارای اجلی معین که وجودش از آن تجاوز نمی‌کند، و چون دارای اجلی معین است قهرا در هنگام فرا رسیدن آن اجل فانی می‌شود، و همین فانی شدنش هم هدف و غایتی ثابت دارد، پس بعد از این عالم عالمی دیگر است که آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود.

آیه ۳ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۸۴

پایان عمر دنیا

- ” كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ،
- وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ،
- هر چه بر گرده زمین است نابود می‌شود،
- تنها ذات پروردگارت باقی می‌ماند، چون او دارای صفات جلال و جمال است.“

قرآن شریف می فرماید: هر جنبنده دارای شعوری که بر روی زمین است به زودی فانی خواهد شد. از جمله ” كل من عليها فان، “ این نکته به طور اشاره استفاده می‌شود که مدت و اجل نشأه دنیا با فنای جن و انس به سر می‌آید و عمرش پایان می‌پذیرد، و نشأه آخرت طلوع می‌کند.

هر دو مطلب یعنی فنای جانداران صاحب شعور زمین، و طلوع نشأه آخرت که نشأه جزا است، از نعمتها و آلاهی خدای تعالی است، چون زندگی دنیا حیاتی است مقدمی برای غرض آخرت و معلوم است که انتقال از مقدمه به غرض و نتیجه، نعمت است. حقیقت این فنا انتقال از دنیا به آخرت، و رجوع به خدای تعالی است، همچنان که در بسیاری از آیات کریمه قرآن این فناء به انتقال مذکور تفسیر شده و فهمانده که منظور از آن فنای مطلق و هیچ و پوچ شدن نیست.

” و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام! “

می فرماید: پروردگارت (عز اسمه) با همه جلال و اکرامش باقی می‌ماند، بدون اینکه فنای موجودات اثری در خود او و یا دگرگونی در جلال و اکرام او بگذارد.

آیه ۲۶ و ۲۷ سوره الرحمن المیزان ج ۱۹ ص ۱۶۸

یوم عظیم، روزی که مردم قیام می کنند!

- " أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ،
 - لِيَوْمٍ عَظِيمٍ
 - يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ،
 - آیا آنها گمان نمی کنند که در روزی بس بزرگ مبعوث خواهند شد،
 - روزی که مردم به فرمان پروردگار جهانیان می ایستند.
 - منظور از یوم عظیم، روز قیامت است. " يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، " مراد از روزی که مردم برای رب العالمین به پا می خیزند، باز همان روز قیامت است که سر از قبرها بر می آورند، و این تعبیر کنایه است از اینکه بعد از مردن دوباره زنده می شوند تا خدا در بین آنان حکم و داوری کند.
- آیه ۴ تا ۶ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۱

رستاخیز مردگان، وعده حق الهی

- " وَ أَلْفَسُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَغَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ،
- به خدا قسم خوردند، قسمهای مؤکد که هر که بمیرد خدایش زنده نمی کند، چنین نیست بلکه خدا وعده ای کرده که بر عهده اوست ولی بیشتر مردم نمی دانند.
- می فرماید: خدا هر که را که بمیرد دوباره زنده می کند و این وعده، وعده ای است ثابت و به عهده خدا، یعنی خدا بر خود واجب کرده که این وعده را نسبت به بندگان خویش عملی سازد، پس بهیچوجه تخلف و تغییر نمی پذیرد، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند که این وعده را نسبت به بندگان خویش عملی خواهد کرد، و وعده ای است غیر قابل تخلف و قضایی است غیر قابل تغییر، و علت ندانستنشان هم این است که از آیات خدا که همه دلالت بر بعث می کند و از این وعده کشف می نماید اعراض کرده اند، و آن آیات خلقت آسمانها و زمین و اختلاف مردم در ظلم و طغیان و عدالت و احسان و تکلیف نازل شده در شرایع الهی است.

آیه ۳۸ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۶۰

روز جمع، روز تغابن

- " يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،
- وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ،
- روزی که شما را جمع می کند برای یوم الجمع، آن روز روز تغابن است و کسی

که به خدا ایمان آورده عمل صالح کرده باشد خدا گناهانش را می‌آمرزد و در جناتی داخلش می‌کند که از زیر درختانش نهرها روان است و در آن جنات تا ابد جاودانه خواهد بود و این خود رستگاری عظیمی است،
 - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنان اهل آتش و در آتش خالدند و چه بد سرانجامی است!۰“

منظور از یوم جمع روز قیامت است که مردم همگی جمع می‌شوند، تا خدای تعالی بینشان فصل قضا کند، همچنان که فرمود: “و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا .” مساله جمع شدن برای روز قیامت در قرآن کریم مکرر آمده، و امثال آیه زیر آن را تفسیر می‌کند و می‌فرماید: “ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة فیما كانوا فیه یختلفون،” و نیز می‌فرماید: “فان الله یحکم بینهم یوم القیمة فیما كانوا فیه یختلفون،” و می‌فرماید: “ان ربك هو یفصل بینهم یوم القیمة فیما كانوا فیه یختلفون،” که همه این آیات اشاره دارند به اینکه جمع شدن مردم در قیامت به منظور فصل القضاء و داوری است.

” ذلك یوم التغابن،“

منظور از یوم التغابن که در قرآن آمده روز قیامت است، چون در آن روز برای همه مردم کشف می‌شود که در معامله‌ای که آیات زیر بدان اشاره نموده مغبون شده‌اند:

- “و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله،
- بعضی از مردمنند که جان خود را در برابر خوشنودیهای خدا می‌فروشند،“
- ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم ...،
- خدا از مؤمنین جانهایشان را خریداری کرده ...
- و الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قليلا
- آنهایی که با عهد خدا و سوگندهاشان بهای اندکی به دست می‌آورند .“

در روز قیامت برای همه این معامله‌گران کشف می‌شود که مغبون شده‌اند، آن کس که معامله نکرده می‌فهمد که از معامله نکردن مغبون شده، و آن کس که در معامله‌اش بهای اندک دنیا به دست آورده می‌فهمد که از معامله کردنش مغبون شده، پس همه مردم در آن روز مغبون خواهند بود.

در روایات اسلامی، در تفسیر برهان از ابن بابویه به سند خود از حفص بن غیاث از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: منظور از **یوم التلاق** روزی است که اهل آسمان و زمین به هم بر می‌خورند، و منظور از **یوم التناد** روزی است که اهل دوزخ اهل بهشت را نداء می‌کنند که: “افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله - کمی از آن آب و یا از آنچه خدا روزیتان کرده به ما افاضه کنید،” و منظور از **یوم التغابن** روزی است که اهل بهشت اهل آتش را مغبون می‌کنند، و منظور از **یوم الحسرة** روزی است که مرگ را می‌آورند و ذبح می‌کنند، دیگر کسی دچار مرگ نمی‌شود .

قیامت، روز بدون رفیق و بدون معامله

- " قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خُلُلٌ،
 - به بندگان من که ایمان آورده‌اند بگو: پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز را به یاد داشته و از آنچه روزیشان داده‌ایم پنهان و آشکار را انفاق کنند."

روز قیامت فقط و فقط روز حساب و جزا است و شان آن روز تنها همین است. در آن روز دیگر مجالی برای جبران سعادت‌های فوت شده وجود ندارد، دیگر با معاوضه و دوستی و محبت و خلت، نمی‌توان چیزهایی را که از دست رفته جبران کرد! از اینجا روشن می‌شود که جمله: " یقیموا الصلوة و ینفقوا،" بیان از راه خدا است و در معرفی راه خدا، تنها به این دو اکتفا کرد، چون سایر وظائف و دستورات شرعی که هر یک به تناسب خود، شانی از شوون حیات دنیوی را اصلاح می‌کند، همه از آن دو رکن، منشعب می‌شوند، مانند نماز که میان بنده و پروردگار او، و یا انفاق، که میان بنده با بندگان دیگر را اصلاح می‌کند.

خلت و دوستی که جهت تقوی و رنگ آن را نداشته باشد در قیامت منتفی است، و اما خلت و دوستی که رنگ تقوی داشته باشد، یعنی بخاطر خدا بوده باشد، البته در قیامت ثابت و نافع است: " الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین."

آیه ۳۱ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۸۲

یوم الدین، و پادشاه یوم الدین

مراد از **یوم الدین** در سوره حمد **روز قیامت** است، چون دین به معنای جزاء است، و جزاء در روز قیامت مخصوص به انسان و جن است، پس معلوم می‌شود مراد از عالمین هم عوالم انس و جن، و جماعت‌های آنان است.

در این آیه مَلِک را به روز جزا نسبت داده، و فرموده: " مَلِک یوم الدین - پادشاه روز جزاء." و در جای دیگر فرموده: " لَمَن المُلک الیوم لله الواحد القهار - امروز مُلک از کیست؟ از خدای واحد قهار!"

آیه ۳ سوره حمد المیزان ج: ۱ ص: ۳۴

روزی که نه بازگشتی هست و نه پناهگاه و نه انکاری!

- " اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِّن قَبْلِ اَنْ يَّاتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَكُمْ مِّنْ مَّجَاجٍ يَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِّنْ نَّكِيرٍ،
- ای مردم دعوت پروردگارتان را بپذیرید، قبل از آنکه بیاید روزی که از ناحیه خدا برگشت برایش نیست، در آن روز دیگر هیچ پناهگاهی ندارید، و نمی‌توانید جرائم خود را انکار کنید.

این آیه شریفه مردم را دعوت می‌کند به اینکه فرمایشات خدا و انذار او از روز قیامت را بپذیرند.

و معنایش این است: بپذیرید دعوت پروردگارتان را قبل از فرا رسیدن روزی که از طرف خدا ردی و برگشتی برایش نیست، یعنی آمدن آن روز قضای حتمی است که خدا به هیچ وجهی آن را بر نمی‌گرداند.

" ما لكم من ملجا يومئذ و ما لكم من نكير." کلمه ملجا مانند ملاذ به معنای پناهگاهی است که بدان پناه می‌برند. می‌فرماید: شما در آن روز از ناحیه خدا پناهگاهی ندارید، و نمی‌توانید آنچه از شما سر زده انکار کنید، چون حقایق از هر جهت ظاهر و هویدا می‌گردد.

آیه ۴۷ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۹۹

خیر بودن زندگی آخرت

- وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَعِبٌ وَّ لَهْوٌ وَّ لَلْءَاثِرُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ،
- و زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست و هر آینه خانه آخرت بهتر است برای کسانی که تقوا را پیشه خود می‌سازند آیا باز هم تعقل نمی‌کنید؟

این آیه بیان می‌کند حال حیات دنیوی و اخروی و مقایسه بین آندو را، و اینکه حیات دنیوی لهو و لعب است و بس، زیرا که این زندگی چیزی جز یک سلسله عقاید اعتباری و غرضهای موهوم نیست، و چون لعب هم عبارت است از سرگرمی به موهومات، بنا بر این دنیا نیز یک نوع لعب خواهد بود.

و از آنجائی که آدمی را از مهمات حیات اخرویش که حیات حقیقی و دائمی است باز می‌دارد، و لهو هم چیزی است که آدمی را از مهماتش باز می‌دارد، پس دنیا هم نوعی لهو است.

و اما اینکه چرا دار آخرت خیر است آنهم تنها برای متقین؟ جهتش این است که دار آخرت حیاتی است حقیقی و ثابت، و چنین حیاتی جز برای متقین دست نمی‌دهد، از

این جهت فرمود: خیر است برای متقین .

آیه ۳۲ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۷۹

نعمت حیات، نعمت مرگ، نعمت بعث

- ” وَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ“
- اوست که شما را زنده می‌کند و می‌میراند و باز زنده‌تان می‌کند که هر آینه انسان کفران پیشه است.“

سیاق ماضی در احیایم دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از آن، حیات دنیا است، و اهمیتی که معاد دارد اقتضاء می‌کند که مراد از جمله ثم یحییکم حیات اخروی در روز قیامت باشد، نه حیات برزخی .

و این نعمت حیات و دنبالش نعمت مرگ، و دنبال آن باز نعمت حیات، از نعمتهای بزرگ الهی است که خدا با آن منت را بر بشر تمام کرده و به همین جهت در آخر آیه فرموده: به درستی که انسان به طور مسلم کفران پیشه است.

آیه ۶۶ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۷۰

قسمت دوم - خصوصیات روز قیامت

قیامت، روز معرفت به خدای حق مبین

- ”يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ،
- روزی که خدا حساب و کیفر آنها را تمام و کامل خواهد پرداخت.“

این آیه از غرر و آیات برجسته قرآنی است، که معرفت خدای را تفسیر می‌کند، چون جمله: ”و يعلمون ان الله هو الحق المبین“، خبر می‌دهد که حق به هیچ وجه از وجوه و به هیچ تقدیری از تقادیر، سترت و خفاء ندارد و بدیهی‌ترین بدیهیات است که جهل به آن تعلق نمی‌گیرد، ولی بسیار می‌شود که یک امر بدیهی مورد غفلت قرار می‌گیرد، پس علم به خدای تعالی معنایش دانستن امری مجهول نیست، بلکه معنایش رفع غفلت از درک او است، که بسا از این رفع غفلت به علم و معرفت تعبیر می‌شود، و می‌گویند فلانی معرفت به خدا دارد و خدانشناس است که معنای واقعی‌اش این است که فلانی از خدا غافل نیست، و همین معنایی است که روز قیامت برای همه دست می‌دهد، و می‌فهمند که خدا حق مبین و آشکار است، چون در قیامت دیگر عواملی برای غفلت نیست. و به مثل این معنا، آیه: ”لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد“، اشاره می‌فرماید.

آیه ۲۵ سوره نور المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۳۵

روزی که حقایق با نور خدا ظهور می‌کنند!

- ”فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ،
- رَجَالٌ لَا لُتْهِمُ تَجَرَّةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ،
- يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ،
- در خانه‌هایی که خدا اجازه داده همواره محترم و با عظمت باشند و نام وی در هر بامداد و پسین در آن یاد شود،
- مردانی هستند که تجارت و معامله، از یاد خدا و نماز خواندن و زکات دادن غافلشان نمی‌کند،
- و از روزی که در اثنای آن روز دلها و دیدگان زیر و رو شود بیم دارند.“

منظور از این روز، روز قیامت است. و مراد از قلوب و ابصار دلها و دیدگان عموم مردم- اعم از مؤمن و کافر- است.

و اما علت تقلب قلوب و ابصار، از آیاتی که در وصف روز قیامت آمده بر می آید که این تقلب به خاطر ظهور حقیقت و کنار رفتن پرده‌ها از روی حقایق است، مانند آیه: "فكشفتنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد"، و آیه: "و بدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون"، و آیاتی دیگر.

در نتیجه این تقلب دلها و دیدگان در آن روز از مشاهده و رؤیت دنیایی که خاصیتش غفلت از خدا و حق و حقیقت است به سوی سنخ دیگری از مشاهده و رویت متصرف می‌شود، و آن عبارت است از رؤیت به نور ایمان و معرفت که مؤمن آن روز با نور پروردگارش بینا می‌گردد، در نتیجه چشمش به کرامت‌های خدا می‌افتد، بر خلاف کفار که آن روز از جهت این نور کورند.

و جز آنچه مایه بدبختی ایشان است نمی‌بینند، همچنان که درباره آن روز فرموده: "و اشرفت الارض بنور ربها"، و نیز فرموده: "يوم ترى المؤمنين و المؤمنات يسهي نورهم بين ايديهم و بايمانهم"، و نیز فرموده: "و من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى"، و همچنین فرموده: "وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة"، و نیز فرموده: "كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون".

از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

اول، علت اینکه در میان همه اوصاف قیامت، صفت تقلب قلوب و ابصار را ذکر فرمود این است که منظور آیه بیان آن وسیله‌ای است که باید با آن، به سوی هدایت خدا به نورش که همان نور ایمان و معرفت و نور مخصوص به روز قیامت و بینایی در آن روز است توسل جست، و معلوم است که در چنین مقامی از میان صفات قیامت مناسب‌تر همان تقلب قلوب و ابصار می‌باشد.

دوم اینکه: مراد از قلوب و ابصار جانها و بصیرتها است.

سوم اینکه: توصیف روز قیامت به دو صفت تقلب قلوب و تقلب ابصار به منظور بیان علت خوف است، زیرا اهل این خانه از این نظر از روز قیامت می‌ترسند که در آن روز دلها و دیده‌ها زیر و رو می‌گردد و از این تقلب بیم دارند، چون یکی از دو طرف محروم شدن از نور خدا و از نظر به کرامت او است، که خود شقاوت دائمی و عذاب جاودانی است. پس اهل این خانه در حقیقت از خودشان می‌ترسند.

آیه ۳۶ و ۳۷ سوره نور المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۷۸

علم خدا در روز قیامت

در روز قیامت علم خدای تعالی که پادشاه حقیقی است از قبیل علمی که پادشاهان از راه گزارشات مملکت به احوال رعیت خود پیدا می‌کنند نیست، و خداوند

مانند آنان که به پاره‌ای از احوال رعیت عالم و نسبت به پاره‌ای جاهل و حال بعضی از رعایا را مستحضر و از حال بعضی دیگر غافلند نیست، بلکه خدای سبحان لطیف و خبیر به هر چیز است.

بحث علمی میزان ج: ۶ ص: ۳۵۴

قیامت، روز بروز تاویل کتاب

- " وَ لَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلٰی عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ،
- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلُّوا عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ،
- کتابی به سوی آنان بیاوریم که شرح آن را از روی علم داده‌ایم،
- کتابی است که برای آنانکه ایمان بیاورند، مایه هدایت و رحمت است،
- مگر جز تاویل آیه‌های آن، انتظاری می‌برند؟
- روزی که تاویل آن بیاید کسانی که از پیش آنرا فراموش کردند گویند:
- فرستادگان پروردگار ما به حق آمده بودند!
- آیا شفیعانی داریم که از ما شفاعت کنند؟
- و یا ممکن است برگردیم و اعمالی غیر آنچه می‌کردیم بکنیم؟
- به خویشتن ضرر زدند و از آن خدایان دروغین که می‌خواندند خبری و اثری ندیدند.

در این آیات از روز قیامت که روز بروز تاویل است خبر داده، می‌فرماید: وقتی در روز قیامت حقیقت امر برایشان معلوم شد آن وقت به حقانیت شرایی که انبیا برایشان آورده بودند اعتراف خواهند کرد.

آیه ۵۳ و ۵۲ سوره اعراف میزان ج: ۸ ص: ۱۶۷

قیامت، روز داوری خدا بین مشرکین و مخلصین

- " أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ،
- آگاه باش که دین خالص تنها برای خداست و کسانی هم که به جای خدا اولیایی می‌گیرند منطبقشان این است که ما آنها را بدین منظور می‌پرستیم که قدمی به سوی خدا نزدیکمان کنند به درستی که خدا در بین آنان در خصوص آنچه مورد اختلافشان است حکم می‌کند به درستی خدا کسی را که دروغگو و کفران پیشه است هدایت نمی‌کند.

در این آیه دلالتی است بر اینکه آن حکمی که خدا در روز قیامت بین مشرکین و مخلصین می‌کند علیه مشرکین است، نه به نفع ایشان و می‌رساند که

مشرکین به سوی آتش خواهند رفت.

آیه ۳ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۵۷

روز رستاخیز، روز جمع کردن همه خلائق

- " اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أٰصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا،

- الله که جز او معبودی نیست بطور قطع شما انسانها را که نسل به نسل تا قیامت پدید می‌آئید در قیامت که شکی در آن نیست، گرد می‌آورد و کیست که در گفتار از خدا راستگوتر باشد ؟ "

پیش روی شما روزی است که خدای سبحان همه شما را در آن جمع می کند، و شما را جزاء می‌دهد، اگر دعوتش را بپذیرید، جزای خیر و اگر رد کنید کیفر می‌دهد.

آیه ۸۷ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۵۷

رستاخیز یحیی و عیسی، پیامبران الهی

- " وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا،

- درود بر وی روزی که تولد یافت و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود. "

خدای تعالی، روز تولد و مرگ و برانگیخته شدن حضرت یحیی علیه السلام را با سلامی فخیم و عظیم درود می فرستد، و در این ایام که هر کدامش ابتدای یکی از عوالم است، و آدمی در آن زندگی می‌کند از هر مکروهی قرین سلامت باشد، روزی که متولد می‌شود به هیچ مکروهی که با سعادت زندگی دنیایش ناسازگار باشد دچار نگردد، و روزی که می‌میرد و زندگی برزخیش را شروع می‌کند قرین سلامت باشد، و روزی که دوباره زنده می‌شود و به حقیقت حیات می‌رسد سلامت باشد، و دچار تعب و خستگی نگردد .

درباره حضرت عیسی نیز قرآن کریم چنین سلامی را حکایت می کند که خود عیسی علیه السلام فرمود:

" وَ السَّلَامُ عَلٰی يَوْمِ وِلْدَتِ وِ يَوْمِ اموتِ وِ يَوْمِ ابْعَثَ حَيًّا. "

حضرت عیسی نیز در این آیه در سه موطن تکون و هستیش به خودش سلام کرده است.

بله، میان این سلام کردن و آن سلام کردن فرقی هست، و آن این است که

سلام در داستان یحیی، بدون الف و لام آمده، و دلالت بر نوعی خاص دارد، و در این قصه با الف و لام آمده که جنس و عمومیت را می‌رساند، و فرق دیگر اینکه در داستان یحیی سلام کننده بر او خدای سبحان بود، و در این داستان خود عیسی بوده است.

آیه ۱۵ و ۳۳ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۶۴ و ۲۶

جمع رسولان در پیشگاه خدا در قیامت

- "يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ،
- به یاد آرید روزی را که خداوند رسولان خود را جمع نموده و از آنان می‌پرسد مردم چه جوابتان دادند؟
- می‌گویند نمی‌دانیم به درستی که تویی دانای نهانی‌ها."

خداوند ماجرای که بین او و پیغمبرانش که هر کدام شاهد بر امت خویش و بهترین شهدایند در روز قیامت رخ خواهد داد، ذکر می‌کند، چون خدای تعالی فردای قیامت از آن بزرگواران می‌پرسد چه کسانی دعوت‌شان را پذیرفتند؟ آنان هم که داناترین مردمند به اعمال امت خود و از طرف پروردگار شهدای بر امت خویشند، جواب می‌دهند: "لا علم لنا انك انت علام الغيوب،"

در اینجا سؤال خداوند از این است که مردم چگونه دعوت شما انبیا را پذیرفتند؟

چون علم به چگونگی پذیرفتن مردم از قبیل علم به غیب نیست بلکه از قبیل علم شهودی است، پس معلوم شد اینکه انبیا گفتند: "لا علم لنا،" نفی مطلق علم نیست بلکه نفی علم حقیقتی است که به عالم غیب هم راه داشته باشد، و تنها خداوند واحد قهار است که نزد اوست کلید غیب‌هایی که جز او کسی را از آن علم و اطلاعی نیست.

از آیات بسیاری استفاده می‌شود که روز قیامت روزی است که هر چیزی به حقیقت و واقعیتش جلوه می‌کند، بنا بر این در آن روز هیچ گفتاری هم نیست مگر اینکه حق و حقیقت باشد، از آن جمله است آیه:

- " لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا ، ذلك اليوم الحق !"

جواب انبیا یک نوع خضوعی است در برابر عظمت و کبریائی پروردگار و اعتراف به احتیاج ذاتی و بطلان حقیقی خود در برابر مولای حقیقی‌شان و رعایت آداب حضور و اظهار حقیقت امر است نه جواب نهایی که بعد از آن جواب دیگری نباشد، برای اینکه اولاً خداوند سبحان آنان را شهدای بر امت قرار داده، کما اینکه فرموده: "فکیف اذا جننا من کل امة بشهید و جننا بك علی هؤلاء شهیداً،" و نیز فرموده: "و وضع الكتاب و جیء بالنبیین و الشهداء،" و برای شاهد بودن انبیا علیهم‌السلام معنایی جز این تصور نمی‌شود

که در روز قیامت که روز جلوه حقیقت است در باره امت‌های خود شهادت به حق دهند، و این شهادتی را که خداوند برای ایشان مقدر فرموده بزودی در آنروز خواهند داد..

این علم و شهادت از نوع علم متداول و شهادت معمولی در بین ما مردم عادی نیست، بلکه از نوع علمی است که مخصوص به خود خداوند است، و خداوند آنرا به طائفه‌ای از مکرمین و محترمین از بندگان خود اختصاص داده است.

و ثانیاً: خداوند سبحان، علم را تنها برای طائفه‌ای از بندگان خود که در روز قیامت مقرب درگاه اویند اثبات کرده و فرموده: "و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث"، و نیز فرموده: "و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم"، و نیز فرموده: "و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون".

و عیسی بن مریم علیهما السلام از جمله کسانی است که آیه شامل او می‌شود. او، و رسول خدا(ص) از کسانی هستند که از روی علم به حق شهادت داده‌اند.

آیه ۱۰۹ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۲۹۰

بررسی شرک مسیحیت در پیشگاه خدا در قیامت

- " وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ یَعِیْسَى ابْنَ مَرْیَمَ ءَ أَنْتَ قُلْتُ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّیَ الْهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا یَكُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ فَتْنَةً فَمَنْ عَلَّمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِی نَفْسِی وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُیُوبِ،

- و نیز به یاد آر زمانی را که خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود: آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیری؟ عیسی گفت: پروردگارا منزه‌ای تو، شایسته من نیست چیزی را که حق من نیست بگویم، و فرضاً اگر هم گفته باشم تو خود آنرا شنیده و دانسته‌ای، آری تو میدانی آنچه را که در نفس من است و این منم که به چیزهایی که در نزد تو است آگهی ندارم. براستی تو علام الغیوبی!

این آیات گفتگوی خدای تعالی را با عیسی بن مریم علیهما السلام در باره آنچه که نصارا در حق وی گفته‌اند حکایت می‌کند.

خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود:

- " آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیری؟

زمان روز قیامت است، روزی است که راستگویی راستگویان آنان را سود می‌دهد. عیسی علیه السلام در جواب خداوند عرض می‌کند: سبحانک! من تا زنده بودم شاهد و ناظر اعمال‌شان بودم ولی بعد از اینکه مرا به جوار خود خواندی اطلاعی از اعمال آنها ندارم تو خودت رقیب و ناظر بر آنان بودی!

مسیح علیه‌السلام پس از تسبیح خدای تعالی چیزی را که خداوند از انتسابش به وی پرسش نموده و آن این بوده که به مردم گفته باشد غیر از خدا، مرا و مادرم را هم دو معبود بگیری، انکار نمود.

از این آیه شریفه که حال مسیح علیه‌السلام را حکایت می‌کند معلوم شد که ساحت مقدس آن جناب از این خرافات که ملت مسیح در حق وی می‌گویند، بری و منزّه است و وی مسؤول آنچه می‌گویند و می‌کنند نیست، و لذا خود مسیح در آخر کلامش عرض کرد:

- " ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم،"

اگر سرانجام کار امت من به چنین شرک و کفر رسوا و مفتضحی کشید من که پیغمبر آنان بودم هیچ تقصیری نداشتم و هیچ تعهدی در باره آن به گردنم نیست، برای اینکه در کارشان مداخله نداشتم تا اینکه حکمی که تو - ای پروردگار - بین خودت و آنان داری شامل من هم بشود.

این امت من و این حکم تو هر طور که می‌خواهی در آنان حکم کن، اگر بخواهی آنان را مشمول حکمی که در باره کسانی که به تو شرک می‌ورزند، قرار داده و در آتش بسوزانی بندگان تو، و اختیار و تدبیر امرشان به دست تو است، می‌توانی بر ایشان خشم کنی، چون تویی مولای حقیقی، و اختیار امر بنده، به دست مولای اوست. و اگر بخواهی اثر این ظلم عظیمی که کرده‌اند محو ساخته و به این وسیله از ایشان درگذری باز هم تویی عزیز و حکیم!

آیه ۱۱۶ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۳۴۶

عهد الهی و پرسش از آن در قیامت

- " فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ،
- فَلَنَقْصُرَ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ،
- ما در قیامت از هر قومی که پیغمبر بسوی آنان فرستاده‌ایم پرسش نموده، و از پیغمبران نیز پرسش می‌کنیم،
- و آنچه را که کرده‌اند از روی علم برایشان نقل می‌کنیم و ما هرگز غایب نبوده‌ایم."

عهدی را که خداوند از آدمیان گرفته که او را بپرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند در سوره اعراف مبنای کلام قرار گرفته، و آنگاه از سیر تاریخی این عهد که بر حسب مسیر انسانیت در امم و قرون گذشته نموده است بحث می‌کند.

چون اکثر امم گذشته این عهد را شکسته و آن را از یاد بردند، و در نتیجه وقتی پیغمبری در بین آنان مبعوث می‌شده و آیات و معجزاتی می‌آورده که آنان را به یاد

عهد خود بیندازد تکذیب می‌کردند و جز عده کمی به وسیله آن آیات متذکر نمی‌شدند .
 عهد الهی اجمالی است از تفصیل دعوت‌های دینی الهی که در طبیعت
 انسان‌های مختلف از جهت اختلافی که در استعداد قبول و رد آن دارند، و همچنین از
 جهت اختلاف اماکن و اوضاع و احوال و شرایطی که به نفوس آنان احاطه دارد، مختلف
 می‌شود.

در بعضی از نفوس پاک که بر اصل فطرت باقی مانده‌اند هدایت به سوی ایمان
 به خدا و آیات او را نتیجه می‌دهد، و در بعضی دیگر که همیشه اکثریت را تشکیل
 می‌دهند و مردمی پست و مستغرق در شهوات دنیایند خلاف آن را، که همان کفر و
 طغیان و سرپیچی است نتیجه می‌دهد.

آیه ۶ و ۷ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۵

روز ظهور تسلط خدا بر زمین و آسمانها

- "... وَ الْأَرْضَ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ السَّمَوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ،
- ... چون او را از نظر معاد نشناخته‌اند که تمامی موجودات زمین در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزّه و متعالی است از شرکی که به وی می‌ورزند.

منظور از کلمه أرض کره زمین است با همه اجزأ و اسبابی که در آن در یکدیگر
 فعالیت دارند، و قبض بر هر چیز و بودن آن در قبضه، کنایه است از تسلط تام بر آن، یا
 انحصار تسلط صاحب قبضه بر آن که آیه: " و الامر یومئذ لله،" و آیاتی دیگر این معنا را
 تایید می‌کنند.

معنای انحصار ملک و امر و حکم و سلطان و امثال آن در روز قیامت برای
 خدای تعالی، این نیست که این عناوین در دنیا منحصر در خدا نباشد، بلکه معنایش این
 است که در قیامت این عناوین بهتر ظهور دارد و اهل محشر آنها را به وضوح درک
 می‌کنند، بر خلاف دنیا که در آنجا این معانی برای همه روشن نیست و گرنه در دنیا هم
 این عناوین مال خدا است .

پس معنای بودن زمین در قیامت در قبضه خدا، این است که در قیامت این
 معنا برای مردم روشن می‌شود، نه اینکه اصل آن تنها در قیامت پیدا می‌شود و خدا تنها
 در آن روز دارای چنین تسلط و مالکیت می‌گردد.

حاصل دو جمله " و الأرض جمیعا قبضته یوم القیمة،" و جمله " و السموات
 مطویات بیمیینه،" این است که در آن روز سبب‌های زمینی و آسمانی از سببیت می‌افتند، و

ساقط می‌شوند و آن روز این معنا ظاهر می‌گردد که هیچ مؤثری در عالم هستی بجز خدای سبحان نیست.

” سبحانه و تعالی عما یشرکون، “ این جمله خدای تعالی را از شرک‌هایی که مشرکین ورزیده و غیر خدا را شریک در ربوبیت و الوهیت خدا دانستند و در نتیجه تدبیر عالم را به خدایان خود نسبت دادند و آنها را پرستیدند، منزه می‌دارد.

آیه ۶۷ سوره زمر میزان ج: ۱۷ ص: ۴۴۳

بحثی درباره دروغگوئی در قیامت

- ” وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شِرْكَاؤُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، ”
- و روزی که همگی آنها را محشور می‌کنیم، به کسانی که شرک ورزیدند می‌گوییم: کجا بندگان آن شرکائی که برای ما می‌پنداشتید،
- آنوقت است که عذری ندارند مگر اینکه بگویند به خدا، که پروردگار ما است سوگند، ما مشرک نبودیم. “

از آیاتی که متعرض وصف روز قیامت است برمی‌آید که آنروز، روز بروز حقایق و بیرون افتادن اسرار است و خدعه و دروغی که از لوازم نشات دنیوی است در آنروز تصور ندارد، با این حال به فرضی هم که مشرکین به دروغ سوگند یاد کنند چه نفعی بر دروغشان مترتب می‌شود؟

جواب این است که مساله دروغگوئی کفار و قسم دروغ خوردنشان که در چند جای قرآن ذکر شده، برای این نیست که به این وسیله به اغراض فاسد خود رسیده حقیقت امر را پوشیده بدارند بلکه کفار از آنجائی که در دنیا عادت کرده بودند که به وسیله دروغ و خدعه و فریب و سوگندهای دروغ، خود را از مهلکه‌ها رهانیده و منافع را به خود جلب کنند، و دروغگوئی ملکه راسخه‌ای در دل‌هایشان شده بود، و وقتی ملکه‌ای در نفس رسوخ نمود نفس ناگزیر در اجابت خواسته‌های آن است، همچنانکه مرد فحاش وقتی ملکه دشنام دادن در نفسش مستقر گشت، هر چه هم تصمیم بگیرد، نمی‌تواند از آن خودداری نماید. از این جهت کفار نیز در قیامت روی عادت و ملکه‌ای که در دنیا داشتند بی اختیار لب به دروغ می‌گشایند.

این است سر دروغگوئی کفار در روز قیامت، چرا که روز قیامت روز برون ریختن سریره‌ها است و معلوم است سریره و باطنی که آمیخته با دروغ است جز دروغ از او ترشح نمی‌کند .

روشن شدن نیرنگها و خیانتها در قیامت

- ” وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَقَتْ غُرْلُهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكُثُوا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ،

- و چون آن کس که رشته خود را از پس تابیدن پنبه و قطعه قطعه کند مبادید که قسمهایتان را ما بین خودتان برای آن که گروهی بیشتر از گروه دیگر است دستاویز فریب کنید. حق اینست که خدا شما را به قسمها امتحان می‌کند و روز قیامت مطالبی را که در مورد آن اختلاف داشته‌اید برایتان بیان می‌کند.“

می فرماید: شما قسم‌های خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرار می‌دهید، و با آن، دل‌های مردم را خوش می‌کنید آن وقت خیانت و خدعه را پیاده می‌سازید و عهدی که با مردم بسته‌اید نقض می‌کنید.

” انما یبلوکم الله به ...“ یعنی این خود امتحانی است الهی که شما را با آن می‌آزماید، و سوگند می‌خورم که به زودی در روز قیامت شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید متوجه می‌سازد آن وقت خواهید فهمید حقیقت آنچه که در دنیا بر سرش تخاصم می‌کردید و به جان هم می‌افتادید و برای محو آثار حق، راه باطل را طی می‌کردید، آن روز به خوبی معلوم می‌شود که چه کسی گمراه و چه کسی در غیر گمراه بوده است.

آیه ۸۲ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۸۴

تنهایی و دست خالی بودن انسان در قیامت

- ” وَ كُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا،
- و همگی‌شان روز قیامت تنها به پیشگاه خدا وارد شوند.“

مراد از آمدن تک و تنها در قیامت، آمدن با دست خالی است که مالک هیچ چیز از آنهایی که در دنیا به حسب ظاهر مالک بودند نباشد، در دنیا گفته می‌شد: فلانی حول و قوه‌ای دارد، صاحب مال و اولاد و انصار است، وسائل و اسباب زندگیش فراهم است، و همچنین باور کرده بود که مالک است .

ولی آن روز تمامی این اسباب از او فاصله گرفته‌اند، و او تک و تنها است، هیچ چیزی با او نیست، و او به حقیقت معنای عبودیت عبدی است که هیچ چیز را مالک نبوده و نخواهد بود، آری کار قیامت همین است که حقایق را جلوه‌گر می‌سازد.

هر چه و هر کس در آسمانها و زمین است بنده خدا و مطیع او در عبودیت است، و از وجود و آثار وجود جز آنچه را خدا به او داده ندارد، و آنچه را هم به او داده از

در بندگی و اطاعت پذیرفته، حتی در پذیرفتنش هم اختیاری از خود نداشته و از عبودیتش تنها این معنا ظاهر نمی‌گردد، بلکه "الله احصیهم و عدهم عدا،" خدا عبودیت را بر آنان مسجل کرده، و هر یک را در جای خود قرار داده، و او را در کاری که از او می‌خواسته به کار زده، و خود شاهد عبودیتش بوده، باز تنها این نیست، بلکه به زودی هر یک، فرد و تنها نزد او خواهند آمد، در حالی که مالک هیچ چیز نیستند، و همراهشان چیزی ندارند، و با همین وضع است که حقیقت عبودیتشان برای همه روشن می‌شود، و آن را به چشم خود می‌بینند، و وقتی حال تمامی موجودات که در آسمانها و زمین است این باشد، دیگر چطور ممکن است بعضی از همین موجودات فرزند خدا باشد، و واجد حقیقت لاهوتی و مشتق از جوهره آن باشد؟ و چگونه الوهیت با فقر جمع می‌شود؟

آیه ۹۵ سوره مریم میزان ج: ۱۴ ص: ۱۵۳

روز قیامت، روز فصل و داوری بین ادیان

- " إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّبِيَّانَ وَ النَّصْرَى وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ،
- کسانی که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند و صابئی‌ها و نصاری و مجوس و کسانی که شرك آوردند خدا در روز رستاخیز میانشان امتیاز می‌نهد، و از هم جدایشان می‌کند که خدا به همه چیز گواه است."

مراد از "الذین آمنوا" کسانی هستند که به محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم و کتاب او قرآن ایمان آوردند.

مراد از "الذین هادوا" گروندگان به موسی علیه السلام و پیامبران قبل از موسی است که در موسی توقف کردند و کتابشان تورات است که بخت نصر پادشاه بابل وقتی در اواسط قرن هفتم بر آنان مستولی شد قبل از مسیح آن را سوزانید و مدتها به کلی نابود شد تا آنکه عزرای کاهن در اوایل قرن ششم قبل از مسیح در روزگاری که کورش پادشاه ایران بابل را فتح نموده و بنی اسرائیل را از اسارت نجات داده و به سرزمین مقدس برگردانید، آن را به رشته تحریر در آورد.

مراد از "صابئین" پرستندگان کواکب نیستند بلکه عبارتند از معتقدین به کیشی که حد وسط میان یهودیت و مجوسیت است و کتابی دارند که آن را به حضرت یحیی بن زکریای پیغمبر نسبت داده‌اند، و امروز عامه مردم ایشان را صبیء می‌گویند.

مراد از "نصاری" گروندگان به مسیح، عیسی بن مریم علیهما السلام و پیامبران قبل از وی، و کتب مقدسه انجیل‌های چهارگانه لوقا، مرقس، متی و یوحنا و کتب عهد

قدیم است، البته آنمقدار از کتب عهد قدیم که کلیسا آن را مقدس بدانند، لیکن قرآن کریم می‌فرماید: کتاب مسیحیان تنها آن انجیلی است که به عیسی نازل شد. منظور از "مجوس" قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده، و کتاب مقدسشان اوستا نام دارد. چیزی که هست تاریخ حیات زرتشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می‌توان گفت به کلی منقطع است. این قوم کتاب مقدس خود را در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن نماند، تا آنکه در زمان ملوک ساسانی مجدداً به رشته تحریر در آمد، و به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت. آنچه مسلم است، مجوسیان معتقد هستند که برای تدبیر عالم دو مبدأ است، یکی مبدأ خیر، و دیگری مبدأ شر. اولی نامش یزدان و دومی اهریمن و یا اولی نور، و دومی ظلمت است. و نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس دانسته، بدون اینکه مانند بت پرستان برای آنها بتی درست کنند، به آنها توسل و تقرب می‌جویند.

و نیز مسلم است که عناصر بسیطه- و مخصوصاً آتش را- مقدس می‌دارند. و در قدیم الایام مجوسیان در ایران و چین و هند و غیر آنها آتشکده‌هایی داشتند که وجود همه عالم را مستند به اهورامزدا دانسته، او را ایجاد کننده همه می‌دانستند.

و اما مراد از مشرکین در "الذین اشركوا" همان وثنی‌ها هستند که بت می‌پرستیدند، و اصول مذاهب آنها سه است: یکی مذهب وثنیت صابئه، و یکی وثنیت برهمنی، و یکی بودایی.

البته این سه مذهب اصول مذاهب مشرکین است، و گر نه اقوام دیگری هستند که از اصنام هر چه بخواهند و به هر نحوی بخواهند می‌پرستند، بدون اینکه پرستش خود را بر اصل منظمی استوار سازند، مانند بت پرستان حجاز، و طوائفی در اطراف معموره جهان.

" ان الله يفصل بينهم يوم القيامة ."

مقصود از این فصل فصل قضاء و حکم به حق در مسائلی است که صاحبان این مذاهب در آن اختلاف داشته‌اند، تا محق آنان از مبطل جدا شود، آن چنان که هیچ ساتری در میان نماند، و هیچ حاجبی جلو آن حکم به حق را نگیرد. " ان الله على كل شيء شهيد، " این جمله تعلیل آن فصل است که چگونه فصل به حق است .

خدا در روز قیامت میان مردمی که با هم اختلاف داشتند حکم می‌کند و آنها را از یکدیگر متمایز و جدا می‌سازد .

بعد از جدا سازی فرقه های حق و باطل:

- " هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا قطعتم لهم ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم.
- این دو طایفه دشمنان هم هستند که در مورد پروردگارشان با یکدیگر مخاصمه کرده‌اند، و کسانی که کافرند برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می‌شود!

اشاره به دو طایفه‌ای است که جمله " ان الله یفصل بینهم یوم القیمة،" و جمله بعدی‌اش: " و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب،" بر آن دو دلالت می‌کرد.

و از اینکه اختلاف کنندگان بشر را با اینکه ادیان آنان و مذاهبشان بسیار است، منحصر در دو طایفه کرده فهمیده می‌شود که برگشت تمامی ادیان مختلف به دو طایفه است، یکی حق و یکی باطل، چون اگر این دو جامع را در نظر نگیریم، به هیچ معنای دیگری نمی‌توانیم مذاهب مختلف عالم را در تحت آن معنا دو تا کنیم. و محق و مبطل در عالم دو طایفه هستند در مقابل هم، یکی به حق ایمان دارد و دیگری به آن کفر می‌ورزد.

پس طوائف مذکور در آیه هم، با همه اختلافی که در اقوال آنان است منحصر در دو خصمند، و با اینکه دو خصم هستند، اقوال مختلفی بیشتر از دو تا دارند. بنا بر این خوب می‌توان فهمید که تعبیر " خصمان اختصموا،" چقدر جالب و پر معنا است.

از یک طرف اهل خصومت را تشبیه آورده، و از سوی دیگر خصومتشان را به صورت جمع تعبیر کرده، و آنگاه خصومتشان را درباره پروردگارشان دانسته و فهمانده که اختلافشان در وصف ربوبیت خدای تعالی بوده، و در نتیجه فهمانده است که برگشت تمامی اختلافات مذاهب هر قدر هم که زیاد باشند در یک مساله است، و آن وصف ربوبیت خدا است.

پاره‌ای رب خود را به اسماء و صفاتی توصیف می‌کنند که او مستحق و سزاوار آنها است و هم افعالی به او نسبت می‌دهند که لایق ساحت اوست، و به آن اوصافی که گفتیم ایمان دارند.

اینها اهل حقند، و بر طبق همین اوصاف، و آنچه آن اوصاف اقتضاء دارند عمل می‌کنند، و در نتیجه اعمالشان جز صالحات چیزی نیست.

پاره‌ای دیگر او را به آنچه از اسماء و صفات که مستحق و سزاوار است توصیف نمی‌کنند، مثلا برای او شریک یا فرزند قائل می‌شوند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می‌گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می‌دهند، و یا منکر رسالت

و نبوت، و یا رسالت بعضی از رسل، و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می‌شوند، و در نتیجه به حق کفر می‌ورزند و آن را می‌پوشانند، و این کافر و آن مؤمن به آن معنایی که گفتیم عبارتند از خصمان.

کیفر فرقه های ضلال و صاحبان ادیان منحرف:

آنگاه شروع کرده، در بیان کیفر و سزای آن دو خصم، و عاقبت امر هر یک از آن دو، و نخست کیفر کفار را بیان نموده، می‌فرماید: "فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ." یعنی برای کفار لباس از آتش می‌برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می‌ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می‌شود:

- يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ،
- امعاء ایشان را با پوستها بگدازد و برایشان گرزهایی آهنین آماده است هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید!

پاداش صاحبان دین حق:

میان آیه فوق و آیه زیر مقابله‌ای است، که خواننده عزیز خود آن را درک

می‌کند:

- "إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَحْتَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسْوَارٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ،
- خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشتهایی می‌برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دلبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده‌اند و به راه ستوده رهنمایی گشته‌اند.

قول طیب کلامی است که در آن خبائث نباشد. و کلام خبیث به معنای کلامی است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و خدای تعالی قول طیب مؤمنین را یکجا جمع نموده، و فرموده: "دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!"

پس معنای اینکه فرمود به سوی قول طیب هدایت شدند این است که خداوند وسیله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود.

و هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزنند، همچنانکه جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون

نمی‌آید.

آیه ۱۷ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۰۵

قیامت، روز حکم الهی درباره اختلاف در عبادات ادیان

– ” اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ،
 – خدا روز قیامت در باره مطالبی که در آن اختلاف می‌کردید میان شما حکم می‌کند.“
 گویا کفار از اهل کتاب و یا مشرکین وقتی عبادات اسلامی را دیده‌اند و چون برای آنها نوظهور بوده و نظیر آنها در شریعت‌های سابق، یعنی شریعت یهود ندیده بودند، لذا در مقام منازعه با رسول الله «ص» بر آمده‌اند و خدای تعالی جواب داده که هر امتی از امت‌های گذشته عبادتی داشته‌اند که آن قسم خدا را عبادت می‌کردند، و عبادت هیچ امتی به امت دیگر منتقل نمی‌شده چون خداوند با هر شریعت، شرایع قبلی را نسخ می‌کرد و بهتر از آن را می‌آورد، چون افکار امت‌های بعدی ترقی یافته‌تر از قبلی‌ها بود و استعداد عبادتی کاملتر و بهتر از سابق را یافته بودند، پس همیشه عبادت سابقین در حق لاحقین نسخ می‌شد، پس دیگر معنا ندارد که شما با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزاع کنید که چرا طریقه عبادت شبیه به طریقه سابقین نیست.

” و ان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون،“ مراد از این جدال، مجادله و بگومگویی در همان مساله طرز عبادت باشد. بعد از آنکه آن حجت مذکور را در پاسخشان آورد، رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که اگر زیر بار نرفتند به حکم خدا ارجاعشان ده. حکم، حکم خدا است.

” فقل الله اعلم بما تعملون،“ زمینه‌چینی است برای اینکه ایشان را به حکم خدا ارجاع دهد و معنایش این است که: خدا داناتر است به آنچه می‌کنید، و میان شما حکم می‌کند حکم کسی که حقیقت حال را کاملاً می‌داند، چیزی که هست این حکم را روز قیامت می‌کند و در ازای مخالفتان با حق و اهل حق به حسابتان می‌رسد.

آیه ۶۹ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۷۴

چه چیزی در روز قیامت سود می‌دهد؟

- ” وَ لَا تَخْزَنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ،
- يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ،
- إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ،
- و روزی که مردم بر انگیزته می‌شوند مرا خوار مگردان،
- روزی که مال و فرزندان سود ندهد،

- مگر آنکه با قلب پاک سوء خدا آمده باشد.

در این آیات که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار خود مسالت نمود که او را در روز قیامت خزی نکند، فهمیده می‌شود که در آن روز هر انسانی محتاج به یاری خدا است، و بنیه ضعیف بشری تاب مقاومت در برابر احوال و هراسهایی که آن روز با آنها مواجه می‌شود ندارد، مگر آنکه خدا او را یاری و تایید کند.

”یوم لا ینفع مال و لا بنون“ در این جمله سود داشتن مال و فرزندان در روز قیامت بکلی نفی شده، و این بدان جهت است که رابطه مال و فرزندان که در دنیا مناط در یاری و مساعدت طرفینی است، رابطه‌ای است و همی و خیالی، که تنها در نظام اجتماعی بشر معتبر شمرده می‌شود و در خارج از ظرف اجتماع مدنی هیچ اثری ندارد. مال که یا کاغذی است به نام اسکناس و یا فلزی است به نام طلا و امثال آن و نیز یک انسان به نام فرزند که موجودی است مستقل، چه ارتباطی به زندگی من که نیز انسانی هستم مستقل می‌تواند داشته باشد؟

و روز قیامت که روز انکشاف حقایق و جدا شدن آنها از موهومات است و روزی است که دیگر اسباب و مؤثرات اعتباری، از سببیت می‌افتد، مال به مالیتش و فرزند به عنوان فرزندیش، و خویشاوند به عنوان قرابتش نیز از اعتبار می‌افتد، همچنان که قرآن کریم می‌فرماید: ”و لقد جننمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم،“ و نیز فرموده: ”فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون.“

پس مراد از سود نداشتن مال و فرزندان در روز قیامت، این است که در قیامت آنطور که در دنیا و در اجتماع بشری معتبر بود اعتبار ندارد.

- ”الا من اتی الله بقلب سلیم.“

از سیاق بر می‌آید که آن جناب در مقام بیان معنای جامعی است که قیامت را از سایر روزها متمایز کند، و از پروردگار خود درخواست کرده که اولاً در روزی که مال و اولاد و سایر آنچه در دنیا سود می‌دهد سودی نمی‌بخشد، او را یاری کند، و بیچاره نسازد، که مقتضای این مقدمه چینی این است که مطلوب واقعی از جمله: ”الا من اتی الله بقلب سلیم،“ بیان چیزی باشد که در آن روز نافع است.

در آن روز مال و اولاد سودی نمی‌دهد و لیکن هر کس با قلب سلیم نزد خدا آید از سلامت قلب سود می‌برد.

و خلاصه مفاد کلام این می‌شود که مدار سعادت در آن روز بر سلامت قلب است، چه اینکه صاحب آن قلب سالم در دنیا مال و فرزندی داشته باشد و یا نداشته باشد.

آیه شریفه از نظر معنا قریب به آیه: "المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا و خير املا"، است چیزی که هست در آیه مورد بحث نفع را به قلب سلیم نسبت داده، که آن قلبی است که از ننگ ظلم و تاریکی شرک و گناه سالم باشد، همچنان که در وصف آن روز فرموده: "و عنت الوجوه للحی القیوم و قد خاب من حمل ظلما"، و در آیه چهل و شش کشف نفع و ثواب را به باقیات الصالحات نسبت داده است.

آیه ۸۷ تا ۸۹ سوره شعرا میزان ج: ۱۵ ص: ۴۰۲

یأس مجرمین بعد از وقوع قیامت

- " وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ،
- و روزی که قیامت به پا شود مجرمین مایوس می‌گردند."

این آیه حال مجرمین را بیان می‌کند، که بعد از قیامت یعنی برگشتن به سوی خدا برای حساب و جزاء، چه حالی دارند. کلمه یبلس به معنای نومیدی از رحمت خداست، که منشا همه شقاوتها و بدبختی‌ها است.

آیه ۱۲ سوره روم میزان ج: ۱۶ ص: ۲۴۰

روز قیامت روز فصل و قضا بین حق و باطل

- " إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ،
- پروردگارت روز رستاخیز در مورد چیزهایی که در آن اختلاف داشته‌اند میانشان حکم می‌کند."

منظور از این اختلاف، اختلاف مردم در دین است، و این اختلاف را به راه نینداختند مگر از باب ستم، ستمی که به یکدیگر می‌کردند، همچنان که در چند جا از کلامش به این معنا اشاره نموده، از آن جمله فرموده: "ولقد آتينا بني اسرائيل الكتاب... فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ."

مراد از جمله یفصل بینهم قضاء و داوری بین حق و باطل، و محق و مبطل است.

آیه ۲۵ سوره سجده میزان ج: ۱۶ ص: ۴۰۰

یوم الجمع، روز تفکیک اهل جنت و اهل سعیر

- " وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا

رَيْبٍ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ،
 - و این چنین به سویت وحی کریم قرآنی عربی را تا مردم مکه و پیرامون آن را
 انذار کنی و از روز جمع (قیامت) که شکی در آن نیست بترسانی، روزی که
 دسته‌ای در بهشت و دسته‌ای در جهنم خواهند بود.

منظور از روز جمع روز قیامت است که خدای تعالی در جای دیگر در باره‌اش
 فرموده: "ذلك يوم مجموع له الناس ... فمنهم شقى و سعيد."

دو دسته شدن مردم چیزی است که مشیت خدای سبحان به آن تعلق گرفته،
 و به همین منظور دین را برای مردم تشریح کرده، و از راه وحی مردم را از روز جمع انذار
 نموده، چون او ولی مردم است، و آنها را بعد از مردن زنده می‌کند، و بین آنان در آنچه
 اختلاف می‌کردند حکم می‌فرماید.

" فریق فی الجنة و فریق فی السعیر،" در آن روز یک دسته بهشتی و دسته دیگر
 جهنمی می‌شوند، یعنی به دو دسته تقسیم می‌گردند، یکی سعید و دارای پاداش و
 دیگری شقی و معذب. پس باید قبلاً انذار بشوند تا از راه شقاوت بپرهیزند، و از پرتگاه
 هلاکت کنار آیند.

آیه ۷ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۰

حرکت مؤمن با نور خود در روز قیامت

- "... يَوْمَ لَا يَخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَنِهِمْ
 يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،
 - ... در روزی که خدا نبی و مؤمنین با او را خوار نمی‌سازد نورشان جلوتر از
 خودشان در حرکت است از جلو و طرف راست حرکت می‌کند می‌گویند پروردگارا
 نور ما را تمام کن و ما را ببامرز که تو بر هر چیز توانایی!"

روزی که خدا پیامبرش را خوار نمی‌کند، و کسانی که به او ایمان آوردند، و در
 نتیجه با او هستند، اولاً نورشان در جلو و در دست راستشان در حرکت است، و ثانياً
 می‌گویند پروردگارا نور ما را کامل کن!

احتمال دارد نوری که در پیش روی آنان به حرکت در می‌آید نور ایمان باشد،
 و نور دست راستشان نور عمل باشد .

" يقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انك على كل شيء قدير،" از سیاق بر می‌آید
 مغفرتی که مؤمنین درخواست می‌کنند سبب تمامیت نور و یا حداقل ملازم با تمامیت
 نور باشد، در نتیجه آیه شریفه می‌رساند که مؤمنین در آن روز نور خدا را ناقص می‌بینند،
 و چون نور آن روز ایمان و عمل صالح امروز است، معلوم می‌شود نقصی در درجات ایمان
 و عمل خود می‌بینند، و یا می‌بینند که آثار گناهان در نامه اعمالشان جای عبودیت را

گرفته، و در آن نقاط عمل صالحی نوشته نشده، و آمرزش گناهان که درخواست دوم ایشان است، تنها باعث آن می‌شود که گناهی در نامه نماند، ولی جای خالی آن گناهان را چیزی پر نمی‌کند، لذا درخواست می‌کنند، خدا نورشان را تمام کند، یعنی آن نقاط خالی را هم پر کند، و آیه شریفه ” و الذین امنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم، “ هم به این معنا اشاره دارد .

آیه ۸ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۵

روز ظهور دشمنی همه دوستان، غیر از متقین!

- ” الْأَحْلَاءُ يَوْمَئِذٍ يَعْصُهُمْ لِيَعُضِ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ،
- آن روز دوستان دنیائی دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران.“

اینکه چرا همه دوستان، به استثناء متقین دشمن یکدیگرند، برای این است که لازمه دوستی طرفینی این است که یکطرف، طرف دیگر را در مهماتش کمک کند، و این کمک وقتی در غیر رضای خدا باشد، در حقیقت کمک به بدبختی و شقاوت و عذاب دائمی آن طرف است، همچنان که در جای دیگر در حکایت گفتار ستمگران در قیامت فرموده: ” یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد از جانی، “ به خلاف دوستی‌های متقین که همه مایه پیشرفت آنان در راه خدا است، و در روز قیامت همه به سود ایشان خواهد بود .

آیه ۶۷ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۱

خصومت پرستندگان و پرستشی شدگان در قیامت

- ” وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ،
- وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسَ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كُفْرِينَ،
- کیست گمراه‌تر از کسی که غیر خدا را می‌پرستد کسی را که تا روز قیامت هم يك دعایش را مستجاب نمی‌کند و اصولاً از دعای پرستندگان خود بی‌خبرند،
- و چون مردم محشور شوند همان خدایان دشمن ایشان و به عبادتشان کافر خواهند بود.“

منظور از حشر در اینجا مبعوث کردن مردم از قبورشان، و سوق دادن آنها به سوی محشر است، که در آن روز آلهه آنان دشمنشان شده، و به شرک آنان کافر گشته، از ایشان بی‌زاری می‌جویند، همچنان که آیه ” تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون و آیه فکفی بالله شهیدا بیننا و بینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین، “ این مضامین را حکایت می‌کند.

و در سیاق دو آیه مورد بحث اشاره‌ای است به اینکه سنگ و چوبهای جماد که

در این عالم در نظر ما جماد و بی‌جانند، چون آثار حیات در آنها نمی‌بینیم، در نشاء آخرت معلوم می‌شود که برای خود جان داشته‌اند، و آن روز آثار حیات از ایشان بروز می‌کند.

آیه ۶۵ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۸۶

از بین رفتن انساب در روز قیامت

- "لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ"
- خویشاوند و اولاد شما که به خاطر سلامتی آنان با کفار دوستی می‌کنید در روز قیامت به درد شما نمی‌خورند، روز قیامت همه این روابط عاطفی قطع می‌شود، شما می‌مانید و عملتان، و خدا بدانچه می‌کنید بینا است."

روز قیامت خدای تعالی با از کار انداختن اسباب دنیوی، میان شما جدایی می‌اندازد، همچنان که در جای دیگر فرموده: "فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ،" و علت سقوط اسباب و از آن جمله خویشاوندی ظاهری این است که خویشاوندی که معنایش منتهی شدن نسبت دو نفر یا بیشتر به یک رحم و یا یک صلب است، تنها آثارش را در ظرف دنیا که ظرف حیات اجتماعی است بروز می‌دهد، و باعث مودت و الفت و معاضدت و عصبیت، و یا خدمت و امثال آن می‌گردد، چون ظرف اجتماع است که بالطبع و بر حسب آراء و عقائد، انسان را محتاج به این امور می‌سازد، آراء و عقائدی که آن را هم فهم اجتماعی در انسان ایجاد می‌کند، و در خارج از ظرف حیات اجتماعی خبری از این آراء و عقائد نیست.

در قیامت وقتی حقائق آشکارا جلوه می‌کند، و رفع حجاب و کشف غطاء می‌شود، - اثری از آراء و پندارهای دنیایی نمی‌ماند، و رابطی که میان اسباب و مسببات بود، و آن استقلالی که ما در دنیا برای اسباب و تاثیرش در مسببات می‌پنداشتیم، به کلی از بین می‌رود، همچنان که قرآن کریم در جای دیگر فرموده: "لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون،" و نیز فرموده: "و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب."

پس در قیامت رابطه اسباب و انساب وجود ندارد، و هیچ خویشاوندی از خویشاوندی‌اش بهره‌مند نمی‌شود، پس سزاوار انسان عاقل نیست که به خاطر خویشاوندان و فرزندان، به خدا و رسولش خیانت کند، چون اینان در قیامت دردی از او دوا نمی‌کنند.

آیه ۳ سوره ممتحنه المیزان ج ۱۹ ص ۳۹۲

روزی که خدا اجازه برگشت نمی دهد!

- " فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ،
- رو به سوی دین مستقیم کن قبل از آنکه روزی برسد که دیگر خدا اجازه برگشت ندهد! در آن روز مردم از هم جدا شوند.

مراد از روزی که برگرداننده‌ای برای آن نیست، و کسی نیست که آن را از خدا برگرداند، روز قیامت است، و روز قیامت مردم به دو طرف بهشت و جهنم متفرق می‌شوند.

" من کفر فعلیه کفره و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون،" یعنی هر کس کفر بورزد و با کفرش بر خودش می‌باشد، و یا هر که کفر بورزد کفرش علیه خودش است، چون همان عمل و یا اعتقادی که در این نشئه کفر نام دارد، در نشئه دیگر به آتش جاودانه منقلب می‌شود.

این آیه بیان یکی از دو فریق است، و فریق دیگر را آیه بعدی بیان می‌کند: " و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون." فریق دوم که ایمان آورده و عمل صالح کردند، بستری برای خود گسترده‌اند.

کسانی که - بعد از ایمان - اعمالی صالح را کردند برای خود تهیه دیده‌اند سرمایه‌ای را که با آن زندگی کنند، و به زودی بر آنچه برای خود گسترده‌اند قرار می‌گیرند.

آیه ۴۳ سوره روم المیزان ج: ۱۶ ص: ۲۹۵

گواهی روز الست، و سوال از آن در قیامت

- " وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا! أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ،
- و چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت‌هایشان نژادشان را بیاورد و آنها را بر خودشان گواه گرفت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی می‌دهیم!
- تا روز رستاخیز نگویید که از این نکته غافل بوده‌ایم.

این آیات مساله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می‌کند، و خود از دقیق‌ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و اسلوب است.

- " و اشهدهم علی انفسهم، الست بریکم؟ "

اشهاد بر هر چیز حاضر کردن گواه است در نزد آن، و نشان دادن حقیقت آن

است، تا گواه حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درک نموده و در موقع به آنچه که دیده شهادت دهد، و اشهاد کسی بر خود آن کس نشان دادن حقیقت او است به خود او تا پس از درک حقیقت خود و تحمل آن در موقعی که از او سؤال می‌شود، شهادت دهد.

”الست بربکم؟“ مورد استشهاد را معلوم کرده و می‌فهماند آن امری که برای آن، ذریه بشر را استشهاد کرده، ربوبیت پروردگار ایشان است، تا در موقع پرستش به ربوبیت خدای سبحان شهادت دهند.

جمله: ”بلی شهدنا!“ اعتراف انسان‌ها است به اینکه این مطلب را ما شاهد بودیم و چنین شهادتی از ما واقع شد.

”و اذ اخذ ربك من بنی آدم...“ دلالت دارد بر اینکه تمامی افراد بشر مورد این استشهاد واقع شده، و یکایک ایشان به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده‌اند و ذیل آن و همچنین آیه بعدش غرض از این اخذ و استشهاد را بیان می‌کند:

- ”ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين،“ و
- ”او تقولوا انما اشرك آبؤنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم....“

می‌فهماند که اگر این اخذ و اشهاد از بندگان و اخذ میثاق بر انحصار ربوبیت نبود بندگان می‌توانستند در روز قیامت به یکی از آن دو تمسک جسته، و حجتی را که خداوند علیه شرک ایشان اقامه می‌کند و به استناد آن، مشرکین را محکوم به آتش می‌سازد، دفع نمایند.

آیه ۱۷۲ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۴۰۰

انکشاف حقیقت توحید به دارندگان علم در قیامت

- ”... قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ،
- ... کسانی که دانش یافته‌اند گویند امروز رسوایی و بدی بر کافران است!“

”الذین اوتوا العلم“ که خدا به داشتن علم توصیفشان کرده و خبر داده که در قیامت چنین و چنان می‌گویند همان کسانی‌اند که به وحدانیت خدا علم یافته و حقیقت توحید بر ایشان مکشوف گشته است.

در وصف آن روز می‌فرماید: ”لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا،“ و معلوم است که تنها کسی صواب می‌گوید که از خطاء و لغو و باطل محفوظ باشد، و هرگز از باطل در سخن محفوظ نمی‌شود مگر آنکه در عملش نیز از باطل محفوظ باشد، پس

باید کسانی باشند که جز حق نمی‌بینند و جز حق، عمل نمی‌کنند و جز به حق، لب نمی‌گشایند .

خصوص آیه مورد بحث راجع به معصومین است.

آیه ۲۷ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۴۰

دو دلیل قیام قیامت

- ” لَيَجْزِي الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ،
- تا آنان که ایمان آورده عملهای صالح می‌کنند پاداش دهد، اینان آمرزشی و رزقی ابرومندانه دارند.“

این آیه یکی از دو سبب قیام قیامت را شرح می‌دهد و می‌گوید برای این است که خدای سبحان افراد با ایمان و دارای عمل صالح را به مغفرت و رزق کریم که عبارت است از بهشت و آنچه در آن است جزاء دهد.

و سبب دومی قیام قیامت را جمله ” و الذين سعوا في آياتنا معاجزين اولئك لهم عذاب من رجز اليم - کسانی که به منظور جلوگیری از پیشرفت آیات ما تلاش می‌کنند عذابی پلید و دردناک دارند،“ بدان اشاره می‌کند.

آیه ۵۴ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۳۹

معاد: انگیزه عبادت خدا

- ” إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،
- شما به جای خدای انتهایی می‌پرستید و تهمت‌ها می‌تراشید با اینکه آنچه به جای خدا می‌پرستید هیچ رزقی را برای شما مالک نیستند، پس رزق را از نزد خدا بطلبید و او را عبادت نموده و شکرش به جا آورید که به سویش باز می‌گردید.“

” الیه ترجعون،“ این که گفتیم خدا را عبادت کنید، نه برای این که به شما رزق دهد، بلکه برای اینکه به سویش باز می‌گردید، و از شما حساب می‌کشد، چون اگر قیامتی و رجوعی و حسابی نبود، برای عبادت خدا هیچ علت قانع کننده‌ای وجود نداشت، چون رزق و امثال آن هر یک برای خود اسباب خاص طبیعی دارد، و رزق نه با عبادت زیاد می‌شود، و نه با کفر نقصان می‌پذیرد، پس تنها ملاک عبادت سعادت اخروی است، که با ایمان و کفر و عبادت و شکر و ترک عبادت و کفران مختلف می‌شود، پس باید مساله رجوع به خدا باعث عبادت و شکر شود، نه طلب رزق .

آیه ۱۷ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۷۲

قسمت سوم - وقوع واقعه

وقوع قیامت بدون اعلام و علامت قبلی

- " أَفَأَمُّوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ،
- مگر ایمن شده‌اند که پوششی از عذاب خدا به ایشان برسد، یا قیامت ناگهان و در حالی که خبر ندارند بر آنان درآید؟ "

کلمه **بَغْتَةً** به معنای ناگهانی است، یعنی قیامت بناگهانی بیاید در حالی که ایشان از آمدنش خبر نداشته باشند، چون آمدن قیامت مسبوق به علامتی که وقت آنرا تعیین کند نیست.

آیه ۱۰۷ سوره یوسف المیزان ج: ۱۱ ص: ۳۷۷

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

- " وَ اللَّهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،
- غیب آسمانها و زمین خاص خداست کار قیامت چشم بهم زدنی بیش نیست و یا نزدیکتر از آن، به درستی که خدا به همه چیز تواناست. "

مراد از غیب سماوات و ارض، غیبی است که آسمانها و زمین مشتمل بر آنند، یعنی آسمان و زمین دو رو دارند یکی برای مردم مشهود است و روی دیگرش غیب، ولی برای خدا هر دو مشهود است.

کلمه ساعت به معنای قیامت است که خود یکی از غیب‌های سماوات و ارض است. قیامت خارج از امر آسمان و زمین نیست و در همین آسمان و زمین است. قیامت ملک خداست، و خدا می‌تواند در آن تصرف نموده یک روز پنهانش بدارد و روزی دیگر آشکارش کند، و برای او دشوار هم نیست، زیرا امر او مانند "لمح بصر- چشم بهم زدن" و یا نزدیک تر از آن است چون خدا بر هر چیزی توانا است .

جمله: "وما امر الساعة الا كلمح البصر او هو اقرب"، برای این آورده نشده که اصل قیامت و امکان آن را اثبات کند، بلکه برای نفی دشواری و مشقت در اقامه آن آورده شده تا بفهماند اقامه قیامت بر خدا دشوار نیست، و بلکه بسیار آسان است. البته امر قیامت

نسبت به خدای تعالی چنین آسان است، و گر نه خود خدای تعالی امر آن را عظیم شمرده و فرموده: "تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ!"

اگر امر آن را به چشم بر هم زدن تشبیه کرده خواسته است فوریت آن را برساند، که برای انسانها آسانترین و کم مدتترین کارها است، و دنبالش فرمود: "او هو اقرب"، یعنی برای ما از این هم آسانتر است: "يقول كن فيكون!"
امر قیامت نسبت به قدرت و مشیت خدای تعالی مانند امر آسانترین خلق است: "ان الله على كل شيء قدير"،

آیه ۷۷ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۳۹

نزدیکی قیامت به زندگی دنیا

- " ... وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَّغٌ فَعَلُوا يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ،

- ... و در نفرین آنان عجله مکن برای اینکه آنقدر وعده خدا نزدیک است که وقتی می‌رسد به نظرشان می‌آید که گویا بیش از یک ساعت از روز در دنیا نزیسته‌اند، و این قرآن بلاغ است، و آیا به جز مردم تبهکار کسی هلاک می‌شود؟"

"كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من نهار"، این آیه نزدیکی قیامت را

به ایشان و به زندگی دنیایشان بیان می‌کند چون وقتی آن روز را مشاهده می‌کنند و وعده‌هایی را که خدا از آن روز داده می‌بینند، و آن عذابهایی که برایشان آماده شده مشاهده می‌کنند، حالشان حال کسی است که گویا بیش از ساعتی از یک روز در زمین درنگ نکرده‌اند.

آیه ۳۵ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۳۱

اشتباه مجرمین در فاصله زمانی بین دنیا و آخرت

- " وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ،

- روزی که رستاخیز بپا شود، بزهکاران سوگند خوردند که جز ساعتی درنگ نکرده‌اند، روش آنان در دنیا هم همین طور بود که حق را باطل، و آیات دارای دلالت را بی دلالت وانمود می‌کردند."

این آیه حکایت وضع مجرمین است در قیامت، که در مساله فاصله بین دنیا و آخرت دچار اشتباه شده، به حدی که پنداشتند که این فاصله ساعتی از یک روز بوده است.

- " و قال الذين اوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم

“البعث ...”

اهل علم و ایمان سخن ایشان را رد کرده‌اند، که درنگ آنان یک ساعت نبوده، بلکه به مقدار فاصله بین دنیا و آخرت بوده است، همان فاصله‌ای که آیه ” و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون“ آن را بیان می‌کند.

” ... لکنکم کنتم لا تعلمون“ لکن شما جاهل و شکاک بودید، یقین به چنین روز نداشتید، و به همین جهت امروز امر بر شما مشتبه شده است.

آیه ۵۵ سوره روم المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۰۸

پنهان بودن قیامت و ظهور ناگهانی آن

- ” إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ،
- فَلَا يَصَدَّقُ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرَدَّى،
- قیامت آمدنی است، می‌خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در مقابل کوششی که می‌کند سزا ببیند،
- آنکه رستاخیز را باور ندارد و پیروی هوس خود کند ترا از باور کردن آن باز ندارد که هلاک می‌شوی.“

مراد از اخفاء قیامت، پنهان کردن آن به تمام معناست.

می‌فرماید: می‌خواهم آن را پنهان و مکتوم نگه دارم، و به هیچ وجه احدی را از آن آگاه نکنم، تا وقتی واقع می‌شود ناگهانی و دفعتاً واقع شود، همچنانکه قرآن کریم صریحاً فرموده: ” لا تاتیکم الا بغتة.“

یا می‌خواهد خبر ندهد تا مخلصین از غیر مخلصین جدا شده و شناخته شوند، چون بیشتر مردم خدای را به امید ثواب و ترس از عقاب عبادت می‌کنند، و یا از نافرمانیش خودداری می‌نمایند، در حالی که درست‌ترین عمل آن عملی است که صرفاً برای رضای خدا انجام شود، نه به طمع بهشت و ترس از جهنم، و با پنهان داشتن روز قیامت این تمییز به خوبی صورت می‌گیرد، و معلوم می‌شود چه کسی خدای را به حقیقت بندگی می‌کند، و چه کسی در پی بازرگانی خویش است .

آیه ۱۵ و ۱۶ سوره طه المیزان ج: ۱۴ ص: ۱۹۶

اختصاص علم ساعت به خدای تعالی

- ” إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْعَيْثُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَىٰ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ،
- بدرستی علم رستاخیز پیش خدا است، و کی باران فرود آورد، و آنچه را در رحمها است می‌داند، کسی نمی‌داند که فردا چه می‌کند و کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد، اما خدا دانا و آگاه است.“

علم به قیام قیامت، از مسائلی است که خداوند علم بدان را به خود اختصاص داده، و احدی جز او از تاریخ وقوع آن خبر ندارد.

جمله "ان الله عنده علم الساعة - به درستی خدا نزد او است علم به قیامت"، نیز این انحصار را می‌رساند.

آیه ۳۴ سوره لقمان المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۵۶

شاید وقوع آن خیلی نزدیک است!

- "يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِكُ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا،
مردم از تو از قیامت می‌پرسند، بگو علم آن تنها نزد خدا است، و تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد."

آیه شریفه تنها می‌فرماید: مردم از قیامت می‌پرسند، و دیگر بیان نمی‌کند که از چه چیز آن می‌پرسند، ولی از تعبیر قیامت به ساعت بر می‌آید که مراد پرسش کنندگان تاریخ وقوع قیامت است، می‌خواستند بفهمند آیا قیامت نزدیک است یا دور؟ خدای تعالی رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که در پاسخ ایشان بگوید: من از آن اطلاعی ندارم، و نه تنها من اطلاع ندارم بلکه جز خدا احدی اطلاع ندارد، و این جواب تنها جوابی است که در همه جای قرآن در مواردی که از تاریخ قیامت سؤال شده به کار رفته است.

"و ما يدريك لعل الساعة تكون قريبا - چه می‌دانی، ای بسا که تاریخ آن خیلی نزدیک باشد!"

این جمله ابهام در مساله را بیشتر می‌کند، تا بهتر بفهماند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در این مساله مانند سایر مردم است، و قیامت از آن اسراری نیست که خدا به وی گفته، و از مردم پنهان کرده باشد.

آیه ۶۳ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۲۱

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ

- "إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ ... ،

- تنها خدا است که می‌داند قیامت کی است، و چه میوه‌ای از غلافش بیرون می‌آید، و جانداران ماده چه فرزندی می‌زایند، و هیچ مادری تنها فرزند خود را به زمین نمی‌گذارد مگر با علم خدا...."

"إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ،" برگشتن علم به قیامت به سوی خدا، به معنای آن است

که این علم مختص به او است، و احدی به جز او اطلاعی از آن ندارد.
 ” و ما تخرج من ثمرات من أکمامها...“ هیچ میوه‌ای از ظرف و غلافش بیرون نمی‌آید و هیچ ماده‌ای حامله نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند، مگر با علم خدا، یعنی خدای تعالی به تمام جزئیات احوال هر چیزی دانا است.
 پس خدای سبحان بدان جهت که آفریدگار اشیاء است، و گرداننده احوال آنها است، عالم به آنها و به جزئیات حالات آنها، و مراقب وضع آنها نیز هست.
 آیه ۴۷ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۶۰۹

غفلت از قیامتی که ناگهان در می‌آید!

- ” هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ،
 - آیا منتظر همینند که قیامت ناگهانی و در حالی که از آن بی‌خبرند به سر وقتشان آید؟“

این کفار با کفر و تکذیبشان به آیات خدا انتظار نمی‌کشند مگر آمدن قیامت را که به طور ناگهانی بیاید و نیز در حالی بیاید که ایشان با اشتغال به امور دنیایشان به کلی از آن غافل باشند. همچنان که فرموده: ” ما ينظرون الا صيحة واحدة تاخذهم و هم یخضمون.“ خلاصه، حالشان حال کسی است که هلاکت تهدیدشان می‌کند، و هیچ در صدد پیش‌گیری از آن و یافتن وسیله‌ای برای نجات از آن نباشند، و در عوض بنشینند و منتظر آمدن هلاکت باشند.

آیه ۶۶ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۸۱

هیچ کس مانع تحقق قیامت نیست!

- ” إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ،
 - عذابی که به شما وعده می‌دهند آمدنی است و شما فرار نتوانید کرد.“

امر خدا در باره بعث و جزا که همان وعده‌های از طریق وحی است آمدنی و محقق شدنی است و شما عاجز کننده خدا نیستید تا او را از تحقق دادن امرش مانع شوید.

آیه ۱۳۴ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۴۹۰

جز خدا کسی زمان وقوع را آشکار نمی‌کند!

- ” يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ؟
 قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ،

تَقَلَّتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً،
يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا،
فُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ!

- تو را از رستاخیز پرسند که کی بپا می‌شود؟
- بگو علم آن نزد پروردگار من است که جز وی، آن را به موقع خود آشکار نمی‌کند، در آسمانها و زمین سنگین است و جز ناگهان به شما در نمی‌آید!
- از تو می‌پرسند گویی تو آن را می‌دانی،
- بگو علم آن نزد خداست ولی بیشتر مردم این نکته را نمی‌دانند!

علم به زمان وقوع قیامت از غیبهایی است که مختص به خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد، و بطور کلی هیچ دلیلی در تعیین وقت و حدس وقوع آن نیست، پس قیامت بپا نمی‌شود مگر ناگهانی، و در این بیان با ذکر بعضی از اوصاف قیامت به حقیقت آن اشاره شده است.

ثبوت و وجود قیامت و علم به آن یکی است، یعنی وقوع و ثبوتش در کمون غیب نزد خدا محفوظ است، و هر وقت بخواهد پرده از آن برداشته و آن را ظاهر می‌کند بدون اینکه غیر او کسی به آن احاطه یافته و یا برای چیزی از اشیاء ظاهر گردد. چگونه ممکن است چیزی به آن احاطه یابد و یا آن برای چیزی ظاهر گردد و حال آنکه ظهور و تحققش ملازم با فنای هر چیز است؟

این علم و احاطه‌ای که می‌خواهد به قیامت تعلق بگیرد خود جزو نظام این عالم است، و نظام سببی که حاکم بر این عالم است و در موقع وقوع قیامت بر هم خورده و به یک نظام دیگری متبدل می‌شود.

از همین جا ظاهر می‌شود که منظور از اینکه فرمود: "تَقَلَّتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ"، این است که علم به قیامت در آسمانها و زمین سنگین است، و البته سنگینی علم به آن عین سنگینی وجود آن است.

برای اینکه ثقل قیامت منحصر در یک جهت و دو جهت نیست بلکه تمامی آنچه که راجع به آن است از قبیل ثبوت آن و علم به آن و صفات آن بر آسمانها و زمین و غیره همه ثقیل است، زیرا همین بس که ثبوت آن مستلزم فنا و نابودی آنها است، و در آنها یعنی در آسمانها و زمین چیزی که فنای خودش را تحمل کند وجود ندارد.

اینجا است که وجه کلام خدای سبحان در " لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً،" ظاهر می‌شود، چون "بَغْتَةً" و همچنین "فَجَاءَةً" به معنای پدید آمدن چیزی است بطور ناگهانی و بدون اینکه قبل از پدید آمدن معلوم باشد، و قیامت بخاطر همان سنگینی و عظمتش است که بطور ناگهانی پدید می‌آید، چون هیچ وصف و علامتی از آن ممکن نیست قبلاً معلوم شود، و نیز ممکن نیست که اول مقداری از آن ظاهر شود و سپس همه آن صورت وقوع

بگیرد، و لذا پدید آمدنش برای تمامی اشیاء بطور ناگهانی است .
از آیه شریفه تنها استفاده شد که علم به قیامت را جز خدا کسی طاقت
تحملش را ندارد، و لیکن باید دانست که تنها علم به خود قیامت اینطور نیست، بلکه علم
به خصوصیات و اوصاف آن نیز همینطور است .

آیه ۱۸۷ و ۱۸۸ سوره اعراف المیزان ج : ۸ : ص : ۴۸۱

قسمت چهارم - بررسی وضع منکرین قیامت

خبرها بر آنان کور شد!

- ” وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ،
- فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ،
- و روزی که خدا ندایشان می‌کند و می‌فرماید: چگونه پیامبران را پاسخ گفتید؟
- پس در آن روز پوشیده گردد بر آنان خبرها و از شدت عذاب از یکدیگر خبر نمی‌گیرند.“

انسان در موقعیتی قرار گرفته که به خبری راه نمی‌یابد.

(مقتضای ظاهر این بود که بی خبری را به خود آنان نسبت دهد، ولی می‌بینیم که به عکس تعبیر کرده، و فرموده: ” فعمیت علیهم الانباء - خبرها بر آنان کور شد، “) و این به خاطر آن است که بفهماند کفار در آن روز از همه طرف ماخوذ می‌شوند، و راه نجات از همه طرف به رویشان بسته می‌شود، و دستشان از تمامی اسباب بریده و کوتاه می‌گردد، همچنان که در سوره بقره، آیه ۱۶۶ فرموده: ” وتقطعت بهم الاسباب!“

توضیح اینکه: وقتی تمامی اسباب برای آنان از تاثیر ساقط شد، دیگر در آن روز اخبار راهی به سوی آنان ندارد، و ایشان هم راهی به خارج از وجود خود ندارند، تا چیزی را دست‌آویز نموده، به آن اعتذار بجویند، و به این وسیله خود را از عذاب نجات دهند .

” فهم لا يتساءلون.“ - در اینجا نیز بعد از گفتن اینکه کفار به طور کلی از چهار دیواری وجود خود راهی به خارج از خود ندارند، فرمود پس بین خودشان نیز سؤال و جوابی رد و بدل نمی‌شود، تا از راه گفتگو و مشورت بهانه و عذری پیدا کنند، و آن را عذر نافرمانی خود، یعنی تکذیب رسولان، و رد دعوت ایشان قرار دهند.

آیه ۶۵ و ۶۶ سوره قصص المیزان ج: ۱۶ ص: ۹۴

روز بطلان پندارهای باطل و خدایان پنداری

- ” وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيُّ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ،
- روزی که خدا ندایشان می‌کند و می‌فرماید: کجا بندگان آن شرکایی که برای من معتقد بودید.“

منظور از شرکاء همان معبودهایی است که مشرکین در دنیا آنها را می‌پرستیدند، و اگر آن معبودها را شرکاء خواند، به خاطر این است که مشرکین بعضی از شوون خدای تعالی را از قبیل خود به آنها داده بودند، و به آنها نسبت می‌دادند، از قبیل

پرستش و تدبیر.

” قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا، “ الهه‌ای که مشرکین آنها را شرکای خدای سبحان می‌پنداشتند دو صنف بودند، یک صنف بندگان گرامی خدا بودند، از قبیل ملائکه مقرب، و عیسی بن مریم علیهما السلام و صنف دیگر یاعیان جن، و گردنکشان انس، که ادعای الوهیت کردند، مانند فرعون و نمrod و غیر آن دو، و خدای سبحان هر کسی هم که در باطل اطاعت شود، ملحق به آنان کرده مانند ابلیس، و شیطانهایی که قرین انسانها می‌شوند، و پیشوایان ضلالت.

و آنهایی که مورد نظر آیه مورد بحث هستند از صنف دوم می‌باشند، چون صنف اول که ملائکه و عیسی بن مریم علیهما السلام هستند، کسی را اغواء نکرده‌اند.

پس مراد از ” الذین حق علیهم القول، “ که از مشرکین بیزاری می‌جویند، پیشوایان شرکند، هر چند که مشرکین هم مصداق ” الذین حق علیهم القول، “ هستند، و عذابشان حتمی است.

آیه ۶۲ سوره قصص المیزان ج: ۱۶ ص: ۹۰

آرزوی بازگشت به دنیا

- ” رَبُّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ،
 - ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَنْمَتَعُوا وَ يُلْهَمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ،
 - چه بسا که کافران دوست می‌دارند که کاش مسلمان بودند،
 - رهایشان کن بخورند و سرگرم بهره‌گیری از لذت‌ها باشند و آرزوها به خود مشغولشان کند که بزودی خواهند فهمید.
- آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه کسانی که در دنیا کفر ورزیدند به زودی - یعنی وقتی که بساط زندگی دنیا برچیده شود - از کفر خود پشیمان شده آرزو می‌کنند ای کاش در دنیا اسلام آورده بودیم.

- ” ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون! “
 - رهایشان کن! بخورند و کیف کنند، و آرزو بازشان بدارد!
- این دستوری است به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اینکه دست از ایشان بر دارد و رهایشان کند تا در باطل خود سرگرم باشند.
- ” فسوف یعلمون، “ احتیاجی به استدلال و احتجاج نیست خودشان به زودی می‌فهمند، چون حق و حقیقت بالأخره یک روزی ظاهر خواهد گردید.

- و ما اهلکنا من قرية الا و لها کتاب معلوم ... و ما یستأخرون.
- می‌فرماید: رهایشان کن که ایشان در این زندگی دنیا اسلام آور نیستند، تنها

وقتی خواهان آن می‌شوند که اجلشان رسیده باشد، و آن هم به اختیار کسی نیست بلکه برای هر امتی کتاب معلومی نزد خداست که در آن اجلهایشان نوشته شده، و نمی‌توانند آنرا - حتی یک ساعت - جلو و یا عقب بیندازند.

آیه ۲ و ۳ سوره حجر المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۳۹

روز حسرت

- " وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ،
- آنان را از روز ندامت بترسان، آن دم که کار بگذرد و آنها بی‌خبر مانند و باور ندارند."

می‌فرماید: ای پیغمبر، ایشان را بترسان از روزی که امر قضاء می‌شود، یعنی کار یکسره می‌گردد و هلاکت دائمی بر آنان حتمی می‌شود، آن وقت از سعادت همیشگی که روشنی چشم هر کسی است منقطع می‌گردند، پس حسرتی می‌خورند که با هیچ مقیاسی اندازه‌گیری ممکن نیست، و این بدان جهت است که اینان در دنیا غفلت ورزیدند و راهی که ایشان را به آن روشنی چشم هدایت می‌کرد و مستقیماً به آن می‌رسانید، یعنی راه ایمان به خدای یگانه و تنزیه او از داشتن فرزند و شریک بود ترک گفته، راه مخالف آن را پیمودند.

از ظاهر سیاق بر می‌آید که جمله "اذ قضی الامر"، بیان جمله "یوم الحسرة" باشد، در نتیجه اشاره به این می‌شود که این حسرتی که به آن دچار می‌شوند از ناحیه قضای امر می‌آید، و قضاء وقتی باعث حسرت می‌شود که فوت گردد آنچه باعث روشنی چشم و آرزو و سعادت شخص مقضی علیه گردد، و سعادت می‌توانست به آن نائل شود از بین ببرد، و دیگر به خاطر نداشتن آن هیچ خوشی در زندگی ندارد، چون همه دلبستگی‌اش به آن بود، و معلوم است که انسان هیچ وقت راضی نمی‌شود که چنین چیزی از او فوت شود هر چند که حفظش مستلزم هر ناملایمی باشد، مگر آنکه آن را به غفلت از وی برابند، و گر نه به هیچ قیمتی حاضر نیست که آن را از دست بدهد، و لذا می‌بینیم در دنباله سخن فرمود: "و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون."

آیه ۳۹ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۶۵

سرنوشت آخرتی دوگانه

- " وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَکِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ،
- اگر خدا می‌خواست می‌توانست همه را امتی واحد قرار دهد، اما سنتش بر این

قرار گرفته که هر کس را بخواهد در رحمتش داخل سازد، و ظالمان هیچ سرپرست و یآوری نداشته باشند.“
 خدای سبحان نبوت و انذار را که نتیجه وحی است بدین جهت مقدر و مقرر کرد که می‌دانست به زودی یعنی در قیامت مردم دو دسته می‌شوند، لذا مقدر کرد تا مردم از داخل شدن در زمره دوزخیان بپرهیزند.

مراد از یک امت کردن مردم این است که همه را یک جور خلق کند، حال یا اینکه همه را به بهشت ببرد، و یا همه را به دوزخ، چون خدای تعالی ملزم نیست به اینکه سعادت را داخل بهشت و اشقیاء را داخل جهنم کند، بلکه اگر می‌خواست می‌توانست این کار را نکند، و لیکن چون خواسته، می‌کند، و بین دو فریق از نظر سرنوشت آخرت فرق می‌گذارد، چون سنتش بر این جریان یافته، و به همین نیز وعده داده، و او خلف وعده نمی‌کند.

آیه ۸ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۳

زیانکارانی که خود و خاندان خود را باختند!

- ”... وَ قَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّهِمٍ،
 - ... و آنهایی که ایمان آوردند می‌گویند: زیانکاران کسانی هستند که در قیامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را. آری، بدانند که ستمگران در عذابی دائمی خواهند بود.“

این سخن را در آیه شریفه به مؤمنین نسبت داده، و مؤمنین در قیامت می‌گویند: زیانکاران کسانی هستند که در قیامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را...!
 نکته قابل دقت اینکه گویندگان این سخن در قیامت همه مؤمنین - حتی افراد ضعیف‌الایمان - نیستند، بلکه مؤمنینی هستند که ایمان کامل دارند، همانهایی که در قیامت اجازه دارند سخن بگویند، و هر چه هم می‌گویند حق محض است، مانند اصحاب اعراف و شهداء، یعنی گواهان اعمال، که قرآن در باره‌شان فرموده: ”یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه“ و نیز فرموده: ”لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا.“

آیه ۴۵ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۹۸

خسارت دیدگان در قیامت

- ”وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُنْظِرُونَ،
 - و ملك آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، در روزی که قیامت بپا شود اهل باطل زیانکارند.“

کلمه خسر و خسران به معنای کم شدن سرمایه است، و این کلمه را به خود

انسان هم نسبت می‌دهند، می‌گویند فلانی خسران یافت و به فعل او نیز نسبت داده می‌گویند تجارت فلانی خسران یافت. و در دست‌آوردهای نفسی و معنوی نیز استعمال می‌شود، مانند صحت، سلامت، عقل، ایمان و ثواب. و این قسم خسران همان است که خدای تعالی آن را خسران مبین خوانده است.

هر خسرانی که خدای تعالی در قرآن ذکر کرده به همین معنای اخیر است، نه خسران به معنای دست‌آوردهای مالی و تجارتي.

و در معنای کلمه **مبطلون** باید گفت: ابطال به معنای فاسد کردن و از بین بردن چیزی است، چه اینکه آن چیز حق باشد و چه باطل.

در این آیه شریفه قیامت مظلوم یوم، و یوم ظرف آن شده، با اینکه قیامت خودش یوم است، و هر دو یک چیزند، لذا در توجیهش آنچه به ذهن نزدیک‌تر است این است که بگوییم: منظور از ساعت (قیامت) فعلیت حوادث آن روز است، فعلیت بعث و جمع خلائق و حساب و جزاء که در این صورت می‌توان کلمه یوم را ظرف این حوادث قرار داده است.

و معنای آیه این است: روزی که ساعت، یعنی روز بازگشت به سوی خدا، بر پا می‌شود در آن روز مبطلون، آنهایی که حق را باطل جلوه می‌دادند و از آن اعراض می‌کردند، زیانکار می‌شوند.

آیه ۲۷ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۶۹

تفاوت رفتار با مسلمین و مجرمین در قیامت

- ” أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ،
- أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لِمَا تَخَيَّرُونَ،
- أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ،
- سَلُّهُمْ أَيُّهُم بِذَلِكَ زَعِيمٌ، أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ،
- آیا ما با مسلمانان چون مجرمان رفتار می‌کنیم؟
- شما را چه می‌شود و این چه حکمی است که می‌کنید؟،
- آیا کتابی دارید که از آن درس می‌خوانید؟
- که آنچه را شما انتخاب می‌کنید از آن شما است؟
- و یا ما سوگندهای مؤکد به نفع شما و علیه خود خورده‌ایم که تا روز قیامت می‌توانید هر حکمی برانید؟
- ای پیامبر از ایشان بپرس که این کتاب بر کدامشان نازل شده؟
- نکند شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها دارای سرنوشتی مساوی با مسلمین می‌شوند اگر چنین است پس شرکایشان را معرفی کنند اگر راست می‌گویند؟! “

دقت در سیاق آیات، این معنا را دست می‌دهد که هر چند آیه شریفه می‌خواهد تساوی را رد کند، و لیکن نه تنها از این جهت که مجرمین با آن همه جرم مساوی با

مسلمانان نیستند، بلکه نکته‌های اضافی دیگری را هم به طور اشاره می‌فهماند، و آن این است که احترام مسلمین اجازه نمی‌دهد که مجرمین با ایشان برابر باشند، گویا فرموده: اینکه شما کفار می‌گویید در آخرت هم ما و مسلمانان یکسان هستیم سخن باطلی است، برای اینکه خدا راضی نمی‌شود که مسلمانان را با آن همه احترامی که نزدش دارند مانند مجرمین قرار دهد، و شما مجرمید پس با آنان حال و روز یکسانی نخواهید داشت.

مراد از مسلمین کسانی هستند که تسلیم فرمان خدایند، و جز آنچه او اراده کرده پیروی نمی‌کنند، اگر انجام کاری را اراده کرده انجام می‌دهند، و اگر ترک کاری را خواسته ترک می‌کنند، در مقابل این تسلیم همان کلمه اجرام است، و آن به این معنا است که کسی عمل زشت مرتکب بشود، و مطیع فرمان خدا نباشد.

آیه ۳۵ تا ۴۱ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۳۸

ادامه صفت و ملکه دروغگوئی منافقین در قیامت

- ” يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسُبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكٰذِبُونَ،
- روزی که خدا همگی‌شان را مبعوث می‌کند برای او هم سوگند می‌خورند همانطور که برای شما سوگند می‌خوردند و گمان می‌کنند که تکیه‌گاهی محکم دارند آگاه باشید که آنان دروغگویند.“

می‌فرماید: منافقین در روز قیامت هم برای خدا سوگند خواهند خورد، همان طور که در دنیا برای شما سوگند می‌خورند.

سوگند دروغ خوردنشان در روز قیامت با اینکه آن روز روز کشف حقایق است، از این باب است که ملکات آنان در آن روز کشف می‌شود، و مساله دروغگویی در دلهای آنان ملکه شده، در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، همیشه بنا را بر این داشتند که باطل را سرپوشی برای حق کنند، و آن را با سوگند دروغین به صورت حق جلوه دهند . پس منافقین هم مانند هر صاحب ملکه‌ای دیگر آن طور که زندگی می‌کنند می‌میرند، و آن طور که می‌میرند زنده می‌شوند.

و یکی از همان دروغهایشان این است که در آن روز درخواست برگشتن به دنیا می‌کنند، و یا از خدا می‌خواهند از آتش در آیند.

و یکی دیگر گفتگوهایی است که در آتش دارند، و امثال اینها همه مظاهر دروغگوییهای ایشان است که قرآن آنها را بیان کرده است، و هیچ یک از آنها با وضع قیامت سازگار نیست، چون قیامت عالم مشاهده حقایق است، روز جزاء است، نه روز عمل، و در چنین روزی جای این حرفها نیست، و لیکن همانطور که گفتیم این سخنان از

ملکات آنان تراوش می‌کند.

آیه ۱۸ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۳۶

عدم ایمان به معاد، دلیل ناسپاسی انسان

- ” وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ،

- و خدا را آن طور که حق شناسایی او است نشناخته‌اند چون او را از نظر معاد نشناخته‌اند که تمامی موجودات زمین در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزّه و متعالی است از شرکی که به وی می‌ورزند.“

اینکه فرمود: نمی‌توانند خدا را آن طور که حق اندازه‌گیری او است، اندازه بگیرند، تمثیلی است برای اینکه مردم آن طور که باید خدا را نمی‌شناسند، چون از حیث معاد و برگشت اشیاء به او، که جمله ” و الأرض جميعا قبضته يوم القيمة...“ آن را افاده می‌کند او را نمی‌شناسند.

چون در این جمله این معنا را خاطر نشان می‌کند که در روز قیامت تمامی اسباب از سببیت می‌افتند و دست خلق از همه آنها بریده می‌شود، تنها یک سبب می‌ماند و آن هم خدای مسبب الاسباب است.

و در آن روز زمین را قبضه می‌کند، آسمانها را درهم می‌پیچد، و برای مردن همه زنده‌ها، و زنده شدنشان در صور می‌دمد، و زمین به نور پروردگارش نورانی می‌گردد، و کتاب را می‌گذارند و انبیاء و شهداء را می‌آورند، و بین خلق داوری می‌شود، و هر کسی آنچه را که کرده به طور کامل دریافت می‌کند، و مجرمین را به سوی آتش و متقین را به سوی بهشت می‌برند .

خدایی که چنین شانی در مالکیت و تصرف دارد اگر کسی او را با این شؤون بشناسد، همین شناسایی ایجاب می‌کند که تنها به سوی او روی آورد و به کلی از غیر او اعراض کند. و لیکن مشرکین چون ایمانی به معاد ندارند پس در حقیقت قدر خدا را به حقیقت قدردانی ندانسته و نشناخته‌اند، و بدین سبب بوده که از پرستش او اعراض نموده به پرستش غیر او پرداخته‌اند .

آیه ۶۷ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۲

علت انحراف ها – عدم ایمان به روز جزا

- ” وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا،

- چه می‌شد اگر به خدا و روز جزا ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا روزیشان کرده انفاق می‌نمودند، با اینکه خدا به وضعشان دانا است؟“

از این آیه استفاده می‌شود اگر بخیل و ریا کار با بخل خود و یا ریاکاریش به خدا شرک می‌ورزد، علتش این است که به روز جزا ایمان ندارد.

و در جای دیگر باز علت این انحرافها را نداشتن ایمان به روز حساب دانسته و فرموده: "و لا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب- پیروی هوای نفس مکن و گرنه تو را از راه خدا دور می‌کند، و محققا علت دور شدن کسانی که از راه خدا دور می‌شوند این است که روز حساب را فراموش کرده‌اند، و به همین جهت عذابی شدید دارند."

آنگاه در جای دیگر هواپرستی را شرک خوانده و فرموده: "افرایت من اتخذ اله هواه و اضله الله علی علم."

پس با همه این آیات روشن ساخت که توحید عملی عبارت است از این که انسان عملی را که انجام می‌دهد صرفا برای آن انجام دهد که ثواب خدای را به دست آورد، و در حین عمل به یاد روز حساب باشد، روزی که روز ظهور ثوابها و عقابها است، و شرک در عمل این است که انسان روز جزا را فراموش کند، - و معلوم است که اگر ایمان به آن داشته باشد فراموشش نمی‌کند- و در نتیجه عملی را که می‌کند به منظور تحصیل ثبوت نباشد، بلکه برای هدفی باشد که هوای نفسش آن هدف را در نظرش جلوه داده، از قبیل مال دنیا، و یا ستایش مردم، و یا امثال آن، چنین انسانی هوای نفس خود را رو بروی خود قرار داده، و مانند پرستش خدا آنرا می‌پرستد، و شریک خدایش قرار می‌دهد.

آیه ۳۹ سوره نساء المیزان ج: ۴ ص: ۵۶۱

اختلاف نظر مشرکین درباره روز قیامت

- الَّذِی هُمْ فِیْهِ مُخْتَلِفُونَ، کَلَّا سَیَعْلَمُونَ...
 - که در آن با هم به جدل و اختلاف کلمه برخاستند،
 چنین نیست که منکران پنداشته‌اند به زودی وقت مرگ را خواهند دانست...!"

"الذی هم فیه مختلفون"، مشرکین در اصل انکار معاد متفق بودند، اختلافشان تنها در طرز انکار آن بوده، بعضی آن را محال می‌دانستند و به خاطر محال بودنش منکر بودند.

بعضی دیگر آن را محال نمی‌دانستند، بلکه تنها به نظرشان بعید می‌رسیده، از این جهت انکارش نمودند.

بعضی هم نه آن را محال می‌دانستند، و نه بعید می‌شمردند، بلکه انکارشان از این جهت بود که در آن شک داشتند.

بعضی هم یقین بدان داشتند، و لیکن از در عناد منکر آن می‌شدند که جمله "بل لجوا فی عتو و نفور"، حکایت حال ایشان است.

و آنچه از آیات سه‌گانه اول سوره و بعد آن به دست می‌آید این است که وقتی

از قرآن شنیدند که در انذار و تهدید ایشان سخن از روز قیامت و جزا و یوم الفصل می‌آورد، برایشان گران آمده، شروع کرده‌اند از یکدیگر بپرسند که این چه خبر عجیبی است، که تاکنون به گوش ما نخورده؟ و چه بسا به خود رسول خدا رجوع کرده و یا از مؤمنین می‌پرسیدند که روز قیامت چیست و چه خصایصی دارد، و چه وقت واقع می‌شود؟ ” متی هذا الوعد ان کنتم صادقین! “

” کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون، “ این جمله جلو ایشان را از پرسش از قیامت می‌گیرد، پرسشی که گفتیم منشا آن مختلف بوده است.

و معنای آیه این است که باید دست از این پرس و جوی‌ها بردارند، برای اینکه حقیقت امر به زودی برایشان کشف می‌شود، و این خبر - قیامت - واقع می‌شود، آن وقت آنچه امروز نمی‌دانند خواهند دانست، و در این تعبیر تهدیدی هم هست همان تهدیدی که در آیه ” و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون، “ به چشم می‌خورد.

آیه ۴۰۳ سوره نبال المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۸

نتایج بعید شمردن قیامت

- ” وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا،
- وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِن رُّدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا،
- و به باغ خود شد در حالی که ستمگر به نفس خویش بود گفت گمان ندارم که هیچ وقت این باغ نابود شود،
- گمان ندارم رستاخیز به پا شود، و اگر به سوی پروردگارم برند سوگند که در آنجا نیز بهتر از این خواهم یافت.“

این آیه وضع افرادی را بیان می‌کند که برای خود کرامت و استحقاقی برای خیرات معتقد می‌شوند، که خود باعث امید و رجائی کاذب نسبت به هر خیری و سعادت می‌گردند، یعنی چنین کسانی آرزومند می‌شوند که بدون سعی و عمل به سعادت‌هایی که منوط به عمل است نائل آیند.

آن وقت از در استبعاد می‌گویند چطور ممکن است قیامت قیام کند؟ و به فرضی هم که قیام کند و من به سوی پروردگارم برگردانده شوم در آنجا نیز به خاطر کرامت نفسانی و حرمت ذاتی که دارم به باغ و بهشتی بهتر از این بهشت و به زندگی بهتر از این زندگی خواهم رسید.

کلام او متضمن شرک به خدای سبحان و دعوی استقلال برای خود و برای اسباب و مسببات بود که از فروع شرک او همان استبعاد او نسبت به قیام قیامت و تردید در آن بود.

توبیخی که در آیه به وی شده، این است که وی دچار مبادی شرک شده بود، یعنی در نتیجه نسیان پروردگار معتقد به استقلال خود و استقلال اسباب ظاهری شده بود که همین خود مستلزم عزل خدای تعالی از ربوبیت و زمام ملک و تدبیر را به دست غیر او دانستن است، و این خود ریشه و اصلی است که هر فساد دیگری از آن سر می‌زند، حال چه اینکه چنین شخصی به زبان موحد باشد و یا منکر آن، و معتقد به الوهیت آلهه هم باشد.

” هنا لك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا.“

آیه ۳۵ و ۳۶ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۴۳۲

کیفر بعید شمردن قیامت

- ” وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَذًا مَا مِتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا،
- انسان می‌گوید: آیا پس از مردن در آینده زنده از قبر بیرون خواهم آمد ؟ “

این جمله حکایت کلام انسان در انکار بعث و استبعادش از آن است، البته این سخن تنها از کفار بت پرست و منکرین صانع بلکه از کسانی هم که هنوز به دلیل معاد بر نخورده‌اند سر می‌زند.

و بعید نیست که مراد از انسانی که این حرف را زده کافر منکر معاد باشد، و علت تعبیر از آن به انسان این بوده باشد که چون از همین طایفه از انسانها نیز توقع نمی‌رفت چنین حرفی را بزنند، چون خدای تعالی خود او را نیز مجهز به جهازات عقلی کرده، و او به یادش هست که خداوند قبلا او را خلق کرده بود با اینکه هیچ بود، پس دیگر چه استبعادی می‌کند از اینکه دوباره او را زنده کند، پس استبعاد او استبعاد دارد، و لذا لفظ انسان را تکرار کرد، چون جواب از اشکال و استبعاد او را چنین شروع کرد: ” او لا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا، “ یعنی او با اینکه انسان است، جا نداشت چیزی را که نظیرش را دیده استبعاد کند، با اینکه هنوز خلقت نخست خود را فراموش نکرده است .

این آیات در صدد اثبات بازگشت بدنها است، به طوری که مخلوق اولی و شخصیت انسانی دوباره برگردد، نه اینکه عین بدنها دوباره برگردد چون بدنها به تنهایی شخصیت انسانی را تشکیل نمی‌دهند، بلکه مجموع نفس و بدن آن را تشکیل می‌دهد.

آیه ۶۶ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۱۱۷

کیفر استهزاء و وقوع قیامت

- " قُلِّلَ الْخَرَّصُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ،
- يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ،
- خدا بکشد کسانی را که بی دلیل و برهان در باره روز جزاء سخن می‌گویند و مردم را منحرف می‌کند،
- آنهایی که در جهلی عمیق غرق در غفلتند،
- و در چنین ظلمت و غفلتی می‌پرسند روز جزاء کی است؟"

این آیه جواب از سؤال آنان بود که می‌پرسیدند: "أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ؟" چیزی که هست به جای اینکه تاریخ آن را در پاسخ معین کند صفت آن را بیان کرد، و اشاره کرد به اینکه کفار در آن روز چه حالی دارند، و این بدان جهت بود که وقت قیامت جزء مسائل غیبی است، آن غیب‌هایی که احدی از آن اطلاع ندارد، و جز خدا کسی را بدان آگاهی نیست، چون خدای تعالی بعضی از مسائل غیبی را به بعضی از انبیائش اطلاع می‌دهد، ولی قیامت از آن حوادثی است که علمش مخصوص به خود اوست، همچنان که فرموده: " لا يجلبها لوقتها الا هو."

" ذوقوا فتنكم هذا الذي كنتم به تستعجلون!" بچشید عذابی را که مخصوص شما است، این عذاب همان بود که عجله می‌کردید، و به عنوان استهزاء می‌گفتید: چه وقت می‌رسد؟

آیه ۱۰ تا ۱۲ سوره ذاریات المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۵۳

چه کسی به آخرت ایمان یا شک دارد؟

- وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ،
- با اینکه ابلیس سلطنتی بر آنان نداشت، بلکه ما می‌خواستیم مؤمنین به آخرت را، از کسانی که در باره آن شك دارند متمایز کنیم، و پروردگار تو بر هر چیزی آگاه است."

منشا پیروی منکرین معاد از شیطان شکی است که در باره مساله آخرت دارند، و آثارش که همان پیروی شیطان است ظاهر می‌شود.

پس اینکه خدای تعالی به ابلیس اجازه داد تا به این مقدار، یعنی به مقداری که پای جبر در کار نیاید، بر ابنای بشر مسلط شود، برای همین بود که اهل شک از اهل ایمان متمایز و جدا شوند، و معلومشان شود چه کسی به روز جزا ایمان دارد، و چه کسی ندارد، و این باعث سلب مسؤولیتشان در پیروی شیطان نمی‌شود، چون اگر پیروی کردند به اختیار خود کردند، نه به اجبار کسی.

” الا لنعلم“ منظور از این علم، رفع جهل نیست، که بگویی در خدا محال است، بلکه منظور متمایز کردن است و معنایش این است که: این کار را کردیم تا فلان و بهمان را از هم جدا کنیم.

” الا لنعلم من يؤمن بالآخرة ممن هو منها في شك - مگر آنکه مشخص و جدا کنیم، کسی را که ایمان به آخرت دارد، از کسی که از آن در شک است.“

اگر در آیه مورد بحث ایمان و شک هر دو مقید به قید آخرت شده، برای این است که تنها جلوگیری آدمی از نافرمانی خدا، و تنها وادارنده‌اش به اطاعت او، ایمان به آخرت است، نه ایمان به خدا و رسول جدای از ایمان به آخرت، همچنان که خود خدای سبحان در جای دیگر فرموده: ” ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب.“

آیه ۲۱ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۵۲

لعتی تا قیامت برای اولین گناهکار

- ” قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَايْنِكَ رَجِيمٌ،
- وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ،
- قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ،
- قَالَ فَايْنِكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ،
- إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ،
- قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لِأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ،
- إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ،
- پروردگارت گفت: پس بیرون شو که تو از رانده شدگانی،
- و بر تو است لعنت تا روز جزا،
- گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلاق مبعوث می‌شوند مهلت بده،
- پروردگارت گفت تو از مهلت داده شدگانی،
- تا روز وقت معلوم،
- گفت: پروردگارا بخاطر اینکه اغوایم کردی هر آینه در زمین زینت می‌دهم در نظر آنان، و هر آینه همگیشان را اغواء می‌کنم،
- مگر بندگان مخلصت را.“

رجم باعث شد ابلیس از مقام قرب که مستوای رحمت خاص الهی است رانده شود. خداوند لعنت بر ابلیس را مقرر تا یوم الدین کرده است.

اصولا ابلیس - که خدا عذابش را زیاد کند - اولین کسی بود که معصیت را در بشر فتح باب کرد، و خدای را در فرمانش معصیت نمود. پس به این اعتبار هم وبال و لعنت گناه هر گناهکاری به او بر می‌گردد .

و اما اینکه لعنت را مقید به ”یوم الدین“ نمود برای این است که لعنت عنوان و

نشانی گناه و وبال است که از ناحیه معصیت عاید نفس می‌گردد و نفس را نشاندار می‌کند، و چون دنیا جای عمل است نه جزاء، و آخرت محل جزاء است نه عمل، پس آثار معصیت محدود به روز جزا خواهد بود.

گویا شیطان از کلام خدای تعالی که فرمود: "و ان عليك اللعنة الی یوم الدین"، فهمیده بود که او با نوع بشر تا روز قیامت رابطه‌ای دارد، و آن این است که فساد اعمال بشر و شقاوتشان ناشی از سجده نکردن وی و مربوط به وی است، و به همین جهت در خواست کرد که پس مرا تا روزی که مبعوث می‌شوند مهلت بده و نگفت مرا تا روزی که آدم می‌میرد و یا تا زنده است مهلت بده بلکه عمر آدم و ذریه‌اش، همگی را در نظر گرفت و درخواست کرد تا روزی که مبعوث می‌شوند مهلتشان دهد. وقتی در خواستش مستجاب شد آنچه که در دل پنهان کرده بود اظهار داشت و گفت: هر آینه همگی آنان را گمراه می‌کنم!

"قال فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم،"

فرمود مهلت می‌دهم اما تا روزی معلوم، نه تا قیامت! یوم وقت معلوم غیر از یوم یبعثون است، تا روز دیگری مهلت داده که قبل از روز قیامت است.

- حال می‌پردازیم به اینکه وقت معلوم به چه معنا است؟

"و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون،"

روز وقت معلوم که سرآمد مهلت ابلیس است، روز اصلاح آسمانی بشر است که ریشه فساد به کلی کنده می‌شود و جز خدا کسی پرستش نمی‌گردد، نه روز مرگ عمومی بشر با نفخه اول!

اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تایید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است خود بشر را هم به وسیله ملائکه که تا دنیا باقی است باقی‌اند تایید فرموده است. و لذا می‌بینیم در پاسخ ابلیس نفرموده: تو مهلت داده شدی بلکه فرمود: تو از زمره مهلت داده شدگانی! پس معلوم می‌شود غیر از ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده‌اند.

و نیز اگر ابلیس را تایید کرده تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدایت به سوی حق تایید نموده و ایمان را در قلبش زینت داده و محبوب ساخته، و به او فطرت توحیدی ارزانی داشته، و به فجور و تقوایش ملهم نموده و نوری پیش پایش نهاده تا اگر ایمان آورد با آن نور در میان مردم آمد و شد کند، و همچنین تاییدات دیگر.

– ” الا عبادك منهم المخلصين!“

مخلصین آنهایند که پس از آنکه ایشان خود را برای خدا خالص کردند خدا آنان را برای خود خالص گردانیده، یعنی غیر خدا کسی در آنها سهم و نصیبی ندارد، و در دل‌هایشان محلی که غیر خدا در آن منزل کند باقی نمانده است، و آنان جز به خدا به چیز دیگری اشتغال ندارند، هر چه هم که شیطان از کیدها و وسوسه‌های خود را در دل آنان بیفکند همان وسوس و سبب یاد خدا می‌شوند، و همانها که دیگران را از خدا دور می‌سازد ایشان را به خدا نزدیک می‌کند.

شیطان - که خدا لعنتش کند - تزیین خود را در باره همه بشر، حتی مخلصین بکار می‌برد و لیکن تنها غیر مخلصین را اغواء می‌کند!

– ” قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ،

– إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ،

– گفت: همین است راه مستقیم که من قضاء‌اش را رانده‌ام،

– بدرستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آنهایی که خودشان رام تو گردند.“

حاصل مطلب این است که آدم و فرزندانش همگی‌شان بندگان خدایند، و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند، و چون بنده خدا هستند به شیطان تسلطی بر ایشان نداده تا هر چه می‌خواهد - که همان اغوای ایشانست - مستقلاً انجام دهد و گمراهشان کند، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند، و او مالک و مدبر همه است، چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند و سرنوشت خود را به دست او سپرده‌اند مسلط فرموده، اینهایند که ابلیس بر آنان حکمفرمایی دارد.

فصل دوم

براهین رستاخیز در قرآن

قسمت اول: براهین رستاخیز در طبیعت

چنین است خروج انسانها از خاک – كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ

- ” وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ،

- و همان خدایی که آب را به اندازه از آسمان نازل کرد، پس به وسیله آن آب، سرزمینی مرده را زنده کردیم، شما هم همینطور سر از خاک در می‌آورید.“

خدای تعالی در این آیه، بعد از آنکه با نازل کردن آب به اندازه، و زنده کردن شهری مرده، استدلال کرد بر خلقت و تدبیر خود، در آخر نتیجه دیگری هم از این استدلال گرفت، نتیجه‌ای که توحید تمام نمی‌شود مگر به آن.

و آن عبارت است از مساله معاد، یعنی برگشتن همه به سوی خدا: ” و كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ،“ یعنی همانطور که شهری مرده را زنده می‌کند، همینطور شما هم از قبورتان سر برمی‌دارید و زنده می‌شوید .

آیه ۱۱ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۲۸

چنین است رستاخیز – كَذٰلِكَ النُّشُورُ

- ” وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسَقَنَّهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأُحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذٰلِكَ النُّشُورُ،

- خداست آن که بادها را می‌فرستد تا ابرها را برانگیزد پس ما آن ابرها را به سوی سرزمین مرده می‌فرستیم و به وسیله آن، آن

سرزمین مزبور را بعد از آنکه مرده بود زنده می‌کنیم، قیامت شما هم همین طور است.“

” فسقناه الی بلد میت،“ یعنی ما ابرها را به سوی سرزمینی بدون گیاه سوق می‌دهیم، پس آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم، یعنی بعد از آنکه گیاهی نداشت دارای گیاه می‌کنیم.

تغذیه و نمو و تولید مثل و هر عمل دیگری که مربوط به این اعمال حیاتی است همه اعمالی است که از اصل حیات سرچشمه می‌گیرد.

و به همین جهت بعث در روز قیامت و زنده شدن مردگان را به احیای زمین تشبیه کرد، تا بفهماند همان طور که زمین در سال یک دوره زندگی را شروع می‌کند، و در آخر می‌میرد، یعنی بعد از آنکه در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، دوباره در بهار و تابستان جنب و جوش خود را از سر می‌گیرد و در پائیز رو به خزان می‌رود، و در زمستان به کلی از عمل می‌ایستد.

انسانها هم همین طورند وقتی دوران زندگی‌شان در زمین به سر رسید، و مردند دوباره در روز قیامت بعد از آنکه زنده شدند، و از قبرها درآمدند روی زمین منتشر می‌شوند، لذا فرمود: **كَذَٰلِكَ النُّشُورُ!**

ایه ۹ سوره فاطر المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۶

و چنین مردگان از خاک بر خیزند - كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ

- ” وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ،
- وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ،
- رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ،
- و از آسمان، آبی پر برکت نازل کردیم و به دنبالش باغها و دانه‌های درو کردنی رویانیدیم،
- درختان خرما را بلند با میوه‌های روی هم چیده،
- تا رزق بندگان باشد، همچنان که با آن آب پر برکت شهری مرده را زنده کردیم، زنده کردن انسانها نیز این طور است!“

جمله ” و احیینا به بلدة میتا كذلك الخروج،“ برهانی دیگر برای مساله بعث و معاد است. در این جمله با اثبات امکان آن از راه نشان دادن نمونه‌ای که همان زنده کردن گیاهان بعد از مردن آنها است اثبات می‌کند که پس چنین چیزی ممکن است، زیرا زنده کردن مردگان عینا مثل زنده کردن گیاهان در زمین است، بعد از آنکه مرده و از رشد افتاده‌اند.

آیه ۹ تا ۱۱ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۱۰

چگونه مردگان را زنده می‌کنیم!

- ” فَانظُرْ إِلَىٰ آثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا،
- إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،
- پس آثار رحمت خدا را ببین، که چگونه زمین را از پس موات شدنش زنده می‌کند، این همان خدا است که زنده کننده مردگان است، و همو به همه چیز توانا است.“

” ان ذلك لمحي الموتى،“ مراد از جمله مذکور فهماندن این معنا است که زنده کردن مردگان مثل زنده کردن زمین موات است، چون در هر دو مرگ هست، که عبارت از این است که آثار حیات از چیزی سلب شود، و نیز حیات عبارت از این است که چیزی بعد از ساقط شدن آثار حیات از او دوباره اثر حیات به خود بگیرد، و زمین در فصل بهار دارای اثر حیات می‌شود، پس در فصل بهار خداوند زمین مرده را زنده کرده، و حیات انسان و حیوان نیز مثل حیات زمین است، و چیزی غیر از آن نیست.

” و هو علی کل شیء قدير،“ چرا خدا نتواند مردگان را زنده کند؟ با اینکه قدرت او عمومی، و غیر محدود، و غیر متناهی است، و وقتی قدرت غیر متناهی شد شامل احیای بعد از موت نیز می‌شود.

آیه ۵۰ سوره روم المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۰۴

نشان حیات تازه در احیای درختان میوه

- ” وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِّتَهُ لَيْلِيًا مَّغْبُوتًا فَنَزَّلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نَخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ،
- وَاللَّيْلُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ،
- و او است که در پیشاپیش رحمت (باران) خود بادهای را مژده دهنده می‌فرستد تا آنگاه که ابری سنگین بردارد آن را به سرزمین مرده برانیم بدانوسیله آب فرو باریم و با آن آب از هر گونه میوه‌ها (از زمین) بیرون آوریم، همچنان مردگان را بیرون آوریم شاید شما متذکر شوید.“
- و سرزمین پاک روئینیش به ان خدایش بیرون می‌آید و آنکه ناپاک است (گیاهش) جز اندکی ناچیز بیرون نمی‌آید، همچنان آیات را می‌گردانیم (و پیاپی ذکر می‌کنیم)، برای مردمی که سپاسگزارند.“

وقتی منکرین معاد احیای زمین را در فصل بهار به چشم خود می‌بینند ناگزیرند معاد را هم قبول کنند، و نمی‌توانند بین آن دو فرق گذاشته و بگویند احیای زمین بیدار کردن درختان و گیاهان خفته است، و اما معاد، اعاده معدوم است، زیرا انسان

مرده هم به تمام معنا معدوم نشده، تا زنده کردنش اعاده معدوم باشد بلکه جاننش زنده و محفوظ است، تنها اجزای بدن است که آنهم از هم پاشیده می‌شود، نه اینکه معدوم شده باشد، بلکه در روی زمین به صورت ذراتی پراکنده باقی است، همچنانکه اجزای بدن نبات در فصل پائیز و زمستان پوسیده و متلاشی می‌شود، اما روح نباتیش در ریشه آن باقی مانده و در فصل بهار دوباره همان زندگی فعال خود را از سر می‌گیرد .

پس مساله معاد و زنده کردن مردگان هیچ فرقی با زنده کردن گیاهان ندارد، تنها فرقی این است که بعث بشر در قیامت بعث کلی، و بعث نباتات جزئی است .

آیه ۵۸ و ۵۷ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۲۰۰

رستاخیز طبیعت، و رستاخیز انسانها

- " وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ،
- خدا از آسمان آبی نازل کرد و با آن زمین را از پس موات شدنش زنده کرد که در این برای گروهی که می‌شنوند عبرت است."

مقصود آیه، رویاندن و سرسبز کردن زمین بعد از خزان و خمودی آن در زمستان است، که پس از فرا رسیدن بهار و آمدن بارانهای بهاری ریشه گیاهان و تخم آنها بعد از یک دوره سکون، شروع به رشد و نمو می‌کند، و این خود یک زندگی، و از سنخ زندگی حیوانی است، هر چند که یک مرحله ضعیف از آن است.

ان فی ذلك لایة لقوم یسمعون،" برای کسی که قریحه قبول کردن حق را دارد داستان فرستادن باران و زنده کردن زمین بعد از مردنش نقل شود همین داستان برای او آیت و دلیلی است بر مساله بعث روز قیامت، و می‌فهمد کسی که بدین وسیله، زمین مرده را زنده کرد می‌تواند مردگان را هم زنده کند.

آیه ۶۵ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۱۷

تولد انسان، رشد گیاه، و زنده شدن مردگان

- " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ، فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مَّخْلُوقَةٍ وَ غَيْرِ مَخْلُوقَةٍ لِّنَبِّئَنَّكُمْ، وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُغَنَّكُمْ أَشْدَّكُمْ، وَ مِنكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ وَ مِنكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمِ شَيْئًا، وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ فَاهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتْنَا مِن كُلِّ رَوْحٍ بَوَّيْحٍ، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَيُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

– وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ،

- ای مردم اگر در باره زندگی پس از مرگ در شکید، ما شما را از خاک آفریدیم آنگاه از نطفه آنگاه از خون بسته سپس از پاره‌ای گوشت که یا تصویر به خود گرفته و یا نگرفته، تا برای شما توضیح دهیم، و هر چه خواهیم در رحما قرار دهیم تا مدتی معین، پس آنگاه شما را کودکی بیرون آریم تا به قوت و نیروی خویش برسید، آنگاه بعضی از شما هستند که در همین حد از عمر وفات یابند، و بعضی از شما به پست‌ترین دوران عمر برسند، و آن دوران پیری است که پس از سالها دانستن، چیزی نداند، نمونه دیگری از قیامت اینکه تو زمین را می‌بینی که در زمستان افسرده است چون باران بهاری بر آن نازل کنیم به جنب و جوش در می‌آید و از همه گیاهان بهجت‌آور نر و ماده برویاند،
- زیرا خدا حق است و حق تنها اوست، و او مردگان را زنده می‌کند، و او به همه چیز تواناست،
- رستاخیز آمدنی است و شك در آن نیست و خدا خفتگان قبور را زنده می‌کند.

مقصود از جمله ” لنبین لکم“ مشاهده انتقال خاکی مرده به صورت نطفه، و سپس به صورت علقه، و آنگاه مضغه، و در آخر انسان زنده، برای هیچکس شکی نمی‌گذارد در اینکه زنده شدن مرده نیز ممکن است.

” و تری الارض هامة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربت و انبتت من كل زوج بهيج“ یعنی زمین بعد از آنکه ما بر آن آب نازل کردیم از هر صنف از اصناف گیاهان دارای بهجت برویاند.

زمین در رویاندن گیاهان و رشد دادن آنها، اثری دارد نظیر اثر رحم در رویاندن فرزند که آن را از خاک گرفته به صورت نطفه، و سپس علقه، آنگاه مضغه، آنگاه انسانی زنده در می‌آورد.

” ذلك بان الله هو الحق و انه يحيى الموتى و انه على كل شىء قدير.“

خلقت انسان و گیاه و تدبیر امر آنها از نظر حدوث و بقاء، و هم از نظر خلقت و تدبیر، امری است دارای واقعیت که کسی نمی‌تواند در آنها تردید کند.

خدای تعالی خود حق است، حقی که هر موجودی را تحقق می‌دهد و در همه چیز نظام، حق جاری می‌کند .

جمله ” و انه يحيى الموتى“ عبارت است از انتقال خاک مرده از حالی به حالی و رساندنش به مرحله انسانی زنده، و نیز انتقال زمین مرده به وسیله آب به صورت نباتی زنده، و این کار همچنان ادامه دارد، به خاطر اینکه او کارش زنده کردن مردگان است.

همه این ها به خاطر این است که خدا بر هر چیز قادر است و خلقت و تدبیر انسان و نبات کشف می‌کند از عموم قدرت او.

” و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور.“

آیه قبلی تنها مساله بعث مردگان، و ظرفی که در آن مبعوث می‌شوند را ذکر می‌کرد، ولی بیان نمی‌کرد که آن ظرف چه وقت است. آیه مورد بحث آن را معین نموده، و فرمود: ظرف آن، ساعت است. و اگر نفرمود: خدا ساعت را می‌آورد، و آمدن را به خود ساعت نسبت داد، شاید از این جهت بوده که ناگهانی بودن آن را در نظر گرفته، که اعتبار هیچ علمی به آن تعلق نمی‌گیرد، همانطور که فرموده: ” لا تأتیه الا بغتة ! “

نام قیامت و آمدن ناگهانی‌اش در کلام خدای تعالی بسیار آمده، و در هیچ جا فاعل و آورنده آن ذکر نشده، بلکه همه جا از آن بمانند (آتية - خواهد آمد، تأتیهم - قیامتشان خواهد آمد، قائمة، و تقوم، و مانند اینها تعبیر شده است.) و اما مظلوف را که عبارت است از احیای انسانهای مرده، در جمله ” وان الله يبعث من فى القبور، “ ذکر فرموده است.

آیه ۷ تا ۵ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۸۵

قسمت دوم: براهین رستاخیز در خلقت

تجدید خلقت، و برگشت به خلقت اولیه

- ” وَ قَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَ رُفْتًا أَعِنَّا لَمُبْعُوثُونَ خُلُقًا جَدِيدًا،
- و نیز گفتند: آیا بعد از آنکه استخوان شدیم و پوسیده گشتیم دو مرتبه به خلقتی از نو زنده می‌شویم.“

مساله معاد واضح‌ترین مطلبی است که از راه وحی و هم از راه عقل بر آن استدلال شده است، حتی خدای تعالی آن را در کلام خود چنین وصف کرده که ” لا ریب فیه - جای شک در آن نیست،“ و این منکرین هم غیر از بعید شمردن مساله معاد، هیچگونه دلیلی بر انکار خود و بر نبودن معاد در دست ندارند.

بزرگترین چیزی که این استبعاد را در دل‌هایشان جلوه داده این پندار است که مرگ یعنی نابودی، و بعید است چیزی بعد از نابودی دوباره موجود شود! خدای سبحان این استبعادشان را رد نموده و آن را با قدرت مطلقه خود و به رخ کشیدن خلقت نخست، جواب داده است.

- ” قل کونوا حجارة او حديدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم. . .“

می فرماید: اگر سنگ یا آهن و یا هر چه بزرگ‌تر از آن و دورتر از انسان شدن باشید باز هم خداوند شما را به صورت انسان در خواهد آورد!

بنا بر این آیه شریفه، اشاره به این است که قدرت مطلقه الهی را تجدید خلقت هیچ چیزی به ستوه نمی‌آورد، چه استخوانهای پوسیده و توتیا شده، و چه آهن و چه غیر آن، خداوند به زودی شما را به خلقت اولتان بر خواهد گردانیده، و مبعوثان خواهد نمود.

خدا همان کسی است که در مرتبه اول شما را خلق کرد در حالی که آن روز استخوان پوسیده هم نبودید. در آیه بعدی به جای آنکه وقت قیامت را بیان کند اوصاف آن را بیان می‌فرماید و چنین ادامه می‌دهد:

- ” یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده و تظنون ان لبثتم الا قلیلا،
- و آن روزی است که شما را صدا می‌زنند و شما در حالی که حمد خدا می‌گوئید آن دعوت را اجابت می‌کنید و به نظرتان چنین می‌آید که جز چند ساعتی نیارمیده‌اید!“

موضع کفار در انکار خلقت جدید

- ” وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلَّ مُمْرَقٍ
إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ،
- و آنان که کفر ورزیدند گفتند: آیا می‌خواهید شما را به مردی رهنمون شویم که خبر آورده که چون شما پس از مرگ پاره پاره شدید دو باره به خلقت جدیدی در می‌آیید.“

کسانی که کافر شدند از در تمسخر به رسول خدا که ایشان را از قیامت و جزای آن می‌ترساند، به یکدیگر گفتند: آیا می‌خواهید شما را به مردی دلالت کنیم که شما را خبر می‌دهد از اینکه به زودی در هنگام پاره پاره شدن اجزایتان و در زمانی که هیچ یک از اجزای شما از یکدیگر متمایز نیست در خلقت جدیدی قرار می‌گیرید؟ و هستی دو باره‌ای پیدا می‌کنید؟

” بل الذین لا یؤمنون بالآخرة فی العذاب و الضلال البعید،“ در این جمله سخن کفار را رد می‌کند که: این مرد نه به خدا افتراء می‌بندد، و نه دچار جنون شده، بلکه این کفار در عذابی قرار گرفته‌اند که به زودی برایشان ظاهر می‌شود.

آیه ۷ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۴۰

اساس فلسفه کفار در انکار خلقت جدید

- ” وَ قَالُوا أءَٰذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟
- بَلْ هُمْ بَلَقَاءُ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ،
- گویند: چگونه وقتی در زمین گم شدیم، دوباره در خلقتی تازه در خواهیم آمد؟
- اینها که می‌گویند همه بهانه است، بلکه علت واقعی انکارشان این است که رفتن به پیشگاه پروردگار خود را منکرند.“

مراد از گم شدن در زمین این است که آیا وقتی مردیم و اجزای بدنمان متلاشی گشت، و خاکش در زمین گم شد، و چیزی از ما باقی نماند آیا دوباره خلق می‌شویم و به همان صورت اول که داشتیم بر می‌گردیم؟

جمله ” بل هم بلقاء ربهم کافرون،“ اعراض از سخن ایشان است، گویا فرموده: کفار منکر خلقت جدید و قدرت ما بر آن نیستند، و بهانه دیگری هم ندارند، بلکه تنها علت این انکارشان این است که رجوع به سوی ما و لقای ما را منکرند.

آیه ۱۰ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۷۵

قادر بودن خدا بر خلقت جدید

- ” أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا،
- آیا ندیدند و ندانستند که آن خدائی که زمین و آسمان را آفرید قادر است که مانند اینها را باز خلق کند و بر ایشان وقتی معین قرار دهد ولی ستمکاران جز راه کفر و عناد نمی‌پیمایند.“

این آیه احتجاجی است از خدای سبحان بر مساله قیامت و زنده شدن بعد از مرگ، علیه کسانی که آن را بعید می‌شمردند، چون زنده شدن بدن بعد از متلاشی گشتن را محال پنداشته می‌گفتند:

- ” ء اِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا ء اِنَّا لَمُبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا،
- آیا بعد از آنکه به صورت اسکلتی در آمدیم، و آن اسکلت هم متلاشی و پوسیده شد، دوباره با خلقت جدیدی مبعوث می‌شویم؟“

خدای تعالی در پاسخشان می‌فرماید خلقت بدن در نخستین بار دلیل بر این است که چنین چیزی ممکن است، و وقتی ممکن شد دیگر فرقی میان بار اول و بار دوم نیست، و خلاصه همینکه خود شما در این دنیا هستید و بدنی زنده دارید دلیل بر این است که چنین خلقتی محال نیست، و وقتی محال نشد دیگر چه فرقی میان این بار و بار دیگر است.

در اینجا ممکن است به ذهن برسد که خداوند خلقت بعدی را مثل خلقت قبلی دانسته نه عین آن پس یک فرد بشر در قیامت مثل آن فردی است که در دنیا بوده، نه خود او، در جواب می‌گوییم تشبیه و مانند بودن تنها در بدن است که مورد انکار منکرین بود، نه جان آدمی که حافظ وحدت و شخصیت انسان هم در این دنیا و هم در آخرت است.

ملاک یکی بودن حسین فرزند تقی در دنیا و آخرت همان نفس انسانی او است که آن هم نزد خدای سبحان محفوظ است و با مردن معدوم و باطل نمی‌گردد، و وقتی آن نفس به بدن جدید در آخرت تعلق گرفت باز این بدن همان بدن حسین در دنیا خواهد شد همچنانکه در خود دنیا هم چند بار بدنش با همه اجزایش عوض شد و او همچنان حسین پسر تقی بود.

دلیل قرآنی بر این معنا آیه شریفه ” و قالوا ء اِذَا ضَلَلْنَا فِي الْاَرْضِ ء اِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بَلَقَاءٌ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتُوفِيكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، ” است، که در پاسخ

کسانی که گفتند آیا بعد از نابود شدن بدن و متفرق گشتن تار و پود آن دوباره به خلقت جدیدی خلق می‌شویم؟ فرموده که: شما بعد از مرگ نه متفرق می‌شوید و نه نابود می‌گردید، بلکه آن ملک الموتی که موکل بر شما است شما را به تمام و کمال می‌گیرد و حفظ می‌کند، و اما آنکه در قبر می‌پوسد و تار و پودش متلاشی می‌گردد آن بدن خاکی شما است که تجدید بنای آن برای خدا آسان است، همانطور که بار اول بنا نمود .

آیه ۹۹ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۲۹۱

اعاده عین نفس با بدنی جدید

- " أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ،
- آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده نمی‌تواند مانند آن بیافریند؟ چرا، و او آفریدگار داناست."

مراد از خلق کردن مثل انسان اعاده او بعد از مردن است برای جزاء و اما بیان اینکه چگونه منظور از خلقت مثل، اعاده است؟ این است که: انسان موجودی است مرکب از نفس و بدن، و بدن انسان در این نشاء دستخوش تحلیل رفتن و دگرگون شدن است، و پیوسته اجزای آن تغییر می‌کند، و از آنجا که هر مرکبی با نابودی یک جزءاش نابود می‌شود، در نتیجه انسان در هر آنی، غیر از انسان قبل است، و این شخص آن شخص نیست، در حالی که می‌بینیم شخصیتش هست، و این بدان جهت است که روح آدمی شخصیت انسان را در همه آنات حفظ می‌کند، چون روح آدمی مجرد است، و منزه از ماده و تغییرات عارض از طرف ماده است، و باز به همین جهت ایمن از مرگ و فنا است. پس بدنی که بعد از مرگ کالبد آدمی می‌شود، وقتی با بدن قبل از مرگش مقایسه شود مثل آن بدن خواهد بود، نه عین آن، ولی انسان صاحب بدن لاحق وقتی با انسان صاحب بدن سابق مقایسه شود عین آن خواهد بود نه مثل آن برای اینکه: آن روحی که وحدت بدن قبل از مرگ را در تمامی مدت عمر حفظ می‌کرد، همین روحی است که بعد از مرگ در کالبد لاحق درآمده است.

چون استبعاد مشرکین از زنده شدن استخوانهای پوسیده برگشت می‌کند به استبعاد از خلقت بدنی جدید، نه از نفس و روحی جدید، به همین جهت خدای سبحان در پاسخ از آن استبعاد، امکان خلقت مثل آنان را ثابت کرد، و متعرض برگشتن عین آنان نشد، چون خلق شدن عین آنان بعد از مرگ، وقتی صورت می‌گیرد که روح ایشان که نزد خدا محفوظ است به بدنهای جدیدشان متعلق شود و با تعلق مزبور عین انسانهای موجود

در دنیا دوباره موجود می‌شوند.

آیه ۸۱ سوره یس میزان ج: ۱۷ ص: ۱۶۹

مفهوم ایجاد و اعاده

- ” أَمَّنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَعْلَهُ
مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ،
- آنکه خلق را پدید کند و آن را باز آورد و آنکه از آسمان و زمین روزیتان دهد، چگونه با این خدا خدایی هست؟ بگو اگر راست می‌گویید برهان خویش را بیاورید.“

بدء خلق به معنای ایجاد خلق است ابتداء و برای اولین بار، و اعاده خلق به معنای دوباره خلق کردن و برگرداندن آنان در قیامت است.

یکی از آن لطایفی که آیه شریفه از حقایق قرآنی دارد، بر می‌آید که بطور کلی بطلان و نیستی در عالم وجود راه ندارد، بلکه آنچه را که خدای تعالی برای اولین بار هستی داده به زودی با اعاده به سوی او برمی‌گردد و اگر به چشم خود می‌بینیم که موجوداتی معدوم می‌شوند ما آن را فقدان و نیستی بعد از هستی می‌بینیم و گر نه در واقع چنین نیست بلکه برای ما فقدان است.

بعث عبارت است از: برگشتن خلق و رجوع آن- در حالی که همان خلق اول است- به سوی پروردگاری که مبدء آن است.

آیه ۶۴ سوره نمل میزان ج: ۱۵ ص: ۵۵۰

سهولت ایجاد و اعاده خلقت برای خدا

- ” أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ،
- آیا نمی‌بینند که خدا خلقت خلاق را آغاز کرده و سپس آن را اعاده می‌کند و این برای خدا آسان است.“

خدای سبحان در این آیه بر مساله معاد اقامه حجت نموده، و استبعاد مشرکین را برطرف می‌سازد. عمده در تکذیب رسل همین است که کفار معاد را قبول ندارند، چه گذشتگان و چه آیندگان.

خدای تعالی می‌فرماید: آیا چگونگی ایجاد و اعاده موجودات را نمی‌دانند؟ یعنی باید بدانند، که کیفیت آن دو، مثل هم است، و آن عبارت است از پدید آوردن چیزی که نبوده است.

جمله ” ان ذلك على الله يسير، ” اشاره به اعاده بعد از ایجاد است، و این جمله می‌خواهد استبعاد مشرکین را برطرف سازد، و بفرماید: وقتی اعاده عبارت است از ایجاد

بعد از ایجاد، برای آن خدایی که خود شما معتقدید که عالم را ایجاد کرده، چرا ممکن نیست که ایجاد بعد از ایجاد هم بکند، و حال آنکه در حقیقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه‌ای به خانه دیگر، و جای دادن آنها در دارالقرار.

آیه ۱۹ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۷۳

وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسان تر است!

- " وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ،
- و او کسی است که خلقت را آغاز کرد و اعاده‌اش می‌کند، و اعاده برایش آسان‌تر است، و برای او در آسمانها و زمین از هر مثل فرد اعلایش هست و او مقتدر حکیم است.

جمله " وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسانتر است،" با جمله بعدی تعلیل شده، و در آن فرموده که چرا اعاده آسان تر است، و آن جمله: " والله المثل الاعلی! " است، که در حقیقت حجتی است بر آسانتر بودن اعاده.

اعاده خدا آسان‌ترین اعاده، و انشایش آسان‌ترین انشاء، و هر کمال دیگرش کامل‌ترین کمال است.

آیه ۲۷ سوره روم المیزان ج: ۱۶ ص: ۲۶۰

سهل بودن خلق و اعاده کل موجودات بمانند یک فرد

- " مَا خَلَقَكُمْ وَ لَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ،
- خلق کردن شما، و از نو زنده کردنتان جز به مانند خلق کردن يك تن نیست، چون خدا شنوا و بینا است.

این جمله در مقام بیان امکان معاد است.

مشرکین از این جهت که بسیاری مردگان و در هم و برهم شدن خاک آنها با خاک زمین را می‌دیدند، و می‌دیدند که هیچ امتیازی بین خاک فلان شخص با خاک آن دیگری نیست، لذا زنده شدن مردگان را بعید می‌شمردند.

به همین جهت خدای تعالی در این آیه فرموده: خلقت و بعث همه شما عینا مانند بعث یک فرد است، همانطور که بعث یک فرد برای ما ممکن است، بعث افراد در هم و برهم شده نیز مثل آن ممکن است چون هیچ چیزی خدا را از چیز دیگر باز نمی‌دارد، و بسیاری عدد او را به ستوه نمی‌آورد، و نسبت به قدرت او یکی با بسیار، مساوی است.

اگر در آیه مورد بحث با اینکه گفتگو از مساله بعث بود، خلقت را هم ضمیمه فرمود، برای این است که در ضمن سخن بفهماند خلقت و بعث از نظر آسانی و دشواری یکسانند، بلکه اصلاً فعل خدا متصف به آسانی و دشواری نمی‌شود.

آیه ۲۸ سوره لقمان المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۴۸

بازگشت شبیه آغاز

- " ... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ،
- فَرِيفًا هَدَىٰ وَ قَرِيفًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ،
- ... چنانکه شما را آغاز کرد بر می‌گردید،
- گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرست گرفتند و می‌پندارند که هدایت شده‌اند.

بازگشت را شبیه به ابتدای خلقت نموده و فرموده: شما در قیامت مانند آن روزی که خدای تان آفرید دو گروه خواهید بود، نظیر آیه: "ولقد جئتمونا فرادی كما خلقناکم اول مرة"، که حشر انفرادی مردم را در قیامت به خلقت انفرادی آنان تشبیه می‌کند. مراد از بدء در این آیه آغاز آفرینش نوع بشر است که در اول داستان آدم گفته شده، و از آن جمله این بود که پس از اینکه ابلیس را رجم نمود به وی فرمود: "اخرج منها مذؤماً مدحوراً لمن تبعك منهم لاملئن جهنم منکم اجمعین"، و در این وعده‌اش بنی نوع بشر را به دو گروه تقسیم کرد: یکی آنان که صراط مستقیم را دریافتند، و یکی آنان که راه حق را گم کردند، این یکی از خصوصیات ابتدای خلقت بشر بود که در عودشان نیز این خصوصیت هست.

آیه ۲۹ و ۳۰ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۹۲

احیاء استخوانهای پوسیده!

- " وَ صَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَمَ وَ هِيَ رَمِيمٌ،
- قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ،
- برای ما مثلی زده و خلقت نخستین خود را فراموش کرده می‌گوید: چه کسی این استخوانهای پوسیده را در عین اینکه پوسیده است زنده می‌کند؟
- بگو همان خدایی که بار اول آن را بدون الگو ایجاد کرد دوباره زنده‌اش می‌کند و او به همه مخلوقات دانا است.

انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده که در بار اول از نطفه خلق شده، و اگر به یاد خلقت خود می‌بود، هرگز آن مثل را نمی‌زد. خدای تعالی این جواب را به رسول گرامی خود تلقین کرد، و آن این است که: "قل يحييها الذي انشأها اول

مره و هو بكل خلق عليم.“

و آیه بعدی: ” الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون،“ در این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند، استبعاد از اینکه چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود با اینکه مرگ و زندگی متنافیند؟ جواب می‌دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای اینکه آب و آتش هم با هم متنافیند، مع ذلک خدا از درخت تر و سبز آتش برای شما قرار داده و شما همان آتش را شعله‌ور می‌کنید .

پس مرده را زنده کردن، عجیب‌تر از مشتعل کردن آتش از چوب تر نیست، با اینکه آب و آتش دو چیز متضادند .

آیه ۷۸ و ۷۹ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۶۶

پاسخ قرآن به شبهات معاد

” وَ إِنْ تَعَجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَعَدَّا كُنَّا تُرَابًا أَمْ نَأْتِيهِمْ خَلْقٌ جَدِيدٌ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ،

پس اگر شگفت آری، شگفت از گفتار آنان است که می‌گویند: راستی وقتی خاك شدیم از نو زنده می‌شویم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند، آنان به گردنهایشان غلها دارند، آنان اهل جهنمند و در آن جاودانه‌اند.“

شبهه ای که کفار درباره معاد راه انداخته بودند این بود که می گفتند: وقتی انسان که هیكلی گوشتی به شكلی مخصوص و مرکب از اعضای خاص و مجهز به قوایی به قول ایشان مادی است تبدیل به خاک گشته، و بطور کلی معدوم شده است، چگونه چیزی که بکلی و از اصل نابود شده مشمول خلقت می‌شود و دوباره بصورت مخلوقی جدید برمی‌گردد؟

این شبهه ایشانست درباره معاد، که خود جهات مختلفی دارد، و خدای سبحان در کلام خود از یک یک آن جهات و مناسب هر کدام جوابی داده که ریشه شبهه را از بیخ و بن برکنده است:

۱- یکی از آن جهات، این استبعاد است که خاک برگردد و انسانی تمام عیار شود، از این شبهه جوابی داده شده که مگر قبلا که زنده بود از چه خلق شده بود؟ و مگر غیر این بود که مواد زمینی بصورت منی و نطفه درآمده سپس علقه شده سپس مضغه گشته و سپس بصورت بدن انسانی تمام عیار درآمده است؟!

۲- یکی دیگر از موارد استبعاد این است که بطور کلی چیزی که معدوم شده دوباره موجود می‌گردد، و از این، جواب داده شده به اینکه: خلقت نخست چطور ممکن بود، این نیز به همان نحو ممکن است.

۳- جهت سوم اینکه انسان وقتی مرد، ذاتش معدوم می‌شود، و دیگر ذاتی ندارد تا با خلقت جدید لباس وجود به تن کند، بلکه در ذهن اشخاص تصویری از او هست، و لیکن انسان خارجی نیست، پس چه چیز اعاده وجود می‌یابد؟

خدای تعالی در کلام خود از این نیز جواب داده و چنین فرموده که: انسان، عبارت از بدن مرکب از مشتی اعضای مادی نیست تا با مرگ و بطلان ترکیب و متلاشی شدنش بکلی معدوم شود، بلکه حقیقت او روحی است علوی - و یا اگر خواستی بگو حقیقت او نفس او است - که به این بدن مرکب مادی تعلق یافته، و این بدن را در اغراض و مقاصد خود بکار می‌اندازد، و زنده ماندن بدن هم از روح است، بنا بر این هر چند بدن ما به مرور زمان و گذشت عمر از بین می‌رود و متلاشی می‌شود، اما روح، که شخصیت آدمی با آن است باقی است. پس مرگ معنایش نابود شدن انسان نیست، بلکه حقیقت مرگ این است که خداوند روح را از بدن بگیرد، و علاقه او را از آن قطع کند، آنگاه مبعوثش نماید، و بعث و معاد هم معنایش این است که خداوند بدن را از نو خلق کند و دوباره روح را به آن بدمد، تا در برابر پروردگارش برای فصل قضاء بایستد.

پس برای آدمیان حیاتی است باقی که محدود به عمر فانی دنیا نیست، و عیشی است دائمی در عالم دیگری که با بقای خداوندی باقی است، و انسان در زندگی دومش بهره‌ای ندارد مگر آنچه که در زندگی اولش از ایمان به خدا و عمل صالح کسب کرده، و از مواد سعادت است که امروز برای فردایش پس‌انداز نموده است.

آیه ۵ سوره رعد المیزان ج: ۱۱ ص: ۴۰۶

قیامت آمدنی است!

- ” وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ،
- کسانی که کفر ورزیدند گفتند: قیامتی به سر وقت ما نمی‌آید، بگو: چرا می‌آید، و به پروردگار سوگند که به طور قطع به سراغتان خواهد آمد، و او عالم غیب است، که حتی به سنگینی ذره‌ای در همه آسمانها و زمین از او پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن ذره، و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه در کتاب مبین ثبت است.“

در این آیه انکار منکرین معاد را به رخ ایشان می‌کشد، چون با عمومیت ملک

خدا و علمش به همه موجودات جایی برای شک و تردید در آمدن آن نیست، تا چه رسد به اینکه به ضرس قاطع آن را انکار کنند، و به همین جهت به رسول گرامی خود دستور داده که به سخن ایشان جواب گوید که: "بلی و ربی لتاتینکم - آری به پروردگارم سوگند، قیامت شما به طور قطع و مسلم خواهد آمد!"

و چون علت عمده انکار ایشان این بوده که فکر کرده‌اند بدنهای مردگان همه با هم مخلوط گشته، و صورتها تغییر و تبدل یافته، خاکی که دیروز یک انسان بود، امروز خاک و فردا خشت، و چند صباح دیگر چیز دیگر می‌شود، با این حال چگونه ممکن است بار دیگر همان انسان به همان خصوصیات موجود شود؟ لذا برای دفع این توهم، در جمله "عالم الغیب لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الأرض"، فرموده که: هیچ محلی برای استبعاد نیست، برای اینکه خدای تعالی عالم به غیب است، و کوچکترین موجود از علم او دور نیست، حتی چیزی به سنگینی یک ذره معلق در فضا در همه آسمانها و زمین از علم او پنهان نیست، و با این حال برای او چه اشکالی دارد که ذرات وجودی زید را با ذرات وجودی عمرو اشتباه نکند؟

"و لا اصغر من ذلك و لا اکبر الا فی کتاب مبین"، این جمله علم خدا را به تمامی موجودات تعمیم می‌دهد تا کسی نپندارد تنها موجودات نظیر ذره را می‌داند، بلکه کوچکتر از آن و بزرگتر را هم می‌داند.

نکته‌ای که در این آیه بدان اشاره کرده، این است که اشیاء هر چه باشند در کتاب مبین خدا ثبوتی دارند، که دستخوش تغییر و تبدیل نمی‌شوند و انسان و هر موجود دیگر هر چند اجزای دنیوی‌اش از هم متلاشی گردد، و به کلی آثارش از صفحه روزگار محو و نابود شود، باز هم اعاده‌اش برای خدا کاری ندارد، چون همین نابودی در کتاب مبین بودی و ثبوتی دارد.

قسمت سوم: استدلال علمی بر وقوع رستاخیز

إِنَّهُ يُبَدِّوُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ - معاد موعود

- ” إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقّاً،
إِنَّهُ يُبَدِّوُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ،
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ،
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ،
- بازگشت همه شما به سوی او است، این وعده خدا حق است،
که همو خلقت را آغاز کرد و همو خلق را به سوی خود برمی‌گرداند،
تا کسانی را که ایمان آورده اعمال صالح کردند به عدالت پاداش دهد،
و کسانی که کفر ورزیدند برای آنان شرابی از آب جوشان جهنم است،
و به خاطر کفرشان عذابی دردناک دارند!“

وعده‌ای که خدای تعالی می‌دهد به اینکه معادی در پیش است حق بودنش به این معنا است که خلقت الهی به نحوی صورت گرفته که جز با برگشتن موجودات به سوی او تام و کامل نمی‌شود، و از جمله موجودات یکی هم نوع بشر است که باید به سوی خدای تعالی برگردد.

” انه يبدؤا الخلق ثم يعيده ليجزي الذين آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط ...“ این آیه

به دو برهانی که قرآن همواره به آن دو بر اثبات معاد استدلال می‌کند اشاره می‌نماید:
برهان اول را جمله: ” انه يبدؤا الخلق ثم يعيده، “ متضمن است، به این بیان که یکی از سنت‌های جاری خدای سبحان این است که هستی را به هر چیزی که می‌آفریند اضافه می‌کند، و این اضافه خود را به رحمتش آنقدر ادامه می‌دهد تا آن موجود خلقتش به حد کمال و تمامیت برسد. بعد از آنکه آن مدت بسر آمد و موجود نامبرده به نقطه انتهایی اجل معین خود رسید، این رسیدن به نقطه نهائی فناء و هیچ شدن آن موجود نیست، زیرا معنای فانی شدنش باطل شدن رحمت الهی‌ایست که باعث وجود و بقاء و آثار وجود یعنی حیات، قدرت، علم و سایر آثار وجودی او بود، و معلوم است که رحمت الهی بطلان نمی‌پذیرد، پس، رسیدن به نقطه نهائی اجل به معنای گرفتن و قبض کردن رحمتی است که بسط کرده بود. آری، آنچه خدای تعالی اضافه می‌کند وجه خدا و جلوه او است، و وجه خدا فنا پذیر نیست!

اینکه می‌بینیم فلان موجود اجلش بسر می‌آید، این سرآمدن اجل برگشتن آن به سوی خدای تعالی است، به همان جایی که از آنجا نازل شده بود، و چون آنچه نزد

خدا است باقی است، پس این موجود نیز باقی است، و آنچه که به نظر ما، هست و نیست شدن می‌باشد، در واقع بسط رحمت خدای تعالی و قبض آن است، و این همان معاد موعود است!

برهان دوم را جمله: " لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط ... " متضمن است، به این بیان که عدل و قسط الهی - که یکی از صفات فعل او است - اجازه نمی‌دهد که در درگاه او دوغ و دوشاب یکسان باشد، با آن کسی که با ایمان آوردن در برابرش خضوع نموده، و اعمال صالح کرده و با آن کسی که بر حضرتش استکبار و به خود و به آیاتش کفر ورزیده یک جور معامله کند.

آیه ۴ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۱۱

پایان نظام هستی انسان با موت و حشر

- " وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِ وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ،
- وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ،
- وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ،
- و بدرستی که ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم، و ما وارث و باز مانده‌ایم،
- و بتحقیق می‌دانیم کدامتان زودتر به وجود می‌آید و کدام دیرتر،
- و به درستی پروردگار تو آنان را محشور می‌کند چه او حکیم و دانا است.

نعمتهایی مانند آسمان و برجهایش، زمین و کوههایش، گیاهان و موزون بودن آن و معایش بودنش، بادها و تلقیحش، و ابرها و بارانش، همه این نعمتها وقتی به صورت یک نظام تام و حکیمانه‌ای در می‌آیند که منضم به حیات و موت و حشر گردند.

جمله با حضری که دارد تمامی حیات و موت‌ها را هر چه باشد به او مستند نموده و اختصاص می‌دهد، و دنبالش می‌فرماید: " و نحن الوارثون، " یعنی بعد از میراندن شما که عمری از متاعهای زندگی که در اختیارتان گذاشتیم بهره‌مند شدید تنها خودمان باقی می‌مانیم.

گویا فرموده: تدبیر امر شما در دست ما است و ما بر شما احاطه داریم، ما شما را زنده می‌کنیم پس ما قبل از شما مییم، و نیز شما را می‌میرانیم وارث بر شما هستیم پس ما بعد از شما وجود داریم.

- " وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ. "

خلقت و نظام آن تمام نمی‌شد مگر به انضمام حیات و موت. خدای تعالی

محیط به مرگ و حیات انسانهاست لذا به دنبال مساله مرگ و زندگی می‌فرماید: ما می‌دانیم که کدامیک از شما زودتر به وجود می‌آید و کدام دیرتر، و خلاصه مقدم و مؤخر شما را می‌شناسیم.

- ” و ان ربك هو يحشرهم انه حكيم علیم!“

این جمله نیز در سیاق حصر است و می‌فهماند که جز پروردگار کسی مردم را محشور نمی‌کند، پس تنها او رب این عالم است.

آیه مورد بحث با جمله: ”انه حکیم علیم“ ختم شد، چون حکمت اقتضای حشر، و حشر هم اقتضای حساب اعمال و مجازات بدکاران و پاداش نیکو کاران را دارد، پس خدا حکیم است و نظام عالم را بدون حشر ناتمام نمی‌گذارد، و علیم است که حتی احدی از قلمش نمی‌افتد .

آیه ۲۳ تا ۲۵ سوره حجر المیزان ج: ۱۲ ص: ۲۱۴

براهین مهم معاد

برهان اول :

- " فُلْ لَّمَنْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فُلْ لِّلَّهِ !
- كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ،
- لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ،
- الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ،
- بگو آنچه که در زمین و آسمانها است از کیست؟ بگو از آن خدا است،
- خداوند، رحمت بر بندگان را بر خود واجب شمرده،
- و بدون شك همه شما را در روز قیامت یعنی روزی که در قیام آن شکی نیست جمع‌آوری خواهد کرد،
- ولی کسانی که خود را به فریب دنیا در زیان افکندند ایمان به آن روز نمی‌آورند."

با این سؤال و جواب برهان اول بر معاد شروع می‌شود:

- ۱- خدای تعالی مالک است همه آنچه را که در آسمانها و زمین است.
- ۲- خدای سبحان متصف است به صفت رحمت، که عبارتست از رفع حوائج محتاجان و رساندن هر چیزی به مستحق آن.
- ۳- عده‌ای از بندگان (از آن جمله انسان) صلاحیت زندگی جاودانه و استعداد سعادت در آن زندگی را دارند.

این سؤال و جواب برهانی است که اثبات می‌کند مالک علی الاطلاق عالم خدای سبحان است، بنا بر این می‌تواند در ملک خود به دلخواه خود تصرف نماید، زنده کند، بمیراند، و بعد از مرگ مبعوث کند.

و چون با اثبات این معنا یکی از مقدمات برهان ثابت شد، از این رو مقدمه دیگر آنرا ملحق نموده، می‌فرماید: " کتب علی نفسه الرحمة."

چون رحمت، که عبارت است از افاضه نعمت بر مستحق و ایصال هر چیزی به سعادت که لیاقت و استعداد رسیدن به آن را دارد از صفات فعلیه خدای تعالی است، از این جهت صحیح است این صفت را به کتابت (قضاء حتمی) خود نسبت دهد و بفرماید: خداوند رحمت و افاضه نعمت و عطاء خیر بر مستحقین را بر خود واجب کرده است .

خداوند نعمت را بر بندگان تمام نموده و آنان را در روز قیامت جمع کرده، پاداش اقوال و اعمالشان را می‌دهد. چون رحمت اقتضای چنین تفضلی را دارد از این جهت بعد از جمله: ” کتب علی نفسه الرحمة، “ چنین نتیجه گرفت: ” لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه. “

ترتیب این نتیجه بر آن مقدمات را با رساترین وجه تاکید فرمود، یعنی هم لام قسم بکار برد، و هم نون تاکید، و هم در آخر صراحتاً فرمود: ” لا ریب فیه. “ سپس اشاره کرد به اینکه در چنین روزی سود و ریح تنها برای مؤمنین است، و غیر مؤمنین را جز خسران عاید نمی‌شود: ” الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون. “

مقدمه دیگر بر برهان اول:

- ” وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،
- جمیع موجوداتی که در ظرف زمان جای دارند همه ملک خداوند، و او شنوا و دانا است. “

حجت بر معاد گر چه با جملات: ” قل لمن ما فی السموات و الارض قل لله کتب علی نفسه الرحمة، “ تمام بود، و لیکن از آنجائی که شنونده با نظر بدوی و ساده به این معنا منتقل نمی‌شود که ملک خدای تعالی نسبت به موجودات مستلزم علم نسبت به آنها است و ملکش نسبت به مسموعات (اصوات و اقوال) مستلزم شنوایی او نسبت به آنها است، از این رو مجدداً مالکیتش را نسبت به آسمانها و زمین تکرار نمود و خاطر نشان ساخت که این مالکیت مستلزم شنوایی و دانائی است. (این آیه شریفه - صرف نظر از اینکه ما نتوانستیم حق آنرا ادا کنیم و ادا کردنی هم نیست - از جهت معنا یکی از لطیف‌ترین آیات قرآنی و از جهت اشاره و حجت دقیق‌ترین و از جهت منطق رساترین آنها می‌باشد.)

برهان دوم:

- ” وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا، ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ،
- ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض، ام نجعل المتقین کالفجار، “

- ۱- در آیه اول از این راه اقامه حجت شده است که فعل خدای متعال باطل نیست، و در آن غایت و حکمتی هست،
- ۲- در آیه دوم از این راه اقامه شده که همسان داشتن کافر و مؤمن و فاجر و ظالم و پرهیزکار و گنهکار لایق ساحت قدس خدا نیست. چون این دو طبقه در دنیا امتیازی نداشتند،

خداوند نشات دیگری بر پا می‌کند تا این دو دسته در آن نشات از هم متمایز شوند که بر یکی سعادت و بر دیگری شقاوت نصیب شود.

برهان سوم:

- " قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ،
- بگو من از این می‌ترسم که اگر در این مأموریت عصیان بورزم به عذاب روزی بزرگ مبتلا شوم! "

یکی از براهین مشرکین در اتخاذ معبود این بود که: پرستش خدایان آنان را از شمول سخط و نزول عذابی که مترتب بر آنست ایمن می‌سازد .
در این آیه خدای تعالی همین برهان را برای اثبات توحید اقامه نموده، با این تفاوت که مخوف‌ترین و تلخ‌ترین انواع عذاب را که باید بیش از هر عذابی از آن ترسید در برهان خود اخذ کرده است و آن **عذاب قیامت است** که آسمانها و زمین هم از تحملش عاجزند.

- " مَنْ يُصِرْفَ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَجِمَهُ وَ ذَلِكَ الْقَوْزُ الْمُبِينُ.
- کسی که عذاب در آنروز از او گردانده شود خداوند به او رحمت آورده است و این خود رستگاری آشکاری است! "

آیه ۱۸ تا ۱۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۳۶

نمونه ای از مرگ موقت، و احیای مجدد

- " أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ،
- مگر داستان آنان که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ، از دیار خویش بیرون شدند نشنیدی که خدا به ایشان گفت بمیرید آنگاه زنده‌شان کرد که خدا بر مردم کریم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند! "

امر در این آیه شریفه، امر تکوینی است و منافاتی ندارد که مرگ این گروه از مجرای طبیعی واقع شده باشد، همچنانکه در روایات هم آمده است که به مرض طاعون مرده‌اند.

و جمله : " ثم احياهم " تا حدی دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی زنده‌شان کرده

تا زندگی کنند، و بعد از زنده شدن مدتی زندگی کرده‌اند. تمامی آیاتی که دلالت بر احیای مردگان دارد، مانند آیات مربوط به داستانهای ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر، دلالتش به نحوی است که قابل انکار نیست.

حیات دنیا اگر در وسطش مرگی اتفاق بیفتد دو حیات نمی‌شود، همچنانکه این معنا با کمال خوبی از داستان عزیر که پس از زنده شدن مدتها از مرگ خود بی‌خبر بود استفاده می‌شود، چون خود عزیر و امثال او معتقد بودند یک بار به دنیا آمدند و یکبار هم می‌روند.

در روایات اسلامی، در احتجاج از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی قومی را که از ترس طاعون از خانه‌های خود و از وطن مانوس خود بیرون شدند، و فرار کردند همه آنها را که عددی بی‌شمار داشتند بمیراند، مدتی طولانی از این ماجرا گذشت، حتی استخوانشان پوسید، و بند بند استخوانها از هم جدا شد، و خاک شدند، آنگاه خدای تعالی پیامبری را به نام حزقیل مبعوث کرد و آن جناب در وقتی که خدا هم می‌خواست خلق خویش را زنده ببیند دعا کرد، و بدنهای متلاشی شده آنان جمع شده جانها به بدنها برگشت، و برخاستند به همان هیئتی که مرده بودند، یعنی حتی یک نفر از ایشان کم نشده بود، پس از آن مدتی طولانی زندگی کردند.

آیه ۲۴۳ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۴۲۱

نمونه زنده کردن مرده ها به وسیله مسیح (ع)

- ” وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ،
- در حالی که فرستاده‌ای است به سوی بنی اسرائیل، و به این پیام که من به سوی شما آمدم با معجزه‌ای از ناحیه پروردگارتان، و آن این است که از گل برایتان چیزی به شکل مرغ می‌سازم، سپس در آن می‌دمم بلادرنگ به اذن خدا مرغی می‌شود، و نیز کور مادر زاد و برص را شفا می‌دهم، و مرده را به اذن خدا زنده می‌کنم، و بدانچه در خانه‌هایتان ذخیره کرده‌اید خبر می‌دهم، و در این معجزات آیت و نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید.“

از اینکه فرمود: ”و احیی الموتی“ بطور صریح یا بطور اشاره فهمیده می‌شود که عیسی علیه‌السلام یک بار و دو بار مرده زنده نکرده، بلکه متعدد این کار را کرده است. سیاق جمله: ”بإذن الله“ می‌فهماند که صدور این آیات معجزه‌آسا از عیسی

علیه‌السلام مستند به خدای تعالی و اذن او است، و خود آن جناب مستقل در آن و در مقدمات آن نبوده است.

آیه ۴۹ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۳۱۳

سرگذشت عیسی «ع» وسیله علم به قیامت

- " وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ،
- و به درستی که سرگذشت عیسی نسبت به قیامت علم آور است، پس زنهار که در امر قیامت شك نکنی، و مرا پیروی کن که این است صراط مستقیم."

عیسی وسیله‌ای است که با آن می‌توان به قیامت علم یافت، برای اینکه هم خودش بدون پدر خلق شده، و هم اینکه مرده را زنده می‌کند، پس برای خدا مشکلی نیست که قیامت را بپا کند و موجودات مرده را زنده کند، پس دیگر در مساله معاد شک نکنید، و به هیچ وجه تردید نداشته باشید.

آیه ۶۱ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۷۷

زنده شدن اصحاب کهف و زنده شدن در قیامت

- " ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيِ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِئْتُوا أَمَدًا،
- آنگاه بیدارشان کردیم تا بدانیم کدامیک از دو دسته مدتی را که درنگ کرده‌اند بهتر می‌شمارند،
- وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ...،
- چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنید، یکی از آنها گفت: چقدر خوابیدید؟ گفتند روزی یا قسمتی از روز خوابیده‌ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده‌اید...."

مراد از دو حزب دو طائفه از اصحاب کهف است که با هم اختلاف کردند یکی پرسید: "کم لبئتم،" دیگری پاسخ داد: "لبئنا یوما او بعض یوم،" گفتند پروردگارتان بهتر می‌داند که چقدر خوابیدید .

جمله: " و كذلك بعثناهم لیتسألوا بینهم،" که در آیات بعدی است همین معنا را تایید می‌کند که غرض از به خواب کردن اصحاب کهف همین بوده که وقتی بیدار می‌شوند اختلاف کنند و معلوم شود آیا به ذهن فردی از آنان می‌رسد که چقدر خوابیده‌اند، یا نه ؟

" سالهای معدودی ایشان را در غار بخوابانیدیم و آنگاه بیدارشان کردیم تا

معلوم شود کدامیک از دو طائفه مدت خواب خود را می‌داند، و آن را شمرده است.“

همانطور که نام بردگان را روزگاری طولانی به آن صورت عجیب و مدهش که خود یکی از آیات ما به شمار می‌رود خوابانیدیم همانطور ایشان را مبعوث می‌کنیم، و بیدار می‌سازیم تا از یکدیگر پرسش کنند.

این تشبیه و همچنین اینکه پرسش از یکدیگر را هدف بیدار کردن قرار داده با در نظر گرفتن دعائی که در هنگام ورودشان به غار کردند، و بلافاصله به خواب رفتند، خود دلیل بر این است که اصحاب کهف برای این از خواب بیدار شدند، تا پس از پرسش از یکدیگر حقیقت امر بر ایشان مکشوف گردد، و اصلاً به خواب رفتنشان در این مدت طولانی برای همین بوده .

آری، اصحاب کهف مردمی بودند که کفر بر جامعه‌شان استیلاء یافته بود، و باطل در میان آنان غلبه کرده بود، و زورگویی اقویاء از هر سو مردم را احاطه کرده، سپاه یاس و نومیدی از ظهور کلمه حق و آزاد شدن اهل دین بر دل‌های آنان یورش برده بود و حوصله‌ها از طول کشیدن عمر باطل و نیامدن دوران ظهور حق سر آمده بود، و می‌خواستند دچار شک و تردید شوند که خدا نجاتشان داد.

همچنانکه آن شخصی را که از خرابه دهی می‌گذشت و ناگهان این سؤال به نظرش رسید که آیا خدا بار دیگر اینان را زنده می‌کند و آیا چنین چیزی ممکن است؟ خدای تعالی برای اینکه از آن سرگردانی نجاتش دهد او را برای صد سال میراند، و مجدداً زنده‌اش کرد.

سخن کوتاه اینکه، از آنجائی که این پندار (که دیگر حق ظاهر شدنی نیست،) در نظرشان قوت گرفت و از زوال غلبه باطل مایوس شدند، **خداوند سال‌های متمادی به خوابشان برده آنگاه بیدارشان کرد تا از یکدیگر بپرسند چقدر خوابیده‌ایم،** یکی بگوید یک روز، دیگری بگوید پاره‌ای از یک روز، آنگاه پیرامون خود نگریسته ببینند اوضاع و احوال دنیا طور دیگری شده و کم کم بفهمند که صدها سال است که به خواب رفته‌اند و این چند صد سال که به نظر دیگران چند صد سال بوده به نظر ایشان یک روز و یا بعضی از یک روز می‌آید .

از همین جا که طول عمر دنیا و با کمی آن چنان نیست که بتواند حقی را بمیراند یا باطلی را زنده کند و این خدای سبحان است که زمینی‌ها را زینت زمین کرده، و دل‌های آدمیان را مجذوب آنها ساخته قرن‌ها و روزگارها جریان داده تا آنان را بیازماید که کدام نیکوکارترند، و دنیا جز این نقشی ندارد که طالبان خود را با زر و زیور خود بفریبند،

و آنهایی را که پیرو هوی و هوس اند و دل به زندگی زمینی داده اند گول بزند.

و این خود حقیقتی است که همواره برای انسانها هر وقت که به عمر رفته خود نظر بیفکنند روشن و مبرهن می شود و می فهمند آن هفتاد سالی که پشت سر گذاشته و آن حوادث شیرین و تلخی که دیده اند تو گوئی یک رؤیا بوده که در خواب و چرت خود دیده و می بینند .

چیزی که هست مستی هوی و هوس و گرمی و بازی با امور مادی دنیوی نمی گذارد آنان متوجه حق بگردند، و پس از تشخیص حق آن را پیروی کنند. لیکن برای خدا روزی است که در آن روز این شواغل، دیگر آدمی را به خود سرگرم نمی کند و این دنیا و زرق و برقش آدمی را از دیدن حق باز نمی دارد، و آن روز مرگ است.

همچنانکه از علی علیه السلام نقل شده که فرمود مردم در خوابند تا بمیرند، وقتی مردند بیدار می شوند. روز دیگری نیز هست که خداوند در آن روز بساط دنیا و زندگی هایش را بر می چیند، و با فرمان قضایش بشر را به سوی انقراض سوق می دهد .

– ” و كذلك اعثرنا عليهم ليعلموا ان وعد الله حق و ان الساعة لا ريب فيها اذ يتنازعون بينهم امرهم....“

بعد از آنکه دلالت الهیه و حجت او به دست آمد خداوند همه شان را قبض روح کرد، پس بعد از بیدار شدن بیش از چند ساعت زنده نماندند، فقط به قدری زنده بودند تا شبهه های مردم در امر قیامت برطرف گردد.

خواهی پرسید که از خواب بیدار شدن اصحاب کهف چه دلالتی دارد بر اینکه قیامت حق است؟ در جواب می گوئیم: از این جهت که اصحاب کهف در عالم خواب جانشان از بدنهایشان کنده شد، و در این مدت طولانی مشاعرشان به کلی تعطیل گشته بود و حواس از کار باز ایستاده و آثار زندگی و قوای بدنی همه از کار افتاد، یعنی بدنها دیگر نشو و نما نکرد، موی سر و رویشان و ناخنهایشان دیگر بلند نشد و شکل و قیافه شان عوض نگردید. اگر جوان بودند پیر نشدند و اگر سالم بودند مریض نگشتند، ظاهر بدنها و لباسهایشان پوسیده نشد، آن وقت پس از روزگاری بس طولانی یک بار دیگر که داخل غار شده بودند برگشتند، و این خود بعینه نظیر قیامت است، و نظیر مردن و دوباره زنده شدن است.

محشر حاجیان، نمونه ای از محشر قیامت

- " و اتقوا الله و اعلموا انکم تحشرون!"
 در این آیه از میان همه اسماء قیامت کلمه "حشر" را انتخاب نموده و فرمود:
 "انکم الیه تحشرون"، اشاره لطیفی است به حشری که حاجیان دارند، و همه در منا و عرفات یکجا جمع می‌شوند و نیز اشعار دارد به اینکه حاجی باید از این حشر و از این افاضه و کوچ کردن به یاد روزی افتد که همه مردم به سوی خدا محشور می‌شوند - و لا یغادر منهم احدا - و خداوند احدی را از قلم نمی‌اندازد!

در این جمله امر به تقوا می‌کند، و مساله حشر و مبعوث شدن در قیامت را تذکر می‌دهد، چون تقوا هرگز دست نمی‌دهد، و معصیت هرگز اجتناب نمی‌شود، مگر با یادآوری روز جزا، همچنانکه خود خدای تعالی فرمود:

" ان الذین یصلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب . "

آیه ۲۰۳ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۱۲۲

دانشمندان و متفکران، و اعتقادشان به حشر

- " إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَ فُعودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. رَبَّنَا وَ ءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ. فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ دَكْرٍ أَوْ أَنتَى بَعْضِكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أخرجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَتَلُوا وَ قُتِلُوا لَآكْفَرْنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ تَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ التَّوَابِ،

- همانا در خلقت آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز روشن، دلایلی است برای خردمندان. آنهایی که در هر حالت ایستاده و نشسته و درازکشیده، خدا را یاد کنند، و دائم در خلقت آسمان و زمین تفکر کرده و گویند پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده‌ای، پاک و منزه‌ای، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار!

- ای پروردگارا ما! هر که را تو در آتش افکنی او را سخت خوار کرده‌ای و او ستمکار بوده و ستمگران را هیچ کس یاری نخواهد کرد!

- پروردگارا! ما چون صدای منادی را که خلق را به ایمان

می‌خواند شنیدیم اجابت کردیم و ایمان آوردیم، پروردگارا از گناهان ما درگذر و زشتی کردار ما را بپوشان و هنگام جان سپردن، ما را با نیکان محشور گردان!

- پروردگارا! ما را از آنچه به رسولان خود وعده دادی نصیب فرما و از آن محروم مگردان که وعده تو هرگز تخلف نخواهد کرد!
- پس خدا دعاهای ایشان را اجابت کرد که البته من که پروردگارم عمل هیچ کس از مرد و زن را بی مزد نگذارم، چه آنکه همه در نظر خدا یکسانند بعضی مردم بر بعضی دیگر برتری ندارند، مگر به طاعت و معرفت. پس آنانکه از وطن خود هجرت نمودند و از دیار خویش بیرون شده و در راه خدا رنج کشیدند و جهاد کرده و کشته شدند، همانا بدیهای آنان را در پرده لطف خود بپوشانیم و آنها را به بهشتهایی در آوریم که زیر درختانش نهرها جاری است، این پاداشی است از جانب خدا، و نزد خدا است پاداش نیکو، یعنی بهشت و ملاقات خدا.

نظر کردن و اندیشیدن در آیات آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز در نظر کننده و اندیشنده ذکر دائمی از خدا را پدید می‌آورد و در نتیجه صاحبان این نظر و اندیشه دیگر در هیچ حالی خدا را فراموش نمی‌کنند، و نیز باعث می‌شود که در خلقت آسمانها و زمین تفکر کنند، و به این وسیله متوجه شوند که خدای تعالی بزودی آنان را مبعوث خواهد کرد، و به همین جهت از خدای تعالی درخواست رحمتش را نموده و از او می‌خواهند وعده‌ای را که داده، در حق آنان تحقق بخشد.

اندیشمندان بعد از آنکه باطل را از عالم خلقت نفی می‌کنند، این معنا برایشان کشف می‌شود که پس بطور مسلم مردم برای جزا دوباره محشور خواهند شد، و در آن عالم ستمگران کیفر خواهند دید، آن هم کیفری خوار کننده، که همان آتش باشد، و ممکن نیست کسی یا عاملی این کیفر را و مصلحت آن را باطل و یا رد کند، چون بدون حشر مساله خلقت، باطل خواهد شد، پس این است معنای اینکه می‌گویند: "فقنا عذاب النار ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته و ما للظالمين من انصار!"

- "ربنا اننا سمعنا مناديا ..."

در باطن این کلمه همه معارف الهی نهفته است، چون رسولی که به وی ایمان آوردند از ناحیه خدا به ایشان خبرهائی داده و از پاره‌ای امور از قبیل گناهان و بدیها و مردن در حال کفر و گناه ترسانیده بود و به پاره‌ای امور از قبیل مغفرت و رحمت خدا و جزئیات زندگی آن بهشتی که وعده‌اش را به بندگان مؤمن خود داده تشویق کرده بود، به همین جهت بعد از آنکه گفتند: "فامنا" دنبالش درخواست کردند که - خدایا ما را بیمارز، و گناهان ما را از ما بریز، و بدیهای ما را بپوشان و ما را با ابرار و نیکان که وعده چنان بهشتی به ایشان داده‌ای بمیران- و نیز درخواست کردند که خدایا آن وعده بهشت و

رحمتی که داده‌ای و رسولانت به اذن خودت ضمانتت را کردند در حق ما منجز بفرما!
 خدایا وعدهات را خلف مکن، که اگر چنین کنی، بیچاره می‌شویم، و لذا دنبالش
 فرمود: "انک لا تخلف المیعاد!"

از آیات مورد بحث این معنا روشن گردید که صاحبان این مناجات اعتقاد به
 خدا و روز جزا و مساله نبوت انبیا را به طور اجمال از راه نظر کردن به آیات آسمانی و
 زمینی به دست آوردند، و اما ایمان به جزئیات احکامی که پیامبر خدا آورده از راه ایمان
 به رسالت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دست آوردند، پس صاحبان این مناجات بر
 طریق فطرتند، و هر حکمی را که فطرت کند به سمع و طاعت پذیرفتند.
 - "فاستجاب لهم ربهم ..."

تعبیر به کلمه رب و اضافه کردن آن بر ضمیر صاحبان مناجات، دلالت بر فوران
 رحمت الهی دارد، و نیز دلالت دارد بر اینکه خدای سبحان در اثر فوران رحمتش رحمت
 خود را عمومیت داده و می‌فرماید: بطور کلی عمل هیچ عاملی از شما را ضایع نمی‌گرداند،
 پس در درگاه خدا فرقی نیست بین عملی و عمل دیگر، و عاملی و عامل دیگر.
 آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۱۳۶

مقدمه ای بر روز جمع شدن خلائق

- " رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ!
- پروردگارا، تو در روزی که شکی در آمدنش نیست مردم را یکجا
 جمع خواهی کرد، آری خدا خلف وعده نمی‌کند"

اقامه نظام خلقت و دعوت‌های دینی و تلاش انسان در مسیر وجودش همه
 مقدمه است برای جمع شدن در روز قیامت، روزی که هیچ چیزی به جز رحمت خدا به
 درد نمی‌خورد، و جز رحمت او یاوری نیست. چنانکه خدای سبحان فرموده: " ان یوم
 الفصل میقاتهم اجمعین، یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون الا من رحم الله ."
 راسخین در علم رحمت پروردگار خود را درخواست نموده، تعیین و تشخیص
 نوع آن را به خود خدا واگذار کردند، تا رحمتی را شامل حال آنان کند که برایشان
 سودمند باشد. و در کلام خود روز قیامت را به این صفت توصیف کردند که روزی است
 که در وقوع آن شکی نیست، تا به این وسیله، کمال اهتمام خود و اصرار در سؤال را
 موجه سازند، و همین توصیف‌شان را هم با جمله: " ان الله لا یخلف المیعاد" تعلیل کردند،
 برای این که این گفتار سخن راسخین در علم است، و علم به چیزی در دلی رسوخ
 نمی‌کند و ریشه‌دار نمی‌شود، مگر این که علم به علت آن نیز رسوخ کند، و علت شک
 نداشتن آنان در وقوع روز قیامت این است که خدا به وقوع آن وعده داده، و به همین

جهت وقتی گفتند: "لیوم لا ریب فیہ"، دنبالش گفتند: برای این که خدا خلف وعده نمی‌کند.

نظیر این وجه در کلام دیگرشان هم آمده است، و آن این است که وقتی گفتند: "وہب لنا من لدنک رحمۃ،" دنبالش علت آن را ذکر کردند که "انک انت الوہاب!" پس وہاب بودن خدا موجب می‌شود که آنان درخواست رحمت کنند!

این طایفه مردمی هستند که به پروردگار خود ایمان آورده، و بر ایمان خود استواری به خرج دادند، در نتیجه خدای سبحان هم هدایتشان کرد، و عقولشان را تکمیل فرمود، و نتیجه کمال عقلشان، این شد که سخنی جز با داشتن علم، نگویند، و عملی جز با علم به صحت آن انجام ندهند، و به همین جهت خدای عزوجل ایشان را راسخین در علم نامید و به کنیه اولوا الالباب یاد کرد.

آیه ۹ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۲۸

معاد، هدف خلقت

- "وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِبِينَ،
- آسمانها و زمین و هر چه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم."

این آیات در اثبات معاد بیانی بدیع آورده و تمامی احتمالاتی را که منافی با معاد است نفی کرده است.

برای آینده بشر معادی است که به زودی در آن عالم به حساب اعمال آنان می‌رسند پس ناگزیر باید میان اعمال نیک و بد فرق بگذارند و آنها را از هم تمیز دهند و این جز با هدایت الهی صورت نمی‌گیرد و این هدایت همان دعوت حقی است که مساله نبوت عهده‌دار آن است و اگر این دعوت نبود خلقت بشر عبث و بازیچه می‌شد و خدا بازیگر و لاهی، و خدای تعالی منزله از آن است.

پس معاد، غرض از خلقت و علت نبوت است، و اگر معادی نبود خلقت بدون غرض و هدف می‌شد، و آفریدن جنبه بازی و سرگرمی به خود می‌گرفت، و خدای تعالی منزله از بازی و سرگرمی است!

آیه ۱۶ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۳۶۳

اثبات معاد با مشاهده آثار اقوام منقرض شده

- "وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَّ ءَابَاؤُنَا أَنَّنَا لَمُخْرَجُونَ
- کسانی که کافرند گویند چگونه وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم دوباره از گور بیرون شدنی باشیم."

چگونه ممکن است ما از دل زمین به صورت انسانی تام الخلقه درآییم، همانطور که الآن هستیم، با اینکه بعد از مردن می‌دانیم که همه خاک می‌شویم و پدرانمان نیز همه خاک شدند؟ این بعث را قبلا هم انبیای گذشته به ما و به پدران ما وعده دادند و چیز نو ظهوری نیست، بلکه خیلی قدیمی است و اگر درست بود و خبری صادق بود تا به امروز اتفاق می‌افتاد و مردم گذشته از قبرهایشان برمی‌خاستند؟

” قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین.“ خدای تعالی دستور می‌دهد تا مشرکین را در برابر انکار بعث، انذار کند و دستورشان دهد که در زمین سیر کنند و عاقبت مجرمینی که انبیاء را تکذیب کردند و انذار آنان از روز قیامت را به هیچ گرفتند، ببینند، چون نظر و تفکر در عاقبت امر ایشان، آنطور که خانه‌های خرابشان و آبادیهای ویران و خالی‌شان دلالت می‌کند برای صاحب بصیرتی که بخواهد عبرت بگیرد کافی است.

آیه شریفه، حجتی را بر معاد اقامه کرده، به این بیان که منتهی شدن عاقبت امر مجرمین به عذاب انقراض، خود دلیل است بر اینکه جرائم و ظلم‌ها این اثر را در پی دارد که صاحبش را گرفتار مؤاخذه و عذاب کند.

بطور کلی عمل چه احسان و چه ظلم برای صاحبش نگهداری می‌شود، تا روزی طبق آن محاسبه گردد و اگر حساب تمامی اعمال مردم و کیفر آنها - مخصوصا پاداش اعمال صالح - در دنیا واقع نمی‌شود قطعا نشأه دیگری هست که در آنجا واقع خواهد شد و آن نشأه آخرت است .

آیه ۶۷ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۵۴

حقانیت خبر قیامت در قرآن

- ” وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ،
- آنان که علم داده شده‌اند، آنچه را که از ناحیه پروردگارت به تو نازل شده حق می‌بینند، حقی که به سوی صراط عزیز حمید راه‌نمایی می‌کند.“

مراد از ”الذین اوتوا العلم“ کسانی است که عالم بالله و عالم به آیات اویند، و مراد از ”الذین انزل الیک“، قرآن است، که به پیامبر نازل شد.

کفار که می‌گویند: ” لا تااتینا الساعة - قیامتی به سر وقت ما نمی‌آید، “ آن را از روی جهل انکار می‌کنند، در حالی که علمای بالله و به آیات او، می‌بینند و می‌دانند که این قرآن نازل بر تو قرآنی که از قیامت خبر می‌دهد حق است.

”و یهدی الی صراط العزیز الحمید.“ علمای بالله می‌بینند که قرآن و قیامتی که از آمدن آن خبر می‌دهد، حق است، و نیز می‌بینند که این قرآن به سوی صراط کسی هدایت می‌کند که اجل از آن است که کسی بر خواسته او غلبه کند، صراط کسی که محمود است، و بر تمامی افعالش سزاوار حمد و ثناست.

آیه ۶ سوره سبأ المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۳۹

برهانی بر ثبوت معاد: حق و هدف دار بودن خلقت

- ” إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ. . .“
- وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَعِبِينَ،
- مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ،
- این مشرکین خواهند گفت مرگی بجز همین مرگ اول نداریم و ما مبعوث شدنی نیستیم...،
- آری ما آسمانها و زمین و ما بین آن دو را به بازی نیافریدیم،
- نیافریدیمشان مگر به حق و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.“

این آیه اشاره به معتقدات قریش و سایر اعراب وثنی مسلک و منکرین معاد است. و این که گفتند: ”ان هی الا موتتنا الاولی“ منظورشان از آن این است که بعد از مرگ زندگی دیگری نیست، و معلوم است که لازمه نبودن زندگی بعد از مردن نبودن معاد است.

- ” وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَعِبِينَ،
- مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ،“

مضمون این دو آیه شریفه یک حجت برهانی است بر ثبوت معاد، به این بیان که اگر فرض کنیم ماورای این عالم عالم دیگری ثابت و دائم نباشد، بلکه خدای تعالی لایزال موجوداتی خلق کند، و در آخر معدوم نموده، باز دست به خلقت موجوداتی دیگر بزند، باز همانها را معدوم کند این را زنده کند، و سپس بمیراند، و یکی دیگر را زنده کند، و همینطور الی الأبد این عمل را تکرار نماید، در کارش بازی‌گر و کارش عبث و بیهوده خواهد بود، و بازی عبث بر خدا محال است، پس عمل او هر چه باشد حق است، و غرض صحیحی به دنبال دارد .

در مورد بحث هم ناگزیریم قبول کنیم که در ماورای این عالم عالم دیگری هست، عالمی باقی و دائمی که تمامی موجودات بدانجا منتقل می‌شوند، و آنچه که در این دنیای فانی و ناپایدار هست مقدمه است برای انتقال به آن عالم و آن عالم عبارت است از همان زندگی آخرت.

آیه ۳۴ و ۳۵ سوره دخان المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۲۱

زنده شدن مردگان، و اشتباه منکرین در موقف آن

- " وَالَّذِي قَالَ لِيَوْلَائِهِ أَفْ لَكُمْ أَتَعْدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلِكُ ءَامِنُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ،
- أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مَنِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ،
- و آن کس که به پدر و مادرش می‌گفت: اف بر شما تا کی مرا می‌ترسانید از اینکه دوباره زنده شوم این همه مردم که قبل از من مردند کدامشان برگشتند؟ پدر و مادرش به خدا پناه می‌برند تا شاید فرزندشان را هدایت کند و به فرزند می‌گویند: وای بر تو به روز جزاء ایمان آور که وعده خدا حق است، و او همچنان می‌گوید: اینها خرافات عهد قدیم است،
- چنین کسانی عذاب خدا بر آنان حتمی شده است و در زمره امت‌های گذشته از جن و انسند که زیانکار شدند.

آن جوان به پدر و مادرش گفت: آیا مرا تهدید می‌کنید که یک بار دیگر از قبرم بیرونم کنند، و برای پس دادن حساب حاضرم سازند؟ در حالی که امت‌هایی که قبل از من بودند و هلاک شدند، احدی از آنان زنده و مبعوث نشد؟

گفتند: وای بر تو، به خدا و به آنچه رسولش آورده که یکی از آنها وعده به معاد است، ایمان بیاور، و مطمئن باش که وعده خدا به معاد که به وسیله رسولانش داده، وعده‌ای است حق!

این استفهام در حقیقت به پندار آنان حجتی بوده بر نفی معاد، به این بیان که اگر در این میان احیاء و بعثی می‌بود، باید بعضی از افرادی که تاکنون مرده‌اند زنده شده باشند، با اینکه مردگان تا امروز بشر، در این قرنهای طولانی که نمی‌توان آغازش را دقیقاً معین کرد، آن قدر زیاد بودند که از حد شمار بیروند، و از هیچ یک آنها خبر و اثری نشده است.

ولی این نابخردان اینقدر نفهمیده‌اند که اگر بعضی از مردگان گذشته زنده می‌شدند، در دنیا زنده می‌شدند، و تهدید و وعید خدای سبحان این نیست، بلکه زنده شدن در آخرت و برخاستن در نشأه دیگر است نه در دنیا.

آیه ۱۷ و ۱۸ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۱۰

چرا قیامت و جزا را باور ندارید؟!

- " نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ،

- ما شما را آفریده‌ایم، پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟“

سیاق این آیه سیاق گفتگو در باره قیامت و جزا است، در زمینه‌ای سخن می‌گوید که مشرکین قیامت و جزا را انکار و تکذیب کرده بودند، و در چنین زمینه‌ای جمله ”فلو لا تصدقون“ تحریک و تشویق به تصدیق مساله معاد و ترک تکذیب آن است، و می‌فهماند اینکه شما را تشویق می‌کنیم به تصدیق معاد، و دست برداشتن از تکذیب و انکار آن، علتش این است که آخر ما خالق شما هستیم، ما شما را آفریده‌ایم، پس چرا گفته ما را در باره معاد تصدیق نمی‌کنید؟

خواهید گفت: به چه جهت خلقت خدا ایجاب می‌کند که مردم جزا و آمدن قیامت و وجود معاد را تصدیق کنند؟ جواب می‌گوییم به دو جهت: اول اینکه: وقتی خدای تعالی پدید آورنده انسانها از هیچ باشد او می‌تواند برای بار دوم هم ایشان را خلق کند. جهت دوم اینکه: وقتی پدید آورنده مردم و مدبر امورشان و کسی که خصوصیات و امرشان را او تقدیر و اندازه‌گیری می‌کند خدای تعالی است، پس او به آنچه با آنها می‌کند و حوادثی که برایشان پیش می‌آورد داناتر است، و چون داناتر است وقتی به ایشان خبر می‌دهد که به زودی مبعوثشان می‌کند، و بعد از مردن بار دیگر زنده‌شان نموده جزای اعمالشان را چه خیر و چه شر می‌دهد، دیگر چاره‌ای جز تصدیقش ندارند، پس هیچ عذری برای تکذیب کنندگان خبرهایی که او در کتابش داده باقی نمی‌ماند، و یکی از آن خبرها بعث و جزا است.

آیه ۵۷ تا ۵۹ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۲۷

خبر عظیم!

- ”عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ،
- الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، كَلَّا سَيَعْلَمُونَ...“
- مردم از چه خبر مهمی پرسش و گفتگو می‌کنند؟
- از خبر بزرگ قیامت!
- که در آن با هم به جدل و اختلاف کلمه برخاستند،
- چنین نیست که منکران پنداشته‌اند به زودی وقت مرگ را خواهند دانست...!“

سوره نبا خبر از آمدن يوم الفصل و صفات آن و استدلال بر حقیقت آن، و تردیدناپذیری آن است، و از اینجا آغاز می‌شود که مردم از یکدیگر از خبر قیامت می‌پرسند، آنگاه در سیاق جواب و با لحنی تهدیدآمیز می‌فرماید: به زودی از آن آگاه خواهند شد!

سپس آن روز را با ذکر حوادثش توصیف می‌کند که مردم همگی در آن احضار می‌شوند، و همه یکجا جمع می‌گردند، طاغیان به سوی عذابی دردناک و متقین به سوی نعمی مقیم منتقل می‌شوند.

” عن النبا العظيم الذی هم فیہ مختلفون،“ مراد از خبر عظیم خبر بعث و قیامت است، که قرآن عظیم در سوره‌های مکی و مخصوصاً در سوره‌هایی که در اوائل بعثت نازل شده کمال اهتمام را درباره اثبات آن دارد، مؤید این معنا سیاق آیات این سوره است که در آنها جز به مساله قیامت، و صفات یوم الفصل، و استدلال بر حقیقت و واقعیت آن پرداخته نشده است.

آیه ۱ تا ۴ سوره نبا المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۷

دلایلی از آیات بر خبر عظیم

- ” أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهْدًا،
- آیا ما زمین را مهد آسایش خلق نگردانیدیم . . ؟“

این آیه تا یازده آیه بعدش در مقام احتجاج و استدلال بر ثبوت بعث و جزا و تحقق خبر عظیم قیامت است.

بیان آن حجت این است که عالم محسوس با زمین و آسمانش و شب و روزش و انسانهایش که نسلا بعد نسل می‌آیند و می‌روند، و نظام جاری در سرپایش، و تدبیر متقن و دقیقی که در همه امورش جریان دارد، ممکن نیست صرفاً به خاطر بازی و سرگرمی پدید آمده باشد، و هیچ هدف و غرضی در نظر پدید آورنده‌اش نباشد، پس به طور مسلم و بدیهی باید در پی این نظام متحول و متغیر و گردنده، عالمی باشد که نظام در آن ثابت و باقی باشد، و در آن عالم اثر صلاح و فساد این عالم، ظهور پیدا کند، صلاحی که فطرت بشر بدان دعوت می‌کرد، و فسادی که از آن نهی می‌نمود، و ما می‌بینیم که اثر صلاح و فساد، که همانا سعادت متقین و شقاوت مفسدین است در این عالم محسوس ظاهر نشده، و این از محالات است که خدای تعالی در فطرت بشر آن دعوت غریزی را و این ردع و منع غریزی را به ودیعه بسپارد، در حالی که نه آن دعوت اثری در خارج داشته باشد و نه آن منع، پس به طور یقین در این میان روزی وجود دارد که در آن روز انسان صالح اثر صلاح خود را، و انسان فاسد اثر فساد خود را می‌بیند.

در این میان روزی هست که انسان آن را دیدار خواهد کرد، و در آن روز به جزای آنچه کرده چه خیر و چه شر می‌رسد، پس مشرکین نمی‌توانند در آن اختلاف نموده، و یا شک کنند. می‌فرماید:

” مگر ما نبودیم که زمین را برای شما قرارگاه کردیم، تا بتوانید در آن قرار گیرید، و در آن تصرف کنید؟ و کوهها را میخ‌هایی در آن نساختیم؟ و شما را جفت زن و مرد آفریدیم، و خواب را برای شما مایه قوام حیات و استراحت قرار دادیم، و پرده سیاه شب را ساتراحوال خلق گردانیدیم، و روز روشن را برای تحصیل معاش آنان مقرر داشتیم، بر بالای سرتان هفت آسمان سخت بنیاد، قرار دادیم، و چراغی چون خورشید رخشان بر افروختیم، از فشار و تراکم ابرها آب باران فرو ریختیم، تا دانه‌ها و نباتاتی که مایه قوت آدمیان و حیوانات است بیرون آوریم، و باغهای پر درخت و انواع میوه‌ها پدید آوریم.“

آیه ۶ تا ۱۶ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۶۰

بعث و قیامت: هدف خلق آسمانها و زمین

- ” خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفْوَ،
- آسمانها و زمین را به حق آفرید و داخل می‌کند شب را بر روز و داخل می‌کند روز را بر شب و آفتاب و ماه را آن چنان مسخر کرده که هر يك برای مدتی معین در جریانند، آگاه باش که او عزیز و آمرزنده است.“

جمله ” خلق السموات و الأرض بالحق“ اشاره است به مساله خلقت، و عبارت ” بالحق“ اشاره است به مساله بعث و قیامت، چون خلقت وقتی به حق و غیر باطل است که غرض و غایتی در آن باشد، و خلقت به سوی آن غرض سوق داده شود. و این همان بعث است که خدای تعالی در باره‌اش فرموده: ” و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما باطلا.“

آیه ۵ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۶۱

فصل سوم

شرح مقدمات رستاخیز در قرآن

موضوع رجعت

- " هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ .
- آیا انتظار این را دارند که خدا و ملائکه بر ابرها سوار شده نزد آنان بیایند و تکلیفشان یکسره شود؟ و بازگشت امور به خدای تعالی است ."

آیه فوق در روایتی از مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام به روز رجعت تفسیر شده است. روز رجعت یکی از مراتب روز قیامت است.

روایاتی که رجعت را اثبات می‌کند هر چند آحاد آن با یکدیگر اختلاف دارند، الا اینکه با همه کثرتش متجاوز از پانصد حدیث است در یک جهت اتحاد دارند، و آن یک جهت این است که سیر نظام دنیوی متوجه به سوی روزی است که در آن روز آیات خدا به تمام معنای ظهور ظاهر می‌شود، روزی که در آن روز دیگر خدای سبحان نافرمانی نمی‌شود، بلکه به خلوص عبادت می‌شود، عبادتی که مشوب و آمیخته با هوای نفس نیست، عبادتی که شیطان و اغوایش هیچ سهمی در آن ندارد.

روزی که بعضی از اموات که در خوبی و یا بدی برجسته بودند، یا ولی خدا بودند، و یا دشمن خدا، دوباره به دنیا بر می‌گردند تا میان حق و باطل حکم شود .

این معنا به ما می‌فهماند روز رجعت خود یکی از مراتب روز قیامت است، هر چند که از نظر ظهور به روز قیامت نمی‌رسد، چون در روز رجعت باز شر و فساد تا اندازه‌ای امکان دارد، به خلاف روز قیامت که دیگر اثری از شر و فساد نمی‌ماند.

باز به همین جهت روز ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام هم معلق به روز رجعت شده است چون در آن روز هم حق به تمام معنا ظاهر می‌شود، هر چند که باز

ظهور حق در آن روز کمتر از ظهور در روز رجعت است.

آنچه از کلام خدای تعالی در باره قیامت و اوصاف آن به دست می‌آید، این است که قیامت روزی است که هیچ سببی از اسباب، و هیچ کاری و شغلی از خدای سبحان پوشیده نیست، روزی است که تمامی اوهام از بین می‌رود، و آیات خدا در کمال ظهور ظاهر می‌شود، و در سراسر آیات قرآنی و روایات هیچ دلیلی به چشم نمی‌خورد که دلالت کند بر اینکه در آن روز عالم جسمانی به کلی از بین می‌رود، بلکه بر عکس ادله‌ای به چشم می‌خورد که بر خلاف این معنا دلالت دارد، چیزی که هست این معنا استفاده می‌شود که در آن روز بشر یعنی این نسلی که خدای تعالی از یک مرد و زن به نام آدم و همسرش پدید آورده قبل از قیامت از روی زمین منقرض می‌شود.

خلاصه میان نشئه دنیا و نشئه قیامت مزاحمت و مناقضتی نیست تا وقتی قیامت بیاید دنیا به کلی از بین برود، همچنانکه میان برزخ که هم اکنون اموات در آن عالمند، با عالم دنیا مزاحمتی نیست و دنیا هم مزاحمتی با آن عالم ندارد.

آیه ۲۱۰ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۱۵۰

آخر الزمان - مرگ آخرین نفرات روی زمین

- مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخْصَمُونَ،
- فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ،
- آنان منتظر جز يك صيحه نيستند صيحه‌ای که ایشان را بگیرد در حالی که سرگرم مخاصمه باشند،
- صيحه‌ای که وقتی رسيد ديگر اينان نه مي‌توانند سفارشی کنند و نه به اهل خود برگردند.

مراد از صيحه همان نفخه اول صور است که وقتی دمیده می‌شود همه

می‌میرند.

نتیجه چنین صيحه‌ای که به ناگهانی می‌رسد و مهلتشان نمی‌دهد، این است که همگی فوراً بمیرند، در نتیجه دیگر نه می‌توانند سفارشی بکنند - چون مرگشان عمومی است، و کسی نمی‌ماند تا رفتگان به ماندگان سفارشی کنند- و نه می‌توانند به اهل خود برگردند، چون بر فرض که مرگشان در بیرون خانه برسد باز به اهلشان بر نمی‌گردند.

در روایات اسلامی، در تفسیر قمی در ذیل آیه " ما ينظرون الا صيحه واحدة " آمده

که این صيحه در آخر الزمان خواهد بود، مردم در آن روزگار گرفتار یک صيحه می‌شوند

و در حالی که مردم در بازارها مشغول مخاصمه هستند، ناگهان گرفتار این صیحه گشته و همه در جا می‌میرند، و احدی نیست که به خانه خود برگردد، و یا سفارشی به کسی بکند، و همین است معنای جمله: "فلا يستطيعون توصية و لا الى اهلهم يرجعون."

آیه ۴۸ تا ۵۰ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۴۵

هلاکت همه موجودات در آسمانها، در زمین، و در برزخ

- " فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ،
- رهایشان کن، تا روز خود را دیدار کنند، روزی که در آن هلاک می‌شوند!"

مراد از یومی که در آن یوم هلاک می‌شوند، روز نفخه صور است که تمامی موجودات زنده در آسمانها و زمین می‌میرند، و خود یکی از علامتهای قیامت است، همچنان که در جایی دیگر فرموده: "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض."

مؤید این معنا آیه بعدی است که می‌فرماید: "یوم لا یغنی عنهم کیدهم شینا و لا هم ینصرون." روزی که کیدشان کاری برایشان نمی‌سازد و هیچ کس هم ندارند که یاریشان کند چون به درد نخوردن کید، و نیز یاور نداشتن از خواص روز قیامت است که در آن روز تمامی سببها از کار می‌افتند، و امر در آن روز تنها به دست خدا است. در آن روز همه زندگان در زمین و در عالم برزخ می‌میرند، و این مکذبین در آن روز اگر روی زمین زنده نیستند در عالم برزخ زنده هستند.

آیه ۴۵ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۳۵

با نفخه اول همه می‌میرند!

- " وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ،
- و در صور دمیده می‌شود، که ناگهان آنچه جنبده‌ای در آسمانها و هر کس که در زمین است می‌میرند، مگر کسی که خدا خواسته باشد!

ظاهر آنچه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می‌گیرد، یک بار برای اینکه همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم

برای اینکه همه مردگان زنده شوند.

جمله ” مگر کسی که خدا خواسته باشد، “ استثنایی است از اهل آسمانها و

زمین.

آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۴۴

تحولات طبیعی قبل از خروج انسانها از زمین

- ” وَ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ نَقُومَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ،
- و از جمله آیات او این است که آسمان و زمین را با امر خود سر پا نگه داشته پس چون شما را با يك دعوت میخواند همه از زمین خارج می شوید.“

- ” ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ . “

مراد از قیام آسمان و زمین به امر خدا، ثبوت آن دو است بر حالتی که عبارت

است از حرکت و سکون و تغییر و ثبات که خدا به آنها داده است.

می فرماید: خروج انسانها از زمین بعد از این قیام است، و وقتی است که دیگر

آسمان و زمین قائم نیستند، یعنی ویران شده اند، همچنان که آیات بسیاری دیگر در مواردی از کلام مجید بر این خرابی دلالت دارد.

” و له من فی السموات و الأرض کل له قانتون،“

قنوت به معنای لازم بودن اطاعت با خضوع است. و مراد از اطاعت با خضوع،

اطاعت تکوینی است .

آیه ۲۵ و ۲۶ سوره روم المیزان ج: ۱۶ ص: ۲۵۳

درهم کوبیده شدن سد ذوالقرنین (نشانه آغاز قیامت)

- ” قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَاةً وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا،
- گفت: این رحمتی از جانب پروردگار من است و چون وعده پروردگارم بیايد آن را هموار سازد و وعده پروردگارم حق است.“

ذو القرنین - بعد از بنای سد- گفت: این سد خود رحمتی از پروردگار من بود،

یعنی نعمت و سپری بود که خداوند با آن اقوامی از مردم را از شر یاجوج و ماجوج حفظ فرمود.

” فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء.“ و این سد و این رحمت تا آمدن وعده پروردگار من باقی خواهد ماند، وقتی وعده پروردگار من آمد آن را در هم می‌کوبد و با زمین یکسان می‌کند.

مقصود از وعده یا وعده‌ای است که خدای تعالی در خصوص آن سد داده بوده که به زودی یعنی در نزدیکی‌های قیامت آن را خرد می‌کند، در این صورت وعده مزبور پیشگویی خدا بوده که ذو القرنین آن را خبر داده است.

و یا همان وعده‌ای است که خدای تعالی در باره قیامت داده، و فرموده: کوهها همه در هم کوبیده گشته و دنیا خراب می‌شود. هر چه باشد قضیه را با جمله ” و کان وعد ربی حقا“ تاکید فرموده است.

آیه ۹۸ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۵۰۶

یورش یاجوج و ماجوج (از علایم آغاز قیامت)

- ” حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَاجُوجُ وَ هُمْ مِّنْ كُلِّ حَدْبٍ يَنْسِلُونَ،
- تا وقتی که سد یاجوج و ماجوج گشوده شود و از هر تپه و بلندی سرازیر گردند.“

با توجه به آیات قبل که فرمود: ” اعمال صالح مؤمنین را می‌نویسیم و سعیشان را مشکور می‌داریم و قراء ظالمه را هلاک نموده و رجوعشان را بعد از هلاکت تحریم می‌کنیم،“ در این آیه می‌فرماید: مدام امر به همین منوال جریان می‌یابد، تا آن روزی که راه بسته یاجوج و ماجوج و سدشان گشوده شود، یعنی یاجوج و ماجوج از بلندیهای زمین با سرعت به سوی مردم بتازند و این خود یکی از علامتهای قیامت است. همچنانکه آیه ” فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقا و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا،“ نیز بدان اشاره می‌کند.

آیه ۹۶ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۶۱

خروج دَابَّةِ الْأَرْضِ (از حوادث قبل از قیامت)

- ” وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ،
- و چون فرمان عذاب آنها رسد جانوری را از زمین برای آنها بیرون آریم تا با آنها تکلم کند این مردم آیه‌های ما را باور نمی‌کرده‌اند.“

مراد از اینکه فرمود: وقتی قول بر ایشان واقع می‌شود، تحقق مصداق قول، در ایشان و تعیین ایشان در صدق قول بر آنان است.

و معنایش این است که زمانی که امت اسلام مصداق قول خدا قرار می‌گیرند و قول خدا درباره آنان محقق می‌شود، همچنان که در آیه بعدی هم که می‌فرماید: " و وقع القول عليهم بما ظلموا - و به خاطر ظلمی که کردند قول بر ایشان واقع شد، " مراد همین است، یعنی عذاب خدا بر آنان محقق گشته، مصداق آن قرار گرفتند.

و اما اینکه این قول چیست که بر آنان واقع می‌شود، آنچه از کلام خدای تعالی صلاحیت دارد که این قول را تفسیر کند آیه " سنريهم اياتنا في الافاق و في انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق، " می‌باشد، برای اینکه می‌دانیم مراد از این آیات که خدا به زودی به آنان نشان می‌دهد غیر آیات آسمانی و زمینی است، که خود آنان همواره آنها را می‌بینند، و دائما در پیش رو و بیخ گوششان قرار دارد، بلکه مراد، بعضی از آیاتی است که جنبه خارق عادت داشته باشد و مردم از دیدن آن ناگزیر به ایمان شوند و در حالی فرا رسد که به هیچ یک از آیات آسمانی و زمینی معمولی ایمان نداشته باشند، ولی از دیدن آن آیت که گفتیم ایمان بیاورند.

از این بیان روشن می‌شود که جمله " ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون - مردم قبلا به آیات ما ایمان نمی‌آوردند، " تعلیل باشد برای اینکه چرا قول بر ایشان واقع می‌شود. " اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم، " بیان آن آیتی است که گفتیم مراد از آن، آیت خارق العاده‌ای است که در آیه " سنريهم اياتنا في الافاق و في انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق، " آن را وعده داده، و همین که جمله مورد بحث صفت قرار گرفته برای آن آیت خارق العاده، خود دلیل است بر اینکه مراد از اخراج از زمین، یا احیاء و بعث بعد از مرگ است و یا امری است نزدیک بدان، حال ببینیم کدام یک می‌تواند باشد.

و اما اینکه آن جنبنده، جنبنده‌ای باشد که با مردم صحبت کند، از آنجا که کلمه جنبنده به هر صاحب حیاتی اطلاق می‌شود که در زمین راه می‌رود، می‌تواند انسان باشد و می‌تواند حیوانی غیر انسان باشد، اگر انسان باشد که تکلم و سخن گفتنش امری عادی است، نه خارق العاده و اگر حیوانی بی زبان باشد آن وقت حرف زدنش مانند بیرون شدنش از زمین امری است خارق العاده.

لیکن متأسفانه در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنبنده‌ای که خدا به زودی از زمین بیرون می‌آورد چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ و صفات و نشانیهایش چیست؟ و با مردم چه تکلمی می‌کند و چه خصوصیتی دارد؟ و چگونه از زمین بیرون می‌آید؟ و چه می‌گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است.

حاصل معنا این است که: وقتی برگشت امر مردم به این شود- که به زودی هم می‌شود- که از آیات حسی و مشهود ما یقین برایشان حاصل نشود و به عبارت دیگر استعدادشان برای ایمان آوردن به ما به کلی باطل گشته، تعقل و عبرت‌گیری از دستشان خارج شود، در این هنگام وقت آن می‌رسد که آن آیت خارق العاده که وعده داده بودیم نشانشان دهیم، و حق را برایشان آنچنان بیان می‌کنیم که دیگر جز اعتراف به حق چاره‌ای برایشان نماند، پس در آن هنگام آن آیت را که دابه و جنبیده‌ای است از زمین بیرون می‌آوریم، تا با ایشان صحبت کند. این آن معنایی است که با کمک سیاق و به هدایت تدبر در آیه به دست می‌آید.

آیه ۸۲ سوره نمل میزان ج: ۱۵ ص: ۵۶۸

حشر فوجی از هر امتی (از حوادث قبل از قیامت)

- " وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بِمَا يَتَّبِعُنَا فَهَمْ يُورِثُونَ،
- به خاطر بیاور روزی را که از هر امتی دسته‌ای از آنها را که آیه‌های ما را دروغ شمرده‌اند محشور کنیم و ردیف شوند."

مراد از حشر، جمع کردن بعد از مرگ است، چون محشورین عبارتند از فوجی از هر امت، و تمامی امتهای زنده هیچ وقت در زمان واحد جمع نمی‌شوند. و مراد از آیات در جمله: "یکذب بایاتنا"، مطلق آیاتی است که بر مبدأ و معاد دلالت می‌کند، که از آن جمله‌اند انبیاء و امامان و کتب آسمانی، نه اینکه مراد از آیات، قیامت و حوادث واقعه در آن و هنگام قیام آن باشد و نه آیات قرآنی به تنهایی، برای اینکه حشر، منحصر در امت اسلامی نیست، بلکه از امتهای مختلف، از هر امتی فوجی محشور می‌شوند.

و از ظاهر آیه برمی‌آید که حشر در آن، حشر در غیر روز قیامت است، زیرا حشر در روز قیامت اختصاص به یک فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امت‌ها در آن محشور می‌شوند و حتی به حکم آیه " و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،" یک نفر هم از قلم نمی‌افتد و اما در این آیه می‌فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می‌کنیم.

مؤید گفتار ما - که منظور حشر مزبور در قیامت نیست - این است که این آیه و دو آیه بعدش بعد از داستان بیرون شدن دابه از زمین واقع شده‌اند، که خود یکی از علائمی است که قبل از قیامت واقع می‌شود، قیامتی که در چند آیه بعد درباره آن می‌فرماید: " و نفخ فی الصور،" و تا چند آیه بعد اوصاف وقایع آن روز را بیان می‌کند، و معنا ندارد که قبل از شروع به بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را جلوتر

ذکر کند، چون ترتیب وقوعی اقتضاء می‌کند که اگر حشر فوج از هر امتی هم جزو وقایع قیامت باشد آن را بعد از مساله نفخ صور ذکر فرماید، ولی اینطور ذکر نکرد، بلکه قبل از نفخ صور مساله حشر فوج از هر امتی را آورده، پس معلوم می‌شود این حشر جزو وقایع قیامت نیست.

آیه شریفه نمی‌تواند مربوط به وقایع قیامت باشد، بلکه از حشری خبر می‌دهد که قبل از روز قیامت واقع می‌شود، البته در افاده این معنا نیز صریح نیست، بطوری که قابل تاویل نباشد.

” حتی اذا جاؤا قال ا کذبتم بایاتی و لم تحیطوا بها علما اما ذا کنتم تعملون. “ مراد از آمدن، حضور در موطن خطاب است.

معنای آیه این است که: از هر امتی فوجی از تکذیب کنندگان به آیاتمان را محشور می‌کنیم و همچنان بازداشت می‌شوند، تا آنکه در محضر خطاب، حضور به هم رسانند، در آن هنگام خدای تعالی به ایشان می‌فرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که هیچ احاطه علمی به آن نداشتید؟ و یا چه کارها غیر از تکذیب می‌کردید؟ و این سؤال متضمن توبیخ آنان است از این جهت که جز تکذیب آیات کار دیگری نداشته‌اند .

” و وقع القول علیهم بما ظلموا فهم لا ينطقون، “ قول، به سبب اینکه ظالم بودند، علیه ایشان واقع گشت.

با این بیان، این احتمال تایید می‌شود که مراد از آن قولی که علیه ایشان واقع می‌شود این قول است که: ” ان الله لا یهدی القوم الظالمین، “ و معنا این است که ایشان به خاطر اینکه در تکذیبشان به آیات ستمکار بودند، به عذری که با آن اعتذار جویند راه نیافتند و در نتیجه از سخن فرو ماندند- ” فهم لا ينطقون!“

آیه ۸۳ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۶۹

وقتی قیامت بیاید!

- ” هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضَ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضَ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامِنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ،
- مگر انتظاری دارند جز اینکه فرشتگان به سويشان آیند، یا فرمان پروردگارت بیاید یا بعضی نشانه‌های پروردگارت بیاید روزی که پاره‌ای از آیات پروردگارت بیاید کسی که از پیش ایمان نیاورده یا در مدت ایمان خویش کار خیری نکرده ایمان آوردنش سودش ندهد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظریم.“

مراد از آمدن پروردگار آمدن قیامت است که روز ملاقات پروردگار است، زیرا

آنروز روز انکشاف تام و جلوه حق و ظهور توحید خدا است، در آنروز دیگر حجابی بین او و بین مخلوقات نیست، چون شان قیامت همین است که پرده از روی حقیقت هر چیز بردارد. همین انکشاف و ظهور بعد از خفا، و حضور بعد از غیبت مصحح اطلاق آمدن خدا است نه اینکه - العیاذ باللّه - آمدن او مانند دیگران مستلزم اتصاف به صفات اجسام بوده باشد.

اما مراد از آمدن بعضی از آیات پروردگار، آمدن آیه و حادثه‌ای است که باعث تبدل و دگرگونی نشأه حیات ایشان باشد، بطوری که دیگر نتوانند به قدرت و اختیاری که قبلاً داشتند برگردند، مانند حادثه مرگ که نشأه عمل را به نشأه جزای برزخی مبدل می‌سازد، یا آیه‌ای است که مستلزم استقرار ملکه کفر و انکار در نفوس آنان باشد بطوری که نتوانند به مساله توحید اذعان و ایمان پیدا کنند، و دل‌هایشان به حق اقبال نکند، و اگر هم به زبان اعتراف کنند از ترس عذابی باشد که با آن روبرو شده‌اند.

و یا آمدن عذابی است از ناحیه خداوند که برگشت نداشته مغری از آن نباشد، و ایشان را مضطر به ایمان کند تا بلکه با ایمان آوردن خود را از آن عذاب برهانند، و لیکن ایمانشان سودی نبخشد، چون ایمان وقتی اثر دارد که از روی اختیار باشد.

پس این امور یعنی آمدن ملائکه و یا آمدن پروردگار و یا آمدن بعضی از آیات پروردگار همه اموری هستند که به وقوع پیوستن آن همراه با قضای به قسط و حکم به عدل است، و مشرکین که هیچ حجتی و موعظتی در آنان اثر نمی‌کند جز همین پیشامدها را نخواهند داشت اگر چه خودشان از آن غافل باشند، آری پیشامدی که دارند واقع خواهد شد چه بدانند و چه ندانند.

- "یوم یاتی بعض آیات ربك...."

این آیه اثر و خاصیت روز بروز و ظهور این آیات را که در حقیقت خصوصیت و اثر خود آیات نیز هست شرح می‌دهد، به این بیان که ایمان در روز ظهور آیات وقتی مفید است که آدمی در دنیا و قبل از ظهور آیات نیز به طوع و اختیار ایمان آورده و دستورهای خداوند را عملی کرده باشد.

و اما کسی که در دنیا ایمان نیاورده و یا اگر آورده در پرتو ایمانش خیری کسب نکرده و عمل صالحی انجام نداده، و در عوض سرگرم گناهان بوده چنین کسی ایمانش، که ایمان اضطراری است، در موقع دیدار عذاب و یا در موقع مرگ سودی به حالش نمی‌دهد، همچنانکه فرموده: "و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان!"

ایمان نافع آن ایمانی است که اولاً از روی اختیار و طوع و رغبت بوده باشد نه اینکه دیدن مرگ و یا عذاب مضطر به ایمان آوردنش کرده باشد، و ثانیاً گناهان آنرا فاسد

و تباہ نساخته باشد.

ارتباط آیه فوق با روایات آخر الزمان

در تفسیر عیاشی از حضرت ابی جعفر و حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که در ذیل جمله: "یوم یاتی بعض ایات ربك لا ینفع نفسا ایمانها،" فرمودند: مقصود از این آیات طلوع آفتاب از مغرب و خروج جنبنده زمین و پدید آمدن دود است که انسان اگر به گناه اصرار ورزد و عمل ایمانی بجا نیورد و این آیه‌ها ظاهر شود ایمانش سودی نخواهد داشت.

و نیز در همان کتاب از ابی بصیر از یکی از دو بزرگوار سابق الذکر روایت شده که در ذیل جمله: "او کسبت فی ایمانها خیرا،" فرموده: مؤمن گنهکار کمی حسنات و کثرت گناهانش میان او و ایمانش حائل گشته و در نتیجه باعث می‌شود که وی در ایمانش کسب خیری نکرده باشد.

و در الدر المنثور است که احمد و عبد بن حمید در مسند خود و ترمذی و ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه همگی از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده‌اند که در تفسیر جمله: "یوم یاتی بعض ایات ربك،" فرموده است: این آیات عبارت است از طلوع آفتاب از مغربش .

مؤلف: از ظاهر این روایات برمی‌آید که از باب تطبیق کلی بر مصداق باشد و لیکن احتمال هم دارد که تفسیر بوده باشد، و مراد از بعض آیاتی که در آیه شریفه است همین آیات بوده باشد، و به هر حال روز طلوع آفتاب از مغرب روز بروز غضب الهی است که مردم از شدت عذاب آن روز متوسل به ایمان می‌شوند، و لیکن ایمانشان سودی نمی‌بخشد.

مساله طلوع آفتاب از مغرب در روایات بسیاری از طرق شیعه از امامان اهل بیت علیهم‌السلام و از طرق اهل سنت از جمعی از صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از قبیل ابی سعید خدری، ابن مسعود، ابی هریره، عبد الله بن عمر، حذیفه، ابی ذر، عبد الله بن عباس، عبد الله بن ابی اوفی، صفوان بن عسال، انس، عبد الرحمن بن عوف، معاویه، ابی امامه و عایشه و غیر ایشان وارد شده و البته در مضمون آنها اختلاف فاحشی وجود دارد .

نظریه‌های علمی امروز هم انکار ندارد که ممکن است روزی کره زمین بر خلاف حرکتی که تا آن روز شرقی بوده حرکت غربی کند، و یا دو قطب آن تغییر یافته شمالیش جنوبی، و یا جنوبیش شمالی شود، حال یا بطور تدریج همچنانکه رصدخانه‌ها

انرا پیش بینی نموده‌اند و یا آنکه یک حادثه جهانی و عمومی جوی این تحول را یکمرتبه به وجود بیاورد، البته همه این سخنان در جایی است که کلمه طلوع خورشید از مغرب در روایات رمزی در باره سری از اسرار حقایق نبوده باشد.

به هر حال، از جمله آیت‌هایی که در روایات ذکر شده مساله بیرون شدن دابة الارض و دخان و خروج یاجوج و ماجوج است.

قرآن کریم نیز به این چند امر ناطق است، و نیز از آن جمله خروج مهدی علیه‌السلام و نزول عیسی بن مریم و خروج دجال و غیر آن است.

این چند امر گر چه از علائم آخر الزمان است و لیکن بودنش از آن آیت‌هایی که در هنگام بروزش توبه قبول نمی‌شود و ایمان سود نمی‌بخشد، روشن نیست. در تفسیر برهان از برقی نقل می‌کند که وی به سند خود از عبد الله بن سلیمان عامری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: همواره در روی زمین از ناحیه پروردگار حجتی که حلال و حرام خدا را بشناسد و به راه خدا دعوت کند بوده و خواهد بود، و این رابطه بین خدا و خلق هیچگاه در زمین قطع نمی‌شود مگر چهل روز مانده به قیامت که در آن چهل روز خداوند حجت خود را از زمین برمی‌دارد، در آن روزها است که در توبه به روی گنهکاران بسته می‌شود، و ایمان آوردن در آن ایام بی فایده است، گنهکاران و کفاری که تا آن روز توبه نکرده و ایمان نیاورده‌اند از بدترین خلقند و کسانی هستند که قیامت بر آنان قیام می‌کند.

آیه ۱۵۸ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۵۳۳ و ص: ۵۳۹

ایمان بعد از ظهور علایم و اشراف قیامت

- " فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ،
- آیا این کفار منتظر آنند که قیامت ناگهانی بیاید آن وقت ایمان آورند اینک علامت‌های آن آمده، ایمان بیاورند و اما خود قیامت اگر بیاید دیگر کجا می‌توانند به خود آیند و از تذکر خود بهره‌مند شوند.

گویا مردم در موقفی ایستاده‌اند که یا از حق پیروی می‌کنند و عاقبت به خیر می‌گردند، و یا منتظر قیامت هستند و به هیچ وظیفه‌ای عمل نمی‌کنند تا این که مشرف بر آن می‌شوند آنگاه یقین به وقوعش پیدا نموده و متذکر می‌شوند و ایمان آورده پیرو حق می‌گردند.

اما امروز گوششان بدهکار پیروی حق نیست و با هیچ صحبت و موعظه و یا عبرتی خاضع نمی‌شوند. اما تذکری که بعد از وقوع قیامت برایشان دست می‌دهد، هیچ

سودی به حالشان ندارد، چون قیامت بدون اطلاع قبلی می‌آید.

وقتی علامت‌های آن پیدا می‌شود دیگر مهلتشان نمی‌دهد که به دنبال آن تذکر و خضوع و ایمان، دست به عملی صالح زنند تا تذکرشان مایه سعادتشان شود.

و وقتی قیامت برپا شود دیگر وقت عمل باقی نمانده، چون آن روز، روز جزاء است، نه روز عمل، همچنان که قرآن فرموده: "یومئذ ینذکر الانسان و انی له الذکر یقول یا لیتنی قدمت لحياتی." علاوه بر این، اشراط و علامتهای قیامت آمده و محقق شده است. و شاید مراد از علامتهای آن، خلقت انسان و دو نوع بودن آن - نوعی صلحاء و نوعی مفسدین، نوعی متقیان و نوعی فجار- باشد که خود همین، قیامتی می‌خواهد تا بین این دو نوع جدایی بیندازد. یکی هم مرگ است که آن نیز از اشراط وقوع قیامت است.

"فانی لهم اذا جاءتهم ذکریهم،" چگونه می‌توانند متذکر شوند بعد از آمدن قیامت؟ یعنی چگونه از تذکر خود در آن روز انتفاع می‌برند، روزی که عمل سودی ندارد و فقط روز جزاء است.

آیه ۱۷ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۵۷

ارث زمین به بندگان صالح می‌رسد!

- وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ،
- إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ،
- وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ،
- در زبور از پی آن کتاب چنین نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به میراث می‌برند،
- که در این گروه عبادت پیشه بلاغی هست،
- و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم!

مراد از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع، از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود، و این برکات یا دنیایی است که بر می‌گردد به تمتع صالحان از حیات دنیوی که در این صورت خلاصه مفاد آیه این می‌شود که: به زودی زمین از لوث شرک و گناه پاک گشته و جامعه بشری صالح که خدای را بندگی کنند و به وی شرک نوزند در آن زندگی کنند همچنانکه آیه: "وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ... یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا،" از آن خبر می‌دهد.

اگر این برکات اخروی باشد عبارت است از مقامات قربی که در دنیا برای خود کسب کردند، چون این مقامات هم از برکات حیات زمینی است، هر چند که خودش از نعیم آخرت است، همچنانکه آیه: "و قالوا الحمد لله الذی اورثنا الارض ننبؤاً من الجنة حیث نشاء"، که حکایت کلام اهل بهشت است و آیه: "اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس"، بدان اشاره می‌کنند.

از همینجا معلوم می‌شود که آیه مورد بحث خاص به یکی از دو وراثت‌های دنیایی و آخرتی نیست بلکه هر دو را شامل می‌شود.

مفسرینی که آن را به وراثت آخرتی اختصاص داده‌اند و به آیاتی که مناسب با آن وراثت است تمسک جسته و چه بسا گفته‌اند همین معنا متعینا مقصود است چون بعد از اعاده دیگر زمینی نیست تا صالحان آن را ارث ببرند، حرف درستی نزده‌اند، زیرا معلوم نیست که آیه مورد بحث عطف بر آیه قبلی‌اش که متعرض مساله اعاده بوده شده باشد تا بگوید بعد از اعاده دیگر زمینی باقی نمی‌ماند.

آن مفسرینی هم که آیه را به وراثت دنیایی اختصاص داده حمل بر دوره ظهور اسلام و یا دوران حضرت مهدی علیه‌السلام که رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله وسلم در اخبار متواتره از آن خبر داده و شیعه و سنی آنها را نقل کرده‌اند، نموده‌اند باز راه درستی نرفته‌اند زیرا روایات مذکور هر چند متواتر و مسلم است اما آیه را تخصیص نمی‌زند.

کوتاه سخن، همانطوری که گفتیم آیه شریفه مطلق است و شامل هر دو وراثت می‌شود چیزی که هست از نظر سیاق آنچه که عقل و اعتبار اقتضاء می‌کند این است که آیه شریفه عطف بر همان جمله: "فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن ..." باشد چون آن آیه به تفصیل حال اهل اختلاف از نظر جزای اخروی اشاره می‌کرد و این آیه به تفصیل حال آنان از نظر جزای دنیوی اشاره می‌کند، و در نتیجه حاصل کلام این می‌شود که: ما بشر را به سوی دینی واحد دعوت کردیم لیکن ایشان دین را قطعه قطعه نموده در آن اختلاف کردند و مجازاتشان هم مختلف شد، اما در آخرت آنهايي که ایمان آوردند سعیشان مشکور و عملشان مکتوب شد - و از کفار بر خلاف این شد - و اما در دنیا، آنهايي که ایمان آوردند زمین را به وراثت مالک شدند - به خلاف دیگران.

"ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدين"، آنچه در این سوره بیان کردیم که رب عالم واحد است و غیر او ربی نیست و واجب است که از طریق نبوت پرستش شود تا به این وسیله آماده روز حساب گردند و اینکه جزای مؤمنین چنین و چنان و جزای کافران چنین و چنان است برای مردم عابد کافی است، البته در صورتی که آنرا اخذ نموده و به آن عمل کنند که در این صورت به آرزوی خویش می‌رسند.

- ” و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين“ یعنی تو رحمتی هستی که به سوی همه

جماعت‌های بشری فرستاده شده‌ای!

آیه ۱۰۴ تا ۱۰۸ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۶۴

***** بخش سوم *****

حشر انسانی

اوضاع طبیعی و انسانی قیامت

فصل اول

وضعیت انسانی در روز محشر

قسمت اول: کیفیت زنده کردن مردگان

نمونه عملی از نحوه زنده کردن مردگان

- ” وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنِ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ تَمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ“

- و بیاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا! ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد، فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آنگاه يك يك آنها را صدا بزنی، خواهی دید که با شتاب نزد تو می‌آیند و بدان که خدا مقتدری شکست ناپذیر و محکم کار است!“

آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه ابراهیم علیه‌السلام درخواست کرده بود که خدا کیفیت احیا و زنده کردن را به او نشان دهد، نه اصل احیا را.

یعنی، سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان کرده، و اینکه خدا با اجزای آن مرده چه می‌کند که زنده می‌شوند؟ و این به عبارتی همان است که خدای سبحان آن را ملکوت اشیاء خوانده و فرموده:

- ” انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون، فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء! “

- امر او هر گاه چیزی را بخواهد ایجاد کند تنها به این است که به آن بگوید: باش و او موجود شود، پس منزله است خدائی که ملکوت هر چیزی به دست اوست!“

ابراهیم علیه‌السلام تقاضا نکرد که می‌خواهم ببینم اجزای مردگان چگونه حیات را می‌پذیرند، و دوباره زنده می‌شوند، بلکه تقاضای این را کرد که می‌خواهم فعل تو را ببینم

که چگونه مردگان را زنده می‌کنی، و این تقاضا، تقاضای امر محسوس نیست، هر چند که منفک و جدا از محسوس هم نمی‌باشد، چون اجزائی که حیات را می‌پذیرند مادی و محسوسند و لیکن همانطور که گفتیم تقاضای آنجناب تقاضای مشاهده فعل خدا است که امری است نامحسوس، پس در حقیقت ابراهیم علیه‌السلام درخواست حق الیقین کرده است.

خدای تعالی در جواب آن حضرت فرمود:

- " قال فخذ اربعة من الطير، فصرهن اليك، ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن ياتينك سعيا...،
- گفت: چهار پرنده بگیر، و نزد خویش پاره پاره کن، سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها بگذار، و ندایشان کن، که دوان سوي تو آیند...!"

این قصه آنطور که در ابتداء به نظر می‌رسد، یک داستان ساده نیست، اگر به این سادگی‌ها بود، کافی بود که خود خدای تعالی مرده‌ای را (هر چه باشد، چه مرغ و چه حیوانی دیگر،) پیش روی ابراهیم علیه‌السلام زنده کند، و زائد بر این، کار لغو و بیهوده‌ای باشد، در حالی که قطعاً چنین نیست و ما می‌بینیم قیودی و خصوصیات زائد بر اصل معنا در این کلام اخذ شده است، مثلاً قید شده:

- ۱- آن مرده‌ای که می‌خواهد زنده‌اش کند مرغ باشد.
- ۲- مرغ خاصی و به عدد خاصی باشد.
- ۳- مرغها زنده باشند و خود ابراهیم علیه‌السلام آنها را بکشد.
- ۴- باید آنها را به هم مخلوط کند، بطوریکه اجزای بدن آنها به هم آمیخته گردند.
- ۵- باید گوشتهای درهم شده را چهار قسمت کند و هر قسمتی را در محلی دور از قسمت‌های دیگر بگذارد، مثلاً هر يك را بر قله کوهی بگذارد.
- ۶- عمل زنده کردن به دست خود ابراهیم انجام شود، ابراهیمی که خودش درخواست کرده بود.
- ۷- با دعا و صدا کردن آن جناب زنده شوند.
- ۸- هر چهار مرغ نزدش حاضر گردند.

این خصوصیات زائد بر اصل قصه، بطور مسلم در معنائی که مورد نظر بوده و خدای تعالی می‌خواسته به ابراهیم علیه‌السلام بفهماند، دخالت داشته است.

نکته اول: گفتار ابراهیم علیه‌السلام اقتضا می‌کرد که خدای تعالی عمل احیا را به دست خود آن جناب اجرا کند، لذا می‌فرماید: چهار مرغ بگیر، و سپس آنها را به دست خود ذبح کن، و بعد بر سر هر کوهی قسمتی از آن بگذار، که در این سه جمله، و در جمله " سپس آنها را بخوان، " مطلب به صیغه امر آمده و در آیه یاتینک سعیا خدای تعالی دويدن مرغان، به سوی ابراهیم علیه‌السلام را که همان زنده شدن مرغان است مرتبط و متفرع بر دعوت او کرده، پس معلوم می‌شود آن سببی که حیات را به مرده‌ای که قرار

است زنده شود، افاضه می‌کند، همان دعوت ابراهیم علیه‌السلام است، با اینکه ما می‌دانیم که هیچ زنده شدن و احیائی بدون امر خدای تعالی نیست، پس معلوم می‌شود که دعوت ابراهیم علیه‌السلام به امر خدا، به نحوی متصل به امر خدا بوده که گوئی زنده شدن مرغان هم از ناحیه امر خدا بوده، و هم از ناحیه دعوت او، و اینجا بود که ابراهیم علیه‌السلام کیفیت زنده شدن مرغان یعنی افاضه حیات از طرف خدا به آن مردگان را مشاهده کرد.

اما نکته دوم، در کلمه ” موتی ” است، از این کلمه فهمیده می‌شود که کثرت مردگان دخالتی در سؤال آن جناب داشته، و این دخالت لابد از این جهت است که وقتی جسد های متعددی پیوسند، و اجزای آنها متلاشی شده، و صورتها دگرگون گردد، حالت تمیز و شناخت فرد آنها از بین می‌رود و کسی نمی‌فهمد مثلا این مشت خاک، خاک کدام مرده است، و همچنین دیگر ارتباطی میان اجزای آنها باقی نمی‌ماند، و همه در ظلمت فنا گم شده و چون داستانهای فراموش شده از یاد می‌روند، نه در خارج خبری از آنها باقی می‌ماند، و نه در ذهن، و با چنین وضعی، چگونه قدرت زنده کننده به همه آنها و یا به یکی از آنها احاطه پیدا می‌کند؟ در حالی که محاطی در واقع نمانده، تا محیطی به آن احاطه یابد!

سخن کوتاه اینک: خدای تعالی در پاسخ ابراهیم علیه‌السلام به او دستور داد تا چهار عدد مرغ بگیرد، آنگاه زنده شدن آنها را مشاهده کند، یعنی نخست آن مرغ‌ها و اختلاف اشخاص و اشکال آنها را ببیند و کاملا بشناسد، و سپس هر چهار مرغ را کشته و اجزای همه را در هم بیامیزد، آنطور که حتی یک جزء مشخص در میان آنها یافت نشود، و سپس گوشت کوبیده شده را چهار قسمت نموده و بر سر هر کوهی قسمتی از آنرا بگذارد، تا بطور کلی تمیز و تشخیص آنها از میان برود، و آنگاه یک یک را صدا بزند، و ببیند چگونه با شتاب پیش او حاضر می‌شوند، در حالی که تمامی خصوصیات قبل از مرگ را دارا می‌باشند .

همه اینها تابع دعوت آن جناب بود، و دعوت آن جناب متوجه روح و نفس آن حیوان شد، نه جسدش، چون جسدها تابع نفس‌ها هستند، و بدنها فرع و تابع روح هستند. و وقتی ابراهیم علیه‌السلام مثلا روح خروس را صدا زد و زنده شد، قهرا بدن خروس نیز به تبع روحش زنده می‌شود، بلکه تقریبا نسبت بدن به روح (به عنایتی دیگر) همان نسبتی است که سایه با شاخص دارد، اگر شاخص باشد سایه‌اش هم هست، و اگر شاخص یا اجزای آن به طرفی متمایل شود، سایه آن نیز به آن طرف متمایل می‌گردد، و

همینکه شاخص معدوم شد، سایه هم معدوم می‌شود.

خدای سبحان هم وقتی موجودی از موجودات جاندار را ایجاد می‌کند، و یا زندگی را دوباره به اجزای ماده مرده آن بر می‌گرداند، این ایجاد نخست به روح آن موجود تعلق می‌گیرد، و آنگاه به تبع آن، اجزای مادی نیز موجود می‌شود، و همان روابط خاصی که قبلا بین این اجزا بود مجدداً برقرار می‌گردد، و چون این روابط نزد خدا محفوظ است و مائیم که احاطه‌ای به آن روابط نداریم .

پس تعیین و تشخیص جسد به وسیله تعیین روح است، و جسد بلافاصله بدون هیچ مانعی بعد از تعیین روح متعین می‌شود، و به همین مطلب اشاره می‌کند آنجا که می‌فرماید:

” و اعلم ان الله عزیز حکیم،“ یعنی بدان که خدا عزیز است، و هیچ چیزی نمی‌تواند از تحت قدرت او بگریزد، و از قلم او بیفتد، و خدا حکیم است، و هیچ عملی را به جز از راهی که لایق آن است انجام نمی‌دهد، به همین جهت بدن و جسدها را با احضار و ایجاد ارواح ایجاد می‌کند، نه به عکس.

و اگر فرمود: بدان که خدا عزیز و حکیم است برای این بود که بفهماند خطوط قلبی ابراهیم علیه‌السلام که او را وادار کرد چنین مشاهده‌ای را درخواست کند، خطوری مربوط به معنای دو اسم خدای تعالی یعنی عزیز و حکیم بوده است، لذا در پاسخ او عملی انجام داد تا علم به حقیقت عزت و حکمت خدا برای او حاصل شود .

آیه ۲۶۰ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۵۳۱

قسمت دوم: کلیاتی از آغاز و انجام قیامت

(مطالبی که در این مقدمه می آید یک دوره کامل از وقایعی است که در قیامت از اولین دمیدن صور تا آخرین مرحله استقرار انسانها در بهشت یا دوزخ اتفاق می افتد. تفصیل این مطالب شامل تمامی مباحث این کتاب در فصلهای مختلف آن است که در بقیه فصل ها مشروحاً آمده است، و در اینجا به طور خلاصه به عنوان آغاز قیامت بیان می شود. امین:)

الف: قیامت چگونه آغاز می شود؟

- ” وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ،
- وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابَ وَ جَاءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،
- وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ! “

۱- با نفخه اول همه می میرند!

- و در صور دمیده می شود،
- که ناگهان آنچه جنبده ای در آسمانها و هر کس که در زمین است می میرند،
- مگر کسی که خدا خواسته باشد!

ظاهر آنچه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می گیرد، یک بار برای اینکه همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم برای اینکه همه مردگان زنده شوند.

جمله ” مگر کسی که خدا خواسته باشد، “ استثنایی است از اهل آسمانها و

زمین.

۲- با نفخه دوم همه زنده می شوند!

- سپس نفخه ای دیگر در آن دمیده می شود،
- که ناگهان همه به حالت قیام در آمده خیره نگاه می کنند!

در صور نفخه دیگری دمیده می‌شود که ناگهان همه از قبرها برمی‌خیزند و منتظر می‌ایستند تا چه دستوری برسد، و یا چه رفتاری با ایشان می‌شود، و یا برمی‌خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می‌کنند.

و اینکه در این آیه آمده که بعد از نفخه دوم برمی‌خیزند و نظر می‌کنند، منافاتی با مضمون آیه "و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون"، و آیه "یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا"، و آیه "و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الأرض"، ندارد، برای اینکه فزعشان و دویدنشان به سوی عرصه محشر، و آمدن آنان فوج فوج بدانجا، مانند بپا خاستن و نظر کردنشان حوادثی نزدیک بهمند، و چنان نیست که با هم منافات داشته باشند.

۳- تاریکی زمین زایل می‌گردد!

- و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود!

"و أشرق الأرض بنور ربها..." اشراق الارض به معنای نورانی شدن زمین است. بعید نیست مراد از اشراق زمین به نور پروردگارش آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور. و این هم جای شک نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می‌شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده: "و أشرق الأرض بنور ربها."

و اگر به جای کلمه الله کلمه رب را آورده برای تعریض بر مشرکین است، که منکر ربوبیت خدای تعالی برای زمین، و موجودات زمینی هستند.

و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است، همچنانکه در جمله "و الأرض جمیعا قبضته"، نیز منظور، زمین و آنچه در آن است، می‌باشد.

۴- نامه های اعمال گشوده می شوند!

- و کتاب را پیش رو می گذارند!

” و وُضِعَ الْكِتَابُ....“ بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از کتاب، همان نامه‌های اعمال است، که حساب بر طبق آنها صورت می‌گیرد و بر طبق آن حکم می‌کنند. و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از کتاب لوح محفوظ است. مؤید این وجه آیه ” هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون،“ است .

۵- گواهان احضار می شوند!

- و پیامبران و شاهدان را می آورند!

” و جیء بالنبیین والشهداء....“ آوردن انبیا به طوری که از سیاق برمی‌آید برای این است که از ایشان بپرسند آیا رسالت خدا را انجام دادید یا نه؟ و آیه شریفه: ” فلنستلن الذین ارسل الیهم و لنستلن المرسلین،“ هم مؤید این معنا است. و اما آوردن شهدا که عبارتند از گواهان اعمال، آن نیز برای این است که آنچه از اعمال قوم خود دیده‌اند و تحمل کرده‌اند، اداء کنند که در جای دیگر در این باره فرموده: ” فکیف اذا جننا من کل امة بشهید و جننا بک علی هؤلاء شهیدا .“

۶- داوری واقعی آغاز می شود!

- و بین آنها به حق داوری می‌شود و به کسی ظلم نمی‌شود!

” و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون....“ قضای بین مردم، عبارت است از داوری بین آنان در آنچه که در آن اختلاف می‌کردند. این معنا مکرر در کلام خدای تعالی آمده، مانند: ” ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون.“

۷- اعمال به صاحبانش رد می شود!

- و هر کسی عمل خود را به تمام و کمال دریافت می‌کند،

- و چیزی از عمل کسی کم نمی‌گذارند،

- و او داناتر است به آنچه مردم می‌کردند!

” و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون!“ وُفِّیت به معنای دادن و پرداختن چیزی است به حد کمال و تمام. و در جمله مورد بحث به خود عمل متعلق شده، یعنی فرموده: در قیامت خود اعمال را به صاحبانشان می‌دهیم، نه جزا و پاداش آن

راه و این بدان جهت است که دیگر جای شکی در عادلانه بودن جزای آن روز باقی نگذارد، و در نتیجه آیه مزبور به منزله بیان برای جمله ”و هم لا یظلمون“ است.

” و هو اعلم بما یفعلون“ یعنی حکم خدا بدین منوال که کتاب را بگذارند و از روی آن به حساب خلائق برسند، و همچنین آوردن انبیاء و شهداء بدین جهت نیست که خدا از اعمال بندگان بی اطلاع است و محتاج است تا آگاهان و گواهان بیابند و شهادت دهند، بلکه بدین منظور است که حکمش بر اساس عدالت اجرا گردد، و گرنه او به هر چه که خلائق می کنند آگاه است.

ب: احکام کيفر اجرا می شود!

- ” وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يُلَوِّنُ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ،
- قِيلَ انْخَلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِرِينَ ! “

۱- رانده شدن کفار بصورت گروهی به جهنم

- و کسانی که کافر شدند دسته دسته به سوی جهنم رانده می شوند،
 - تا آنجا که به کنار جهنم برسند درها به رویشان باز می شود....
- ” و سيق الذين كفروا الى جهنم زمرا....“ کلمه **سِيق** به معنای به حرکت واداشتن است. کلمه **زُمَر** به معنای جماعتی از مردم است.
- در قیامت کفار را دسته دسته از پشت سر به سوی جهنم می رانند. و چون به جهنم می رسند درهای آن باز می شود، تا داخل آن شوند.
- از اینکه در اینجا فرمود درهای آن باز می شود معلوم می شود درهای متعددی دارد، و آیه: ” لها سبعة ابواب“ به این معنا تصریح می کند.

۲- اولین سؤال خازنان جهنم

- و خازنان دوزخ به ایشان می گویند:
 - آیا رسولانی از جنس خود شما به سوی شما نیامدند،
 - که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند،
 - و شما را از لقای امروزتان بترسانند؟
 - می گویند: بله، آمدند و لیکن کلمه عذاب علیه کفار محقق شده بود !
- ” و قال لهم خزنتها....“ خازنان دوزخ یعنی ملائکه ای که موکل برآیند، از در ملامت و انکار برایشان می گویند: آیا رسولانی از خود شما یعنی از نوع خود شما انسانها

به سویتان نیامدند تا بخوانند بر شما آیات پروردگارتان را، و آن حجت‌ها و براهینی که بر وحدانیت خدا در ربوبیت، و وجوب پرستش او دلالت می‌کند، برایتان اقامه کنند؟ گفتند: چرا چنین رسولانی برای ما آمدند، آن آیات را برای ما خواندند، و لکن زیر بار نرفتیم و آنان را تکذیب کردیم، و در نتیجه ” حقت کلمة العذاب علی الکافرین - فرمان خدا و حکم ازلی‌اش در باره کفار به کرسی نشست ! “

منظور از کلمه عذاب همان است که در هنگامی که به آدم فرمان می‌داد به زمین فرود آید، فرمود:

” والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون . “

۳- دستور دخول از ابواب جهنم

- آنگاه گفته می‌شود:
 - از هر در به دوزخ داخل شوید،
 - در حالی که در آن، که جای متکبرین است،
 - جاودان باشید !
- ” قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین! “ گوینده این فرمان خازنان دوزخند.
- از جمله ” فبئس مثوی المتکبرین، “ برمی‌آید که این فرمان در باره کفاری صادر می‌شود که از در تکبر آیات خدا را تکذیب کرده، و با حق عناد ورزیده‌اند.

ج: احکام پاداش اجرا می‌شود!

- ” وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمْ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ،
- وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَ عَدَّهُ وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَنْبَوُا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ،
- وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِيَيْنَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ! “

۱- سوق داده شدن متقین بصورت گروهی به بهشت

- و کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند،
- دسته دسته به سوی بهشت رانده می‌شوند،
- تا وقتی که نزدیک آن شوند درهایش گشوده می‌شود،

- و خازنانش به ایشان گویند سلام بر شما که پاک بودید،
- پس برای همیشه داخل بهشت شوید!

”و سبق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاؤها و فتحت ابوابها...“ و کسانی که از انتقام پروردگار خود پرهیز داشتند دسته دسته به سوی بهشت، حرکت داده می شوند، تا آنکه بدانجا برسند، درهای آن برویشان باز می شود و موکلین بهشت در حالی که بهشتیان را استقبال می کنند، به ایشان می گویند: سلام بر شما! که پاک بودید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید، شما همگی در سلامت مطلق خواهید بود، و جز آنچه مایه خشنودی است نخواهید دید!

در این آیه بر خلاف آیه قبلی جواب اذا ذکر نشده، و این خود اشاره به آن است که امر بهشت مافوق آن است که با زبان گفته شود و ماورای هر مقیاسی است که اندازه اش را معین کند.

جمله ”و فتحت ابوابها“ یعنی تا آنکه به بهشت می رسند، در حالی که درها برایشان باز شده است. و منظور از جمله ”خزنتها“ ملائکه ای هستند که موکل بر بهشتند. ”فادخلوها خالدین!“ اینک داخل شوید که اثر پاکی شما این است که جاودان در آن زندگی کنید!

۲- صدق وعده پروردگار

- و گفتند حمد خدا را که به وعده خود وفا کرد،
- و زمین را به ارث در اختیار ما قرار داد،
- تا در هر جای بهشت که بخواهیم منزل کنیم،
- و چه خوب است اجر عاملین!

”و قالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده و أورثنا الأرض...“ گویندگان این سخن مردم پرهیزگارند، و مرادشان از وعده ای که خدا به آنان داده بود، آن وعده ای است که در قرآن، و در سایر وحی ها که به انبیای دیگر کرده بود، مکرر آمده، و متقین را وعده بهشت داده، از آن جمله در قرآن عزیزش فرموده: ”لذین اتقوا عند ربهم جنات،“ و نیز فرموده: ”ان للمتقین عند ربهم جنات النعیم.“

بعید نیست که مراد از این وعده، وعده به ارث دادن بهشت باشد، همچنانکه در قرآن فرموده: ”اولئك هم الوارثون الذین يرثون الفردوس هم فیها خالدون،“ و بنا بر این احتمال جمله ”و اورثنا الأرض،“ چنین معنا می دهد: گفتند حمد آن خدایی را سزد که به وعده خود وفا کرد، و بهشت دیگران را هم به ما ارث داد!

۳- وراثت زمین بهشت

” و اورثنا الأرض،“ مراد از کلمه أرض به طوری که گفته‌اند زمین بهشت است، یعنی همانجایی که بهشتیان در آنجا مستقر می‌شوند. و در اول سوره مؤمنون هم هست که مراد از ارث دادن بهشت، این است که: بهشت را برایشان باقی گذاشت، با اینکه در معرض آن بود که دیگران آن را ببرند و یا حداقل شریک ایشان شوند، ولی آن دیگران (در اثر گناه و شرک) سهم بهشت خود را از دست دادند و به اینان منتقل گردید.

۴- اقامت و استفاده دلخواه از بهشت

” نتبوء من الجنة حیث نشاء،“ این جمله بیانگر ارث دادن زمین به ایشان است، و اگر با اینکه جا داشت بفرماید ” نتبوء منها،“ فرمود: ” نتبوء من الجنة،“ و خلاصه با اینکه جا داشت ضمیر کلمه أرض را به کار ببرد کلمه جنت را آورد برای این است که کلمه أرض را معنا کند، و بفهماند که منظور ما از أرض همان بهشت است .

و معنای آیه این است که : پرهیزکاران بعد از داخل شدن در بهشت، می‌گویند: حمد خدایی را که به وعده خود وفا کرد، آن وعده‌ای که می‌داد که به زودی ما را داخل بهشت می‌کند. و یا آن وعده‌ای که می‌داد که به زودی بهشت را به ما به ارث می‌دهد، و ما در بهشت هر جایش که دلمان بخواهد مسکن خواهیم کرد. از جمله اخیر به دست می‌آید که بهشتیان هر چه بخواهند در بهشت دارند.

” فنعم أجر العالمین!“ یعنی چه خوب است اجر آنهایی که برای خدا عمل کردند، و این جمله - به طوری که از سیاق برمی‌آید - سخن اهل بهشت است، احتمال هم دارد تتمه کلام خدای تعالی باشد.

۵- داوری بحق، و حمد خدای سبحان

- و ملائکه را بینی که پیرامون عرش می‌چرخند،
- و به حمد خدا تسبیح می‌کنند،
- و بین ایشان به حق داوری می‌شود،
- و گفته می‌شود:
- الحمد لله رب العالمین !

” و ترى الملائكة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم“ تو در آن روز ملائکه را می‌بینی در حالی که گرداگرد عرشند و پیرامون آن طواف می‌کنند، تا اوامر

صادره را اجرا کنند، و نیز می‌بینی که سرگرم تسبیح خدا با حمد اویند. کلمه حافین به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است. و کلمه عرش عبارت است از آن مقامی که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می‌شود، فرامینی که با آن امر عالم را تدبیر می‌کند. و ملائکه عبارتند از: مجریان مشیت خدا، و عاملان به اوامر او. و دیدن ملائکه به این حال کنایه است از اینکه بعد از درهم پیچیده شدن آسمانها، ملائکه را به این صورت و حال می‌بینی.

” و قضی بینهم، “ ممکن است مراد از کلمه قضا در آیه قبل، خود حکم الهی باشد، و مراد از قضا در این جمله مجموع جزئیات باشد، جزئیاتی که از ساعت مبعوث شدن تا آخرین لحظه، یعنی لحظه داخل شدن دوزخیان در دوزخ و استقرار در آن و در آمدن بهشتیان در بهشت، و استقرار در آن، پیش می‌آید.

” وَ قَبِلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ! “

این جمله خاتمه آغاز و انجام خلقت است، و هم ثنایی است عمومی برای خدای تعالی، که هیچ کاری نکرده و نمی‌کند، مگر آنکه آن کار جمیل و زیبا است. بعضی از مفسرین گفته‌اند: گوینده این حمد همان متقین هستند، چون حمد اولشان برای داخل شدن در بهشت بوده، و حمد دومشان برای این بوده که خدا حکم را به نفع آنان صادر فرمود و به حق بین ایشان و غیر ایشان داوری کرد. مؤید این وجه آیه شریفه زیر است که در صفت اهل بهشت می‌فرماید:

” و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین! “

و این خود حمدی است عام که حمد آخرین روز خلقت است.

آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۴۴

اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر

- ” وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا،
- ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا،
- و خدا بود که شما را چون گیاه از زمین به نحوی ناگفتنی رویانید،
- و سپس او است که شما را به زمین برگردانیده و باز به نحوی ناگفتنی از زمین خارج می‌کند.“

منظور از برگرداندن به زمین این است که شما را می‌میراند، و در قبر می‌کند. و

منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزا از قبر بیرونتان می‌آورد.
 آیه مورد بحث با آیه قبلیش مجموعاً همان را می‌خواهند افاده کنند که آیه زیر
 در مقام افاده آن است: ” فیها تحيون و فیها تموتون و منها تخرجون.“
 و در اینکه فرمود: ” شما را خارج می‌کند،“ و نفرمود: ” سپس شما را خارج می
 کند،“ اشاره است به اینکه اعاده شما به زمین و بیرون آوردنتان در حقیقت یک عمل
 است، و اعاده جنبه مقدمه را برای اخراج دارد، و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک
 عالم است، آن هم عالم حق است، همچنان که در دنیا در عالم غرور بود.
 آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۵۰

قسمت سوم: مشخصه های قیامت

مشخصه ها و معرفه های قیامت و روز حشر

- ” إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ،
- وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ،
- يَوْمَ يَأْتِي لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ سُقَىٰ وَ سَعِيدٌ،
- فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ،
- خَلِيدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ،
- وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَلِيدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٌ،
- و در این برای کسی که از عذاب قیامت بترسد آیتی است و قیامت روزی است که همه مردم يك جا جمع می‌شوند و این، روز حضور یافتن همه است،
- و آنرا جز برای مدتی معین مؤخر نمی‌داریم،
- روزی بیاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و برخی از آنان بدبخت باشد و برخی نیکبخت،
- اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،
- و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو بخواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می‌کند،
- اما کسانی که نیکبختند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو بخواهد که این بخششی قطع نشدنی است.“

معرفه اول قیامت: روز جمع شدن تمام مردم (از اولین تا آخرین)

” ذلك يوم مجموع له الناس،“ یعنی آن روزی که عذاب آخرت، در آن به وقوع می‌پیوندد روزی است که همه مردم برای دیدنش جمع می‌شوند.

و روز قیامت را به روزی توصیف کرده که مردم برای آن مجموعه‌اند، و نفرموده: بزودی جمع می‌شوند، و یا جمع می‌شوند برای آن مردم تا دلالت کند بر اینکه جمع شدن مردم برای آن، از اوصاف لازم و لا ینفک آن است، و حاجتی نیست به اینکه از آن خبر داده شود.

پس این روز شانی دارد که هیچ روز دیگر ندارد، و آن شان صورت نمی‌گیرد مگر به اینکه همه مردم بدون استثناء جمع شوند و احدی از حضور در آن تخلف نکند.

روز قیامت مردم نیز شانی دارند که با آن تمامی افراد بشر به همدیگر ارتباط یافته، اولی با آخری و آخری با اولی در آن مختلط می‌شود و بعض با کل مربوط می‌شود. و آن شان عبارت است از رسیدگی به حساب اعمالشان، از نظر ایمان و کفر و اطاعت و معصیت. و کوتاه سخن از نظر سعادت و شقاوت.

پر واضح است که یک عمل واحد از یک انسان از تمامی اعمال گذشته‌اش که با اصول باطنیش ارتباط دارد سرچشمه گرفته، و اعمال آینده‌اش که آنها نیز با احوال قلبیش مرتبط است از آن یک عمل منشا می‌گیرد.

و همچنین عمل یک انسان با اعمال هر کس که با او ارتباط دارد مرتبط می‌شود، یعنی اعمال آنها از عمل این متاثر گشته و یا اعمال ایشان در عمل وی مؤثر بوده است، و همچنین اعمال انسانهای گذشته با انسانهای آینده و اعمال انسانهای آینده با انسانهای گذشته ارتباط دارد.

در بین گذشتگان، پیشوایانی بودند که مردم را هدایت می‌کردند و یا گمراه می‌ساختند و اعمال آنان در اعمال آیندگان اثر داشته و ایشان مسؤول آنند، همچنانکه در متاخرین اتباع و دنباله‌روهایی هستند که از غرور و فریب پیشوایان گذشته‌شان پرسش می‌شوند. و جزاء و کیفر هم از حکم فصل و داوری که حق را از باطل جدا می‌سازد تخلف پذیر نیست.

و مطلبی که وضعیت چنین باشد، و آن داوری که دامنه‌اش از ابتدا تا انتهای بشریت گسترش داشته باشد، جز در روزی که اولین و آخرین بشر یکجا جمع باشند و احدی غایب نباشد صورت نمی‌گیرد.

تفاوت حساب روز قیامت با بازجویی های برزخ یا قبر

از همین جا می‌توان فهمید که بازجویی از تک تک مردم در قبر، و اجرای پاره‌ای از ثوابها و عقابها در آن، بطوری که آیات راجع به عالم برزخ بدان اشاره نموده، و روایات وارده از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان اهل بیت علیهم‌السلام بطور تفصیل از آن خبر می‌دهد، غیر از مساله حساب روز قیامت و بهشت و دوزخ جاودانه‌ای است که خداوند از آن خبر داده است.

چون بازجویی و سؤالی که افراد در قبر دارند، برای تکمیل پرونده اعمال است، تا برای فرا رسیدن قیامت بایگانی شود، و بهشت و دوزخ برزخی هم منزلگاه موقتی است، مانند منزلگاههای موقتی که برای مسافرین در وسط راه آماده می‌سازند.

آری، در عالم برزخ بطور کامل به حساب کسی نمی‌رسند، و در آنچه کرده

حکم فصل و جزای قطعی صادر نمی‌کنند، همچنانکه آیه: "النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب،" و آیه: "... يسحبون في الحميم ثم في النار يسجرون،" بدان اشاره دارند، چه از عذاب برزخیان تعبیر کرده به عرضه بر آتش، و از عذاب قیامتیان به داخل شدن در آن، که عذابی است شدیدتر، و در دومی از عذاب برزخیان تعبیر کرده است به "سحب در حمیم- کشیدن در آب جوشان،" و از قیامتیان به "سجر در نار- سوختن در آتش."

و نیز آیه شریفه: "و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم و لا هم يحزنون،" که صراحت دارد در اینکه مربوط است به عالم قبر، و گفتگویی از حساب و بهشت خلد در آن به میان نیامده، تنها بطور اجمال پاره‌ای از تنعم‌ها را ذکر کرده است.

و نیز آیه شریفه: "حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الى يوم يبعثون،" که خاطر نشان می‌سازد مردم بعد از مردن در برزخی زندگی می‌کنند که متوسط است میان حیات دنیوی- که بازیچه‌ای بیش نیست- و میان حیات اخروی- که حقیقت زندگی است- همچنانکه فرموده: "و ما هذه الحيوۃ الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهی الحيوان لو كانوا يعلمون."

کوتاه سخن، دنیا دار عمل، و برزخ دار آماده شدن برای حساب و جزاء، و آخرت دار حساب و جزاء است.

و آیه شریفه: "يوم لا يخزي الله النبي و الذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم و بايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا،" که می‌رساند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مؤمنینی که با اویند با نوری که در دنیا کسب نموده و در برزخ فراهم کرده‌اند به عرصه قیامت در آمده، آنگاه درخواست می‌کنند که خدا نورشان را تکمیل نماید و بقایای عالم لهو و لعب را از آنان بزداید.

معرفه دوم قیامت: روز مشهود

"و ذلك يوم مشهود،" این جمله به منزله نتیجه و تفریعی است که به ظاهرش بر جمله قبلی "ذلك يوم مجموع له الناس،" مترتب شده است، چون جمع شدن مردم مستلزم مشاهده نیز هست، چیزی که هست لفظ جمله مورد بحث مقید به ناس- مردم نشده، و اطلاقش اشعار دارد بر اینکه آن روز برای هر کسی که بتواند مشاهده کند مشهود است،

چه مردم، چه ملائکه و چه جن.

و آیات بسیاری که دلالت می‌کنند به محشور شدن جن و شیاطین و حاضر شدن ملائکه در قیامت همه این اطلاق را تایید می‌کنند.

نوع دیدن در روز قیامت

دقت و تدبر در امثال آیه: "لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد"، و آیه: "ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون"، که حکایت کلام گنهکاران است، و آیه: "و يوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين اشركوا مكانكم انتم و شركاؤكم فزينا بينهم ... هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت و ردوا الى الله موليهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون"، این معنا را به دست می‌دهد که روز قیامت روزی است که خداوند بندگان را جمع نموده، حجاب و پرده‌ها را از جلو دیدگان و حواسشان بر می‌دارد در نتیجه حقایق بطور تام و کامل برایشان ظاهر می‌گردد، و آنچه در این نشاه دنیا بر ایشان مستور و در پس پرده غیب بود، در آنجا برایشان مشهود می‌شود.

در این موقع است که دیگر شک و تردیدی بر دلی راه نیافته و دلی را به وسوسه نمی‌اندازد، و همه به معاینه درک می‌کنند که خدا حق مبین است و مشاهده می‌کنند که تمام قدرتها برای او و ملک و عصمت و امر و قهر، تنها شایسته اوست و شریکی برای او نیست.

و آن استقلالی که در دنیا برای اسباب پنداشته می‌شد از بین رفته و روابط تأثیری که میان اشیاء بود زایل می‌گردد، در این هنگام است که ستارگان اسباب فرو ریخته، اخترانی که اوهام را در ظلمات راهنمایی می‌کرد خاموش می‌شود و دیگر برای هیچ دارنده‌ای ملکی بطور استقلال نمی‌ماند، دیگر برای هیچ قدرتمندی قدرتی که با آن، عزت به خرج دهد نمانده، برای هیچ چیز ملجا و پناهگاهی که بدان پناهنده شود و به وسیله عصمتش خود را حفظ نماید باقی نمی‌ماند و دیگر پرده‌ای نخواهد ماند که چیزی را از چیز دیگری محجوب و پوشیده بدارد، و امر همه‌اش برای خدای واحد قهار است، و جز او کسی مالک چیزی نیست، و در این اوصاف که برشمردیم آیات بسیاری در قرآن کریم است که بر کسی که در کلام خدای تعالی تدبر کند مخفی نمی‌ماند.

و این است معنای جمله: "یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء"، و جمله: "ما لكم من الله من عاصم"، و جمله: "یوم لا یملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله"، و همچنین آیات و جملات بسیار دیگری که همه در این صدد هستند که نفی کنند آنچه را که اوهام در این نشاه دنیوی - که جز لهو و لعب چیز دیگری نیست - می‌آراید.

و چنین وانمود می‌کند که این اسباب ظاهری هر یک برای خود سببی است مستقل در تاثیر و هر کدام به صفتی از اوصاف ملک، سلطنت، قوت، عزت و کرامت متصف است، و اتصافش هم بطور حقیقت است و این خود اینهاست که یکی می‌دهد و آن دیگری منع می‌کند یکی نافع است و دیگری مضر، و در غیر این اسباب ظاهری سود و زیانی نیست.

از همین جا می‌توان به معنای آیه: ”یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه“ مانوس شد، و این معنا در آیات دیگری قریب به همین عبارت تکرار شده، مانند آیه: ”لا ینکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و آیه هذا یوم لا ینطقون.“

ظهور و بروز اسرار باطن ها

خدای تعالی در مواردی که روز قیامت را توصیف می‌کند می‌فرماید: ”یوم تبلی السرائر“ و نیز می‌فرماید: ”ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله“ و با این کلمات خود روشن می‌سازد که حساب در روز قیامت به آن صفات و نیات و احوال خوب و بدی است که در دلها است، نه به ظواهر اعمال که در این نشانه یعنی در دنیا کاشف آن احوال است.

پس آنچه که از احوال قلب و زوایای دل در دنیا مستور و پنهان بوده در آخرت ظاهر و عریان جلوه‌گر می‌شود و آنچه که امروز غیب است در آن روز شهادت خواهد بود.

معرفه سوم قیامت: زمان وقوع

- ”وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ،
- و آنرا جز برای مدتی معین مؤخر نمی‌داریم.“

یعنی برای این روز اجل و سررسیدی است که قبل از رسیدن آن واقع نخواهد شد، و کسی نیست که حکم خدا را عقب بیندازد و قضای او را لغو کند، خود او هم آن روز را تاخیر نمی‌اندازد، مگر تا همان سررسیدی که خودش برشمرده است. وقتی آن عدد تمام شد سرآمد مزبور فرا می‌رسد، و قیامت قیام می‌کند.

معرفه چهارم قیامت: تکلم در روز قیامت

- "يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ،
 - روزی بیاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و برخی از آنان بدبخت باشند
 و برخی نیکبخت."

"یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه"، روزی که می‌آید آن اجلی که قیامت تا آن روز به تاخیر می‌افتد هیچ کس تکلم نمی‌کند مگر به اذن او، در جای دیگر فرموده: "من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لات." و معنای آیه مورد بحث این است که: هیچ نفسی به کلامی تکلم نمی‌کند مگر به آن کلامی که به اذن خدا همراه باشد، نه مانند دنیا که هر حرفی بخواهد بزند، چه خدا اجازه تشریحی داده باشد و چه نداده باشد.

و این صفت را که کسی تکلم نمی‌کند مگر به اذن او از خواص معرف روز قیامت شمرده و حال آنکه اختصاص به آن ندارد، هیچ نفسی از نفوس تکلم نمی‌کند و هیچ حادثی از حوادث در هیچ وقتی از اوقات اتفاق نمی‌افتد مگر به اذن او. در پاره‌ای از بحث‌های گذشته هم گفتیم که غالب معرفه‌هایی که خداوند در قرآن برای روز قیامت ذکر کرده، با اینکه در سیاق اوصاف خاصه به آن آورده است معذک شامل غیر آن هم می‌شود، مانند آیه: "یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء،" و آیه: "یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم،" و آیه: "یوم لا یملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله،" و همچنین آیاتی دیگر.

و به خوبی واضح است که این اوصاف مختص به روز قیامت نیست، چون هیچ وقت چیزی بر خدا پوشیده نیست و هیچ وقت چیزی کسی را از غضب او نگاه نمی‌دارد، و هیچ وقت کسی قدرتی ندارد تا برای کسی کاری صورت دهد مگر به اذن او، و خلق و امر هم همیشه از آن اوست.

چگونگی تکلم در روز قیامت

اما اینکه تکلم در قیامت به چه معناست می‌گوییم: تکلمی که در میان ما مردم متداول است عبارت است از استخدام صوتها و ترکیب آن به نحوی از وضع و اعتبار، که دلالت کند بر آن معانی که در ضمائر و دلها نهفته است، و این معنا را احتیاج اجتماعی به تبادل اغراض و منویات متداول کرده، چون نه می‌توان از تفاهم افراد با یکدیگر و تبادل اغراض صرفنظر کرد، و نه راهی غیر استخدام اصوات به درون دلها وجود دارد.

آری، سخن گفتن، از اسباب و وسایل اجتماعی است که ما به وسیله آن به معانی و اغراض نهفته در دلها پی می‌بریم.

پس قوام آن و علت پیدایشش این بوده که انسان از احاطه به آنچه که در

اذهان و دلهاست عاجز مانده، و قطعا اگر حسی می‌داشته که به وسیله آن، معانی ذهنی یکدیگر را درمی‌یافت، همانطور که مثلا چشم نورها و رنگها، و لامسه حرارت و برودت و نرمی و زبری را درمی‌یابد، احتیاجی به وضع واژه‌ها و سپس تکلم با آنها پیدا نمی‌کرد و آنچه امروز در میان ما به نام کلمه و یا کلام نامیده می‌شود وجود نمی‌یافت، و همچنین اگر نوع بشر مانند سایر انواع حیوانات می‌توانست بطور انفرادی زندگی کند باز از تکلم و سخن گفتن خبری نبود، و نطق بشر باز نمی‌شد.

آری، نشأه دنیا، مثل اینکه از دو عالم غیب و شهود یعنی محسوس و بیرون از حس ترکیب شده و مردم احتیاج مبرم دارند به اینکه ضمائر یکدیگر را کشف نموده، و بدان اطلاع یابند.

حال اگر عالمی را فرض کنیم که شهادت صرف باشد و در آن غیب و نامحسوسی نباشد، احتیاجی به تکلم و نطق پیدا نمی‌شود، و اگر هم در پاره‌ای از حالات آن عالم اطلاق کلام بکنیم، مصداق و معنایش ظهور پاره‌ای از ضمائر اشخاص است برای یکدیگر.

و نشأه‌ای که دارای چنین وضعی باشد همان نشأه قیامت است، چه خدای تعالی آن را به امثال: "یوم تبلی السرائر - روزی که ضمائر آشکار می‌شود"، توصیف کرده و همین معنا از آیه: "فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام"، نیز استفاده می‌شود.

ظهور ملکات نفسانی به جای تکلم در قیامت

حال اگر بگوییم: بنا بر این نباید در قیامت دروغی یافت شود، و حال آنکه قرآن تصریح دارد بر اینکه در اینجا نیز دروغ هست، و می‌فرماید: "و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم"، و نیز می‌فرماید: "یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون"، در جواب می‌گوییم: این از باب ظهور ملکات است.

توضیح اینکه انسان وقتی در باره نفسانیات خود فکر می‌کند، در نفس خود اسراری نهانی مشاهده می‌کند، بدون اینکه در این مشاهده احتیاج پیدا کند به اینکه به خود بگوید در درون دل من چه چیزهایی است، چون باطن هر کسی برای خودش مشهود است نه غیب، و در درک آن، زبان و تکلم هیچ دخالتی ندارد، و لیکن با اینکه دخالت ندارد می‌بینیم، که در حین تفکر صورت کلامی را در دل تصور می‌کنیم، و در دل

با خود حرف می‌زنیم، و چه بسا می‌شود که زبان را هم به کار بسته آنچه که به فکر ما می‌گذرد به زبان جاری می‌سازیم.

این استخدام زبان در اینگونه مواقع، که هیچ دخالتی برای زبان نیست، از باب عادت است، چون ما عادت کرده‌ایم همواره نیت خود را به وسیله زبان با دیگران در میان بگذاریم، لذا در اینگونه مواقع نیز زبان را به کار می‌بریم و با خود حرف می‌زنیم.

مشرکین و منافقین هم از آنجایی که در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، در روز قیامت هم که روز ظهور ملکات و عادات نفسانی است خود به خود حرف می‌زنند و دروغ‌های دنیایی خود را تکرار می‌کنند، و گرنه محال است که انسان با توجه به اینکه در مقابل پروردگار خود قرار گرفته دروغ بگوید و حال آنکه او به ظاهر و باطنش واقف است و اعمالش نیز حاضر است نامه عملش گسترده و گواهان ایستاده‌اند، و جوارح و اعضای بدنش همه به زبان آمده‌اند و همه اسباب و از آن جمله دروغ دیگر رونقی ندارد، چون همه اسرار علنی و همه غیب‌ها شهود می‌شود، با این حال دروغ می‌گوید به امید اینکه خدای خود را گول بزند و حجت قلبی خود را به کرسی بنشانند و بخواهد بدین وسیله نجات بیابد؟!!

و این نظیر دعوت شدنشان به سجود است در روز قیامت که نمی‌توانند سجده کنند: ”یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون“، چه، نداشتن قدرت بر سجده جز بدین جهت نیست که ملکه استکبار بر نفوسشان راسخ شده و گرنه اگر خدا قدرت را از ایشان گرفته باشد حق به جانب ایشان خواهد بود، نه خدا.

و اگر بگوییم: در صورتی که مطلب بدین قرار است که تو گفتی و در قیامت نه حاجتی به تکلم هست و نه از عمل تکلم در آنجا مصداقی یافت می‌شود، پس استثنائی که در جمله مورد بحث آمده و فرموده: ”لا تکلم نفس الا باذنه“ و همچنین در آیاتی نظیر آن و نیز آیاتی که کلام و اقوال قیامتیان را حکایت می‌کند چه معنا دارد؟ در پاسخ می‌گوییم: هیچ تردیدی نیست در اینکه انسان مادام که در این نشاه یعنی در دنیا است، نسبت به اعمال خود که یکی از آنها سخن گفتن است مختار است، یعنی نسبت انجام هر عمل و ترک آن برایش مساوی است، همچنانکه او نسبت به انجام و ترک هر عمل نسبت مساوی دارد، اما این تساوی نسبت مادامی است که عملی را انجام نداده باشد، چون وقتی انجام داد دیگر نسبت به آن اختیار ندارد، و آثار لا ینفک آن عمل که یکی از آنها پاداش و کیفر است قهرا مترتب می‌شود، زیرا آثار فعل هم مانند فعل پس از انجام، از اختیار آدمی بیرون است.

روز شهادت گواهان (تکلم اضطراری و بی اختیار)

و کوتاه سخن، اگر در باره درخواستی تکلم کند، تکلمش اضطراری و بی اختیار است، و مطابق با عملی است که در برابرش مجسم شده و با این وضع اگر به دروغ تکلم کند معنای دروغش همان بروز و هویدا شدن ملکات است و خود عملی است از اعمالش که ظهور می‌کند، نه اینکه کلامی باشد جواب از سؤال، پس خدا بر دهانش مهر زده، گوش و چشم و پوست و دست و پایش را به زبان درمی‌آورد و عملی را که کرده حاضر می‌سازد و گواهان را می‌آورد، و خدا خودش بر هر چیز گواه است.

پس، خلاصه همه حرفهایی که زده شد، این شد:

معنای جمله: " لا تکلم نفس الا باذنه،" این است که تکلم در آن روز به طریق تکلم دنیوی نیست، که عبارت باشد از کشف اختیاری از نهانیها، و فرض صدق و کذب در آن راه داشته باشد، چون مالک اختیار بودن از لوازم عمل است که جای آن دنیا است و در نشاء آخرت خبری از آن نیست، و لذا هیچ انسانی دارای اختیار نیست تا به اختیار خود تکلم کند، بلکه آنجا همه چیز به اذن خدا و مشیت اوست.

و اگر خواننده محترم خوب دقت کند خواهد دید که برگشت این وجه، یعنی برداشته شدن اختیار از تکلم انسان و سایر افعالش، به همان مطلبی است که ما با آن بحث را شروع کردیم، و گفتیم که یکی از مشخصات روز قیامت انکشاف حقیقت اشیاء، و شهود شدن همه غیبها است.

معرفة پنجم قیامت: ظهور نتیجه اعمال انسان (پایان اختیار و عمل)

نشاء آخرت نشاء جزا و اثر اعمال است. در آنجا دیگر خبری از اختیار نیست، آنجا انسان است و عملش، انسان است و لوازم ضروری اعمالش، انسان است و نامه عمل و گواهان اعمالش، انسان است و پروردگاری که به سوی او بازگشت نموده، و حکم فصل و داوری به دست اوست.

در آنجا اگر دعوت به چیزی شود بطور قهر و اضطرار استجابت می‌کند، همچنانکه فرموده: " یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له،" در حالی که وقتی در دنیا بودند به حق دعوت می‌شدند ولی استجابت نمی‌کردند.

و اگر به درخواستی تکلم کند، کلامش از سنخ سخن گفتن در دنیا اختیاری و کاشف از نهانیهای درون نیست، چه خدا در آن روز بر دهان او مهر نهاده، نمی‌تواند به هر چه که دلش و هر جور که می‌خواهد تکلم کند، همچنانکه فرموده: "اليوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون"، و نیز فرموده: "هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون"، چون عذرخواهی در جزایی است که در آن بویی از اختیار باشد، یعنی صرفنظر کردن از آن ممکن باشد و اما گناهی که شده و اینک کیفر ضروری و بی چون و چرایش فرا می‌رسد عذر بردار نیست، همچنانکه فرموده: "یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون"، یعنی کیفر شما خود آن اعمالی است که می‌کردید و آن اعمال با عذرخواهی و تعلق از آنچه هست تغییر نمی‌کند.

آری، اگر این داوری در دنیا و حکومت به دست حکام مجازی بود که هر چه می‌کردند به رأی و اراده خود می‌کردند ممکن بود یک عمل به ضمیمه تعلق و عذرخواهی از آنچه بود تغییر بیپذیرد.

روز قیامت، ظرف جزا (نه ظرف عمل)

آن روز اصلاً روز عمل نیست تا به پاره‌ای اعمال اذن بدهند و به پاره‌ای دیگر ندهند و اجباری که گفته‌اند منشا آن همین است که ظرف قیامت ظرف جزا است، نه ظرف عمل.

و وقتی ظرف، ظرف عمل نباشد ظرف هیچ عمل اختیاری نیست نه نیک و نه بد، چون عمل وقتی نیک و بد می‌شود که اختیاری باشد.

علاوه بر اینکه خدای تعالی می‌فرماید: "هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون"، و معلوم است که عذرخواهی، عمل قبیحی نیست.

از آنچه گذشت وجه جمع میان آیاتی که تکلم را در روز قیامت اثبات می‌کند و میان آیاتی که آن را انکار و نفی می‌کند معلوم گردید.

توضیح این‌که: آیاتی که متعرض مساله تکلم در قیامت است، دو دسته است، یک دسته تکلم را بدون استثناء نفی و یا اثبات می‌کند مانند: "لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان"، و نیز مانند: "یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها"، دسته دیگر کلام را چه راست و چه دروغ نفی می‌کند، مانند آیه: "هذا یوم لا ینطقون"، و آیه: "فما لنا من شافعیین و لا صدیق حمیم".

صنف اول که گفتیم دو طرف دارد یکی نفی و یکی اثبات، می‌شود به امثال آیه: "لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن"، میان دو طرفش جمع نمود. یعنی معلوم می‌شود

نفی کلام در باره چه کسانی و اثبات آن در خصوص چه کسانی است. و صنف دوم که کلام را بطور مطلق نفی می‌کند هم دروغ آن را و هم راستش را، تنافی میان دو طرفش به امثال آیه مورد بحث یعنی آیه: "یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه"، برداشته می‌شود.

البته بنا بر آن معنایی که ما برای اذن در تکلم کردیم و توضیحش گذشت، که بنا بر آن این دسته از آیات و آیه مورد بحث این معنا را افاده می‌کنند، که هر که در قیامت تکلم می‌کند، در تکلم کردنش مضطر و بی اختیار است و به اذن خدا تکلم می‌کند، نه به اختیار و اراده خود، آنطور که در دنیا بوده است، در نتیجه مطلب از مختصات قیامت می‌شود.

گفتیم تکلم ممنوع آن تکلمی است که مانند تکلم در دنیا اختیاری باشد، و تکلم جایز، آن تکلمی است که تنها مستند به یک سببی الهی باشد، و آن اذن خدا و اراده اوست.

گو اینکه ظرف قیامت ظرف اضطرار و بیچارگی است، لیکن مفسرین گمان کرده‌اند که سبب این اضطرار مشاهده موافق هول‌انگیز قیامت است که مردم با دیدن آن چاره‌ای جز اعتراف و اقرار ندارند، و جز از در صدق و پیروی حق سخن گفتن نتوانند. ولی ما در سابق گفتیم که سبب اضطرار این است که ظرف قیامت ظرف جزاء است نه ظرف عمل، و در چنین ظرفی بروز حقایق قهری است.

معرفه ششم قیامت : سعادت و شقاوت

" فمهم شقی و سعید."

سعادت و شقاوت مقابل همنند، چه، سعادت هر چیزی عبارت است از رسیدنش به خیر وجودش، تا به وسیله آن، کمال خود را دریافته، و در نتیجه متلذذ شود، و سعادت در انسان که موجودی است مرکب از روح و بدن عبارت است از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی‌اش، و متنعم شدن به آن.

و شقاوتش عبارت است از نداشتن و محرومیت از آن.

پس سعادت و شقاوت به حسب اصطلاح علمی از قبیل عدم و ملکه است، و فرق میان سعادت و خیر این است که سعادت مخصوص نوع و یا شخص است، ولی خیر عام است.

و ظاهر جمله مورد بحث این است که مردم در قیامت منحصر به این دو طایفه

نیستند، چون فرموده: بعضی از ایشان سعیدند، و بعضی شقی و همین معنا با آیات دیگری که مردم را به مؤمن و کافر و مستضعف تقسیم می‌کند مناسب است، چیزی که هست چون سیاق کلام سیاق بیان اصناف از نظر عمل و استحقاق نبوده لذا وضع مستضعفین یعنی اطفال و دیوانگان و کسانی را که حجت بر آنان تمام نشده بیان نکرده است.

بهشت یا آتش در قیامت (انتهای سیر انسانی)

سیاق کلام، سیاق بیان این جهت است که روز قیامت روزی است که مردم از اولین تا آخرین، یک جا جمع می‌شوند و همه مشهودند و احدی از آن تخلف نمی‌کند، و کار مردم در آن روز منتهی به یکی از دو چیز می‌شود: بهشت یا آتش .

و گو اینکه مستضعفین نسبت به کسانی که به خاطر عملشان مستحق بهشت شده‌اند و کسانی که به خاطر کردارشان مستحق آتش گشته‌اند صنف سومی هستند، و لیکن این معنا مسلم و بدیهی است که ایشان هم سرانجامی دارند، و چنان نیست که به وضعشان رسیدگی نشود و دائماً به حالت بلا تکلیفی و انتظار بمانند، بلکه بالأخره به یکی از دو طایفه بهشتیان و دوزخیان ملحق می‌شوند، همچنانکه فرموده: " و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم . "

و لازمه این سیاق این است که اهل محشر را منحصر در دو فریق کند: سعادت و اشقیاء، و بفرماید: احدی از ایشان نیست مگر اینکه یا سعید است و یا شقی.

پس آیه مورد بحث نظیر آن آیه دیگری است که می‌فرماید: " و تنذر یوم الجمع لا ریب فیہ فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و لو شاء الله لجعلهم امة واحدة و لکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر، " چه جمله: " فریق فی الجنة و فریق فی السعیر، " نظیر جمله مورد بحث هر چند به تنهایی دلالتی بر حصر ندارد، و لیکن با کمک سیاق حصر را افاده می‌کند .

تدارک برای سفر با سعادت آخرت

حال باید دید آیه شریفه چه دلالتی دارد:

آنچه از آیه استفاده می‌شود تنها این معنا است که هر که در عرصه قیامت باشد یا شقی است و متصف به شقاوت، و یا سعید است و دارای سعادت، و اما اینکه این دو صفت به چه چیز برای موضوع ثابت می‌شود، و آیا دو صفت ذاتی هستند برای موصوفشان و یا اینکه ثبوتشان به اراده ازلیه است و به هیچ وجه قابل تخلف نیست، و یا اینکه به اکتساب و عمل حاصل می‌شود، آیه شریفه از آن ساکت است و بر هیچ یک از آنها دلالتی ندارد، چیزی که هست قرار داشتن آن در سیاق دعوت به ایمان و عمل صالح

و تحریک به اینکه در میان اطاعت و معصیت، اطاعت را اختیار کنید، دلالت می‌کند بر اینکه ایمان و عمل صالح در حصول سعادت مؤثر است و راه رسیدن به آن آسان است همچنانکه در جای دیگر فرموده: "ثم السبيل يسره!"

صدای نفس بدبختان در آتش جهنم

- "فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ،
- اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،"

زفیر، به معنی ابتدای عرعر خران و شهیق به معنای آخر آن است، یا زفیر به معنای کشیدن نفس و شهیق به معنای برگرداندن آن است، یا زفیر به معنای نفس کشیدن پی در پی است، به نحوی که قفسه سینه بالا بیاید، و شهیق هم به معنای طول زفیر است، و هم به معنای برگرداندن نفس است، همچنانکه زفیر به معنای فرو بردن نفس نیز هست، و اصل آن از جبل شاهق است که به معنای کوه طولانی و بلند است. و این چند معنا بطوری که ملاحظه می‌فرمایید قریب به هم هستند و تو گویی در کلام استعاره‌ای به کار رفته، و منظور این است که اهل جهنم (کسانی که شقی شدند)، نفس‌های خود را به سینه‌ها فرو برده با بلند کردن صدا به گریه و ناله آن را برمی‌گردانند، همانطور که خران صدا بلند می‌کنند، و ناله‌شان از شدت حرارت آتش و عظمت مصیبت و گرفتاری است.

آیه ۱۰۳ تا ۱۰۸ سوره هود المیزان ج: ۱۱ ص: ۷

از معرفه های قیامت: برطرف شدن تردیدها

- "لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَذِبِينَ،
- تا چیزهایی را که در آن اختلاف دارند برایشان بیان کند،
و تا کسانی که کافرند بدانند که دروغگو بوده‌اند."

مسأله رفع اختلاف دینی و تبیین آن در قیامت، در کلام خدای سبحان مکرر آمده، و آنقدر تکرار شده که می‌توان مسأله "رفع اختلاف و تبیین آن" را یکی از معرفه های روز قیامت شمرد، روزی که سنگینی‌اش نه تنها کمر بشر را خم می‌کند بلکه بر آسمان و زمین هم سنگینی می‌کند و تفصیلی هم که خدای تعالی در کلام مجیدش برای این روز بیان می‌کند از قبیل عبور از صراط و تطایر کتب و سنجش اعمال و حساب و فصل قضاء، همه از فروعات این معرف است.

مقصود از اختلاف، اختلافی است که در باره دین حق از نظر اعتقاد و یا از لحاظ عمل داشتند، و خدای تعالی آن را در دنیا در کتابهایی فرستاده بود و در زبان انبیایش بهر طریقی که ممکن بود بیان کرده بود، همچنانکه خودش فرمود:

” و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه.“

از همینجا برای روشنفکر متدبر روشن می‌شود که آن بیانی که خدا در قیامت دارد غیر بیان دنیایی او یعنی کتاب او و زبان انبیاء و حکمت و موعظه و جدال پسندیده ایشان است، بیانی است که ظهورش از همه اینها بیشتر است، و بیانی که اینقدر روشن باشد جز عیان چیز دیگری نمی‌تواند باشد، عیانی که دیگر جایی برای شک و تردید و وسوسه درونی باقی نمی‌گذارد، همچنانکه در آیه: ” کنت فی غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد،“ و آیه: ” یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین،“ به این معنا اشاره می‌فرماید.

آیه ۳۹ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۶۰

هر کس آنچه کرده می‌داند!

- وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ،
- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ،
- و زمانی که گورها زیر و رو شود و مردگان از آن بیرون شوند،
- در آن روز هر کس داند که چه کرده و چه نکرده!

سوره انفطار روز قیامت را با بعضی از علامت‌های متصل به آن تحدید می‌کند، و خود آن روز را هم به بعضی از وقایعی که در آن روز واقع می‌شود معرفی می‌کند، و آن این است که در آن روز تمامی اعمالی که انسان خودش کرده و همه آثاری که بر اعمالش مترتب شده، و بوسیله ملائکه حفظه که موکل بر او بوده‌اند محفوظ مانده، در آن روز جزاء داده می‌شود.

اگر اعمال نیک بوده با نعیم آخرت، و اگر زشت بوده و ناشی از تکذیب قیامت بوده، با دوزخ پاداش داده می‌شود، دوزخی که خود او افروخته و جاودانه در آن خواهد زیست.

آنگاه دوباره توصیف روز قیامت را از سر می‌گیرد، که آن روزی است که هیچ کسی برای خودش مالک چیزی نیست، و امر در آن روز تنها برای خداست.

” و اذا القبور بعثرت،“ کلمه بعثرت به معنای پشت و رو کردن، و باطن چیزی را ظاهر ساختن است. معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش بظاهر

بر می‌گردد، باطنش که همان انسانهای مرده باشد ظاهر می‌شود، تا به جزای اعمالشان برسند.

” علمت نفس ما قدمت و آخرت،“ مراد از علم نفس، علم تفصیلی است به آن اعمالی که در دنیا کرده، و این غیر از آن علمی است که بعد از منتشر شدن نامه اعمالش پیدا می‌کند، چون آیات زیر هم دلالت دارد بر اینکه انسان به اعمالی که کرده آگاه است: ”بل الانسان علی نفسه بصيرة و لو القی معاذیره، یوم یتذکر الانسان ما سعی، یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.“

مراد از نفس، جنس انسانها است، و عمومیت را افاده می‌کند. مراد از آنچه مقدم و مؤخر داشته، اعمالی است که خودش کرده، و سنت‌هایی است که برای بعد از مرگش باب کرده، حال چه سنت خوب و چه سنت زشت، که بعد از مردنش هر کس به آن سنت‌ها عمل کند ثواب و عقاب را به حساب او نیز می‌نویسند، همچنان که فرمود: ”و نکتب ما قدموا و اثارهم .“

آیه ۱ تا ۵ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۶۵

کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر

- ” وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى،
- قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا،
- قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى،
- و هر کس از کتاب من روی بگرداند وی را روزگاری سخت خواهد بود و او را در روز قیامت کور محشور کنیم،
- آن وقت گوید پروردگارا چرا مرا که بینا بودم کور محشور کرده‌ای؟
- گوید: همانطور که تو از دیدن آیه‌های ما خود را به کوری زدی و آن را فراموش کردی ما نیز امروز تو را فراموش کردیم.“

علت تنگی معیشت در دنیا، و کوری در روز قیامت، فراموش کردن خدا و اعراض از یاد او است، و هر که در دنیا خدا را فراموش کند او هم در آخرت وی را فراموش می‌کند.

جای هیچ تردیدی نیست که مؤمن حیات حر و سعیدی دارد که در هر دو حال غنا و فقر، سعید است، هر چند که فقرش به حد عفاف و کفاف و کمتر از آن باشد، ولی کافر دارای چنین حیاتی نیست، و زندگی او در دو کلمه خلاصه می‌شود، نارضایتی نسبت به آنچه دارد، و دل بستگی به آنچه ندارد، این است معنای زندگی تنگ .

عذاب قبر هم خود یکی از مصادیق آن است، چون آیه شریفه متعرض دو نشأه شده جمله ” فان له معیشة ضنکا،“ متعرض بیان حال کفار در دنیا و جمله ” و نحشره یوم القیمة اعمی،“ متعرض حال آنان در آخرت است، پس ناگزیر باید گفت زندگی برزخ دنباله

زندگی دنیا است.

” و نحشره يوم القيمة اعمى، “ - یعنی او را طوری زنده می‌کنیم که راهی به سوی سعادتش که همان بهشت است نیابد.

” قال رب لم حشرتنى اعمى و قد كنت بصيرا؟ “

چنین به نظر می‌آید که کوری روز قیامت همان کوری حس باصره باشد، چون اعراض کننده از یاد خدا وقتی کور محشور می‌شود می‌پرسد: چرا مرا کور محشور کردید با اینکه در دنیا چشم داشتیم و بینا بودم؟

معلوم می‌شود در آخرت آن چیزی را ندارد که در دنیا داشته، و آن حس باصره بود، نه بصیرت که بینایی قلب است، آن وقت بر این معنا اشکال می‌شود به ظاهر ادله‌ای که دلالت می‌کند بر اینکه مجرمین صحنه‌های هول انگیز قیامت و آیات عظیمه آن و قهر خدای را می‌بینند، مانند آیه ” اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا، “ و آیه: ” اقرء كتابك. “

آنچه از ظاهر مسلم قرآن و سنت استفاده می‌شود این است که نظام حاکم در آخرت غیر نظام حاکم در دنیا و غیر آن نظامی است که معهود ذهن ما از طبیعت است، آنچه ما از بصیر و اعمی به ذهن داریم این است که بصیر عبارت از کسی است که همه دیدنی‌ها را ببیند، و کور آن کسی است که آنچه را که قابل رؤیت است نبیند. ولی هیچ دلیلی نداریم بر اینکه آنچه این کلمات در دنیا معنا می‌دهد در آخرت هم به همان معنا است، ممکن است معنای آخرتی آنها تبعیض شود، یعنی مجرم که کور محشور می‌شود، سعادت زندگی آخرتی و رستگاری به کرامت آخرت را نبیند، ولی نامه عمل خود را که حجت را بر او تمام می‌کند و نیز اوضاع هول انگیز، و هر چه را که مایه شدت عذاب او است از آتش و غیر آتش را ببیند، همچنانکه قرآن آنان را از مشاهده پروردگار خود محجوب معرفی نموده و فرموده است: ” انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون. “

” قال كذلك انتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى “

این آیه جواب از سؤالی است که کردند که: چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم؟ خدای تعالی در جواب فرمود: همانطور که آیات ما برایت آمد و تو فراموشش کردی، امروز فراموش کردیم، و خلاصه معنا اینکه کور محشور شدنت در امروز که هیچ چیز را نبینی، به جای فراموش کردن آیات ما را در دنیا است، و هدایت نشدنت به هدایت ما در دنیا، مثل هدایت نشدنت به راه نجات در امروز است، باز به عبارت دیگر اگر امروز کور محشور کردیم، عینا به مانند آنچه در دنیا کردی مجازات نمودیم، و این همان معنایی است که آیه ” و جزاء سيئة سيئة مثلها، “ مانند آن تذکر می‌دهد .

اصناف سه گانه مردم در روز محشر

- " و كنتم أزواجاً ثلثة،"
- در آن روز شما اصنافی سه گانه خواهید بود.

خطاب در این جمله که می فرماید: در آن روز شما اصنافی سه گانه خواهید بود به عموم بشر است.

" فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة،" اصحاب میمنه اصحاب و دارندگان یمن و سعادتند، و در مقابل آنان اصحاب مشئمة هستند، که اصحاب و دارندگان شقاوت و شامتند.

" و السابقون السابقون،"

در قرآن کریم آیه‌ای که صلاحیت تفسیر سابقون اول را داشته باشد آیه شریفه " فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله، " و آیه شریفه " و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخیرات، " و آیه شریفه " اولئك يسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون است." که از این آیات به دست می آید مراد از سابقون، کسانی هستند که در خیرات سبقت می گیرند، و قهراً وقتی به اعمال خیر سبقت می گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست سبقت گرفته اند. و لذا در آیه " سابقوا الی مغفرة من ربکم و الجنة، " به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور فرموده: به مغفرت و جنت سبقت گیرند، پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند، در آیه مورد بحث هم که می فرماید: السابقون السابقون مراد از سابقون اول، سابقین به خیرات، و مراد از سابقون دوم سابقین به اثر خیرات یعنی مغفرت و رحمت است.

آیه ۱ تا ۱۰ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۱۹۵

خروج از قبر، و فاش شدن نهان انسان

- " إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ، وَ إِنَّهُ لَحُبُّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ،
- أَ فَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رُوحُهُ فِي الْأَنْبُورِ، وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ، إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ،
- انسان نسبت به پروردگارش کافر نعمت و ناسپاس است،
- و خود او نیز بر این ناسپاسی البته گواهی خواهد داد،
- و هم او بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است،
- آیا نمی داند که روزی برای جزای نیک و بد اعمال از قبرها بر انگیخته می شود؟ و آنچه در دلها از نیک و بد پنهان است همه را پدیدار می سازد،

- محققاً آن روز پروردگار بر نیک و بد کردارشان کاملاً آگاه هست، و به ثواب و عقابشان می‌رساند.

وقتی آنچه بدن در قبرها هست از قبرها بیرون شود، و نهفته‌های در باطن نفوس بر ملا گردد، و معلوم شود در باطن کافرند یا مؤمن؟ مطیعند یا عاصی؟ در آن وقت خدا به وضع ایشان با خبر است، و بر معیار باطن نفوس، جزایشان می‌دهد.

”حاصل ما فی الصدور“ منظور از تحصیل آنچه در سینه‌ها است، جدا سازی صفاتی است که در باطن نفوس است، یعنی صفات ایمان از کفر و رسم نیکوکاری از بدکاری، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”یوم تبلی السرائر.“

آیه ۶ تا آخر سوره عادیات المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۱

حال فزع کل موجودات

- ”وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ کُلُّ أَتَوْهُ دَخْرٍ“

- روزی که در صور، دمند و هر که در آسمانها و در زمین است وحشت کند جز آنکه خدا بخواهد و همگی با تذلل به پیشگاه وی رو کنند.

نفخ صور (دمیدن در بوق) کنایه است از اعلام به جمعیت انبوهی چون لشکر، مطلبی را که باید همگی عملی کنند، مثل اینکه همگی در فلان روز و فلان ساعت حاضر باشند و یا حرکت کنند و یا امثال این، و کلمه فزع به معنای آن گرفتگی و نفرتی است که از منظرهای نفرت آور به انسان دست می‌دهد و فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضی گفته‌اند: مراد از این نفخ صور، نفخه دومی است که با آن، روح به کالبدها دمیده می‌شود، و همه برای فصل قضاء مبعوث می‌گردند، مؤید این، جمله ذیل آیه است که می‌فرماید: ”وکل اتوه داخرین- یعنی همگی با ذلت و خواری بدانجا می‌آیند.“ مراد حضورشان نزد خدای سبحان است.

و نیز مؤید دیگر آن استثنای ”من شاء الله - هر کس را که خدا بخواهد،“ از حکم فزع است، که بعد از آن جمله ”وهم من فزع یومئذ امنون،“ را در باره نیکوکاران آورده و همین خود دلالت می‌کند بر اینکه فزع مذکور همان فزع در نفخه دوم است.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از آن، نفخه اول است که با آن همه زندگان می‌میرند، به دلیل اینکه در جای دیگر فرموده: ”و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیهِ اِخْرٰی فاذا هم قیام ینظرون،“ چون صعقه، در این آیه همان فزع در آن آیه است، که در هر دو آیه، نتیجه نفخه اولی گرفته شده و بنا بر این، مراد از جمله ”کل اتوه داخرین،“ رجوعشان به سوی خدا به سبب مردن می‌باشد. و بعید

نیست که مراد نفخ در صور، در این صورت مطلق نفخ باشد، چه آن نفخی که با آن می‌میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می‌شوند، برای اینکه، نفخه هر چه باشد از مختصات قیامت است و اینکه بعضی در فزع و بعضی در ایمنی هستند و نیز کوهها به راه می‌افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و اینکه مردم با خواری نزد خدا می‌شوند، از خواص نفخه دوم باشد، که بنا بر این احتمال، اشکالی که چه بسا ممکن است بر هر دو وجه سابق بشود دفع می‌گردد.

خدای تعالی از حکم فزع عمومی که شامل همه موجودات آسمانها و زمین است جمعی از بندگان خود را استثنا کرده است.

و ظاهراً مراد از جمله " و کل اتوه داخرین"، رجوع تمامی موجودات عاقل در آسمانها و زمین است، حتی آنهایی که از حکم فزع استثنا شده‌اند، چه آنها و چه اینها، همه نزد پروردگار متعال حاضر می‌شوند. و آیه شریفه " فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین"، هم با این گفتار ما منافات ندارد و نمی‌خواهد غیر این را بگوید، چون مراد از حضور در آن، مطلق حضور و رجوع به خدا نیست، بلکه مراد از آن حضور در موقف حساب و سؤال است، ممکن است همه به سوی خدا برگردند و حتی استثناء شدگان نیز برگردند و نیز بندگان مخلص خدا برگردند، و لیکن بندگان مخلص در موطن جمع حاضر نشوند، نه اینکه بعث و رجوع نداشته باشند، پس آیات قیامت نص صریحند بر اینکه بعث شامل همه خلائق می‌شود و احدی از آن مستثنا نیست.

و اگر دخور و ذلت را به اولیای خدای تعالی هم نسبت داده، منافاتی با عزت آنان نزد خدا ندارد، چون عزت و غنای بنده نزد خدا ذلت و فقر او است در نزد خودش، بله ذلت دشمنان خدا در قبال عزت کاذبه‌ای که برای خود قائل بودند، ذلت واقعی و خواری حقیقی است.

آیه ۸۷ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۷۳

موقفی از پنجاه مواقف روز قیامت

- " يُدَبَّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ،
- از آسمان گرفته تا زمین تدبیر هر کار را می‌کند، آنگاه در روزی که اندازه‌اش هزار سال از آنهاست که شما می‌شمارید، همه چیز به سوی او بالا می‌رود.

" فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون." معنایش این است که خدای تعالی تدبیر مذکور را در ظرفی انجام می‌دهد که اگر با مقدار حرکت و حوادث زمینی تطبیق شود با هزار سال از سالهایی که شما ساکنان زمین می‌شمارید برابر می‌گردد، چون مسلم

است که روز، شب، ماه و سالی که ما می‌شماریم بیشتر از عمر خود زمین نیست .
و چون مراد از سمای عالم، قرب و حضور است، و این عالم از حیثه زمان بیرون است، ناگزیر مراد از آن، ظرفی خواهد بود که اگر با مقدار حرکت و حوادث زمینی تطبیق شود هزار سال از سالهایی که ما می‌شماریم خواهد شد.

و اما اینکه این مقدار آیا مقدار نزول و مکث و عروج است یا مقدار نزول و عروج رویهم است، بدون مکث، و یا مقدار هر یک از این دو است، و یا تنها مقدار خود عروج است، البته بنا بر اینکه کلمه فی یوم قید باشد برای يعرج الیه به تنهایی، احتمالاتی است که آیه ” تعرج الملائكة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة، ” مؤید احتمال اخیر است، چون مدت مذکور را تنها مدت عروج معرفی می‌کند .

آنگاه بنا بر فرضی که ظرف هزار سال قید عروج باشد، آیا منظور از عروج، مطلق عروج حوادث به سوی خدا است، یا تنها عروج آنها در روز قیامت است، و مقدار هزار سال هم طول مدت قیامت است، و اگر در آیه سوره معارج مقدار آن را پنجاه هزار سال خوانده، چون مربوط به کفار است، تا به خاطر کفرشان مشقت بیشتری بکشند، ممکن هم هست بگوییم مقدار هزار سال مربوط به یکی از موافق روز قیامت است، و مقدار پنجاه هزار سال مقدار و طول مدت پنجاه موقوف است .

از این هم که بگذریم احتمالات دیگری در خصوص هزار سال است، که آیا تحدیدی است حقیقی، و یا مراد صرف زیاد جلوه دادن مدت است، همچنان که در آیه ” یود ادهم لو یعر الف سنة، ” نیز منظور همین است، یعنی می‌خواهد بفرماید دوست می‌دارند بسیار زیاد عمر کنند، نه خصوص عدد هزار، لیکن این احتمال از سیاق آیه بعید است.

به طوری که ملاحظه فرمودید آیه شریفه احتمالات زیادی را تحمل می‌کند، و با همه آنها می‌سازد، و لیکن از همه آنها نزدیک‌تر به ذهن این است که کلمه فی یوم قید باشد برای ثم يعرج الیه و مراد از روز عروج امر، یکی از پنجاه موقوف از موافق روز قیامت باشد - و خدا

داناتر است!

آیه ۵ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۱

قیامت در سوره قیامت

- ” لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ،
- وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ،
- أ یَحْسَبُ الْإِنْسُ أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ،
- بَلَى قَدْرِینَ عَلَی أَنْ نُسَوِّیَ بَنَاتَهُ،

- قسم به روز قیامت،
- و قسم به نفس بسیار ملامت کننده،
- آیا آدمی پندارد که ما دیگر ابد استخوانهای پوسیده او را باز جمع نمی‌کنیم؟
- بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم درست گردانیم.

بیان این سوره پیرامون مساله قیامت کبری دور می‌زند، نخست از وقوع روز قیامت خبر می‌دهد، و در مرحله دوم آن روز را یکبار با ذکر چند نشانه، و بار دیگر با اجمالی از سرگذشت انسان در آن روز توصیف می‌کند، و خبر می‌دهد که اولین قدم در سیر به سوی قیامت مرگ است، و در مرحله سوم سوره را با استدلال بر قدرت خدای تعالی بر اعاده عالم ختم نموده، اثبات می‌کند همانطور که خدای تعالی بر خلقت نخستین عالم قادر بود همچنین بر خلقت بار دوم آن، که همان قیامت است قادر است.

” لا اقسام بیوم القيمة،“ سوگند در این آیه سوگند به قیامت است.

” و لا اقسام بالنفس اللوامة،“ این جمله سوگند دوم است، و منظور از نفس لوامه نفس مؤمن است، که همواره در دنیا او را به خاطر گناهانش و سرپیچی از اطاعت خدا ملامت می‌کند، و در روز قیامت سودش می‌رساند.

بعضی گفته‌اند: منظور از نفس لوامه جان آدمی است، چه انسان مؤمن صالح، و چه انسان کافر فاجر، برای اینکه هر دوی این جانها آدمی را در قیامت ملامت می‌کنند، نفس کافر، کافر را ملامت می‌کند، به خاطر کفر و فجورش، و نفس مؤمن، مؤمن را ملامت می‌کند، به خاطر کمی اطاعتش، و اینکه در صدد بر نیامد خیری بیشتر کسب کند.

بعضی گفته‌اند: مراد از نفس لوامه تنها نفس کافر است که در قیامت او را به خاطر کفر و معصیتی که در دنیا مرتکب شده ملامت می‌کند، همچنان که فرمود: ” و أسروا الندامة لما راوا العذاب.“

در جای دیگر در عظمت بعث فرموده: ” ثقلت فی السموات و الأرض لا تاتیکم الا بغنة،“ و نیز فرموده: ” ان الساعة اتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی،“ و نیز فرموده: ” عم یتسائلون عن النبا العظیم.“

” ا یحسب الانسان ان لن نجمع عظامه،“ یعنی انسان گمان کرده ما استخوانهایش را

جمع نمی‌کنیم؟

” بلی قادرین علی أن نسوی بنانه،“ آری ما آن استخوانها را جمع می‌کنیم، در حالی که قادریم حتی انگشتان او را به همان صورتی که بر حسب خلقت اول داشت دوباره صورتگری کنیم. تسویه بنان صورتگری آن به همین صورتی است که می‌بینیم.

اگر از بین اعضای بدن خصوص انگشتان را ذکر کرد - شاید - برای این بوده که به خلقت عجیب آن که به صورتهای مختلف، و خصوصیات ترکیب و عدد در آمده و

فواید بسیاری که بشمار نمی‌آید بر آن مترتب می‌شود، اشاره کند. می‌دهد، می‌ستاند، قبض و بسط می‌کند و سایر حرکات لطیف و اعمال دقیق و صناعی ظریف دارد، که با همانها انسان از سایر حیوانات ممتاز می‌شود، علاوه بر شکل‌های گوناگون و خطوطی که به طور دائم اسرارش برای انسان کشف می‌شود.

” بل یرید الانسان لیفجر أممه- بلکه انسان می‌خواهد مادام العمر گناه کند،“ منظور از اینکه فرمود: انسان، فجور امام خود را می‌خواهد، این است که می‌خواهد در آینده عمرش جلوش شکافته و باز باشد و هر فجوری خواست مرتکب شود. می‌فرماید: نه، او گمان نمی‌کند که ما استخوانهایش را جمع نمی‌کنیم، بلکه می‌خواهد مساله بعث را تکذیب کند تا به این وسیله پیش روی خود را در مدت عمرش باز کند، چون وقتی بعث و قیامتی نباشد، انسان چه داعی دارد با قید و بند تقوی و ایمان دست و پای خود را ببندد.

روزی که مؤمنین، استهزاگران را نظاره می‌کنند!

- ” إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ،
- وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ، وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ،
- وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ،
- وَ مَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ،
- فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ،
- عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ،
- هَلْ تَوْبُ الْكُفَّارِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ،
- امروز مجرمین همواره به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌خندند،
- و وقتی به آنان برمی‌خورند با اشاره چشم به استهزای ایشان می‌پردازند،
- و چون به همفکران خود می‌رسند خوشحالانه برمی‌خورند،
- و چون به مؤمنین برمی‌خورند به یکدیگر می‌گویند اینها گمراهانند،
- و خدای تعالی این مجرمین را نگهبان و مسؤول مؤمنین نکرده،
- و چون در دنیا چنین بودند امروز مؤمنین به کفار می‌خندند،
- و بر اریکه‌های خود تکیه زده تماشا می‌کنند،
- ببینند آیا کفار در برابر کرده‌هایشان چه جزایی می‌بینند! “

از سیاق آیات چنین به دست می‌آید که: مراد از جمله آنان که ایمان آوردند همان ابرار باشند، که در این آیات مورد گفتارند، و اگر اینطور تعبیر کرد برای این بود که بفهماند علت خندیدن کفار به ابرار و استهزاء کردن آنان تنها ایمان آنان بود. همچنان که تعبیر از کفار به جمله آنانکه جرم می‌کردند برای این بوده که بفهماند علت مسخره کردن کفار مسلمانان ابرار را این بود که مجرم بودند. ” فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون،“ منظور از یوم روز جزا است، و می‌فرماید: امروز کسانی که ایمان

آوردند به کفار می‌خندند، نه اینکه کفار به مؤمنین بخندند همچنان که در دنیا می‌خندیدند .

” علی الارائك ينظرون هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون،“ آنهايي که ايمان آوردند بر بالای تخت‌هایی در حجله قرار دارند، و به کیفر کفار تماشا می‌کنند، کیفری که به جرم افعال نکوهیده بدان مبتلا شدند، که یکی از آن افعال مسخره کردن و خندیدن به مؤمنین بود، و به این اکتفاء ننموده وقتی نزد هم فکran خود برمی‌گشتند خوشحالی می‌کردند که من چنین و چنان کردم، و تازه مؤمنین را گمراه می‌خواندند .

آیه ۲۹ تا ۳۶ سوره مطفین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۵

قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قیامت

- ” فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ،
- پس آنگاه که نفخه صور قیامت دمید دیگر نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد.“

مراد از این نفخه، نفخه دوم صور است که در آن همه مردگان زنده می‌شوند، نه نفخه اول که زندگان در آن می‌میرند، همچنان که بعضی پنداشته‌اند، چون نبودن انسب و پرسش و سنگینی میزان و سبکی آن و سایر جزئیات همه از آثار نفخه دوم است.

و در جمله ” فلا انسب بینهم،“ آثار انسب را با نفی اصل آن نفی کرده، نه اینکه واقعا در آن روز انسب نباشد، زیرا انسب چیزی نیست که به کلی از بین برود، بلکه مراد این است که در آن روز انسب خاصیتی ندارد، چون در دنیا که انسب محفوظ و معتبر است، به خاطر حواجج دنیوی است. و زندگی اجتماعی دنیا است که ما را ناگزیر می‌سازد تا خانواده و اجتماعی تاسیس کنیم. و وقتی این کار را کردیم، باز مجبور می‌شویم عواطف طرفینی، و تعاون و تعاضد و سایر اسباب را که مایه دوام حیات دنیوی است معتبر بشماریم آن که فرزند خانواده است به وظایفی ملتزم می‌شود، و آن که پدر و یا مادر خانواده است به وظایفی دیگر ملتزم می‌گردد.

ولی روز قیامت ظرف پاداش عمل است، دیگر نه فعلی هست، نه التزام به فعلی. و در آن ظرف همه اسباب که یکی از آنها انسب است از کار می‌افتد و دیگر انسب اثر و خاصیتی ندارد.

” و لا يتساءلون،“ در این جمله روشن‌ترین آثار انسب را یادآور شده، و آن احوال پرسشی میان دو نفر است که با هم نسبت دارند، چون در دنیا به خاطر احتیاجی که در جلب منافع و رفع مضار به یکدیگر داشتند، وقتی به هم می‌رسیدند احوال یکدیگر را

می‌پرسیدند، ولی امروز که روز قیامت است دیگر کسی احوال کسی را نمی‌پرسد. خواهی گفت: این معنا با آیات دیگر که تسائل را اثبات می‌کند منافات دارد، مانند: آیه ” و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون،“ در پاسخ می‌گوییم: نه، منافات ندارد، زیرا این آیه مربوط به تسائل اهل بهشت بعد از ورود به بهشت، و تسائل اهل جهنم بعد از ورود به جهنم است، و آیه مورد بحث مربوط به تسائل در پای حساب و حکم است، و تسائل اهل محشر را در آن هنگام نفی می‌کند.

آیه ۱۰۱ سوره مومنون المیزان ج: ۱۵ ص: ۹۸

روزی که بت و بت پرست با هم محشور می‌شوند

- ” وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مَا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِیْقُولُ ءَ أَنْتُمْ أَضَلُّنْتُمْ عِبَادِی هُوَ لَآءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِیْلَ،
- قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ یَنْبَغِی لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِیَاءَ وَ لَکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ ءَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّکْرَ وَ کَانُوا قَوْمًا بُورًا،
- و این وعده در روزی وفا می‌شود که مشرکین را با آنچه سواى خدا می‌پرستند محشورشان کند و گوید شما این بندگان را گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟
- گویند تقدیس تو می‌کنیم ما را سزاوار نبود که جز تو معبود، اولیائی بگیریم ولی تو ایشان و پدرانشان را نعمت دادی و در نتیجه مستی نعمت یاد تو را فراموش کردند و گروهی هلاکت زده شدند.“

مراد از آنچه می‌پرستند ملائکه و معبودهای بشری و بتها است، و سوال از این معبودهاست که گوید: آیا شما این بندگان را گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟ و این درحالی است که با پرستش کنندگان خود باهم در پیشگاه خدا محشور شده و برای پاسخگوئی در محشر ایستاده اند.

” قالوا سبحانك ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء ... قوما بورا،“

این پاسخ معبودهای کفار از سؤال خدای تعالی است، که فرمود: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ و پاسخ خود را با تسبیح خدا آغاز کردند، و این از ادب عبودیت است که هر جا گفتگو از شرک و یا هر جا که به وجهی بویی از شرک می‌آید خدا از آن تنزیه شود.

و معنای اینکه گفتند: برای ما سزاوار نبود که غیر از تو اولیایی بگیریم این است که این کار صحیح و عقلایی نبود، که پرستش را از تو به غیر تو تعدی دهیم، و غیر از تو اولیایی بگیریم، چیزی که هست این مشرکین خودشان نام خدایی بر سر ما نهاده، و پرستیدند.

بعد از آنکه معبودها که مورد سؤال از علت ضلالت مشرکین قرار گرفته بودند،

این نسبت را از خود دفع کردند، در جمله مورد بحث شروع کردند به اسناد آن به خود کفار، البته با بیان سببی که باعث اضلال آنها شد، و آن عبارت است از اینکه اصولاً مشرکین مردمی فاسد و هالک بودند، و تو ای خدا ایشان و پدرانشان را از امتعه دنیا و نعمتهای آن برخوردار کردی، و این امتحان و ابتلاء به درازا کشید، در نتیجه سرگرم به همان تمتعات شده یاد تو را که فرستادگانت همه دم از آن می‌زدند فراموش کردند، و نتیجه‌اش این شد که از توحید به شرک گراییدند.

” فقد کذبوک بما تقولون فما تستطیعون صرفا و لا نصرا“ کلامی است از خدای تعالی که به مشرکین که معبودهایتان شما را در آنچه به آنها نسبت می‌دادید تکذیب نموده و الوهیت و ولایت را از خود نفی کردند، دیگر شما ای بت‌پرستان چه می‌توانید بکنید و چگونه می‌توانید عذاب را از خود دور سازید؟ چون نه عبادت کردنتان معبودها را، به دردتان می‌خورد، و نه به وسیله آنها می‌توانید خود را یاری کنید .

و اینکه فرموده: ” و من یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا،“ مراد از ظلم، مطلق ظلم و معصیت است، هر چند که مورد آیات سابق خصوص ظلم به معنای شرک است. جمله ” من یظلم منکم ...“ از قبیل وضع قانون عمومی در جای حکم خاص است، و نکته آن، اشاره به این است که حکم الهی نافذ و جاری است و هیچ کس نیست که مانع آن باشد یا آن را تاخیر بیندازد، گویا فرموده: و چون معبودهایتان شما را تکذیب کنند و نتوانند بلاگردان و یا یار شما باشند، پس حکم عمومی با نفوذ و جریانی که دارد کسی نمی‌تواند جلوگیری و تاخیر اندازنده آن شود، پس شما به طور قطع چشنده عذاب خواهید بود.

آیه ۱۷ و ۱۸ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۴۲

حشر جمعی مشرکین و خدایان دروغین

- ” وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَكُوا أَلِینَ شُرَکَاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِئْتَنَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَ اللَّهُ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ،
- انظُرْ کَیْفَ کَذَّبُوا عَلَیْ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا کَانُوا یَفْتُرُونَ،
- و روزی که همگی آنها را محشور می‌کنیم، به کسانی که شرک ورزیدند می‌گوییم: کجایند آن شرکائی که برای ما می‌پنداشتید،
- آنوقت است که عذری ندارند مگر اینکه بگویند به خدا، که پروردگار ما است سوگند، ما مشرک نبودیم،
- ای محمد ببین چگونه به خود دروغ می‌بندند و چطور از شرکائی که برای خدا ساخته بودند، عین و اثری نمی‌یابند.“

عنایت کلام در این آیه تنها در کلمه ”جمیعا“ است، زیرا این کلمه است که دلالت می‌کند بر اینکه علم و قدرت پروردگار از احدی از آنان تخلف نکرده و محیط بر همه آنان است، و به زودی همه‌شان را بحساب درآورده و محشورشان کرده، احدی را از

قلم نمی‌اندازد .

خداوند بزودی آنان را محشور کرده و از شرکائی که برای خدا قائل بودند، سراغ می‌گیرد، و چون شرکائی برای پروردگار نمی‌یابند تا حاضر سازند، لذا شرک خود را انکار کرده و به دروغ به خدا سوگند می‌خورند .

و اما اینکه چطور در قیامت آلهه دروغی خود را نمی‌یابند؟ برای این است که روز قیامت روزی است که بر هر کس عیان می‌شود که امر و ملک و قوت همگی از آن خدا است و بس!

آیه ۲۲ و ۲۳ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۶۸

روز بی یار و بی یاور

- ” يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَرَبَّكُمْ عَلَّمُ الْأَسْمَاءَ بِحَقِّهَا وَإِنَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ أَعْيُنًا وَإِنَّكُمْ فِي عِندِ اللَّهِ لَكُنُودٌ ”
 - ای مردم ! از پروردگارتان بترسید، و از روزی که پدر برای فرزندش کاری نسازد، و فرزند به هیچ وجه کار ساز پدر خود نشود، بیمناک باشید، که وعده خدا حق است، زندگی این دنیا فریبتان ندهد، و شیطان فریبنده، در کار خدا به فریبتان نکشد.

در این آیه شریفه در بیانی عمومی همه را مخاطب قرار داده و به سوی تقوی دعوت و از روز قیامت انداز می‌کند، قیامتی که هیچ بی‌نیاز کننده‌ای نیست، که آدمی را بی‌نیاز کند، مگر ایمان و تقوی:

- ای انسانها بپرهیزید از پروردگارتان، و او خدای سبحان است، و بترسید روزی را و آن روز قیامت است، که لا یجزی کفایت نمی‌کند پدری از فرزندش، و نه مولودی کفایت کننده و بی نیاز کننده است چیزی را از والد خویش، که وعده خدا به آمدن قیامت حق است، یعنی ثابت است و تخلف ناپذیر، فلا تغرنکم الحیوة الدنيا پس زنده، که زندگی دنیا با زینت فریبنده خود شما را بفریبد، و لا یغرنکم بالله الغرور، و بطور کلی بهوش باشید، که هیچ فریبنده‌ای چه از شؤون زندگی باشد، و چه خصوص شیطان شما را گول نزند.

آیه ۳۳ سوره لقمان المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۵۶

حشر، و ظهور مالکیت حقیقی الهی

- ” . . . وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَٰهٌ مُّحْتَسِبُونَ،
 - . . . و بدانید که خدا حائل می‌شود میان مرد و دل او و اینکه به سوی او محشور می‌شوید!“

در لسان قرآن مجید قلب همان جان آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه‌ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می‌پردازد.

خدای تعالی میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش حائل است، بین او و قلبش، بین او و گوشش، بین او و چشمش، بین او و بدنش و بین او و جانش، و در آنها هم بنحو ایجاد تصرف می‌کند، و هم بنحو مالک قرار دادن انسان، که هر مقدار از آن را بهر نحوی که بخواهد به سود انسان تملیک می‌کند، و هر مقدار را که نخواهد نمی‌کند. به همین جهت در آیه مورد بحث جمله بالا را با جمله: "و انه الیه تحشرون،" ختم کرده، چون حشر و بعث نشئه‌ای است که در آن نشئه برای هر کسی آشکار می‌شود که مالک حقیقی خدا است و حقیقت ملک تنها از آن او است و بس، و شریکی برای او نیست، و در آن نشئه ملک‌های صوری و سلطنت‌های پوچ ظاهری باطل می‌شود، و تنها ملک او باقی می‌ماند، همچنانکه فرموده: "لمن الملك الیوم لله الواحد القهار،" و نیز فرموده: "یوم لا تملك نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله!"

پس گویا آیه مورد بحث می‌خواهد بفرماید: بدانید که خدا مالک حقیقی شما و دل‌های شما است، و او از هر چیز به شما نزدیک‌تر است، و شما به زودی به سویش باز می‌گردید، و برایتان معلوم می‌شود که چگونه مالک حقیقی شما است و چطور بر شما مسلط است، و هیچ چیز شما را از او بی‌نیاز نمی‌کند.

آیه ۲۴ سوره انفال المیزان ج: ۹ ص: ۵۸

خلق قیامت، و نفخ صور، و کیفیت احضار و حشر عام

- "وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،
- وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ،
- و که به پای دارید نماز را و از خدا بترسید و او خدائی است که به سویش محشور می‌شوید.
- و آن خدائی است که خلق کرد آسمانها و زمین را به حق، و یاد کن روز قیامت را روزی که چون بخواهد ایجاد بفرماید می‌گوید باش پس می‌باشد، راست و درست گفتار خدا است، و از برای خدا است پادشاهی، روزی که دمیده می‌شود در صور، او دانای نهان و آشکار است و او است محکم کار و آگاه!

خدای تعالی اگر عالم را آفرید به خاطر منظوری است که داشت، و آن منظور بازگشت مردم است به سوی او، و به همین منظور روز بازگشت را به وجود خواهد آورد، و خواهد فرمود: "کن!" و چون قول او حق است پس چنین روزی خواهد آمد و در آن روز برای همه معلوم خواهد شد که ملک و سلطنت برای او است، و غیر او هیچ کسی سلطنت بر چیزی ندارد.

اگر از میان همه اوصاف و خصوصیات قیامت تنها مساله نفخ صور را ذکر کرد برای اشاره کردن به خصوصیتی بود که مناسب با مقام است، و آن مساله کیفیت احضار عام است که جمله: " و هو الذی الیه تحشرون، " آن را بیان می‌کند، زیرا که حشر یعنی با اجبار مردم را اخراج کردن و در جائی جمع نمودن، که نفخ در صور هم همین معنا را می‌رساند، زیرا موقعی شیپور می‌زنند که بخواهند افراد لشکر را برای امر مهمی بسیج کنند، در قیامت نیز در صور دمیده می‌شود و مردم از قبرها بیرون آمده برای حضور در محکمه الهی به عرصه محشر درمی‌آیند:

- " ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون . . . ،
- ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون،
- فالیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون،"

آیه ۷۲ و ۷۳ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۲۰۸

نشر و باز شدن طومار مردگان در پیشگاه الهی

- " هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ،
- او است آن کسی که زمین را برای شما رام کرده پس در اقطار آن آمد و شد کنید و از رزق آن بخورید و بدانید که زنده شدن بار دیگر شما به سوی او است."
- کلمه نشور به معنای احیای مردگان بعد از مردن است، و اصل این کلمه به معنای نشر طومار و جامه، یعنی گشودن آن بعد از جمع کردن و پیچیدن آن است.
- می فرماید: خدای تعالی آن کسی است که زمین را منقاد و رام شما کرد، تا بتوانید بر پشت آن قرار بگیرید، و از این قطعه به آن قطعه‌اش بروید، و از رزقش که او برایتان مقدر فرموده بخورید، و به انواع مختلفی برای به دست آوردن آن رزق در زمین تصرف کنید.
- " و الیه النشور، " یعنی طومار زندگی مردگان که با مرگ پیچیده شده، دوباره در قیامت در محضر او باز می‌شود. مردگان را از زمین درمی‌آورد، و برای حساب و سپس جزا زنده می‌کند، پس به همین دلیل رب و مدبر امر زندگی دنیایان او است، که در زمین جایگزینتان نمود و به راه و روش زندگی در آن هدایتان کرد، و نیز حکومت بر شما در میراندن و زنده کردن و حساب و جزاء برای او است.

آیه ۱۵ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۸

قسمت چهارم: وضعیت زنده شدگان

بازگشت خاک هر قالبی به قالب روح خود

در روایات اسلامی، در کتاب احتجاج، در ضمن احتجاج امام صادق علیه‌السلام آمده که: سائل پرسید: آیا روح آدمی بعد از بیرون شدن از قالبش متلاشی می‌شود و یا همچنان باقی می‌ماند؟

امام علیه‌السلام فرمود: نه، بلکه تا روزی که در صور دمیده شود باقی می‌ماند، و بعد از آنکه در صور دمیده شد، همه چیز باطل و فانی می‌شود، دیگر نه حسی می‌ماند و نه محسوسی، آنگاه دوباره همه چیز به حال اول خود برمی‌گردد، همان طوری که مدبر آنها بار اول ایجاد کرده بود، و این بعد از گذشتن چهار صد سال سکون و آرامش خلق در فاصله بین دو نفخه است.

سائل پرسید: چگونه می‌تواند دوباره مبعوث شود با اینکه بدنش پوسیده و اعضای آن متفرق شده، یک عضو در یک شهری طعمه درندگان شده، و عضو دیگرش در شهری دیگر مورد حمله حشرات آنجا گشته، و عضو دیگرش خاک شده با خاک آن شهر به صورت دیوار در آمده؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن خدایی که بار نخست او را از هیچ آفرید و بدون هیچ الگویی صورتگری کرد، می‌تواند دوباره به همان وضع اول اعاده‌اش دهد.

سائل عرضه داشت: این معنا را برایم بیشتر توضیح بده!

فرمود: هر روحی در مکان مخصوص به خود مقیم است، روح نیکوکاران در مکانی روشن و فراخ و روح بدکاران در تنگنایی تاریک، و اما بدن‌ها خاک می‌شود، همان طور که اول هم از خاک خلق شده بود، و آنچه درندگان و حشرات از بدن‌ها می‌خورند دوباره بیرون می‌اندازند، در خاک هست و در پیشگاه خدا که هیچ چیز حتی موجودی ریز به اندازه ذره در ظلمات زمین از او غایب نیست، و عدد تمامی موجودات و وزن آنها را می‌داند، محفوظ است و خاک روحانیان به منزله طلا است در خاک.

پس چون هنگام بعث می‌رسد باران نشوز به زمین می‌بارد، و زمین ورم می‌کند،

پس خاک بشر نسبت به خاکهای دیگر، چون خاک طلایی که با آب شسته شود، مشخص می‌گردد و چون کره‌ای که از ماست بگیرند، جدا می‌شود.

پس خاک هر قالبی به قالب خود درمی‌آید، و به اذن خدای قادر، بدانجا که روح او هست منتقل می‌شود، صورتها به اذن صورتگر به شکل اول خود برمی‌گردد و روح در آن دمیده می‌شود.

و چون خلقت هر کسی تمام شد هیچ کس از خودش چیزی را ناشناخته نمی‌یابد.

و در نهج البلاغه می‌فرماید: چون خدا اراده می‌کند او را دوباره خلق کند، می‌گوید: باش و او بی‌درنگ خلق می‌شود، و این گفتن چون گفتن ما با صوت و آوازی که شنیده شود نیست، بلکه کلام خدای سبحان همان فعل اوست، که آن را ایجاد کرده است در حالی که مثل آن قبلا نبود.

المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۷۶

ورود به قیامت با سائق و شاهد

- " وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ،
 - و چون در صور دمیده می‌شود به او می‌گویند این است آن روزی که بدان تهدید می‌شدی."

- " وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ،
 - و هر فرد که به عرصه قیامت می‌آید يك نفر از پشت سر او را می‌راند و يك نفر هم گواه با او است."

کلمه سیاقه به معنای وادار کردن حیوان به راه رفتن است، که در این صورت راننده در عقب حیوان قرار دارد، و حیوان را می‌راند.

و این که فرموده: " و جاءت كل نفس،" معنایش این است که هر نفسی به سوی خدا می‌آید، و در محضر او برای فصل قضاء و پس دادن حساب حضور به هم می‌رساند، به دلیل اینکه در جای دیگر فرموده: " الی ربك يومئذ المساق."

و معنای آیه این است که: هر کسی در روز قیامت به محضر خدای تعالی حاضر می‌شود، در حالی که سائقی با او است که او را از پشت سر می‌راند و شاهدهی همراه دارد که به آنچه وی کرده گواهی می‌دهد.

در آیه شریفه تصریح نشده که این سائق و شهید ملائکه‌اند یا همان نویسندگانند و یا از جنس غیر ملائکه‌اند، چیزی که هست از سیاق آیات چنین به ذهن

می‌رسد که آن دو از جنس ملائکه‌اند.

و نیز تصریح نشده به اینکه در آن روز شهادت منحصر به این یک شاهدی است که در آیه آمده است. و لیکن آیات وارده در باره شهدای روز قیامت عدم انحصار آن را می‌رساند.

و نیز آیات بعدی هم که بگومگویی انسان را با قرین خود حکایت می‌کند دلالت دارد بر اینکه با انسان در آن روز غیر از سائق و شهید کسانی دیگر نیز هستند.

در روایات اسلامی، در جوامع الجامع از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم روایت کرده که فرمود: نویسنده حسنات در طرف راست آدمی، و نویسنده سیئات در طرف چپ آدمی قرار دارند و دست راستی بر دست چپی فرماندهی دارد، و دست چپی به فرمان او کار می‌کند.

بنا بر این، اگر انسان عمل نیکی انجام دهد، دست راستی ده برابرش را می‌نویسد، و اگر عمل زشتی مرتکب شود به دست چپی می‌گوید: هفت ساعت مهلتش بده، شاید تسبیحی گوید و استغفاری کند، (اگر نکرد آن وقت گناهِش را بنویس).

مؤلف: در نهج البلاغه در معنای آیه ” و جاءت كل نفس معها سائق و شهيد، ” فرموده: سائقی که او را به سوی محشر می‌برد، و شاهدی که علیه او به آنچه کرده است شهادت می‌دهد.

کنار رفتن پرده غفلت و تیزبین شدن دیدگان

- ” لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، ”
- به او گفته می‌شود این وضع که می‌بینی در دنیا هم بود اما تو از آن در پرده‌ای از غفلت بودی ما امروز پرده‌ات را کنار زدیم اینک دیدگانت امروز تیزبین شده است!

وقوع این آیه در سیاق آیات قیامت و قرائنی که پیرامون آن است، اقتضا دارد که این آیه نیز از خطابات روز قیامت و خطاب کننده در آن خدای سبحان، و مورد خطاب در آن همان انسانی باشد که در جمله ” و جاءت كل نفس، ” سخن از او به میان آمده، و این معنا را دست می‌دهد که خطاب در آن خطابی است عمومی و متوجه به تمامی انسانها، الا اینکه توبیخ و عتابی که از آن استشمام می‌شود چه بسا اقتضا کند که بگوییم خطاب در آن تنها متوجه منکرین معاد باشد، علاوه بر این، سیاق این آیات اصلا سیاق رد منکرین معاد است که گفته بودند: ” ء اذا متنا و كنا ترابا ذلك رجع بعید. ”

و اشاره به کلمه هذا به آن حقایقی است که انسان در قیامت با چشم خود

مشاهده می‌کند و می‌بیند که تمامی اسباب از کار افتاده، و همه چیز ویران گشته، و به سوی خداوند واحد قهار برگشته است، و همه این حقایق در دنیا هم بود.

اما انسان به خاطر رکون و اعتمادی که به اسباب ظاهری داشت از این حقایق غافل شده بود، و خیال می‌کرد سببیت آن اسباب از خود آنها است، و نمی‌دانست که هر چه دارند از خداست و خدا روزی سببیت را از آنها خواهد گرفت، تا آنکه در قیامت خدای تعالی این پرده غفلت را از جلو چشم او کنار زد، آن وقت حقیقت امر برایش روشن شده فهمید، و به مشاهده عیان فهمید، نه به استدلال فکری.

و به همین جهت این طور خطاب می‌شود: "لقد كنت في غفلة من هذا"، تو در دنیا از اینهایی که فعلا مشاهده می‌کنی و به معاینه می‌بینی در غفلت بودی، هر چند که در دنیا هم جلو چشمت بود و هرگز از تو غایب نمی‌شد، لیکن تعلق و دل‌بستگی‌ات به اسباب، تو را از درک آنها غافل ساخت و پرده و حائلی بین تو و این حقائق افکند، اینک ما آن پرده را از جلو درک و چشمت کنار زده‌ایم، - **فَبَصْرُكَ** - در نتیجه بصیرت و چشم دلت - **اليوم** - امروز که روز قیامت است - **حَدِيدٍ** - تیزبین و نافذ شده، می‌بینی آنچه را که در دنیا نمی‌دید!

از این آیه دو نکته استفاده می‌شود: اول اینکه روز قیامت را به روزی معرفی می‌کند که در آن روز پرده غفلت از جلو چشم بصیرتش کنار می‌رود در نتیجه حقیقت امر را مشاهده می‌کند، و این نکته در آیاتی بسیار دیگر نیز آمده، مانند آیه: "و الامر يومئذ لله،" و آیه: "لمن الملك اليوم لله الواحد القهار،" و آیاتی دیگر نظیر اینها.

و دوم اینکه آنچه خدا برای فردای قیامت انسان تهیه دیده، از همان روزی تهیه دیده که انسان در دنیا بوده، چیزی که هست از چشم بصیرت او پنهان بوده است و مخصوصا از همه بیشتر این حقیقت برای او پنهان بوده که روز قیامت روز کنار رفتن پرده‌ها، و مشاهده پشت پرده است.

برای اینکه اولاً غفلت وقتی تصور دارد که در این میان چیزی باشد و ما از بودنش غافل باشیم. از سوی دیگر تعبیر به غطاء (پرده) کرده، و این تعبیر در جائی صحیح است که پشت پرده چیزی باشد و پرده آن را پوشانده و بین بیننده و آن حائل شده باشد.

و از سوی سوم تعبیر به حدت و تیزبینی در جایی صحیح است، و چشم تیزبین در جایی به درد می‌خورد که بخواهد یک دیدنی بسیار دقیقی را ببیند و الا احتیاجی به چشم تیزبین پیدا نمی‌شود.

فرشته موکل تحویلش می دهد!

- ” وَ قَالَ قَرِيْنُهُ هَذَا مَا لَدَى عَتِيْدٍ،
- فرشته موکل او می گوید این است آن انسانی که همواره با من بود و اینک حاضر است!“

سیاق آیه خالی از چنین ظهوری نیست که مراد از این قرین همان ملک موکلی باشد که در دنیا با او بود، حال اگر سائق هم همان باشد معنا چنین می شود: خدایا این است آن انسانی که همواره با من بود و اینک حاضر است!

و اگر مراد از کلمه قرین شهید می باشد که او نیز با آدمی است، معنا چنین می شود: این است - در حالی که به نامه اعمال آن انسان اشاره می کند، اعمالی که در دنیا از او دیده - آنچه من از اعمال او تهیه کرده ام!

در روایات اسلامی، در الدر المنثور است که ابن ابی الدنیا - در کتاب ذکر الموت - و ابن ابی حاتم، و ابو نعیم - در کتاب حلیه - از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: فرزند آدم، از آن آینده ای که برایش مقدر شده چقدر غافل است.

خدای تعالی وقتی می خواهد این بنده را بیافریند به فرشته می گوید: رزق او را بنویس، آثارش را بنویس، اجلش را هم بنویس، این را هم که آیا سعید است یا شقی ثبت کن!

آنگاه این فرشته بالا می رود، و خدای تعالی فرشته دیگری روانه می کند تا او را حفظ کند، آن فرشته نیز همواره مراقب او است، تا وی به حد رشد برسد، او نیز بالا می رود.

و خدای تعالی دو فرشته دیگر را موکل بر او می کند، تا حسنات و گناهانش را ثبت کنند، و این دو فرشته همچنان هستند تا آنکه مرگ آن بنده فرا رسد، آن وقت این دو فرشته نویسنده بالا می روند، فرشته موت می آید تا جان او را بگیرد، و چون او را داخل قبر کنند، دوباره جانش را به کالبدش برگرداند، و دو فرشته قبر آمده او را امتحان می کنند سپس بالا می روند.

و چون روز قیامت شود، دو فرشته نویسنده حسنات و گناهان، دوباره به سراغش می آیند، و نامه عمل او را باز کرده به گردنش می افکنند، و همچنان با او هستند، یکی به عنوان سائق و دیگری به عنوان شهید تا به عرصه اش برسانند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به درستی در پیش رو، امری عظیم دارید، امری مافوق قدرتتان، از خدای عظیم استقامت بجوید!

شرح روزی که در صور دمیده می شود!

- "يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا،
- روزی که در صور دمیده شود و در آن روز گناهکاران را کور محشور کنیم.
- نفخ صور کنایه از احضار و دعوت است. کلمه زرق به معنای کبود است. مراد از کبود محشور شدن مجرمین، کور بودن ایشان است. و آیه " و نحشرهم يوم القيمة على وجوههم عمياء،" هم آن را تایید می کند.
- " ینخافتون بینهم ان لبئتم الا عسرا"

کلمه تخافت به این معنا است که عده‌ای با یکدیگر آهسته صحبت کنند، و این آهسته سخن گفتن در اهل محشر به خاطر هول مطلع و فرعی است که به ایشان دست می‌دهد، و جمله " ان لبئتم الا عسرا،" بیان همان کلامی است که بین خود، تخافت می‌کنند، و معنای جمله به طوری که از سیاق بر می‌آید این است که به صورت پیچ‌پیچ به یکدیگر می‌گویند قبل از قیامت در دنیا بیش از ده روز نماندید، و منظورشان از این سخن، اندک شمردن عمری است که در دنیا کردند نسبت به خلود و ابدیتی که نشانه‌های آن برایشان آشکارا شده است .

" نحن اعلم بما يقولون اذ يقول امثلهم طريقة ان لبئتم الا یوما- یعنی ما به همه آنچه که در باره مکث در دنیا می‌گویند احاطه علمی داریم چون می‌دانیم که معتدل‌ترین آنان و آنهایی که گفتارشان نزدیک‌تر به صدق است می‌گویند: در دنیا نماندید مگر یک روز." و اگر گوینده این حرف را معتدل و راستگوترین مردم دانسته، برای این است که ماندن محدود در دنیا و عمر ناچیز آن در قبال ماندن تا ابد و عمر جاودانه قابل مقایسه نیست، و اصلا قدر و اندازه‌ای ندارد، پس اگر کسی آن را یک روز بداند نسبت به کسانی که ده روز دانسته‌اند به واقع نزدیک‌تر و راستگوتر است.

و همین قول نیز نسبی و غیر حقیقی است، حقیقت قول همان است که خدای سبحان در آیه: " و قال الذین اوتوا العلم و الايمان لقد لبئتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون،" بیان کرده است.

- "يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلا هَمْسًا،
- يَوْمَئِذٍ لا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا،
- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا يحيطون به علماء،
- وَ عَنَتِ الرُّجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا،
- وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لا هَمًّا،
- آن روز دعوت کننده حشر را که هیچ کجی و اعوجاجی در کارش نیست پیروی می‌کنند، و همه صداها به احترام خدای رحمان بیفتد و جز صدائی آهسته چیزی

- نمی‌شنوی،
- در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر از کسی که خدای رحمان اجازه شفاعتش داده باشد و سخن او را در شفاعت بپسندد،
 - خدا آنچه قبلا فرستاده‌اند و آنچه از آثار که دنبال خود آنان می‌رسد می‌داند و اما ایشان احاطه علمی به او ندارند،
 - و چهره‌ها در مقابل خدای زنده و قیوم متواضع شود و هر کس وزر ستمی به دوش دارد نومید گردد،
 - و هر کس کارهای شایسته و ایمان داشته باشد از ستم کشیدن و زیون شدن نترسد.

مردم در آن روز جز پیروی محض چاره‌ای ندارند، نه می‌توانند کمترین توقفی کنند، و نه کمترین استنکاف و تنبلی و مسامحه‌ای، برای اینکه همه اینها فرع توانستن است و آن روز نه تنها مردم توانایی ندارند بلکه توهم آن را هم نمی‌کنند چون آن روز به عیان می‌بینند که ملک و قدرت تنها از خدای سبحان است و کسی شریک او نیست همچنانکه فرمود: "لمن الملك اليوم لله الواحد القهار !" و نیز فرموده: "ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا !"

آن روز صداها به خاطر استغراق در مذلت و خواری در برابر خدای تعالی آنچنان آهسته می‌شود که هیچ شنونده‌ای جز صدایی خفیف نمی‌شنود.

"یومئذ لا تسمع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا."

اینکه منفعت شفاعت را نفی می‌کند، کنایه از این است که قضاء به عدل، و حکم فصل بر حسب وعده و وعید الهی جریان یافتنی است، و هیچ عاملی جرم مجرمی را ساقط ننموده، گناهی را از گناهکاری صرفنظر نمی‌کند، پس معنای اینکه فرمود شفاعت نافع نیست، این است که شفاعت اثر ندارد. و جمله "الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا"، استثنایی است که دلالت می‌کند بر اینکه در کلام سابق همه عنایت در این است که شفعاء را نفی کند نه تاثیر شفاعت را در شفاعت شدگان، و مراد این است که به کسی اجازه نمی‌دهند که در مقام شفاعت کسی سخنی بگوید، همچنانکه جمله بعدی هم که می‌فرماید: "و رضی له قولا"، اشاره به این معنا دارد، و می‌فهماند که آن روز سخن گفتن منوط به اجازه است، همچنانکه می‌فرماید: "یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه"، و نیز می‌فرماید: "لا ینکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا."

و اما اینکه فرمود: "و رضی له قولا"، معنایش این است که قول او آمیخته با چیزی که مایه سخط خدا است از قبیل خطا و خطیئه نباشد، چون اطلاق جمله اقتضا دارد به عموم حمل شود، و چنین کلامی جز از کسی که خدا سریره‌اش را خالص از خطای در اعتقاد و خطیئه در عمل کرده باشد نمی‌تواند سرزند، تنها کسانی ممکن است

چنین کلامی داشته باشند که خدا دلهاشان را در دنیا از رجس شرک و جهل پاک کرده باشد، و یا کسانی که ملحق به ایشان شده باشند، چون روز قیامت همه بلاها و ابتلاآت از ناحیه دلها و باطنها است، همچنانکه فرمود: **یوم تبلی السرائر!**

” **یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون به علما.**“

آیه شریفه احاطه علمی خدای را نسبت به مجرمین افاده می‌کند، احاطه نسبت به خلود ایشان که همان موقف جزاء باشد و نسبت به ما خلف ایشان که همان موقف دنیا و قبل از مردن و مبعوث شدنشان باشد، پس مجرمین از هر سو محاط علم خدا هستند، و خود احاطه‌ای به علم خدا ندارند، پس خدا به آنچه کرده‌اند کیفرشان می‌کند، و آن روز است که روی‌ها در برابر حی قیوم ذلیل گشته، نمی‌توانند حکم او را رد کنند، اینجا است که به تمام معنا خائب و خاسر می‌شوند.

” **و عنت الوجوه للعی القیوم.**“

” **عنت**“ به معنای ذلت در قبال قهر قاهر است، و حالتی است که در قیامت هر موجودی در برابر خدای سبحان، و در قبال ظهور سلطنت الهی او به خود می‌گیرد، همچنانکه فرمود: **” لمن الملك الیوم؟ لله الواحد القهار! “**

و به حکم این آیه در آن روز هیچ چیز مالک چیزی نیست، و مالک نبودنش به تمام معنای کلمه است، و همین خود ذلت و مسکنت علی الاطلاق است، و اگر عنت و ذلت را به وجوه نسبت داده از این باب بوده که وجوه اولین عضوی است که آثار ذلت در آن نمودار می‌شود و لازمه این عنت این است که نتواند مانع حکم خدا، و نفوذ آن در خلق گردد، و میان اراده خدا و ایشان حائل شود، پس هر اراده‌ای که در باره ایشان بکند ممضی و نافذ است!

و اگر در میان همه اسماء خدا دو اسم حی و قیوم انتخاب شد، بدین جهت بوده که مورد کلام مردگانی هستند که بار دوم زنده شدند، و وقتی زنده شدند که تمامی آن اسباب و وسایل که در دنیا در اختیارشان بود از کف داده‌اند، و در چنین مورد و ظرفی، مناسب همان حیات مطلقه و قیومیت او نسبت به هر چیز است.

- ” **و قد خاب من حمل ظلما،**

و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظلما و لا هضما.“

این آیه بیان پاداش خلق است، اما در جمله ” **و قد خاب من حمل ظلما،**“ مراد مجرمینی هستند که ایمان نیاوردند و آن روز خیبیت را که بدترین جزاء است دارند، نه هر کسی که مرتکب ظلم و لو مختصری از آن شده باشد، و یا هر ظالمی که باشد چه مؤمن و چه کافر، نه، زیرا مؤمن هرگز در قیامت دچار خیبیت نمی‌شود، چون شفاعت

شامل او می‌گردد.

و بر فرض هم که مراد عموم ظالمان باشد، و بخواهد بفرماید هر کس که وزر و وبال ظلم را حمل کرده باشد خائب است، ناگزیر معنایش خیبیت از آن قسم سعادت است که ظلم با آن منافات دارد، نه خیبیت از مطلق سعادت.

و اما جمله ” و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن ...“ بیانی است طفیلی برای حال مؤمنین صالح، که به منظور تکمیل اقسام و متمیم سخن در دو فریق صالحان و مجرمین آمده است، و اگر عمل صالح را مقید به ایمان کرده، برای این است که عمل صالح به وسیله کفر حبط می‌شود، و این مقتضای آیات حبط است.

پایان سرنوشت انسانها

با خاتمه یافتن این آیه بیان اجمالی سرنوشت ایشان در روز جزاء از ساعتی که مبعوث می‌شوند تا وقتی که به پاداش عمل خود می‌رسند، تمام می‌شود.

اول مساله احضارشان را با جمله ” یوم یفخ فی الصور“ و سپس مساله حشرشان را با جمله ” یتخافتون“ بیان نموده و آن را خیلی نزدیک معرفی کرده، به طوری که بعضی از افرادی که در باره آن اظهار نظر می‌کنند می‌گویند: یک روز میان مرگ و بعث ما فاصله شد.

در مرحله سوم مساله گنجایش زمین برای اجتماع همه مردم را بیان کرد، و با جمله ” و یسنلونک عن الجبال ...“ فهماند که در آن روز زمین هموار و بدون پستی و بلندی می‌شود. (رجوع شود به فصل: تغییرات طبیعی قیامت)

در مرحله چهارم اطاعت و پیروی مردم از داعی حضور را با جمله ” یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له“ بیان کرد.

و در مرحله پنجم با جمله ” یومئذ لا تنفع الشفاعة“ خاطر نشان ساخت که شفاعت هیچ تاثیری در اسقاط جزاء ندارد مگر به اذن.

و در مرحله ششم با جمله ” یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم“ مساله احاطه علمی خدا را نسبت به حال بندگان، و احاطه نداشتن بندگان به علم او را خاطر نشان ساخت.

و در مرحله هفتم سلطنت خدای را بر کافران، و ذلت ایشان را در برابر او، و نفوذ حکم او در میان بندگان را با جمله ” و عننت الوجوه للخی القیوم“ بیان کرد.

و در مرحله هشتم با جمله ” و قد خاب“ کیفر کافران را معین نمود که چیست؟ با این بیان وجه ترتب آیات به یکدیگر و ترتب مطالب آنها معلوم گردید.

فتعالی الله الملك الحق!

این جمله تسبیح و تنزیه خدا است از هر چیزی که لایق ساحت قدس او نیست. خدای تعالی ملکی است که در ملک خود تصرف می‌کند یعنی مردم را به سوی راهی که صلاح ایشان است هدایت می‌کند، و سپس احضارشان نموده جزایشان می‌دهد، و جزایشان بر طبق عمل آنان است، چه خیر و چه شر، پس چنین خدایی که مالک هر چیزی است و ملکش مطلق هم هست، متعالی است، هیچ مانعی از تصرفاتش منع نمی‌کند، و کسی نیست که حکمش را تعقیب نماید، رسولانی می‌فرستد، کتابهایی برای هدایت مردم نازل می‌کند، و همه اینها از شؤون سلطنت او است، و سپس بعد از مردن مبعوثشان نموده، احضارشان می‌کند، آنگاه بر طبق آنچه کرده‌اند جزایشان می‌دهد، در حالی که همه برای حی قیوم، سر بزیر افکنده، ذلیل شده باشند، و این نیز از شؤون سلطنت او است، پس او است ملک در اول و در آخر، و او است حقی که بر آنچه ازل بوده ثابت خواهد بود.

آیه ۱۰۳ تا ۱۱۴ سوره طه المیزان ج: ۱۴ ص: ۲۹۵

رستاخیز همه مردگان با آخرین نفخه صور

- " وَ نُفِّخُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ،
- قَالُوا يَا بُولَلْنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ،
- إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ،
- بعد از آن صیحه بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگهان همه از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند،
- در حالی که می‌گویند: واویلا چه کسی ما را از این خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان وعده‌ای است که خدای مهربان به توسط انبیایش به ما می‌داد و معلوم شد انبیای او راست می‌گفته‌اند،
- آن نفخه هم به جز يك صیحه نیست که ناگهان همگی نزد ما حاضر می‌شوند.

این نفخه صور، نفخه دومی است که به وسیله آن همه مردگان زنده می‌شوند، و قیامت برپا می‌گردد و مردم همگی به سرعت به پیشگاه پروردگارشان شتاب می‌کنند. " ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون، " آن صیحه و نفخه‌ای که ایشان را ناگهانی رسید، و بدون درنگ و مهلت همه را نزد ما حاضر ساخت، نبود مگر یک نفخه و صیحه.

تعبیر به "لدینا - نزد ما" بدین جهت است که روز قیامت روز حضور نزد خدا است برای فصل قضا و رسیدگی به حساب اعمال و حقوقی که مردم از یکدیگر ضایع کرده‌اند.

آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۴۶

حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور

- "يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ،
- روزی که زلزله‌های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی‌آورد،
- و از پس آن، حادثه دومین - صیحه عظیم - رخ می‌دهد."

راجفه به صیحه‌های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد، و رادفه به صیحه متاخر تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا بر این تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می‌شود، که آیه زیر هم بر آنها دلالت دارد، می‌فرماید: "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیهِ اخری فاذا هم قیام ینظرون."

مراد از راجفه نیز همان نفخه اولی است، که زمین و کوهها را تکان می‌دهد، و مراد از رادفه نفخه دوم است، که متاخر و بعد از نفخه اول صورت می‌گیرد.

- "قلوب یومئذ واجفة ابصارها خاشعة،
- دل‌هایی در آن روز سخت هراسان است دیدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد."
- این جمله بیانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده می‌شود، نفوس بشری است.

اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اینکه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشمها قوی‌تر از سایر اعضا است.

آیه ۶ تا ۹ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۰

کیفیت نفخ و دمیدن در صور

- "وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ،
- و بگوش باش روزی که منادی از مکانی نزدیک ندا برمی‌آورد."

مراد از ندای منادی همان نفخه صور است که مسؤول آن به طوری که از آیه بعد استفاده می‌شود در آن می‌دمد.

و اینکه فرمود: ندا از مکانی نزدیک است بدین جهت است که ندا آن چنان به خلائق احاطه دارد که به نسبت مساوی بگوش همه می‌رسد، و افراد نسبت به آن دور و نزدیک نیستند، چون ندا - همانطور که گفتیم - نفخه بعث و کلمه حیات است.

- ”يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ،
- روزی که همه آن صیحه را که قضائش حتمی است می‌شنوند که روز خروج از قبرها است.“

این آیه بیان آن روزی است که منادی ندا می‌دهد. و اگر فرمود: صیحه‌ای است به حق، برای این است که قضائی است حتمی.

و معنای اینکه فرمود: ”ذلك يوم الخروج“ این است که امروز روز خروج از قبرها است، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”يوم يخرجون من الاجداث سراعا.“

- ”إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ،
- این ما مییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت به سوی ما است .“
- مراد از احیاء افاضه حیات بر جسدهایی است که در دنیا مرده‌اند. و مراد از اماتة همان میراندن در دنیا است، که عبارت است از منتقل شدن به عالم قبر. و مراد از جمله ”و الینا المصیر“، به طوری که از سیاق برمی‌آید احیاء در روز قیامت است.
- ”يَوْمَ تَشْفُقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ،
- بازگشت در روزی که زمین به زودی از روی آنان می‌شکافتد و آن حشری است که برای ما آسان است.“

یعنی، زمین از روی ایشان شکافته می‌شود، و ایشان به سرعت به سوی دعوت کننده بیرون می‌شوند.

”ذلك حشر علينا يسير“ یعنی آنچه گفتیم که از قبور شکافته شده به سرعت بیرون می‌شوند، حشری است که انجامش برای ما آسان است.

آیه ۴۱ تا ۴۴ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۴۱

از قبرها با سرعت بیرون می آیند!

- «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفَضُونَ،
- خَشْبَعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَ هَقَّهُمْ ذَلَّةً ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ،
- روزی که به سرعت از قبرها در آیند،
- و همه به سوی يك نقطه به سرعت به راه افتند،
- گویی در آنجا به سوی علامتی روان می‌شوند!
- چشمهایشان از شدت شرمندگی به پایین افتاده،
- ذلت از سرپایشان می‌بارد،

به ایشان گفته می‌شود: این است همان روزی که وعده‌اش را می‌دادند! »

می فرماید: روز قیامت از قبرها در می‌آیند، در حالی که سرگردان می‌دوند، گویا به سوی علامتی می‌دوند تا راه را پیدا کنند، در حالی که اثر خشوع قلبی در دیدگان‌شان هویدا باشد، آری آن روزی که در دنیا وعده داده می‌شدند، همین روز است!

” ذلك اليوم الذي كانوا يوعدون!“

آیه ۴۲ تا ۴۴ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۳۴

تلاطم انسانی قبل از قیامت و نفخ صور برای جمع شدن

- ” وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا،
- در آن روز بگذاریمشان که چون موج در هم شوند و در صور دمیده شود و جمعشان کنیم جمع کامل.“

در آن روز از شدت ترس و اضطراب آنچنان آشفته می‌شوند که دریا در هنگام طوفان آشفته می‌شود، و مانند آب دریا به روی هم می‌ریزند و یکدیگر را از خود می‌رانند، در نتیجه نظم و آرامش جای خود را به هرج و مرج می‌دهد، و پروردگارشان از ایشان اعراض نموده رحمتش شامل حالشان نمی‌شود و دیگر به اصلاح وضعشان عنایتی نمی‌کند.

این آیه به منزله تفصیل همان اجمالی است که ذو القرنین در کلام خود اشاره کرده و گفته بود: ” فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء،“ و نظیر تفصیلی است که در جای دیگر آمده که: ” حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون و اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین،“ و بهر تقدیر این جمله از ملاحم یعنی پیشگوییهای قرآن است.

مقصود از: ” و نفخ فی الصور،“ نفخه دومی قبل از قیامت است که با آن همه مردگان زنده می‌شوند، به دلیل اینکه دنبالش می‌فرماید: ” فجمعنا هم جمعا و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا.“

آیه ۹۹ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۵۰۷

صحرای محشر

در تفسیر قمی در ذیل جمله ” و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا،“ از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

چون روز قیامت شود خدای تعالی تمامی مردم را در یک سرزمین جمع

می‌کند، در حالی که همه پا برهنه و لخت و عریان باشند، پس در موقف حشر می‌ایستند، آنقدر که عرق شدیدی از ایشان فرو ریزد، نفس‌ها به شماره افتد، در چنین حالی به مقدار پنجاه سال خواهند ایستاد، و این همان قول خدای عز و جل است که می‌فرماید: " و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا ...!"

المیزان ج: ۱۴ ص: ۳۰۲

سوال یوم حشر

- " وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ، فَرَلَيْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ آيَانَا تَعْبُدُونَ، فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ، هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ، وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ،
 - و روزی که همه خلائق را محشور می‌کنیم سپس به مشرکین گوئیم شما و خدایانتان بر جای خود باشید، آن روز رابطه‌ای را که بین آنان و خدایانشان برقرار بود (و جز خیال و توهم چیزی دیگر نبود،) قطع خواهیم کرد، و خدایانشان خواهند گفت: شما در حقیقت ما را نمی‌پرستیدید، (چون معیار پرستش در ما وجود نداشت،) و شما خیال خود را می‌پرستیدید،
 - خدا کافی است در اینکه شاهد گفتار ما باشد، که ما از پرستش شما هیچ اطلاعی نداشتیم،
 - در آن صحنه است که اعمال يك يك انسانها که در دنیا برای آن روز خود از پیش فرستاده‌اند، با محك خدایی مورد بررسی قرار می‌گیرد، (تا حقیقت هر عملی برای صاحبش کشف شود، و نیز معلوم شود،) که مولای حقیقی ایشان خدا بود، و آنچه به نام معبود خیالی به خدا نسبت می‌دادند و هم و خیالی بیش نبود!
- منظور از " حشر جمیع" حشر همه آنهاست که تاکنون ذکر شدند، چه مؤمنین و چه مشرکین، و چه شرکای ایشان.
- " ثم نقول للذين اشركوا مكانكم انتم و شرکاؤكم."
- در آن روز به مشرکین می‌گوئیم همانجا که هستید باشید، شرکای شما نیز در همان دوزخ که هستند باشند.
- این فرمان که: شما و شرکائتان بر جای باشید برای این است که در آنجا که جای اختیار و امتحان است، امتحان شوند.
- مشرکین و شرکاء و هر انسان دیگر آنچه را که در دنیا کرده امتحان شوند تا حقیقت کرده‌هایش برایش منکشف و روشن شود، و حقیقت هر عملی را که کرده به عیان مشاهده کند، نه اینکه صرفاً برایش بشمارند و بیان کنند که تو چنین و چنان کرده‌ای، بلکه عمل خود را مجسم می‌بیند و با مشاهده حق از هر چیزی، این معنا برایش منکشف می‌شود که مولای حقیقی، تنها خدای سبحان است و همه اوها م ساقط و

منهدم می‌گردد، و اثری از آن دعوی‌ها که بشر به اوهام و هواهای خود بر حق می‌بست باقی نمی‌ماند.

در آن روز حقیقت ولایت الهی بطور عیان ظهور پیدا می‌کند و خلق به عیان لمس می‌کنند که غیر از خدای تعالی، به جز فقر و مملوکیت محض چیزی ندارند، در این هنگام است که هر دعوی باطلی باطل و بنیان هر موهومی منهدم می‌گردد: " هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ، " و " يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، " و " و الامر يومئذ لله ! "

آیه ۳۰ تا ۳۰ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۶۲

هلاک شدگان در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد!

- " وَ إِن كَلِّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ، "
- با اینکه هیچ يك از آنان نیست مگر آنکه همگی نزد ما حاضر خواهند شد.

آیا ندیدند چقدر از اقوام قبل از ایشان را هلاک کردیم و دیگر به سوی آنان بر نمی‌گردند، و بدون استثناء همه‌شان دسته جمعی در روز قیامت برای حساب و جزا نزد ما حاضر خواهند شد.

این آیه شریفه در معنای آیه: " ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ. " می‌باشد.

آیه ۳۲ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۱۹

ظهور دهشت و احوال غیر قابل تصور در قیامت

- " وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ، "
- و اگر ستمگران دو برابر تمامی آنچه در زمین است مالک باشند همه را برای دفع عذاب روز قیامت می‌دهند آری در آن روز چیزهایی برایشان هویدا می‌شود که هرگز احتمالش را نمی‌دادند.

مشرکین به زودی در روز قیامت به اموری برخوانند خورد که وضع آن امور مافوق تصورشان و بزرگتر و هول‌انگیزتر از آن است که به ذهن آنان خطور کرده باشد. " و بدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون، " یعنی در قیامت چیزهایی برایشان هویدا می‌شود که خیالش را هم نمی‌کردند.

اگر ظالمین که منکر معاندند دو برابر آنچه در زمین از اموال و ذخائر و گنجینه‌ها است، می‌داشتند، همانا همه آن را می‌دهند تا از سوء عذاب برهند.

مشرکین از انبیا و مؤمنین می‌شنیدند که خدا حساب و میزانی برای اعمال دارد و قضا و آتش و الوانی از عذاب دارد، آنگاه شنیده‌های خود را - با انکاری که نسبت به آن داشتند - بر آنچه در ذهنشان بود یعنی آتش دنیا و عذاب دنیا و حساب و میزان دنیا مقایسه می‌کردند و چون در قیامت به آنها برخوردند، خواهند دید که بزرگتر از آن است که در دنیا به خاطر کسی خطور کند .

این آیه در توصیف عذاب خدا، نظیر آیه ” فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّة أعین،“ است در توصیف نعیم اهل بهشت.

و نیز مقتضای سیاق آن است که ظهور مزبور از قبیل ظهور بعد از خفا، و انکشاف بعد از استتار باشد، همچنان که آیه ” لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید،“ نیز همین معنا را می‌رساند و می‌فهماند که عالم آخرت در همین عالم نیز بوده، و لیکن پنهان و در پرده، و در قیامت این پرده‌ها کنار می‌رود.

” و بدا لهم سیئات ما کسبوا ...،“ یعنی در آن روز کارهای زشتشان بعد از آنکه در دنیا از نظرشان پنهان بود، برایشان آشکار می‌شود .

بنا بر این، این جمله همان را می‌گوید که آیه ” یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء،“ آن را افاده می‌کند.

” و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن،“ یعنی همان عذابهای گوناگون و هولها و شدایدی که از اولیای دین در باره قیامت می‌شنیدند، و آن را استهزا می‌کردند، بر آنان نازل شد و به ایشان رسید.

آیه ۴۷ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۱۲

روز آرزو، دلها از شدت ترس به کلوگاه می‌رسد!

- ” وَ أَنْذَرُهُمْ یَوْمَ الْأَرْفَةِ إِذِ الْقُلُوبِ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِیْنٍ مَا لِلظَّالِمِیْنَ مِنْ حَمِیْمٍ وَ لَا شَفِیْعٍ یُطَاعُ،

- ای پیامبر ایشان را از روز آرزو بترسان، از آن وقتی که دلها از شدت ترس به کلوگاه می‌رسد و دچار ترس و اندوه شدید می‌گردد روزی که برای ستمکاران هیچ دوست و هیچ شفیعیتی که شفاعتش پذیرفته شود نیست.“

” وَ أَنْذَرُهُمْ یَوْمَ الْأَرْفَةِ، “ آرزو از اوصاف روز قیامت، و به معنای نزدیک است.

پس معنای این جمله آن است که مردم را از روز نزدیک انداز کن، و این معنا یعنی نزدیک بودن قیامت در آیه ” انهم یرونها بعیدا و نریه قریبا،“ نیز آمده است.

” اذا القلوب لدی الحناجر،“ این جمله کنایه است از نهایت درجه ترس، گویا کار

مردم از شدت وحشت به جایی می‌رسد که گویی دل‌هایشان از جای خود کنده می‌شود و

تا حنجره بالا می‌آید.

” ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع،“ کفار خویشاوند و نزدیکی ندارند که به یاری آنان بپا خیزد و حمیت قربتش به هیجان آید. این معنا در جمله ” فلا أنساب بینهم یومئذ،“ نیز آمده است، و معنای جمله ” و لا شفیع یطاع،“ این است که: کفار شفاعت پذیرفته ندارند!

آیه ۱۸ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۸۶

یوم التناد، روز فریادهای بلند و فرارهای بی فایده

- ” وَ یَوْمَ اِنِیْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ یَوْمَ التَّنَادِ،
- یَوْمَ تُولُوْنَ مُدْبِرِیْنَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهِ مِّنْ غَاصِمٍ وَ مَنْ یُضِلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ،
- و نیز من بر شما ای قوم می‌ترسم از روز قیامت، روزی که بانگ و فریاد مردم از هر سو بلند می‌شود،
- روزی که از عذاب پا به فرار می‌گذارید ولی از ناحیه خدا هیچ حافظی ندارید و کسی که خدا گمراهش کند دیگر هیچ راهنما نخواهد داشت.“

منظور از یوم التناد روز قیامت است و تسمیه قیامت به این اسم، به خاطر این است که در آن روز ستمگران یکدیگر را با صدای بلند صدا می‌زنند، و داد و فریادشان به اوایلا بلند می‌شود، همانطور که در دنیا به داد و فریاد عادت کرده بودند.

” یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم،“ منظور از این یوم باز همان روز قیامت است و شاید مراد این باشد که کفار در آن روز در دوزخ از شدت عذاب از این سو به آن سو فرار می‌کنند شاید که راه نجاتی پیدا کنند، ولی از هر طرف که می‌دوند برگردانده می‌شوند، همچنان که در جای دیگر قرآن کریم آمده ” کلما ارادوا أن یخرجوا منها من غم اعدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق.“

” و من یضلل الله فما له من هاد،“ - شما پشت کرده و فرار می‌کنید و لیکن هیچ پناهی ندارید، چون اگر پناهی باشد از ناحیه خداست، و از آن ناحیه هم پناهی نیست، برای اینکه خدا شما را گمراه کرده و کسی که خدا گمراهش کرده باشد، دیگر راهنمایی نخواهد داشت!

آیه ۳۲ و ۳۳ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۰۱

شدت روز قیامت و ناتوانی مستکبرین از سجده

- ” یَوْمَ یُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُوْدِ فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ،
- روزی که شدت به نهایت می‌رسد و خلق به سجده دعوت می‌شوند ولی اینان نمی‌توانند سجده کنند، چون کبر و نخوت ملکه ایشان شده است.“

کشف از ساق مثلی است برای افاده نهایت درجه شدت، چون وقتی انسان به سختی دچار زلزله یا سیل یا گرفتاری دیگر می‌شود، شلوار را بالا کشیده کمر را می‌بندد، تا بهتر و سریع‌تر به تلاش بپردازد، و وسیله فرار از گرفتاری را فراهم سازد، زمخشری در کشاف گفته معنای ”یوم یکشف عن ساق“ روزی که شدت امر به نهایت می‌رسد است، و گر نه در آن روز نه ساق پایی در بین است، و نه شلواری که از آن بالا بکشند!

این آیه تا پنج آیه بعد، مطلب معترضه‌ای است که در بین واقع شده چون سخن از شرک مشرکین به میان آمده بود، و اینکه آنها معتقد بودند شرکا در روز قیامت اگر قیامت و حسابی باشد ایشان را به سعادت می‌رسانند، لذا در این چند آیه معترضه فرمود نه خدای تعالی شریکی دارد، و نه در آن روز این شرکای خیالی شفاعتی دارند، و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و یگانگی او در ربوبیت، در دنیا را پذیرفتن، آنها را آنچنان پذیرفتنی که آدمی را دارای صفت خضوع سازد، و روز قیامت سعادت‌مند کند.

و اما این تکذیب‌گران مجرم که در دنیا برای خدا سجده نکردند، در آخرت هم نمی‌توانند برای او سجده کنند، در نتیجه سعادت‌مند نمی‌شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هیچ وجه نمی‌تواند یکسان باشد، بلکه خدای سبحان به خاطر استکباری که کردند در دنیا معامله استدراج و مماشات با ایشان می‌کند، تا شقاوتشان به حد نهایت برسد، و مستحق عذاب الیم آخرت گردند.

پس معنای اینکه فرمود: ”یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون“، این شد که ای پیامبر به یاد آر روزی را که بر این کفار بسیار سخت خواهد شد، و چون دعوت می‌شوند برای خدا سجده کنند نمی‌توانند بکنند، چون حالت خضوع برای خدا در دل ندارند، و در دنیا به خاطر تکبری که داشتند چنین ملکه‌ای کسب نکردند، روز قیامت هم روز کشف باطن آدمی است، وقتی باطن در دنیا باطنی بوده که نگذاشته ایشان خاضع شوند، در آخرت هم نخواهد گذاشت.

”خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة“ در حالی که چشم‌هایشان از شرم به زیر افتاده است، و در حالی که ذلت قهری سراپای آنان را فرا گرفته است. اگر خشوع را به چشم‌ها نسبت داده برای این است که اولین عضوی که خشوع قلبی را حکایت می‌کند چشم است.

”و قد كانوا یدعون الی السجود و هم سالمون“ آن روز که دعوت می‌شدند در برابر خدای سبحان سجده کنند با اینکه سالم بودند و می‌توانستند سجده کنند و بهترین تمکن را داشتند سجده نکردند و به دعوت انبیا اعتنا نمودند.

” فذرنی و من یکنذب بهذا الحدیث،“ منظور از کلمه هذا الحدیث قرآن کریم است. و این آیه کنایه است از اینکه خدای تعالی به تنهایی برای عذاب آنان کافی است، و دست از ایشان بر نخواهد داشت.

آیه ۴۲ و ۴۳ سوره قلم میزان ج ۱۹ ص ۶۴۳

توصیف روز قیامت و عذاب کفار در آن

- ” سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ،
- لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ،
- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ،
- سائلی از کفار درخواست عذابی کرد که لا محاله واقع می‌شد،
- و کافران دافعی برای آن نداشتند.“

آنچه سیاق سوره معارج دست می‌دهد این است که می‌خواهد روز قیامت را توصیف کند به آن عذابهایی که در آن برای کفار آماده شده، از همان آغاز، سخن از عذاب دارد.

سؤال سائلی را حکایت می‌کند که از عذاب الهی کفار پرسیده، و اشاره می‌کند به اینکه این عذاب آمدنی است، و هیچ مانعی نمی‌تواند از آمدنش جلوگیری شود، و نیز عذابی است نزدیک، نه دور که کفار می‌پندارند، آنگاه به صفات آن روز و عذابی که برای آنان تهیه شده پرداخته، مؤمنین را که به انجام وظائف اعتقادی و عملی خود می‌پردازند استثنا می‌کند.

” انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا،“ اگر کفار عذاب قیامت را دور می‌بینند و به دوری آن معتقدند، این اعتقادشان ظنی است، و امکان آن را بعید می‌پندارند، نه اینکه معتقد به معاد باشند ولی آن را دور بپندارند، چون کسی که معتقد به معاد است هرگز درخواست عذاب آن را نمی‌کند، و اگر هم بکند صرف لقلقه زبان است، و اما رؤیت خدای تعالی به معنای علم آن حضرت است به اینکه قیامت محقق است، و آنچه آمدنی است نزدیک هم هست.

” یوم تکون السماء کالمهل - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می‌شود،“
 ” و تکون الجبال کالعهن- و کوهها چون پشم حلاجی شده می‌گردند.“
 ” و لا یسئل حمیم حمیما- و هیچ حامی و دوستی سراغ دوستش را نمی‌گیرد.“

کلمه حمیم به معنای خویشاوند نزدیکی است که انسان اهتمام به امر او داشته و برایش دلسوزی بکند، و این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آنقدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد

می‌برد، به طوری که هیچ حمیمی از حال حمیم خود نمی‌پرسد.
 معنای جمله مورد بحث این است که خویشاوند هر کسی را به او نشان می‌دهند، ولی او به خاطر گرفتاریهای خودش احوالی از آنان نمی‌پرسد.
 ”یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته الّتی تؤویه و من فی الأرض جمیعا ثم ینجیه،“ مجرم به خاطر جرمش آنقدر عذابش شدید می‌شود که آرزو می‌کند ای کاش می‌توانست نزدیکترین اقارب، و گرمی‌ترین عزیزان خود مثلا فرزندان و برادران و فصیله خود را قربان خود می‌کرد، و بلکه تمامی انسانهای روی زمین را - اگر اختیارشان به دست او بود - می‌داد و عذاب را از خود دور می‌کرد، و معلوم است کسی که از شدت عذاب حاضر است عزیزان خود را فدای خود کند، دیگر کی احوال آنان را می‌پرسد.

” کلا انها لظی،

نزاعه للشوی،

تدعوا من ادبر و تولى و جمع فاوعی،

اما هیئات چه آرزوی خامی که آتش دوزخ شعله‌ور است،

و در هم شکننده اعضای بدن است،

او هر روگردان از حق و مستکبری را به سوی خود می‌خواند،

و همه آنهاپی را که اموال را جمع و ذخیره کردند در خود جای می‌دهد.“

آیه ۱ و ۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

روزی سخت بر کافران، روز نقر ناقور

- ” فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ،

- فَذٰلِكَ یَوْمُنْذِ یَوْمٍ عَسِیْرٌ،

- عَلٰی الْکٰفِرِیْنَ غَیْرُ یَسِیْرٍ،

- وقتی فرمان کوبنده حق صادر و در صور دمیده می‌شود،

- آن روز، روزی است سخت،

- و بر کافران روزی ناهموار است.“

نقر در ناقور نظیر جمله نفخ در صور کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و

احضار آنان برای حساب‌رسی است.

” فذٰلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر،“ اشاره ذلک به زمان نقر در ناقور

است، و بعید نیست که مراد از کلمه یومئذ روزی باشد که خلائق برای حساب و جزا به

سوی خدا بر می‌گردند.

یا ممکن است منظور روزی باشد که به سوی خدا بر می‌گردند.

می فرماید: زمان نقر ناقور که در روز رجوع خلایق به خدا واقع می‌شود، زمانی بس دشوار بر کافران است.

آیه ۸ تا ۱۰ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۳

بطشه کبری! انتقام الهی

- " فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ،
- يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ،
- رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ،
- پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد،
- دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک،
- آن وقت است که می‌گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ایمان خواهیم آورد!"

می‌فرماید: منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد. این تهدیدی است به عذابی که از هر سو مردم را فرا می‌گیرد. "یغشی الناس"، یعنی دودی که از هر طرف بر مردم احاطه می‌یابد.

" هذا عذاب الیم ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون،" این جمله حکایت گفتار مردمی است که دچار عذاب دخان شدند، و معنایش این است که در آن روز که آسمان دودی آشکارا می‌آورد، مردم می‌گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ایمان خواهیم آورد.

و در این گفتار خود، هم به ربوبیت خدا اعتراف می‌کنند و هم اظهار ایمان می‌کنند که ما به این دعوت حقت ایمان می‌آوریم.

" انی لهم الذکری و قد جاءهم رسول مبین،" یعنی از کجا می‌توانند متذکر شوند، و به حق اعتراف کنند، در حالی که این حق را رسولی آشکارا آورد، و مع ذلک به آن ایمان نمی‌آوردند، رسولی که رسالتش بسیار روشن بود و جای هیچ شکی در آن نبود.

" ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون،" سپس از رسول اعراض کرده گفتند: او معلم

است، یعنی دیگران یادش داده‌اند و مجنون است یعنی جن او را آسیب زده است.

" انا کاشفوا العذاب قليلا انکم عاندون- ما مقدار کمی از عذاب را از شما برمی‌داریم ولی شما باز برخواهید گشت. " اگر منظور از دخان یکی از علامتهای نزدیک قیامت بود معنایی که از آیه نزدیک‌تر به ذهن باشد این است که: شما به سوی عذاب روز قیامت برمی‌گردید.

- " یوم نبطش البطشه الکبری انا منتقمون،"

- روزی که با گرفتنی سخت و بزرگ می‌گیریم که ما انتقام گیرنده هستیم،

منظور از روزی که خدا کفار را به بطشی بزرگ بطش می‌کند روز قیامت است. توصیف بطشه با کلمه کبری مؤید همین تفسیر است، چون این توصیف، بطشه را بطشه‌ای معرفی می‌کند که بزرگتر از آن تصور نمی‌شود، و چنین بطشه‌ای همان بطشه روز قیامت است که عذابش از هر عذابی سخت‌تر است، همچنان که قرآن کریم فرموده: "فيعذبه الله العذاب الاكبر،" کما اینکه پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است، و در آن باره می‌فرماید: "و لاجر الآخرة اكبر !"

آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۰۸

حال انسان در روز قیامت

- "يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ،

- می‌پرسد کی روز قیامت و حساب خواهد بود؟"

"فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر- بگو روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند، و ماه تابان تاریک شود، و میان خورشید و ماه جمع گردد." در این آیه چند نشانه از نشانه‌های قیامت ذکر شده است.

منظور از برق بصر تحیر چشم در دیدن و دهشت‌زدگی آن است، و منظور از خسوف قمر بی‌نور شدن آن است.

"يقول الانسان يومئذ أين المفر،" یعنی کجاست گریزگاه؟

"كلا لا وزر- هرگز مفری نیست!" این جمله رد آنان در سؤال از مفر است، و کلمه وزر به معنای پناهگاهی چون کوه و قلعه و امثال آن است، و این کلام خداست نه تتمه گفتار انسان.

"إلى ربك يومئذ المستقر،" به سوی کسی جز خدا مستقری نیست، پس وزر و پناهگاهی هم که به آن پناهنده شوند، و آن از ایشان دفاع کند وجود ندارد.

توضیح اینکه انسان به سوی خدای تعالی سیر می‌کند و خواه ناخواه خدای خود را دیدار می‌کند، و سیرش به سوی او می‌انجامد، و هیچ حاجبی که او را از وی بپوشاند و یا از عذاب وی مانع شود وجود ندارد، و اما حاجبی که در آیه قرآن یاد شده و فرموده: "كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون،" از سیاق دو آیه استفاده می‌شود منظور محرومیت از کرامت خدای تعالی است نه اینکه خدا از حالشان بی‌خبر باشد، و یا ایشان از خدا غایب و پنهان باشند.

ممکن هم هست بگوییم مراد از جمله مستقر انسان به سوی اوست، این باشد

که زمام امر در سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ بودن مستقر آدمی به دست خداست، و به مشیت او وابسته است، هر کس را بخواهد در بهشت منزل می‌دهد که جای متقین است، و هر کس را بخواهد در دوزخ که جای مجرمین است، همچنان که خودش در جای دیگر فرموده: "يَعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ."

و ممکن است منظور این باشد که استقرار مردم در روز قیامت به حکم خدای تعالی است، تنها اوست که در بین بشر نفوذ دارد نه غیر او، همچنان که باز خود خدای تعالی فرموده: "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ لَهُ الْحَكْمُ وَالْيَهُ تَرْجِعُونَ !"

"يَنْبِؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ" منظور از "ما قَدَّمَ" خوبی و بدیهایی است که انسان در اول عمرش کرده است.

منظور از "و أَخَّرَ" کارهای نیک و بد آخر عمر است، و یا منظور از اولی نیک و بدیهایی است که خودش در همه عمر کرده، و منظور از دومی آثار خیر و شری است که او منشأش را در بین مردم باب نموده، و اگر سنت حسنه‌ای برای بعد از خودش باب کرده پاداش می‌بیند، و اگر سنت سیئه‌ای باب کرده عقاب می‌بیند.

"بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ - انسان صاحب بصیرت بر نفس خویش است، و خود را بهتر از هر کس می‌شناسد، و اگر با ذکر عذرهای خود دفاع می‌کند، صرفاً برای این است که عذاب را از خود برگرداند."

بصیرت به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است. بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از بصیرت حجت است، همچنان که در آیه "مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ" به این معنا آمده، و انسان هم خودش حجتی است علیه خودش، در آن روز وقتی بازجویی می‌شود، و از چشم و گوش و دلش سؤال می‌شود، همان چشم و گوش و حتی پوست بدنش و دو دست و دو پایش به سخن آمده، علیه او شهادت می‌دهند، همچنان که درباره مورد سؤال قرار گرفتن گوش و چشم و دل فرمود: "ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولاً" و در مورد شهادت دادن گوش و چشم و پوست فرموده: "شهد عليهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم" و در باره سخن گفتن دست‌ها و شهادت دادن پاها فرموده: "و تكلمنا ايديهم و تشهد أرجلهم و لو ألقى معاذيره."

حال جمعی مردم در روز قیامت

- "كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ،
- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ،
- وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ، تَنْظُرُ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ،
- هرگز چنین نیست که شما می‌پندارید و دلایل معاد را مخفی شمارید بلکه شما دنیای

- زودگذر را دوست دارید،
- و به کلی کار آخرت و نشانه قیامت را رها می‌کنید،
- آن روز رخسار طایفه‌ای از شادی برافروخته و نورانی است،
- و با چشم قلب جمال حق را مشاهده می‌کنند،
- و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است،
- که می‌دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آنها را می‌شکند.

این آیات صفات روز قیامت است، البته از این نظر که مردم در آن روز چه حالی دارند، و اینکه مردم در آن روز دو طایفه‌اند، طایفه‌ای که چهره‌ای شکفته و دلی شاد دارند، و طایفه‌ای دیگر که چهره‌ای درهم کشیده و دلی نومید از نجات دارند، و اشاره می‌کند به اینکه آغاز این تقسیم از زمان احتضار شروع می‌شود.

” وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة،“ نضارت چهره و درخت و امثال آن به معنای خرمی و زیبایی و بهجت آنهاست. وجوهی در آن روز که قیامت بپا می‌شود زیبا و خرم است، و مسرت و بشاشت درونی از چهره‌ها نمایان است، همچنان که در جای دیگر در باره این وجوه فرموده: ” تعرف فی وجوههم نضرة النعیم،“ و نیز فرموده: ” و لقیهم نضرة و سرورا.“

مراد از نظر کردن به خدای تعالی نظر کردن حسی که با چشم سرانجام می‌شود نیست، چون برهان قاطع قائم است بر محال بودن دیده شدن خدای تعالی، بلکه مراد نظر قلبی و دیدن قلب به وسیله حقیقت ایمان است، همانطور که براهین عقلی هم همین را می‌گویند، و اخبار رسیده از اهل بیت عصمت علیهم السلام هم بر همین دلالت دارد.

پس این طایفه دل‌هایشان متوجه پروردگارشان است، و هیچ سببی از اسباب دل‌هایشان را از یاد خدا به خود مشغول نمی‌کند، چون آن روز همه سبب‌ها از سببیت ساقطند، و در هیچ موقعی از مواقف آن روز نمی‌ایستند، و هیچ مرحله‌ای از مراحل آنجا را طی نمی‌کنند، مگر آنکه رحمت الهی شامل حالشان است، و از فزع آن روز ایمنند: ” و هم من فزع یومئذ امنون،“ و هیچ مشهدی از مشاهد جنت را شهود نمی‌کنند، و به هیچ نعمتی از نعمت‌هایش متنعم نمی‌شوند، مگر آنکه در همان حال پروردگار خود را مشاهده می‌کنند، چون نظر به هیچ چیز نمی‌کنند، و هیچ چیزی را نمی‌بینند، مگر از این دریچه که آیت خدای سبحان است، و معلوم است که نظر کردن به آیت از آن جهت که آیت است عینا نظر کردن به صاحب آیت یعنی خدای سبحان است .

” و وجوه یومئذ باسرة تظن أن یفعل بها فاقرة،“ وجوهی در آن روز به سختی عبوس است، می‌داند که با آنان رفتاری می‌شود که پشتشان شکسته شود، و یا دماغشان به آتش داغ شود.

” کلا اذا بلغت التراقي- باش تا جانشان به گلو رسد، “ این جمله رد از این عمل ایشان است که زندگی دنیای عاجله را دوست می‌دارند و آن را مقدم بر زندگی آخرت می‌دارند، گویا فرموده: از این رفتار تان دست بردارید که این زندگی و این طرز فکر برای شما دوام ندارد، و به زودی مرگ بر شما نازل گشته، به سوی پروردگارتان روانه می‌شوید. ” و قيل من راق- گویند کیست که درد این بیمار را علاج کند؟ “ چه کسی از اهل و عیال و دوستانش در آنچه که پیرامون اویند می‌تواند او را شفا دهد و دردش را دوا کند؟

” و ظن انه الفراق، “ یعنی انسان محتضر وقتی این احوال را مشاهده می‌کند، یقین می‌کند که دیگر باید از زندگی عاجله دنیا که علاقمند بدان بود، و بر آخرت ترجیحش می‌داد جدا شود.

” و التفت الساق بالساق- و ساقهای پا به هم در پیچد، “ ظاهر این عبارت این است که مراد از آن پیچیدن ساقهای پای محتضر در یکدیگر است، چون وقتی روح به گلوگاه می‌رسد حیات ساری در اطراف بدن باطل گشته، دیگر تعادلی بین اعضا نمی‌ماند.

آیه می‌خواهد با تعبیر پیچیدن ساق به ساق از احاطه شدائد و ورود پی در پی آنها خبر دهد، چون از دم مرگ تا روز قیامت شدائد یکی پس از دیگری روی می‌آورد.

” الی ربك يومئذ المساق- در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید، “ مراد از اینکه در قیامت یا در روز مرگ سوق به سوی خدای تعالی است، این است که بازگشت به سوی اوست، و اگر از بازگشت، به مساق تعبیر آورد، برای اشاره به این بود که آدمی در این بازگشت، اختیاری از خود ندارد، مانند حیوانی که دیگری او را می‌راند، آدمی را هم دیگری به سوی این سرنوشت می‌برد، و او خود هیچ چاره‌ای از آن ندارد، پس او به حکم ” الی ربك يومئذ المساق، “ از روز مرگش به سوی پروردگارش رانده می‌شود، تا به حکم ” الی ربك يومئذ المستقر، “ در قیامت بر او وارد شود.

آیه شریفه می‌فهماند که غایت و نقطه نهایی هستی برگشتن به خدای تعالی است.

” ایحسب الانسان أن یتترك سدی، “ آیا انسان چنین می‌پندارد که ما او را مهمل رها می‌کنیم و اعتنایی به او نداریم، و چون نداریم بعث و قیامتی هم نیست، و بعد از مردن دیگر زنده‌اش نمی‌کنیم، و در نتیجه تکلیف و جزایی در کار نیست؟

” الم يك نطفة من منی یمنی، “ مگر او نطفه‌ای نبود از منی‌ای که در رحمش می‌ریزند، ” ثم كان علقة فخلق فسوی، “ آری او همین نطفه بود و سپس آن انسان و یا آن منی قطعه‌ای لخته خون بود که خدای تعالی با تعدیل و تکمیل، اندازه‌گیری و سپس

صورت‌گیری کرد. ” فجعل منه الزوجين الذكر و الانثی،“ یعنی از انسان دو صنف درست کرد، یکی نر و دیگری ماده!

” ایس ذلك بقادر علی ان یحیی الموتی؟“ در این آیه بر مساله بعث که مورد انکار کفار است، و آن را بعید می‌شمارند استدلال شده، و دلیل آن را عموم قدرت خدای تعالی و ثبوتش در خلقت ابتدایی دانسته، فرموده خدای تعالی قادر بر خلقت بار دوم انسان است، به دلیل اینکه بر خلقت نخستین او قادر بود، و خلقت دوم اگر آسان‌تر از خلقت اول نباشد دشوارتر نیست.

آیه ۱۹ تا ۳۹ سوره قیامت المیزان ج ۲۰ ص ۱۷۳

احوال متفاوت انسانها در وقوع صیحه آسمانی

- ” فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ،

- پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید! “

کلمه صاخّه به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

- ” یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ...،

- و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می‌کند،

- و از مادر و پدرش،

- و از همسر و فرزندانش،

- در آن روز هر کس آنقدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی‌افتد.“

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می‌کند، شدت آن روز به حدی است که انسان از اقربا و نزدیکانش می‌گریزد، برای اینکه شدت آنچنان احاطه می‌کند که نمی‌گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می‌خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد، و بر آدمی چیره گردد، آنچنان آدمی را به خود جذب می‌کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می‌سازد.

- ” وجوه یومئذ مسفرة، ضاحكة مستبشرة،

- در آن روز چهره‌ها دو جورند چهره‌هایی نورانی، خندان و خوشحال،“

این آیه بیان می‌کند که در آن روز مردم به دو قسم منقسم می‌شوند، قسمی اهل سعادت، و قسمی دیگر اهل شقاوت، و اشاره می‌کند به اینکه هر یک از این دو طایفه با سیما و قیافه‌اش شناخته می‌شود، اهل سعادت چهره‌هایی نورانی و درخشانده دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده‌ای خوش از آن چهره‌ها هویدا است، پس معنای مستبشره

همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدانجا منتقل می‌شوند خوشحالند .

- ” و وجوه یومئذ علیها غبرة، ترهقها قتره
- و چهره‌هایی غبارآلود و اندوهبار، که ظلمت و کدورت از آن می‌بارد.“

در این چهار آیه حال دو طایفه را، با بیان حال چهره‌هایشان بیان کرده، چون چهره و قیافه آینه دل است، هم مسرت درونی در آن جلوه می‌کند و هم اندوه و گرفتاری.

- ” اولئك هم الكفرة الفجرة،
- آنان همین کافران فاجرند!“

آیه ۳۳ تا آخر سوره عبس المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۳

طامه کبری - ضابطه سکونت در جهنم و سکونت در بهشت

- ” فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى،
- يَوْمَ يَنْذَرُ الْإِنْسُ مَا سَعَى، وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى،
- فَأَمَّا مَنْ طَعَى، وَ ءَاتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى،
- وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى،
- فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى!
- پس وقتی آن حادثه بزرگ رخ دهد،
- در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می‌آورد،
- و جهنم برای هر صاحب چشمی ظاهر می‌شود،
- کسی که طغیان کرده و زندگی دنیا را ترجیح داد، دوزخ جایش است،
- و اما کسی که از موقعیت پروردگارش ترسیده و از هوای نفس جلوگیری کرده،
- بهشت جایگاه او است.“

طامه کبری همان قیامت است، چون قیامت داهیه‌ای است که از هر داهیه دیگری عالی‌تر است، و بر هر داهیه‌ای غالب است، این است معنای کبری بودن طامه قیامت، و چون نفرموده قیامت از هر داهیه‌ای بزرگتر است، بطور مطلق فرموده داهیه بزرگتر، معلوم می‌شود هیچ داهیه و واقعه‌ای بزرگتر از آن نیست.

” یوم یندکر الانسان ما سعی- در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می‌آورد.“

” و برزت الجحیم لمن یری،“ در آن روز، دوزخ ظاهر می‌شود، و پرده از روی آن

بر می‌دارند، تا هر صاحب چشم و بینایی آن را به عیان ببیند.

آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا

عَنْكَ غَطَائِكَ فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا،“ چیزی که هست آیه سوره ق مفصل‌تر است، می‌فرماید: تو

از این در غفلت بودی، پس ما پرده‌ات را کنار زدیم، اینک امروز چشمت تیزبین شده

است!

و از ظاهر آیه مورد بحث بر می آید که جهنم قبل از روز قیامت خلق شده، تنها در روز قیامت با کشف غطاء ظاهر می شود، و مردم آن را می بینند.

- " فاما من طغى و اثر الحیوة الدنيا فان الجحيم هى الماوى،

- و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هى الماوى،"

در این آیات حال مردم در آن روز به تفصیل بیان شده، می فرماید مردم دو قسم می شوند، یعنی وقتی طامه کبری بیاید مردم دو دسته می شوند، طاغیان، و ترسندگان از خداوند .

خدای تعالی در این آیات سه گانه، مردم را به دو دسته تقسیم فرموده، اهل جهنم و اهل بهشت، - و اگر صفت اهل جهنم را جلوتر ذکر کرد برای این بود که روی سخن با مشرکین بود- و اهل جهنم را به همان اوصافی توصیف کرد که در آیه " من طغى و اثر الحیوة الدنيا،" به آن توصیف کرده، و تعریف آنان را مقابل تعریف اهل بهشت قرار داده، که در آن فرموده: " من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى،" و به هر حال توصیفی که از دو طائفه کرده جنبه بیان ضابطه دارد.

معنای آیات سه گانه در دادن ضابطه کلی برای صفت اهل دوزخ و اهل بهشت در این خلاصه می شود که: اهل جهنم اهل کفر و فسوق، و اهل بهشت اهل ایمان و تقوایند، و در این میان طوائف دیگری غیر آن دو طائفه هستند که از مستضعفین می باشند، کسانی که به گناهان خود اعتراف داشته، اعمالی صالح را با اعمالی زشت مخلوط می کنند، و نیز طوائف دیگری که امرشان به دست خدای سبحان است، و چه بسا با شفاعت و وسائل دیگر مشمول مغفرت خدا بشوند .

مقام پروردگار، و کسی که از آن بترسد!

" و اما من خاف مقام ربه ... " در آیه مورد بحث صفت ربوبیت و سایر صفات کریمه خدای تعالی چون علم و قدرت مطلقه اش و قهر و غلبه اش و رحمت و غضبش که از لوازم ربوبیت او است، مقام او است، که در آیه " و لا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی و من یحلل علیه غضبی فقد هوی و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی،" و آیه " نبیء عبادى انى انا الغفور الرحيم و ان عذابى هو العذاب الاليم،" مقام خود را به بندگانش اعلام می دارد.

پس مقام خدای تعالی که بندگان خود را از آن می ترسانند همان مرحله ربوبیت او است که مبدأ رحمت و مغفرت او نسبت به کسانی است که ایمان آورده تقوی پیشه کنند، و نیز مبدأ عذاب سخت و عقاب شدید او است، نسبت به کسانی که آیات او را

تکذیب نموده و نافرمانیش کنند.

آیه ۳۴ تا ۴۱ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۱۰

روزی که چشم‌ها خیره می‌شود و عقل‌ها زایل می‌گردد!

- ” وَ لَا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ،
- مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ،
- و میندار که خدا از اعمالی که ستمگران می‌کنند غافل است،
- بلکه کیفر آنها را تاخیر انداخته برای روزی که چشمها در آن روز خیره می‌شود،
- و مردم در حالی که گردن‌ها بر افراشته دیدگان به يك سو می‌دوزند چنانکه پلکشان بهم نمی‌خورد و دل‌هایشان خالی می‌گردد.“

معنای اینکه فرمود: ” لا یرتد الیهم طرفهم“ این است که از شدت هول و ترس از آنچه می‌بینند قادر نیستند چشم خود را بگردانند .

معنای: ” افئدتهم هواء“ این است که از شدت و وحشت قیامت دل‌هایشان از تعقل و تدبیر خالی می‌شود و یا به کلی عقلشان را زایل می‌سازد.
و معنای آیه اینست که:

- تو از اینکه می‌بینی ستمکاران غرق در عیش و هوسرانی و سرگرم فساد انگیختن در زمینند میندار که خدا از آنچه می‌کنند غافل است، بلکه ایشان را مهلت داده و عذابشان را تاخیر انداخته برای فرا رسیدن روزی که چشم‌ها در حدقه از حرکت باز می‌ایستد، در حالی که همینها گردن می‌کشند و چشمها خیره می‌کنند و دل‌هایشان دهشت زده می‌شود و از شدت موقوف، حيله و تدبیر را از یاد می‌برند.

آیه ۴۲ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۲۰

قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات

حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا

- ” وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالِكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ،
- و هیچ جنبنده‌ای در زمین و پرنده‌ای که با دو بال خود می‌پرد نیست مگر اینکه آنها نیز مانند شما گروه‌هائی هستند، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد، ما در کتاب از بیان چیزی فروگذار نکردیم.“

می فرماید: حیوانات زمینی و هوائی همه امت‌هائی هستند مثل شما مردم، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد.

باید دید کدام جهت اشتراک است که حیوانات را در مساله بازگشت به سوی خدا شبیه به انسان کرده است، و آن چیزی که در انسان ملاک حشر، و بازگشت به سوی خداست چیست؟

معلوم است که آن ملاک در انسان جز نوعی از زندگی ارادی و شعوری که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشانش می‌دهد، چیز دیگری نیست! پس ملاک تنها همان داشتن شعور و یا به عبارت دیگر، فطرت انسانیت است که به کمک دعوت انبیا راه مشروعی از اعتقاد و عمل به رویش باز می‌کند که اگر آن راه را سلوک نماید و مجتمع هم با او و راه و روش او موافقت کند در دنیا و آخرت سعادت‌مند می‌شود، و اگر خودش به تنهایی و بدون همراهی و موافقت مجتمع آن راه را سلوک کند در آخرت سعادت‌مند می‌شود، یا در دنیا و آخرت هر دو، و اگر آن راه را سلوک نکند بلکه از مقداری از آن و یا از همه آن تخلف نماید، در دنیا و آخرت بدبخت می‌شود.

تفکر عمیق در اطوار زندگی حیواناتی که ما در بسیاری از شؤون حیاتی خود، با آنها سر و کار داریم، و در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوع از انواع این حیوانات در مسیر زندگی به خود می‌گیرند، ما را به این نکته واقف می‌سازد که حیوانات هم مانند انسان دارای آراء و عقاید فردی و اجتماعی هستند، و حرکات و سکنااتی که در راه بقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می‌دهند، همه بر مبنای آن عقاید است، مانند انسان که در اطوار مختلف زندگی مادی، آنچه تلاش می‌کند، همه بر مبنای یک سلسله آراء و عقائد می‌باشد، و چنانکه یک انسان وقتی احساس میل به غذا و یا نکاح و داشتن فرزند و یا چیز دیگر می‌کند بی‌درنگ حکم می‌کند به اینکه باید به طلب آن غذا برخاسته

یا اگر حاضر است بخورد، و اگر زیاد است ذخیره نماید، و همچنین باید ازدواج و تولید نسل کند .

و نیز وقتی از ظلم و فقر و امثال آن احساس کراهت می‌نماید حکم می‌کند به اینکه تن به ظلم دادن و تحمل فقر حرام است، آنگاه پس از صدور چنین احکامی، تمامی حرکت و سکون خود را بر طبق این احکام انجام داده، و از راهی که احکام و آرای مزبور برایش تعیین نموده، تخطی نمی‌کند .

همین طور یک فرد حیوان هم- به طوری که می‌بینیم- در راه رسیدن به هدفهای زندگی و به منظور تامین حوائج خود از سیر کردن شکم و قانع ساختن شهوت و تحصیل مسکن، حرکات و سکناتی از خود نشان می‌دهد، که برای انسان، شکی باقی نمی‌ماند در اینکه این حیوان نسبت به حوائجش و اینکه چگونه می‌تواند آنرا برآورده سازد، دارای شعور و آراء و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع ضرر، وای دارد .

زیست‌شناسان در بسیاری از انواع حیوانات، مانند: مورچه، زنبور عسل و موربانه به آثار عجیبی از تمدن و ظرافت‌کاریهائی در صنعت، و لطائفی در طرز اداره مملکت، بر خورده‌اند که هرگز نظیر آن جز در بعضی از ملل متمدن دیده نشده است.

قرآن کریم هم در امثال آیه: "و فی خلقکم و ما بیث من دابة آیات لقوم یوقنون"، مردم را به شناختن عموم حیوانات و تفکر در کیفیت خلقت آنها و کارهائی که می‌کنند، ترغیب نموده، و در آیات دیگری به عبرت گرفتن از خصوص بعضی از آنها، مانند: چهارپایان، پرندگان، مورچگان و زنبور عسل دعوت کرده است.

انسان وقتی این آراء و عقاید را در حیوانات مشاهده کرده و می‌بیند که حیوانات نیز با همه اختلافی که انواع آن در شؤون و هدفهای زندگی دارند، با اینهمه، همه آنها اعمال خود را بر اساس عقاید و آرائی انجام می‌دهند، به خود می‌گوید: لابد حیوانات هم احکام باعته (اوامر) و زاجره (نواهی) دارند، و اگر چنین احکامی داشته باشند، لابد مثل ما آدمیان خوب و بد را هم تشخیص می‌دهند، و اگر تشخیص می‌دهند ناچار، مانند ما عدالت و ظلم هم سرشان می‌شود.

چون ملاک خوبی و بدی در قیامت و حساب اعمال و استحقاق کیفر و پاداش همین عدالت و ظلم است، پس حیوانات هم مانند انسان حشری دارند.

سؤالات و ابهامات در حشر حیوانات

- ۱- آیا به راستی حیوانات هم قیامتی دارند؟ آیا حیوانات در پیشگاه خدای سبحان، محشور می‌شوند به همان نحوی که انسان محشور می‌شود؟
 - ۲- آیا اگر محشور می‌شوند، حشر آنها هم مانند حشر انسان است؟ اعمال آنها هم به حساب درآمد و در میزانی سنجیده شده آنگاه بر حسب تکالیفی که در دنیا داشتند با دخول در بهشت پاداش یا با ورود در آتش کیفر می‌بینند؟
 - ۳- آیا آنها نیز برای خود انبیائی دارند، و در دنیا تکالیفشان به وسیله بعثت انبیائی به گوششان می‌رسد؟ و اگر چنین است آیا انبیای آنها از جنس خود آنها است، و یا از جنس بشر است؟
- اینها همه سؤالاتی است که در این بحث به ذهن خواننده می‌رسد، و جواب یک یک آنها از آیات قرآنی استفاده می‌شود:

اثبات حشر برای حیوانات

آیه: "ثم الی ربهم یحشرون"، متکفل جواب از این سؤال است، همچنانکه آیه: "وإذا الوحوش حشرت"، قریب به آن مضمون را افاده می‌کند.

از آیات بسیار دیگری استفاده می‌شود که نه تنها انسان و حیوانات محشور می‌شوند، بلکه آسمان‌ها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگها و بت‌ها و سایر شرکائی که مردم آنها را پرستش می‌کنند و حتی طلا و نقره‌ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده همه محشور خواهند شد.

شبهات حشر حیوانات به حشر انسان

آیا حیوانات هم مبعوث شده، و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و یا کیفر می‌بینند؟ بلی، معنای حشر همین است، زیرا حشر به معنای جمع کردن افراد و آنها را از جای کردن و به سوی کاری بسیج دادن است.

حشر آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و سنگها و غیر آن

قرآن کریم در خصوص اینگونه موجودات تعبیر به حشر نفرموده، و لیکن چنین فرموده است:

- "یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،"
و نیز فرموده:
- "و الارض جميعا قبضته يوم القيمة و السموات مطويات بيمينه."
و نیز فرموده:
- "و جمع الشمس و القمر." و نیز فرموده:
- "انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون، لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها." علاوه بر اینکه از آیه شریفه:
- "ان ربک هو یفصل بینهم يوم القيمة فیما کانوا فیہ یختلفون." و آیه:
- "ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیہ تختلفون."

و همچنین از آیات دیگری استفاده می‌شود که: تنها ملاک حشر مساله فصل خصومت در بین آنان و احقاق حق است که در آن اختلاف دارند .
مؤید این معنا ظاهر آیه: "و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة و لکن یؤخرهم الی اجل مسمى،" است، زیرا که این آیه ظهور در این دارد که اگر ظلم مردم مستوجب مؤاخذة الهی است تنها به خاطر این است که ظلم است، و صدورش از مردم دخالتي در مؤاخذة ندارد، بنا بر این هر جنبه ظالمی، چه انسان و چه حیوان، باید انتقام دیده و هلاک شود - دقت بفرمائید!

خدای تعالی از پاره‌ای از حیوانات لطائفی از فهم و دقائقی از هوشیاری حکایت کرده که هیچ دست کمی از فهم و هوش انسان متوسط الحال در فهم و تعقل ندارد، مانند داستانی که از مورچه و سلیمان حکایت کرده و فرموده است:

- "حتى اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون."

و نیز مانند مطلبی که از قول هدهد در داستان غایب شدنش حکایت کرده و فرموده است:

- "فقال احطت بما لم تحط به و جنتک من سبا بنبا یقین، انی وجدت امرأة تملکم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم، و جدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدھم عن السبیل فهم لا یتھدون..."

خواننده هوشیار اگر در این آیات و مطالب آن دقت نموده و آن مقدار فهم و

شعوری را که از این حیوانات استفاده می‌کند وزن کرده و بسنجد، تردید برایش باقی نمی‌ماند که تحقق این مقدار از فهم و شعور موقوف به داشتن معارف بسیاری دیگر و ادراکات گوناگونی است از معانی بسیط و مرکب.

عدم اثبات پیامبر بر غیر انسان

آیا حیوانات تکالیف خود را در دنیا از پیغمبری که وحی بر او نازل می‌شود می‌گیرند یا نه ؟ و آیا پیغمبرانی که فرضاً هر کدام به یک نوع از انواع حیوانات مبعوث می‌شوند، از افراد همان نوعند یا نه ؟ جوابش این است که: تاکنون بشر نتوانسته از عالم حیوانات سر درآورده و حجابهایی که بین او و بین حیوانات وجود دارد، پس بزند، لذا بحث کردن ما پیرامون این سؤال، فائده‌ای نداشته و جز سنگ به تاریکی انداختن چیز دیگری نیست، کلام الهی نیز، تا آنجا که ما از ظواهر آن می‌فهمیم، کوچکترین اشاره‌ای به این مطلب نداشته و در روایات وارده از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم چیزی که بتوان اعتماد بر آن نمود دیده نمی‌شود.

از آنچه که گفتیم به خوبی معلوم شد که اجتماعات حیوانی هم مانند اجتماعات بشری، ماده و استعداد پذیرفتن دین الهی در فطرتشان وجود دارد، همان فطریاتی که در بشر سر چشمه دین الهی است و وی را برای حشر و بازگشت به سوی خدا، قابل و مستعد می‌سازد، در حیوانات نیز هست.

گو اینکه حیوانات بطوری که مشاهده می‌کنیم، جزئیات و تفصیل معارف انسانی را نداشته و مکلف به دقائق تکالیفی که انسان از ناحیه خداوند مکلف به آن است، نیستند، چنانکه آیات قرآنی نیز این مشاهده را تایید می‌نماید، زیرا جمیع اشیاء عالم را مسخر انسان می‌داند و او را از سایر حیوانات افضل می‌شمارد. این منتها چیزی است که در باره حیوانات می‌توان اظهار داشت.

فصل دوم

تغییرات طبیعی و هول روز قیامت

سقوط نظام دنیا و نشانه های آن

– ” إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ :

- فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ،
- وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ،
- وَ إِذَا الْجِبَالُ نُبِيتْ،
- وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقْنِتتْ ...“

این آیات بیانگر روز موعودی است که از وقوع آن خبر داده و فرموده:

” انما توعدون لواقع!“

خدای سبحان روز موعود را با ذکر حوادثی که در آن واقع می‌شود، و مستلزم انقراض عالم انسانی و انقطاع نظام دنیوی است، معرفی می‌کند، نظیر تیره شدن ستارگان، شکافتن زمین، متلاشی شدن کوهها، و تحول نظام دنیا به نظامی دیگر.

و این نشانیها در بسیاری از سوره‌های قرآنی و مخصوصا سوره‌های کوچک قرآن از قبیل سوره نبا، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه، و غیر آن مکرر آمده است، و در روایاتی هم که در مورد مقدمات قیامت و نشانیهای آن وارد شده، این امور ذکر شده است.

اینکه خدای تعالی نشأه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف می‌کند، و خاطر نشان می‌سازد که نشانی آن برچیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان زمین آن، و متلاشی شدن کوههای آن، و پاره پاره شدن آسمان آن، و محو و بی‌نور شدن ستارگان آن و غیر اینها، در حقیقت از قبیل تحدید حدود یک نشأه به سقوط نظام حاکم بر نشأه‌ای دیگر است: ” و لقد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذکرون .“

نشانه ۱ - محو شدن نور ستارگان

پس معنای اینکه فرمود: "فاذا النجوم طمست"، این است که در آن روز اثر ستارگان، نور و سایر آثار آن محو می‌شود، چون کلمه طمس به معنای زایل کردن اثر و محو آن است، همچنان که در جای دیگر این طمس را معنا کرده و فرموده: "و اذا النجوم انكدرت."

نشانه ۲ - شکافته شدن آسمان

"و اذا السماء فرجت - یعنی روزی که آسمان پاره می‌شود،" و در جای دیگر این فرج را معنا کرده فرموده: "اذا السماء انشقت."

نشانه ۳ - ریشه کن شدن کوهها

"و اذا الجبال نسفت- یعنی روزی که کوهها از ریشه کنده می‌شوند و از بین می‌روند." در جای دیگر فرموده: "و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا."

نشانه ۴ - حاضر شدن انبیاء

"و اذا الرسل اقبلت - و روزی که زمان حضور انبیا برای شهادت علیه امت‌ها معین می‌شود،" و یا آن زمانی که منتظر رسیدنش هستیم تا رسولان علیه امت‌ها شهادت دهند، فرا می‌رسد.

- لَأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ،
- لِيَوْمِ الْفَصْلِ، وَ مَا أَدْرَاك مَا يَوْمِ الْفَصْلِ،
- وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ!

می‌فرماید: این امور برای چه روزی تاخیر داده شده، و خلاصه چه روزی صورت می‌گیرد؟

این سؤال و جواب عظمت و هول انگیزی آن روز را می‌رساند.

منظور از روز فصل روز جزا است که در آن خدای تعالی بین خلائق فصل قضا

می‌کند، همچنان که فرمود: "ان الله یفصل بینهم یوم القیمة."

"ویل یومئذ للمکذبین!" وای در آن روز به حال منکران خدا و قیامت و تکذیب

کنندگان کتاب و رسالت!

زلزله عظیم - إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ!

- "يَأْيَاهَا النَّاسُ انْقُضُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ،
 - يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى
 النَّاسَ سُكَرَى وَ مَا هُمْ بِسُكَرَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ،

- ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز چیزی است هول انگیز،
 - روزی که آن را ببینید زنان شیرده از شدت هول آن، شیرخوار خویش را از یاد
 ببرند و زنان باردار بار خویش بیندازند و مردمان به نظرت مست آیند ولی مست
 نیستند بلکه سختی عذاب خدا ایشان را بی خود کرده است.

خطاب در آیه شریفه که فرمود: "یا ایها الناس"، شامل جمیع مردم، از کافر و
 مؤمن، مرد و زن، حاضر و غایب، و موجودین در عصر نزول آیه، و آنهایی که بعدا به وجود
 می آیند؛ می شود.

و حاضرین در عصر خطاب و در مجلس خطاب وسیله پیوستگی با همه است،
 چون همه در نوع انسانیت مشترکند.

در این خطاب مردم را امر کرده که از پروردگارشان بپرهیزند، کافر بپرهیزد،
 ایمان آورد، مؤمن بپرهیزد از کیفر مخالفت اوامر و نواهی او در فروع اندیشه کند. و آنگاه
 امر مزبور را تعلیل کرده به اینکه چون زلزله قیامت امر عظیمی است.

نشانه ۵- وقوع زلزله عظیم

و اگر زلزله را اضافه به ساعت کرد، و فرمود: "زلزلة الساعة" بدین جهت است که
 زلزله از علامتهای قیامت است.

نشانه ۶- رها کردن عزیزان

"یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما أرضعت."

در آیه شریفه کلمه مرضعة را به کار برده تا دلالت کند بر اینکه دهشت و هول
 قیامت، آن چنان سخت است که وقتی ناگهانی می رسد، مادری که پستان در دهان بچه اش
 گذاشته آن را از دهان او بیرون می کشد.

نشانه ۷- گیج و دهشت زده شدن آدمها

در جمله: "وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری"، می فرماید مست نیستند، در
 حالی که خودش قبلا فرموده بود که ایشان را مست می بینی و این بدان منظور است که

دلالت کند بر اینکه مستی ایشان و اینکه عقلهایشان را از دست داده و دچار دهشت و حیرت شده‌اند، از شراب نیست، بلکه از شدت عذاب خدا است که ایشان را به آن حالت افکنده همچنانکه خدای عز و جل فرموده: "ان اخذه الیم شدید!"

و ظاهر آیه این است که این زلزله قبل از نفخه اولی صور که خدا از آن در آیه: "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون"، خبر داده، واقع می‌شود، چون آیه مورد بحث مردم را در حال عادی فرض کرده که ناگهانی و بی‌مقدمه زلزله ساعت رخ می‌دهد، و حال ایشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت که آیه شریفه شرح داده، در می‌آیند.

و این قبل از نفخه اولی است، که مردم با آن می‌میرند، نه نفخه دوم، چون قبل از نفخه دوم، مردم زنده‌ای در روی زمین وجود ندارد.

آیه ۱ و ۲ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۷۷

سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمین

- " إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ،
- وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ،
- وَ إِذَا الْجِبَالُ سَوَّيَتْ،
- زمانی که آفتاب در هم پیچیده می‌شود،
- و آن روز که ستارگان سقوط می‌کنند،
- و وقتی که کوهها از شدت زلزله به راه می‌افتند...!"

سوره تکویر روز قیامت را با ذکر پاره‌ای از مقدمات و نشانیهای آن و پاره‌ای از آنچه در آن روز واقع می‌شود متذکر و یادآور می‌شود و آن روز را چنین توصیف می‌کند:

نشانه ۸- پیچیده و تاریک شدن خورشید

" إذا الشمس کورت،" کلمه تکویر به معنای پیچیدن چیزی، و به شکل مدور در آوردن آن است، نظیر پیچیدن عمامه بر سر، و شاید تکویر خورشید استعاره باشد از اینکه تاریکی بر جرم خورشید احاطه پیدا می‌کند.

نشانه ۹- سقوط و تیره شدن ستارگان

" و إذا النجوم انکدرت،" انکدار به معنای سقوط است، و انکدار مرغ از هوا، به معنای آمدنش به طرف زمین است، و بنابر این مراد از این جمله این است که در آن روز ستارگان می‌ریزند، همچنان که آیه " و إذا الكواكب انتثرت،" نیز همین را می‌رساند، البته ممکن هم هست از باب کدورت و تیرگی باشد، و مراد این باشد که در آن روز ستارگان

بی نور می‌شوند.

نشانه ۱۰- راه افتادن کوهها

” و اذا الجبال سیرت،“ روزی که از شدت زلزله آن کوهها به راه می‌افتند، مندک و متلاشی و غباری پراکنده می‌شوند و سرابی خالی از حقیقت کوهی می‌گردند، همه اینها تعبیرهایی است که در قرآن درباره وضع کوهها در آن روز آمده است .

نشانه ۱۱- بی صاحب ماندن اموال

- ” و اذا العشار عطلت،
- و هنگامی که نفیس‌ترین اموال بی‌صاحب می‌ماند.“

معنای تعطیل شدن عشاء این است که در آن روز عرب شتر عشاء را که مال نفیسی است، رها می‌کند، و هیچ چوپان و دشتبانی که آن را حفظ کند بر آن نمی‌گمارد، و گویا در این جمله اشاره‌ای بطور کنایه به این معنا باشد که همین اموال نفیسی که مردم در دنیا بر سر آن پنجه به روی هم می‌کشند، آن روز بی‌صاحب می‌ماند، کسی نیست که از آنها استفاده کند، برای اینکه مردم آن روز آنقدر به خود مشغولند که از هیچ چیز دیگری یاد نمی‌کنند، همچنان که در جای دیگر فرمود: ” لکل امریء منهم یومئذ شان یغنیه!“

نشانه ۱۲- محشور شدن وحوش

- ” و اذا الوحوش حشرت،
- و روزگاری که وحشی‌ها هم مانند انسانها زنده می‌شوند.“

کلمه وحوش جمع وحش است، و این کلمه به معنای حیوانی است که هرگز با انسانها انس نمی‌گیرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آیه از این جهت که در سیاق آیاتی قرار دارد که روز قیامت را توصیف می‌کند، این است که وحشی‌ها هم در روز قیامت مانند انسانها محشور می‌شوند، آیه شریفه ” و ما من دابة فی الأرض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون،“ نیز این احتمال را تایید می‌کند .

و اما اینکه وحشیان بعد از محشور شدن چه وضعی دارند، و سرانجام کارشان چه می‌شود؟ در کلام خدای تعالی و در اخباری که قابل اعتماد باشد چیزی که از این اسرار پرده بردارد نیامده، بلکه چه بسا بتوان از آیه سوره انعام آنجا که می‌فرماید: ” امم امثالکم،“ و نیز آنجا که می‌فرماید: ” ما فرطنا فی الکتاب من شیء،“ پاره‌ای رمزها که فی الجملة وضع را روشن کند استفاده نمود، و آن رموز بر اهل دقت و تدبیر پوشیده نیست .
و چه بسا بعضی گفته باشند که: محشور شدن وحشی‌ها مربوط به روز قیامت

نیست، بلکه از نشانه‌های قبل از قیامت است، و منظور از آن این است که قبل از قیامت (در اثر زلزله‌های پی در پی)، همه وحشی‌ها از بیشه خود بیرون بجهند.

نشانه ۱۳- آتش شدن دریاها

” و اذا البحار سجرت،
- و زمانی که دریاها افروخته گردند.“

تسجیر و افروختن دریاها، به دو معنا تفسیر شده، یکی افروختن دریایی از آتش و دوم پر شدن دریاها از آتش، و معنای آیه بنا به تفسیر اول این است که روز قیامت دریاها آتشی افروخته می‌شود، و بنا بر دوم این می‌شود که دریاها پر از آتش می‌شود.

نشانه ۱۴- رسیدن نفوس به زوج خود

” و اذا النفوس زوجت،
- و آن وقت که نفوس هر يك به جفت مناسب و لایق خود می‌رسد.“

اما نفوس سعیده با زنان بهشت تزویج می‌شوند، همچنان که فرمود: ” لهم فیها ازواج مطهرة،“ و نیز فرمود: ” و زوجناهم بحور عین،“ و اما نفوس اشقیاء با قرین‌های شیطانیشان ازدواج می‌کنند، همچنان که فرمود: ” احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما كانوا یعبدون،“ و نیز فرموده: ” و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین.“

نشانه ۱۵- سوال از دختران زنده بگور شده

” و اذا الموءدة سئلت، بای ذنب قتلت،
- و روزی که از دختران زنده به گور شده سوال شود که به کدامین گناه کشته شدند؟“

کلمه موءدة به معنای آن دختری است که زنده زنده در گور شده، و این مربوط به رسم عرب است که دختران را از ترس اینکه ننگ به بار آورند زنده زنده در گور می‌کردند،

در حقیقت مسؤول قتل این دختر پدر او است تا انتقام وی را از او بگیرند، لیکن در آیه، مسؤول را خود آن دختر دانسته و می‌فرماید از خود او می‌پرسند به چه جرمی کشته شد؟ این هم نوعی تعریض و توبیخی است از قاتل آن دختر و هم زمینه چینی است برای اینکه آن دختر جرأت کند و از خدای تعالی بخواهد که انتقام خون او را بگیرد، و آنگاه خدای تعالی از قاتل او سبب قتل او را بپرسد، و سپس انتقامش را بگیرد.

نشانه ۱۶- باز شدن نامه های اعمال

” و اذا الصحف نشرت،
- روزی که نامه‌های اعمال برای حساب باز می‌شود.“

نشانه ۱۷- کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها

«- و اذا السماء كشطت،
- و روزی که آسمان چون طومار پیچیده می‌شود...“

کلمه کشط به معنای قلع و کندن چیزی است که سخت به چیز دیگر چسبیده، و قهرا کندنش نیز به شدت انجام می‌شود.
کشط آسمان قهرا با آیه ” و السموات مطويات بيمينه،“ و آیه ” و يوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملكة تنزيلا،“ و سایر آیات مربوطه به این معنا منطبق می‌شود.

نشانه ۱۸- افروخته شدن دوزخ

” و اذا الجحيم سعرت،
- و روزی که دوزخ را می‌افروزند.“
سعرت شعله‌ور ساختن آتش است، بطوری که زبانه بکشد.

نشانه ۱۹- نزدیک شدن بهشت به اهل آن

” و اذا الجنة ازلفت،
- و زمانی که بهشت را به اهلش نزدیک می‌سازند.“
در قیامت بهشت را به اهل آن نزدیک می‌کنند تا داخلش شوند.

نشانه ۲۰- پی بردن فرد به اعمال خود

” علمت نفس ما احضرت،
- در چنین روزی هر کس می‌فهمد که چه کرده است.“

مراد از جمله ما احضرت اعمالی است که هر فردی در دنیا انجام داده است. آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.“

تغییرات شروع قیامت و نشانه های آن

- " إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ،
- وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ،
- وقتی آسمان بشکافتد،
- و فرمان پروردگارش را گوش می‌دهد و سزاوار شنیدن و امین پروردگارش می‌شود،
- و زمانی که زمین با از بین رفتن پستی و بلندی‌ها فراخ می‌گردد،
- و آنچه در جوف دارد بیرون انداخته، خود را تهی می‌سازد،
- و تسلیم فرمان پروردگارش می‌گردد و سزاوار خطاب و امین او می‌گردد.

این سوره به قیام قیامت اشاره نموده، بیان می‌کند که برای انسان سیری است به سوی پروردگارش، او در این مسیر هست تا پروردگارش را دیدار کند، و خدای تعالی به مقتضای نامه عملش به حسابش برسد، و در این آیات این مطالب را تاکید می‌کند، و آیات مربوط به تهدیدش از آیات بشارتش بیشتر است.

نشانه ۲۱- منشق و منقاد شدن آسمان

" اذا السماء انشقت، " وقتی آسمان شکافته شد انسان پروردگارش را ملاقات می‌کند، و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزای او می‌پردازد.

انشقاق آسمان به معنای از هم گسیختن و متلاشی شدن آن است و این خود یکی از مقدمات قیامت است، و همچنین مد ارض که در آیه سوم آمده و همچنین سایر علامتهایی که ذکر شده، چه در این سوره و چه در سایر کلمات قرآن از قبیل تکویر شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ریختن کواکب، و امثال آن.

" و أدنت لربها و حقت، " کلمه اذن در اصل لغت به معنای اجازه دادن نیست، بلکه به معنای گوش دادن است، و گوش دادن را هم که اذن نامیده‌اند تعبیری است مجازی از انقیاد و اطاعت، و کلمه حقت به معنای آن است که آسمان در شنیدن و اطاعت فرمانهای خدا حقیق و سزاوار می‌شود.

معنای آیه این است که آسمان مطیع و منقاد پروردگارش گشته، حقیق و سزاوار شنیدن و اطاعت فرامین پروردگارش می‌گردد .

نشانه ۲۲- گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان

" و اذا الأرض مدت، " ظاهرا منظور از کشیده شدن زمین، گشاد شدن آن است،

همچنان که در جای دیگر فرمود: ”یوم تبدل الأرض غیر الأرض.“
 ” و الوقت ما فیها و تخلت،“ یعنی زمین آنچه از مردگان در جوف دارد بیرون می‌اندازد، و خود را از آنچه دارد تهی می‌سازد.
 - ” و اذنت لربها و حقت - و تسلیم فرمان پروردگارش می‌گردد و سزاوار خطاب و امین او می‌گردد.“

آیه ۱ تا ۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۰

به راه افتادن کوهها و نمودار شدن زمین

- ” وَ یَوْمَ نُسِیرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا،
 - روزی که کوهها را به راه اندازیم، و زمین را نمودار بینی، و محشورشان کنیم، و یکی از آنها را وا نگذاریم.“

در این آیات ابتدا، مساله قیام قیامت مطرح شده، و بیان می‌فرماید که هر انسانی تک و تنها بدون اینکه کسی به غیر از عملش همراه او باشد محشور می‌گردد.

نشانه ۲۳- برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین

به راه انداختن کوهها به این است که آنها را از جای خود برکند. و خدای تعالی این معنا را در چند جا با تعبیراتی مختلف بیان فرموده، یک جا فرموده: ” و کانت الجبال کثیبا مهیلا،“ جایی دیگر فرموده: ” و تکون الجبال کالعین المنفوش،“ و در جایی دیگر فرموده: ” فکانت هباء منبثا،“ و جایی دیگر چنین تعبیر کرده که ” و سیرت الجبال فکانت سرابا.“

و آنچه از سیاق برمی‌آید این است که مساله بروز زمین، مترتب بر به راه انداختن کوهها است، یعنی وقتی کوهها و تلها تکان می‌خورند و فرو می‌ریزند زمین همه جایش بروز و ظهور می‌کند، و دیگر چیزی حائل از دیدن کرانه افق نیست، و یک ناحیه زمین حائل از ناحیه دیگرش نمی‌شود.

و معنای ” و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،“ این است که ما احدی از بشر را ترک نمی‌کنیم و همه را زنده می‌کنیم.

آیه ۴۷ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۴۴۶

باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها

- ” یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،
 - آن روزی که در صور دمیده می‌شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شوید،

- و فتحت السماء فكانت أبوابا،
- و آسمان گشوده شود پس درهای متعددی از آن باز شود تا هر فوجی از دری شتابند.

نشانه ۲۴- باز شدن درهای آسمان

و وقتی دربهای آسمان باز شد قهرا عالم انسانی به عالم فرشتگان متصل می‌شود.

نشانه ۲۵- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب

” و سیرت الجبال فكانت سرابا،
- و کوهها به حرکت در آید و مانند سراب گردد.“

به راه انداختن کوهها و متلاشی کردنشان، بالأخره طبعا به اینجا منتهی می‌شود که شکل کوهی خود را از دست داده اجزایش متفرق شود، همچنان که در چند جا از کلام مجیدش وقتی سخن از زلزله قیامت دارد و آثار آن را بیان می‌کند، از کوهها هم خبر داده می‌فرماید: ” و تسیر الجبال سیرا،“ و نیز می‌فرماید: ” و حملت الأرض و الجبال فدكتا دكة واحدة،“ و نیز می‌فرماید: ” و كانت الجبال كثيبا مهيلا،“ و نیز می‌فرماید: ” و تكون الجبال كالعين المنفوش،“ و نیز می‌فرماید: ” و بست الجبال بسا،“ و نیز فرموده: ” و اذا الجبال نسفت.“

پس به راه انداختن کوهها و خرد کردن آنها بالأخره منتهی می‌شود به پراکنده شدن و پاره پاره شدن آنها و به صورت تپه‌های پراکنده در آمدنشان و در نتیجه چون پشم حلاجی شده ساختنشان .

و اما سراب شدنشان به چه معنا است؟ و چه نسبتی با به راه انداختن آن دارد، به طور مسلم سراب به آن معنا که به نظر آبی درخشنده برسد نسبتی با به راه انداختن کوهها ندارد. بله این را می‌توان گفت که وقتی کوهها به راه افتادند، و در آخر حقیقتشان باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال راسیات که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بود، و هیچ چیز آن را تکان نمی‌داد با به حرکت در آمدن و باطل شدن، سرابی می‌شود خالی از حقیقت، پس به این اعتبار می‌توان گفت: ” و سیرت الجبال فكانت سرابا،“

آیه ۱۷ تا ۳۷ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۶۸

شرحی از تبدلات روز قیامت

- يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ،

- روزی که زمین، به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگر مبدل شود و مردم در پیشگاه خدای یگانه مقتدر حاضر شوند،
- ” روزی که این زمین بغیر این زمین مبدل می‌شود و این آسمانها به آسمانهایی غیر این مبدل می‌گردد....“

نشانه ۲۶- تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر

دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمانها و زمین بحث می‌کند این معنا را می‌رساند که این مساله در عظمت به مثابه‌ای نیست که در تصور بگنجد، و هر چه در آن باره فکر کنیم - مثلا تصور کنیم زمین نقره و آسمان طلا می‌شود و یا بلندپها و پستی‌های زمین یکسان گردد و یا کره زمین یک پارچه نان پخته گردد باز آنچه را که هست تصور نکرده‌ایم.

و این گونه تعبیرها تنها در روایات نیست، بلکه در آیات کریمه قرآن نیز آمده است، مانند آیه: ” و اشرفت الارض بنور ربها،“ و آیه: ” و سیرت الجبال فکانت سراپا،“ و آیه: ” و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب،“ - البته در صورتی که مربوط به قیامت باشد - و همچنین آیاتی دیگر، که مانند روایات از نظامی خبر می‌دهد که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارد، چون پر واضح است که روشن شدن زمین به نور پروردگارش غیر از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است.

و همچنین سیر و به راه افتادن کوهها در آن روز غیر از سیر در این نشأه است، زیرا سیر کوه در این نشأه نتیجه‌اش متلاشی شدن و از بین رفتن آنست، نه سراب شدن آن، همچنین بقیه آیات وارده در باب قیامت .

و معنای بروزشان برای واحد قهار با اینکه تمامی موجودات همیشه برای خدای تعالی ظاهر و غیر مخفی است، این است که آن روز تمامی علل و اسبابی که آنها را از خدایشان محجوب می‌کرد از کار افتاده، دیگر آن روز، با دید دنیائیشان هیچ یک از آن اسباب را که در دنیا اختیار و سرپرستی آنان را در دست داشت نمی‌بینند، تنها و تنها سبب مستقلی که مؤثر در ایشان باشد خدای را خواهند یافت، همچنان که آیات بسیاری بر این معنا دلالت دارد و می‌رساند که در قیامت مردم به هیچ جا ملتفت نشده و به هیچ جهتی روی نمی‌آورند، نه با بدنهایشان و نه با دل‌هایشان، و نیز به احوال آن روزشان و به احوال و اعمال گذشته‌شان توجه نمی‌کنند، الا اینکه خدای سبحان را حاضر و شاهد و مهیمن و محیط بر آن می‌یابند.

دلیل بر این معانی که گفتیم توصیف خدای سبحان است در آیه مورد بحث

به "واحد قهار" که این توصیف به نوعی غلبه و تسلط اشعار دارد، پس بروز مردم برای خدا در آن روز ناشی از این است که خدا یکتاست، و تنها اوست که وجود هر چیز قائم به او است، و تنها اوست که هر مؤثری غیر خودش را خرد می‌کند، پس چیزی میان خدا و ایشان حائل نیست، و چون حائل نیست پس ایشان برای خدا بارزند، آنهم بارز مطلق.

آیه ۴۸ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۲۹

تخت و هموار شدن زمین

- " وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا،
- فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا،
- لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا،
- ترا از کوهها پرسند بگو پروردگرم آن را پراکنده کند آنچنان که جز خودش کس نمی‌داند،
- و زمین را پهن نموده هموار واگذارد،
- که در آن برجستگی و انحرافی نبینی."

این آیه دلالت دارد بر اینکه مردم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم از وضع کوهها در روز قیامت پرسیده بودند، که در این آیات از آن جواب می‌دهد.

نشانه ۲۷- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین

"فقل ينسفها ربي نسفا - یعنی بگو پروردگرم آنها را ذره ذره نموده و ذره‌هایش را منتشر می‌کند، به طوری که در جای آن چیزی باقی نمی‌ماند."

"فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا."

کلمه قاع به معنای زمین صاف و تخت است، و کلمه صفصف نیز به معنای زمین تختی است که لیز و صاف باشد. و معنای جمله این است که پس از خرد کردن کوهها و پاشیدن ذرات آن، زمین را تخت و هموار می‌کند، به طوری که هیچ چیز روی آن دیده نمی‌شود.

" لا تری فیها عوجا و لا امتا- هیچ بیننده‌ای نقطه پستی مانند ذره و نقطه بلندی مانند تل و کوه در آن نمی‌بیند."

آیه ۱۰۵ تا ۱۰۷ سوره طه المیزان ج: ۱۴ ص: ۲۹۴

درهم پیچیده شدن طومار آسمانها

- "يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِّ لِلْكَتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَغَدَاً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا

فَعْلِينَ،

- روزی که آسمانها را در هم پیچیم چون در هم پیچیدن طومار برای نوشتن، چنانکه خلقت را از اول پدید آوردیم دوباره آن را اعاده کنیم که کار ما چنین است!

نشانه ۲۸- پیچیده شدن آسمان مانند طومار

سجل - که همان صحیفه نوشته شده است - وقتی که پیچیده می شود نوشته هم پیچیده می شود، یعنی الفاظ و یا معانی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می شود، و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آنها ظاهر نمی ماند، همچنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می شود، همچنانکه فرموده: "والسماوات مطويات بيمينه"، در نتیجه، غایب گشته چیزی از آن ظاهر نمی ماند، نه عینی، و نه اثری .

چیزی که هست از دانای به غیب پنهان نمی شود هر چند که از دیگران پنهان می گردد، همچنانکه نوشته از سجل پنهان نیست هر چند که از دیگران پنهان است. پس طی و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای برگشت آن به خزائن غیب است بعد از آنکه از خزائن نازل، و اندازه گیری شده بود، همچنانکه در باره آن و تمامی موجودات فرموده: "و ان من شيء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم"، و نیز به طور مطلق فرموده: "و الی الله المصیر"، و "ان الی ربك الرجعی!"

و شاید به خاطر این معنا بوده که بعضی گفته اند: "جمله کما بدأنا اول خلق نعیده"، ناظر به رجوع تمامی موجودات به حالتی است که قبلاً یعنی قبل از آغاز خلقت داشته اند، و آن حالت این بوده که هیچ بوده اند، همچنانکه فرموده: "و قد خلقتك من قبل و لم تك شيئاً"، و نیز فرموده: "هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً"، و این معنا همان مطلبی است که به ابن عباس نسبت می دهند که گفته معنای آیه این است که هر چیزی نابود می شود آن چنان که قبل از خلقت بود. و این قول هر چند با اتصال آیه به جمله "یوم نطوی السماء..." مناسب دارد و برای آن جنبه تعلیل دارد، و لیکن آنچه بیشتر به سیاق آیات قبل می خورد بیان اعاده به معنای ارجاع موجودات و ایجاد آنها بعد از فناء است، نه اعاده به معنای افناء و برگرداندن به حالت قبل از وجود.

پس ظاهر سیاق آیات می رساند که مراد این است که ما خلق را مبعوث می کنیم همان طوری که قبلاً ایجاد کرده بودیم. و مراد این است: ما خلائق را به همان آسانی بر می گردانیم که خلقشان کردیم بدون اینکه برای ما دشواری داشته باشد.

و معنای اینکه فرمود: "و عدا علینا انا کنا فاعلین"، این است که: ما به او وعده ای دادیم که وفایش بر ما واجب شده و ما آنچه وعده داده ایم عملی خواهیم نمود و این است

سنت ما.

آیه ۱۰۴ تا ۱۰۸ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۶۴

حرکت کوه ها مانند ابرها

- " وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صَنَعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ

- و کوهها را بینی و پنداری که بی حرکتند ولی مانند ابر در حرکتند، صنع خدای یکتاست که همه چیز را به کمال آورده که وی از کارهایی که می‌کنید آگاه است.

این آیه شریفه از آن جهت که در سیاق آیات قیامت قرار گرفته، آنچه می‌گوید در باره همان قیامت است و پاره‌ای از وقایع آن روز را توصیف می‌کند، که عبارت است از به راه افتادن کوهها، که در باره این قضیه در جای دیگر قرآن فرموده: " و سیرت الجبال فکانت سراپا،" و نیز در مواردی دیگر از آن خبر داده است.

نشانه ۲۹- حرکت کوه ها چون ابرها

پس اینکه می‌فرماید: " و تری الجبال - و می‌بینی کوهها را،" خطاب در آن به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و مراد از آن مجسم کردن واقعه است، همچنان که در آیه " و تری الناس سکاری،" حال مردم را در آن روز مجسم می‌کند، نه اینکه تو الآن ایشان را می‌بینی، بلکه اگر می‌دیدی حال ایشان را آنچه از وضعشان که دیدنی است اینطور به نظرت می‌رسید که مست اند.

" تحسبها جامدة . یعنی کوهها را می‌بینی و آنها را جامد گمان می‌کنی. معنای هر دو جمله این است که: تو در آن روز کوهها را- که امروز جامد گمان می‌کنی- می‌بینی چون ابر به حرکت درمی‌آیند، و یا معنایش این می‌شود: تو در آن روز کوهها را - در حالی که جامد گمانش می‌کنی - می‌بینی چون ابر به حرکت درمی‌آیند.

و جمله: " و هی تمر مر السحاب،" معنایش این است که: تو کوهها را وقتی در صور دمیده می‌شود، در حالی می‌بینی که سیر می‌کنند مانند سیر ابرها در آسمان.

" صنع الله الذي اتقن كل شيء،" یعنی آن را آفرید آفریدی!

در این جمله تلویح و اشاره‌ای است به اینکه این صنع و این عمل از خدای تعالی تخریب و ویرانی عالم است، لیکن چون تکمیل آن را در پی دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به منتها درجه کمال خود می‌رسد، آن کمالی که اگر کمال سعادت باشد، و اگر کمال شقاوت، زمینه‌اش را قبلا فراهم کرده بود، از این

رو این ویرانی را صنع و آفرینش نامید، چون این خود صنع خداست، آن صنعی که هر چیزی را متقن کرده، پس خدای سبحان اتقان را از هر چه که متقن کرده سلب نمی‌کند و فساد را بر آنچه اصلاح فرموده مسلط نمی‌سازد، پس اگر دنیا را خراب می‌کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید.

”انه خبیر بما تفعلون.“ خدا به آنچه اهل آسمانها و زمین می‌کنند در روزی که در صور دمیده می‌شود، و همه با خواری نزدش می‌آیند، دانا و با خبر است، هر کس حسنه آورده باشد، به بهتر از آن پاداش می‌شود و هر کس سیئه آورده باشد با صورت به جهنم انداخته می‌شود و همه جزای عمل خود را می‌بینند.

آیه ۸۸ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۷۴

آسمان چون مس گداخته، کوهها چون پشم حلاجی شده!

”یوم تکون السماء کالمهل - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می‌شود،“

نشانه ۳۰ - آسمان مثل مس ذوب شده

”یوم تکون السماء کالمهل شود،“

کلمه مهل به معنای فلزات ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا وغیره.

نشانه ۳۱ - کوهها مثل پشم حلاجی شده

”و تکون الجبال کالعهن- و کوهها چون پشم حلاجی شده می‌گردند.“

کلمه عهن به معنای مطلق پشم است، و شاید مراد از آن پشم حلاجی شده باشد، همچنان که در آیه‌ای دیگر فرموده: ”و تکون الجبال کالعهن المنفوش.“

آیه ۱ و ۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

تیره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشید

- ”فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ،
- وَ خَسَفَ الْقَمَرُ،
- وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ،
- يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ،
- روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند،
- و ماه تابان تاریک شود،
- و میان خورشید و ماه جمع گردد،
- و در آن روز انسان زشت کارگوید: ای وای از سختی عذاب کجا مفر و پناهی خواهد بود؟ هرگز مفری نیست !“

نشانه ۳۲ - خسوف و تاریک شدن ماه

« فاذا برق البصر و خسف القمر - بگو روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند، و ماه تابان تاریک شود. »

نشانه ۳۳ - جمع شدن ماه و خورشید با هم

« و جمع الشمس و القمر - و میان خورشید و ماه جمع گردد. »

در این آیه چند نشانه از نشانه‌های قیامت ذکر شده است. منظور از برق بصر تحیر چشم در دیدن و دهشت‌زدگی آن است، و منظور از خسوف قمر بی‌نور شدن آن است.

” یقول الانسان یومئذ این المفر، “ یعنی کجاست گریزگاه؟ در اینجا این سؤال پیش می‌آید که با اینکه روز قیامت روز ظهور سلطنت الهی است، و هر انسانی می‌داند مفر و فراری نیست، چطور می‌پرسد این المفر؟

آیه ۱۹ تا ۳۹ - سوره قیامت المیزان ج ۲۰ ص ۱۷۳

روزی که آسمان دودی آشکار بیاورد!

- ” فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِینٍ،
- یَغْشِی النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ،
- پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد،
- دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک!

نشانه ۳۴ - دود آوردن آسمان

می‌فرماید: منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد. این تهدیدی است به عذابی که از هر سو مردم را فرا می‌گیرد. ” یغشی الناس، “ یعنی دودی که از هر طرف بر مردم احاطه می‌یابد.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: دخان مذکور در این آیه از علامتهای قیامت است که هنوز محقق نشده، و قبل از قیام قیامت محقق می‌شود.

دود در گوشه‌های مردم داخل می‌شود، به طوری که سرهایشان مانند سر گوسفند بریان می‌گردد، اما مؤمنین تنها دچار زکام می‌شوند، و زمین تمامیش مانند خانه‌ای بدون

روزنه می‌شود که در آن آتش افروخته و دود به راه انداخته باشند. زمین چهل روز چنین حالتی به خود می‌گیرد.

آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۰۸

تاریکی زمین زایل می‌گردد!

- وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ...

- و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود!

نشانه ۳۵- روشن شدن زمین با نور پروردگار

” و اشرقت الارض بنور ربها...“ اشراق الارض به معنای نورانی شدن زمین است. بعید نیست مراد از اشراق زمین به نور پروردگارش آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور، و این هم جای شک نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می‌شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده: ” و اشرقت الارض بنور ربها.“
و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است.

آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۴۴

در چنین روزی قیامت پیا می‌شود!

- ” فَأَذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةً وَجِدَّةً،

- وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَجِدَّةً،

- فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ،

- وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ،

- وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةً،

- يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ،

- پس زمانی که نفخه واحده‌ای در صور دمیده شود،

- و قدرت الهی بر زمین و کوهها احاطه یافته آن را در يك لحظه متلاشی و زیر و رو کند،
 - آن وقت است که واقعه قیامت رخ می‌دهد!
 - و آسمان می‌شکافد که در چنین روزی صولت و رفعتش مبدل به ضعف می‌گردد،
 - و فرشتگان در پیرامون آن ایستاده، و عرش پروردگارت را آن روز هشت نفر حمل می‌کند،
 - آن روز همگی شما بر خدا عرضه می‌شوید و از شما هیچ سر پنهانی بر خدا مخفی نمی‌ماند! “
- این آیات “ حاقه ” را با پاره‌ای از نشانیها و مقدماتش و شمه‌ای از وقایعی که در آن روز رخ می‌دهد معرفی می‌کند .

نشانه ۳۶ – دمیده شدن در صور

” فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة،“ منظور از این نفخه واحده، نفخه دوم است که در آن مردگان زنده می‌شوند. اگر آن را به صفت واحده توصیف کرده، برای اشاره به این معنا بوده که مساله حتمی است و قضائش رانده شده و امر معلق نیست که احتیاج به تکرار نفخه داشته باشد.

نشانه ۳۷ – کوبیده شدن زمین و کوهها

” و حملت الأرض و الجبال فدکتا دكة واحدة،“ دکتاً معنایش کوبیدن سخت است به طوری که آنچه کوبیده می‌شود خرد گشته به صورت اجزایی ریز در آید، و منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آنها احاطه می‌یابد، و توصیف آن به دكة واحده برای این است که به سرعت خرد شدن آنها اشاره کند، و بفهماند خرد شدن کوهها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

” فیومئذ وقعت الواقعة،“

در چنین روزی قیامت بپا می‌شود!

نشانه ۳۸ – منشق و واهی شدن آسمان

” و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه،“ انشقاق به معنای جدا شدن قسمتی از یک چیز است، و کلمه واهیه به معنای ضعف است. آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة تنزیلا .“

نشانه ۳۹ – ظاهر شدن ملائکه و عرش برای انسانها

” و الملك علی ارجائها و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانية،“ عرش در آن روز حاملینی از ملائکه دارد، که آیه زیر نیز بدان اشاره می‌کند: ” الذین یحملون العرش و من

حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتستغفرون للذین آمنوا.“

حاملان عرش در آن روز هشت نفرند، و اما اینکه این هشت نفر از جنس ملائکه هستند، و یا غیر ایشان؟ آیه شریفه ساکت است، هر چند که سیاق آن از اشعار به اینکه از جنس ملک می‌باشند، خالی نیست.

ممکن هم هست غرض از ذکر انشقاق آسمان، و بودن ملائکه در اطراف آن، و اینکه حاملین عرش در آن روز هشت نفرند، این باشد که بفرماید در آن روز ملائکه و آسمان و عرش برای انسانها ظاهر می‌شوند، همچنان که قرآن در این باره فرموده: ” و تری الملائكة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم .“

نشانه ۴۰- فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا

” یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة،“ معنای عرض بر خدای تعالی در روز قیامت که روز جدایی حق از باطل، و روز داوری است این است که: آنچه نزد هر انسان از عقیده و عمل هست برای خدای تعالی فاش می‌گردد، به طوری که هیچ عقیده و هیچ فعلی از او برای خدا پنهان نماند.

این از خصائص قیامت است، قیامت ” یوم تبلی السرائر“ است، و ” یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء،“ است، روزی است که سریره‌ها آشکار و همه مردم برای خدا ظاهر می‌شوند. البته این صفات در دنیا هم دائما برای خدا هست، ولی مردم آن روز فاش و هویدا می‌بینند که خدای تعالی چنین خدایی است! در آن روز برای انسان آشکار می‌شود که در دنیا هم، در معرض علم خدا بود، و آن روز همه فعل‌هایش ظاهر می‌گردد، و هیچ یک از آنها پنهان نمی‌ماند.

آیه ۱۳ تا ۱۸ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۳

زمین هموار قیامت، محل استقرار همه مردگان

” یَقُولُونَ أَعْنَا لَمْرُدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ،
أَعْدَا كُنَّا عِظْمًا نَخْرَةً،
قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ،
فَإِنَّمَا هِيَ زُجْرَةٌ وَحِدَةٌ،
فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ،“

- گویند چگونه ما را به حال اول بازمان می‌آورند؟
- بعد از آنکه استخوانهایی پوسیده شدیم،
- و نیز گویند حقا این بازگشتی زیان‌آمیز است،
- آری این بازگشت تنها با يك صیحه عظیم واقع می‌شود،
- که ناگهان همه مردگان، روی زمین قرار می‌گیرند.“

نشانه ۴۱- قرار گرفتن همه مردگان در روی زمین

اگر نفخه دوم را زجره خوانده، از این جهت بوده که انسان با این نهیب از نشأه مرگ به نشأه حیات، و از باطن زمین به روی زمین منتقل می‌شود، و کلمه اذا فجائیه است و معنای ناگهان را می‌دهد، و کلمه ساهره به معنای زمین هموار، و یا زمین خالی از گیاه است.

می‌فرماید: برای ما دشوار نیست که ایشان را بعد از مردن زنده کنیم، و دوباره به زندگی برگردانیم، برای اینکه برگشتن آنان بیش از زجره واحده مؤونه ندارد، به محضی که آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روی زمینی تخت و یا بی‌آب و علف قرار خواهند گرفت، با اینکه لحظه قبل از آن مرده و در شکم زمین بودند.

آیه ۱۰ تا ۱۴ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۱

حوادث آغاز واقعه

- ” إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ،
- وقتی قیامت واقع شود...!“

سوره واقعه، قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می‌شوند و به حسابشان رسیدگی شده جزا داده می‌شوند شرح می‌دهد، نخست مقداری از حوادث هول‌انگیز آن را ذکر می‌کند، حوادث نزدیک‌تر به زندگی دنیایی انسان، و نزدیک‌تر به زمینی که در آن زندگی می‌کرده، می‌فرماید: اوضاع و احوال زمین دگرگون می‌شود و زمین بالا و پایین و زیر و رو می‌گردد، زلزله بسیار سهمگین زمین کوهها را متلاشی، و چون غبار می‌سازد، آنگاه مردم را به طور فهرست‌وار به سه دسته سابقین و اصحاب یمین و اصحاب شمال، تقسیم نموده، سرانجام کار هر یک را بیان می‌کند.

آنگاه علیه اصحاب شمال که منکر ربوبیت خدای تعالی و مساله معاد و تکذیب‌کننده قرآنند که بشر را به توحید و ایمان به معاد دعوت می‌کند استدلال نموده، در آخر گفتار را با یادآوری حالت احتضار و فرا رسیدن مرگ و سه دسته شدن مردم خاتمه می‌دهد:

” اذا وقعت الواقعة،“ وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن، و کلمه واقعه صفتی است که هر حادثه‌ای را با آن توصیف می‌کنند و می‌گویند: واقعه‌ای رخ داده، یعنی حادثه‌ای پدید شده، و مراد از واقعه در آیه مورد بحث واقعه قیامت است، و اگر در

اینجا به طور مطلق و بدون بیان آمده، و نفرموده آن واقعه چیست، تنها فرموده: چون واقعه رخ می‌دهد، بدین جهت بوده که بفهماند واقعه قیامت بقدر کافی معروف است، و به همین جهت است که گفته‌اند: اصلاً کلمه واقعه یکی از نامهای قیامت است، که قرآن این نامگذاری را کرده، همچنان که نامهای دیگری چون حاقة، و قارعة، و غاشیة بر آن نهاده است.

و جمله "اذا وقعت الواقعة"، به طور ضمنی بر معنای شرط هم دلالت دارد، و جا داشت جزای آن شرط را بیان کند و بفرماید: چون قیامت بپا می‌شود چه می‌شود، ولی جزا را نیاورد، تا بفهماند آنچه می‌شود آنقدر عظیم و مهم است که به بیان نمی‌گنجد، ولی به هر حال از سیاق آیاتی که در این سوره اوصاف قیامت را ذکر کرده فهمیده می‌شود که آن جزا چه چیز است، و مردم در آن روز چه وضعی دارند، پس می‌شود گفت که مثلاً تقدیر کلام این است: چون قیامت بپا شود مؤمنین رستگار و کفار زیانکار می‌شوند.

"لیس لوقعتها کاذبة - در وقوع و تحقیق قیامت هیچ دروغی نیست." برای وقوع قیامت هیچ عاملی که اقتضای دروغ شدنش را داشته باشد و آن را دروغ کند وجود ندارد.

نشانه ۴۲ - زیر و رو شدن نظام عالم

"خافضة رافعة"، یعنی قیامت خافض و رافع یا پائین آورنده و بالا برنده است. اما اینکه به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنده است باید گفت که: این تعبیر کنایه است از اینکه قیامت نظام عالم را زیر و رو می‌کند، مثلاً باطن دلها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می‌کند، و آثار اسباب که در دنیا ظاهر بود، همه می‌دانستند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می‌شود، یعنی اسباب به کلی از اثر می‌افتد، و روابط جاری میان اسباب و مسببات به کلی قطع می‌گردد، در دنیا جمعی دارای عزت بودند، و آنان اهل کفر و فسق بودند، که عزتشان همه جا ظاهر بود، و همچنین جمعی دیگر یعنی اهل تقوا ذلتشان هویدا بود، ولی در قیامت اثر از عزت کفار و فساق و نشانه‌ای از ذلت متقین نمی‌ماند.

نشانه ۴۳ - تکان خوردن زمین با زلزله عظیم

"اذا رجبت الأرض رجاً،

وقتی زلزله‌ای زمین را به شدت تکان می‌دهد،"

کلمه رج به معنای تکان دادن به شدت چیزی است، و در این آیه منظور از آن زلزله قیامت است، که خدای سبحان در آیه "ان زلزلة الساعة شیء عظیم،" آن را بس عظیم توصیف کرده، در خود آیه مورد بحث نیز با آوردن کلمه رجاً همین عظمت را

فهمانده است.

نشانه ۴۴- آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا

می‌فرماید: چون زمین زلزله می‌شود زلزله‌ای که شدتش قابل وصف نیست. این جمله در مقام توضیح " اذا وقعت الواقعة، " است.

- " و بست الجبال بسا، فکانت هباء منبثا،
 - به طوری که کوهها چون آرد خرد شوند،
 - و سپس به صورت غباری در فضا پراکنده گردند.
- آیه ۱ تا ۱۰ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۱۹۵

وقتی که آسمان بشکافد و ستارگان فرو ریزند!

- " إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ،
- وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ، وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ،
- عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ،
- وقتی که آسمان بشکافد،
- و وقتی که ستارگان پراکنده شود،
- و وقتی که دریاها به هم متصل گردد،
- و زمانی که گورها زیر و رو شود و مردگان از آن بیرون شوند،
- در آن روز هر کس داند که چه کرده و چه نکرده! "

نشانه ۴۵- انفطار و پاره شدن آسمان

" اذا السماء انفطرت، " کلمه انفطار به معنای شکافته شدن است، و آیه شریفه نظیر آیه زیر است، که آن نیز سخن از شکافته شدن آسمان دارد، و می‌فرماید: " وانشقت السماء فهی یومئذ واهیه. "

نشانه ۴۶- درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار

" و اذا الكواكب انتثرت، " یعنی روزی که ستارگان هر یک مدار خود را رها کرده، درهم و برهم می‌شوند.

در حقیقت در این آیه ستارگان را به گردن‌بندی از مروارید تشبیه کرده که دانه‌های ریز و درشتش را با نظمی معین چیده و به نخ کشیده باشند ناگهان رشته‌اش پاره شود و دانه‌ها درهم و برهم و متفرق شوند.

نشانه ۴۷- متصل و مخلوط شدن دریاها باهم

” و اذا البحار فجرت“ تفجیر به معنای آن است که آب نهر را به خاطر زیاد شدن بشکنند، و بند را آب ببرد، و گناه را هم اگر فجور می‌گویند، برای این است که گناهکار، پرده حیا را پاره می‌کند، و از صراط مستقیم خارج گشته، به بسیاری از گناهان مبتلا می‌شود، و اگر صبح را فجر می‌گویند، باز برای این است که روشنی پرده ظلمت را پاره کرده به همه جا منتشر می‌شود.

و اینکه مفسرین تفجیر بحار را تفسیر کرده‌اند به این که دریاها به هم متصل می‌شوند، و حائل از میان برداشته شده، شورش با شیرینش مخلوط می‌شود، برگشتش باز به همین معنایی است که گفته شد، و این معنا با تفسیری که برای آیه ” و اذا البحار سجرت“ کردند، که دریاها پر از آتش می‌شوند نیز مناسبت دارد.

نشانه ۴۸- منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان

” و اذا القبور بعثرت“ کلمه بعثرت به معنای پشت و رو کردن، و باطن چیزی را ظاهر ساختن است. معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش بظاهر بر می‌گردد، باطنش که همان انسانهای مرده باشد ظاهر می‌شود، تا به جزای اعمالشان برسند.

” علمت نفس ما قدمت و اخرت“

آیه ۱ تا ۵ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۶۵

زمین را چه رخ داده چنین می لرزد؟

- ” إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا،
- وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا، يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا،
- يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أَسْتَاتًا لِّئَلَّا يُرَوِّا أَعْمَلَهُمْ،
- وقتی که زمین آن زلزله مخصوصش را آغاز می‌کند،
- و آنچه از مردگان در شکم دارد بیرون می‌ریزد،
- و انسانها از در تعجب می‌پرسند: زمین را چه شده است؟
- در آن روز زمین اخبار و اسرار خود را شرح می‌دهد،
- آری پروردگار تو به وی وحی کرده که به زبان آید و اسرار را بگوید،
- در آن روز مردم يك جور محشور نمی‌شوند بلکه طایفه‌هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه‌ای را به آنان نشان دهند.“

در سوره زلزال سخن از قیامت و زنده شدن مردم برای حساب، و اشاره به بعضی از علامتهایش رفته، که یکی زلزله زمین، و یکی دیگر سخن گفتن آن از حوادثی است که در آن رخ داده است .

نشانه ۴۹- زلزله های پی در پی زمین و خروج ائمه آن

کلمه زلزال مانند کلمه زلزله به معنای نوسان و تکان خوردن پی در پی است، و اینکه فرمود زمین زلزله اش را سر می دهد به ما می فهماند که زمین زلزله ای خاص به خود دارد، و این می رساند که زلزله مذکور امری عظیم و مهم است، زلزله ای است که در شدت و هراسناکی به نهایت رسیده است .

” و اخرجت الارض ائمهها،“ مراد از ائمه زمین است که در قیامت زمین آنها را بیرون می ریزد مردگان و یا گنجها و معادنی است که در شکم خود داشته است.

” و قال الانسان مالها،“ یعنی انسانها بعد از بیرون شدن از خاک در حال دهشت زدگی و تعجب از آن زلزله شدید و هول انگیز می گویند: زمین را چه می شود که این طور متزلزل است؟!

نشانه ۵۰- سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن

” یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها،“ آنگاه زمین به اعمالی که بنی آدم کردند شهادت می دهد، همانطور که اعضای بدن خود انسانها و نویسندگان اعمالش یعنی ملائکه رقیب و عتید و نیز شاهدان اعمال که از جنس بشر و یا غیر بشرند همه بر اعمال بنی آدم شهادت می دهند.

معنای جمله این است که: زمین به سبب اینکه پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار حوادثی که در آن رخ داده سخن می گوید، پس معلوم می شود زمین هم برای خود شعوری دارد، و هر عملی که در آن واقع می شود می فهمد، و خیر و شرش را تشخیص می دهد، و آن را برای روز ادای شهادت تحمل می کند، تا روزی که به او اذن داده شود، یعنی روز قیامت شهادت خود را ادا کرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .

در تفسیر آیه ” و ان من شیء الا یسیح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم،“ و نیز در تفسیر آیه ” قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء،“ گفتیم که از کلام خدای سبحان به دست می آید که حیات و شعور در تمامی موجودات جاری است، هر چند که ما از نحوه حیات آنها بی خبر باشیم .

نشانه ۵۱- متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود

” یومئذ یصدر الناس اثناتا لیروا اعمالهم،“ مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز

می‌شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند:

فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره !

و من يعمل مثقال ذرة شرا يره !

آیه ۱ تا آخر سوره زلزال المیزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

حادثه کوبنده، و میزان اعمال

- " الْقَارِعَةُ، مَا الْقَارِعَةُ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ،
- يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ،
- وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ،
- فَأَمَّا مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ،
- وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،
- وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ، نَارُ حَامِيَةٍ،
- آن حادثه کوبنده، و چه کوبنده عظیمی؟
- و تو نمی‌دانی که کوبنده چیست؟
- روزی است که مردم چون ملخ فراری رویهم می‌ریزند،
- و کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی شده می‌گردد،
- اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،
- او در عیشی رضایت‌بخش خواهد بود،
- و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،
- او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،
- و تو نمی‌دانی هاویه چیست،
- آتشی است سوزنده ! "

این سوره تهدید به عذاب قیامت و بشارت به ثواب آن است، ولی جانب

تهدیدش بر بشارتش می‌چربد.

" القارعة ما القارعة،" قارعه به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد

زننده به جایی اعتماد کند، و این کلمه در عرف قرآن از اسمای قیامت است.

سؤال از حقیقت قارعه در جمله " ما القارعة - قارعه چیست؟" با اینکه معلوم

است که چیست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قیامت است، و اینکه بیست و هشت

حرف الفبای گوینده، و دو سوراخ گوش شنونده نمی‌تواند به کنه قیامت پی ببرد، و به

طور کلی عالم ماده گنجایش حتی معرفی آن را ندارد و به منظور تاکید این بزرگداشت

مجددا جمله را به تعبیری دیگر تکرار کرد و فرمود: "و ما ادريك ما القارعة ."

نشانه ۵۲- پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین

”یوم یكون الناس كالفرش الميثوث“ کلمه یوم ظرفی است متعلق به مقدری از قبیل بیاد آر، می کوبد می آید، و از این قبیل، و خلاصه معنای آن این است که: بیاد آر روزی را که و یا می کوبد در روزی که و یا می آید روزی که....

و کلمه فراش به معنای ملخی است که زمین را فرش کند، یعنی روی گرده هم سوار شده باشند، پس فراش به معنای غوغای ملخ است .

بعضی از مفسرین در اینکه چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته اند: برای این است که فراش وقتی جست و خیز می کند نقطه معلومی را در نظر نمی گیرد، مانند مرغان، به طرف معینی نمی پرد، بلکه بدون جهت پرواز می کند، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می آورند آنچنان ترس و فزع از همه جهات احاطه شان می کند که بی اختیار و بی هدف به راه می افتند، و در جستجوی منزلها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند .

نشانه ۵۳- متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی

” و تكون الجبال كالعین المنفوش“ عهن منفوش به معنای پشم شیت شده ای است که دارای رنگهای مختلف باشد، و این تشبیه اشاره دارد به اینکه در آن روز کوهها که رنگهای مختلف دارند با زلزله قیامت متلاشی، و چون پشم حلاجی شده می گردند.

” فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة“ این آیه اشاره دارد به اینکه اعمال - هم مانند هر چیزی برای خود - وزن و ارزشی دارد، و اینکه بعضی اعمال در ترازوی عمل سنج سنگین است، و آن عملی است که نزد خدای تعالی قدر و منزلتی داشته باشد، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یک از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت .

” فهو فی عیشة راضیة“ عیشه به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند یک زندگی خوش، و اگر راضیه و خوشی را به خود عیش نسبت داد، با اینکه صاحب عیش راضی و خشنود است، یا از باب مجاز عقلی است، و یا کلمه راضیه به معنای ذات رضی و تقدیرش فی عیشة ذات رضی است، یعنی در عیشی رضایت بخش.

” و اما من خفت موازینه فامه هاویة“ ظاهرا مراد از هاویه جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به

معنای سقوط است، می‌فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: ”ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا“....

پس اینکه آتش دوزخ را توصیف کرده به هاویه و حال آنکه آتش سقوط نمی‌کند آتشیان سقوط می‌کنند، از باب مجاز عقلی است، همانطور که راضی دانستن عیش نیز از این باب بود.

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوی فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می‌گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است.

”و ما ادريک ماهیه،“ این جمله عظمت و فخامت امر آن آتش را بیان می‌کند: ”نار حامية“ یعنی آتشی است سوزنده و شدید الحرارة!

در روایات اسلامی در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابو ایوب انصاری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود وقتی جان مؤمن از کالبدش در می‌آید از بندگان خدا آنها که اهل رحمتند و قبل از وی مرده بودند به دیدنش می‌روند، و بشیر که از دنیا با او آمده به اهل رحمت می‌گوید: مهلت دهید تا خستگی در آورد، او تازه از حال سكرات راحت شده است.

بعد از رفع خستگی از او می‌پرسند: فلانی چطور شد، فلانی خانم چه کرد؟ آیا ازدواج کرد یا نه؟ به اینگونه احوالپرسی‌ها می‌پردازند وقتی احوال مردی را بپرسند که قبل از تازه وارد مرده باشد، در پاسخ می‌گوید هیبت او خیلی وقت است که مرده، او قبل از من مرد، می‌گویند: انا لله و انا الیه راجعون به نظر ما او را به دوزخ نزد مادرش هاویه بردند، چه بد مادری و چه بد مربیه‌ای!!

آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

روزی که جوان را پیر می‌کند!

- ”يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا...“
- فَكَيْفَ نُنْفِقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا،
- السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا !
- در روزی که زمین و کوهها به لرزه در آیند و کوهها چون تلی از ماسه شوند... شما اگر کفر بورزید چگونه می‌توانید از عذاب قیامت خود را کنار بکشید روزی که کودکان را پیر می‌کند،
- و آسمان به وسیله تحول آن روز شکافته می‌شود و وعده خدا شدنی است!“

نشانه ۵۴- تبدیل شدن کوهها به تل ماسه

مهیل شدن کوهها به معنای آن است که وقتی ریشه‌اش تکان بخورد از بالا فرو بریزد. کثیب رمل به معنای توده‌ای از شن است.

”فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شییا،“ شما چگونه خود را از عذاب روزی که جوان را پیر می‌کند حفظ می‌کنید.

این تعبیر که آن روز کودکان را پیر می‌کند کنایه است از شدت عذاب آن روز نه طولانی بودنش.

نشانه ۵۵- انفطار و شکافته شدن آسمان

”السماء منفطر به کان وعده مفعولا،“ این آیه برای بار دوم به شدت آن روز اشاره می‌کند، و کلمه انفطار به معنای شکاف برداشتن است، و معنای آیه این است که: آسمان در آن روز و یا به سبب شدت آن روز شکافته می‌شود.

”کان وعده مفعولا - وعده خدا شدنی است!“

آیه ۱۴ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۰۵

بطشه کبری

- ”یوم یبطش البطشه الکبری انا منتقمون،“
 - روزی که با گرفتگی سخت و بزرگ می‌گیریم که ما انتقام گیرنده هستیم!“

منظور از روزی که خدا کفار را به بطشی بزرگ می‌کند روز قیامت است. توصیف بطشه با کلمه کبری مؤید همین تفسیر است، چون این توصیف، بطشه را بطشه‌ای معرفی می‌کند که بزرگتر از آن تصور نمی‌شود، و چنین بطشه‌ای همان بطشه روز قیامت است که عذابش از هر عذابی سخت‌تر است، همچنان که قرآن کریم فرموده: ”فیعذبه الله العذاب الاکبر،“ کما اینکه پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است، و در آن باره می‌فرماید: ”و لاجر الآخرة اکبر!“

آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۰۸

شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه

- ”و یوم تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْغَمَمِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلاً،“
 - الْمَلِكُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ یَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً،“

- روزی که آسمان با ابر شکافته شود و فرشتگان فراوان نازل شوند،
- آن روز فرمانروایی خاص خدای رحمان است و برای کافران روزی بسیار دشوار می‌باشد.

نشانه ۵۶- شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه

روز قیامت آسمان شکافته می‌شود، و ابرهایی هم که روی آن را پوشانده نیز باز می‌شود، و ملائکه که ساکنان آسمانند نازل می‌شوند، و کفار ایشان را می‌بینند. آیه قریب المعنا با آیه: "و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه و الملك علی ارجائها،" می‌شود.

و بعید نیست که این طرز سخن کنایه باشد از پاره شدن پرده‌های جهلی، و بروز عالم آسمان - یعنی عالم غیب - و بروز سکان آن، که همان ملائکه هستند، و نازل شدن ملائکه به زمین، که محل زندگی بشر است.

و اگر از واقعه قیامت تعبیر به تشقق کرد، نه به تفتح و امثال آن، برای این بود که دلها را بیشتر بترساند، و همچنین تنوین در کلمه تنزیلا باز برای رساندن عظمت آن روز است.

"الملك یومئذ الحق للرحمن و کان یوما علی الکافرین عسیرا،" یعنی ملک مطلق آن روز حقی است ثابت برای رحمان، چون آن روز دیگر تمامی اسباب از کار افتاده و روابطی که بین آنها و مسببات بود گسیخته می‌گردد.

مراد از اینکه آن روز ملک برای رحمان می‌شود، این است که آن روز برای همه ظاهر می‌شود که ملک و حکم تنها از آن خدا بوده و بس، و هیچ یک از اسباب بر خلاف آنچه مردم می‌پنداشتند استقلال از خود نداشتند.

"و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا،" معنای آیه این است که: به یاد آر روزی را که ستمگر آن چنان پشیمان می‌شود که از فرط و شدت ندامتش می‌گوید: ای کاش راهی با رسول باز می‌کردم و در نتیجه راه باریکی به سوی هدایت به دست می‌آوردم.

در این سه آیه اشعار بلکه دلالت است که سبب عمده در ضلالت اهل ضلال، سرپرستی هواپرستان، و اولیای شیطان است، آنچه هم که خود ما به چشم می‌بینیم مؤید آن است.

صیحه شدید روز قیامت

- "فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ،
- پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید!"

نشانه ۵۷- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانواده خود

کلمه صاخّه به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

- "یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ...،
- و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می‌کند،
- و از مادر و پدرش،
- و از همسر و فرزندانش،
- در آن روز هر کس آنقدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی‌افتد."

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می‌کند، شدت آن روز به حدی است که انسان از اقربا و نزدیکانش می‌گریزد، برای اینکه شدت آنچنان احاطه می‌کند که نمی‌گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می‌خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد و بر آدمی چیره گردد، آنچنان آدمی را به خود جذب می‌کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می‌سازد.

آیه ۳۳ تا آخر سوره عبس المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۳

وقوع راجفه و رادفه

- "يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ،
- روزی که زلزله‌های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی‌آورد،
- و از پس آن، حادثه دومین - صیحه عظیم - رخ می‌دهد."

راجفه به صیحه‌های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد، و رادفه به صیحه متاخر تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا بر این تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می‌شود، که آیه زیر هم بر آنها دلالت دارد، می‌فرماید: "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیهِ اخری فاذا هم قیام ینظرون."

نشانه ۵۸- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم

مراد از راجفه نیز همان نفخه اولی است، که زمین و کوهها را تکان می‌دهد، و

مراد از رادفه نفخه دوم است، که متاخر و بعد از نفخه اول صورت می‌گیرد.

- ” قلوب یومئذ واجفة ابصارها خاشعة،
 - دلهایی در آن روز سخت هراسان است دیدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد.“
- این جمله بیانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده می‌شود، نفوس بشری است.

اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اینکه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشمها قوی‌تر از سایر اعضاء است.

آیه ۶ تا ۹ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۰

فصل سوم

یوم الفصل، روز میقات جمعی

یوم الفصل، روز میقات انسانها از اولین تا آخرین

- ” إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ،
- يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ،
- إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ،
- به یقین که روز فصل میعاد همه آنان است،
- روزی که هیچ دوستی هیچ باری از دوست خود نمی‌کشد و به هیچ وجه یاری نمی‌شوند،
- مگر کسی که خدایش رحم کند که او عزیز و رحیم است.“

این آیه شریفه خصوصیات و صفات روز قیامت را بیان می‌کند و می‌فرماید در روز قیامت تمامی مردم از اولین و آخرین برای رب العالمین بپا می‌خیزند.

و اگر آن را یوم الفصل خوانده، بدین جهت است که خدای تعالی در آن روز بین حق و باطل جدایی می‌افکند، و محق را از مبطل، و متقی را از مجرم جدا می‌کند. ممکن هم هست از این جهت باشد که آن روز روز قضاء فصل الهی است.

” میقاتهم اجمعین،“ یعنی روز فصل روز میقات همه آنان است.

” یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئاً ولا هم ینصرون،“ این آیه شریفه یوم الفصل را بیان می‌کند. و نخست این معنا را نفی می‌کند که در آن روز کسی به درد کس دیگر بخورد. در ثانی خبر می‌دهد از اینکه در آن روز کفار یاری نخواهند شد.

آیه ۴۰ تا ۴۲ سوره دخان المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۲۴

یوم الفصل، میقات و وعده گاه خلق

- ” إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا،
- همانا روز فصل یعنی روز قیامت که در آن فصل خصوصتها شود وعده‌گاه خلق

است.“

میقات به معنای آخرین لحظه از مدتی است که برای حدوث امری از امور معین شده است.

از این آیه شریفه شروع شده است به توصیف آن نبأ عظیمی که خبر از وقوع آن در آینده داده و فرمود: ” کلا سیعلمون“ و آن را یوم الفصل خواند تا بفهماند در آن روز بین مردم فصل قضا می‌شود و هر طایفه‌ای بدانچه با عمل خود مستحق آن شده می‌رسد، پس یوم الفصل، میقات و آخرین روزی است که برای فصل قضا معین شده بود.

تعبیر به لفظ ”کان“ که مخصوص رساندن ثبوت است می‌فهماند یوم الفصل از سابق ثابت و در علم خدا معین شده بود.

و معنای جمله این است که:

- محققا یوم الفصل که خبرش خبر عظیمی است در علم خدا معین شده بود و روزی که خدا آسمانها و زمین را می‌آفرید و نظام جاری در آن را بر آن حاکم می‌کرد از همان روز برای نظام مادی جهان مدتی معین کرد که با به سر رسیدن آن مدت عمر عالم ماده هم تمام می‌شود چون خدای تعالی می‌دانست که این نشأه جز با انتهایش به یوم الفصل تمام نمی‌شود، چون خودش نشأه دنیا را آفریده بود می‌دانست که اگر آن را بخواهد بیافریند لازمه‌اش این است که نشأه قیامت را هم به پا کند .

- ” یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،
- آن روزی که در صور دمیده می‌شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شوید،
- و فتحت السماء فکانت أبوابا،
- و آسمان گشوده شود پس درهای متعددی از آن باز شود تا هر فوجی از دری شتابند.“
- ” و سیرت الجبال فکانت سراپا،
- و کوهها به حرکت در آید و مانند سراب گردد.“

یوم الفصل، و کمینگاه بودن جهنم

” ان جهنم کانت مرصادا،

همانا دوزخ در انتظار بدکاران است!“

این آیه این نکته را می‌فهماند که جهنم محل عبور همه مردم است، و از همین باب است آیه زیر که می‌فرماید: ” و ان منکم الا واردها - هیچ کس از شما نیست مگر آنکه به جهنم وارد خواهد شد.“

- ” للطاغین مابا،

- آن دوزخ جایگاه مردم سرکش و طاغی است.“

طاغیان کسانی هستند که متصف به طغیان باشند، و خروج از حد، کار همیشگی آنان باشد. اگر جهنم را محل برگشت طاغیان خوانده، به این عنایت بوده که خود طاغیان در همان دنیا، جهنم را ملاوی خود کردند، پس صحیح است بگوییم به جهنم بر می‌گردند.

- "لابثین فیها احقابا،

- که در آن دوران‌های متمادی عذاب گشند."

کلمه احقاب به معنای زمانهای بسیار و روزگاران طولانی است که آغاز و انجام

آن مشخص نباشد.

از ظاهر آیه بر می‌آید که مراد از طاغیان، معاندین از کفار هستند، مؤید این

ظهور ذیل سوره است که می‌فرماید:

- "انهم كانوا لا یرجون حسابا،

- زیرا آنها به روز حساب امید نداشتند

- و کذبوا بایاتنا کذابا،

- و آیات ما را از فرط جهالت سخت تکذیب کردند."

- "لا یدوقون فیها بردا و لا شرابا،

- هرگز در آنجا قطره‌ای آب سرد و شراب طهور نیاشامند."

- "الا حمیما و غساقا،

- مگر آبی پلید سوزان که از چرک و خون جهنم است به آنها دهند."

- "جزاء وفاقا،

- که با کیفر اعمال آنها موافق است!"

کفار امید حسابی ندارند، و آیات ما را به طور عجیب تکذیب می‌کنند، چون بر تکذیب خود اصرار می‌ورزند. این آیه مطابقت جزا با اعمال ایشان را تعلیل می‌کند، به این بیان که کفار امید حساب در یوم الفصل را ندارند، در نتیجه از حیات آخرت مایوسند، و به همین جهت آیات داله بر وجود چنین روزی را انکار می‌کنند، و به دنبال آن آیات توحید و نبوت را هم انکار نموده، در اعمال خود از حدود عبودیت تجاوز می‌کنند، و نتیجه همه اینها این شده که به کلی خدا را از یاد ببرند، خدا هم آنان را از یاد برد، و سعادت خانه آخرت را بر آنان تحریم کرد، در نتیجه برای آنان نماند مگر شقاوت، و در آن عالم چیزی به جز مکروه نمی‌یابند، و جز با صحنه‌های عذاب مواجه نمی‌شوند، و همین است معنای اینکه فرمود:

- "فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا!"

"جزاء وفاقا" دلالت دارد بر مطابقت کامل بین جزا و عمل، پس انسان با عمل

خود نمی‌جوید مگر جزایی را که مو به مو مطابق آن باشد، پس رسیدن به جزا در

حقیقت رسیدن به عمل است، همچنان که فرمود: "یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما

تجزون ما کنتم تعملون .“

- ” و کل شیء احصیناه کتابا،

- و حال آنکه هر چیز را ما در کتابی به احصاء و شماره رقم کرده‌ایم.“

یعنی هر چیزی را - که اعمال شما هم از آن جمله است - ضبط کرده و در کتابی جلیل القدر بیان نموده‌ایم، بنابر این آیه شریفه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” و کل شیء احصیناه فی امام مبین.“

ممکن هم هست مراد این باشد که هر چیزی را ما با نوشتن در لوح محفوظ و یا در نامه اعمال حفظ کرده‌ایم .

جزای آنها موافق با اعمال ایشان است، به علت اینکه چنین حال و وضعی داشتند، در حالی که ما حال و وضعشان را علیه آنان ضبط کردیم، و جزایی موافق با آن به ایشان می‌دهیم.

- ” فذوقوا فلن نزدیکم الا عذابا،

- پس بچشید کیفر تکذیب و بدکاری را که هرگز بر شما چیزی جز رنج و عذاب دوزخ نیفزاییم چنانکه شما در دنیا هیچ منتبه نشده و جز بر بدی نیفزودید.“

می‌خواهد ایشان را از این امید مایوس کند که روزی از شقاوت نجات یافته به راحتی برسند. مراد از جمله ” فلن نزدیکم الا عذابا،“ این است که آنچه می‌چشید عذابی است بعد از عذابی که قبلا چشیده بودید، پس آن عذاب، عذابی است بعد از عذاب، و عذابی است روی عذاب، همچنان عذابها دو چندان می‌شود، و عذابی به عذابتان افزوده می‌گردد، پس از اینکه به آرزوی خود برسید مایوس باشید، و این آیه خالی از این ظهور نیست که مراد از جمله ” لا یثین فیها احقابا،“ خلود در آتش است، و اینکه عذاب از شما قطع نخواهد شد!

یوم الفصل، و بهشت رستگاران

- ” إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا، حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا، وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا،

- برای متقیان در آن جهان رستگاری و آسایش است،

- باغهایی سرسبز و انواعی از انگورها،

- و دختران زیبایی دلربا که همه در خوبی و جوانی مانند یکدیگرند.“

فوز (مفازا) به معنای ظفر یافتن به خیر بدون صدمه و با حفظ سلامت است، پس در این کلمه هم معنای ظفر یافتن به خیر هست و هم معنای نجات و خلاصی از شر.

حدیقه (حدایق) به معنای بوستان دارای دیوار است.

عنب (اعناب) نام میوه درخت مو است.
 کاعب (کواعب) به معنای دختر نوری است که پستانهایش رو به رشد نهاده، و دایره‌ای تشکیل داده، و کمی از اطرافش بلندتر شده است.
 کواعب اتراب به معنای دخترانی هم سن و سال و شبیه به هم هستند.
 ” و کاسا دهاقا،“ یعنی قدحهایی پر از شراب.
 ” لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا،“ یعنی در بهشت سخن لغو نمی‌شنوند، سخنی که هیچ اثر مطلوب بر آن مترتب نمی‌شود، و نیز یکدیگر را در آنچه می‌گویند تکذیب نمی‌کنند، پس سخنان بهشتیان هر چه هست حق است و اثر مطلوب دارد، و صادق و مطابق با واقع است.
 ” جزاء من ربك عطاء حسابا،“ یعنی رفتاری که با متقین می‌شود هر چه باشد در حالی است که جزایی حساب شده، و عطیه‌ای از ناحیه پروردگار تو است.

یوم الفصل، و ربوبیت عمومی رحمان

” رب السموات و الأرض و ما بینهما الرحمن،“
 این آیه کلمه ربک را که در آیه قبل بود تفسیر و بیان می‌کند، می‌خواهد بفهماند ربوبیت خدای تعالی عمومی است و همه چیز را شامل است، و آن ربی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رب خود اتخاذ کرده و او را می‌خواند رب اختصاصی نیست، بلکه رب هر موجودی است.

توصیف رب به صفت رحمان - با در نظر گرفتن اینکه این کلمه صیغه مبالغه است - اشاره دارد به سعه رحمت او، و اینکه رحمت خدا نشانه ربوبیت او است، ممکن نیست موجودی از آن محروم باشد، همچنان که ممکن نیست موجودی از تحت ربوبیت او خارج باشد، مگر آنکه مربوبی از مربوبهای او خودش به سوء اختیارش رحمت او را نپذیرد، که این شقاوت و بدبختی خود ایشان است، مانند طاغیان که مربوب خدا هستند، ولی رحمت او را نپذیرفته از زی عبودیتش خارج شدند.

- ” لا یملکون منه خطابا،“
- خدایی که آسمانها و زمین و همه مخلوقاتی که در بین آسمان و زمین است بیافریده خدایی مهربان است که در عین مهربانی کسی از قهر و سطوتش با او به گفتگو لب نتواند گشود.“

از اینکه اول این آیه دنبال آیه ” رب السموات و الأرض و ما بینهما الرحمن،“ واقع شده، که از ربوبیت و رحمانیت خدا خبر می‌دهد، و شان ربوبیت تدبیر و شان رحمانیت بسط رحمت است. جمله ” لا یملکون منه خطابا،“ در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ”

لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون.“

از نظر وقوع ذیل آن که می‌فرماید: ”یوم یقوم الروح و الملكة صفا،“ بعد از جمله ”لا یملکون منه خطاباً،“ که از ظاهرش بر می‌آید این مالک نبودنشان مختص به یوم الفصل است، و نیز از نظر وقوع آن جمله در سیاق تفصیل جزای الهی طاغیان و متقین، بر می‌آید که مراد این است که ایشان مالکیت و اذن آن را ندارند که خدا را در حکمی که می‌راند و رفتاری که معمول می‌دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند، و یا دست به شفاعت بزنند .

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که چرا ملائکه استثنا نشدند، و به طور کلی فرمود: ”لا یملکون منه خطاباً،“ با اینکه ملائکه منزله از اینند که به خدای تعالی اعتراضی بکنند، و خدای تعالی در باره آنان فرموده: ”عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون،“ و نیز در سوره نحل آیه ۴۰ بعضی از ایشان را روح و کلمه خود خوانده، و در سوره انعام آیه ۷۳ کلام خود را حق خوانده و در سوره نور آیه ۲۵ خود را حق مبین دانسته، و حق، هیچ‌گاه معارض و مناقض حق واقع نمی‌شود. پس معلوم می‌شود مراد از خطابیه که فرموده مالک آن نیستند اعتراض به حکم و رفتار او نیست، بلکه تنها همان مساله شفاعت و سایر وسائل تخلص از شر است، نظیر عدل، بیع، دوستی، دعاء و درخواست، که در جای دیگر هم فرموده: ”من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیہ و لا خلة و لا شفاعة،“ و نیز فرموده: ”و لا یقبل منها عدل و لا تتفعها شفاعة،“ و نیز فرموده: ”یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه .“

و کوتاه سخن اینکه: ضمیر فاعل در یملکون به تمامی حاضران در یوم الفصل بر می‌گردد، چه ملائکه، چه روح، چه انس و چه جن، چون سیاق آیه سیاق حکایت از عظمت و کبریایی خدای تعالی است، و در چنین سیاقی همه مشمولند نه خصوص ملائکه و روح، و نه خصوص طاغیان.

یوم الفصل، خیزش و صف بندی روح و ملائکه

- یوم یقوم الروح و الملكة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً،
- روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید جز آن کس که خدای مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گوید.

و مراد از روح مخلوقی امری است که آیه ”قل الروح من امر ربی“ به آن اشاره

دارد.

و کلمه ”صفاً“ حالی است از روح و ملائکه و حالت صافین را می‌رساند، و چه

بسا از مقابله‌ای که میان روح و ملائکه انداخته استفاده شود که روح به تنهایی یک صف را، و ملائکه همگی یک صف را تشکیل می‌دهند.

و جمله لا یتکلمون بیانی است برای جمله " لا یملکون منه خطاباً،" و ضمیر فاعل در آن به همه اهل محشر بر می‌گردد، چه روح، چه ملائکه، چه انس، و چه جن، و سیاق بر این معنا شاهد است.

و جمله " الا من اذن له الرحمن،" می‌خواهد بیان کند چه کسانی در آن روز با اذن خدا سخن می‌گویند، پس جمله مذکور به ظاهر اطلاقش در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: " یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه."

" و قال صواباً،" یعنی تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که خدا اذنشان داده باشد و سخنی صواب بگویند، سخنی که حق محض باشد، و آمیخته با باطل و خطا نباشد، و این جمله در حقیقت قیدی است برای اذن خدا، گویا فرموده و خدا اذن نمی‌دهد مگر به چنین کسی.

و در نتیجه آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: " و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون."

عنایت کلامی در این مقام به نفی اصل خطاب و تکلم است، حال متکلم هر که می‌خواهد باشد، و نمی‌خواهد تکلم در باره تمامی افراد را حتی آنهایی را که جواز تکلم در موردشان مسلم است نفی کند، پس استثناسدگان متکلمینی هستند که در اصل تکلم ماذونند، و آیه متعرض این معنا که در باره چه کسانی تکلم می‌شود نیست.

یوم الفصل، ذلک الیوم الحق

- " ذَلِكِ الْيَوْمِ الْحَقِّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا،
- چنین روز محقق خواهد شد پس هر که می‌خواهد، نزد خدای خود در آن روز مقام و منزلتی یابد در راه ایمان و اطاعت بکوشد،
- إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا،
- ما شما را از روز عذاب که نزدیک است ترسانیده و آگاه ساختیم روزی که هر کس هر چه از نیک و بد کرده در پیش روی خود حاضر بیند و کافر در آن روز از فرط عذاب آرزو می‌کند که ایکاش خاک بود تا چنین به آتش کفر خود نمی‌سوخت. "

" ذلک الیوم الحق،" اشاره است به " یوم الفصل" که در این سوره ذکر شد، و در

ضمن آیاتی توصیف گردید.

مراد از حق بودن آن روز ثبوت حتمی و رانده شدن قضای آن، و تخلف

ناپذیری وقوع آن است.

" فمن شاء اتخذ الی ربه ماباً،" یعنی هر کس بخواهد می‌تواند به سوی پروردگار

خود مرجعی بگیرد، که به وسیله آن به ثواب متقین برسد، و از عذاب طاغیان نجات یابد. ” انا أنذرناکم عذاباً قریباً ...“ مراد از این عذاب عذاب آخرت است، و نزدیک بودن آن به اعتبار حق بودن، و بدون شک حق بودن وقوع آن است چون هر چه آمدنی باشد نزدیک است.

علاوه بر این، وقتی قیامت عبارت باشد از تجسم اعمال آدمی، و جزا دیدن انسان در برابر اعمال، این اعمال همواره با آدمی هست، و از هر چیز دیگری به انسان نزدیکتر است.

” یوم ینظر المرء ما قدمت یداه“ یعنی روزی که انسان منتظر دیدن جزای اعمالی است که در زندگی دنیا انجام داده، و از پیش فرستاده است .

بعضی گفته‌اند: معنایش این است که در آن روز انسان به اعمال خود نظر می‌کند، چون همه اعمال خود را نزد خود حاضر می‌بیند همچنان که در جای دیگر همین مطلب را خاطر نشان نموده، فرموده است: ” یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء.“

” و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً“ یعنی کافر در آن روز از شدت آن روز آرزو می‌کند ای کاش خاکی بود فاقد شعور و اراده، و در نتیجه آنچه کرده نکرده بود، و جزا داده نمی‌شد.

آیه ۱۷ تا ۳۷ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۶۸

تمتع مجرمین در دنیا و عذابشان در یوم الفصل

- ” کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلاً إِنَّکُمْ مَجْرُمُونَ،
- وَ یَلُومُنَّکُمْ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ،
- وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْکَعُوا لَا یَرْکَعُونَ،
- وَ یَلُومُنَّکُمْ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ،
- ای کافران شما هم بخورید و تمتع برید به عمر کوتاه دنیا که شما بسیار بدکارید،
- وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند،
- و هر گاه به آنها گفته شد که نماز و طاعت خدا را به جای آرید اطاعت نکردند،
- وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند! “

خطاب در این آیه از قبیل خطابهای تهدیدآمیزی است که ما به دشمن خود می‌کنیم و می‌گوییم هر چه دلت می‌خواهد بکن، و یا هر چه از دستت بر می‌آید کوتاهی مکن، که معنایش این است که هر کاری بکنی سودی به حالت ندارد، و این نوع خطابها مخاطب را از اینکه از حیل‌های خود سود ببرد و در نتیجه به هدف خود برسد مایوس می‌کند، و نظیر آن در چند جای قرآن آمده، می‌فرماید: ” فاقض ما أنت قاض انما تقضی

هذه الحیوة الدنیا، و نیز می‌فرماید: ”اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر.“

پس اینکه فرمود: بخورید، و در اندک زمانی تمتع ببرید، و یا تمتعی اندک ببرید، در حقیقت می‌خواهد ایشان را مایوس کند از اینکه با خوردن و تمتع بردن بتوانند عذاب را از خود دفع کنند، وقتی نمی‌توانند جلو عذاب را بگیرند، هر چه دلشان می‌خواهد از متاع قلیل دنیا بخورند.

و اگر در این زمینه خصوص خوردن و تمتع را یادآور شد، برای این بود که منکرین معاد برای سعادت معنایی جز سعادت دنیا قائل نیستند، و برای سعادت دنیا هم معنایی جز خوردن و شهوترانی کردن نمی‌فهمند، عینا مانند یک حیوان بی‌زبان، که قرآن کریم ایشان را به آن تشبیه نموده می‌فرماید: ”و الذین کفروا یتمتعون و یاکلون کما تاكل الأنعام و النار مثوی لهم.“

و جمله ”انکم مجرمون“ علت مطالب ما قبل را بیان می‌کند، که در آن امر می‌کرد به اینکه بخورید و تمتع ببرید که از آن سودی نخواهید برد، برای اینکه شما با تکذیب یوم الفصل، و تکذیب کیفر تکذیب‌گران، مجرم شدید، و جزای مجرم خواه ناخواه آتش است.

” و اذا قیل لهم اركعوا لا یركعون،“ زمینه گفتار در سابق زمینه تهدید تکذیب‌گران روز فصل بود، و در این مقام بود که آثار سوء این تکذیبشان را بیان کند، در آیه مورد بحث هم همین مطلب را تمام نموده، می‌فرماید اینان خدا را وقتی که ایشان را به عبادت خود می‌خواند عبادت نمی‌کنند، چون منکر روز جزایند، و با انکار روز جزا عبادت معنا ندارد.

” فَبَأَى حَیْثُ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ،“ وقتی به قرآن که معجزه و آیتی است الهی ایمان نمی‌آورند، و وقتی این قرآن با کمال روشنی و با برهان قاطع برایشان بیان می‌کند که معبودی جز خدا ندارند، و خدا شریکی ندارد، و در پیش رویشان یوم الفصلی چنین و چنان دارند، توجهی بدان نمی‌کنند، دیگر بعد از این قرآن به چه سخنی ایمان می‌آورند؟!

آیه ۴۶ تا ۴۹ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۱

***** بخش چهارم *****

اعمال

فصل اول

ماهیت و صلاحیت اعمال

قسمت اول: شناخت اعمال

ماهیت اعمال

اعمال از جنس حرکات و اوضاع طبیعی هستند. چند حرکت، یک عمل را تشکیل می‌دهد، و اجتماع برای آن عمل اعتباری قائل می‌شود و گر نه عمل بودن یک عمل، امری تکوینی و حقیقتی خارجی نیست، آنچه در خارج حقیقت دارد، همان حرکات است. مثلاً نماز که در خارج یک عمل عبادتی شمرده می‌شود، عبارت است از چند حرکت بدنی، و زبانی، که وقتی با هم ترکیب می‌شود، نامش را نماز می‌گذاریم.

المیزان ج: ۱ ص: ۴۵۰

ماهیت اعمال شایسته و اعمال ناشایسته

– ” إِنْ مَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،

– مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،

نفس فعل و حرکات و سکنتاتی که فعل از آن تشکیل شده در گناه و ثواب یکی است . مثلاً عمل زنا و نکاح چه فرقی با هم دارند که یکی گناه شده و دیگری ثواب، با اینکه حرکات و سکنتاتی که عمل، از آن تشکیل یافته در هر دو یکی است؟ و همچنین

خوردن که در حلال و حرام یکی است؟

اگر دقت کنیم خواهیم دید تفاوت این دو در موافقت و مخالفت خدا است، مخالفت و موافقتی که در انسان اثر گذاشته و در نامه اعمالش نوشته می‌شود، نه خود نفس فعل، چون نفس و حرکات و سکانات که یا آن را زنا می‌گوییم و یا نکاح، به هر حال فانی شده از بین می‌رود و تا یک جزئش فانی نشود نوبت به جزء بعدی‌اش نمی‌رسد و پر واضح است که وقتی خود فعل از بین رفت عنوانی هم که ما به آن بدهیم چه خوب و چه بد فانی می‌شود.

و حال آنکه ما می‌گوییم: عمل انسان چون سایه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است که یا مستوجب عقاب است و یا ثواب و همواره با آدمی هست تا در روز تبلی السرائر خود را نمایان کند.

آیه ۷۰ و ۷۱ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۳۳۵

صعود اعمال

قرآن ناطق است به اینکه اعمال به سوی خدا صعود می‌کند، و به سوی اویش می‌برند، و به او می‌رسد.

- " الیه یصعد الکلم الطیب، و العمل الصالح یرفعه،
- کلمه طیب به سوی خدا بالا می‌رود، و عمل صالح آن را تقویت میکند.
- " و لکن یناله التقوی منکم،
- گوشت قربانی شما، به خدا نمی‌رسد، و لکن تقوای شما به او می‌رسد.
- و تقوی یا خود فعل است، و یا صفتی است که از فعل حاصل می‌شود.

المیزان ج: ۱ ص: ۴۵۰

استناد اعمال

خدای سبحان پاره‌ای افعال را زشت و بد دانسته و فرموده: " و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها - و هر کس عمل زشت مرتکب شود، جز مثل آن کیفر نمی‌بیند! "

به دلیل اینکه خدای تعالی برای گناهان مجازات قائل شده، می‌فهمیم **گناهان مستند به آدمی** است، و با در نظر گرفتن اینکه وجوب و ثبوت افعال از خداست و مخلوق اوست، این نتیجه به دست می‌آید: که عمل گناه منهای وجودش که از خداست، مستند به آدمی است، پس می‌فهمیم که آن چه یک عمل را گناه می‌کند، امری است

عدمی، و جزء مخلوق‌های خدا نیست، اگر مخلوق بود حسن و زیبایی داشت.

المیزان ج: ۱ ص: ۱۵۷

عمل بر اساس توحید

انسان موجودی است که خدای تعالی او را آفریده، هستیش وابسته و متعلق به خداست، از ناحیه خدا آغاز شده، و به زودی به سوی او برمی‌گردد، و هستیش با مردن ختم نمی‌شود، او یک زندگی ابدی دارد، که سرنوشت زندگی ابدیش باید در این دنیا معین شود، در اینجا هر راهی که پیش گرفته باشد، و در اثر تمرین آن روش ملکاتی کسب کرده باشد، در ابدیت هم تا ابد با آن ملکات خواهد بود، اگر در دنیا احوال و ملکاتی متناسب با توحید کسب کرده باشد، یعنی هر عملی که کرد بر این اساس کرد که بنده‌ای بود از خدای سبحان، که آغازش از او و انجامش به سوی اوست، قهرا فردی بوده که انسان آمده و انسان رفته است، و اما اگر توحید را فراموش کند، یعنی در واقع حقیقت امر خود را ببوشاند، فردی بوده که انسان آمده و دیو رفته است.

آیه ۲۱۳ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۱۷۸

همراهی عمل با ایمان

- ” إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّاصِرِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ،
- بدرستی منافقینی که بظاهر ایمان آوردند و آنان که یهودی‌گری را اختیار کردند و هم چنین بی‌دینان و نصارا هر کدام از آنان به خدا و روز جزا ایمان صحیح بیاورند و عمل صالح کنند ترسی بر ایشان نیست و (خداوند از کفر قبلیشان میگذرد،) در آخرت اندوهی ندارند.“

این آیه در مقام بیان این مطلب است که در باب سعادت و نیک بختی برای اسما و القاب هیچ اثری نیست، بنا بر این، اینکه عده‌ای خود را به نام مؤمنین و جمعی بنام یهودی و طائفه‌ای به نام صابئین و فرقه‌ای نصارا نام نهاده‌اند از این نامگذاریها چیزی از سعادت عایدشان نمی‌شود، چیزی که در جلب سعادت دخالت دارد ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است.

آیه ۶۹ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۹۸

همراهی عمل با عامل

- ” ... اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلَكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ،
- ... پروردگار ما و شما همان الله است، نتیجه اعمال ما عاید خود ما می‌شود، و از شما هم عاید خودتان، هیچ حجتی بین ما و شما نیست، خدا بین ما جمع می‌کند، و بازگشت به سوی او است.“

اعمال هر چند از حیث خوبی و بدی و از حیث پاداش و کیفر و ثواب و عقاب مختلف است، الا اینکه هر چه باشد از کننده‌اش تجاوز نمی‌کند، یعنی عمل تو عمل من نمی‌شود، پس هر کسی در گرو عمل خویش است، و احدی از افراد بشر نه از عمل دیگری بهره‌مند می‌شود، و نه متضرر می‌گردد.

آیه ۱۵ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۴۵

رهینه بودن نفس کل انسانها، غیر از اصحاب یمین!

- ” كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ،
- إِلَّا أَصْحَابَ الِّيمِينِ،
- هر کسی در گرو عملی است که انجام داده است،
- مگر اهل یمین که به یمین و سعادت نیکوکار شدند.“

هر نفسی در گرو است، با آنچه که کرده، و یا به سبب آنچه کرده، و یا در مقابل آنچه کرده است.

گویا عنایت در رهینه شمردن هر نفس این بوده که خدای تعالی این حق را به گردن خلق دارد که با ایمان و عمل صالح او را بندگی کنند، پس هر نفسی از خلق نزد خدا محفوظ و محبوس است، تا این حق و این دین را بپردازد، حال اگر ایمان آورد و عمل صالح کرد از گرو در آمده آزاد می‌شود، و اگر کفر ورزید و مرتکب جرم شد و با این حال مرد، همچنان رهین و برای ابد محبوس است.

وقتی نفس انسانی رهین کرده‌های خود باشد، قهرا هر نفسی باید از آتش قیامت که او را در صورت مجرم بودن و پیروی حق نکردن در آن حبس می‌کنند دلواپس باشد که، همین دلواپسی تقوی است.

” الا اصحاب الیمین،“ اصحاب یمین کسانی هستند که در روز حساب نامه عملشان را به دست راستشان می‌دهند، و اینان دارندگان عقاید حق و اعمال صالح از

مؤمنین متوسط الحالد، که نامشان به عنوان اصحاب الیمین در مواردی از قرآن کریم مکرر آمده است.

آنچه از آیه فوق استفاده می شود این است که نفوس دارای عمل به دو قسم تقسیم می شوند، یکی نفوسی که رهین به کرده های خویشند، و این نفوس مجرمین است، و دوم نفوس آزاد شده از رهن، و این نفوس اصحاب یمین است، و اما سابقون مقرب، یعنی آنهایی که خدای تعالی در بعضی از موارد کلامش قسم سوم برای دو قسم نامبرده شمرده و فرموده: "و کنتم ازواجاً ثلثة فاصحاب الیمینة ... اولئک المقربون"، داخل در تقسیم مورد بحث نیستند، چون در اول قید کردیم، نفوس دارای عمل.

و اما مقربین آن چنان در مستقر عبودیت استقرار یافته اند که اصلاً خود را صاحب نفس نمی دانند، تا چه رسد به اینکه صاحب عمل بدانند، هم نفس خود را ملک خدا می دانند، و هم اعمالشان را، آنان نه در محضر خدای تعالی حاضر می شوند، و نه به حسابشان رسیدگی می شود، همچنان که در آیه زیر فرموده: "فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین"، پس این طایفه از تقسیم مورد بحث به کلی بیرونند .

آیه ۳۸ و ۳۹ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۵۱

تسلط انسان بر اعمال خود

- "وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْلَا أَنفُسِكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،

- و همینکه کار خاتمه پذیرد، شیطان می گوید: خدا به شما وعده درست داد و من نیز به شما وعده باطل و نادرست دادم و تخلف کردم، من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما اجابت کردید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم، و شما نیز فریادرس من نیستید من آن شرکتی که پیش از این در کار خدا برایم قائل بودید انکار دارم. به درستی ستمگران، عذابی دردناک دارند."

ابلیس گفت: من در دنیا بر شما تسلط نداشتم نه بر ظاهر شما و بدنهایتان که شما را مجبور به معصیت خدا کنم و پس از سلب اختیار از شما خواست خودم را بر شما تحمیل کنم و نه بر عقل ها و اندیشه های شما، تا به وسیله اقامه دلیل، شرک را بر عقول شما تحمیل کرده باشم، و عقول شما ناگزیر از قبول آن شده در نتیجه، نفوستان هم ناگزیر از اطاعت من شده باشد.

من چنین سلطنتی نداشتم، لیکن این را قبول دارم که شما را به شرک و گناه

دعوت کردم، و شما هم بدون هیچ سلطنتی از ناحیه من، دعوتم را پذیرفتید. در آیه‌ای که گذشت، دلالت روشنی بر این معنا بود که انسان به تمام معنا بر اعمال خود مسلط است، و پاداش و کیفر عمل به خود او مرتبط و از غیر او مسلوب است و مدح بر عمل و سرزنش از آن به خودش بر می‌گردد و اما اینکه آیا او خود در داشتن این تسلط، مستقل است یا نه آیه شریفه بر آن دلالت ندارد.

آیه ۲۲ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۶۲

تکلیف اعمال بد مخلوط با اعمال نیک

- "وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ،

- عده دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف کردند، و عمل شایسته‌ای را با عمل بد دیگر آمیختند شاید خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده رحیم است."

از اعراب جماعت دیگری هستند که اعتراف به گناه خود دارند، اینان اعمالشان از نیک و بد مخلوط است، یک عمل نیک می‌کنند یک عمل زشت مرتکب می‌شوند، و امید می‌رود که خداوند از گناهشان درگذرد، که خدا آمرزنده مهربان است.

در اینکه فرمود: "عسی الله ان يتوب عليهم - امید می‌رود که خداوند از گناهشان درگذرد،" منظور این بوده که امید را در دل آنها رخنه دهد تا یکسره از رحمت خدا مایوس نگردند، بلکه در میان خوف و رجاء باشند، شاید جانب رجاءشان قوی‌تر شود، چون جمله ان الله غفور رحيم جانب رجاء را قوت می‌دهد.

آیه ۱۰۲ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۵۱۲

ظلمات انباشته اعمال کفار

- "أَوْ كَظَلَمْتِ فِي بَحْرِ لُجِّي بَعْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمْتَ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ،

- یا چون ظلمتی است به دریایی ژرف که موجی آن را گرفته و بالای آن موجی دیگر و بالاتر از آن ابری قرار دارد که در چنین فرضی ظلمتها روی هم قرار گرفته و چون گرفتار این ظلمتها دست خویش را تا برابر چشم خود بلند کند نزدیک نیست که آن را ببیند، آری هر کس که خدا به وی نوری نداده نوری ندارد."

اعمال کفار چون ظلمتهایی است که در دریای مواج قرار داشته باشد. بالای آن ظلمت موجی و بالای آن موج، موج دیگری و بالای آن ابری تیره قرار دارد، که همه آنها دست به دست هم داده و نمی‌گذارند آن تیره روز از نور آفتاب و ماه و ستارگان استفاده کند. آنقدر ظلمتها روی هم متراکم است که اگر فرضاً دست خود را از ظلمت اولی در آورد آن را نمی‌بیند. اگر کسی در ظلمتی قرار داشته باشد که حتی دست خود را نبیند،

معلوم می‌شود که آن ظلمت منتها درجه ظلمت است .

پس این کفار که به سوی خدا راه می‌پیمایند و بازگشتشان به سوی او است، از نظر عمل مانند کسی هستند که سوار بر دریای موج شده باشد، که بالای سرش موجی و بالای آن موج دیگری و بالای آن ابری تیره باشد، چنین کسی در ظلمت‌هایی متراکم قرار دارد که دیگر ما فوقی برای آن ظلمت نیست، و به هیچ وجه نوری ندارد که از آن روشن شده، راه به سوی ساحل نجات پیدا کند.

آیه ۴۰ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۸۴

ارتباط بین اعمال انسانها با حوادث عالم

- ” وَ يَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مَجْرِمِينَ،
- و نیز گفت ای مردم از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگردید تا باران سودمند آسمان را پی در پی به سویتان بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید و زنهار، به ناکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید.“

این آیه می‌فهماند ارتباطی کامل بین اعمال انسانها با حوادث عالم برقرار است، حوادثی که با زندگی انسانها تماس دارد، اعمال صالح باعث می‌شود که خیرات عالم زیاد شود و برکات نازل گردد، و اعمال زشت باعث می‌شود بلاها و محنت‌ها پشت سر هم بر سر انسانها فرود آید و نعمت و بدبختی و هلاکت به سوی او جلب شود، و این نکته از آیات دیگر قرآنی نیز استفاده می‌شود از آن جمله آیه زیر همین مطلب را بطور صریح خاطر نشان نموده، می‌فرماید: ” و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء و الارض.“

آیه ۵۲ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۴۵

قسمت دوم: اعمال صالح

عمل صالح: باقیات صالحات

- ” الْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبُيُوتِ الصَّالِحَاتِ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا،
- مال و فرزندان زیور زندگی این دنیا است و کارهای شایسته نزد پروردگارت ماندنی و دارای پاداشی بهتر و امید آن بیشتر است.“

مراد از باقیات الصالحات در جمله بالا اعمال صالح است، زیرا اعمال انسان، برای انسان نزد خدا محفوظ است و این را نص صریح قرآن فرموده، پس اعمال آدمی برای آدمی باقی می‌ماند. اگر آن صالح باشد باقیات الصالحات خواهد بود، و اینگونه اعمال نزد خدا ثواب بهتری دارد، چون خدای تعالی در قبال آن به هر کس که آن را انجام دهد جزای خیر می‌دهد.

آیه ۴۶ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۴۴۳

عالی ترین مصداق اعمال نیک و کمال دین

- ” لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكُتُبِ وَ النَّبِيِّينَ وَ ءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.

- نیکی آن نیست که روی خود را به طرف مشرق کنید (که چون مسیحی هستید) و یا به طرف مغرب (که چون یهودی هستید) بلکه نیکی برای کسی است که به خدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشد و مال خود را با آنکه دوستش می‌دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و راه ماندگان و دریوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و کسانی که به عهد خود وقتی عهدی می‌بندند وفا می‌کنند و از فقر و بیماری و جنگ، خویشتن دارند اینان هستند که راست گفتند و همینها هستند که تقوی دارند!

این آیه تعریف ابرار و بیان حقیقت حال ایشان است که هم در مرتبه اعتقاد

تعریفشان می‌کند و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق.

در باره اعتقادشان می فرماید: ” من آمن بالله “ و در باره اعمالشان می فرماید: ” اولئك الذين صدقوا “ و در باره اخلاقشان می فرماید: ” و اولئك هم المتقون . “ و در تعریف اولی که از ایشان کرده، فرموده:

– ” کسانی هستند که ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و انبیاء دارند. “

و این تعریف شامل تمامی معارف حقه‌ای است که خدای سبحان ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته است، چون وقتی ایمان کامل در دل پیدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح می شود.

بعد از این تعریف به بیان پاره‌ای از اعمالشان پرداخته و می فرماید:

– ” و اتی المال علی حبه ذوی القربی، و الیتامی، و المساکین، و ابن السبیل، و السائلین، و فی الرقاب، و اقام الصلوة، و اتی الزکوة،

– و مال خود را با آنکه دوستش می‌دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و راه ماندگان و در یوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات بدهد.... “

که از جمله اعمال آنان نماز را شمرده که حکمی است مربوط به عبادت، یکی دیگر زکات را که حکمی است مالی و مایه صلاح معاش، ذکر فرموده و قبل از این دو بذل مال که عبارت است از انتشار خیر و احسان غیر واجب را ذکر کرد.

در این آیات، که در تعریف ابرار و نیکان است، ایمان به خدا و ایمان به روز جزا و انفاق در راه خدا و وفای به عهد و صبر را نام برده است.

کمال دین

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده که هر کس به این آیه عمل کند ایمان خود را به کمال رسانده باشد.

مؤلف : وجه آن با در نظر داشتن بیان ما روشن است، و از زجاج و فراء هم نقل شده که آندو گفته‌اند: این آیه مخصوص انبیاء معصومین علیهم‌السلام است برای اینکه هیچ کس بجز انبیاء نمی‌تواند همه دستوراتی که در این آیه آمده‌اند آنطور که حق آن است عمل کند، این بود گفتار آن دو، ولی سخنان آن دو ناشی از این است که در مفاد آیات تدبیر نکرده‌اند و میان مقامات معنوی خلط کرده‌اند، چون آیات سوره دهر که در باره اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده، بعنوان ابرار از ایشان یاد فرموده نه به عنوان انبیاء، چون اهل بیت علیهم‌السلام انبیاء نبودند. بلکه اینقدر هست که مقامی بس عظیم دارند، بطوری که وقتی حال اولواالالباب را ذکر می کند، که کسانی هستند که خدا را در قیام و قعود و بر پهلویشان ذکر می کنند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر می نمایند، در آخر از ایشان نقل می فرماید که از خدا درخواست می کنند ما را به ابرار

ملحق ساز!

- ” و توفنا مع الابرار - با ابرار ما را بمیران !

آیه ۱۷۷ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۶۴۸

راه یابی مؤمنان با نور الهی به اعمال صالح

- ” اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ،

- خدا نور آسمانها و زمین است نور او همچون محفظه‌ای است که در آن چراغی باشد، و چراغ در شیشه‌ای، شیشه‌ای که گویی ستاره‌ای است درخشان، و آن چراغ با روغن زیتونی صاف روشن باشد که از درخت پر برکت زیتون (سر زمین مقدس) گرفته شده باشد نه زیتون شرقی و نه غربی، در نتیجه آن چنان صاف و قابل احتراق باشد که نزدیک است خود به خود بسوزد هر چند که آتش بدان نرسد، و معلوم است که چنین چراغی نورش دو چندان و نوری بالای نور است، خدا هر که را خواهد به نور خویش هدایت کند و این مثلها را خدا برای مردمی می‌زند که خدا به همه چیز دانا است.“

خدای تعالی دارای نوری است عمومی، که با آن آسمان و زمین نورانی شده، و در نتیجه به وسیله آن نور، در عالم وجود، حقایقی ظهور نموده که ظاهر نبود.

در این میان نور خاصی هست که تنها مؤمنین با آن روشن می‌شوند، و به وسیله آن به سوی اعمال صالح راه می‌یابند و آن نور معرفت است که دلها و دیده‌های مؤمنین در روزی که دلها و دیده‌ها زیر و رو می‌شود، به آن روشن می‌گردد، و در نتیجه به سوی سعادت جاودانه خود هدایت می‌شوند، و آنچه در دنیا برایشان غیب بود در آن روز برایشان عیان می‌شود.

خدای تعالی این نور را به چراغی مثل زده که در شیشه‌ای قرار داشته باشد و با روغن زیتونی در غایت صفا بسوزد و چون شیشه چراغ نیز صاف است، مانند کوكب دری بدرخشد، و صفای این با صفای آن، نور علی نور تشکیل دهد، و این چراغ در خانه‌های عبادت آویخته باشد، خانه‌هایی که در آنها مردانی مؤمن، خدای را تسبیح کنند، مردانی که تجارت و بیع ایشان را از یاد پروردگارشان و از عبادت خدا باز نمی‌دارد.

این مثال، صفت نور معرفتی است که خدای تعالی مؤمنین را با آن گرمی داشته، نوری که دنبالش سعادت همیشگی است، و کفار را از آن محروم کرده، و ایشان را در ظلماتی قرار داده که هیچ نمی‌بینند.

توفیق الهی در اعمال صالح

- " وَ مَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ،
 - من خویش را میرا نمی‌کنم چون که نفس انسانی پیوسته به گناه فرمان می‌دهد
 مگر آن را که پروردگارم رحم کند که پروردگار من آمرزگار و رحیم است،"
 یوسف گفت: آنچه من کردم و آن قدرتی که از خود (در مقابله با وسوسه زلیخا
) نشان دادم بحول و قوه خودم نبود، بلکه هر عمل صالح و هر صفت پسندیده که دارم
 رحمتی است از ناحیه پروردگارم!

او هیچ فرقی میان نفس خود با سایر نفوس که بحسب طبع، اماره بسوء و مایل
 به شهوات است نگذاشت، بلکه گفت: من خود را تبرئه نمی‌کنم زیرا نفس، بطور کلی
 آدمی را بسوی بدی‌ها و زشتیها وامی‌دارد مگر آنچه که پروردگارم ترحم کند.
 در حقیقت این کلام یوسف نظیر کلام شعیب است که گفت: " ان اريد الا
 الاصلاح ما استطعت و ما توفيقى الا بالله ! "

اینکه گفت: من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم اشاره است به آن قسمت از
 کلامش که گفت: من او را در غیابش خیانت نکردم و منظور از آن اینست که من اگر این
 حرف را زدم بدین منظور نبود که نفس خود را منزله و پاک جلوه دهم، بلکه به این منظور
 بود که لطف و رحمت خدای را نسبت به خود حکایت کرده باشم، آنگاه همین معنا را
 تحلیل نمود و فرمود: زیرا نفس بسیار وادارنده به سوء و زشتی است و بالطبع، انسان را
 بسوی مشتتهیاتش که همان سیئات و گناهان بسیار و گوناگون است دعوت می‌نماید، پس
 این خود از نادانی است که انسان نفس را از میل به شهوات و بدیها تبرئه کند، و اگر
 انسان از دستورات و دعوت نفس بسوی زشتیها و شرور سرپیچی کند رحمت خدایی
 دستگیرش شده، و او را از پلیدیها منصرف و بسوی عمل صالح موفق می‌نماید . مغفرت
 خدای تعالی همچنانکه گناهان و آثار آن را محو می‌کند، نقایص و آثار نقایص را هم از
 بین می‌برد.

آیه ۵۲ و ۵۳ سوره یوسف المیزان ج : ۱۱ ص : ۲۷۰

اعمال صالح و خیرات

- " وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَجُوعُونَ،
- أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَبِقُونَ،
- و آنهایی که از آنچه خدایشان داده می‌دهند در حالی که باز از روزی که به خدای
 خود باز می‌گردند ترسانند،
- چنین کسانی در خیرات شتاب نموده بدان سبقت می‌گیرند."

مؤمنین کسانی هستند که آنچه می‌دهند و یا آنچه از اعمال صالح بجا می‌آورند، در حالی انجام می‌دهند و به جا می‌آورند که دل‌هایشان ترسناک از این است که به زودی به سوی پروردگارشان بازگشت خواهند کرد، یعنی باعث انفاق کردنشان و یا آوردن اعمال صالح همان یاد مرگ، و بازگشت حتمی به سوی پروردگارشان است و آنچه می‌کنند از ترس است.

در این آیه شریفه دلالت است بر اینکه مؤمنین علاوه بر ایمان به خدا و به آیات او ایمان به روز جزا نیز دارند، پس تا اینجا صفات مؤمنین متعین شد. و خلاصه‌اش این شد که تنها: به خدا ایمان دارند و برای او شریک نمی‌گیرند و به رسولان او و به روز جزا هم ایمان دارند، و به همین جهت عمل صالح انجام می‌دهند. آنگاه فرموده: "اولئك يسارعون في الخيرات و هم لها سابقون"، یعنی مؤمنینی که وصفشان را کردیم در خیرات و اعمال صالح سرعت نموده، و به سوی آن سبقت می‌جویند، یعنی از دیگران پیشی می‌گیرند، چون همه مؤمنند و لازمه آن همین است که از یکدیگر پیشی گیرند.

پس روشن شد که از نظر این آیات خیرات عبارت است از اعمال صالح، اما نه هر عمل صالح، بلکه عمل صالحی که از اعتقاد حق منشا گرفته باشد.

آیه ۶۰ و ۶۱ سوره مومنون میزان ج: ۱۵ ص: ۵۵

آرزوی برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

- " حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ،
- لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ،
- تا آنگاه که وقت مرگ هر یکشان فرا رسد در آن حال آگاه و نادان شده گوید بار الها مرا به دنیا بازگردان،
- تا شاید به تدارك گذشته عملی صالح به جای آرم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه از حسرت همی گوید و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

در روز رستاخیز وقتی عذاب خدای را می‌بینند که مشرف بر ایشان شده اظهار چنین امیدی می‌کنند که اگر برگردند عمل صالح کنند، همچنان که در جای دیگر قرآن وعده صریح به عمل صالح می‌دهند و می‌گویند: "فارجعنا نعمل صالحا !"

" اعمل صالحا فیمما ترکت" تا به جای آورم عملی صالح در آنچه که از اموال از خود به جای گذاشته‌ام یعنی آن اموال را در راه خیر و احسان و هر راهی که مایه رضای

خدا است خرج کنیم.

” کلا انها کلمة هو قائلها، یعنی هرگز، او به دنیا بر نمی‌گردد، و این سخن تنها سخنی است که او می‌گوید: یعنی سخنی است بی‌اثر، و این کنایه است از اجابت نشدن آن.

آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره مومنون - المیزان ج: ۱۵ ص: ۹۵

رد درخواست برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

- ” وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ،
- اگر ببینی وقتی گنهکاران در پیشگاه پروردگارشان سرها به زیر افکنده‌اند، خواهی دید که می‌گویند پروردگار را دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا عمل شایسته کنیم، که ما دیگر به یقین رسیدیم.“

همانهایی که به لقای پروردگارشان کافر بودند، در موقفی از لقای پروردگارشان قرار خواهند گرفت، که دیگر نتوانند لقاء را انکار کنند، می‌گویند: پروردگارا دیدیم و شنیدیم، پس ما را برگردان که عمل صالح کنیم، زیرا دارای ایمان و یقین شده‌ایم! در آن روز حق برایشان آشکارا گشته، و این معنا منکشف می‌شود که نجات تنها در ایمان و عمل صالح است، ایمان برایشان حاصل شده، درخواست رجوع می‌کنند تا عمل صالح را نیز تامین نمایند، تا سبب نجاتشان که دو جزء است تمام و کامل بشود. و خلاصه معنا این است که تو امروز آنان را می‌بینی که منکر لقای خدایند، اگر فردایشان را ببینی خواهی دید که خواری و ذلت از هر سو احاطه‌شان کرده و سرها از شرم به زیر افکنده‌اند، و به آنچه امروز منکرش هستند اعتراف می‌کنند، و درخواست می‌نمایند که بدین جا برگردند، ولی هرگز برنخواهند گشت.

آیه ۱۲ سوره سجده - المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۷۸

تکرار عمل صالح و نتایج آن

اصلاح اخلاق و خویهای نفس و تحصیل ملکات فاضله، در دو طرف علم و عمل و پاک کردن دل از خویهای زشت، تنها و تنها یک راه دارد، آنهم عبارت است از تکرار عمل صالح و مداومت بر آن، البته عملی که مناسب با آن خوی پسندیده است، باید آن عمل را آنقدر تکرار کند و در موارد جزئی که پیش می‌آید آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روی هم قرار گیرد و در صفحه دل نقش ببندد و نقشی که به این زودیها زائل نشود و یا اصلاً زوال نپذیرد.

هر چند بدست آوردن ملکه علمی، در اختیار آدمی نیست، ولی مقدمات تحصیل آن در اختیار آدمی است و می تواند با انجام آن مقدمات، ملکه را تحصیل کند. برای تهذیب اخلاق و کسب فضائل اخلاقی، راه منحصر به فرد تکرار عمل است، این تکرار عمل از دو طریق دست می دهد: طریقه اول در نظر گرفتن فواید دنیوی آن است که در اینجا مورد نظر ما نیست. طریقه دوم تهذیب اخلاق این است که آدمی فواید آخرتی آن را در نظر بگیرد و این طریقه، طریقه قرآن است که ذکرش در قرآن مکرر آمده، مانند آیه:

- " ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة،

- خدا از مؤمنین جانها و مالهاشان را خرید، در مقابل اینکه بهشت داشته باشند.

و آیه:

- " انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب،

- صابران اجر خود را به تمام و کمال و بدون حساب خواهند گرفت. "

و آیه:

- " ان الظالمين لهم عذاب اليم،

- بدرستی ستمکاران عذابی دردناک دارند. "

و امثال این آیات با فنون مختلف، بسیار است.

فصل دوم

رسیدگی به اعمال، و میزان و حساب

قسمت اول: ماهیت حساب و میزان

ماهیت میزان در قیامت

- " اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ،
- خدا همان است که کتاب را به حق و نیز میزان را نازل کرد، و تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد!

کلمه میزان به معنای هر مقیاسی است که اشیاء با آن سنجیده می‌شود. و مراد از آن به قرینه ذیل آیه و آیات بعد همان دینی است که کتاب مشتمل بر آن است، و از این جهت دین را میزان نامیده که عقاید و اعمال به وسیله آن سنجش می‌شود، و در نتیجه در روز قیامت هم بر طبق آن سنجش محاسبه و جزاء داده می‌شود. پس میزان عبارت است از دین با اصول و فروعش.

مؤید این وجه دیگر خدای تعالی است که می‌فرماید: "لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان."

آیه ۱۷ سوره شوری میزان ج: ۱۸ ص: ۵۳

ماهیت وزن در قیامت

- "وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
- وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِئَاتِنَا يَظْلِمُونَ،
- میزان(سنجش اعمال) در آنروز حق است، آنروز است که هر کس اعمال وزن شده‌اش سنگین باشد رستگار است،
- و کسانی که اعمال وزن شده‌شان سبک باشد همانهاست که با ظلم بر آیات ما بر خود زیان رسانیده‌اند."

این دو آیه خبر می‌دهد از میزانی که عمل بندگان با آن سنجیده می‌شود یا خود بندگان را از جهت عمل وزن می‌کند، از آیات دیگری نیز این معنا که مراد از وزن، حساب اعمال است استفاده می‌شود، مانند آیه: "و نضع الموازين القسط ليوم القيامة ... و كفى بنا حاسبين،" و از آن روشن‌تر آیه: "يومئذ يصدر الناس اثنائا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره،" است، که عمل را ذکر کرده و سنگینی را به آن نسبت داده است.

آیه مورد بحث اثبات می‌کند که برای نیک و بد اعمال وزنی هست، لیکن از آیه: "اولئك الذين كفروا بايات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا،" استفاده می‌شود که اعمال حبط شده برایش وزنی نیست و تنها اعمال کسانی در قیامت سنجیده می‌شود که اعمالشان حبط نشده باشد، پس هر عملی که حبط نشده باشد چه نیک و چه بد ثقلی و وزنی دارد، و میزانی است که آن وزن را معلوم می‌کند.

لیکن این آیات در عین اینکه برای عمل نیک و بد ثقلی و وزنی قائل است در عین حال این سنگینی را سنگینی اضافی می‌داند، به این معنا که حسنات را باعث ثقل میزان و سیئات را باعث خفت آن می‌داند، نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سیئات، آن وقت این دو سنگین با هم سنجیده شود هر کدام بیشتر شد بر طبق آن حکم شود، اگر حسنات سنگین‌تر بود به نعیم جنت و اگر سیئات سنگین‌تر بود به دوزخ جزا داده شود، نه، از ظاهر آیات استفاده می‌شود که میزان اعمال از قبیل ترازو و قپان نیست تا فرض تساوی دو کفه در آن راه داشته باشد، بلکه ظاهر آنها این است که عمل نیک باعث ثقل میزان و عمل بد باعث خفت آن است، چنانکه می‌فرماید:

- " فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون،" و
- " فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم في جهنم خالدون،" و
- " فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية و اما من خفت موازينه فامه هاوية و ما ادريك ما هية نار حامية." و

این آیات بطوری که ملاحظه می‌کنید سنگینی را در طرف حسنات و سبکی را در طرف سیئات اثبات می‌کند.

و امثال این آیات این احتمال را در نظر انسان تقویت می‌کند که شاید مقیاس سنجش اعمال و سنگینی آن، چیز دیگری باشد که تنها با اعمال حسنه سنخیت دارد، بطوری که اگر عمل حسنه بود با آن سنجیده می‌شود و اگر سیئه بود چون سنخیت با آن ندارد سنجیده نمی‌شود، و ثقل میزان عبارت باشد از همان سنجیده شدن و خفت آن

عبارت باشد از سنجیده نشدن، عینا مانند موازینی که خود ما داریم، چون در این موازین هم مقیاسی هست که ما آن را واحد ثقل می‌نامیم مانند مثقال و خروار و امثال آن، واحد را در یکی از دو کفه و کالا را در کفه دیگری گذاشته می‌سنجیم، اگر کالا از جهت وزن معادل آن واحد بود که هیچ، و گرنه آن متاع را برداشته متاع دیگری بجایش می‌گذاریم، پس در حقیقت میزان همان مثقال و خروار است نه ترازو و یا قپان و یا باسکول، و اینها مقدمه و ابزار کار مثقال و خروارند که به وسیله آنها حال متاع و سنگینی و سبکی آن را بیان می‌کند، و همچنین واحد طول که یا ذرع است و یا متر و یا کیلومتر و یا امثال آن، که اگر طول با آن واحد منطبق شد که هیچ، و اگر نشد آن را کنار گذاشته طول دیگری را با آن تطبیق می‌دهیم، ممکن است در اعمال هم واحد مقیاسی باشد که با آن عمل آدمی سنجیده شود، مثلا برای نماز واحدی باشد از جنس خود آن که همان نماز حقیقی و تمام عیار است، و برای زکات و انفاق و امثال آنها مقیاس و واحدی باشد از جنس خود آنها، و همچنین برای گفتار واحدی باشد از جنس خودش، و آن کلامی است که تمامیش حق باشد و هیچ باطلی در آن راه نیافته باشد، همچنانکه آیه: "یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته"، به آن اشاره دارد.

بنا بر این، بسیار به نظر قریب می‌رسد که مراد از جمله: "و الوزن یومئذ الحق"، این باشد، که آن میزانی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می‌شود همانا حق است، به این معنا که هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد، و چون اعمال نیک مشتمل بر حق است از این رو دارای ثقل است. بر عکس عمل بد از آنجایی که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را با حق می‌سنجد و وزن هر عملی به مقدار حقی است که در آن است. و بعید نیست قضاوت به حقی هم که در آیه: "و اشرقت الارض بنور ربها و وضع الكتاب و جیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون"، است اشاره به همین معنا باشد.

و مراد از کتابی که در آن روز گذارده شده و خداوند از روی آن حکم می‌کند همان کتابی است که در آیه: "هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق"، به آن اشاره شده است. پس کتاب مقدار حقی را که در عمل است تعیین نموده و میزان، مقدار ثقل آن حق را مشخص می‌کند، بنا بر این، وزن در آیه مورد بحث به معنای ثقل است نه به معنای مصدریش (سنجیدن).

و اگر در آیه ۱۰۳ سوره مؤمنون و آیه ۱۱ سوره قارعه آن را به صیغه جمع

آورده برای این است که دلالت کند بر اینکه میزان اعمال یکی نیست، بلکه برای هر کسی میزان‌های زیادی به اختلاف اعمال وی هست، حق در نمازش نماز واقعی و جامع همه اجزا و شرایط است، و حق در زکاتش زکات جامع شرایط است، خلاصه، حق در نماز، غیر حق در روزه و زکات و حج و امثال آن است.

حق که همان قسط و عدل می‌باشد صفت خداوندی است که اعمال را وزن می‌کند، نه صفت وزن.

میزان همان حق است، و مراد از توزین عادلانه همان است، و اعمال بندگان را به همان محک می‌سنجند. هر کس که اعمالش مشتمل بر مقدار بیشتری از حق بود او رستگارتر است و هر کس میزانش سبک بود یعنی اعمالش مشتمل بر حق نبود او از کسانی است که نفس خود را باخته و خود را زیانکار ساخته‌اند و با ظلم به آیات خدا و تکذیب آن چیزی برای خود باقی نگذاشته‌اند که در مثل چنین روزی با آن اعاشه و زندگی کنند.

از بیان قبلی ما دو نکته روشن گردید:

نکته اول: اینکه معنای وزن اعمال در روز قیامت تطبیق اعمال است بر حق، به این معنا که هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است که عمل او مشتمل بر آن است، در نتیجه اگر اعمال شخصی، به هیچ مقداری از حق مشتمل نباشد از عملش جز هلاکت و عقاب بهره و ثمره عایدش نمی‌شود، و این همان توزین عدلی است که در سایر آیات بود.

و میزان در آن روز علاوه بر اینکه گزافی نیست، بلکه آن قدر دقیق است که حجت را بر عبد تمام می‌کند.

نکته دوم: اینکه معلوم شد که برای هر انسانی میزان‌های متعددی است که هر کدام از عمل‌هایش با یکی از آنها سنجیده می‌شود، و میزان هر عملی همان مقدار حقی است که عمل مشتمل بر آن است، چون روز قیامت روزی است که کسی جز حق، سلطنت نداشته و ولایت در حق هم تنها و تنها در دست خدای تعالی است، به شهادت اینکه از یکطرف می‌فرماید: امروز روز حق است و از طرفی دیگر می‌فرماید: اینجا ولایت بر حق، تنها و تنها برای خدا است و نیز می‌فرماید: "هنا لك تبلوا كل نفس ما اسلفت و ردوا الى الله مولیهم الحق و ضل عنهم ما كانوا یفترون!"

در سوره مومنون نیز می‌فرماید:

- "فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ،
- وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ،

- پس در آن روز هر آن که اعمالش وزین است آنان رستگارانند،
- و هر آن که اعمالش سبک وزن باشد آنان کسانی هستند که نفس خویش را در زیان افکنده به دوزخ مخلد خواهند بود.

آیه ۸ و ۹ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۹
و آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره مومنون المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۰۰

اعمال قابل محاسبه در قیامت

- "لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُا يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْلَمُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!"
- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک خدا است، و شما آنچه در دل دارید چه آشکار کنید و چه پنهان بدارید خدا شما را با آن محاسبه می‌کند، پس هر که را بخواهد می‌آمرزد، و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، و خدا به هر چیز توانا است!

می‌خواهد بفرماید آنچه در آسمانها و زمین است، که از آن جمله، شما انسانها و اعمال شما است، و آنچه که دل‌های شما کسب می‌کند همه و همه ملک خدا است، و خدا محیط به شما و مسلط و مشرف بر اعمال شما است، و برای او هیچ تفاوتی ندارد که شما اعمالتان را علنی انجام دهید، و یا پنهانی، هر جور انجام دهید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند.

معنای عبارت « مَا فِي أَنْفُسِكُمْ » یعنی آنچه در دل‌های شما مستقر و جایگزین شده است. و معلوم است که در نفس چیزی به جز ملکات و صفات چه فضائل و چه رذائل مستقر نمی‌شود.

آنچه در نفس مستقر می‌شود صفاتی چون ایمان و کفر و حب و بغض و عزم و غیر اینها است، اینها است که هم می‌توان اظهارش کرد و هم پنهانش داشت، اما می‌توان اظهار کرد چون صفات اصولا در اثر تکرار، افعال مناسب با خود پیدا می‌کند، و وقتی فعلی از کسی صادر شد، عقل هر کس از آن فعل کشف می‌کند که فلان صفتی که مناسب با این فعل است در نفس فاعل وجود دارد.

چون اگر این صفات و ملکات در نفس مستقر نبود، افعال مناسب با آن از جوارح صادر نمی‌شود.

پس با صدور این افعال برای عقل روشن می‌شود که منشای برای این افعال در نفس فاعل هست، و اما می‌توان اخفا کرد برای اینکه ممکن است انسان آن کاری که دلالت بر وجود منشاش در نفس دارد انجام ندهد.

آیه شریفه به احوال نفس نظر دارد، نه به ملکات راسخه در نفس! و اما

خاطراتی که گاهی بی اختیار در نفس خطور می‌کند، و همچنین تصورات ساده‌ای که دنبالش تصدیق نیست، از قبیل صورت و قیافه گناهی که در نفس تصور می‌شود، بدون اینکه تصمیم بر آن گناه گرفته شود، لفظ آیه به هیچ وجه شامل آنها نیست، چون اینگونه تصورات، استقراری در نفس ندارند، و منشا صدور هیچ فعلی نمی‌شوند.

پس حاصل کلام این شد که آیه شریفه تنها بر احوال و ملکات نفسانی‌های دلالت دارد که منشا صدور افعال هستند، چه فعل اطاعت و چه معصیت، و خدای سبحان انسان‌ها را با آن احوال و ملکات محاسبه می‌کند .

در نتیجه آیه شریفه همان سیاقی را دارد که آیه: ” لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ، و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم،“ و آیه: « فانه اثم قلبه،» و آیه: « ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا .» دارند، چون همه این آیات دلالت دارند بر اینکه قلوب که مراد از آن، همان نفوس است، احوال و اوصافی دارد، که آدمی با آن احوال محاسبه می‌شود.

و نیز آیه شریفه:

- ” ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخرة،“

که ظهور در این دارد که عذاب تنها و تنها به خاطر دوست داشتن اشاعه فحشا است، و معلوم است که دوستی حالتی قلبی است. (دقت فرمائید!)

این بود ظاهر آیه، و لازم است دانسته شود که آیه شریفه تنها دلالت دارد بر اینکه محاسبه بر معیار حالات و ملکات قلبی است، چه اظهار بشود، و چه نشود، و اما اینکه جزای آن، در دو صورت اظهار و اخفا یک جور است یا نه؟ و به عبارت دیگر آیا جزا تنها بستگی به تصمیم دارد؟ خواه عمل را هم انجام بدهد یا ندهد و خواه مصادف با واقع هم بشود یا نشود؟ و مثلا کاسه‌ای که شراب تشخیص داده بنوشد، بعد معلوم شود آب بوده، آیه شریفه ناظر به این جهات نیست .

- فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء ، و الله علی کل شیء قدیر! “

در آیه شریفه، مغفرت الهی و یا عذاب او فرع بر مالکیت خدا و احاطه‌اش به اعمال مردم، شده، و این مطلب اشاره به این است که مراد از جمله: ” ما فی انفسکم،“ صفات و احوال بد درونی است.

ظاهر آیه این است که محاسبه بر روی اوصافی است که دل‌ها یا مستقلا و یا از طریق اعضا کسب کرده باشد، و حال، چه این کسب به وسیله عمل ظاهری باشد، و چه درونی و پنهانی، و چه انسان مؤمن باشد، و چه کافر اما خطورات نفسانی کسب نیست و ظاهر محاسبه، محاسبه به جزا است، نه خبر دادن به اینکه چه چیزهایی از دل شما

گذشته، و چه تصمیم‌هایی گرفته‌اید.

در دو آیه بعد جمله: "لا یكلف الله نفسا الا وسعها" دلالت دارد بر این که هر نفسی در قیامت به بدی‌هایی که خودش کسب کرده، خواهد رسید، چه اینکه تحملش آسان باشد و چه دشوار یا ما فوق طاقت (چون او خودش آن را برای خود درست کرده نه خدای تعالی)، پس اگر کسی چیزی را بر خود تحمیل کند که طاقتش را نداشته باشد، و یا به دست خود، زنجیری بیای خود ببندد سرنوشتی است که خودش برای خود درست کرده، و غیر از خود کسی را ملامت نکند.

آیه ۲۸۴ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۶۷۰

دقت در ترازوی عدل!

- " وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ،
- روز رستخیز ترازوهای درست و میزان نصب کنیم و کسی به هیچ وجه ستم نبیند و اگر هم وزن دانه خردلی کار نیک و بد باشد آن را به حساب بیاوریم که ما برای حسابگری کافی هستیم."

قسط به معنای عدل است. وزن یکی از شؤون حساب است.

می‌فرماید: اگر عملی که وزن می‌شود به مقدار سنگینی خردلی باشد آن را می‌آوریم، و ما برای حساب‌کشی کافی هستیم.

دانه خردل در اینجا به عنوان مثال ذکر شده و مبالغه در دقت میزان را می‌رساند که حتی به کوچکی و ناچیزی خردل هم رسیدگی می‌کند.

آیه ۴۷ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۱۲

دقت خدا در حساب اعمال

- " يُبْنَىٰ إِنَّهَا إِنْ تَكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ،
- ای پسرک من! اگر عمل تو هم وزن دانه خردلی، آنهم پنهان در دل سنگی، یا در آسمان یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد، که خدا دقیق و کاردان است."

مراد از بودن عمل انسان در صخره، پنهان بودن و جایگیر بودنش در شکم صخره محکم است، یا در جوف آسمانها یا در دل زمین، و مراد از آوردن آن، حاضر کردنش برای حساب و جزاست.

آیه مورد بحث مربوط به معاد و حساب اعمال است، و معنایش این است که ای

پسرم! اگر آن عملی که انجام داده‌ای، چه خیر و چه شر، از خردی و کوچکی همسنگ یک دانه خردل باشد، و همان عمل خرد و کوچک در شکم صخره‌ای، و یا در هر مکانی از آسمانها و زمین باشد، خدا آن را برای حساب حاضر خواهد کرد، تا بر طبقش جزاء دهد، چون خدا لطیف است، و چیزی در اوج آسمانها و جوف زمین و اعماق دریا از علم او پنهان نیست و علم او به تمامی پنهان‌ها احاطه دارد، خبیری است که از کنه موجودات با خبر است.

آیه ۱۶ سوره لقمان المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۲۵

علم انسان به اعمال خود در قیامت

– ” علمت نفس ما احضرت،

– در چنین روزی هر کس می‌فهمد که چه کرده است!“

مراد از جمله ما احضرت اعمالی است که هر فردی در دنیا انجام داده است. آیه

مورد بحث در معنای آیه زیر است که می‌فرماید:

” یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.“

آیه ۱ تا ۱۴ سوره تکویر المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۸

قسمت دوم : روز حساب

دعای ابراهیم «ع» برای روز حساب

- ” رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لَوْلَادِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ،
- پروردگارا ! روزی که حساب بپا شود من و پدر و مادرم را با همه مؤمنان بیامرز!

این آخرین دعایی است که ابراهیم علیه‌السلام کرده، و قرآن کریم از او نقل نموده است.

آیه ۴۱ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۱۴

نزدیک شدن مردم به حساب

- ” اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ،
 - زمان حساب دادن این مردم نزدیک شده و آنها در بی‌خبری همچنان روی گردانند.
- مناسب با مقام این است که نسبت نزدیکی از ناحیه حساب گرفته و گفته شود: مردم به حساب نزدیک شدند چون حساب است که طالب است و می‌خواهد مردم به آن نزدیک شوند نه مردم، زیرا مردم از آن به کلی غافلند .
- مراد از حساب - که به معنای محاسبه خدای سبحان اعمال مردم را در روز قیامت است - خود حساب است نه زمان آن.

غرض در مقام آیه متعلق به یادآوری خود حساب است نه روز حساب برای اینکه آنچه مربوط به اعمال بندگان می‌شود حساب اعمال است و مردم مسؤول پس دادن حساب اعمال خویشند و بدین جهت حکمت اقتضا می‌کند که از ناحیه پروردگارشان ذکری بر آنان نازل شود و در آن ذکر (و کتاب) مسؤولیت آنان را برایشان شرح دهد و بر مردم هم واجب است که با جدیت هر چه بیشتر به آنچه ذکر می‌گوید گوش دهند و دل‌های خود را از آن غافل نسازند .

و معنای آیه این است که حساب اعمال مردم برای مردم نزدیک شد، در حالی که ایشان در غفلت از آن مستمرند، و یا در حالی که در غفلت بزرگی قرار دارند و از آن روی گردانند، چون به شغل‌های دنیا، و آماده نگشتن برای توبه و ایمان و تقوی مشغول و

سرگرمند .

آیه ۲۱ و سوره انبیا المیزان ج: ۱۴ ص: ۳۴۲

صابران در قیامت به حساب نمی ایستند!

– ” قُلْ يٰعِبَادِ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِّلَّذِيْنَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ،

– بگو ای بندگان من که ایمان آورده و از پروردگارتان می ترسید آنهایی که در این دنیا نیکی می کنند پاداشی نیک دارند و زمین خدا هم گشاده است کسانی که صابر باشند اجرشان را بدون حساب و به طور کامل در خواهند یافت.

” انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب،” – توفیه اجر به معنای آن است که آن

را به طور تام و کامل بدهند. یعنی صابران اجرشان داده نمی شود، مگر اعطایی بی حساب. پس صابران بر خلاف سایر مردم به حساب اعمالشان رسیدگی نمی شود و اصلاً نامه اعمالشان باز نمی گردد، و اجرشان همسنگ اعمالشان نیست.

در آیه شریفه صابران هم مطلق ذکر شده و مقید به صبر در اطاعت و یا صبر در ترک معصیت و یا صبر بر مصیبت نشده هر چند که صبر در برابر مصائب دنیا، بخصوص صبر در مقابل اذیت های اهل کفر و فسوق که به مؤمنین مخلص و با تقوا می رسد با مورد آیه منطبق است.

در مجمع البیان آمده که عیاشی به سند خود از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روزی که نامه های اعمال باز می شود و میزان اعمال نصب می گردد، برای اهل بلاء نه میزانی نصب می شود، و نه نامه عملی باز می گردد، آن وقت این آیه را تلاوت فرمود: ” انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب! ”

آیه ۱۰ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۷۲

مراسم ارائه نامه اعمال امت ها

– ” وَ نَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،

– و هر امتی را می بینی که از شدت ترس به زانو در آمده اند، هر امتی را صدا می زنند تا نامه عمل خود را ببینند و آنگاه می گویند: امروز جزایتان خود آن اعمالی است که می کردید!

منظور از اینکه فرمود: در آن روز هر امتی را به سوی کتابش می خوانند، این

است که هر امتی در برابر نامه عملش قرار می‌گیرد تا به حسابش رسیدگی شود، به شهادت اینکه دنبالش می‌فرماید: امروز جزاء داده می‌شوید هر آنچه کرده‌اید!

جائیه به معنای نشستن بر روی دو زانو است. یعنی: می‌بینید هر امت از امتها را که بر روی زانو می‌نشینند، به حالت خضوع و ترس، و هر امتی به سوی کتاب مخصوص به خودش، یعنی نامه اعمالش دعوت می‌شود، و به ایشان گفته می‌شود: امروز به عنوان جزاء، همانهایی به شما داده می‌شود که انجام داده‌اید!

از ظاهر این آیه استفاده می‌شود که در روز قیامت علاوه بر نامه عملی که فرد فرد انسانها دارند و آیه: ” و كل انسان الزمناه طائره في عنقه و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا،“ از آن خبر می‌دهد، هر امتی هم نامه عملی مخصوص به خود دارد.

آیه ۲۸ سوره جائیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۷۰

به اعمال خود قبل از مرگ رسیدگی کنید!!

- ” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ،
- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید، و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیش فرستاده باشد، و از خدا بترسید چون خدا با خبر است از آنچه می‌کنید!“

از آیات برجسته سوره مبارکه حشر، هفت آیه آخر آن است که خدای سبحان در آنها بندگان خود را دستور می‌دهد به اینکه از طریق مراقبت نفس و محاسبه آن آماده دیدارش شوند، و عظمت کلام و جلالت قدر خود را در قالب بیان عظمت ذات مقدسش، و اسمای حسنی و صفات علیایش، بیان می‌فرماید.

بر کسی که ایمان به خدا و رسول و روز جزا دارد واجب است که پروردگار خود را به یاد آورد، و او را فراموش ننماید، و ببیند چه عملی مایه پیشرفت آخرت او است، و به درد آن روزش می‌خورد که به سوی پروردگارش برمی‌گردد.

و بداند که عمل او هر چه باشد علیه او حفظ می‌شود، و خدای تعالی در آن روز به حساب آن می‌رسد، و او را بر طبق آن محاسبه و جزا می‌دهد، جزائی که دیگر از او جدا نخواهد شد.

و این همان هدفی است که آیه ” یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتتنظر نفس ما قدمت لغد،“ دنبال نموده، مؤمنین را وادار می‌کند که به یاد خدای سبحان باشند، و او را فراموش نکنند، و مراقب اعمال خود باشند، که چه می‌کنند، صالح آنها کدام، و طالحش کدام است، چون سعادت زندگی آخرتشان به اعمالشان بستگی دارد.

و مراقب باشند که جز اعمال صالح انجام ندهند، و صالح را هم خالص برای رضای خدا به جای آورند، و این مراقبت را استمرار دهند، و همواره از نفس خود حساب بکشند، و هر عمل نیکی که در کرده‌های خود یافتند خدا را شکرگزارند، و هر عمل زشتی دیدند خود را توبیخ نموده، نفس را مورد مؤاخذه قرار دهند، و از خدای تعالی طلب مغفرت کنند.

و ذکر خدای تعالی به ذکری که لایق ساحت عظمت و کبریائی او است یعنی ذکر خدا به اسمای حسنی و صفات علیی او که قرآن بیان نموده تنها راهی است که انسان را به کمال عبودیت می‌رساند، کمالی که انسان، ما فوق آن، دیگر کمالی ندارد. معلوم است که کمال هر چیزی خالص بودن آنست، هم در ذاتش و هم در آثارش، پس کمال انسانی هم در همین است که خود را بنده‌ای خالص، و مملوکی برای خدا بداند، و برای خود هیچگونه استقلالی قائل نباشد، و از صفات اخلاقی به آن صفتی متصف باشد، که سازگار با عبودیت است، نظیر خضوع و خشوع و ذلت و استکانت و فقر در برابر ساحت عظمت و عزت و غنای خدای عز و جل.

و اعمال و افعالش را طبق اراده او صادر کند، نه هر چه خودش خواست و در هیچ یک از این مراحل دچار غفلت نشود، نه در ذاتش، و نه در صفاتش و نه در افعالش. و همواره به ذات و افعالش نظر تبعیت محض و مملوکیت صرف داشته باشد، و داشتن چنین نظری دست نمی‌دهد مگر با توجه باطنی به پروردگاری که بر هر چیز شهید و بر هر چیز محیط، و بر هر نفس قائم است. هر کس هر چه بکند او ناظر عمل او است و از او غافل نیست، و فراموش نمی‌کند.

در این هنگام است که قلبش اطمینان و سکونت پیدا می‌کند، همچنان که فرموده: «الایذکر الله تظمنن القلوب»، و در این هنگام است که خدای سبحان را به صفات کمالش می‌شناسد، آن صفاتی که اسمای حسنائش حاکی از آن است. و در قبال این شناسایی صفات عبودیت و جهات نقصش برایش آشکار می‌گردد، هر قدر خدا را به آن صفات بیشتر بشناسد خاضع‌تر، خاشع‌تر، ذلیل‌تر، و فقیرتر، و حاجتمندتر می‌شود.

و معلوم است که وقتی این صفات در آدمی پیدا شد، اعمال او صالح می‌گردد و ممکن نیست عمل طالحی از او سر بزند، برای اینکه چنین کسی دائما خود را حاضر درگاه می‌داند، و همواره به یاد خداست، همچنان که خدای تعالی فرموده: «و انکر ربک فی نفسك تضرعا و خيفة و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لا تکن من الغافلین»

” یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد ...“ در این آیه شریفه مؤمنین را به تقوی و پروای از خدا امر نموده، و با امری دیگر دستور می‌دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می‌فرستند .
و متوجه باشند که آیا اعمالی که می‌فرستند صالح است، تا امید ثواب خدا را داشته باشند، و یا طالح است.
و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه نموده نفس را به حساب بکشند.

اما امر اول، یعنی تقوی، که در احادیث به ورع و پرهیز از حرامهای خدا تفسیر شده، و با در نظر گرفتن اینکه تقوی هم به واجبات ارتباط دارد، و هم به محرّمات، لاجرم عبارت می‌شود از: اجتناب از ترک واجبات، و اجتناب از انجام دادن محرّمات .
و اما امر دوم، یعنی نظر کردن در اعمالی که آدمی برای فردایش از پیش می‌فرستد، امری دیگری است غیر از تقوی
و نسبتش با تقوی نظیر نسبتی است که یک نظر اصلاحی از ناحیه صنعتگری در صنعت خود برای تکمیل آن صنعت دارد.

پس بر همه مؤمنین واجب است از خدا پروا کنند، و تکالیفی که خدای تعالی متوجه ایشان کرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند، نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانیش بپرهیزند، و بعد از آنکه اطاعت کردند، دوباره نظری به کرده‌های خود بیندازند، چون این اعمال مایه زندگی آخرتشان است که امروز از پیش می‌فرستند، با همین اعمال به حسابشان می‌رسند تا معلوم کنند آیا صالح بوده یا نه.

پس خود آنان باید قبلا حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده امید ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت کنند .

و این وظیفه، خاص یک نفر و دو نفر نیست، تکلیفی است عمومی، و شامل تمامی مؤمنین، برای اینکه همه آنان احتیاج به عمل خود دارند، و خود باید عمل خود را اصلاح کنند، نظر کردن بعضی از آنان کافی از دیگران نیست.

چیزی که هست در بین مؤمنین کسانی که این وظیفه را انجام دهند، بسیار کمیاب‌اند، به طوری که می‌توان گفت نایاب‌اند.

مَا قَدَّمْتَ لِغَدٍ

می‌فرماید: باید نفسی از نفوس نظر کند چه عملی برای فردای خود از پیش

فرستاده، و یا: باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردای خود از پیش فرستاده .
و مراد از کلمه ” غد- فردا “ روز قیامت است، که روز حسابرسی اعمال است، و اگر از آن به کلمه فردا تعبیر کرده برای این است که بفهماند قیامت به ایشان نزدیک است، آنچنان که فردا به دیروز نزدیک است، همچنان که در آیه: ” انهم پرونه بعیدا و نریه قریبا، “ به این نزدیکی تصریح فرموده است.

و معنای آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید با اطاعت از خدا تقوی به دست آورید، اطاعت در جمیع اوامر و نواهی‌اش، و نفسی از نفوس شما باید در آنچه می‌کند نظر افکند، و ببیند چه عملی برای روز حسابش از پیش می‌فرستد، آیا عمل صالح است، یا عمل طالح .

و اگر صالح است عمل صالحش شایستگی برای قبول خدا را دارد، و یا مردود است؟ و در جمله ” و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون، “ برای بار دوم امر به تقوی نموده، می‌فرماید: علت اینکه می‌گویم از خدا پروا کنید این است که او با خبر است از آنچه می‌کنید!

و تعلیل امر به تقوی به اینکه خدا با خبر از اعمال است، خود دلیل بر این است که مراد از این تقوی که بار دوم امر بدان نموده، تقوای در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوای در اعمال که جمله اول آیه بدان امر می‌نمود، و می‌فرمود: اتقوا الله .

پس حاصل کلام این شد که: در اول آیه مؤمنین را امر به تقوی در مقام عمل نموده، می‌فرماید عمل شما باید منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد، و در آخر آیه که دوباره امر به تقوی می‌کند، به این وظیفه دستور داده که هنگام نظر و محاسبه اعمالی که کرده‌اید از خدا پروا کنید، چنان نباشد که عمل زشت خود را و یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را به خاطر اینکه عمل شما است زیبا و خالص به حساب آورید.

اینجاست که به خوبی روشن می‌گردد که مراد از تقوی در هر دو مورد یک چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است، و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است . اولی مربوط به قبل از عمل است، و دومی راجع به بعد از عمل.

آیه ۱۸ سوره حشر المیزان ج ۱۹ ص ۳۷۳

حساب شدید و عذاب عجیب الهی در دنیا

- ” وَ كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسِبْنَهَا حَسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْرًا،
- و چه بسیار قریه‌ها که مردمش از دستورات پروردگارشان سرپیچی کردند و فرمان پیامبران او را گردن ننهاده‌اند در نتیجه ما آنها را به حساب سختی محاسبه نموده به عذابی عجیب گرفتار کردیم.“

شدت حساب در جمله "فحاسبناها حسابا شديدا" عبارت است از سخت‌گیری در حساب، و به اصطلاح مته به خشخاش گذاشتن، به منظور پاداش یا کیفر تمام و دقیق دادن، کیفر و پاداشی که مو به مو با وضع صاحب عمل تطبیق کند. و مراد از این حساب، حساب دنیا است، نه حساب آخرت.

پس آنچه مصیبت به انسان می‌رسد - البته آنچه که در نظر دین مصیبت است - معدل و نتیجه محاسبه اعمال آدمی است، و خدای تعالی از بسیاری از اعمال عفو نموده، مسامحه و سهل‌انگاری می‌کند، و مته به خشخاش نمی‌گذارد، بلکه از این سخت‌گیری در مورد مستکبرین صرف‌نظر ننموده، آنهایی که عارشان می‌آید امر خدا و رسولان خدا را اطاعت کنند، حسابشان را سخت می‌گیرد، و هیچ یک از گناهانشان را از قلم نمی‌اندازد، در نتیجه عذابی می‌کند که بی‌سابقه و ناشناخته باشد، و آن عبارت است از انقراض نسلشان در دنیا.

"اعد الله لهم عذابا شديدا" این جمله از کیفر آخرت آنان خبر می‌دهد، همچنان که جمله "فحاسبناها حسابا شديدا و عذباها عذابا نكرا فذاقت وبال امرها" از کیفر دنیایی آنان خبر می‌داد.

"فاتقوا الله يا اولى الالباب الذين امنوا قد انزل الله اليكم ذكرا"، به مؤمنین می‌فرماید: باید بر حذر باشید و نفستان را از اینکه در مقابل امر پروردگارتان عتو و استکبار کنید، و از اطاعت او شانه خالی نمایید، جلوگیری کنید، تا وبال عتو و خسران عاقبت که به اهل آن قریه‌ها رسید به شما نرسد.

آیه ۸ سوره طلاق المیزان ج ۱۹ ص ۵۴۳

نتیجه سنگینی و سبکی موازین اعمال

- " فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ،
- وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،
- وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةُ، نَارٍ حَامِيَةٌ،
- اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،
- او در عیشی رضایت‌بخش خواهد بود،
- و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،
- او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،
- و تو نمی‌دانی هاویه چیست،
- آتشی است سوزنده !

این آیه اشاره دارد به اینکه اعمال - هم مانند هر چیزی برای خود - وزن و ارزشی دارد، و اینکه بعضی اعمال در ترازوی عمل سنج سنگین است، و آن عملی است که

نزد خدای تعالی قدر و منزلتی داشته باشد، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یک از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت .

” فهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ، “ عیشه به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند یک زندگی خوش.

” و اما من خفت موازینه فامه هاویة، “ ظاهرا مراد از هاویه جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به معنای سقوط است، می فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: ” ثم رددناه اسفل سافلین الا الذين امنوا “

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوای فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است .

آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد!

- ” وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، “
- و هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد و در آخر به سوی پروردگارتان بازگشتتان است و او شما را به آنچه می کرده اید خبر می دهد که او دانای به اسرار سینه هاست.

هیچ کس که خود حامل وزر و بار گناه خویش است، بار گناه دیگری را نمی کشد، یعنی به جرم گناهی که دیگران کرده اند مؤاخذه نمی گردد، یعنی کسی به جرم گناهی مؤاخذه می شود که مرتکب آن شده باشد .

” ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون انه علیم بذات الصدور، “ - یعنی اینهایی که در باره شکر و کفران ذکر شد، همه راجع به دنیای کسانی بود که شکر و یا کفر می ورزیدند، سپس شما را دوباره زنده می کند و حقیقت اعمالتان را برایتان روشن ساخته و بر طبق آنچه که در دلهایتان هست شما را محاسبه می کند.

آیه ۷ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۶۵

بازخواست از مسلمانان درباره قرآن

- " فَاسْتَمْسِكْ بِالْأَذَىٰ أُوْحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ،
- وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ نُسْأَلُونَ،
- پس تو به آنچه وحی به سویت شده تمسک کن که تو بر صراطی مستقیم هستی،
- و به درستی که قرآن زکری است برای تو و برای قومت، و به زودی بازخواست خواهید شد."

جمله " لك و لقومك" اختصاص را می‌رساند، به این معنا که تکالیفی که در کتاب است متوجه رسول الله «ص» و قوم او است. مؤید این معنا تا اندازه‌ای جمله " و سوف تسألون" است، یعنی در روز قیامت از آن بازخواست می‌شوید. چون اگر آن جناب و قومش خصوصیتی نداشتند نمی‌فرمود شما بازخواست می‌شوید بلکه می‌فرمود همه مردم به زودی بازخواست می‌شوند.

آیه ۴۳ و ۴۴ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۵۶

خدا خود به حسابها رسیدگی خواهد کرد!

- " وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ،
- و کسانی را که در هر صبح و شام پروردگار خود را می‌خوانند و جز رضای او منظوری ندارند از خود طرد مکن و بدان که از حساب ایشان چیزی بر تو و از حساب تو چیزی برایشان نیست که آنان را از خود برانی، و در نتیجه از ستمکاران بشوی."

از آنجایی که رسیدن به حساب اعمال بندگان برای دادن کیفر و پاداش است، و کیفر و پاداش هم از ناحیه خدای سبحان است، از این رو قرآن کریم این حساب را به عهده خدای تعالی دانسته و می‌فرماید: " ان حسابهم الا علی ربی،" و نیز می‌فرماید: " ثم ان علينا حسابهم." و اگر در آیه: " ان الله كان علی كل شیء حسیبا،" مانند آیات قبل، خدای را محکوم و عهده‌دار حساب ندانسته و بر عکس، هر چیزی را محکوم و تحت نظر خداوند دانسته برای این بوده است که خواسته قدرت و سلطنتی را که خداوند بر هر چیز دارد برساند.

بنا بر این، مراد از اینکه در آیه مورد بحث فرمود: حساب آنان بر تو و حساب تو بر آنان نیست، این است که از تو بر نمی‌آید و توان آنرا نداری که حساب آنان را رسیده و کیفر و پاداششان دهی، پس نمی‌توانی کسانی را که رفتارشان خوشایند تو نیست، و یا از همنشینی آنان کراهت داری از خود برانی، چنان که شان آنان نیست که حسابدار اعمال

تو باشند، و تو از ترس اینکه مبادا مورد اعتراضشان واقع شوی و تو را به وجه بدی کیفر کنند و یا از ترس اینکه مبادا از نخوت و غروری که دارند از تو بدشان بیاید، از آنان فاصله گرفته و طردشان نمائی.

آیه ۵۲ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۱۴۵

فصل سوم

شاهدین اعمال

مفهوم شهید و شهدا در قرآن

” وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا، ”
 و کسانی که خدا و این پیامبر را اطاعت کنند، کسانی خواهند بود که همدم انبیا و صدیقین و شهدا و و صالحینند، که خدا مورد انعامشان قرار داده، و چه نیکو رفیقانی. این فضل از جانب خدا است، و دانایی خدا به احوال بندگانش کافی است.“

شهداء کلمه ای است که در قرآن کریم به معنای **گواهان در اعمال** آمده

است، و در هیچ جای قرآن که از ماده (ش - ه - د) کلمه‌ای به کار رفته به معنای کشته در معرکه جنگ نیامده، بلکه مراد از آن افرادی است که گواه بر اعمال مردمند،

طایفه اول که در آیه ذکر شده، نبیون بودند که سادات بشرند، سپس صدیقون قرار گرفته‌اند، که شاهدان و بینندگان حقایق و اعمالند، و سوم شهدا بودند، که شاهدان بر رفتار دیگرانند، و در آخر صالحانند که لیاقت و آمادگی برای کرامت الله را دارند. و این چهار طایفه از حیث رفاقت طوایف خوبی هستند.

آیه ۶۹ و ۷۰ سوره نساء المیزان ج ۴ ص ۵۶۰

شرحی در موضوع شهادت در قیامت

آیات شهادت از معضلات و مشکلات آیات قیامت است، هر چند که آیات مربوط به قیامت سراپا همه‌اش مشکل است، و مشکلاتی را در بر دارد.

در اینجا قبل از ورود در بحث پیرامون شهادت و سایر اموری که آیات روز قیامت توصیفش می‌کند، مانند: روز جمع، روز وقوف، سؤال، میزان، و حساب؛ واجب است که بدانیم خدای تعالی اینگونه امور را در ردیف حجت‌هایی می‌شمارد که در روز قیامت بر علیه انسان اقامه می‌شود تا هر عملی از خیر و شر که کرده‌اند و تثبیت شده، بر طبق

حجت‌هایی قاطع عذر و روشن‌گر حق، قضاوت شود سپس پاداش و کیفر دهند، یکی را سعادت و دیگری را شقاوت، یکی را بهشت و دیگری را آتش دهند، این روشن‌ترین معنایی است که از آیات قیامت که شؤون آن روز را شرح می‌دهد استفاده می‌شود.

و این اصلی است که مقتضای آن این است که میان این حجت‌ها و اجزاء و نتایجش روابطی حقیقی و روشن باشد، به طوری که عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد، و برای هیچ انسانی که دارای شعور فطری است مجال رد آن و شک و تردید در آن باقی نماند.

و بنا بر این واجب می‌شود که شهادتی که در آن روز به اقامه خدای تعالی اقامه می‌گردد مشتمل بر حقیقتی باشد که کسی نتواند در آن مناقشه کند، آری هر چند که اگر خدا بخواهد می‌تواند شقی‌ترین مردم را شاهد برای اولین و آخرین کند، و او به اختیار خودش به آنچه کرده‌اند شهادت دهد، و یا خدا شهادت به کرده‌های خلائق را در زبان او خلق کند بدون اینکه خود او اراده‌ای داشته باشد، و یا شهادتی دهد که در دنیا خودش حاضر نبوده و از فرد فرد بشر آنچه شهادت می‌دهد ندیده باشد، بلکه خدا یا ملائکه‌اش و یا حجتی به او اعلام کند که فلان شخص چنین و چنان کرده، تو شهادت بده، آنگاه شهادت این شقی‌ترین فرد بشر را در حق فرد بشر نافذ نموده و بر طبیعتش مجازات دهد و به شهادت او احتجاج نماید، چون اینها چیزی نیست که در قدرت خدای تعالی ننگند و نفوذ اراده‌اش در برابر آن کند شود، کسی هم نیست که با خدا در ملکش منازعه نماید و یا حکم او را تعقیب کند.

و لیکن این چنین شهادت، حجتی است زوری، و ناتمام و غیر قاطع که شک و ریب را دفع نمی‌کند، نظیر تحکیم‌ها و زورگویی‌هایی که در دنیا از انسانهای جبار و طاغوت‌های بشری مشاهده می‌کنیم، که با حق و حقیقت بازی می‌کنند، آن وقت چطور ممکن است چنین چیز را در حق خدای تعالی تصور کنیم؟ آن هم در روزی که در آن روز عین و اثری از غیر حق و حقیقت نیست و بنا بر این باید این شاهد، معصوم به عصمت الهی باشد، دروغ و گزاف از او سر نزنند، به حقایق آن اعمالی که بر طبق آن شهادت می‌دهد عالم باشد، نه اینکه صورت ظاهری عمل را ببیند و شهادت دهد بلکه باید نیت درونی عامل هر عملی را بداند، و نباید حاضر و غایب برایش فرق کند، بلکه باید دانای به عمل حاضر و غایب هر دو باشد.

و نیز واجب است که شهادتش شهادت به عیان باشد، چون ظاهر لفظ شهید همین است، و نیز ظاهر قید "من انفسهم" در جمله مورد بحث این است که شهادت مستند به حجتی عقلی و یا دلیلی نقلی نباشد، بلکه مستند به رؤیت و حس باشد، شاهد

این معنا هم حکایتی است که قرآن کریم از حضرت مسیح علیه‌السلام نموده و فرموده: "و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید،" با این بیان مضمون دو آیه با هم سازگار می‌شود، زیرا یکی می‌گوید: "و یوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم و جننا بک شهیدا علی هؤلاء،" و دیگری می‌گوید: "و كذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیدا ."

ظاهر آیه بقره این است که میان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مردمی که وی مبعوث بر ایشان بوده یعنی همه بشر از اهل زمانش تا روز قیامت شهادتی هستند که بر اعمال آنان گواهی می‌دهند، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شاهد بر آن شهداء است، و شهادتش بر اعمال سایر مردم به واسطه آن شهداء می‌باشد .

و نمی‌توان توهم کرد که مقصود از امت وسط، مؤمنین، و مقصود از ناس بقیه مردمند، و بقیه مردم خارج از امتند، برای اینکه ظاهر آیه سابق در این سوره که می‌فرمود: "و یوم نبعث من کل امة شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا ..."، این است که کفار هم از امت مشهود علیه می‌باشند.

و لازمه این معنا این است که مراد از امت در آیه مورد بحث جماعتی از اهل یک عصر باشند که یک نفر از شهداء، شاهد بر اعمال آنان باشد، و بر این حساب امتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بسوی آنها مبعوث شده به امتهای زیادی تقسیم می‌شود.

و قهرا مراد از شهید هم انسانی خواهد بود که مبعوث به عصمت و شهادت (مشاهده) باشد، مؤید این معنا جمله "من انفسهم" است، زیرا اگر مشاهده نداشته باشد، دیگر برای جمله از خودشان محلی باقی نمی‌ماند، همچنانکه برای متعدد بودن شاهد هم لزومی نیست، پس باید برای هر امتی شهادتی از خودشان باشد، چه اینکه آن شاهد پیغمبر آنان باشد، یا غیر پیغمبرشان، و هیچ ملازمه‌ای میان شهید بودن و پیغمبر بودن نیست، همچنانکه آیه "و جیء بالنبیین و الشهداء،" نیز آن را تایید می‌کند .

باز بنابر این معنا مراد از کلمه "هؤلاء" در جمله "و جننا بک شهیدا علی هؤلاء،" شهدا خواهد بود نه عامه مردم، پس شهداء، شهادی بر مردمند، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شاهد بر آن شهداء است، و ظاهر شهادت بر شاهد بودن این است که آن شاهد را تعدیل کند، نه اینکه ناظر بر اعمال او باشد، پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شاهد بر مقام شهداء است نه بر اعمال آنان و بهمین جهت لازم نیست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معاصر همه شهداء باشد، و از جهت زمان با همه آنان متحد باشد. (دقت فرمایید!)

شهادت اعضای بدن بر گناهان

- ” یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- روزی که زبان و دست و پای ایشان بر اعمال آنها گواهی دهد.“

مراد از جمله: ” ماكانوا يعملون،“ مطلق اعمال زشت است. مقصود از شهادت، شهادت اعضای بدن بر گناهان و همه معاصی است، البته هر عضوی به آن گناهی شهادت می‌دهد که مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سنخ گفتار باشد، مانند نسبت زنا دادن، دروغ، غیبت و امثال آن روز قیامت زبانها به آن شهادت می‌دهند، و هر چه از قبیل افعال باشد، همچون سرقت و راه رفتن برای سخن چینی و سعایت و امثال آن، بقیه اعضاء بدان گواهی می‌دهند و چون بیشتر گناهان به وسیله دست و پا انجام می‌شود از این رو آن دو را نام برده است.

و در حقیقت شاهد بر هر عملی خود آن عضوی است که عمل از او سرزده همچنان که آیه: ”شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون،“ و آیه: ”ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا،“ و آیه: ”الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما كانوا یکسبون،“ نیز به این معنا اشاره دارند.

آیه ۲۴ سوره نور المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۳۵

روزی که دهانها بسته، و دست و پا شهادت می دهند!

- ” الْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ نُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،
- امروز مهر بر دهانشان می‌زنیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه همواره می‌کردند شهادت می‌دهد.“

یعنی هر یک از دست و پاهای افراد شهادت می‌دهد به آن کارهایی که به وسیله آن عضو انجام داده‌اند:

مثلا دستها به آن گناهایی شهادت می‌دهد که صاحب دست به وسیله آن مرتکب شده است: (سیلی‌هایی که به ناحق به مردم زده، اموالی که به ناحق تصرف کرده، شهادت‌هایی که به ناحق نوشته و امثال آن،)

و پاها به خصوص آن گناهایی شهادت می‌دهند که صاحب آن با خصوص آنها انجام داده است: (لگدهایی که به ناحق به مردم زده، قدم‌هایی که به سوی خیانت و ظلم و سعایت و فتنه‌انگیزی و امثال آن برداشته است،)

و از همین جا روشن می‌گردد که هر عضوی به عمل مخصوص به خود شهادت

می‌دهد و گویا می‌گردد .

و نام دست و پا در آیه شریفه از باب ذکر نمونه است و گرنه چشم و گوش و زبان و دندان، و هر عضو دیگر نیز به کارهایی که به وسیله آنها انجام شده، شهادت می‌دهند.

در جای دیگر قرآن نام گوش و چشم و قلب را برده، و فرموده: " ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا، " و در سوره حم سجده، آیه ۲۰ نام پوست بدن را آورده است.

در روایات اسلامی در کافی به سند خود از محمد بن سالم از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: اینکه در روز قیامت اعضای بدن علیه آدمی شهادت می‌دهد، مربوط به آدم مؤمن نیست، بلکه این راجع به کسانی است که: عذاب خدا بر آنان حتمی شده باشد، و اما مؤمن نامه عملش را به دست راستش می‌دهند، همچنان که خدای تعالی فرمود: " فمن اوتی کتابه بيمينه فاولئک یقرؤن کتابهم و لا یظلمون فتیلا - پس آن کسی که نامه‌اش را به دست راستش دهد، اینگونه اشخاص خود کتاب خویشان را می‌خوانند، و ذره‌ای ظلم نمی‌شوند!

آیه ۶۵ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۵۴

مسئولیت گوش و چشم و دل در دنیا و شهادت آنها در قیامت

- " وَ لَا تَنْفَ مَا لَیْسَ لَکَ بِهٖ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ کُلُّهُ اَوْلَئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا،
- دنبال چیزی را که بدان علم نداری مگیر که گوش و چشم و دل در باره همه اینها روزی مورد بازخواست قرار خواهند گرفت."

این قسمت از آیه، علت نهی پیروی از غیر علم را بیان می‌کند و می‌فرماید: دنبال روی از چیزهایی که علم به آنها نداری نکن، زیرا خدای سبحان به زودی از گوش و چشم و فؤاد که وسائل تحصیل علمند بازخواست می‌فرماید، و حاصل تعلیل آنطور که با مورد بسازد این است که گوش و چشم و فؤاد نعمتهائی هستند که خداوند ارزانی داشته است تا انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمیز داده و خود را به واقع برساند، و به وسیله آنها اعتقاد و عمل حق تحصیل نماید، و به زودی از یک یک آنها بازخواست می‌شود که آیا در آنچه که کار بستنی علمی به دست آوردی یا نه، و اگر به دست آوردی پیروی هم کردی یا خیر؟

مثلا از گوش می‌پرسند آیا آنچه شنیدی از معلومها و یقینها بود یا هر کس هر چه گفت گوش دادی؟ و از چشم می‌پرسند آیا آنچه تماشا می‌کردی واضح و یقینی بود یا

خیر؟ و از قلب می‌پرسند آنچه که اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند، و این اعضاء هم ناگزیرند حق را بگویند، و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنا بر این بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضاء و ابزاری که وسیله تحصیل علمند به زودی علیه آدمی گواهی می‌دهند، و می‌پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیر علم؟ اگر در غیر علم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی در آن روز عذر موجهی نخواهد داشت!

آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید:

– ” حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون ... و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم و لکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون، و ذلكم ظنکم الذی ظننتم بریکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین،“

با این تفاوت که آیه مورد بحث، فؤاد را هم اضافه کرده و جزو گواهان علیه آدمی معرفی نموده، چون فؤاد همان است که انسان هر چه را درک می‌کند به وسیله آن درک می‌کند و این از عجیب‌ترین مطالبی است که انسان از آیات راجع به محشر استفاده می‌کند، که خدای تعالی نفس انسانی انسان را مورد بازخواست قرار دهد و از او از آنچه که در زندگی دنیا درک نموده بپرسد، و او علیه انسان که همان خود اوست شهادت دهد! پس کاملاً روشن شد که آیه شریفه از اقدام بر هر امری که علم به آن نداریم نهی می‌فرماید، چه اینکه اعتقاد ما جهل باشد و یا عملی باشد که نسبت به جواز آن و وجه صحتش جاهل باشد، و چه اینکه ترتیب اثر به گفته‌ای داده که علم به درستی آن گفتار نداشته باشد .

در اینجا جای سؤالی باقی می‌ماند که چطور پرسش از این اعضاء را منحصر به صورتی کرده که آدمی دنبال غیر علم را بگیرد و حال آنکه از آیه شریفه ” الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما كانوا یکسبون،“ برمی‌آید که اعضاء و جوارح آدمی، همه به زبان می‌آیند، چه در آن عقاید و اعمالی که پیروی از علم شده باشد، و چه در آنها که پیروی غیر علم شده باشد . در آیه مورد بحث می‌خواهد بفرماید گوش و چشم و فؤاد تنها در صورت پیروی غیر علم مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

آیه ۳۶ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۱۲۹

چگونه اعضای بدن در روز حشر شهادت می‌دهند؟

- ” وَ یَوْمَ یُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ،
- حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَرُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ،

- و روزی که دشمنان خدا به طرف آتش محشور می‌شوند در یکجا جمع می‌گردند تا بعدی‌ها به قبلی‌ها ملحق شوند،
- تا آنکه نزدیک آتش آیند آنجا گوش و چشم و پوست بدنشان به آنچه کرده‌اند شهادت می‌دهند.“

شهادت دادن اعضای بدن، و یا قوای بدن آدمی در روز قیامت به این است که آنچه از اعمال زشت که از صاحبش دیده بشمارد و از آن خبر دهد، چون اگر تحمل شهادت، یعنی دیدن اعمال صاحبش در حین عمل و تشخیص اینکه این عمل گناه است، نباشد، شهادت در قیامت معنا ندارد.

پس معلوم می‌شود در دنیا اعضای بدن آدمی، نوعی درک و علم و بینایی دارند. از کلمه شهادت نیز فهمیده می‌شود اعضای بدن آدمی نوعی درک و شعور و زبان دارند.

از ظاهر آیه برمی‌آید که شهادت گوش و چشم عبارت است از گواهی دادن به آن مشهوداتی که در دنیا تحمل کرده بودند، هر چند که معصیت خود آن اعضا نباشد.

شهادت گوشها و چشمها با شهادت پوستها مختلف است، چون گوش و چشم می‌توانند علیه سایر اعضا نیز شهادت دهند، هر چند که خود آنها مباشرتی در آن گناه نداشته باشند، ولی پوست به خاطر نداشتن شنوایی و بینایی تنها می‌تواند به گناهی شهادت دهد که خودش آلت و ابزار انجام آن بوده باشد و به همین جهت است که در آیه بعدی، اشخاص تنها به پوستها اعتراض می‌کنند که تو چرا علیه من شهادت دادی؟ یعنی تو که چشم و گوش نیستی که گناهان سایر اعضا را هم بینی و بشنوی .

و مراد از ”جلود – پوستها“ از آنجایی که در آیه شریفه قیدی برایش ذکر نشده، مطلق پوست بدن است که می‌تواند به خیلی از گناهان شهادت دهد، گناهانی که جز با داشتن پوست بدن انجام نمی‌شود، مانند زنا و امثال آن .

” قالوا انطقنا الله الذي أنطق كل شيء ...“ شهادت اعضای یک مجرم، در حقیقت نطق و تکلم واقعی است که از علمی ناشی شده که قبلا آن را تحمل کرده است، به دلیل اینکه خود اعضا می‌گویند: ” انطقنا الله – خدا ما را به زبان آورد.“

” الذي انطق كل شيء “ در این جمله اعضای مجرمین، خدا را می‌ستایند به اینکه او است که تمامی موجودات را به زبان می‌آورد، و نیز اشاره می‌کند به اینکه مساله نطق اختصاص به اعضای بدن ندارد، تا تنها از آنها بپرسند که چرا شهادت دادید، بلکه عمومی است، و شامل تمام موجودات می‌شود، و علت آن هم خدای سبحان است .

مفهوم تکلم و گواهی اعضای بدن در روز حشر

از کلام خدای تعالی چنین ظاهر می‌شود که تمامی موجودات دارای علم هستند، از آن جمله در آیه: "و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم"، جمله "و لکن لا تفقهون - تسبیح آنها را نمی‌فهمید"، بهترین دلیل است بر اینکه منظور از تسبیح موجودات، تسبیح ناشی از علم و به زبان قال است، چون اگر مراد زبان حال موجودات و دلالت آنها بر وجود صانع بود، دیگر معنا نداشت بفرماید: شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید . و از این قبیل است آیه شریفه فقال لها و للأرض ائتیا طوعا او کرها قالتا آتینا طائعین .

و نیز از این قبیل است آیاتی که دلالت می‌کند بر شهادت دادن اعضای بدن انسانها و به زبان آمدن و سخن گفتنشان با خدا، و پاسخ دادن به سؤالات او، که اعضا می‌گویند: "أنطقنا الله الذي أنطق كل شیء"

در اینجا ممکن است کسی بگوید: اگر غیر از انسان و حیوان، سایر موجودات از نباتات و جمادات هم شعور و اراده داشته باشند، باید آثار این شعور از آنها نیز بروز کند و همان آثاری که انسانها و حیوانات از خود نشان می‌دهند، آنها نیز نشان دهند، اینها دارای علمند، و فعل و انفعاله‌های شعوری دارند، آنها نیز باید داشته باشند، و حال آنکه می‌دانیم ندارند؟ در پاسخ می‌گوییم: هیچ دلیلی نداریم بر اینکه علم دارای یک سنخ است تا وقتی می‌گوییم: نباتات و جمادات هم شعور دارند، آثار شعور واقع در انسان و حیوان نیز از آنها بروز کند .

ممکن است شعور هم برای خود مراتبی داشته باشد و به خاطر اختلاف مراتب، آثارش نیز مختلف گردد. علاوه بر اینکه آثار و اعمال عجیب و متقنی که از نباتات و سایر انواع موجودات طبیعی در عالم مشهود است، هیچ دست کمی از اتقان و نظم و ترتیبی که در آثار موجودات زنده مانند انسان و حیوان می‌باشد، ندارد .

المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۷۹

شاهدین اعمال در دنیا، و شهادت بر اعمال در قیامت

- " فکیف اذا جننا من کل امة بشهید، و جننا بک علی هؤلاء شهیداً،
- پس چگونه‌اند، وقتی که ما از هر امتی شهیدی بیآوریم، و تو را هم شهید بر اینان بیآوریم؟ "

" و یوم نبعث من کل امة شهیداً، ثم لا یؤذن للذین کفروا، و لا هم یستعتبون، " و روزی

که از هر امتی شهیدی مبعوث کنیم و دیگر به آنان که کافر شدند اجازه داده نشود و عذرشان پذیرفته نشود.

” و وضع الكتاب و جیء بالنبیین، و الشهداء،
و کتاب را می‌گذارند، و انبیاء و شهداء را می‌آورند.“

در این آیات شهادت مطلق آمده، و از ظاهر همه مواردش بر می‌آید که منظور از شهادت، شهادت بر اعمال امتهای، و نیز بر تبلیغ رسالت است، همچنانکه آیه:

” فلنسنلن الذین أرسل الیهم، و لنسنلن المرسلین،
سوگند که از مردمی که فرستادگان به سویشان گسیل شدند، و نیز از فرستادگان پرسش خواهیم کرد!“

نیز به این معنا اشاره می‌کند، چون هر چند که این پرسش در آخرت و در قیامت صورت می‌گیرد، ولی تحمل این شهادت در دنیا خواهد بود، همچنانکه آیه:

” و كنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم، فلما توفیتنی، كنت انت الرقیب علیهم، و انت علی كل شیء شهید،

من تا در میانه آنان بودم شاهد بر آنان بودم، ولی همینکه مرا میراندی، دیگر خودت مراقب آنان بودی، و تو بر هر چیزی شهید و مراقبی!“

نیز آیه:

” و يوم القيمة یكون علیهم شهیدا،
روز قیامت عیسی بر مردم خود گواه است.“
همین معنا را دست می‌دهد .

شهادت، عبارت است از تحمل - دیدن - حقایق اعمال، که مردم در دنیا انجام

می‌دهند، چه آن حقیقت سعادت باشد چه شقاوت چه رد، و چه قبول، چه انقیاد، و چه ترمرد، و سپس در روز قیامت بر طبق آنچه دیده شهادت دهد، روزی که خدای تعالی از هر چیز استشهاد می‌کند، حتی از اعضاء بدن انسان شهادت می‌گیرد، روزی که رسول می‌گوید:

” یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا،
پروردگارا امت من این قرآن را متروک گذاشتند.“

معلوم است که چنین مقام کریمی شان همه امت نیست، چون کرامت خاصه ایست برای اولیاء طاهرین از ایشان، و اما صاحبان مرتبه پائین‌تر از اولیاء که مرتبه افراد عادی و مؤمنین متوسط در سعادت است، چنین شهادتی ندارند.

کمترین مقامی که این شهداء - یعنی شهدای اعمال - دارند، این است که در تحت ولایت خدا، و در سایه نعمت اویند، و اصحاب صراط مستقیم هستند.

پس مراد از شهید بودن امت، این است که شهداء نامبرده و دارای آن خصوصیات، در این امت هستند. در این امت کسانی هستند که شاهد بر مردم باشند، و رسول، شاهد بر آنان باشد.

ولی آیه زیر:

” و الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشَّاهِدِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ،
کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان می‌آورند،
آنان نزد پروردگارشان صدیقین و شهداء هستند.“

دلالت دارد بر اینکه چنین کسانی نزد پروردگارشان یعنی در قیامت از شهداء خواهند بود، پس معلوم می‌شود در دنیا دارای این مقام نیستند.

شهادت بر اعمال، بطوری که از کلام خدای تعالی بر می‌آید، مختص به شهیدان از مردم نیست، بلکه هر کسی و هر چیزی که کمترین ارتباطی با اعمال مردم دارد، او نیز در همان اعمال شهادت دارد، مانند ملائکه، و زمان، و مکان، و دین، و کتاب، و جوارح بدن، و حواس، و قلب که همگی اینها شاهد بر مردم هستند.

و از خود کلمه **شهادت** فهمیده می‌شود: آن شهادی که از میانه نامبردگان در روز قیامت حاضر می‌شود، شهادی است که در این نشئه دنیوی نیز حضور دارد و یک نحوه حیاتی دارد که بوسیله آن، خصوصیات اعمال مردم را درک می‌کند و خصوصیات نامبرده در او نقش می‌بندد.

المیزان ج: ۱ ص: ۴۸۳

شهادت دادن رسول الله در قیامت

- ” يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا،
- وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذِنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا،
- ای پیامبر ما تو را شاهد بر امت، و نویدبخش و زنهاده آنان قرار دادیم،
- و قرارت دادیم که دعوت کننده به اذن خدا، و چراغی نور بخش باشی.“

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا شاهد بر اعمال امت است، و آنچه امت می‌کنند او تحمل نموده روز قیامت آن را اداء می‌کند، بعد از او امامان شاهد امت هستند، و آن جناب شاهد شاهدان است .

آیه ۴۵ و ۴۶ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۴۹۴

شاهدین اعمال از هر امت، و شهادت رسول الله به امت خود

- ” فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا. يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا،
- چه حالی خواهند داشت در آن روزی که از هر امتی گواهی بیاوریم، و تو را نیز به عنوان گواه بر این امت حاضر سازیم؟ در آن روز کسانی که کفر ورزیدند و رسول را نافرمانی کردند آرزو می‌کنند ای کاش با خاک یکسان شده بودیم، و پیام خدا را کتمان نمی‌کردیم!“

روز قیامت همه چیز مردم برای خدای تعالی بروز می‌کند، چیزی از آنان برای خدا پوشیده نمی‌ماند، زیرا تمام اعمالی که کرده‌اند نزد خدا ظاهر می‌شود، و قهرا با حضور اعمالشان، احوالشان نیز معلوم می‌شود، و علاوه بر این اعضای بدنشان و همچنین انبیا و ملائکه و دیگران همه علیه آنان شهادت می‌دهند، و خود خدا نیز در ماورای همه آن گواهان محیط بر آنان خواهد بود، در این هنگام است که آرزو می‌کنند ای کاش وجود نمی‌داشتند، و با مشاهده این همه شهادت و این همه رسوایی دیگر جایی برای حاشا کردن نمی‌بینند، خودشان نیز به همه کارهای زشت خود اقرار می‌کنند .

و اما اینکه در جای دیگر فرموده: ”یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم- روزی که خدا همه آنان را مبعوث کند، برای خدا سوگند می‌خورند، همانطور که برای شما سوگند می‌خورند و در مقام حاشا کردن بر می‌آیند،“ این حاشا کردن منافاتی با مطلب این جا ندارد، زیرا گفتیم در آن روز همه باطن آنها ظهور می‌کند یکی از امور باطنی آنان ملکه دروغگویی آنان است، آنروز این ملکه نیز بروز می‌کند، و با این که همه حقایق را از پرده برون افتاده می‌بینند، باز دروغ می‌گویند، و این دروغگویی ظهور همان ملکه است، نه این که بخواهند حقایق را پنهان بدارند، چون گفتیم آن روز، روز بروز حقایق است، روزی است که چیزی بر خدا پوشیده نیست، پس این دروغشان در زمانی است که همه باطنشان ظاهر شده، و دیگر کتمان معنا ندارد .

امیر المؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای که اوضاع وحشتناک روز قیامت را توصیف می‌کرد فرمود: آن روز بر دهن‌ها مهر می‌زنند، دیگر کسی سخن نمی‌گوید، بلکه دستها به سخن در می‌آیند، پاها خود شهادت می‌دهند، پوست های بدن سخن می‌گویند، که در دنیا چه کردند ، در نتیجه ” لا یکتمون الله حدیثا،“ هیچ کس نمی‌تواند جریانی را از خدای تعالی پنهان بدارد .

آیه ۴۱ و ۴۲ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۵۶۶

حقیقت اعمال، و شاهدین آن در دنیا و در قیامت

- ” وَ قُلْ اَعْمَلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ سَتَرُوْنَ اِلٰی عِلْمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَبِیْنِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ،

- بگو (هر چه می‌خواهید) بکنید که خدا عمل شما را خواهد دید، و همچنین رسول او و مؤمنان نیز، بزودی شما را بسوی دانای غیب و شهود می‌برند، و خدا شما را از اعمالی که می‌کردید خبر می‌دهد.“

جمله: ” بزودی شما را بسوی دانای غیب و شهود می‌برند، و خدا شما را از اعمالی که

می‌کردید خبر می‌دهد،“ دلالت می‌کند بر اینکه اولاً جمله: ” خدا عمل شما را خواهد دید، “

ناظر به قبل از بعث و قیامت و مربوط به دنیا است، چون می‌فرماید سپس برمی‌گردید به عالم غیب و شهادت، پس معلوم می‌شود این دیدن قبل از برگشتن به عالم قیامت و مربوط به دنیا است.

و ثانیاً منافقین (مورد نظر آیه) تنها در روز قیامت به حقیقت اعمال خود واقف می‌شوند، و اما قبل از آن تنها و تنها ظاهر اعمال را می‌بینند.

وقتی علم منافقین به حقایق اعمالشان را منحصر کرده به روز قیامت، آنهم به خبر دادن خدا به ایشان، و از سوی دیگری فرموده که خدا و رسول و مؤمنین قبل از روز قیامت و در همین دنیا اعمال ایشان را می‌بینند، و در این دیدن خودش را با پیغمبرش و عده دیگر (مؤمنین) ذکر کرده، چنین می‌فهمیم که منظور از آن، دیدن حقیقت اعمال منافقین است، و قهراً منظور از این مؤمنین، آن افراد انگشت‌شماری از مؤمنین هستند که شاهد اعمالند، نه عموم مؤمنین، آن افرادی که آیه شریفه: "و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا"، بدانها اشاره می‌کند.

این آیه مردم را وادار می‌کند به اینکه مواظب کارهای خود باشند و فراموش نکنند که برای اعمال نیک و بدشان حقایقی است که به هیچ وجه پنهان نمی‌ماند، و برای هر یک یک افراد بشر مراقب‌هائی هست که از اعمال ایشان اطلاع یافته، حقیقت آن را می‌بینند، و آن مراقبان عبارتند از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مؤمنینی که شهدای اعمال بندگاند، و خدا از ورای ایشان محیط است، پس هم خدای تعالی آن اعمال را می‌بیند و هم آنها، و به زودی خدا در قیامت برای خود صاحبان اعمال هم پرده از روی آن حقایق برمی‌دارد، همچنانکه فرموده: "لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطانك فبصرك اليوم حديد".

پس، فرق بسیار بزرگی است میان اینکه انسان عملی را در خلوت انجام دهد و کسی از آن خبردار نشود، و میان آن عملی که در برابر چشم عده‌ای تماشاگر مرتکب شود، آنهم با اینکه خودش می‌داند که چنین تماشاگرانی او را تماشا می‌کنند.

آیه ۱۰۵ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۵۱۳

شهود بر اعمال و حضور اشیاء نزد خدا

- "وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ،
- تو ای پیامبر در هیچ وضعی قرار نمی‌گیری و از ناحیه خدا هیچ آیه‌ای از قرآن نمی‌خوانی و شما عموم مردم هیچ عملی انجام نمی‌دهید، مگر آنکه ما (خدا و

فرشتگانش) بر بالای سرتان به شهادت ایستاده‌ایم، می‌بینیم چگونه در کارتان فرو رفته و سرگرمید، از علم پروردگار تو حتی هم وزن ذره‌ای پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان، و هیچ کوچکتر و یا بزرگتری از آن نیست مگر آنکه در کتابی روشن ضبط است.“

شهود و گواهان بر اعمال شما تنها خدای تعالی نیست، بلکه بسیارند، هم ملائکه شاهدند و هم مردم، و خدای تعالی هم در ماورای اینها محیط بر شما است. سلطنت و احاطه تام الهی که بر اعمال واقع می‌شود، شهادت و علمی است به کامل‌ترین وجهش، و شهادت و علمی است بر کل اعمال و بر همه جهات اعمال، و احدی از خلائق از آن مستثناء نیست، نه هیچ پیامبری، نه هیچ مؤمنی و نه هیچ مشرکی، شهادت و علمی است که هیچ عملی از اعمال نیز از آن مستثناء نیست، پس مبدا کسی توهم کند که از اعمال رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم چیزی بر خدای تعالی پوشیده می‌ماند و در روز قیامت به حساب اعمال آن جناب رسیدگی نمی‌شود، نه، شخص رسول خدا هم باید همین اعتقاد را درباره پروردگارش داشته و مراقب اعمال خود باشد.

”و ما يعزب عن ربك من مثقال ذرة...“ این تعبیر اشاره دارد به اینکه همه اشیاء عالم نزد خدای تعالی حاضرند، و هیچ چیز از ساحت مقدس او غایب نیست، و او هر چیزی را در کتابی حفظ و ضبط کرده و از آن کتاب چیزی زایل نمی‌شود.

آیه ۶۱ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۱۲۸

غافل نبودن خدا از اعمال بندگان

- ”وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ،
- و شما که گناه خود را پنهان می‌کردید از این جهت نبود که از شهادت گوش و چشم و پوست خود پروا داشتید بلکه خیال می‌کردید که خدا از بسیاری از کارهایتان بی‌خبر است؟“

انسان هر جا و به هر حال که باشد خدا با اوست، و هر عملی که انجام دهد خدا با عملش هم هست و هر عضوی از اعضای خود را که بکار بزند، و هر سبب و ابزاری هم که بکار ببندد، و هر طریقه‌ای را هم که اتخاذ بکند، خدای عز و جل با آن عضو و آن سبب و آن طریقه نیز هست، و بدین جهت است که می‌فرماید: ”و هو معکم اینما کنتم،“ و نیز فرموده: ”افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت،“ و نیز فرموده: ”ان ربك لبالمرصاد!“

از اینجا نتیجه می‌گیریم که انسان - که همواره اعمالی انجام می‌دهد - در بین کمینگاه‌های بسیاری قرار دارد، و پروردگارش از هر سو او را می‌بیند و مراقب و ناظر

اوست، پس کسی که مرتکب گناه می‌شود، در همان حالی که سرگرم کار زشت خویش است، و از خدای خود غافل، و نسبت به مقام پروردگارش در جهلی عظیم فرو رفته و دارد به ساحت قدس او بی‌اعتنایی می‌کند در همان حال پروردگارش او را می‌بیند، گناهش را، و غفلتش را، و بی‌اعتنایی‌اش به مقام ربوبیتش را ناظر و مراقب است.

پس جمله ” و ما کنتم تستترون،“ استتار و پوشیدگی بندگان را که در دنیا در حال معصیتند، نفی می‌کند و می‌فرماید: در آن حال به هیچ وجه نمی‌توانید خود را از نظر خدا بپوشانید!

” و لکن ظننتم ان الله لا يعلم،“ شما گمان نکرده بودید که اعضای بدنتان از اعمال شما خبر ندارند، بلکه گمان می‌کردید حتی خدا هم از اعمالتان خبر ندارد و این بیان تویخ مشرکین و یا عموم گنهکاران مجرم است که در روز قیامت از ناحیه خدا به آنان گفته می‌شود.

آیه ۲۴ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۸۳

روزی که زمین شهادت می‌دهد!

” إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا،
 وَ قَالَ الْإِنْسُ مَا لَهَا، يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا،
 يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أُمَّتَاتًا لِّبُرُؤِ أَعْمَلِهِمْ،
 فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،
 وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ،“

- وقتی که زمین آن زلزله مخصوصش را آغاز می‌کند،
- و زمین آنچه از مردگان در شکم دارد بیرون می‌ریزد،
- و انسانها از در تعجب می‌پرسند: زمین را چه شده است؟
- در آن روز زمین اخبار و اسرار خود را شرح می‌دهد،
- آری پروردگار تو به وی وحی کرده که به زبان آید و اسرار را بگوید،
- در آن روز مردم يك جور محشور نمی‌شوند بلکه طایفه‌هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه‌ای را به آنان نشان دهند،
- پس هر کس به سنگینی يك ذره عمل خیری کرده باشد آن را می‌بیند،
- و هر کس به سنگینی يك ذره عمل شری کرده باشد آن را خواهد دید.

” یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها،“ معنای جمله این است که: زمین به سبب اینکه پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار حوادثی که در آن رخ داده سخن می‌گوید، پس معلوم می‌شود زمین هم برای خود شعوری دارد، و هر عملی که در آن واقع می‌شود می‌فهمد، و خیر و شرش را تشخیص می‌دهد، و آن را برای روز ادای شهادت تحمل می‌کند، تا روزی که به او اذن داده شود، یعنی روز قیامت

شهادت خود را ادا کرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .
 از آیه ” و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم، “ و نیز در آیه ” قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء، “ بر می آید که حیات و شعور در تمامی موجودات جاری است، هر چند که ما از نحوه حیات آنها بی خبر باشیم .
 ” یومئذ یصدر الناس اثنتا لیروا اعمالهم، “ مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز می شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند.

فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره !

و من یعمل مثقال ذرة شرا یره !

آیه ۱ تا آخر سوره زلزال المیزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

روزی که از هر امتی گواهی مبعوث می شود!

- ” وَ یَوْمَ نَبَعَثَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ، “
 - روزی که از هر امتی گواهی برانگیزیم آن وقت به کسانی که کافر بوده اند نه اجازه دهند، نه به مقام اعتذار آیند.“

مراد از این شهداء که خدا هر یک را از یک امتی مبعوث می کند، گواهان اعمال است که حقایق اعمال امت خود را ضبط کرده اند، و در آن روز از ایشان استشهاد می شود، و ایشان شهادت می دهند.

از لفظ آیه شریفه هیچ بر نمی آید که مراد از شهید هر امت، پیغمبر آن امت است، و نیز بر نمی آید که مراد از امت، امت آن پیغمبر است، بلکه احتمال هم می رود که مراد از شهید، غیر از پیغمبر و شخصی نظیر امام باشد، همچنانکه آیه سوره بقره و همچنین آیه ” و جیء بالنبیین و الشهداء، “ دلیل بر این احتمال است، و بنا بر این، مراد از ” بکل امة، “ امت و اهل زمان هر شهید برانگیخته شده خواهد بود.

ذکر مبعوث کردن شهید هر امت دلیل بر این است که شهیدان و گواهان مورد بحث، علیه امت خود شهادت می دهند که در دنیا چه کارهایی کردند، و نیز قرینه است بر اینکه لابد مراد از اینکه فرمود به کفار اجازه داده نمی شود این است که اجازه سخن گفتن و عذر خواستن داده نمی شود، و اگر اجازه شان نمی دهند برای این است که زمینه و

فرصت برای ادای شهادت شهود فراهم شود، خلاصه امت ساکت شوند تا گواهان، گواهی خود را بدهند، همچنانکه آیات دیگری نیز اشاره‌ای بر این دارد مانند آیه: "اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديهم و تشهد ارجلهم؛" و آیه " هذا يوم لا ينطقون، و لا يؤذن لهم فيعتذرون." آیه ۸۴ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۶۰

روزی که رسول الله "ص" شهادت می دهد!

- " وَ يَوْمَ نَبِّئُكَ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ،

- روزی باشد که از هر امتی گواهی بر علیه خودشان برانگیزیم و ترا بر علیه اینان گواه آریم، این کتابی که بر تو نازل کرده‌ایم توضیح همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت مسلمانان است!

اینکه فرمود: " و يوم نبعث في كل امة شهيدا عليهم من انفسهم،" دلالت می کند بر اینکه خداوند در هر امتی یک نفر را مبعوث می کند تا در باره عمل امت شهادت دهد، و این بعث، غیر بعث به معنای زنده کردن مردگان برای حساب است، بلکه بعثی است بعد از آن بعث، و اگر مبعوث هر امتی را از خود آن امت قرار داد برای این است که حجت تمام تر و قاطع تر باشد و عذری باقی نگذارد.

جمله " و جئنا بك شهيدا على هؤلاء،" افاده می کند که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گواه بر اینان است.

مفسرین استظهار کرده اند که مراد از هؤلاء- اینان امتش باشد، و نیز تمامی افراد بشر که آن جناب مبعوث به ایشان شده، از زمان عصر خود تا روز قیامت که به ایشان مبعوث شده، چه معاصرینش و چه آیندگان، چه حاضرین در زمان حضرتش و چه غایبین، همه و همه امت اویند، و او شاهد بر همه آنان است.

آیه ۸۹ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۶۵

استنکاف مشرکین از شهادت بر شراکت بت ها در الوهیت

- "... وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَئِینَ شُرَكَاءِی قَالُوا ءَاذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ،

- ... و روزی که از راه دور از ایشان می پرسد کجا بندگان من؟ در پاسخ می گویند ما اعلام می داریم که هیچ يك از ما به داشتن شريك برای تو گواهی نمی دهد."

روزی که خدای تعالی مشرکین را از دور صدا می زند: کجا هستند شریکان من؟ - یعنی آن سنگ و چوبهایی که شما شریک من می پنداشتید؟ می گویند: اینکه به

تو اعلام می‌کنیم که احدی از ما نیست که علیه تو به وجود شرکایی شهادت و گواهی دهد. آری در آن روز آن خدایانی که در دنیا به جای خدا می‌خواندند از نظر ایشان غایب می‌شوند، و یقین می‌کنند که دیگر هیچ گریزگاهی از عذاب ندارند.

آیه ۴۷ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۰۹

شهادت اشهاد و مفهوم لعنت آنان در آخرت

- ” و يقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم،
اشهاد در آن روز می‌گویند: اینها آن کسانی‌اند که در دنیا به پروردگار خود دروغ بستند!“

این آیه بیان شهادتی است از گواهان علیه مشرکین که به خدای تعالی افتراء بستند که در حقیقت از ناحیه شهادت اشهاد علیه آنان مسجل می‌شود که آنان مفتری بودند، چون آنجا موقفی است که جز حق چیزی گفته نمی‌شود، و کسی را نیز از گفتن حق و اعتراف و قبول حق چاره و مفری نیست.

- ” الا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله...“

این کلام گواهان که خدای تعالی آن را حکایت کرده تثبیت دوری از رحمت خدا از ناحیه گواهان است برای ستمکاران و مسجل کردن عذاب است برای آنان، نه اینکه نظیر لعنت و رحمت دنیایی، صرف نفرین و دعا است.

برای اینکه دنیا دار عمل است و قیامت روز جزاء، پس هر لعنت و رحمتی که در قیامت باشد خارجیت آن است نه لفظ و آرزوی آن .

آیه ۱۸ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۷۹

فصل چهارم

پاداش و کیفر اعمال

قسمت اول: اصول اولیه کیفر و پاداش الهی

قانون کلی جزا در دنیا و آخرت

- ” مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،
- هر کس عمل صالح کند به نفع خود کرده و هر کس بدی کند علیه خود کرده و سپس همگی به سوی پروردگارتان برمی‌گردید.“

اعمال هرگز بی اثر رها نمی‌شود، بلکه هر کس عملی صالح کند از آن بهره‌مند می‌شود، و هر کس عملی زشت کند از آن متضرر می‌گردد. و بعد همگی شما بسوی پروردگارتان مراجعه خواهید نمود، و او بر حسب اعمالی که کرده‌اید جزایتان می‌دهد، اگر اعمالتان خیر باشد جزای خیر، و اگر شر باشد جزای شر می‌دهد.

آیه ۱۴ سوره جائیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۴۹

برگشت اثر دنیوی و اخروی اعمال به خود انسان

- ” إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...،
- اگر نیکی و احسان کردید بخود کرده و اگر بدی و ستم کردید باز بخود کرده‌اید...!“

هر یک از احسان و اسائه شما مختص به خود شما است، بدون این که به دیگران چیزی از آن بچسبید، و این خود سنت جاریه خداست که اثر و تبعه عمل هر کسی را، چه خوب و چه بد، به خود او برمی‌گرداند.

آیه، در مقام بیان این معنا است که اثر هر عمل- چه خوب و چه بد- به

صاحبش برمی‌گردد، نه اینکه بخواهد این معنا را برساند که کار نیک به نفع صاحبش و کار زشت به ضرر او تمام می‌شود.

اینکه اثر هر عملی به عاملش بر می‌گردد از نظر قرآن کریم مربوط به آثار اخروی اعمال است که به هیچ وجه به غیر صاحب عمل ربطی ندارد، و در این باره فرموده است: ”من کفر فعلیه کفره و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون.“

و اما آثار دنیوی اعمال چنان نیست که به غیر فاعل نرسد بلکه در صورتی که خدا بخواهد به عنوان انعام و یا عذاب و یا امتحان اثر عمل شخصی را به شخص دیگر نیز می‌رساند بنا بر این اینطور نیست که هر فاعلی بتواند به طور دائم اثر فعل خود را به دیگری برساند، مگر همان احیانا که گفتیم مشیت خدا بر آن تعلق گرفته باشد، و اما خود فاعل اثر فعلش دائما و بدون هیچ تخلفی به خودش برمی‌گردد.

بنا بر این نیکوکار سهمی از عمل نیک و بدکار سهمی از عمل بد خود دارد، همچنانکه فرمود: ”فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره،“ پس اثر فعل از فاعلش جدا نمی‌شود، و بطور دائم هم به غیر او نمی‌رسد.

المیزان ج: ۱۳ ص: ۵۴

دریافت عین عمل بعنوان جزا

- ”یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تَجْدِلُ عَن نَّفْسِهَا وَ تُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،
- روزی بیاید که هر کس، گرفتار دفاع از خویشتن است و به هر کس هر چه کرده تمام دهند و ایشان ستم نبینند.“

آمدن نفس در قیامت کنایه از حضور نفس در محضر ملک دیان است، همچنان که فرموده: ”فانهم لمحضرون.“ و مجادله نفس از خودش به معنای دفاع از خویشتن است کلمه توفی به معنای دادن حق بطور تمام است، بدون خردلی کم و کاست، و در این جمله توفیه را متعلق بر خود عمل کرده و فرموده: ”ماعملت“ یعنی خود عملش را بدون کم و کاست به او می‌دهند، پس می‌فهماند که پاداش و کیفر آن روز خود عمل است بدون اینکه در آن تصرفی کرده و تغییر داده باشند یا عوض کرده باشند، و در این کمال عدالت است، چون چیزی بر آنچه مستحق است اضافه نکرده و چیزی از آن کم نمی‌کنند، و بهمین جهت دنبالش اضافه فرموده: ”و هم لا یظلمون - و ایشان ظلم نمی‌شود.“

بنا بر این، در آیه شریفه به دو نکته اشاره رفته است:

نکته اول اینکه: هیچ کس در قیامت از شخصی دیگر دفاع نمی‌کند، بلکه تنها و تنها به دفاع از خود اشتغال دارد، دیگر مجالی برایش نمی‌ماند که به غیر خود بپردازد و

غم دیگری را بخورد، و این نکته در آیه: "یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا"، و نیز در آیه: "یوم لا ینفع مال و لا بنون یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة"، خاطر نشان شده است.

نکته دوم اینکه: دفاعی که هر کس از خودش می‌کند سودی ندارد، و آنچه را که سزاوار او است از او دور نمی‌کند، برای اینکه سزائی که به او می‌دهند خود عمل اوست، و دیگر معنا ندارد که نسبت عمل کسی را از او سلب کنند، و اینگونه سزا دادن هیچ شائبه ظلم ندارد.

آیه ۱۱۱ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۵۱۳

پاداش بهترین عمل برای هر عمل صالح

- " لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ،
- تا خدا بهتر از آنچه کردند پاداششان دهد و از کرم خویش افزونشان کند و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد."

خدای تعالی به انسانها در مقابل هر عمل صالحی که در هر باب کرده‌اند پاداش بهترین عمل در آن باب را می‌دهد، و برگشت این حرف به این می‌شود که خدا عمل ایشان را پاک می‌کند، تا بهترین عمل شود و بهترین پاداش را داشته باشد، به عبارتی دیگر در اعمال صالح ایشان خرده‌گیری نمی‌کند، تا باعث نقص عمل و انحطاط ارزش آن شود، در نتیجه عمل حسن ایشان احسن می‌شود.

آیه ۳۸ سوره نور المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۷۹

مفهوم دادن پاداش عمل برتر به همه اعمال

- " وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ما گناهان ایشان را از ایشان محو می‌کنیم و به طور مسلم پاداش بهتر از آنچه می‌کردند می‌دهیم."

اینکه فرمود: ایشان را به بهترین آنچه عمل کرده‌اند جزاء می‌دهد معنایش این است که: آن قدر درجه ایشان را بالا می‌برد که مناسب بهترین اعمال ایشان باشد و یا این است که: در هنگام حساب در اعمالی که کرده‌اند خرده‌گیری ننموده، جهات نقص و عیبی که در آنها است به حساب نیاورند، در نتیجه با همه آنها معامله بهترین عمل از نوع خودش را بکنند، مثلا نمازشان را به جای بهترین نماز بپذیرند، هر چند که مشتمل بر

جهت نقص و بدیهایی باشد، و همچنین هر عمل دیگر.

آیه ۷ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۵۳

نتیجه نوشتن و حفظ اعمال در قیامت

- " إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ،
- وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ،
- وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ،
- و در روز قیامت آنها که نیکوکارند در نعیمند،
- و آنها که بدکارند در جحیمند،
- روز جزا وارد آن شوند،
- و از آن غائب نگردند.

این آیه می‌خواهد نتیجه حفظ اعمال با نوشتن نویسندگان و ظهور آن را در

قیامت بیان کند .

کلمه ابرار به معنای نیکوکاران است، و کلمه فجار به معنای گنهکاران پرده در است، و ظاهراً مراد کفار هتاک باشد، نه مسلمانان گنهکار، چون مسلمانان در آتش مخلد نمی‌شوند.

" یصلونها یوم الدین،" می‌فرماید فجار در روز جزا برای ابد ملازم دوزخند، و از آن جدا شدنی نیستند. " و ما هم عنها بغائبین،" می‌فرماید اهل دوزخ از دوزخ غایب نمی‌شوند، و منظور این است که از آن بیرون نمی‌آیند، پس آیه مورد بحث در معنای آیه " و ما هم بخارجین من النار،" است .

آیه ۱۳ تا ۱۹ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۷۳

جداسازی گروه نیکوکاران و بدکاران در قیامت

- " قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ،
- بگو: پروردگار ما بین ما و شما جمع نموده، سپس به حق در بین ما داوری می‌کند، و او جدا کننده حق و باطل به دانایی است.

از آنجایی که واجب است جزای عمل هر کسی از نیکوکاران و بدکاران به خود او برگردد، و لازمه این قاعده آن است که نخست هر دو طایفه یک جا جمع شده، و سپس بین آنان جدایی بیفتد، و هر یک در یکسو قرار گیرند، ناگزیر این کار جز از کسی که مدبر امور انسانهاست، بر نمی‌آید، و او پروردگار متعال است.

پس آیه مورد بحث دو چیز را اثبات می‌کند، یکی بعث و قیامت را، تا همه یک جا جمع شده، سپس هر طایفه‌ای در صفی جداگانه قرار گیرند، نیکوکاران در صفی و بدکاران در صفی دیگر، و دوم انحصار این جدا سازی برای خدای تعالی، و این را از راه انحصار ربوبیت برای او اثبات می‌کند و از این طریق ربوبیت ارباب مشرکین را ابطال می‌نماید.

آیه ۲۶ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۶۶

عیش رضایتبخش و آتش سوزنده، پاداش و کیفر اعمال

- " فَأَمَّا مَنْ نَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهَوَّ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ،
- وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،
- وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ، نَارٌ حَامِيَةٌ،
- اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،
- او در عیشی رضایتبخش خواهد بود،
- و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،
- او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،
- و تو نمی‌دانی هاویه چیست،
- آتشی است سوزنده ! "

این آیات اشاره دارد به اینکه در قیامت بعضی اعمال در ترازوی عمل سنگین است، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یک از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت.

" عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ، " عیشه به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند یک زندگی خوش، و نصیب کسانی خواهد بود که اعمالشان نزد خدا دارای وزن و ارزش است. " فامه هاویه، " کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: " ثم رددناه اسفل سافلین الا الذين امنوا " آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

هر نفسی آنچه را که کسب کرده جزا داده می‌شود!

- « لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ،
- تا خدا هر که را هر چه کرده است سزا دهد که خدا سریع الحساب است! »
- این آیه جزو آیاتی است که اوضاع و احوال قیامت را نتیجه اعمال دنیا می‌داند.

آیه شریفه نخست جزای اعمال را در روز جزاء بیان نموده و سپس انتقام اخروی خدا را معنا می‌کند و می‌فهماند که انتقام او از قبیل شکنجه دادن مجرم بخاطر رضایت خاطر نیست، بلکه از باب به ثمر رساندن کشته اعمال است. و به عبارت دیگر از باب رساندن هر کسی به عمل خویش است.

و اگر این معنا را با جمله: " ان الله سریع الحساب،" تعلیل نموده، برای اشاره به این نکته است که حکم جزاء و نوشتن آن سریع و دوش به دوش عمل است الا آنکه ظهور و تحقق جزاء در قیامت واقع می‌شود.

آیه ۴۹ تا ۵۱ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۲۹

نتایج متفاوت اعمال در آخرت

- " مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِ إِلَيْهِمْ أَعْمَلُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ،
 - أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَطُلًا مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

- کسی که از تلاش خود تنها زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، ما نتیجه تلاش ایشان را بطور کامل می‌دهیم، و در آن هیچ نقصانی نمی‌یابند،
 - اما اینها همانهاییند که در آخرت به جز آتش بهره‌ای ندارند، و آنچه در دنیا تلاش کرده‌اند بی نتیجه می‌شود، چون هر چه کرده‌اند باطل بوده است."

عمل آدمی هر طور که باشد تنها آن نتیجه‌ای را که منظور آدمی از آن عمل است به او می‌دهد، اگر منظورش نتیجه‌ای دنیوی باشد نتیجه‌ای که شانی از شؤون زندگی دنیای او را اصلاح می‌کند، از مال و جمال و جاه، و یا بهتر شدن وضعش، عملش آن نتیجه را می‌دهد، البته در صورتی آن نتیجه را می‌دهد که سایر اسبابی که در حصول این نتیجه مؤثرند مساعدت بکنند، و عملی که به این منظور انجام شده نتایج اخروی را ببار نمی‌آورد، زیرا فاعل آن، قصد آن نتایج را نداشته تا آن نتایج به دستش بیاید، و صرف اینکه عملی ممکن است و صلاحیت دارد که در طریق آخرت واقع شود کافی نیست و رستگاری آخرت و نعیم آن را نتیجه نمی‌دهد، مثلاً احسان به خلق و حسن خلق (هم می‌تواند به نیت دوست‌یابی و جاه‌طلبی و نان قرض دادن انجام شود، و هم به نیت پاداش اخروی و تحصیل خوشنودی خدای تعالی)، اگر به نیت خوشنودی خدا انجام نشود باعث اجر و پاداش اخروی و بلندی درجات نمی‌شود.

به همین جهت است که می‌بینیم بعد از جمله مورد بحث فرموده: " أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَطُلًا مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ،" و خبر داده که آنان وقتی وارد در حیات آخرت می‌شوند، وارد در خانه‌ای می‌شوند که حقیقت و

واقعیتش آتشی است که تمامی اعمال دنیایی آنان را می‌خورد، آنطور که آتش هیزم را از بین می‌برد، خانه‌ای که آنچه در نظر این دنیاپرستان زیبا و مایه خرسندی بود نابود می‌سازد و آنچه را که کردند بی نتیجه و خنثی می‌نماید.

آری دار آخرت چنین واقعیتی دارد و به همین جهت در جای دیگر قرآن آن را دار البوار یعنی خانه هلاکت و نابودی نامیده می‌فرماید: "الم ترالی الذین بدلوا نعمة الله كفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها ."

آنچه تا اینجا گفته شد دو نکته را روشن ساخت: نکته اول اینکه، مراد از توفیه اعمال و پرداخت کامل اعمال به آنان، پرداخت کامل نتایج اعمال آنان و رساندن آثاری است که اعمالشان به حسب نظام اسباب و مسببات دارد، نه آن نتایجی که خود آنان از اعمالشان در نظر داشتند، و به امید رسیدن به آن نتایج، زحمت اعمال را تحمل کردند. و خدای تعالی در جای دیگر از کلام مجیدش از این حقیقت اینطور تعبیر کرده که: "و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له فى الآخرة من نصيب"، ملاحظه می‌کنید که در این آیه نفرموده: ما هر منظوری که داشته به او می‌دهیم بلکه فرموده: پاره‌ای از آن بهره‌ها را به او می‌دهیم .

و باز در جای دیگر فرموده: "من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصلوها مذموما مدحورا"، که در این آیه علاوه بر آن نکته‌ای که در آیه قبلی بود این بیان اضافی را هم دارد که چنان نیست که هر کس هر چه بخواهد و به همان مقدار که خواسته به او می‌رسد، بلکه زمام امور دنیا به دست خدای سبحان است، و طبق آنچه سنت اسباب بر آن جریان دارد به هر کس هر مقدار که بخواهد می‌دهد و هر چه را نخواهد نمی‌دهد، هر که را که بخواهد مقدم می‌دارد و هر که را بخواهد عقب می‌اندازد.

نکته دوم اینکه این دو آیه، یعنی آیه: "من كان يريد الحيوۃ الدنيا و زينتها نوف اليهم اعمالهم"، تا آخر آیه بعدی - حقیقتی از حقایق الهی را بیان می‌کند.

آیه ۱۵ و ۱۶ سوره هود المیزان ج: ۱۰ ص: ۲۶۰

مسرت های پنهان الهی برای صاحبان اعمال

- " فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- هیچ کس نداند به سزای آن عملها که می‌کرده‌اند چه مسرتها برای ایشان پنهان کرده‌اند.

این جمله فرع بر اوصاف و اعمالی است که مؤمنین دارند، می‌فرماید: به خاطر آن اوصاف و اعمالی که دارند خداوند چنین ثوابی برایشان فراهم کرده است. آن نعمتها آن قدر بزرگ و خیره‌کننده است، که تنها یک چشم و دو چشم از دیدنش روشن

نمی‌شود، بلکه هر صاحب چشمی که آن را ببیند چشمش روشن می‌گردد.
هیچ نفسی از نفوس بشر نمی‌داند که خدا چه نعمتهایی که مایه روشنی دیده
هر صاحب دیده‌ای است در قبال اعمال نیکی که در دنیا کردند پنهان نموده، و این
ندانستنشان به خاطر این است که آن نعمت‌ها مافوق علم و تصور ایشان است.

آیه ۱۷ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۹۵

خدا هر قومی را به آنچه عمل کرده‌اند کیفر دهد.

- " قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،
- به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو، بر کفاری که به ایام خدا امید ندارند ببخشایند تا
خدا هر قومی را به آنچه عمل کرده‌اند کیفر دهد."

" لیجزی قوما بما کانوا یکسبون،" معنایش این است که: ای رسول گرامی من، به
مؤمنین دستور بده از این مستکبرین که به آیات خدا استهزاء نموده و انتظار ایام خدا را
ندارند، اغماض کنند تا آنکه خدای تعالی بر طبق آنچه کرده‌اند جزایشان دهد، چه، روز
جزاء یکی از ایام خدا است .

و خلاصه از این منکرین قیامت درگذرند تا خدا در روزی از روزهای خود،
ایشان را به کیفر اعمالشان برساند. خدای تعالی به زودی ایشان را بر طبق آنچه کرده‌اند
کیفر می‌دهد.

" من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها ثم الی ربکم ترجعون،" خدای تعالی
ایشان را به آنچه کردند جزاء می‌دهد، برای اینکه اعمال هرگز بی اثر رها نمی‌شود، بلکه
هر کس عملی صالح کند از آن بهره‌مند می‌شود، و هر کس عملی زشت کند از آن متضرر
می‌گردد. و بعد همگی شما بسوی پروردگارتان مراجعه خواهید نمود، و او بر حسب
اعمالی که کرده‌اید جزایتان می‌دهد، اگر اعمالتان خیر باشد جزای خیر، و اگر شر باشد
جزای شر می‌دهد.

آیه ۱۴ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۴۹

فضل الهی: پاداشی بیشتر از عمل

- " وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا،
- و مؤمنان را مژده بده که از ناحیه خدا فضلی بس بزرگ دارند."

فضل به معنای عطا کردن بدون استحقاق گیرنده است، و در جای دیگر عطای
خود را توصیف کرده و فرموده: " من جاء بالحسنة فله عشر امثالها،" و نیز فرموده: " لهم ما

پیشاؤون فیها و لدینا مزید،" که در این دو آیه بیان کرده که او از ثواب آن قدر می‌دهد، که یک مقدارش در مقابل عمل قرار می‌گیرد، و بیشترش در مقابل عملی قرار نمی‌گیرد، و این همان فضل است. البته در آیه شریفه هیچ دلیلی نیست بر اینکه دلالت کند که این اجر زیادی مخصوص آخرت است.

آیه ۴۷ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۴۹۵

قطعی بودن بعث و حساب و جزای اعمال

- " زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَنُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَنُنَبِّئُنَّ بِمَا عَمَلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ،
- کسانی که کافر شدند پنداشتند که مبعوث نمی‌شوند، بگو چرا، به پروردگارم سوگند که به طور قطع مبعوث می‌شوید و بدانچه که کرده‌اید خبرتان خواهند داد و این برای خدا آسان است."

به پروردگارم سوگند که به طور یقین مبعوث خواهید شد!

" و ذلك على الله يسير،" مبعوث کردن مردم و خبر اعمالشان را به ایشان دادن، برای خدای تعالی آسان است، و هیچ دشواری ندارد، و این رد اعتقاد مشرکین است که مساله بعث را محال دانسته می‌گفتند: ممکن نیست خدای تعالی چنین کاری بکند، و دلیلی به جز استبعاد نداشتند .

و در جای دیگر قرآن از این آسانی بعث به مثل " و هو الذى يبدؤا الخلق ثم يعيده و هو اهلون عليه،" تعبیر آورده، فرموده: او کسی است که خلق را بدون سابقه و از هیچ بیافرید، و سپس دوباره او را برمی‌گرداند، و برگرداندنش بر او آسان‌تر است.

و دلیل بر اینکه معاد برای خدای تعالی دشواری ندارد، همان اسماء و صفاتی است که در صدر آیات نام برد، یعنی خلق، ملک، علم، محمودیت، و منزّه بودن، که جامع همه آن اسماء و صفات کلمه الله است، که معنایش دارنده تمامی صفات کمال است .

" و الله بما تعملون خبير،" این جمله علم خدای تعالی را به یاد آنان می‌آورد، علمش به دقائق اعمال آنان، می‌خواهد دستور **فامنوا** را به این وسیله تاکید کند، و معنای آن این است که: ایمان بیاورید، و در ایمان آوردن خود کوشش هم بکنید، برای اینکه خدا به دقائق اعمالتان عالم است، هرگز از هیچ یک از آن اعمال غافل نمی‌ماند، و او به طور قطع جزای اعمالتان را می‌دهد.

آیه ۷ سوره تغابن المیزان ج ۱۹ ص ۵۰۲

قسمت دوم: تغییر و تبدیل در قانون پاداش و کیفر

بررسی مسئله احکام اعمال از حیث جزا

۱- یکی از احکام اعمال آدمی این است که پاره‌ای از گناهان حسنت دنیا و آخرت را حبط می‌کند، مانند ارتداد که آیه شریفه: “ و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخرة ... ” آنرا باعث حبط اعمال در دنیا و آخرت معرفی کرده، و یکی دیگر کفر است کفر به آیات خدا و عناد به خرج دادن نسبت به آنکه آن نیز به حکم آیه: “ ان الذین یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر حق ، و یقتلون الذین یمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم ، اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخرة ، ” باعث حبط اعمال در دنیا و آخرت است.

۲- همچنین در مقابل آن دو گناه بعضی از اطاعتها و اعمال نیک هست، که اثر گناهان را هم در دنیا محو می‌کند و هم در آخرت، مانند اسلام و توبه، به دلیل آیه شریفه: “ قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم، لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ، و انبیوا الی ربکم ، و اسلموا له من قبل ان یتیکم العذاب ، ثم لا تنصرون ، و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم، ” و آیه شریفه: “ فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی ، و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحسره یوم القیمة اعمی، ”

۳- و نیز بعضی از گناهان است که بعضی از حسنتات را حبط می‌کند مانند دشمنی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که به حکم آیه شریفه: “ ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبیین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا ، و سیحبط اعمالهم ، یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم! ” باعث حبط بعضی از حسنتات می‌شود، و همچنین است صدا بلند کردن در حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که به حکم آیه شریفه: “ یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون، ” باعث حبط بعضی از اعمال می‌شود.

۴- و نیز بعضی از کارهای نیک است که اثر بعضی از گناهان را از بین می‌برد، مانند نمازهای واجب که به حکم آیه شریفه: “ و اقم الصلوة طرفی النهار، و زلفا من اللیل، ان الحسنات یدھین السيئات! ” باعث محو سیئات می‌گردد و مانند حج که به حکم آیه

شریفه: ” فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه، و من تاخر فلا اثم علیه ! “ و نیز مانند اجتناب از گناهان کبیره که به حکم آیه شریفه: ” ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم! “ باعث محو سیئات می‌شود، و نیز به حکم آیه شریفه: ” الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللهم ، ان ربک واسع المغفرة! “ باعث محو اثر گناهان کوچک می‌شود.

۵- و نیز بعضی از گناهان است که حسنات صاحبش را به دیگران منتقل می‌کند، مانند قتل که خدای تعالی در باره‌اش فرموده: ” انی ارید ان تبوء بائمی و اثمک، “ و این معنا در باره غیبت و بهتان و گناهانی دیگر در روایات وارده از رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده، و همچنین بعضی از طاعتها هست که گناهان صاحبش را به غیر منتقل می‌سازد، که بزودی خواهد آمد.

۶- و نیز بعضی از گناهان است که مثل سیئات غیر را به انسان منتقل می‌کند، نه عین آنرا، مانند گمراه کردن مردم که به حکم آیه: ” لیحملوا اوزارهم كاملة یوم القیمة ، و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم. “ و نیز فرموده: ” و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم، “

۷- و همچنین بعضی از اطاعتها هست که مثل حسنات دیگران را به انسان منتقل می‌کند، نه عین آنها را، و قرآن در این باره فرموده: ” و نکتب ما قدموا و آثارهم! “

۸- باز پاره‌ای از گناهان است که باعث دو چندان شدن عذاب می‌شود، و قرآن در این باره فرموده: ” اذا لاذقناه ضعف الحیوة و ضعف الممأة، “ و نیز فرموده: ” یضاعف لها العذاب ضعفین . “

۹- و همچنین پاره‌ای از طاعتها هست که باعث دو چندان شدن ثواب می‌شود، مانند انفاق در راه خدا که در باره‌اش فرموده: ” مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة . “ و نظیر این تعبیر در دو آیه زیر آمده: ” اولئک یؤتون اجرهم مرتین یؤتکم کفلین من رحمته، و یجعل لکم نورا تمشون به، و یغفر لکم. “ علاوه بر اینکه به حکم آیه شریفه: ” من جاء بالحسنة فله عشر امثالها، “ بطور کلی کارهای نیک پاداش مکرر دارد.

۱۰- و نیز پاره‌ای از حسنات هست که سیئات را مبدل به حسنات می‌کند، و خدای تعالی در این باره فرموده: ” الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات. “

۱۱- و نیز پاره‌ای از حسنات است که باعث می‌شود نظیرش عاید دیگری هم بشود، و در این باره فرموده: ” و الذین آمنوا و اتبعتم ذریتهم بایمان، الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء ، کل امرء بما کسب رهین! “

ممکن است اگر در قرآن بگردیم نظیر این معنا را در گناهان نیز پیدا کنیم ،

مانند ظلم به ایتام مردم، که باعث می‌شود فرزند خود انسان یتیم شود، و نظیر آن ستم در فرزندان ستمگر جریان یابد، که در این باره می‌فرماید: ” و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم .“

۱۲- و باز پاره‌ای حسنات است که سیئات صاحبش را به دیگری و حسنات آن دیگری را به وی می‌دهد همچنانکه پاره‌ای از سیئات است که حسنات صاحبش را به دیگری و سیئات دیگری را به او می‌دهد، و این از عجایب امر جزا و استحقاق است، که بحث پیرامون آن در ذیل آیه شریفه: ” لیمیز الله الخبیث من الطیب، و يجعل الخبیث بعضه علی بعض، فیرکمه جمیعا، فیجعله فی جهنم،“ در تفسیر المیزان آمده است.

با دقت در آیات سابق و تدبر در آنها این معنا روشن می‌شود که اعمال انسانها از حیث مجازات یعنی از حیث تاثیرش در سعادت و شقاوت آدمی نظامی دارد غیر آن نظامی که اعمال از حیث طبع در این عالم دارد.

و سخن کوتاه آنکه عالم مجازات نظامی جداگانه دارد، چه بسا می‌شود که یک عمل در آن عالم مبدل به عملی دیگر می‌شود، و چه بسا عملی که از من سر زده مستند به دیگری می‌شود، و چه بسا به فعلی حکمی می‌شود غیر آن حکمی که در دنیا داشت، و همچنین آثار دیگری که مخالف با نظام عالم جسمانی است .

و این معنا نباید باعث شود که کسی توهم کند که اگر این مطلب را مسلم بگیریم باید احکام عقل را در مورد اعمال و آثار آن بکلی باطل بدانیم، و در این صورت دیگر سنگ روی سنگ قرار نمی‌گیرد، بدین جهت جای این توهم نیست که ما می‌بینیم خدای سبحان هر جا استدلال خودش و یا ملائکه موکل بر امور را بر مجرمین در حال مرگ یا برزخ حکایت می‌کند، و همچنین هر جا امور قیامت و آتش و بهشت را نقل می‌نماید، همه جا به حجت‌های عقلی یعنی حجت‌هایی که عقل بشر با آنها آشنا است استدلال می‌کند، و همه جا بر این نکته تکیه دارد، که خدا به حق حکم می‌کند و هر کس هر چه کرده به کمال و تمام به او بر می‌گردد.

این طریقه قرآن کریم است در سخن گفتن با مردم، و خود او تصریح می‌فرماید که مساله عظیم‌تر از آن توهم‌ها و خیالاتی است که به ذهن مردم می‌رسد، و چیزی است که حوصله مردم گنجایش آن را ندارد، حقایقی است که فهم بشر بدان احاطه نمی‌یابد، و به همین جهت آن حقایق را نازل و باز هم نازل کرده، تا هم افق با ادراک بشر شود، و در نتیجه آن مقداری که خدا می‌خواهد از آن حقایق و از تاویل این کتاب عزیز بفهمند همچنانکه فرمود:

- ” و الكتاب المبين انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون، و انه فی ام الكتاب لدینا

لعلى حکيم .“

پس قرآن کریم در خبر دادن از خصوصیات احکام جزا و آنچه مربوط به آن است اعتمادش بر احکام کلیه عقلائی است، که در بین عقلا دایر است، و اساسش مصالح و مفاسد است.

آیات دسته اول که مورد بحث ما است حکم می‌کند به اینکه گناهان کشته شده به ظلم، به گردن قاتل ظالم است، و وقتی به گردن او بود اگر مؤاخذه‌اش کنند، به گناهان خودش مؤاخذه‌اش کرده‌اند، و نیز آن آیات حکم می‌کرد که هر کس سنت بدی باب کند پیروان آن سنت به تنهائی آن گناه را مرتکب نشده‌اند، باب کننده نیز مرتکب شده، پس یک معصیت دو معصیت است، و اگر حکم می‌کرد به اینکه یاور ظالم در ظلمش و پیرو پیشوای ضلالت هر دو شریک در معصیتند، و مثل خود ظالم و پیشوا، فاعلند، قهرا مصداق آیه: ”ولا تزر وازرة وزر اخرى...“ و نظایر آن می‌شوند، نه اینکه این دو طایفه از حکم آیه نامبرده مستثنا باشند و یا مورد نقض آن واقع گردند .

آیه شریفه:

- ”و قضی بینهم بالحق، و هم لا یظلمون، و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون!“

هم به همین معنا اشاره می‌کند، چون جمله ”و خدا به آنچه می‌کردند داناتر است“ دلالت و یا حداقل اشعار به این دارد که پرداخت و دادن عمل هر کسی به وی بر حسب علم خدا و محاسبه‌ای است که او از افعال خلق دارد، نه بر حسب محاسبه‌ای که خلق پیش خود دارند، چون خلق علم و عقل این محاسبه را ندارند، زیرا خدا این عقل را در دنیا از آنان سلب کرده، و در حکایت گفتار دوزخیان فرموده: ”لو کنا نسع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر!“

و نیز در آخرت هم عقل و علم را از آنان گرفته، می‌فرماید: ”و من کان فی هذه اعمی، فهو فی الاخرة اعمی، و اضل سبیلا!“

۱۳- یکی دیگر از احکام اعمال این است که به حکم آیات زیر اعمال بندگان

محفوظ و نوشته شده است، و روزی مجسم خواهد شد:

- ”یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا، و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینها امداء بعیدا و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه، و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقاه منشورا و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدیدا!“

۱۴- یکی دیگر از احکام اعمال این است که بین اعمال انسان و حوادثی که

رخ می‌دهد ارتباط هست، البته منظور ما از اعمال تنها حرکات و سکانات خارجی‌های است که عنوان حسنه و سیئه دارند، نه حرکات و سکاناتی که آثار هر جسم طبیعی است، به

آیات زیر توجه فرمائید:

- ” و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر ان الله لا یغیر ما بقوم ، حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له ذلك بان الله لم ینکب مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم!“

و این آیات ظاهر در این است که میان اعمال و حوادث تا حدی ارتباط هست، اعمال خیر و حوادث خیر و اعمال بد و حوادث بد.

و در کتاب خدای تعالی دو آیه هست که مطلب را تمام کرده، و به وجود این ارتباط تصریح نموده است، یکی آیه شریفه زیر است:

- ” و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء ، و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون و دیگری آیه : ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس ، لیدنیقهم بعض الذی عملوا ، لعلهم یرجعون.“

پس معلوم می‌شود حوادثی که در عالم حادث می‌شود، تا حدی تابع اعمال مردم است، اگر نوع بشر بر طبق رضای خدای عمل کند، و راه طاعت او را پیش گیرد، نزول خیرات و باز شدن درهای برکات را در پی دارند، و اگر این نوع از راه عبودیت منحرف گشته و ضلالت و فساد نیت را دنبال کنند، و اعمال زشت مرتکب گردند، باید منتظر ظهور فساد در خشکی و دریا، و هلاکت امتهای، و سلب امنیت، و شیوع ظلم، و بروز جنگها، و سایر بدبختی‌ها باشند، بدبختی‌هایی که راجع به انسان و اعمال انسان است، و همچنین باید در انتظار ظهور مصائب و حوادث جوی، حوادثی که مانند سیل و زلزله و صاعقه و طوفان و امثال آن خانمان برانداز است باشند، و خدای سبحان در کتاب مجیدش به عنوان نمونه داستان سیل عرم، و طوفان نوح، و صاعقه ثمود، و صرصر عاد، و از این قبیل حوادث را ذکر فرموده است .

پس هر امتی که طالح و فاسد شد قهرا در رذائل و گناهان فرو می‌رود، و خدا هم وبال آنچه کرده بدو می‌چشانند، و قهرا منتهی به هلاکت و نابودیشان می‌شود. به این آیات توجه فرمائید:

- ” اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم، کانوا هم اشد منهم قوة و آثارا فی الارض ، فاخذهم الله بذنوبهم، و ما کان لهم من الله من واق.“

- ” و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفیها، ففسقوا فیها، فحق علیها القول، فدمرناها تدمیرا ثم ارسلنا رسلنا تنذرا كلما جاء امة رسولها کذوبه، فاتبعنا بعضهم بعضا، و جعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤمنون .“

این آیات همه راجع به امت طالحه بود، و معلوم است که وضع امت صالحه خلاف این وضع است.

۱۵- فرد هم مثل امت است، او نیز حسنه و سیئه و عذاب و نعمت دارد، چیزی که هست بسیار می‌شود که فرد به نعمت اسلاف و نیاکان خود متنعم می‌شود، همچنانکه

به مظالم آنان معذب می‌گردد.

به آیات زیر توجه فرمائید:

- " قال انا يوسف و هذا اخي، قد من الله علينا، انه من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين! " و مراد از منتی که خدا بر او نهاد همان ملک و عزت و نعمت‌های دیگر او است.

در سوره قصص می‌فرماید: " ففسفنا به و بداره الارض! "

در سوره مریم می‌فرماید: " و جعلنا له لسان صدق عليا، " که گویا منظور از یاد خیر ذریه صالح‌های است که مشمول انعام او باشند، همچنانکه در جائی دیگر فرموده: " فجعله كلمة باقية في عقبه! "

در سوره کهف می‌فرماید: " و اما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة و كان تحته كنز لهما و كان ابوهما صالحا، فاراد ربك ان يبلغا اشد هما و يستخرجا كنزهما، " و در سوره نساء می‌فرماید: " و ليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا، خافوا عليهم. " و مراد از این ذریه هر نسل آینده‌ای است که گرفتار آثار شوم ظلم نیاکان خود می‌شوند .

و سخن کوتاه اینکه وقتی خدای عزوجل نعمتی را بر امتی یا فردی افزوده فرمود، اگر آن امت و یا آن فرد صالح باشد، آن نعمت در واقع هم نعمتی بوده که خدا بر او انعام فرموده، و یا امتحانی بوده که خواسته او را به این وسیله بیازماید، همچنانکه از سلیمان حکایت کرده است که گفت:

- " هذا من فضل ربي ، ليلوني ء اشكر ام اكفر و من شكر فانما يشكر لنفسه ، و من كفر فان ربي غني كريم! "

و نیز فرموده:

- " لئن شكرتم لازيدنكم، و لئن كفرتم ان عذابي لشديد! "

و این آیه نظیر آیه قبلش دلالت دارد بر اینکه خود عمل شکر، یکی از اعمال صالح‌های است که نعمت را در پی دارد.

و اگر طالح و بد باشد، نعمتی که خدا به او داده به ظاهر نعمت است، و در واقع مکرری است که در حقیقت کرده، و استدراج و املا (فریب دادن) است. چنانکه در باره نیرنگ در کلام مجیدش فرموده: " و يمكرون و يمكر الله و الله خير الماكرين. " و در باره استدراج و املا فرموده: " سنستدرجهم من حيث لا يعلمون، و املی لهم ان كيدي متين! " و نیز فرموده: " و لقد فتننا قبلهم قوم فرعون . "

و وقتی بلاها و مصائب یکی پس از دیگری می‌رسد، مردم در مقابل این نیز مانند نعمتها دو جورند، اگر مردمی و یا فردی باشند صالح، این مصیبت‌ها برای آنان فتنه

و آزمایش است، و خدا بوسیله آن بندگان خود را می‌آزماید، تا خبیث از طیب و پاک از ناپاک جدا و متمایز شود، و مثل امت صالحه و فرد صالح که گرفتار آنها می‌گردد، مثل طلا است که گرفتار بوته آتش و محک آزمایش می‌شود، تا خالصش از ناخالص مشخص شود.

و خدا در این باره فرموده:

- " ا حسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون؟ و لقد فتنا الذین من قبلهم، فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین، ام حسب الذین یعملون السیئات ان یشیقونا ، ساء ما یحکمون . "

و نیز فرموده:

- " و تلك الايام نداولها بین الناس، و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهدا. "

و اگر قوم و فردی که به آن گرفتاریها و مصائب گرفتار شده‌اند طالح و بدکار باشند، خود این حوادث عذاب و کیفری است که در مقابل اعمال خود می‌بینند، و آیات سابق نیز بر این معنا دلالت داشت.

پس این هم یکی از احکام عمل آدمی است، که به صورت حوادث نیک و بد در می‌آید، و عاید صاحب عمل می‌شود.

آیه ۲۱۷ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۲۵۷

فصل پنجم

تجسم اعمال در قیامت

ظاهر شدن حقیقت اعمال در قیامت

- ” وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَّ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ،
 - و چون قیامت شد حقیقت اعمال زشتشان برایشان هویدا گشت و همان که استهزایش می‌کردند بر سرشان بیامد! “
 این آیه شریفه از آیاتی است که بر تمثل و تجسم اعمال دلالت دارد. می‌فرماید:
 در آن روز اعمال بدشان، و یا بدی‌های از اعمالشان برایشان ظاهر می‌شود. در نتیجه آیه شریفه در معنای آیه ” یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء، “ می‌باشد.

آیه ۳۲ و ۳۳ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۷۴

آنچه می‌خورند جز آتش نیست!

- ” إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ !

- بدرستی آنهایی که از کتاب خدا آنچه را که خدا نازل کرده کتمان می‌کنند و با کتمان آن ثمن اندک به دست می‌آورند آنها آنچه می‌خورند جز آتشی نیست که به درون خود می‌کنند و خدا روز قیامت با آنها سخن نخواهد گفت و تزکیه‌شان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت.

اینان همانهایی که با سرمایه هدایت، گمراهی می‌خرند و مغفرت را با عذاب معاوضه می‌کنند راستی چقدر بر چشیدن آتش تحمل دارند! “

در آیه شریفه دلالتی که بر تجسم اعمال و تحقق نتایج آن دارد، بر کسی پوشیده نیست، چون اولاً می‌فرماید:

- اینکه علمای اهل کتاب احکام نازل از ناحیه خدا را در برابر بهائی اندک

فروختند، همین اختیار ثمن اندک عبارت است از خوردن آتش و فرو بردن آن در شکم.

- ثانیاً در آیه دوم همین اختیار کتمان و گرفتن ثمن اندک در برابر احکام خدا را مبدل کرد به اختیار ضلالت بر هدایت.

- ثالثاً این اختیار را هم مبدل کرد به اختیار عذاب بر مغفرت و در آخر، مطلب را با جمله:

- " مگر چقدر بر سوختن در آتش صبر دارند ! " ختم نمود.

معلوم می‌شود اختیار بهای اندک بر احکام خدا، اختیار ضلالت است بر هدایت، و اختیار ضلالت بر هدایت در نشئه دیگر به صورت اختیار عذاب بر مغفرت مجسم می‌شود، و نیز ادامه بر کتمان حق در این نشئه، به صورت ادامه بقاء در آتش مجسم می‌گردد! (دقت فرمائید)

آیه ۱۷۴ و ۱۷۵ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۶۴۳

انسان و سنگ به عنوان آتشگیرانه جهنم

- " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ،

- هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتشگیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل بر آنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می‌گوید عمل می‌کنند."

اگر انسانهای معذب در آتش دوزخ را آتش‌گیرانه دوزخ خوانده، بدین جهت است که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است، همچنان که در جای دیگر فرموده: "ثم فی النار یسجرون"، در نتیجه جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال است همچنان که ظاهر آیه بعدی هم که می‌فرماید: یا ایها الذین کفروا لا تعتنروا...، همین معنا است، برای اینکه در آخرش می‌فرماید: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا می‌دهند.

آیه ۶ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۰

حضور اعمال خیر و شر هر انسان در قیامت

- " يَوْمَ تُجَدُّ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمَلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ،

- روزی که هر نفسی آنچه را در دنیا کرده چه خیر و چه شر برابر خود حاضر

می‌بیند در آن روز آرزو می‌کند ای کاش بین او و آنچه کرده زمانی طولانی فاصله بود، و خدا شما را از خود زنده می‌دهد، و خدا به بندگانش مهربان است!

احضار که به معنای حاضر ساختن موجود غایب از انظار است، بما می‌فهماند اعمال نزد خدا محفوظ بوده و خدا در دنیا هم عالم بدان بوده و آنرا محفوظ داشته، روز قیامت برای صاحبانش اظهار می‌دارد، همچنانکه در جای دیگر فرمود: "و ربك علی كل شیء حفیظ" و نیز فرموده: "و عندنا كتاب حفیظ".

این آیه از آیاتی است که بر تجسم اعمال دلالت می‌کند.

جمله: "تود لو ان بینها و بینه امداء بعیدا،" دلالت دارد بر اینکه حاضر شدن عمل زشت باعث ناراحتی نفس می‌شود، همچنان که از راه مقابله فهمیده می‌شود که عمل خیر باعث مسرت نفس می‌گردد، و اگر فرمود صاحب عمل زشت دوست می‌دارد که: ای کاش بین او و آن عمل، فاصله‌ای زمانی می‌بود، و نفرمود دوست می‌دارد که کاش اصلاً آن عمل را نکرده بود، برای این است که عمل خود را حاضر می‌بیند، و می‌بیند که خدای تعالی عملش را حفظ کرده، دیگر هیچ آرزویی نمی‌تواند داشته باشد، بجز اینکه بگوید ای کاش در چنین موقعیتی که سخت‌ترین احوال است بین من و این عمل زشت فاصله زیادی بود، و اینطور نزد حاضر نمی‌شد!

- "و یحذرکم الله نفسه، و الله رؤف بالعباد،"

خدای تعالی به خاطر رأفت نسبت به بندگان خودش آنان را قبل از اینکه متعرض امثال این نافرمانیها شوند، و به وبال آن گرفتار آیند، وبالی که حتمی و غیر قابل تخلف است یعنی نه شفاعتی دفعش می‌کند و نه هیچ دافعی دیگر، هشدار می‌دهد.

آیه ۳۰ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۲۴۳

انتقام الهی با تجسم صورتهای زشت اعمال

- **فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعَدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ،**

- مپندار که خدا از وعده خویش با پیغمبران تخلف کند، زیرا خدا نیرومند و انتقام‌گیر است.

اگر زندگی آخرت را نتیجه اعمال دنیا بدانیم، برگشت معنای انتقام الهی به تجسم صورتهای زشت و ناراحت کننده از ملکات زشتی است که در دنیا در اثر تکرار گناهان در آدمی پدید آمده است.

ساده‌تر اینکه عقاب و همچنین ثوابهای آخرت عبارت می‌شود از همان ملکات

فاضله و یا ملکات زشتی که در اثر تکرار نیکی‌ها و بدی‌ها در نفس آدمی صورت می‌بندد. همین صورتهای در آخرت شکل عذاب و ثواب به خود می‌گیرد، و همین معنا عبارت می‌شود از انتقام الهی!

آیه ۴۷ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۲۷

تجسم اعمال در قیامت و ترس از مشاهده آن

- " تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ ...،
- ستمگران را می‌بینی که از آنچه کرده‌اند بیمناکند، ولی بالای همان کرده‌ها بر سرشان خواهد آمد...."

مراد از ظالمین کسانی است که دین خدا را ترک کردند و از قیامت اعراض نمودند. می‌فرماید: همه بینندگان خواهند دید که ستمکاران در روز قیامت از آنچه کردند خائفند، و آنچه از آن می‌ترسیدند بر سرشان خواهد آمد و هیچ مغری از آن ندارند.

این آیه شریفه از آیاتی است که در دلالت بر تجسم اعمال خیلی روشن است.

آیه ۲۲ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۹

فصل ششم

حبط و بطلان اعمال

مفهوم حبط اعمال

- "... وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ،
- ... و هر کس از شما از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد اینگونه افراد اعمال نیکشان بی‌اجر شده در دنیا و آخرت از آن بهره‌مند نمی‌شوند و آنان اهل جهنم و در آن جاویدانند!

کلمه حبط به معنای باطل شدن عمل، و از تاثیر افتادن آن است، و در

قرآن هم جز به عمل نسبت داده نشده، از آن جمله فرموده:

- " لَنْ اَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ، وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ! "
- و نیز فرموده:

" ان الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله ، و شاقوا الرسول، من بعد ما تبين لهم الهدى لن يضرروا الله شيئا، و سيحبط اعمالهم، يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول، و لا تبطلوا اعمالكم ! "

آیه مورد بحث تهدیدی است علیه مرتدین، یعنی کسانی که از دین اسلام

برگردند، به اینکه اگر چنین کنند عملشان حبط می‌شود، و تا ابد در آتش خواهند بود!

و ذیل همین آیه سوره محمد که میان کفار و مؤمنین مقابله انداخته، به آنان فرموده اعمالتان حبط شده، و به اینان می‌فرماید زنه‌ار مواظب باشید عملتان باطل نگردد، دلالت دارد بر اینکه حبط به معنای بطلان عمل است، همچنانکه از آیه: " و حبط ما صنعوا فيها، و باطل ما كانوا يعملون،" نیز این معنا استفاده می‌شود و قریب به آن آیه: "و قدمنا الى ما عملوا من عمل ، فجعلناه هباء منثورا،" است .

آنچه خدای تعالی در باره اثر حبط بیان کرده باطل شدن اعمال انسان هم در

دنیا و هم در آخرت است، پس حبط ارتباطی با اعمال دارد، از جهت اثر آخرتی آنها، آری

ایمان به خدا همانطور که زندگی آخرت را پاکیزه می‌کند زندگی دنیا را هم پاکیزه می‌سازد.

همچنانکه قرآن کریم فرمود:

- " من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن، فلنحیینه حیوة طيبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ."

آیه ۲۱۷ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۲۴۵

بررسی چگونگی حبط اعمال

- چگونه اعمال کفار و مخصوصا مرتدین در دنیا و آخرت حبط

می‌شود و ایشان زیانکار می‌گردند؟

اما زیانکاریشان در دنیا که بسیار روشن است، برای اینکه قلب کافر و دلش به امر ثابتی که همان خدای سبحان است بستگی ندارد، تا وقتی به نعمتی می‌رسد نعمت را از ناحیه او بداند، و خرسند گردد، و چون به مصیبتی می‌رسد آن را نیز از ناحیه خدا بداند، و دلش تسلی یابد.

- " او من کان میتا فاحییناه، و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس، کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ؟ "

مؤمن را در زندگی دنیا نیز دارای نور و حیات خوانده و کافر را مرده و بی‌نور، و

نظیر آن آیه:

- " فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی، و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ، و نحشره یوم القیمة اعمی، "

که از راه مقابله می‌فهمیم زندگی مؤمن و معیشتش فراخ و وسیع و قرین با

سعادت است.

و همه این مطالب و علت سعادت و شقاوت را در یک جمله کوتاه جمع کرده و

فرموده: " ذلك بان الله مولى الذين آمنوا ، و ان الكافرين لا مولى لهم! "

پس از آنچه گذشت معلوم شد مراد از اعمالی که حبط می‌شود، مطلق کارهائی

است که انسان به منظور تامین سعادت زندگی خود انجام می‌دهد، نه خصوص اعمال

عبادتی، و کارهائی که نیت قربت لازم دارد، و مرتد، آنها را در حال ایمان، و قبل از

برگشتن به سوی کفر انجام داده، علاوه بر دلیل گذشته، دلیل دیگری که می‌رساند: مراد

از عمل، مطلق عمل است، نه تنها عبادت، این است که: دیدید حبط را به کفار و منافقین

هم نسبت داده، با اینکه کفار عبادتی ندارند، و در این باره فرموده:

- " یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم ، و الذین کفروا فقتعسا

لهم و اضل اعمالهم ، ذلك بانهم كرهوا ما انزل الله ، فاحبط اعمالهم.“

و نیز می‌فرماید :

– ” ان الذين يكفرون بآيات الله ، و يقتلون النبيين بغير حق، و يقتلون الذين يأمرون بالقسط من الناس ، فيشرهم بعذاب اليم ، اولئك الذين حبطت اعمالهم فى الدنيا و الاخرة و ما لهم من ناصرين .“ و آیاتی دیگر

پس حاصل آیه مورد بحث مانند سایر آیات حبط این است که کفر و ارتداد باعث آن می‌شود که عمل از این اثر و خاصیت که در سعادت زندگی دخالتی داشته باشد می‌افتد، همچنانکه ایمان باعث می‌شود، به اعمال آدمی حیاتی و جانی می‌دهد، که به خاطر داشتن آن اثر خود را در سعادت آدمی می‌دهد، حال اگر کسی باشد که بعد از کفر ایمان بیاورد، باعث شده که به اعمالش که تاکنون حبط بود حیاتی ببخشد، و در نتیجه اعمالش در سعادت او اثر بگذارند، و اگر کسی فرض شود که بعد از ایمان مرتد شده باشد، تمامی اعمالش می‌میرد، و حبط می‌شود، و دیگر در سعادت دنیا و آخرت وی اثر نمی‌گذارد، و لیکن هنوز امید آن هست که تا نمرده به اسلام برگردد، و اما اگر با حال ارتداد مرد، حبط او حتمی شده، و شقاوتش قطعی می‌گردد!

از اینجا روشن می‌شود که بحث و نزاع در اینکه آیا اعمال مرتد تا حین مرگ باقی است و در هنگام مرگ حبط می‌شود، یا از همان اول ارتداد حبط می‌شود بحثی است باطل و بیهوده.

آیه شریفه در صدد بیان این معنا است که تمامی اعمال و افعال مرتد از حیث

تاثیر در سعادتش باطل می‌شود.

در اینجا مساله دیگری هست که تا حدی ممکن است آن را نتیجه بحث در حبط اعمال دانست، و آن مساله احباط و تکفیر است، و آن عبارت است از اینکه آیا اعمال در یکدیگر اثر متقابل دارند و یکدیگر را باطل می‌کنند، و یا نه بلکه حسنات حکم خود، و اثر خود را دارند، و سیئات هم حکم خود و اثر خود را دارند، البته این از نظر قرآن مسلم است که حسنات چه بسا می‌شود که اثر سیئات را از بین می‌برد، چون قرآن در این باره تصریح دارد.

بحثی در مکان و زمان حبط اعمال

مکان و زمان این جزا و استحقاق آن کجا و چه وقت است ؟

آنچه جا دارد گفته شود: این است که اگر ما در باب ثواب و عقاب و حبط و تکفیر و مسائلی نظیر اینها راه نتیجه اعمال را پیش بگیریم ، لازمه آن راه این است که بگوئیم نفس و جان انسانی مادام که متعلق به بدن است جوهری است دارای تحول که

قابلیت تحول را هم در ذات خود دارد، و هم در آثار ذاتش، یعنی آن صورتهائی که از او صادر می‌شود، و نتایج و آثار سعیده و شقیه قائم به آن صورتهاست.

بنا بر این وقتی حسنه‌ای از انسان صادر می‌شود، در ذاتش صورت معنویه‌ای پیدا می‌شود، که مقتضی آن است که متصف به صفت ثواب شود، و چون گناهی از او سر می‌زند صورت معنویه دیگری در او پیدا می‌شود که صورت عقاب قائم بدان است، چیزی که هست ذات انسان از آنجائی که گفتیم متحول و از نظر حسنات و سیئاتی که از او سر می‌زند در تغییر است، لذا ممکن است صورتی که در حال حاضر به خود گرفته مبدل به صورتی مخالف آن شود، این است وضع نفس آدمی، و همواره در معرض این دگرگونی هست تا مرگش فرا رسد، یعنی نفس از بدن جدا گشته، از حرکت و تحول (حرکت از استعداد به فعلیت و تحول از صورتی به صورتی دیگر) بایستد .

در این هنگام است که صورتی و آثاری ثابت دارد، ثابت یعنی اینکه دیگر تحول و دگرگونگی نمی‌پذیرد، مگر از ناحیه خدای تعالی، یا به آمرزش و یا شفاعت.

پس، در مساله حبط شدن به وسیله کفر و امثال آن، حق این است که حبط هم نظیر استحقاق اجر است، که به مجرد ارتکاب گناه می‌آید، ولی همواره در معرض دگرگونی هست تا روزی که صاحبش بمیرد آن وقت یک طرفی می‌شود.

حبط همانطور که در اعمال اخروی هست در اعمال دنیوی هم جریان می‌یابد.

آیه ۲۱۷ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۲۴۵

دست خالی ماندن انسان بعد از لغو حسنات

- " وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- و کسانی که آیه‌های ما و دیدار آخرت را دروغ شمرده‌اند اعمالشان تباه است. مگر جز در مقابل اعمالی که می‌کرده‌اند پاداشی به ایشان می‌دهند؟ "

از این آیه چند نکته استفاده می‌شود:

اول اینکه کیفر و پاداش اعمال خود اعمال است.

دوم اینکه حبط عمل و بی‌اجر بودن آن، خود یک نحو کیفر است، زیرا همانطوری که گفته شد پاداش هر عمل نیکی خود عمل است و وقتی عمل نیک بی‌اجر باشد پس در حقیقت بی‌اجر کردن آن خود یک نحو کیفر است، چون نتیجه بی‌اجر شدن حسنات کسی که هم حسنات دارد و هم سیئات این است که چنین کسی جز کیفر سیئات پاداش دیگری نداشته باشد.

آیه ۱۴۷ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۱۸

حبط عمل بدون ایمان

- " مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَت أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ،
- مشرکین را حق آن نیست که مساجد خدا را تعمیر کنند، با آنکه خود شاهد بر کفر خویش هستند، چه، ایشان اعمالشان بی اجر و باطل و خود در جهنم جاودانند.

اعمال بندگان وقتی مرضی خداوند و نزد او جاودانه می ماند که از روی حقیقت ایمان به او و فرستاده اش و همچنین ایمان به روز جزا باشد، و گر نه حبط شده صاحبش را بسوی سعادت رهبری نخواهد کرد، و معلوم است که از لوازم ایمان حقیقی، انحصار دادن ولایت است به خدا و رسول او.

آیه در صدد بیان این معنا است که: مشرکین را نمی رسد که مسجد الحرام را تعمیر کنند، چون آنجا مسجد است، و مساجد وضعشان چنین است که نباید مشرک آنها را تعمیر نماید.

" اولئك حبطت اعمالهم و في النار هم خالدون،"

منظور از جمله اولی بیان بطلان اثر و برداشته شدن آن از اعمال آنان است، زیرا هر عملی را که انسان انجام می دهد بخاطر اثری است که از آن منظور دارد، و وقتی عمل حبط، و اثر از آن برداشته شود، قهرا مجوزی برای انجام آن نیست، اعمالی هم که جنبه عبادت دارد از قبیل تعمیر مساجد و امثال آن به منظور اثری که عبارت از سعادت و بهشت است انجام می شود، و همین عمل وقتی حبط شود دیگر آن اثر را ندارد.

و منظور از جمله دومی یعنی جمله: " فی النار هم خالدون،" بیان این جهت است که حالا که به بهشت نمی روند کجا می روند، و به معنای این است که فرموده باشد: این طائفه از آنجائی که اعمال عبادیشان به بهشت راهبریشان نمی کند، بطور دائم در آتش خواهند بود، و چون اثر سعادت را ندارند در شقاوت ابدی بسر خواهند برد .

آیه ۱۷ و ۱۸ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۲۶۵

حبط اعمال منافقین در همه تاریخ

- " كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَٰئِكَ حَبِطَت أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ،
- مانند آن کسانی که قبل از شما بودند، و نیرومندتر از شما بوده و اموال و اولادشان بیش از شما بود، و از بهره خود، برخوردار شدند، شما نیز از بهره

خویشتن برخوردار شدید، چنانکه اسلاف شما از نصیب خویش برخوردار شدند، شما یاوه گفتید همانطور که ایشان یاوه گفتند، ایشان اعمالشان در دنیا و آخرت بی نتیجه شد، و ایشان، آری، هم ایشانند زیانکاران!

در این آیه منافقین غایب فرض شده‌اند و رسول خدا حاضر، تا رسول خدا داستانهای را که قرآن از امم گذشته آورده برایشان بخواند و تذکر دهد که مگر داستان قوم نوح را نشنیدید که چگونه خدای سبحان تمامی آنها را غرق کرد و قوم هود که خداوند بوسیله بادی صرصر و بی رحم همه را زنده‌بگور ساخت و قوم صالح که خدا با زلزله زیر و رویشان کرد و قوم ابراهیم که خدا پادشاهشان نمروود را بکشت و نعمت خود را از آنان سلب فرمود، و مؤتفکات، یعنی شهرها و دهاتی از دهات قوم لوط که زیر و رو شدند؟!

می فرماید: شما سرگرم لذت مادی شدید همانطور که اقوام منقرض شده تاریخ شدند، شما آیات خدا را استهزاء کردید همچنانکه آنها استهزاء کردند، اعمالتان در دنیا و آخرت حبط و بی نتیجه شد همچنانکه از آنان شد، شما زیانکار شدید همچنانکه آنها شدند، و به همین جهت به شما وعده آتش جاودانه داد و از رحمت خود دور کرد.

آیه ۶۹ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۴۵۴

برباد رفتن خاکستر کفار

- "مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَلُ الْبَعِيدُ،

- کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، اعمالشان همانند خاکستری است که در روز طوفانی باد سختی بر آن بوزد، آنها توانی ندارند کمترین چیزی از آنچه را که انجام داده‌اند به دست آورند، و این همان گمراهی دور و دراز است."

روز عاصف روزی را می‌گویند که در آن بادهای تند بوزد، در این آیه، اعمال کفار را از این جهت که به نتیجه نمی‌رسد و اثر سعادت برای آنان ندارد به خاکستری مثل می‌زند که دچار بادهای تند گشته در یک لحظه نابود گردد، مانند آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: "و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا،" پس اعمال کفار، هر یک به منزله یک ذره خاکستری است که در برابر تندباد روزی طوفانی قرار گیرد و اثری از آن باقی نماند.

آیه ۱۸ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۸

خسارت بارترین اعمال

- "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا،

- الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا،
- أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا،
- ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا،

- بگو آیا شما را از آنهایی که از جهت عمل زیانکارترند خبر دهیم،
- همان کسان که کوشش ایشان در زندگی این دنیا تلف شده و پندارند که رفتار نیکو دارند،
- آنها همان کسانی که آیت‌های پروردگارش را با معاد انکار کرده‌اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قیامت برای آنها میزانی بپا نمی‌کنیم،
- چنین است، و سزای ایشان جهنم است برای آنکه انکار ورزیده و آیت‌های من و پیغمبرانم را به مسخره گرفته‌اند.

این آیه خبر می‌دهد از آنهایی که در عمل از هر زیانکاری زیانکارترند، کسانی هستند که در زندگی دنیا نیز از عمل خود بهره نگرفتند، چون ضلال سعی همان خسران و بی‌نتیجگی عمل است، آنگاه دنبالش اضافه فرموده که: «وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» - در عین حال گمان می‌کنند که کار خوبی انجام می‌دهند، و همین پندار است که مایه تمامیت خسران ایشان شده است.

آدمی در زندگی دنیا جز سعی برای سعادت خود کاری نمی‌کند، و جز کوشش برای رسیدن به چنین هدفی همی ندارد، و این انسان اگر طریق حق را ببیماید و به غرض خود نائل شود و سعادت‌مند بشود که هیچ، و اگر راه خطا را برود و نفهمد که دارد خطا می‌رود خاسر است لیکن همین خاسر خسرانش قابل جبران است و امید نجات دارد. اما اگر راه خطا رفت و به غیر حق اصابت کرد و همان باطل را پذیرفت تا آنجا که وقتی هم که حق برایش جلوه کرد از آن اعراض نمود، و دلباخته استکبار و تعصب جاهلانه خود بود، چنین کسی از هر خاسری خاسرتر است و عملش از عمل هر کس دیگری بی‌نتیجه‌تر، زیرا این خسرانی است که جبران نمی‌شود، و امید نمی‌رود که روزی مبدل به سعادت شود و به همین جهت است که خدای تعالی می‌فرماید: "الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا."

و اینکه کسی با روشن شدن بطلان اعمالش، باز هم آن را حق بپندارد از این جهت است که دلش مجذوب زینت‌های دنیا و زخارف آن شده، و در شهوات غوطه‌ور گشته لذا همین انجذاب به مادیت او را از میل به پیروی حق و شنیدن داعی آن و پذیرفتن ندای منادی فطرت باز می‌دارد.

"أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ." کفر به آیات، انکار نبوت است، علاوه بر اینکه خود پیغمبر از آیات است. و مراد از کفر به لقاء خدا، کفر به معاد و بازگشت به سوی او است. پس برگشت تعریف اخسرین اعمالا به این است که آنان منکر نبوت و معاندند.

اعمال حبیط شده در قیامت وزن ندارند!

- " أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا،
- آنها همان کسانی که آیت‌های پروردگارشان را با معاد انکار کرده‌اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قیامت برای آنها میزانی بپا نمی‌کنیم."

وجه اینکه چرا اعمالشان حبیط (بی اجر) می‌گردد این است که آنها هیچ عملی را برای رضای خدا انجام نمی‌دهند، و ثواب دار آخرت را نمی‌جویند و سعادت حیات آخرت را نمی‌طلبند و محرکشان در هیچ عملی یاد روز قیامت و حساب نیست .

و اینکه فرمود: " فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا،" فرع است بر حبیط اعمال، زیرا سنجش و وزن در روز قیامت به سنگینی حسنات است، به دلیل اینکه می‌فرماید: " و الوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم."

و نیز به دلیل اینکه با حبیط عمل دیگر سنگینی باقی نمی‌ماند و در نتیجه دیگر وزنی معنا ندارد.

" ذلك جزاؤهم جهنم بما كفروا و اتخذوا آياتي و رسلي هزوا."

آیه ۱۰۶ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۵۴۸

اعمالی که مانند غبار از هم پاشیده می‌شود!

- " وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا،
- و به آن عملها که کرده‌اند پردازیم و آن را غباری پراکنده کنیم."

کلمه هَبَاءً به معنای خاک بسیار نرم و غباری است که در هوا پراکنده می‌شود، و جز در هنگام تابش نور خورشید از پنجره دیده نمی‌شود. و عمل چیزی است که در نشأه بعد از مرگ مایه معیشت آدمی است، و معنای آیه این است که ما به یک یک اعمالی که کرده‌اند می‌پردازیم، پس آن را طوری از هم می‌پاشیم، که چون غبار نابود شود، و دیگر از آن بهره‌مند نشوند.

و این طرز سخن بر اساس تمثیل است، می‌خواهد قهر الهی را بر جمیع اعمال کفار که به منظور سعادت حیات انجام داده‌اند برساند، و بفهماند که چگونه می‌تواند آنها را باطل سازد، به طوری که اثری در سعادت زندگی ابدی ایشان نداشته باشد، خدای تعالی را تشبیه به سلطان قاهری می‌کند که وقتی بر دشمن غلبه می‌کند تار و پود زندگی‌اش را به باد می‌دهد، اثاث خانه و زندگی‌اش را می‌سوزاند، به طوری که اثری از آن باقی نماند .

و میان این آیه که دلالت می‌کند بر حبط اعمال کفار در آن روز، با آیاتی که می‌فهماند اعمال کفار به خاطر کفر و جرم‌هایشان در دنیا حبط می‌شود، منافات نیست، برای اینکه معنای حبط کردن بعد از مرگ این است که بعد از مرگ حبط را درک می‌کنند، بعد از آنکه در دنیا از درکشان مخفی بود.

آیه ۲۳ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۷۸

بی نتیجه شدن اعمال کفار

- ” الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَلُهُمْ ،
- کسانی که کفر ورزیدند و جلوگیری از راه خدا کردند اعمالشان را نابود می‌کند.“

مراد از ضلالت اعمال کفار، باطل شدن و فساد آن است قبل از اینکه به نتیجه برسد، و خدای تعالی دلیل باطل شدن اعمال کفار را چنین تعلیل کرده است: ” ذَلِكَ بَانَ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ ان الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ“

اینکه بی‌نتیجه کردن کارهای آنان را به خدا نسبت داده معنایش این است که خدا اعمال آنان را به سوی نتیجه خوب و سعید هدایت نمی‌کند.

و در این آیه اشاره‌ای است به اینکه تنها و تنها ملاک در سعادت و شقاوت انسان پیروی حق و پیروی باطل است، علتش هم این است که حق به خدا انتساب دارد و باطل هیچ ارتباط و انتسابی به خدا ندارد .

آیه ۱ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۳۸

ابطال اعمال و محرومیت از مغفرت خدا

- ” إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تَمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ،
- به درستی آنان که کفر ورزیدند و از راه خدا جلوگیری کرده، در حال کفر مردند، هرگز خدا ایشان را نمی‌آمرزد.“

مراد از ” صد عن سبیل الله، “ اعراض از ایمان، و یا جلوگیری مردم است از اینکه ایمان آورند.

می‌فرماید: اگر شما خدا و رسول را اطاعت نکنید، و اعمال خود را با پیروی از روشی که خدا را به خشم می‌آورد باطل کنید، نتیجه‌اش این می‌شود که به کفار خواهید پیوست، کفاری که سد راه خدایند، و بعد از مردن این چینی تا ابد مغفرت ندارند.

در روایات اسلامی در کتاب ثواب الاعمال از ابی جعفر علیه‌السلام روایت آورده

که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

- هر کس بگوید سبحان الله خداوند با آن برایش درختی در بهشت می‌نشانند،

و هر کس بگوید الحمد لله خداوند با آن برایش درختی در بهشت غرس می‌کند، و هر کس بگوید: لا اله الا الله خدای تعالی با آن برایش درختی در بهشت می‌نشانند، و هر کس بگوید الله اکبر خداوند با آن درختی در بهشت برایش می‌کارد.

مردی از قریش گفت: یا رسول الله پس در بهشت درختان بسیاری داریم، فرمود: بله، و لیکن پرهیزید از اینکه آتشی بفرستید و همه را بسوزاند، چون خدای عز و جل می‌فرماید: "یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم!"

آیه ۳۴ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۷۳

اشتباهاتی که باعث حبط اعمال می‌شوند!

- "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ،
- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را بلندتر از صدای رسول الله برنیاورید و با او به صوت بلند سخن مگویید آن چنان که با یکدیگر سخن می‌گویید تا اعمالتان ندانسته بی نتیجه نشود."

ظاهر آیه شریفه این است که بلند کردن صدای خود از صدای رسول خدا، و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو عمل گناه و موجب حبط عمل است، پس استفاده می‌شود که غیر از کفر گناهای دیگر نیز هست که باعث حبط می‌شود.

مؤمنین با این تشخیص که این عمل، عمل زشتی است مرتکب می‌شدند، از باب اینکه در خیلی از گناهان مسامحه می‌کردند، و خیال می‌کردند خیلی مهم نیست، ولی نمی‌دانستند که این عمل باعث حبط و بطلان عبادات و اعمال صالحشان می‌شود، و اگر می‌دانستند هرگز راضی به بطلان آن نمی‌شدند.

لذا خدای تعالی متوجهشان کرده که این عمل چنین خطری دارد، و شما نمی‌دانید و فرموده: شما نمی‌دانید که این عمل شما اثری هولناک و خطری عظیم دارد، و آن این است که اعمالتان را حبط می‌کند، پس زنه‌ار، متوجه باشید و هیچ یک از این دو قسم حرف زدن را مرتکب نشوید که اعمالتان باطل می‌شود و خود متوجه نیستید.

پس جمله "و انتم لا تشعرون"، ناظر است به حالی که مؤمنین قبل از نهی داشتند، و آن این است که می‌دانستند عملشان زشت است، ولی نمی‌دانستند این عمل زشتشان چقدر زشت است، و زشتیش به این حد از عظمت است، و اما بعد از صدور بیان الهی فهمیدند که خطر احباط در این اعمالشان هست.

"ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی،"

آهسته سخن گفتن نزد رسول خدا، در حقیقت احترام و تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان است، و مداومت بر این سیره کاشف از این است که این کسانی که چنین ادبی دارند تقوی خُلق آنان شده، و خدا دل‌هایشان را برای تقوی تمرین داده است.

”لهم مغفرة و اجر عظیم“ این نیز وعده جمیلی است در برابر تقوایی که در دل دارند، همچنان که فرموده: ”و العاقبة للتقوی!“

آیه ۲ سوره حجرات المیزان ج: ۱۸ ص: ۴۵۹

عاقبت اعمال سرابگونه

- ”وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِفِئَةٍ يُحْسِبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ،
- کسانی که کافرنند اعمالشان چون سرابی است در بیابانی که تشنه کام آن بیابان آن را آب پندارد و چون بدان رسد چیزی نیابد، و خدا را نزد آن یابد که حساب او را تمام و به کمال بدهد و خدا تند حساب است.“

کلمه سراب به معنای لمعان و برقی است که در بیابانها از دور به شکل لمعان آب به نظر می‌رسد، ولی حقیقتی ندارد، یعنی آب نیست.

در این آیه اعمال کفار را تشبیه کرده به سرابی در زمین هموار که انسان آن را آب می‌پندارد، ولی حقیقتی ندارد، و آثاری که بر آب مترتب است بر آن مترتب نیست، رفع عطش نمی‌کند، و آثار دیگر آب را ندارد، اعمال ایشان هم از قربانیهایی که پیشکش بتها می‌کنند، و اذکار و اورادی که می‌خوانند، و عبادتی که در برابر بتها می‌کنند، حقیقت ندارد، و آثار عبادت بر آن مترتب نیست.

و اگر فرمود: تشنه آن را آب می‌پندارد با اینکه سراب از دور به نظر هر کسی آب می‌آید چه تشنه و چه سیراب، برای این بود که هدف در این آیه بیان رفتن به سوی سراب است، و جز اشخاص تشنه کسی به دنبال سراب نمی‌رود، او است که از شدت تشنگی به این امید به راه می‌افتد که شاید در آنجا آبی که رفع عطشش کند به دست آورد، و همچنان می‌رود ولی آبی نمی‌بیند.

و اگر نفرمود همچنان می‌رود تا به آن برسد بلکه فرمود: تا نزد آن سراب بیاید برای اشاره به این نکته است که گویا در آن جا کسی انتظار آمدن او را می‌کشد، و می‌خواهد که بیاید، و او خدای سبحان است، و به همین جهت در ردیف آن فرمود: ”و وجد الله عنده، فوفیه حساباً- خدا را نزد آن سراب می‌یابد، خدا هم حسابش را تمام و کامل می‌دهد.“

و نتیجه این تعبیر این شده که این کفار هدفشان از اعمالشان این است که به

آن غایتی برسند که فطرت و جبلتشان ایشان را به سوی آن روانه می‌کند، آری هر انسانی هر عملی که می‌کند به حکم فطرت و جبلت هدفش سعادت است، ولی ایشان را اعمالشان به چنین هدفی نمی‌رساند.

و آن آلهه هم که اینان با پرستش آنها پاداش نیکی می‌جویند حقیقت ندارند، بلکه آن اله که اعمال ایشان به او منتهی می‌شود، و او به اعمال ایشان احاطه داشته و جزا می‌دهد خدای سبحان است، و بس، و حساب اعمالشان را به ایشان می‌دهد. و اینکه در آیه فرمود: "فوفیه"، توفیه حساب کنایه از جزای مطابق عمل است، جزایی که عمل آن را ایجاب می‌کند، و رساندن آن به صاحب عمل به آن مقدار که مستحق آن است.

بنابر این در آیه شریفه اعمال تشبیه شده به سراب، و صاحبان اعمال تشبیه شده‌اند به تشنه‌ای که نزد خود، آب گوارا دارد ولی از آن روی گردانیده دنبال آب می‌گردد، هر چه مولایش به او می‌گوید: آب حقیقی که اثر آب دارد این است، بخور تا عطشت رفع شود، و او را نصیحت می‌کند قبول نمی‌کند و در عوض در پی سراب می‌رود و نیز رسیدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبیه شده به رسیدن به سراب، در حالی که مولایش را هم آنجا می‌یابد، همان مولا که او را نصیحت می‌کرد، و به نوشیدن آب گوارا دعوت می‌نمود.

پس مردمان کفر پیشه از یاد پروردگارشان غافل شدند، و اعمال صالح را که رهنمای به سوی نور او است، و ثمره آن سعادت ایشان است، از یاد بردند و پنداشتند که سعادتشان در نزد غیر خدا، و آلهه‌ای است که به غیر خدا می‌خوانند، و در سایه اعمالی است که خیال می‌کردند ایشان را به بت‌ها تقرب می‌بخشد، و به همین وسیله سعادت‌مند می‌گردند، و به خاطر همین پندار غلط سرگرم آن اعمال سرابی شدند، و نهایت قدرت خود را در انجام آن گونه اعمال به کار زده، عمر خود را به پایان رساندند، تا اجل‌هایشان فرا رسید، و مشرف به خانه آخرت شدند، آن وقت که چشم گشودند هیچ اثری از اعمال خود که امید آن آثار را در سر می‌پروراندند ندیدند، و کمترین خبری از الوهیت آلهه پنداری خود نیافتند، و خدا حسابشان را کف دستشان نهاد، و خدا سریع الحساب است.

این را هم باید از نظر خواننده دور نداریم که آیه شریفه هر چند ظاهرش بیان حال کفار از اهل هر ملت و مخصوصا مشرکین از وثنی‌ها است، و لیکن بیانی که دارد در دیگران هم که منکر صانع هستند جریان دارد، برای اینکه انسان هر کس که باشد برای زندگی خود هدف و سعادت‌ی قائل است. و هیچ تردیدی ندارد که رسیدن به هدفش به وسیله سعی و عملش صورت می‌گیرد، اگر معتقد به وجود صانعی برای عالم باشد، و او را

به وجهی از وجوه مؤثر در سعادت خود بداند، قهرا برای تحصیل رضای او و رستگاری خویش و رسیدن به آن سعادت‌تی که صانع برایش تقدیر نموده، متوسل به اعمال صالح می‌گردد.

و اما اگر قائل به وجود صانع نباشد و غیر او را مؤثر در عالم بداند، ناگزیر عمل خود را برای چیزی انجام می‌دهد که او را مؤثر می‌داند که یا دهر است یا طبیعت و یا ماده، تا آن را متوجه سعادت دنیوی خود کند، دنیایی که به اعتقاد او دیگر ماورایی ندارد. پس این دسته مؤثر در سعادت حیات دنیای خویش را غیر خدا می‌دانند در حالی که غیر از او مؤثری نیست و معتقدند که مساعی دنیایی ایشان را به سعادتشان می‌رساند، در حالی که آن سعادت جز سربابی نیست، و هیچ حقیقت ندارد، و ایشان همچنان سعی می‌کنند و عمل انجام می‌دهند تا آنچه از اعمال برایشان مقدر شده تمام شود، یعنی اجلشان فرا رسد، آن وقت است که هیچ یک از اعمال خویش را نمی‌یابند و بر عکس به عیان می‌یابند که آنچه از اعمال خود امید می‌داشتند جز تصویری خیالی یا رؤیایی پریشان نبود.

آن وقت است که خدا حسابشان را می‌دهد، و خدا سریع الحساب است.

آیه ۳۹ سوره نور المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۸۱

شکنجه جان دادن کسانی که اعمالشان حبط شده!

- " فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَ هُفْمُ،
 - ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ،
 - چطور است حالشان وقتی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند،
 - و برای این می‌کوبند که همواره دنبال چیزی هستند که خدا را به خشم می‌آورد و از هر چه مایه خشنودی خدا است کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی نتیجه و اجر کرد.
- می‌فرماید: این است وضع آنان امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می‌خواهند می‌کنند، حال بین در هنگامی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند چه حالی دارند؟

" ذَلِكَ بَانَهُمْ اتَّبَعُوا مَا اسْخَطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ " می‌فرماید: سبب

عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آنچه که مایه خشم خدا است، و به خاطر کراهتشان از خشنودی خدا، حبط می‌شود و چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده است و قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی می‌شوند.

آیه ۲۷ و ۲۸ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۶۴

فصل هفتم

کتابت اعمال

ثبت و ضبط و حفظ اعمال و آثار انسان

کتابهای اعمال، انواع و محتویات آنها

- ” إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ،

- ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.“

قرآن کریم از وجود کتابی خبر می‌دهد که تمامی موجودات و آثار آنها در آن نوشته شده، که این همان لوح محفوظ است، و از کتابی دیگر خبر می‌دهد که خاص امت‌هاست، و اعمال آنان در آن ضبط می‌شود، و از کتابی دیگر خبر می‌دهد که خاص فرد بشر است، و اعمال آنان را احصاء می‌کند.

همچنان که در باره کتاب اولی فرموده: ” و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین،“ و در باره دومی فرموده: ” کل امة تدعی الی کتابها،“ و در باره سومی فرموده: ” و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا.“

ظاهر آیه حکم می‌کند به اینکه: کتابها یکی نیست، و کتاب اعمال غیر از امام مبین است، چون بین آن دو فرق گذاشته، یکی را خاص اشخاص دانسته و دیگری را برای عموم موجودات (کل شیء) خوانده است، و نیز تعبیر را در یکی به کتابت آورده، و در دیگری به احصاء.

” و کل شیء احصیناه فی امام مبین،“ منظور از امام مبین لوح محفوظ است، لوحی که از دگرگون شدن و تغییر پیدا کردن محفوظ است، و مشتمل است بر تمامی

جزئیاتی که خدای سبحان قضایش را در خلق رانده، در نتیجه آمار همه چیز در آن هست، و این کتاب در کلام خدای تعالی با اسمهای مختلفی نامیده شده: لوح محفوظ، ام الکتاب، کتاب مبین، و امام مبین، که در هر یک از این اسمای چهارگانه عنایتی مخصوص هست.

و شاید عنایت در نامیدن آن به امام مبین، به خاطر این باشد که بر قضاهای حتمی خدا مشتمل است، قضاهایی که خلق تابع آنها هستند و آنها مقتدای خلق. و نامه اعمال هم - به طوری که در سوره جاثیه آمده - از آن کتاب استنساخ می‌شود، چون در آن سوره فرموده: " هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ."

آیه ۱۲ سوره یس میزان ج: ۱۷ ص: ۹۷

نویسندگان اعمال و فرشتگان محافظ انسان

- " وَ اِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ،
- كِرَامًا كَاتِبِیْنَ، یَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ،
- و او بر شما نگهبانان گماشته،
- که نویسندگانی ارجمندند، و هر چه بکنید می‌دانند."

این آیه شریفه اشاره دارد به اینکه اعمال انسان غیر از طریق یادآوری خود صاحب عمل، از طریق دیگری نیز محفوظ است، و آن محفوظ بودن اعمال با نوشتن فرشتگان نویسنده اعمال است، که در طول زندگی هر انسانی موکل بر او هستند، و بر معیار آن اعمال پاداش و کیفر می‌بینند، همچنان که فرمود: " و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرأ کتابك کفی بنفسك الیوم علیک حسیبا."

" و ان علیکم لحافظین، یعنی از ناحیه ما حافظانی موکل بر شما هستند، که اعمال شما را با نوشتن حفظ می‌کنند، " کراما کاتبین، " حافظانی که دارای کرامت و عزتی نزد خدای تعالی هستند.

مراد از کتابت در کلمه کاتبین نوشتن اعمال است، به شهادت اینکه می‌فرماید: " یعلمون ما تفعلون، " و در این جمله می‌خواهد بفرماید: فرشتگان در تشخیص اعمال نیک از بد شما و تمیز حسنه آن از سیئه آن دچار اشتباه نمی‌شوند.

پس این آیه ملائکه را منزله از خطا می‌دارد، همچنان که آیه قبلی آنان را از گناه منزله می‌داشت.

بنا بر این ملائکه به افعال بشر با همه جزئیات و صفات آن احاطه دارند، و آن را

همانطور که هست حفظ می‌کنند.

در این آیات عده این فرشتگان که مامور نوشتن اعمال انسانند معین نشده، بلکه در آیه زیر که می‌فرماید: " اذ یَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ، " استفاده می‌شود که برای هر یک انسان دو نفر از آن فرشتگان موکلند، یکی از راست و یکی از چپ، و در روایات وارده در این باب نیز آمده که فرشته طرف راست مامور نوشتن حسنات، و طرف چپ مامور نوشتن گناهان است .

و نیز در تفسیر آیه " ان قران الفجر كان مشهودا، " اخبار بسیار زیادی از دو طریق شیعه و سنی رسیده که دلالت دارد بر اینکه نویسندگان نامه اعمال هر روز بعد از غروب خورشید بالا می‌روند، و نویسندگانی دیگر نازل می‌شوند، و اعمال شب را می‌نویسند تا صبح شود، بعد از طلوع فجر صعود نموده مجدداً فرشتگان روز نازل می‌شوند، و همینطور

و در آیه مورد بحث که می‌فرماید: " یَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ، " دلالتی بر این معنا هست که نویسندگان دانای به نیات نیز هستند، چون می‌فرماید: آنچه انسانها می‌کنند می‌دانند، و معلوم است که بدون علم به نیات نمی‌توانند به خصوصیات افعال و عناوین آنها، و اینکه خیر است یا شر، حسنه است یا سیئه علم پیدا کنند، پس معلوم می‌شود ملائکه دانای به نیات نیز هستند.

آیه ۱۰ تا ۱۲ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۷۱

نویسندگان حسنات و سیئات انسان

- " اذ یَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ،
- دو مامور ما در طرف راست و چپ او نشسته اعمال او را می‌گیرند.

مراد از مُتَلَقِّيَانِ ، دو فرشته‌ای است که موکل بر انسانند، و عمل او را تحویل گرفته آن را با نوشتن حفظ می‌کنند.

" عن الیمین و عن الشمال قعید، " یعنی دو فرشته‌ای که یکی در سمت راست نشسته و یکی در سمت چپ نشسته است. و منظور از سمت راست و سمت چپ، راست و چپ آدمی است.

یعنی به یاد آر و متوجه باش این را که دو فرشته عمل انسان را می‌گیرند، و منظور از این دستور این است که به علم خدای تعالی اشاره کند و بفهماند که خدای سبحان از طریق نوشتن اعمال انسانها توسط ملائکه به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر

آن علمی که بدون وساطت ملائکه و هر واسطه‌ای دیگر دارد .
جمله ” عن اليمين و عن الشمال قعيد، “ می‌خواهد موقعیتی را که ملائکه نسبت به انسان دارند تمثیل کند، و دو طرف خیر و شر انسان را که حسنات و گناهان منسوب به آن دو جهت است به راست و چپ محسوس انسان تشبیه نماید، و گر نه فرشتگان موجوداتی مجردند که در جهت قرار نمی‌گیرند.

آیه ۱۷ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۲۰

ضبط و حفظ گفتار انسان

- ” مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ،
- هیچ سخنی در فضای دهان نمی‌آورد مگر آنکه در همانجا مراقبی آماده است.

کلمه راقب به معنای محافظ، و کلمه عتید به معنای کسی است که فراهم کننده مقدمات آن ضبط و حفظ است، خلاصه یکی مقدمات را برای دیگری فراهم می‌کند تا او از نتیجه کار وی آگاه شود.

و این آیه شریفه بعد از جمله ” اذ يتلقى المتلقين، “ که آن نیز در باره فرشتگان موکل است، دوباره راجع به مراقبت دو فرشته سخن گفته با اینکه جمله اول تمامی کارهای انسان را شامل می‌شد و جمله دوم تنها راجع به تکلم انسان است، از باب ذکر خاص بعد از عام است که در همه جا می‌فهماند گوینده نسبت به خاص عنایتی بیشتر دارد.

آیه ۱۸ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۲۱

نوشتن اعمال و آثار اعمال

- ” إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثِرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ،

ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

مراد از ” مَا قَدَّمُوا “ اعمالی است که انسانها قبل از مرگ خودشان کردند و از پیش، برای روز جزای خود فرستادند، و مراد از ” ءَاثِرَهُمْ “ باقیاتی است که برای بعد از مردن خود بجای گذاشتند، که یا سنت خیری است که مردم بعد از او به آن سنت عمل کنند، مانند علمی که از خود به جای گذاشته، مردم بعد از او از آن علم بهره‌مند شوند، و یا مسجدی که بنا کرده تا مردم بعد از او در آن نماز بخوانند، و یا وضوخانه‌ای که مردم در آن وضو بگیرند و یا سنت شری است که باب کرده و مردم بعد از او هم به آن سنت

عمل کنند، مانند اینکه محلی برای فسق و نافرمانی خدا بنا نهاده، همه اینها آثار آدمی است که خدا به حسابش می‌آورد.

و مراد از نوشتن « مَا قَدَّمُوا » و نوشتن « آثار»، ثبت آن در صحیفه اعمال، و ضبطش در آن به وسیله مامورین و ملائکه نویسندگان اعمال است و این کتابت غیر از کتابت اعمال و شمردن آن در امام مبین است که عبارت است از لوح محفوظ.

آیه ۱۲ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۹۶

نسخه برداری از اعمال انسانها

- " هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنْ كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- این کتاب ما است که به حق بر شما سخن می‌گوید ما همواره آنچه شما می‌کردید استنساخ می‌کردیم!"

لازمه این که می‌فرماید: " انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون،" این است که اعمال ما نسخه اصلی باشد، و از آنها نسخه بردارند. و یا به عبارتی دیگر: اعمال در اصل کتابی باشد و از آن کتاب نقل شود.

لازمه این که گفتیم باید اعمال، خود کتابی باشد تا از آن استنساخ کنند، این است که مراد از جمله " ما كنتم تعملون،" اعمال خارجی انسانها باشد، بدین جهت که در لوح محفوظ است. (چون هر حادثه‌ای، و از آن جمله اعمال انسانها هم یکی از آن حوادث است، قبل از حدوثش در لوح محفوظ نوشته شده،) در نتیجه استنساخ اعمال عبارت می‌شود از نسخه برداری آن، و مقدمات و حوادث و عواملی که در آن اعمال دخیل بوده، از کتاب لوح محفوظ.

و بنا بر این، نامه اعمال در عین اینکه نامه اعمال است، جزئی از لوح محفوظ نیز هست، چون از آنجا نسخه برداری شده، آن وقت معنای اینکه می‌گوییم ملائکه اعمال را می‌نویسند این می‌شود که ملائکه آنچه را که از لوح محفوظ نزد خود دارند، با اعمال بندگان مقابله و تطبیق می‌کنند.

و این همان معنایی است که در روایات از طرق شیعه از امام صادق علیه‌السلام و از طرق اهل سنت از ابن عباس نیز نقل شده است.

بنا بر این توجیه، جمله " هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ،" خطابی است که خدای تعالی در روز جمع، یعنی روز قیامت، به اهل جمع می‌کند، و امروز آن را در قرآن برای ما حکایت کرده، در نتیجه معنایش این می‌شود: آن روز به ایشان گفته می‌شود این کتاب ما است که علیه شما چنین و چنان می‌گوید.

و اشاره با کلمه هَذَا اشاره به نامه اعمال است، که بنا بر توجیه ما در عین حال اشاره به لوح محفوظ نیز هست، و اگر کتاب را بر ضمیر خدای تعالی اضافه کرد، و فرمود این کتاب ما است از این نظر بوده که نامه اعمال به امر خدای تعالی نوشته می‌شود، و چون گفتیم نامه اعمال لوح محفوظ نیز هست، به عنوان احترام آن را کتاب ما خوانده است.

و معنای جمله: ”ینطق علیکم بالحق“ این است که کتاب ما شهادت می‌دهد بر آنچه که کرده‌اید، و دلالت می‌کند بر آن، دلالتی روشن و توأم با حق. و جمله ”انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون“، تعلیل می‌کند که چگونه کتاب علیه ایشان به حق نطق می‌کند، و معنایش این است که: چون کتاب ما دلالت می‌کند بر عمل شما، دلالتی بر حق، و بدون اینکه از آن تخلف کند، چون کتاب ما لوح محفوظ است که بر تمامی جهات واقعی اعمال شما احاطه دارد.

و اگر نامه اعمال خلائق را طوری به ایشان نشان ندهد که دیگر جای شکی و راه تکذیبی باقی نگذارد، ممکن است شهادت آن را تکذیب کنند، و بگویند کتاب شما غلط نوشته، ما چنین و چنان نکرده‌ایم، به همین جهت می‌فرماید کتاب ما به حق گواهی می‌دهد: ”یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضاً و ما عملت من سوء تود لو أن بینها و بینها امداء بعیداً.“

آیه ۲۹ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۷۱

بحثی در کتاب و حساب مؤمنین گناهکار

- ” فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَسَوْفَ يَحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيرًا...“
- در آن روز کسی که نامه‌اش را به دست راستش دهند،
- به زودی خواهد دید که حسابی آسان از او می‌کشند...،
- وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ،
- فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا، وَ يَصْلَىٰ سَعِيرًا...،
- و اما کسی که نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،
- به زودی فریاد او یلایش بلند می‌شود،
- و در آتش بسوزد...“

از مجموع آیات نه‌گانه به دست می‌آید که دادن نامه اعمال و نشر آن، همه قبل از حساب انجام می‌شود:

” و كل انسان الزمناه طائره في عنقه و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا،
اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا.“

این آیات دادن نامه از پشت سر را مختص به کفار دانسته، ناگزیر گناهکاران از مؤمنین، مورد بحث قرار می‌گیرند که آیا از آنهایی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود و یا از آنهایی که نامه‌شان از پشت سر داده می‌شود؟

آنچه از روایات شیعه و سنی برمی‌آید این است که این طایفه داخل دوزخ می‌شوند و زمانی در آنجا عذاب می‌بینند، سپس با شفاعت شفیعیان از دوزخ نجات می‌یابند، پس این طایفه جزو طایفه دوم نیستند، چون گفتیم آیه شریفه تنها کفار را جزو آن طایفه دانسته، از سوی دیگر جزو طایفه اول هم که نامه‌شان را به دست راستشان می‌دهند نیستند، چون آیات ظهور در این دارد که اصحاب یمین حسابی آسان پس داده و سپس داخل بهشت می‌شوند، این را هم نمی‌توان گفت که گناهکاران از مؤمنین اصلاً نامه عملی ندارند، برای اینکه آیه شریفه " و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه، " تصریح دارد که بطور کلی هر انسانی نامه اعمالی دارد.

ظاهر آیات (اگر نگوییم صریح آن) این است که: داخل آتش و یا بهشت شدن نتیجه‌ای است که بر داوری دستگاه الهی مترتب می‌شود، و داوری نتیجه حساب است که بر داشتن نامه عمل مترتب می‌شود، تا چندی که نامه‌های اعمال را به دست صاحبانش نداده‌اند حساب معنا ندارد، و تا حساب تمام نشود داوری معنا ندارد، و تا داوری نشود داخل بهشت و یا دوزخ شدن معنا ندارد.

آیاتی که راجع به اصحاب شمال سخن می‌گوید، مانند آیات سوره واقعه و الحاقه و تا حدودی سوره اسراء، این خصیصه را مختص به کفار دانسته، و از مجموع آیاتی که در این باب هست استفاده می‌شود کسانی که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود، همانها هستند که نامه‌هایشان از پشت سر داده می‌شود.

آیه ۷ تا ۱۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۴

کتابی که در قیامت بحق سخن خواهد گفت!

- " وَ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،
- و ما هیچ کس را بیش از توانایی‌اش تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است که به حق
گویا است و هیچ کس به هیچ وجه ستم نخواهد شد."

منظور از گویایی کتاب این است که آنچه را که در آن ثابت است بی پرده و فاش بیان می‌کند. آری، به آنچه از اعمال صالح که در آن کتاب نوشته شده گویا نیست مگر به حق، چون این کتاب از زیاده و نقصان و تحریف محفوظ است.

حساب قیامت هم بر اساس آنچه در کتاب است رسیدگی می‌شود، و جمله
ینطق اشاره به همین است.

پاداش هم بر اساس نتایجی است که از محاسبه به دست می‌آید، و جمله ” و هم لا یظلمون“ اشاره به همین است .

پس مؤمنین از اینکه ظلم شوند ایمنند، و اجرشان به هیچ وجه فراموش نمی‌شود، و از دادنش دریغ نمی‌کنند، و یا کمتر از آنچه هست نمی‌دهند، و یا عوض و بدل نمی‌شود، همچنان که از خطر اینکه اعمالشان حفظ نشود، و یا بعد از حفظ فراموش شود، و یا به وجهی از وجوه تغییر کند ایمنند.

خدای تعالی آنچه را که ما در قیامت با آن روبرو می‌شویم در آیه فوق برای ما ممثل کرده، و به صورت یک صحنه دادگاهی و دادخواهی، و دادرسی، مجسم نموده است، و معلوم است که در یک صحنه دادگاه از آن جهت که دادگاه است پای احتجاج و دفاع و شاهد و پرونده و برگه‌های جرم و روبرو کردن دو طرف متخاصم به میان می‌آید، و بدون اینها صحنه پایان نمی‌پذیرد.

اگر از این معنا چشم‌پوشی کنیم، برای ظاهر شدن اعمال آدمی در روز رجوعش به خدای سبحان تنها اذن او کافی است، و به هیچ یک از مطالب مذکور حاجت نیست - دقت فرمایید.

آیه ۶۲ سوره مومنون المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۹

ارتباط استنساخ اعمال با مکر الهی

- ” وَ إِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسْتَهُمِ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا نَمَكُرُونَ،

- هنگامی که به مردم رحمتی پس از زبانی که به آنها رسیده می‌چشانیم آنها در آیات ما مکر می‌کنند و دست به توجیهات ناروا برای آن نعمت و رحمت می‌زنند. بگو: مکر خدا سریع‌تر از هر مکری است، و محققاً فرشتگان ما مکرهای شما را می‌نویسند. “

می‌فرماید: ما بر کرده‌های شما گواهان و مراقبینی داریم که آنان را نزد شما می‌فرستیم تا اعمالتان را بنویسند و حفظ کنند، و به محضی که یک عمل انجام بدهید هم عملتان نوشته شده، و هم جزای آن معین شده و دیگر مجال و فرصتی نمی‌ماند که مکر شما اثر خود را ببخشد، چه ببخشد و چه نبخشد جزای آن قبلاً معلوم شده است.

از ظاهر آیه شریفه: ” هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون، “

معنای کتابت اعمال بندگان به دست ملائکه این است که اعمال را از پشت پرده استعدادها به مرحله فعلیت خارجی در آورند، و آن وقت خود اعمال در صحیفه عالم کون نقش بسته می‌شود.

با این بیان کاملا روشن می‌شود که کتابت اعمال بندگان توسط رسولان چگونه علت شده است برای اسرع المکر بودن خدای تعالی، چون بنابر این بیان، حقیقت معنا اینطور می‌شود: ما اعمال شما را که با آن اعمال مکر می‌کنید از داخل ذات شما بیرون آورده آن را در خارج قرار می‌دهیم، و با این حال چگونه بر ما پوشیده می‌ماند که شما می‌خواهید با این اعمال خود با ما مکر کنید؟ و مگر مکر چیزی جز این است که مثلا شما بخواهید با حيله، کسی را از مقصدش برگردانید بطوریکه خود او متوجه نشود؟ و شما نمی‌توانید چیزی را بر ما پوشیده نمائید، این مائیم که حقیقت امر را بر شما پوشانیدیم .

رفتاری که خیال می‌کردید مکر بر ما است، مکر ما بر خودتان بود، چون ما بودیم که کاری کردیم که مکر ما را مکر خود بیندارید و به آن اقدام نمائید، و این پندار و این اقدام ضلالتی بود از طرف شما، و اضلالی بود از طرف ما، که ما شما را به سزای کارهای نادرستی که کردید گرفتار کردیم .

آیه ۲۱ سوره بونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۷

ارتباط پیشوایان حق و باطل با دادن نامه اعمال به دست راست و چپ

- " يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْمِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا،
- وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا،
- روزی که هر قومی را با امامشان دعوت کنیم هر کس نامه دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید،
- هر کسی در این دنیا نابینا و کوردل باشد در آخرت نیز نابینا و گمراهتر خواهد بود.

در قیامت هر گروهی با پیشوای خودشان احضار خواهد شد و هر که به امام حقی اقتداء کرده باشد، نامه عملش را به دست راستش می‌دهند، و هر که از معرفت امام حق در دنیا کور بوده، در آنجا هم کور خواهد بود.

" و من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى و اضل سبيلا."

مراد از کوری آخرت کوری چشم نیست، بلکه نداشتن بصیرت و دیده باطنی است. مقصود از کوری در دنیا هم همین است:

" فانها لا تعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التي في الصدور."

پس معنای آیه این است که هر که در زندگی دنیا امام حق را شناسد و راه حق نیپماید چنین کسی در آخرت سعادت و رستگاری را نمی‌بیند و راه به سوی آمرزش

نمی‌برد.

از ظاهر آیه استفاده می‌شود که برای هر طائفه‌ای از مردم امامی است غیر از امام طائفه دیگر. امامی که روز قیامت خوانده می‌شود آن کسی است که مردم او را امام خود گرفته باشند و به او اقتداء کرده باشند نه آن کس که خداوند به امامتش برگزیده باشد.

مراد از امام هر طائفه، آن کسی است که مردم به پیشوائیش تن در داده باشند، حال چه اینکه امام حق باشد و چه امام باطل.

آیه ۷۱ و ۷۲ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۲۲۷

وای در این نامه چیست؟

” وَ وُضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَوَلَيْنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا،

و نامه‌ها پیش آرند و گنهکاران را از مندرجات آن هراسان بینی و گویند: ای وای بر ما این نامه چیست که گناه کوچک و بزرگی نگذاشته مگر آن را به شمار آورده، و هر چه کرده‌اند حاضر یابند که پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند.“

وضع کتاب در قیامت به معنای نصب آن است تا بر طبقش حکم کنند. از ظاهر سیاق استفاده می‌شود که کتاب مورد نظر کتاب واحدی است که اعمال تمامی خلایق در آن ضبط شده، و آن را برای حساب نصب می‌کنند، نه اینکه هر یک نفر یک کتاب جداگانه‌ای داشته باشد. این با آیاتی که برای هر انسانی و هر امتی کتابی جداگانه‌ای سراغ می‌دهد منافات ندارد.

ذکر اشفاق و ترس مجرمین خود دلیل بر این است که مقصود از کتاب، کتاب اعمال است، و یا کتابی است که اعمال در آن است، و اشفاقشان از آن حالی که به خود گرفته‌اند به خاطر این است که مجرم بودند. پس این حال و روزگار مخصوص به آنان نیست، هر کس در هر زمانی مجرم باشد هر چند که مشرک نباشد چنین روزگاری خواهد داشت.

” وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا،
” و گفتند وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار

نکرده و همه را شمرده است!“

این بیان خود اظهار وحشت و فزع از تسلط کتاب در احصاء و شمردن گناهان و یا تسلطش بر مطلق حوادث و از آن جمله گناهان است، که این اظهار وحشت را به

صورت استفهام تعجبی اداء کرده‌اند، و از آن به دست می‌آید که چرا اول صغیره را گفتند بعد کبیره را، وجه آن این می‌باشد که هیچ گناه کوچکی را به خاطر اینکه کوچک است، و مهم نیست، از قلم نینداخته، و هیچ گناه بزرگی را به خاطر اینکه واضح است، و همه می‌دانند فروگذار نکرده است.

” و وجدوا ما عملوا حاضرا.“

آنچه را حاضر نزد خود می‌یابند خود اعمال است، که هر یک به صورت مناسب خود مجسم می‌شود نه کتاب اعمال و نوشته شده آنها، همچنان که از امثال آیه ”یا ایها الذین کفروا لا تعذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون“ نیز همین معنا استفاده می‌شود، و جمله ”و لا یظلم ربک احدا“ نیز که در ذیل آیه مورد بحث است همین معنا را تایید می‌کند چون ظلم نکردن بنا بر تجسم اعمال روشنتر است، زیرا وقتی پاداش انسان خود کرده‌های او باشد و احدی در آن دخالت نداشته باشد دیگر ظلم معنا ندارد - دقت فرمائید .

آیه ۴۹ سوره کفہ المیزان ج: ۱۳ ص: ۴۵۱

کتابت اعمال صالح توأم با ایمان

- ”فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَ اِنَّا لَهُ كَنُيُوتٌ،
- و هر کس اعمال شایسته کند و مؤمن باشد کوشش او بدون پاداش نماند و ما ثبت کننده مساعی او هستیم.“

این آیه شریفه از آیاتی است که دلالت می‌کند بر قبولی اعمال صالح، مشروط به اینکه توأم با ایمان باشد، همچنان که آیات حبط اعمال به خاطر کفر، آن را تایید می‌کند، و نیز دلالت می‌کند بر اینکه مؤمنی که بعضی از اعمال صالح را به جای می‌آورد اهل نجات است.

پس معنای اینکه فرمود: ”فمن يعمل من الصالحات“ این است که از افراد بشر هر کس چیزی از اعمال صالح را به جای آورد، ”فلا کفران لسعیه - سعی ایشان مستور نمی‌ماند.“

البته عمل صالح را مقید به ایمان کرد چون عمل بدون ایمان اثری ندارد. و مراد از ایمان قطعاً ایمان به خدا است، چیزی که هست ایمان به خدا جدای از ایمان به انبیایش نیست، آن هم همه آنان، بدون استثناء.

و معنای اینکه فرمود: ”و انا له کاتبون“ این است که ما اعمالشان را در صحیفه

اعمال ثبت می‌کنیم، ثبتي که هرگز فراموش نشود. مقصود از این که فرمود: "فلا کفران لسعیه و انا له کاتبون"، این است که عمل صالحشان فراموش و کفران نمی‌شود. آیه ۹۴ سوره انبیاء میزان ج: ۱۴ ص: ۴۵۷

ثبت سرّها و نجواها بوسیله ملائکه ثبت اعمال

- "أَمْ يَحْسُبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَ رُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ، و یا پنداشته‌اند که ما سر و نجوایشان را نمی‌شنویم، بله می‌شنویم، و فرستادگان ما نزد ایشان هستند، و می‌نویسند."

منظور از کلمه سرّ اسراری است که در دل‌های خود پنهان می‌دارند، و منظور از کلمه نجوی سخنان بیخ‌گوشی است که با یکدیگر دارند، سخنانی که می‌خواهند دیگران نشنوند. و چون سر عبارت است از حدیث نفس لذا از علم خدا بدان و از اطلاع خدا به سخنان بیخ‌گوشی آنان تعبیر کرد به اینکه خدا آن را می‌شنود.

"بلی و رسلنا لدهیم یکتبون"، یعنی بله ما سر و نجوای ایشان را می‌شنویم و فرستادگان ما هم که موکل بر ایشانند تا اعمالشان را بنویسند کارهای ایشان را می‌نویسند و حفظ می‌کنند.

آیه ۸۰ سوره زخرف میزان ج: ۱۸ ص: ۱۸۹

ثبت شهادت دروغین

- "وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبْدُ الرَّحْمَنِ إِنثًا أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ، آری مشرکین ملائکه را که بندگان خدایند ماده پنداشتند، مگر در هنگام آفریدن آنان حاضر بودند؟ به زودی این شهادتشان نوشته می‌شود و از آن بازخواست خواهند شد."

"ستکتب شهادتهم و یسئلون"، به زودی این شهادت بدون علم آنها در نامه اعمالشان نوشته می‌شود و در قیامت از آن بازخواست خواهند شد.

آیه ۱۹ سوره زخرف میزان ج: ۱۸ ص: ۱۳۵

ضبط هر عمل کوچک و بزرگ در نامه اعمال

- "وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ، وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ، وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ، و با اینکه ما امثال شما را هلاک کردیم باز هم کسی نیست که متذکر شود،

- بدانند که آنچه کرده‌اند در نامه‌ها ضبط است،
- و هر كوچك و بزرگی در آن نوشته شده. “

می فرماید: آن اندازی که شما را از عذاب دنیا و آخرت کردیم صرف خبری نبود که به شما داده باشیم، و از این باب نبود که با شما حرفی زده باشیم، این هم مسلکان شما از امت‌های گذشته‌اند که این انداز در آنان شروع شد، و ما هلاکشان کردیم، و به عذاب دنیائیشان مبتلا ساختیم، و به زودی عذاب آخرت را خواهند دید، چون اعمالشان همه نوشته شده و در نامه‌های محفوظ نزد ما ضبط گردیده، به زودی بر طبق آن نوشته‌ها به حسابشان می‌رسیم، و به آنچه کرده‌اند جزایشان می‌دهیم.

” و كل شيء فعلوه فی الزبر و كل صغير و كبير مستطر، “ کلمه زبر به معنای

نامه‌های اعمال است و مراد از صغير و كبير اعمال صغير و كبير است.

آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۴۵

شمارش اعمال فراموش شده انسان به وسیله خدا

- ” يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، “

- و این عذاب در روزی است که خدا همه آنان را مبعوث می‌کند و بدانچه کرده‌اند خبر می‌دهد چون خدا اعمال آنان را شمرده و خود آنان فراموش کرده‌اند و خدا بر هر چیزی ناظر و گواه است.

روزی که خدا مبعوثشان می‌کند که روز حساب و جزاء است، و آنگاه آنان را از حقیقت همه آنچه کرده‌اند با خبر می‌سازد .

” احصیه الله و نسوه، “ کلمه احصاء به معنای احاطه داشتن به عدد هر چیز

است، به طوری که حتی یک عدد از آن از قلم نیفتد.

” و الله على كل شيء شهيد، “ اگر گفتیم خدا عمل آنان را شمرده دارد، و خود

آنان فراموش کرده‌اند، برای این است که خدا ناظر و شاهد بر هر چیز است.

آیه ۶ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۱۶

آنها که کتابشان به دست راست داده می‌شود!

- ” فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا مِنِّي، “
- اما کسی که نامه عملش را به دست راستش داده باشند از خوشحالی فریاد می‌زند بیا بیاید نامه‌ام را بخوانید که به سعادت حکم می‌کند.

این آیه شریفه و مابعدش بیان تفصیلی اختلاف حال مردم در روز قیامت است،

اختلافی که از حیث سعادت و شقاوت دارند. می فرماید: کسی که کتابش به دست راستش داده شده رو به فرشتگان می کند و می گوید: بیا بید نامه عمل مرا بگیرد و بخوانید که چگونه به سعادت من حکم می کند.

” انی ظننت انی ملاق حسابیه،“ اگر گفتم کتاب من کتاب یمین است، و به سعادت من حکم می کند، برای این بود که من در دنیا به چنین روزی یقین داشتم، و یقین داشتم که به زودی حساب خود را ملاقات می کنم، و به پروردگارم ایمان آوردم، و عمل خود را اصلاح کردم.

” فهو فی عیثة راضیة،“ یعنی چنین کسی زندگی می کند به عیش راضیه، به عیشی که خودش آن را بپسندد.

” فی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ، قُطُوفُهَا دَانِیَّةٌ، کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئًا بِمَا اسْلَفْتُمْ فی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ.“
یعنی او در بهشتی است که دارای مقامی عالی است، و او در آن بهشت لذاتی دارد، که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد، و نه بر قلب کسی خطور کرده باشد.

” قُطُوفُهَا دَانِیَّةٌ،“ قُطُوفُهَا به معنای میوه ای است که به حد چیدن رسیده باشد، و معنای جمله این است که میوه های آن بهشت به وی نزدیک است، به طوری که هر جور بخواهد می تواند بچیند.

” کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئًا بِمَا اسْلَفْتُمْ فی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ،“ یعنی به ایشان گفته می شود: بخورید و بنوشید، از همه آنچه خوردنی و نوشیدنی در بهشت است، در حالی که گوارایتان باشد، و این پاداش آن ایمان و عمل صالحی است که در دنیای گذرا و ناپایدار برای امروزتان تهیه دیدید.

آیه ۱۹ تا ۲۴ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۶

آنها که کتابشان به دست چپ داده می شود!

- ” وَ اَمَّا مَنْ اُوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَبِقَوْلٍ یَلِیْنَتِی لَمْ اُوتِ کِتَابِیْهِ،
- و اما کسی که نامه عملش را به دست چپش داده باشند می گوید ای کاش نامه ام را به من نداده بودند.“

صاحبان این سخن اشقیای مجرمند که نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند، و معنای اینکه چرا نامه اعمال مجرمین را به دست چپشان می دهند، در تفسیر سوره اسراء (در المیزان) گذشت، این طایفه در قیامت آرزو می کنند که ای کاش نامه اعمال خود را نمی دیدند، و نمی فهمیدند حسابشان چیست، و این آرزوییشان از این جهت

است که می‌بینند چه عذاب الیمی برایشان آماده شده است:

- پس خطاب می‌رسد بگیریید او را و دست و پایش را ببندید، و سپس در آتشش افکنید، و آنگاه او را به زنجیری که طولش هفتاد ذراع است ببندید!
 - در نتیجه امروز در اینجا هیچ دوستی حمایت کننده ندارد، و به جز چرك و خون دوزخیان هیچ طعامی ندارد، چرك و خونی که خوراك خطاکاران است و بس!“
- آیه ۲۵ تا ۳۷ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۷

کتاب ابرار در علیین، و مشاهده کنندگان علیین

- ” کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ، وَ مَا أَدْرَاك مَا عَلِيُّونَ،
- كِتَابٌ مَّرْقُومٌ،
- يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ،
- نه ، نامه نیکان در علیین است،
- و تو چه دانی که علیین چیست؟
- کتابی است نوشته شده،
- که مقربان شاهد آنند.“

کلمه علیون به معنای علوی روی علو دیگر است، و یا به عبارتی دیگر علوی دو چندان که با درجات عالی و منازل قرب به خدای تعالی منطبق می‌شود.

معنای آن، این است که: آنچه برای ابرار مقدر شده، و قضایش رانده شده، تا جزای نیکوکاریهای آنان باشد، در علیین قرار دارد، و تو ای پیامبر! نمی‌دانی علیین چیست، امری است نوشته شده، و قضایی است حتمی و مشخص و بدون ابهام .

” يشهده المقربون،“ شهادت در این جمله به معنای معاینه و به چشم خود دیدن است، و مقربین، قومی از اهل بهشتند که درجه‌شان از درجه عموم ابرار به بیانی که در تفسیر آیه ” عینا یشرب بها المقربون،“ خواهد آمد بالاتر است، پس مراد این است که مقربین، علیین را با ارائه خدای تعالی می‌بینند، و خدای عز و جل نظیر این مشاهده را در باره دوزخ آورده و فرموده: ” کلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم،“ و از این آیه استفاده می‌شود که مقربین همان اهل یقینند .

آیه ۱۸ تا ۲۱ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۷

کتاب فجار، سرنوشتی مقدر!

- ” کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِيّينَ،
- وَ مَا أَدْرَاك مَا سَجِيّينَ،
- كِتَابٌ مَّرْقُومٌ،
- نه، بلکه نامه بدکاران در سجین است،
- و تو چه دانی که سجین چیست ؟

- کتابی است نوشته شده .“

دقت در سیاق این چهار آیه و مقایسه آنها با یکدیگر، و نیز آنچه از مقایسه مجموع این چهار آیه با مجموع چهار آیه‌ای که با جمله: ” کلا ان کتاب الابرار ...“ شروع می‌شود آنچه به دست می‌آید این است که: مراد از کلمه سجین چیزی است که مقابل و مخالف علیین باشد، و چون معنای علیین علو روی علو دیگر و یا به عبارتی علو دو چندان است، معلوم می‌شود منظور از سجین هم سفلی روی سفلی دیگر، و یا به عبارتی پستی دو چندان و گرفتاری در چنان پستی است، همچنان که آیه ” ثم رددناه اسفل سافلین،“ بدان اشاره می‌کند، پس از هر معنا نزدیک‌تر به ذهن این است که این کلمه مبالغه در سجن - حبس - باشد، در نتیجه معنای آیه این است که کتاب فجار در حبس و زندانی است که هر کس در آن بیفتد بیرون شدن برایش نیست.

کلمه کتاب به معنای مکتوب است، آن هم نه از کتابت به معنای قلم دست گرفتن و در کاغذ نوشتن، بلکه از کتابت به معنای قضای حتمی است، و منظور از کتاب فجار سرنوشتی است که خدا برای آنان مقدر کرده، و آن جزایی است که با قضای حتمیش اثبات فرموده است .

پس حاصل آیه این شد: آنچه خدای تعالی به قضای حتمیش برای فجار مقدر و آماده کرده در سجین است که سجنی بر بالای سجنی دیگر است، به طوری که اگر کسی در آن بیفتد تا ابد و یا تا مدتی بس طولانی در آن خواهد بود.

” کتاب مرقوم،“ کلمه کتاب در اینجا نیز به معنای مکتوب است از کتابت، و به معنای قضاء و اثبات می‌باشد، و کلمه مرقوم از ماده رقم است که به معنای خط درشت است. همچنین جمله مورد بحث اشاره‌ای به این معنا است که آنچه برای آنان مقدر شده کاملاً روشن است، و هیچ ابهامی در آن نیست، و حتمی و مشخص است و تخلف‌پذیر نیست.

فرموده کتاب فجار در سجین است که آن نیز کتابی است مرقوم، پس سجین کتابی است جامع که در آن خیلی سرنوشت‌ها نوشته شده و از آن جمله کتاب و سرنوشت فجار است .

آیه ۴ تا ۶ سوره مطفقین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۱

مشمولین حساب آسان در قیامت

- ” فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَسَوْفَ يَحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيرًا،
- وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا،
- در آن روز کسی که نامه‌اش را به دست راستش دهند،

- به زودی خواهد دید که حسابی آسان از او می‌کشند،
- و خوشحال و خندان به سوی اهلش برمی‌گردد.

منظور از کتاب، نامه عمل است، به دلیل اینکه دنبالش مساله حساب را ذکر کرده. "فسوف يحاسب حسابا يسيرا"، حساب يسير آن حسابی است که در آن سهل‌انگاری شود نه سختگیری.

"و ينقلب الي اهله مسرورا"، مراد از اهل آنیس‌هایی است که خدا برای او در بهشت آماده کرده، مانند حور و غلمان و غیره، و این معنا از سیاق استفاده می‌شود. آیه ۷ تا ۹ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۲

مشمولین حساب سخت در قیامت

- "وَ اَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ وَّرَاءَ ظَهْرِهِ،
- فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا، وَ يَصِلِي سَعِيرًا،
- و اما کسی که نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،
- به زودی فریاد و اوپلایش بلند می‌شود،
- و در آتش بسوزد."

بعید نیست که اگر نامه عملشان از پشت سرشان داده می‌شود به خاطر این است که در آن روز صورتشان به عقب بر می‌گردد، همچنان که در جای دیگر فرموده: "من قبل ان نظمس وجوها فنردها علی ادبارها."

در اینجا ممکن است بگویی دادن نامه عمل کفار از پشت سر منافات دارد با آیات دیگری که می‌فرماید: نامه آنان را به دست چپشان می‌دهند، و لیکن بین این دو دسته آیات منافاتی نیست، چون مواقف روز قیامت یک موقف و دو موقف نیست.

"فسوف يدعوا ثبورا"، دعای ثبور خواندنشان به این معنا است که می‌گویند: وا ثبورا مثل اینکه می‌گوییم: واویلا.

"و یصلی سعیرا"، یعنی داخل آتشی می‌شود و یا حرارتش را تحمل می‌کند که در حال زبانه کشیدن است، آتشی است که نمی‌توان گفت چقدر شکنجه‌آور است.

"انه كان في اهله مسرورا"، او در میان اهلش مسرور بود، و از مال دنیا که به او می‌رسید خوشحال می‌شد، و دلش به سوی زینت‌های مادی مجذوب می‌گشت، و همین باعث می‌شد که آخرت از یادش برود، و خدای تعالی انسان را در این خوشحال شدن مذمت کرده، و آن را فرح بیجا و بغیر حق دانسته، می‌فرماید: "ذلکم بما کنتم تفرحون فی الأرض بغیر الحق و بما کنتم تمرحون."

"انه ظن ان لن یحور"، یعنی گمان می‌کرد بر نمی‌گردد، و مراد برگشتن به سوی پروردگارش برای حساب و جزا است.

و این پندار غلط هیچ علتی به جز این ندارد که در گناهان غرق شدند، گناهیانی

که آدمی را از امر آخرت باز می‌دارد و باعث می‌شود انسان آمدن قیامت را امری بعید بشمارد.

آیه ۱۰ تا ۱۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۳

برای هر فرد نویسنده و نگهبانی است!

- ”إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ،
- هیچ انسانی نیست مگر آنکه نگهبانی بر او موکل است.“

مراد از موکل شدن نگهبانی برای حفظ نفس، این است که فرشتگانی اعمال خوب و بد هر کسی را می‌نویسند، و به همان نیت و نحوه‌ای که صادر شده می‌نویسند، تا بر طبق آن در قیامت حساب و جزا داده بشوند، پس منظور از حافظ، فرشته، و منظور از محفوظ عمل آدمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون.“

بعید نیست که مراد از حفظ نفس، حفظ خود نفس و اعمال آن باشد، و منظور از حافظ، جنس آن بوده باشد، که در این صورت چنین افاده می‌کند که جانهای انسانها بعد از مردن نیز محفوظ است، و با مردن نبود و فاسد نمی‌شود، تا روزی که خدای سبحان بدنها را دوباره زنده کند، در آن روز جانها به کالبدها برگشته دوباره انسان بعینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد، آنگاه طبق آنچه اعمالش اقتضا دارد جزا داده خواهد شد، چون اعمال او نیز نزد خدا محفوظ است، چه خیرش و چه شرش .

بسیاری از آیات قرآن که دلالت بر حفظ اشیا دارد این نظریه را تایید می‌کند، مانند آیه ”قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم،“ و آیه ”الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت.“

ظاهر آیه‌ای که در سوره انفطار بود و می‌گفت وظیفه ملائکه حافظ حفظ نامه‌های اعمال است، با این نظریه منافات ندارد، برای اینکه حفظ جانها هم مصداقی از نوشتن نامه است، همچنان که از آیه ”انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون،“ این معنا استفاده می‌شود.

”یوم تبلی السرائر،“ رجوع در روزی است که آنچه از عقاید و آثار اعمال که انسانها پنهان کرده بودند، چه خیرش و چه شرش به مورد آزمایش و شناسایی قرار می‌گیرد، و زرگر اعمال و عقاید آنها را در بوته زرگری خود می‌آزماید، تا معلوم شود کدام صالح و کدام فاسد بوده و کدام خالص و کدام دارای ناخالصی و عیار است و بر طبق آن صاحبش را جزا می‌دهد، پس آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است: ”ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله.“

آیه ۱ تا ۴ سوره طارق المیزان ج ۲۰ ص ۴۲۸

کتاب سرنوشت: کتاب اعمال انسان

- ” وَ كَلَّ إِنْسَانٌ أَلْزَمَهُ طَئِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَ نَخْرَجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا،
 - أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا،
 - و ما مقدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم که ملازم و قرین همیشگی او باشد و روز قیامت کتابی که نامه اعمال اوست بر او بیرون آریم در حالیکه آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آنرا یک مرتبه ملاحظه کند،
 - و به او خطاب رسد که تو خود کتاب اعمالت را بخوان و بنگر تا در دنیا چه کرده‌ای که تو خود تنها برای رسیدگی بحساب خویش کافی هستی.“
- مراد از کلمه طائر هر چیزی است که با آن بر میمنت و نحوست استدلال شود، و حسن عاقبت و یا سوء آن کشف و آشکار گردد، زیرا برای هر انسانی چیزی که مربوط به عاقبت امر بوده و بتوان به وسیله آن به کیفیت عاقبتش از خیر و شر پی برد وجود دارد. طائر در اینجا عمل انسان است.
- و اینکه فرمود: ما طائر هر کسی را در گردنش الزام کرده‌ایم معنایش اینست که آن را لازم لا ینفک و جدائی ناپذیر او قرار داده‌ایم که به هیچ وجه از او جدا نگرود.
- خواست خدا بر این مطلب استوار است که آن چیزی که سعادت و شقاوت را به دنبال خود برای آدمی خواهد آورد همواره در گردن او باشد، و این خداست که سرنوشت آدمی را چنین لازم لا ینفک او کرده است، و این سرنوشت همان عمل آدمی است، چون خدای تعالی می‌فرماید: ” و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی.“
- پس آن طائر و آینده‌ای که خداوند لازم لا ینفک آدمی کرده همان عمل اوست، و معنای الزام کردن آن این است که خداوند چنین مقرر فرموده است که هر عملی قائم به عاملش بوده و خیر و شر آن، به خود او برگردد، نه آنکه او را رها کرده به غیر او گلاویز شود.
- و از آیه: ” و ان جهنم لموعدهم اجمعین- تا آیه- ان المتقین فی جنات و عیون،“ استفاده می‌شود که خداوند چنین مقرر فرموده است که عاقبت خیر، با داشتن ایمان و تقوی محقق می‌شود، و عاقبت بد در پیروی از کفر و معصیت است .
- و لازمه این قضاء این است که در عمل هر انسانی شواهدی باشد که به طور قطع و بدون خطا و اشتباه عاقبت او را تعیین و مشخص کند، چون گفتیم که چنین مقرر شده که هر عملی به صاحبش برگردد، و هر کسی جز عملش سرمایه دیگری نداشته باشد و سرانجام کار اطاعت به بهشت و کار گناه به آتش بیانجامد.

در این بیان، روشن می‌شود که آیه شریفه سعادت و شقاوت را اگر بطور لزوم و حتم برای انسان اثبات می‌کند از راه اعمال نیک و بدش می‌باشد که خود به اختیار خویش کسب کرده است نه اینکه بخواهد بگوید لزوم یکی از این دو جبری است و عمل افراد هیچگونه اثری در سعادت و شقاوت آنان ندارد، خلاصه اینکه معنای آیه شریفه آنطور نیست که بعضی خیال کرده‌اند که آیه شریفه سعادت و شقاوت هر کس را اثر قضاء حتمی و ازلی دانسته، چه اینکه عملی انجام دهد و یا ندهد، و چه اطاعت کند یا معصیت نماید.

- ” و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا.“

وضع این کتاب را که در این جمله گفته شده، جمله بعدی یعنی ” اقرء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا“ روشن می‌کند، چون دلالت دارد بر اینکه: اولا آن کتابی که روز قیامت برای انسان بیرون می‌کشند کتاب خود او است، و هیچ ربطی به غیر او ندارد . و ثانیا این کتاب حقایق تمامی اعمال آدمی را دارد، بدون اینکه کوچک‌ترین عمل او را از قلم انداخته باشد، همچنانکه در آیه دیگری همین معنا را آورده و فرموده است: ” و يقولون يا ويلنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصياها.“

و سوم اینکه: حقیقت اعمال را آمارگیری نموده سعادت باشد یا شقاوت، نفع باشد یا ضرر جلوه‌گر می‌سازد، جلوه‌ای که هیچ ابهامی نداشته و جای هیچگونه عذری باقی نمی‌گذارد، همچنانکه فرموده: ” لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد!“

و از آیه: ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء...“ برمی‌آید که کتاب مزبور دربردارنده حقیقت اعمال و نتایج خیر و شر آنها است، نه اینکه مانند کتابهای معمولی عبارت از خطوط و رسمها بوده باشد، پس آن کتاب عبارتست از همان اعمالی که خداوند آن را به انسان نشان می‌دهد که دیگر جای حاشا و تکذیب نماند، چون هیچ دلیلی محکمتر از مشاهده و دیدن نیست .

و از همینجا معلوم می‌شود که مراد از طائر و کتاب که در آیه مورد بحث آمده، یک چیز است و آن عبارت از اعمال آدمی است، و کسی توهم نکند که عمل قبلا طائر بوده و کتاب نبوده و در قیامت کتاب شده و دیگر طائر نیست.

و خلاصه اینکه در جمله ” و نخرج له“ اشاره‌ای است به اینکه حقایق کتاب اعمال از ادراک انسان پوشیده شده و در پس پرده غفلت است، و خداوند در روز قیامت آن را از پس پرده بیرون می‌کشد و آدمی را از جزئیات آن با خبر می‌سازد، و مقصود از جمله ”یلقيه منشورا“ هم همین است و این خود دلیل بر این است که این کتاب برای هر کس آماده

و زیر سر است، و نسبت به احدی در آن غفلت نمی‌شود، بنا بر این، جمله مذکور تاکید جمله قبلی است که می‌فرمود: ” و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه،“ چون حاصل معنای این جمله نیز همین بود که هر انسانی به زودی آثار اعمالش را خواهد یافت، اولاً برای اینکه آثار اعمال، لازم لا ینفک و جدائی ناپذیر او است و ثانیاً برای اینکه به صورت کتابی در آمده که به زودی آن را پخش و منتشر خواهد دید .

- ” اقرء کتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا.“

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه حجت کتاب مذکور حجتی است قاطع به طوری که خواننده آن هیچ تردیدی در آن نمی‌کند، هر چند که خواننده خود گنهگار باشد، و چطور چنین نباشد و حال آنکه در کتاب به جای خط و نقش، خود عمل دیده می‌شود و پاداش و کیفر هم خود عمل است، همچنانکه فرموده: ” لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون!“

و خلاصه معنای آیات با در نظر گرفتن اینکه سیاق آنها سیاق توبیخ و ملامت است این می‌شود که: خدای سبحان قرآن را نازل کرده و آن را راهنمای ملتی قرار داد که اقوام است و این کار بر طبق سنت الهی جریان یافته چرا که سنت او در هدایت مردم به سوی توحید و بندگی و به سعادت رساندن راه یافتگان و بدبخت کردن گمراهان در همه اعصار اینچنین بوده است و لیکن انسان خیر را از شر و نفع دهنده را از ضرر زننده تشخیص نداده است، نسبت به آنچه که مطابق هوی و هوس باشد عجله می‌کند، و در نتیجه شر را به عین حرص و ولعی که در خیر از خود نشان می‌دهد جستجو و طلب می‌کند و حال آنکه عمل چه خیر و چه شر همچون سایه دنبال آدمی است، و از یکدیگر جدا شدنی نیستند بلکه در کتابی محفوظ شده تا به زودی در روز قیامت برایش بیرون آورند و در پیش رویش بگسترند، و بر سر آن بازخواستش کنند، و چون چنین است بر آدمی لازم است که به هر چه که دلش خواست مبادرت نرزد و در ارتکاب آن عجله نکند، بلکه در امورش قدری توقف و تفکر نماید تا خیر و شر آن را از هم تشخیص داده و خیر را برگزیده و شر را رها سازد.

- ” من اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و لا تزر وازرة وزر اخری!“

عمل چه نیک باشد و چه بد، ملازم و دنبال صاحبش بوده و علیه او بایگانی می‌شود و در هنگام حساب، خود را در برابر صاحبش آفتابی می‌کند، بنا بر این هر کس در راه و به سوی راه قدم نهد برای خود و به نفع خود قدم نهاده و نفع هدایتش عاید خودش می‌شود نه غیر خود، و کسی هم که در بیراهه و به سوی بیراهه قدم نهد ضرر گمراهیش به خودش برمی‌گردد و دودش به چشم خودش می‌رود، بدون اینکه به غیر

خود کمترین ضرری برساند، و هیچ نفسی بار گناه نفس دیگر را نمی‌کشد، و آنطور که بعضی از اهل ضلالت می‌پندارند که اگر گمراهی کنند وزرگمراهیشان به گردن پیشوایانشان است، و یا مقلدین می‌پندارند که مسؤولیت گمراهیشان به گردن پدران و نیاکان ایشان است، و خود مسؤولیتی ندارند، سخت در اشتباهند.

آری آن روزی را که مجرمین دارند، پیشوایانشان نیز دارند، چرا که هر کس که سنت بدی را باب کند تا زمانی که در دنیا عاملی به آن سنت زشت وجود دارد صاحب سنت نیز همه آن وزر را خواهد داشت، همانها که در دنیا می‌گفتند اینکار را بکن مسؤولیتش به گردن من! باید در قیامت گناه ایشان را به گردن بگیرند.

اما همه اینها وزر امامت و پیشوایی باطل و رواج دادن سنتهای بد است نه عین آن وزری را که مرتکب گناه دارد، تا لازمه به گردن گرفتن سنت گزاران این باشد که خود مرتکبین سنت باطل وزری نداشته باشند، و به فرض هم که عین آن باشد، معنایش این است که در یک گناه دو کس معذب شود.

آیه ۱۳ و ۱۴ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۷۳

فصل هشتم

تبدیل و دگرگونی در اعمال

بحثی درباره: تبدیل سیئات به حسنات

- "إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،
- وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا،
- مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،
- و هر که توبه کند و عمل شایسته انجام دهد به سوی خدا بازگشتی پسندیده دارد."

اینکه تبدیل گناهان به حسنه چه معنا دارد؟ ظاهر جمله: "بیدل الله سیئاتهم حسنات،" مخصوصا با در نظر داشتن اینکه در ذیلش فرموده: و خدا غفور و رحیم است، این است که: هر یک از گناهان ایشان خودش مبدل به حسنه می‌شود، نه عقابش و نه ملکه‌اش و نه اعمال آینده‌اش، بلکه یک یک گناهان گذشته‌اش مبدل به حسنه می‌شود، این ظاهر آیه است، پس باید با حفظ این ظاهر چاره‌ای اندیشید.

آنچه به نظر ما می‌رسد این است که باید ببینیم گناه چیست؟

آیا نفس و متن عمل ناشایست گناه است و در مقابل نفس فعلی دیگر حسنه است و یا آنکه نفس فعل و حرکات و سکنتاتی که فعل از آن تشکیل شده در گناه و ثواب یکی است و اگر یکی است- که همینطور هم هست- پس گناه شدن گناه از کجا و ثواب شدن عمل ثواب از کجا است؟

مثلا عمل زنا و نکاح چه فرقی با هم دارند که یکی گناه شده و دیگری ثواب، با اینکه حرکات و سکنتاتی که عمل، از آن تشکیل یافته در هر دو یکی است؟ و همچنین خوردن که در حلال و حرام یکی است؟

اگر دقت کنیم خواهیم دید تفاوت این دو در موافقت و مخالفت خدا است،

مخالفت و موافقتی که در انسان اثر گذاشته و در نامه اعمالش نوشته می‌شود، نه خود نفس فعل، چون نفس و حرکات و سکانات که یا آن را زنا می‌گوییم و یا نکاح، به هر حال فانی شده از بین می‌رود و تا یک جزئی فانی نشود نوبت به جزء بعدی‌اش نمی‌رسد و پر واضح است که وقتی خود فعل از بین رفت عنوانی هم که ما به آن بدهیم چه خوب و چه بد فانی می‌شود.

و حال آنکه ما می‌گوییم: عمل انسان چون سایه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است که یا مستتبع عقاب است و یا ثواب و همواره با آدمی هست تا در روز تبلی السرائر خود را نمایان کند.

این را نیز می‌دانیم که اگر ذات کسی شقی و یا آمیخته به شقاوت نباشد، هرگز مرتکب عمل زشت و گناه نمی‌شود، (همان حرکات و سکاناتی را که در یک فرد شقی به صورت زنا در می‌آید، انجام می‌دهد، بدون اینکه زنا و کار زشت بوده باشد)، پس اعمال زشت از آثار شقاوت و خبثت ذات آدمی است، چه آن ذاتی که به تمام معنا شقی است و یا ذاتی که آمیخته با شقاوت و خبثت است.

حال که چنین شد، اگر فرض کنیم چنین ذاتی از راه توبه و ایمان و عمل صالح مبدل به ذاتی طیب و طاهر و خالی از شقاوت و خبثت شد و آن ذات مبدل به ذاتی گشت که هیچ شائبه شقاوت در آن نبود، لازمه این تبدیل این است که آثاری هم که در سابق داشت و ما نام گناه بر آن نهاده بودیم، با مغفرت و رحمت خدا مبدل به آثاری شود که با نفس سعید و طیب و طاهر مناسب باشد و آن این است که: عنوان گناه از آن برداشته شود و عنوان حسنه و ثواب به خود بگیرد.

و چه بسا ذکر رحمت و مغفرت در ذیل آیه اشاره به همین معنا باشد.

- "و من تاب و عمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا،" سیاق آیه می‌رساند که در مقام رفع استبعاد از تبدیل سیات به حسنات است و خلاصه: می‌خواهد بفهماند که امر توبه آن قدر عظیم و اثرش آنچنان زیاد است که سیات را مبدل به حسنات می‌کند و هیچ استبعادی ندارد، چون توبه عبارت است از رجوع خاص به سوی خدای سبحان و خدای تعالی هر چه بخواهد می‌کند.

در این آیه شریفه علاوه بر بیان مزبور، این نکته نیز آمده که توبه شامل تمامی گناهان می‌شود، چه گناهی که توأم با شرک باشد و چه آنکه توأم نباشد.

روپوشی بدترین عمل و اعطای پاداش بهترین عمل

- " لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- تا خدا بدترین گناهانشان را بریزد و اجرشان را بر طبق بهترین عملشان بدهد.

مراد از بدترین و زشت ترین عمل همان شرک و نیز گناهان کبیره‌ای است که در حال شرک مرتکب شده‌اند. وقتی بدترین اعمال انسان پوشیده و پاک شود، پایین‌تر از آن نیز پاک می‌شود.

در مجمع البیان در ذیل این آیه گفته است: یعنی خدا عقاب شرک و گناهانی را که قبل از ایمان آوردن مرتکب شده‌اند، از آنان ساقط کرد به خاطر اینکه ایمان آوردند و نیکوکاری نمودند و به سوی خدای تعالی برگشتند. و این معنای خوبی است برای آیه، از جهت اینکه هم شامل همه اعمال زشت می‌شود و هم اینکه ساقط کردن را مقید کرده به گناهان قبل از ایمان و احسان و توبه، چون آیه شریفه اثر تصدیق صدق را بیان می‌کند و آن عبارت است از تکفیر گناهان به خاطر تصدیق و نیز جزای خیر در آخرت .

" و یجزیههم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون،" بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد این است که به اعمال ایشان نظر می‌شود، آن وقت به بهترین آن اعمال با بهترین جزایی که لایق بدان است پاداش می‌دهند، و باقی اعمال نیکشان را بر طبق آن به بهترین جزاء پاداش می‌دهند.

آیه ۳۵ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۹۶

اثر ایمان و تقوی در روپوشی گناهان

- " وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكُتُبِ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ،
- و اگر یهود و نصارا ایمان آورند و تقوا کنند ما گناهان ایشان را بخشیده و در بهشت‌های نعیم داخلشان می‌کنیم.

مراد از تقوا بعد از ایمان، پارسائی و پرهیز از محرّمات الهی و از گناهان کبیره است، یعنی گناهانی که خداوند در قرآن کریم وعده دوزخ به مرتکب آن داده است، پس مراد از سیئات که خدا وعده کرده اگر آنان کبایر را مرتکب نشوند آن سیئاتشان را ببخشد، عبارتست از گناهان صغیره.

در اینجا خطاب را به همه اهل کتاب متوجه می‌کند، و بطور ملخص عموم اهل کتاب را متوجه می‌کند به اینکه چگونه نعمت بزرگ سعادت دو جهان را به رایگان از

دست دادند، و چه آسان جنت نعیم و نعمت حیات سعیده را از کف دادند.

آیه ۶۵ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۵۲

حسناتی که سیئات را از بین می‌برند!

- " وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكْرَيْنِ،

- دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکیهها بدیها را نابود می‌کند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.

نمازها حسناتی است که در دل‌های مؤمنین وارد شده و آثار معصیت و

تیرگیهایی که دل‌هایشان از ناحیه سیئات کسب کرده از بین می‌برد.

" ذلك ذكري للذاكرين،" یعنی اینکه گفته شد که حسنات سیئات را از بین

می‌برد به خاطر اهمیتی که دارد و برای بندگانی که به یاد خدا هستند مایه تذکر است.

در تفسیر عیاشی (با واسطه) از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

- من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که می‌فرمود: امیدوار

کننده‌ترین آیات کتاب خدا آیه: " اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ... " است، و

فرمود: ای علی! آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرده و بشیر و نذیرم قرار داده یکی از

شما که برمی‌خیزد برای وضو گرفتن، گناهانش از جوارحش می‌ریزد، و وقتی به روی خود

و به قلب خود متوجه خدا می‌شود از نمازش کنار نمی‌رود مگر آنکه از گناهانش چیزی

نمی‌ماند، و مانند روزی که متولد شده پاک می‌شود، و اگر بین هر دو نماز گناهی بکند

نماز بعدی پاکش می‌کند، آنگاه نمازهای پنجگانه را شمرد.

بعد فرمود: یا علی جز این نیست که نمازهای پنجگانه برای امت من حکم نهر

جاری را دارد که در خانه آنها واقع باشد، حال چگونه است وضع کسی که بدنش آلودگی

داشته باشد، و خود را روزی پنج نوبت در آن آب بشوید؟ نمازهای پنجگانه هم به خدا

سوگند برای امت من همین حکم را دارد.

و نیز در آن کتاب (با واسطه) از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

. . . متوجه باش بین روز خود را با چه اعمالی به پایان می‌رسانی، زیرا با تو فرشته‌ای

است موکل بر تو که آنچه را می‌کنی حفظ می‌کند و می‌نویسد پس هیچ گناهی را

کوچک نشمار، هر چند خیلی ناچیز باشد، زیرا همین گناه ناچیز یک روز تو را بدبخت

خواهد کرد، و هیچ کار نیکی را کوچک نشمار، زیرا هیچ چیز به مثل حسنه در جستجو

نیست .

حسنه، گناه خیلی بزرگ و قدیمی را پیدا می‌کند و آن را از نامه عملت محو و

ساقط می‌سازد و نمی‌گذارد بعد از تو بماند، و این در کلام خدای تعالی است که می‌فرماید: "ان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذکری للذاکرین!"

آیه ۱۱۴ سوره هود المیزان ج: ۱۱ ص: ۷۸ و ۹۱

اصلاح حال مؤمنین صالح امت محمد ص، و پرده پوشی گناهان آنها

- "وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِأَلْحَمِّهِ"

- و کسانی که ایمان آورده، اعمال صالح انجام می‌دهند و به آنچه بر محمد نازل شده که حق است و به راستی از ناحیه پروردگارشان است ایمان می‌آورند خداوند گناهانشان را با مغفرت خود محو می‌کند و دل‌هایشان را اصلاح می‌فرماید.

"... وَ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَی مُحَمَّدٍ ص،" جمله ای است که ایمان آوردن را مختص

به یک طائفه می‌داند. این قیدی است که صرفاً به خاطر عنایتی که به ایمان دارد آمده است. ظاهر صدر آیه که مطلق آمده، نشان می‌دهد مطلق دارندگان ایمان و عمل صالح منظورند.

"و هو الحق من ربهم"، یعنی به آنچه بر محمد نازل شده که حق است و به راستی از ناحیه پروردگارشان است ایمان می‌آورند.

"كفر عنهم سيئاتهم و اصلح بالهم"، در این آیه شریفه، اضلال اعمال که در آیه قبلی بود با تکفیر سیئات و اصلاح بال مقابله شده، در نتیجه معنایش این می‌شود که: ایمان و عمل صالحشان به سوی غایت سعادتشان هدایت کرد.

چیزی که هست چون این هدایت تمام نمی‌شود مگر با تکفیر گناهان، چون با بودن گناهان وصول به سعادت دست نمی‌دهد، لذا تکفیر سیئات را هم ضمیمه اصلاح بال نمود.

و معنای آیه این است که: خداوند با عفو و مغفرت خود پرده‌ای بر روی گناهانشان می‌کشد، و هم در دنیا و هم در آخرت دل‌هایشان را اصلاح می‌کند، اما در دنیا برای اینکه دین حق دینی است که با آنچه فطرت انسانی اقتضایش را دارد موافق است، و احکامش مطابق همان فطرتی است که خدای تعالی بشر را بر آن فطرت آفریده، و فطرت اقتضاء ندارد و نمی‌طلبد مگر چیزی را که کمال و سعادت انسان در آنست، و ایمان به آنچه خدا نازل کرده و عمل به آن وضع انسان را در مجتمع دنیایی‌اش اصلاح می‌کند.

و اما در آخرت برای اینکه آخرت، عاقبت همین زندگی دنیا است، وقتی آغاز زندگی توأم با سعادت باشد، انجامش نیز سعید خواهد بود، همچنان که قرآن کریم هم

فرموده: و العاقبة للمتقوی!

” ذلك بان الذين كفروا اتبعوا الباطل و ان الذين امنوا اتبعوا الحق من ربهم“ این آیه مطالبی را که در دو آیه قبل بود- یعنی بی نتیجه کردن اعمال کفار، و اصلاح حال مؤمنین و تکفیر گناهانشان- تعلیل می‌کند.

و اگر کلمه حق را مقید کرد به جمله من ربهم برای این است که اشاره کند به اینکه آنچه منسوب به خدا است حق است و هیچ باطلی با خدا نسبت ندارد، و به همین جهت، خودش متصدی اصلاح قلب مؤمنین شده، چون طریق حقی که مؤمنین می‌پیمایند منتسب به خدا است .

آیه ۲ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۳۹

مالکیت و انتقال اعمال انسان بعد از مرگ

- ” وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى،
- و اینکه انسان به جز کار و تلاش سرمایه‌ای ندارد!“

انسان به ملکیت حقیقی، مالک اعمال خویش است پس مادامی که انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، بنا بر این بعد از انتقال آدمی به سرای دیگر، تمامی اعمالش چه خیر و چه شر چه صالح و چه طالح با او خواهد بود، این معنای ملک حقیقی است، و اما آنچه که انسان ملک خود می‌پندارد، مال و فرزندان و زخارف و زینت‌های زندگی دنیا و جاهی که در ظرف اجتماع از آن خود می‌داند، و رابطه‌ای میان آنها و غیر خود نمی‌بیند، هیچ یک از اینها ملک حقیقی آدمی نیست، چون قوام هستیش به هستی آدمی نیست، فرش می‌سوزد صاحبش همچنان هست، صاحبش می‌میرد فرش همچنان هست، بلکه ملکی است وهمی و اعتباری که زندگی در اجتماع ناگزیرش کرده چنین رابطه‌هایی را قائل شود و این ملک تا دم مرگ با آدمی هست، همین که خواست به دار الخلود و عالم آخرت منتقل شود به دست دیگری می‌سپارد.

پس معنای آیه چنین شد که: هیچ انسانی هیچ چیزی را به ملکیت واقعی مالک نیست، تا اثر آن ملکیت که یا خیر است یا شر یا نفع است یا ضرر عایدش شود، مگر آن عملی را که کرده و جد و جهدی که نموده، تنها آن را داراست، و اما آنچه دیگران کرده‌اند اثر خیر یا شرش عاید انسان نمی‌شود .

اینکه در بالا گفتیم: و هرگز به طبع خود از انسان جدا نمی‌شود برای این بود که مساله شفاعت را استثناء کرده باشیم، هر چند که شفاعت هم باز اثر اعمال خود آدمی

است، چون شفاعت از آن گنهکاران این امت است که با سعی جمیل خود در حظیره ایمان به خدا و آیاتش وارد شده‌اند و اگر مؤمن نمی‌شدند مشمول شفاعت نمی‌گشتند. و همچنین بهره‌مندی انسان بعد از مردنش از استغفار مؤمنین و اعمال صالح و خیراتی که برایش می‌فرستند آن نیز مربوط به سعی جمیل خود آدمی است، که در زندگی داخل در زمره مؤمنین شد، و سیاهی لشکر آنان گردید، و ایمانشان را تایید کرد، و اثرش این شد که هر چه عمل خیر کردند، او نیز به قدر دخالتش سهیم گردید. و همچنین کسانی که در زندگی سنت حسنه‌ای باب می‌کنند و می‌روند و مادامی که در روی زمین اشخاص به آن سنت عمل می‌کنند او نیز شریک است، که فرمودند: "من سن سنة حسنة فله ثوابها و ثواب من عمل بها و من سن سنة سيئة كان له وزرها و زر من عمل بها الى يوم القيامة."

برای اینکه بر حسب فرض شخص باب کننده از همین جهت که سنتی را باب کرده در عمل دیگران سهیم است، چون اگر او آن عمل را باب نمی‌کرد، دیگران هم آن را انجام نمی‌دادند، و یا کمتر انجام می‌دادند.

فصل نهم

رؤیت و تحویل اعمال

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ،

- ”يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ،
- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،
- وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ،

- در آن روز مردم يك جور محشور نمی‌شوند بلکه طایفه‌هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه‌ای را به آنان نشان دهند،
- پس هر کس به سنگینی يك ذره عمل خیری کرده باشد آن را می‌بیند،
- و هر کس به سنگینی يك ذره عمل شری کرده باشد آن را خواهد دید.“

”یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم“ مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزل‌هایشان که یا بهشت است و یا آتش می‌باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز می‌شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند.

- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،
- وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ !

مثقال به معنای هر وسیله‌ای است که با آن وزنها را می‌سنجند، و کلمه ذره به معنای آن دانه‌های ریز غبار است، که در شعاع آفتاب دیده می‌شود، البته این کلمه به معنای مورچه‌های ریز نیز می‌آید .

آیه مورد بحث نتیجه‌گیری از آیه قبلی است، که سخن از ارائه اعمال بندگان داشت و همان بیان را تاکید نموده می‌فهماند که از کلیت ارائه اعمال هیچ عملی نه خیر و

نه شر نه کوچک و نه بزرگ حتی به سنگینی ذره استثناء نمی‌شود، و نیز حال هر یک از صاحبان عمل خیر و عمل شر را در یک جمله مستقل بیان نموده، جمله را به عنوان یک ضابطه و قاعده کلی که مورد هیچ خصوصیتی ندارد ذکر می‌فرماید.

در اینجا این سؤال به ذهن می‌رسد که در آیات شریفه قرآن آیاتی هست که با این ضابطه کلی سازگار نیست، از آن جمله آیاتی که دلالت دارد بر حبط و بی‌نتیجه شدن اعمال خیر به خاطر پاره‌ای عوامل، و آیاتی که دلالت دارد بر انتقال اعمال خیر و شر اشخاص به دیگران، مانند انتقال حسنات قاتل به مقتول، و گناهان مقتول به قاتل، و آیاتی که دلالت دارد بر اینکه در بعضی توبه‌کاران گناه مبدل به ثواب می‌شود، و آیاتی دیگر که در بحث از اعمال گذشت.

جواب از این سؤال این است که آیات مذکور حاکم بر این دو آیه است، و بین دلیل حاکم و محکوم منافاتی نیست، مثلاً آیاتی که دلالت دارد بر حبط اعمال، شخص صاحب عمل خیر را از مصادیق کسانی می‌کند که عمل خیر ندارند، و چنین کسی عمل خیر ندارد تا به حکم آیه مورد بحث آن را ببیند، و همچنین قاتلی که نگذاشت مقتول زنده بماند و عمل خیر انجام دهد، اعمال خیرش را به مقتول می‌دهند، و خودش عمل خیری ندارد تا آن را ببیند، و توبه‌کاری که گناهش مبدل به حسنه می‌شود، برای این است که گناه موافق میل او نبوده، عواملی خارجی باعث گناهکاری او شدند، و آن عوامل کار خیر، موافق طبعشان نیست، ولی چون می‌خواستند در بین مردم نیکوکار و موحد باشند، و بلکه رئیس و رهبر آنان باشند، لذا با زبان شکار حرف زدند، پس خوبیهایشان از خودشان نیست، لذا در قیامت بدیهای توبه‌کاران را به آن عوامل می‌دهند، و خوبیهای آن عوامل را به توبه‌کاران، در نتیجه توبه‌کاران گناهی ندارند تا به حکم آیه مورد بحث در قیامت آن را ببینند، و نیز عوامل شر، کار خیری ندارند، تا به حکم آیه مورد بحث آن را ببینند - دقت فرمایید.

در روایات اسلامی، در درالمنثور است که حسین بن سفیان در کتاب مسندش و ابو نعیم در کتاب حلیه‌اش از شداد بن اوس روایت کرده‌اند که گفت: من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم می‌فرمود:

... هر عملی که می‌کنید در حالی انجام دهید که از خدا خائف و بر حذر باشید، و بدانید که روزی شما را بر اعمالتان عرضه می‌دارند، و شما خواه و ناخواه خدا را ملاقات خواهید کرد، پس هر کس هموزن ذره‌ای عمل خیر کرده باشد، آن را خواهد دید، و هر کس هموزن ذره‌ای عمل زشت کرده باشد آن را خواهد دید.

و در تفسیر قمی، در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه‌السلام آمده که در ذیل

آیه ” فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره،“ فرمود: اگر از اهل آتش باشد، و در دنیا مثقال ذره‌ای عمل خیر کرده باشد، اگر برای غیر انجام داده باشد، همان عمل خیرش هم مایه حسرتش می‌شود، و در ذیل جمله ” و من يعمل مثقال ذرة شرا يره،“ فرمود: اگر از اهل بهشت باشد در روز قیامت آن شر را می‌بیند و سپس خدای تعالی او را می‌آمرزد .

آیه ۱ تا آخر سوره زلزال المیزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

مشاهده اعمال تحویل شده در قیامت

- ” وَ أَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى،
- ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى،
- و اینکه نزد وی سعی خود را خواهد دید
- و سپس جزای آن به کاملترین وجهش داده می‌شود.“

منظور از سعی، آن عملی است که در انجامش جد و جهدی کرده، و منظور از رؤیت مشاهده است، و ظرف این مشاهده روز قیامت است، به دلیل اینکه دنبالش مساله جزا را ذکر فرموده، پس آیه شریفه از نظر معنا قریب به آیه: ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضرا،“ و آیه شریفه ” يومئذ يصدر الناس اثناتا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره،“ می‌باشد.

و اگر عبارت « سَوْفَ يُرَى » را به صیغه مجهول آورده، خالی از این اشاره نیست که در قیامت کسانی هستند که اعمالی به ایشان ارائه می‌شود که خودشان آن عمل را انجام نداده‌اند.

” ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى

سپس به عملش جزا داده می‌شود جزایی اتم !“

آیه و ۴۱۴۰ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۷۶

پاداش و کیفر عادلانه: عین عمل به عنوان جزا

- ” الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ،
- امروز هر کسی به آنچه که کرده است جزا داده می‌شود امروز دیگر ظلمی نیست چون که خدا سریع الحساب است.“

مراد بیان یکی از خصایص روز قیامت است و آن این است که: در آن روز به هر

نفسی عین آنچه را که کرده به عنوان جزای کرده‌هایش می‌دهند!

پس جزای هر کس همان عمل اوست، همچنان که در جای دیگر می‌فرماید: ” یا

ایها الذین کفروا لا تعذبوا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون !“

و جمله: " ان الله سريع الحساب،" تعلیل نفی ظلم است که جمله " لا ظلم اليوم،" از آن خبر می‌داد، می‌فرماید: اینکه گفتیم در امروز هیچ ظلمی نیست، بدین علت است که خدای تعالی در محاسبه سریع است، چنان نیست که رسیدگی به حساب یک نفر او را از حساب افراد دیگر باز بدارد، تا در نتیجه به اشتباه بیفتد و جزای این را به آن و پاداش آن را به این بدهد، و در نتیجه ظلمی پیش بیاید.

وقتی بنا شد عین عمل انسان را به عنوان جزا به انسان بدهند، دیگر چنین ظلمی تصور ندارد.

آیه ۱۷ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۸۵

ماهیت جزا در قیامت (عین عمل پاداش عمل)

- " فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- امروز به هیچ وجه احدی ستم نمی‌شود و جزایی به شما داده نمی‌شود مگر خود آن اعمالی که می‌کردید."

یعنی در آن روز در بینشان به عدل قضاوت می‌شود، و به حق حکم می‌شود و در نتیجه هیچ کس به هیچ وجه ستم نمی‌شود.

جمله " و لا تجزون الا ما كنتم تعملون،" در حقیقت بیانی برهانی برای نبودن ظلم در آن روز است، چون دلالت می‌کند بر اینکه جزای اعمال هر صاحب عملی در آن روز خود اعمال اوست، دیگر با چنین جزایی ظلم تصور ندارد، برای اینکه ظلم عبارت است از بیجا مصرف کردن چیزی، ولی عمل کسی را جزای عملش قرار دادن، بی‌جا مصرف کردن جزا نیست، و بهتر از آن تصور ندارد، چه جزایی عادلانه‌تر از اینکه عین عمل کسی را مزد عملش قرار دهند؟ خطابی که در این آیه است که می‌فرماید: امروز خود اعمالتان را جزای اعمالتان قرار می‌دهند با اینکه روز قیامت هنوز نیامده، از باب تمثیل قیامت و احضار آن و احضار مردمی است که در آن هستند، و این خود عنایتی است در کلام که گوینده آینده را احضار کند، و با مردمی که در آینده قرار می‌گیرند، سخن بگوید.

مخاطب " و لا تجزون الا ما كنتم تعملون،" همه مردمند، چه اهل سعادت و چه اهل شقاوت، هر کس هر چه کرده چه خوب و چه بد، عین آن را جزای عملش قرار می‌دهد.

انحصاری که در مورد آیه مورد بحث هست، ناظر به جزای اعمال و پاداش و کیفر آن است و آن ادله و آیاتی که دلالت دارد بر اجر چند برابر از قبیل آیه: " لهم ما يشاؤون فيها و لدینا مزید،" مساله‌ای است ماورای جزا و اجر، و خارج از طور عمل است، و

خدای تعالی فرموده: أجر مؤمنان را به طور کامل می‌دهد، و بیشتر هم می‌دهد، و به فضل خود آن را دو چندان و بلکه چند برابر می‌دهد.

آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۴۹

درجات پاداش و کیفر به نسبت درجه اعمال

(برگشت خود عمل به عنوان پاداش یا کیفر)

- " وَ لِكُلِّ دَرَجَتٍ مَّمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،
 - و برای هر يك از آنها درجاتی است از پاداش و کیفر اعمالشان، پروردگارشان خود اعمالشان را به ایشان بر می‌گرداند تا ظلمی به ایشان نشود."
 " وَ لِكُلِّ دَرَجَتٍ مَّمَّا عَمِلُوا...، " یعنی برای هر یک از مؤمنین نیکوکار، و کافران بد کار، منازل و مراتبی مختلف از نظر بلندی و پستی هست. آری برای بهشت درجاتی و برای دوزخ هم درجاتی است، و برگشت این اختلاف به اختلافی است که در نفوس آنان است، هر چند که نفوس در اعمال جلوه می‌کند، و بدین جهت فرموده: برای آنان درجاتی است از آنچه کردند، و معلوم می‌شود درجات مال ایشان است، و منشا آن درجات اعمالشان است.

" و لیوفیهم اعمالهم و هم لا یظلمون، " معنای توفیه و رساندن مردم به تمام و کمال اعمال این است که خدا عین اعمالشان را به خودشان برمی‌گرداند، پس بدین حساب آیه مورد بحث از آیاتی خواهد بود که بر تجسم اعمال دلالت می‌کند.

آیه ۱۹ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۱۱

قضای غیر قابل تبدیل الهی درباره مجازات اعمال

- " مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَى وَ مَا أَنَا بِظَلْمٍ لِلْعَبِيدِ،
 - نزد من هیچ سخنی تبدیل نمی‌پذیرند و من نسبت به بندگان، ستمکار نیستم و این عذاب مولود عمل خود آنان است."

منظور از قول مطلق قضاهاى حتمی است که خدا رانده، و خدای تعالی چنین حکم کرده که هر کس با حال کفر بمیرد داخل جهنم شود، و قهرا و به حسب مورد با آن وعیدی که خدا ابلیس و پیروانش را تهدید به آن کرده منطبق می‌شود.

منظور از مبدل نشدن قول، دگرگون نشدن قضاء حتمی است.

جمله " وَ مَا أَنَا بِظَلْمٍ لِلْعَبِيدِ، " متمم معنای جمله قبلی است، و معنای مجموع

آن دو این است که: سخن در درگاه من دو تا نمی‌شود، و هیچ قضاء رانده شده و حتمی شده‌ای مبدل نمی‌گردد، و شما عذاب خواهید شد، و این من نیستم که در باره بندگان

خود ستم نموده طبق وعیدی که قبلا اعلام کردم، بلکه این خودشان هستند که خود را بعد از اتمام حجت و در عین انکار کردن حق، مستحق عذاب نمودند.

و به وجهی دیگر: این من نیستم که بندگان خود را با عذاب مجازات می‌کنم، بلکه این جزای اعمالشان است، اعمالی که قبلا کرده بودند.

پس در حقیقت این همان عمل ایشان است که در این عالم به این صورت درآمده و به خودشان برمی‌گردد، همچنان که از ظاهر آیه: "یا ایها الذین کفروا لا تعذبوا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون"، نیز همین معنا استفاده می‌شود، چون می‌فرماید: ای کسانی که کفر ورزیدید، امروز دیگر عذر نیاورید، برای اینکه ما که به شما کاری نکردیم، و این عذاب که می‌بینید برگشت اعمال خود شما است!

آیه ۲۹ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۲۸

جزای سیئه عین عمل، و جزای حسنه حسنه است.

- " وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا بِمَا عَمَلُوا وَ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى،

- و برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست، آن وقت چگونه ممکن است حال این دو طایفه را نداند، و اینکه گفتیم از آنان روی بگردان برای این بود که خدا آنها را که با اعمال خود بدی کردند، و آنها را که با نیکی‌های خود نیکی نمودند، جزا بدهد.

خلقت و تدبیر عالم از آن خداست، غایت و نتیجه‌اش هم این است که کسانی را که بد می‌کنند جزا دهد. مراد از جزا همان شوون و خصوصیات قیامت است، که قرآن کریم از آن خبر داده، و مراد از اسائه و احسان، معصیت و طاعت است. و جزای اعمالشان را خود همان اعمال را می‌دهد.

معنای آیه این است که: تا خدا کسانی را که معصیت کرده‌اند به معصیتشان، و یا به جزای معصیتشان کیفر دهد، و کسانی را که اطاعت کردند به ثبوتی حسنی و یا به خود حسنی پاداش دهد.

آیه ۳۱ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۶۶

تجمع در روز قیامت برای پس گرفتن اعمال

- " فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،

- پس چه حالی خواهند داشت روزی که هیچ شکی در آمدنش نیست، زمانی که همه آنان را جمع می‌کنیم و هر انسانی بدانچه کرده بدون کم و زیاد می‌رسد و به احدی ستم نمی‌شود.

روزی که در آن شکی نیست یعنی روز فصل قضا، و روز حکم به حق، و در آن روز هر کسی تمامی آنچه را که کرده باز خواهد گرفت، بدون اینکه مردم در باز پس گرفتن اعمالشان ظلمی شوند.

آیه ۲۵ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۱۸۸

تحويل منافع عمل صالح به دارنده آن

” مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ،
- هر کس عمل صالحی کند به نفع خود کرده و هر کس بدی کند به ضرر خود کرده و پروردگار تو - ستمگر بر بندگانش نیست.“

یعنی عمل، قائم به صاحب عمل است، و بیانگر حال او است. اگر عمل صالح و مفید باشد خود او هم از آن سود می‌برد، و اگر مضر و بد باشد، خودش از آن متضرر می‌گردد.

پس این رفتار خدای تعالی که نفع عمل صالح را به صاحبش می‌رساند و او را ثواب می‌دهد، و ضرر عمل بد را نیز به صاحبش می‌رساند و عقابش می‌کند، اصلاً ظلمی نیست، و چنان نیست که وضع شیء در غیر موضعش باشد.

و اگر این روش از خدای تعالی ظلم باشد، باید در ثواب دادن میلیونها بنده و عقاب کردن میلیونها دیگر، در برابر میلیاردها عمل نیک و بد، ظلام بندگان باشد، ولی از آنجایی که گفتیم این روش ظلم نیست، پس خدای تعالی ظلام بندگان نمی‌باشد، و با این بیان روشن می‌شود که چرا فرمود پروردگار تو ظلام بندگان نیست و فرمود: پروردگار تو ظالم به بندگان نیست.

آیه ۴۶ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۶۰۸

کیفر انسان در قیامت خود عمل اوست!

- ” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- ای کسانی که کفر ورزیدید! امروز دیگر معذرت نخواهید برای اینکه کیفر شما جز آنچه می‌کردید چیز دیگری نیست.“

این آیه شریفه خطابی است عمومی به همه کفار، خطابی است که بعد از رسیدن کفار به آتش دوزخ و زبان به عذر خواهی گشودن، که اگر کفر ورزیدیم، و یا گناه کردیم عذرمان این بود و این بود، به ایشان خطاب می‌شود که، امروز سخن عذرخواهی به میان نیاورید، چون روز قیامت روز جزا است و بس.

علاوه بر این، جزایی که به شما داده شد عین اعمالی است که کرده بودید، خود اعمال زشت شما است که امروز حقیقتش برایتان به این صورت جلوه کرده است، و چون عامل آن اعمال خود شما بودید، عامل بودنتان قابل تغییر نیست، و با عذرخواهی نمی‌توانید عامل بودن خود را انکار کنید، چون واقعیت، قابل تغییر نیست، و کلمه عذاب که از ناحیه خدا علیه شما محقق شده باطل نمی‌شود.

آیه ۷ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۲

آنچه کردید همان را تحویل می‌دهیم!

- " اَصْلَوْهَا فَاَصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سِوَاءَ عَلَيْنَا إِمَّا نَجْزُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- بچشید سوزش آن را چه صبر بکنید و چه نکنید برایتان یکسان است، چون جزایی که به شما داده می‌شود همان اعمالی است که می‌کردید."

بچشید آن را یعنی بچشید و تحمل کنید حرارت آتش دوزخ را. " فاصبروا أو لا تصبروا،" صبر بکنید و یا نکنید این چشیدن آتش برایتان حتمی است و از شما جدا شدنی نیست، چه صبر بکنید و چه نکنید، نه اینکه صبر کردن، عذاب را از شما بر می‌دارد و یا حداقل آن را تخفیف می‌دهد، و نه اینکه بی‌صبری و جزع و فزع سودی به حالتان دارد .

" انما تجزون ما كنتم تعملون،" اینکه گفتیم این عذاب برایتان حتمی است، و از شما جدا شدنی نیست، برای این بود که ما این عذاب را از جای دیگر نیاورده‌ایم، بلکه عین عمل خود شما است، همان کارهایی است که می‌کردید، و معقول نیست میان عمل و صاحب عمل سلب نسبت شود، و همواره این نسبت برقرار است، یعنی الی الابد این عمل، عمل آن عامل است، پس به همین جهت اگر در ظرف قیامت عمل به صورت آتش جلوه کند، تا ابد به جان عامل خود می‌افتد.

آیه ۱۱ تا ۱۶ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۲

ترس از روز بازگشت به خدا و تحویل اعمال

- " وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ
- و بترسید از روزی که در آن روز به سوی خدا بر می‌گردید، و آن وقت تمامی اعمالتان به شما بر گردانده می‌شود، بدون اینکه به احدی ظلم شود."

این جمله با تذکری عمومی روز قیامت را با پاره‌ای از خصوصیاتش که مناسب با مقام آیه است یادآور می‌شود تا دلها با یاد آن آماده پرهیز از خدا و ورع و اجتناب از محرمات او گردد، آن محرماتی که مربوط به حقوق الناس می‌باشد که زندگی بشر بر آن

متکی است.

آیه می‌فرماید: در پیش رویتان روزی است که در آن به سوی خدا باز می‌گردید و هر نفسی آنچه را که کرده دریافت می‌کند، بدون اینکه ظلمی به او بشود.

آیه ۲۸۱ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۶۲۵

بخش پنجم

حسنات و سیئات گناه و ثواب

فصل اول

دیدگاه قرآن درباره حسنات و ثوابها

تعریف حسنه و سیئه

- "... وَ مَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ،
- ... و کسی که حسنه‌ای به جای آورد، ما حسنی بر آن حسنه اضافه می‌کنیم که خدا آمرزگار و قدردان است."

حسنة به معنای آن عملی است که مورد رضای خدای سبحان باشد، و در ازایش

ثواب دهد، و کلمه حسن در مورد عمل به معنای سازگار بودن آن با سعادت آدمی، و با آن هدفی است که او در نظر دارد، همچنان که مسامت و بدی و زشتی عمل، بر خلاف این است.

معنای زیادتر کردن حسن عمل این است که جهات نقص آن را تکمیل کند، و

از این باب است زیادتر کردن ثواب عمل، همچنان که در آیه "و لنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون،" و آیه "لیجزینهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله،" به هر دو جهت نظر دارد، هم تکمیل نواقص، و هم زیادی ثواب .

و معنای آیه مورد بحث این است که: هر کس حسنه‌ای به جای آورد، ما با رفع

نواقص آن و زیادی اجر حسنی بر آن حسنه می‌افزاییم که خدا آمرزگار است و بدی‌ها را محو می‌کند، و شکور است، خوبی‌های عمل را از عاملش ظاهر و بر ملا می‌سازد.

آیه ۲۲ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۶۹

ملاک در حسنه و سیئه

- "مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- هر که نیکویی کند جزایی بهتر از آن دارد و هر که بدی کند آنان که بدی می‌کنند جز خود آن عمل کیفری ندارند."

ملاک در حسنه و سیئه به خاطر اثری است که از آنها برای انسان

حاصل می‌شود، و به خاطر آن آثار، اعمالی را حسنه، و اعمالی دیگر را سیئه می‌نامیم، نه به خاطر جرم و اسکت اعمال، که یک نوع حرکت است.

ثواب و عقابی هم که بر اعمال مترتب می‌شود، باز به لحاظ آن آثار

است، نه به خاطر متن عمل، همچنان که قرآن کریم نیت باطنی را نیز مورد محاسبه قرار می‌دهد، و می‌فرماید: "و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله!"

حکم در آیه، مخصوص کسانی است که زیاد معصیت می‌کنند، و خطا سراپایشان را گرفته، نه کسی که در عمر یک گناه از او سر می‌زند، همچنان که کلمه سیئات که جمع است، و نیز جمله "کانوا یعملون- همواره مرتکب می‌شدند"، نیز دلالت بر این کثرت و اصرار و استمرار دارد، و اما کسی که هم گناه می‌کند و هم حسنه به جای می‌آورد، امید هست که خدای تعالی او را بیامرزد، همچنان که خودش فرموده: "و آخرون اعترفوا بذنوبهم، خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا، عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم!"

آیه ۸۴ سوره قصص میزان ج: ۱۶ ص: ۱۲۱

مصادیقی از حسنات دنیا و آخرت

- "قُلْ یَعْبَادِ الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَ اَرْضَ اللّٰهِ وَ سِعَةٌ اِنَّمَا یُؤْفٰی الصّٰبِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ،

- بگو ای بندگان من که ایمان آورده و از پروردگارتان می‌ترسید آنهایی که در این دنیا نیکی می‌کنند پاداشی نیک دارند و زمین خدا هم گشاده است کسانی که خویشندار باشند اجرشان را بدون حساب و به طور کامل درخواهند یافت.

مراد از حسنات در این آیه اعم از حسنه آخرت و حسنه دنیا است که نصیب

مؤمنین نیکوکار می‌شود، از قبیل طیب نفس، سلامت روح، و محفوظ بودن جانها از آنچه

دلهای کفار بدان مبتلا است، مانند تشویش خاطر، پریشانی قلب، تنگی سینه، خضوع در

برابر اسباب ظاهری، و نداشتن کسی که در همه گرفتاری‌های روزگار به او پناهنده شود و

از او یاری بگیرد، و در هنگام پیش آمدن حوادث ناگوار به او تکیه داشته باشد.

و همچنین برای مؤمنین نیکوکار در آخرت سعادت جاودان و نعیم مقیم است!

آیه ۱۰ سوره زمر میزان ج: ۱۷ ص: ۳۷۱

حسنة دنیا و خیر آخرت

- « وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ،

- و به کسانی که پرهیزکاری می‌کنند گفته شود پروردگارتان چه نازل کرده است گویند خیری نازل کرده است، کسانی که نیکوکاری کرده‌اند در این دنیا پاداشی نیک دارند و سرای دیگر بهتر است و سرای پرهیزگاران چه نیکوست.

مراد از حسنة پاداش نیکو است، آری مردم با تقوا بخاطر احسانی که می‌کنند، به دستورات قرآن عمل می‌نمایند، مجتمع صالحی تشکیل می‌دهند، که حاکم در آن عدل و احسان و زندگی طیب است، زندگی‌ای که بر اساس رشد و سعادت استوار است، در نتیجه خودشان هم از دنیای خوشی برخوردار می‌شوند، به دلیل اینکه فرمود: «لهم فی الدنیا» و معلوم است که زندگی آخرت برای چنین مردمی از دنیایشان بهتر است، چون خوشی آن زوال ناپذیر است و نعمتش آمیخته با نعمت و کامش متعقب به ناکامی نیست.

آیه ۳۰ سوره نحل میزان ج: ۱۲ ص: ۳۴۳

نصیب طالبان حسنة دنیا و حسنة آخرت

- « وَ مِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ،
- أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ،

- و بعضی از آنان می‌گویند پروردگارا به ما هم حسنة در دنیا بده و هم حسنة در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ کن،
- ایشان از آنچه کرده‌اند نصیبی خواهند داشت و خدا سریع الحساب است.»

مؤمن جز آنچه نزد خداست نمی‌جوید، و اگر هم چیزی از امور دنیا را بخواهد چیزی است که باز مورد رضای پروردگارش (و وسیله کسب رضای او) است، و بنا بر این پس اینکه فرمود: «بعضی از مردم می‌گویند،» منظور گفتن به زبان قال نیست، بلکه گفتن به زبان حال است، و معنای آیه این است که: بعضی از مردم نمی‌خواهند مگر دنیا را، و اینان در آخرت هیچ نصیبی ندارند، بعضی هم هستند که نمی‌جویند مگر آنچه را که مایه رضا و خوشنودی پروردگارش باشد، چه در دنیا و چه در آخرت: اینان از آخرت هم نصیب دارند.

از اینجا روشن می‌شود که چرا حسنة را در نقل کلام اهل آخرت ذکر کرد و در نقل کلام اهل دنیا نقل نکرد، چون کسی که چیزی از امور دنیا می‌خواهد مقید نیست به اینکه آن چیز نزد خدا هم حسنة باشد یا نباشد، او دنیا را می‌خواهد که همه‌اش نزد او حسنة و خوب است، چون مایه زندگی دنیائی او است، و با هوای نفسش موافق و

سازگار است، به خلاف کسی که رضای خدا را می‌خواهد که در نظر او آنچه در دنیا و آنچه در آخرت است دو جور است، یکی حسنه و دیگری سیئه، و او نمی‌جوید و درخواست نمی‌کند مگر حسنه را.

اعمال طایفه اول که فقط دنیا را می‌خواهند باطل و بی‌نتیجه است، به خلاف دسته دوم که از آنچه می‌کنند بهره می‌برند.

سریع الحساب یکی از اسمای حسناى خدای تعالی است، هر عملی که بنده‌اش انجام دهد چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای عزوجل جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش می‌دهد.

چونکه مردم در طرز تفکرشان نسبت به دنیا دو دسته‌اند، به حساب آنچه بنده‌اش می‌خواهد به زودی می‌رسد، و آن را بر طبق خواسته‌اش به او می‌دهد.

ای مسلمانان شما با یاد خدا جزء نصیب‌داران در آخرت باشید، و از آنها مباشید که به خاطر ترک یاد خدا در آخرت بی‌نصیب شدند!

آیه ۲۰۱ و ۲۰۲ سوره بقره میزان ج ۲ ص ۱۱۹

حسناتی که سیئات را از بین می‌برند!

- " وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكْرَيْنِ،

- دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکبها بدبها را نابود می‌کند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.

نمازها حسناتی است که در دل‌های مؤمنین وارد شده و آثار معصیت و تیرگی‌هایی که دل‌هایشان از ناحیه سیئات کسب کرده از بین می‌برد.

" ذلك ذکری للذکرین،" یعنی اینکه گفته شد که حسنات سیئات را از بین می‌برد به خاطر اهمیتی که دارد و برای بندگانی که به یاد خدا هستند مایه تذکر است.

آیه ۱۱۴ سوره هود میزان ج: ۱۱ ص: ۷۸ و ۹۱

پاداش مضاعف حسنات

- " إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَعِفْهَا وَ يُوْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا،

- و خدا به سنگینی يك ذره ظلم نمی‌کند، و اگر عمل آنان حسنه باشد آن را مضاعف می‌کند، و از ناحیه خود اجری عظیم می‌دهد.

یعنی خدا ظلمی نمی‌کند که حتی معادل سنگینی و وزن یک ذره باشد. اگر آن مثقالی که گفتیم حسنه باشد، خدای تعالی آن را مضاعف و دو چندان می‌کند.

این چقدر مایه تاسف است که ایمان به خدا نیاوردند، و انفاق نکردند زیرا اگر ایمان آورده و انفاق کرده بودند، خدای تعالی به وضع آنها دانا بود، ادا به آنان (حتی به سنگینی یک ذره) اگر انفاق کرده بودند، ظلم نمی‌کرد و پاداش آن را مهمل نمی‌گذاشت، بلکه اگر حسنه‌ای می‌بود پاداش آن را مضاعف می‌داد.

آیه ۴۰ سوره نساء المیزان ج: ۴ ص: ۵۶۲

محسنین و خصوصیات اهل نجات

- "وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ،
- هر کس توجه بی شائبه خویش را سوی خدا کند، و نیکوکار باشد، به دستاویز محکمی چنگ زده، و عاقبت کارها سوی خدا است."

اسلام وجه به سوی خدا، به معنای تسلیم آن برای اوست، به این معنا که انسان با همه وجودش رو به خدا کند، و او را پرستش نماید، و از ماسوای او اعراض کند. محسن و احسان به معنای به جا آوردن اعمال صالح است با داشتن یقین به آخرت، همچنان که در اول سوره که می‌فرماید: "هدی و رحمة للمحسنین"، خودش محسنین را به این معنا تفسیر کرده و فرموده: "الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم بالآخرة هم یوقنون- کسانی که نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند، و در حالی که به آخرت یقین دارند." "عروة الوثقی"، به معنای دست‌آویزی است که قابل جدا شدن نباشد.

معنای آیه این است که هر کس خدا را یگانه بداند، و با یقین به معاد عمل صالح انجام دهد، او اهل نجات است، و سرانجام هلاک نخواهد شد، چون سرانجامش به سوی خدا است، و همو وعده نجات و رستگاریش داده است.

آیه ۲۲ سوره لقمان المیزان ج: 16 ص: ۳۴۵

تصدیق کنندگان وعده حسنی الهی

- "فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَىٰ، وَ صدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ،
- اما آنکه انفاق کند و پرهیزکار باشد،
- و وعده حسنی خدا را تصدیق کند،
- به زودی راه انجام کارهای نیک را برایش آسان می‌سازیم."

می‌فرماید: "إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَىٰ"، یعنی مساعی و تلاشهای شما یک جور نیست، بعضی از مردمند که انفاق می‌کنند، و از خدا پروا دارند، و وعده حسنی خدا را تصدیق می‌کنند، و خدای تعالی هم در مقابل، حیاتی جاودانه و سراسر سعادت در اختیارشان

می‌گذارد، و بعضی دیگرند که بخل می‌ورزند، و به خیال خود می‌خواهند بی نیاز شوند، و وعده حسنی خدایی را تکذیب می‌کنند، و خدای تعالی هم آنان را به سوی عاقبت شر راه می‌برد.

مشمولین توفیق الهی برای انجام حسنات:

” فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنى، “ اعطی، انفاق مال در راه رضای خداست، و ” اتقی “ به منزله تفسیری است برای اعطی، و می‌فهماند که مراد از اعطاء، اعطای بر سبیل تقوای دینی است .

” و صدق بالحسنى، “ مراد از تصدیق حسنی، تصدیق وعده ثوابی است که خدای تعالی در مقابل انفاق به انگیزه رضای او داده، انفاقی که تصدیق قیامت و ایمان بدان باشد، که لازمه چنین انفاق و چنین تصدیقی، تصدیق به وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت نیز هست، و همچنین مستلزم ایمان به رسالت رسولان هم هست، چون رسالت تنها راه رسیدن و ابلاغ وعده ثواب او است .

و حاصل دو آیه این است که: کسی که مؤمن به خدا و به رسول او و به روز جزا باشد، و مال خود را به خاطر خدا و تحصیل ثواب او انفاق کند، ثوابی که به زبان رسولش وعده‌اش را داده، به او می‌دهیم.

” فسئیسره لیسری، “ یسری به معنای خصلتی است که در آن آسانی باشد و هیچ دشواری نداشته باشد. منظور این است که خدای تعالی توفیق اعمال صالحه را به او بدهد، و انجام اینگونه اعمال را برایش آسان سازد، به طوری که هیچ گونه دشواری در آن نباشد، و یا منظور این است که او را آماده حیاتی سعید کند، حیاتی نزد پروردگارش، حیاتی بهشتی، و به این نحو آماده‌اش کند که توفیق اعمال صالحی را به او بدهد .

بحثی در توفیق و محرومیت از انجام حسنات:

جمله ” ان علينا للهدی، “ می‌رساند که هدایت خلق از اموری است که خدای سبحان قضایش را رانده، و آن را بر خود واجب کرده، چون حکمتش این ایجاب را اقتضا می‌کرده، و اما تیسیر عسری یا ساده‌تر بگوییم آسان‌تر کردن گناه، کار مستقیم خدای تعالی نیست بلکه لازمه قهری تیسیر یسری است، وقتی خدای تعالی بخواهد برای آن بندگان که اوصافشان گذشت راه عبودیت را آسان سازد، قهرا برای عده دیگر راه کفر آسان می‌شود. آری آسان کردن کار نیک برای عده اول، به این است که انبیایی بر انگیزد،

و کتب آسمانی بفرستد، و این باعث نافرمانی آن عده دیگر، و در نتیجه آسان شدن گناه بیشترشان می‌شود، اگر برای طایفه اول، انبیا نمی‌فرستاد، طایفه دوم انبیایی را نمی‌گشتند، اگر برای طایفه اول کتاب نمی‌آمد، طایفه دوم هم نافرمانی نمی‌کردند، پس نتیجه قهری هدایت طایفه اول و تیسیر یسری برای آنان، ضلالت و تیسیر عسرای طایفه دوم است: ” و نزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا .“

بشارت توفیق یافتگان به انجام حسنات:

” و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی،“ یعنی به زودی کسی که مصداق اتقی باشد از آتش دور می‌شود.

و مراد از کلمه اتقی هر کسی است که از شخصی دیگر باتقواتر باشد، و بیش از او از مخاطر پروا کند، چون بعضی از مردم تنها این مقدار با تقوا هستند که از اتلاف نفوس و کشتن مردم پرهیز می‌کنند، و بعضی هستند که تنها از فساد اموال می‌پرهیزند، و بعضی هستند که چون از فقر می‌ترسند به همین جهت از انفاق مال در راه خدا خودداری می‌کنند، و همچنین بعضی هستند که از خدا می‌پرهیزند، و مال خود را در راه رضای او انفاق می‌کنند، و از همه این چند طایفه باتقواتر آن کسی است که از خدا پروا نموده مال خود را در راه او انفاق می‌کند، و به عبارت دیگر کسی است که از خسران آخرت می‌پرهیزد، و به همین انگیزه مال خود را انفاق می‌کند.

” الذی یؤتی ماله یتزکی،“ می‌فرماید اتقی آن کسی است که مال خود را می‌دهد و انفاق می‌کند، تا به این وسیله مال خود را به نمودی شایسته نمود دهد.

” و ما لاحد عنده من نعمة تجزی،“ این آیه مضمون آیه قبلی را تثبیت می‌کند، می‌فرماید و اتقی کسی است که کسی از او طلبی ندارد، و نعمتی نداده، تا به عنوان تلافی آن مال را که وی انفاق کرده به او داده باشد، پس کسی که مصداق اتقی است مال را برای رضای خدا انفاق می‌کند، مؤید این معنا جمله بعدی است که می‌فرماید: ” الا ابتغاء وجه ربه الاعلیٰ !“

” الا ابتغاء وجه ربه الاعلیٰ،“ کسی طلبکار خدا نبوده، و خدا مالی را که به او داده به عنوان ادای دین نداده، پس شخص انفاقگر مال خدا را در راه خدا انفاق می‌کند تا رضای پروردگار والای خود را به دست آورد.

” و لسوف یرضی،“ یعنی و هر آینه او - همان مرد اتقی - به زودی با دریافت اجر جزیل و پاداش حسن و جمیلی که پروردگارش به او می‌دهد خشنود می‌گردد.

در این آیه خدای تعالی را با دو صفت رب و اعلی ستوده، تا اشاره کرده باشد

به اینکه آنچه به عنوان جزا به او می‌دهند که بزرگترین جزا و گرانقدرترین است، به مقتضای ربوبیت خدای تعالی و تناسب با بلندی مقام او است، نه متناسب با عمل بنده! آیه ۱ تا آخر سوره لیل المیزان ج ۲۰ ص ۵۰۹

استثناء بر انسان در خسارت

- "وَ الْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ،
- إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ،
- سوگند به عصر، که انسانها همه در خسران و زیانند،
- مگر افراد و اقلیتی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده‌اند."

این سوره تمامی معارف قرآنی و مقاصد مختلف آن را در کوتاه‌ترین بیان خلاصه کرده است.

آدمی در نوعی مخصوص از خسران قرار دارد، غیر خسران مالی و آبرویی، بلکه خسران در ذات که خدای تعالی در باره‌اش فرموده است: "الذین خسروا انفسهم و اهلیم یوم القيمة الا ذلك هو الخسران المبین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات،" استثنا شدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند و چنین افرادی ایمن از خسرانند. سرمایه آدمی زندگی او است، با زندگی است که می‌تواند وسیله عیش خود در زندگی آخرت را کسب کند، اگر در عقیده و عمل حق را پیروی کند تجارتش سودبخش بوده، و در کسبش برکت داشته است، و در آینده‌اش از شر ایمن است، و اگر باطل را پیروی کند، و از ایمان به خدا و عمل صالح اعراض نماید، تجارتش ضرر کرده، نه تنها از سرمایه عمر چیزی زاید بر خود سرمایه به دست نیاورده، بلکه از خود سرمایه خورده، و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است و در آخرتش از خیر محروم شده، لذا در سوره مورد بحث می‌فرماید: "ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات،" و مراد از ایمان، ایمان به خدا، و مراد از ایمان به خدا ایمان به همه رسولان او، و مراد از ایمان به رسولان او اطاعت و پیروی ایشان است، و نیز ایمان به روز جزا است همچنان که قرآن در جای دیگر تصریح کرده به اینکه کسانی که به بعضی از رسولان خدا ایمان دارند، و به بعضی ندارند، مؤمن به خدا نیستند.

و ظاهر جمله "و عملوا الصالحات،" این است که به همه اعمال صالح متصف باشد. پس این جمله استثنا شامل فاسقان که بعضی از صالحات را انجام می‌دهند، و نسبت به بعضی دیگر فسق می‌ورزند نمی‌شود، و لازمه این، آن است که منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد یعنی شامل خسران از بعضی جهات هم بشود، و بنابر

این دو طایفه خاسرند، یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند نظیر کفار معاند حق و مخلد در عذاب، دوم آنهایی که در بعضی جهات خاسرند، مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می‌شوند و مخلد در آتش نیستند چند صباحی عذاب می‌بینند، بعد عذابشان پایان می‌پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می‌شوند.

” و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر،“ تواصی به حق این است که: یکدیگر را به حق سفارش کنند، سفارش کنند به اینکه از حق پیروی نموده و در راه حق استقامت و مداومت کنند، پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق، و تواصی بر حق نیست، و تواصی بر حق عنوانی است وسیع‌تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی‌شود، ولی تواصی بر حق، هم شامل امر به معروف می‌شود و هم شامل عناوین مذکور.

در آیه مورد بحث صبر را مطلق آورده، و بیان نکرده که صبر در چه مواردی محبوب است، و نتیجه این اطلاق آن است که مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا و صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصائبی است که به قضا و قدر خدا به آدمی می‌رسد. آیه ۱ تا آخر سوره عصر المیزان ج ۲۰ ص ۶۰۹

پاداش بهتر صاحبان حسنه، و ایمنی از وحشت روز قیامت

- ” مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَ هُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَّوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ،
- هر که کار نیک انجام دهد پاداشی بهتر از آن دارد و آنان از وحشت آن روز ایمنند.“

مراد از جمله ” مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا،“ این است که کسی که عمل نیک کند جزایی دارد بهتر از آن عمل نیک، چون عمل هر چه باشد مقدمه است برای مزد و جزاء، کسی با خود عمل کاری ندارد، هر عملی را انجام می‌دهد برای نتیجه و اثر آن است، پس غرض و غایت هر عملی از مقدمه بهتر است.

و از ظاهر سیاق برمی‌آید که مقصود از فرع در جمله ” و هُمْ مِّنْ فَرْعٍ ...“ فرع بعد از نفخه دوم صور است، نه نفخه اول، در نتیجه آیه شریفه همان معنا را می‌دهد که آیه ” لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْاَكْبَرُ وَ تَتَلَقِّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَئِذٍ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ،“ در مقام آن است. آیه ۸۹ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۷۸

حسنة دنیوی و اجر اخروی برای مهاجرین فی سبیل الله

- ” وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُؤْتِيَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَآجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ،
- الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ،
- و کسانی که از پس آنکه ستم دیدند در راه خدا مهاجرت کردند در دنیا مکان نیکویشان دهیم، و پاداش دنیای دیگر بهتر است اگر بدانند،
- همان کسانی که صبوری پیشه کردند و به پروردگارشان توکل می‌کنند.“

مهاجرین در راه خدا برای دین مهاجرت کردند که مجتمعی اسلامی و پاک

تشکیل دهند که در آن مجتمع جز خدا کسی پرستش نشود، و جز عدل و احسان چیزی حکومت نکند، و یا برای این بود که به مجتمعی وارد شوند و در آن منزل کنند که وضعش چنین باشد، پس اگر از مهاجریشان امید حسنه‌ای داشتند، و یا وعده حسنه‌ای داده شدند آن حسنه همین مجتمع صالح بود و نیز اگر آن شهر را که بدان مهاجرت کردند، ستودند برای این بود که جای تشکیل چنین مجتمعی بوده نه برای اینکه آب و هوایش خوب بوده، پس هدف و غرض از حسنه‌ای که وعده داده شدند که در دنیا به آن برسند همین مجتمع صالح بوده چه اینکه مقصود از حسنه شهر باشد و یا حالت حسنه‌ای که در آن شهر به خود می‌گیرند.

” وَ لَآجِرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.“

اجر اخروی از اجر دنیوی که گفته شد بهتر است اگر مردم بدانند که خدا در آخرت چه نعمتهایی برایشان آماده کرده، زیرا در آخرت سعادت آمیخته با بدبختی نیست، بلکه خلودی است که فنا در آن راه ندارد و کام و لذتش با ناکامی توأم نیست، جوار رحمت رب العالمین است.

این آیه شرطی است و می‌خواهد بفهماند هر کس که در راه خدا مهاجرت کند

اجری چنین و چنان می‌برد.

- ” الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.“

در این آیه مهاجرین در راه خدا را توصیف به صبر و توکل می‌کند.

این دو صفت در رسیدن به آن غایت حسن که خدا وعده داده کمال دخالت را دارد، زیرا اگر بر تلخی جهاد، صبر نمی‌کردند و در هنگام هجوم بلاها توکلی به خدا نمی‌داشتند و همه اعتمادشان به خودشان بود با آن ضعفی که از هر جهت داشتند جا خالی می‌کردند، و نمی‌توانستند ایستادگی کنند، آنهم با

آن دشمنانی که اصرار و پافشاری در دشمنی خود داشتند، و وقتی به دست دشمن متلاشی می‌شدند آن اجتماع صالح که خدا وعده داده بود، درست نمی‌شد و از آن بهره برده نمی‌شد، و قهرا امر آخرتشان هم تباه می‌گردید.

آیه ۴۱ و ۴۲ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۷۱

اصحاب میمنه

– ” ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ وَ تَوَّاصُوا بِالْمَرْحَمَةِ،
 – أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ،
 – تا از آن کسانی شود که ایمان آوردند و یکدیگر را به صبر و ترحم سفارش کردند،
 – آنها اصحاب یمین هستند .“
 کسانی که به هر عقبه دشواری قدم نهادند، و از کسانی بودند که به خدا ایمان آورده، یکدیگر را به صبر و مرحمت سفارش کردند، مردمی صاحب یمین و شگوند، و ایمان و اعمال صالحی که از پیش برای آخرت خود می‌فرستند چیزی به جز شگون و مبارکی و زیبا و مرضی نمی‌دانند.

آیه ۱۷ تا ۲۰ سوره بلد المیزان ج ۲۰ ص ۴۹۲

آنچه نزد خداست از لهُو و تجارت بهتر است!

– ” . . . قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التَّجَرَّةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ،
 – . . . بگو آنچه نزد خدا است از لهُو و تجارت بهتر است و خدا بهترین رازقان است!“

مراد از جمله ” ما عند الله،“ ثوابی است که خدای تعالی در برابر شنیدن خطبه و موعظه در نماز جمعه عطاء می‌فرماید.

می‌فرماید: به ایشان بگو آنچه نزد خدا است از لهُو و تجارت بهتر است، برای اینکه ثواب خدای تعالی خیر حقیقی و دائمی، و بدون انقطاع است، و اما آنچه در لهُو و تجارت است اگر خیر باشد خیری خیالی و غیر دائمی و باطل است و چه بسا خشم خدا را در پی داشته باشد، همچنان که لهُو همیشه خشم خدای تعالی را در پی دارد.

آیه ۱۱ سوره جمعه المیزان ج ۱۹ ص ۴۶۴

برتری حسن ثواب آخرت بر ثواب دنیا

– ” فَتَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ،
 – پس خداوند ثواب در دنیا و بهترین ثواب در آخرت نصیبشان گردانید، که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.“
 خدای تعالی در این آیه بین ثواب دنیا و ثواب آخرت در تعبیر فرقی قائل شد،

به این معنا که در باره ثواب دنیا تعبیر کرد به ثواب دنیا، ولی در باره آخرت تعبیر کرد به حسن ثواب آخرت تا اشاره کرده باشد به اینکه ثواب آخرت قابل مقایسه با ثواب دنیا نیست بلکه منزلتی رفیع تر دارد.

آیه ۱۴۸ سوره آل عمران المیزان ج ۴ ص ۶۲

ثواب بهترین عمل

- " مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- آنچه نزد شماست فانی می‌شود و آنچه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبوری پیشه کردند پاداششان را بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند می‌دهیم،"

آنچه در زندگی دنیا، که یک زندگی مادی و قائم بر اساس تحول و دگرگونی است، و قوامش بر اساس حرکت و تغییر و زوال است، در دست شما است، مانند همه دنیا دستخوش زوال است، و آنچه نزد خدای سبحان است و آن را به خصوص به پرهیزگاران وعده داده باقی است و زوال و فنا نمی‌پذیرد، و هر عاقلی می‌داند که باقی بهتر از فانی است.

خواننده عزیز باید بداند که جمله: " ما عندکم ینفد و ما عند الله باق،" بخاطر اینکه در لفظ مطلق است قاعده کلی است که قابل استثناء و نقض نیست و در ذیل آن جزئیات بسیاری از معارف نهفته شده است.

اینکه فرمود: " و لنجزین الذین صبروا اجرهم،" وعده مؤکدی است بر مطلق صبر، چه صبر بر اطاعت باشد و چه صبر بر ترک معصیت و چه صبر در برابر مصیبت، تنها قیدی که این مطلق دارد این است که این صبر در راه خدا باشد، چون سیاق با صبرهای دیگر سازگاری ندارد.

مقصود از جمله: " باحسن ما کانوا یعملون،" این است که عملی را که انجام می‌دهند که در نوع خود یکی حسن و یکی احسن است خدای عز و جل اجری که می‌دهد اجری است که در نوع خود احسن است، مثلاً نمازی که بنده صابر فی الله می‌خواند جزای آن را جزای فرد احسن از آن می‌دهد، هر چند نمازی که او خوانده احسن افراد نماز نبوده باشد، و خلاصه صبری که او در راه خدا دارد باعث می‌شود که خداوند در عمل او مته به خشخاش نگذارد، و آن خصوصیتی که مایه پستی و زشتی عمل بنده است آنها را ندیده بگیرد، همچنانکه آیه شریفه: " انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب،" همین معنا را افاده می‌کند. و از آیه شریفه بر می‌آید که " صبر فی الله،" باعث

کمال عمل می‌شود.

آیه ۹۶ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۸۸

فوز عظیم (رضی الله عنهم و رضوا عنه !)

- "... لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،
 - ... برای ایشان است باغهای بهشتی که از زیر آنها نهرها روان است و آنان در آن باغها برای همیشه بسر می‌برند، خداوند از آنان خوشنود شده و آنان هم از خداوند خوشنود شده‌اند و این است رستگاری بزرگ!
- خداوند از آنان راضی است برای آن صداقت‌هایی که در دنیا از خود نشان دادند، و آنان از خدا راضی هستند برای آن ثواب‌هایی که به ایشان مرحمت فرمود.
- در این آیه خوشنودی را متعلق به خود بندگان راستگوی خود نمود، نه به راستگوئی‌شان، بخلاف آیه: "و رضی له قولاً،" و آیه شریفه: "و ان تشکروا یرضه لکم،" که رضایت را متعلق به عمل نموده است.
- پس اینکه فرمود: "رضی الله عنهم،" دلالت می‌کند بر اینکه خدای تعالی نه تنها از صداقت صادقین خوشنود است بلکه از خود آنان نیز راضی است.
- و معلوم است که خوشنودی خدا وقتی به خود آنان تعلق می‌گیرد که غرضش از خلقت‌شان حاصل شده باشد، و غرض از خلقت را در آیه: "ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون،" بیان فرموده است.
- پس غرض پروردگار از خلقت انسان همان عبودیت است، وقتی خدای سبحان از کسی - نه تنها از عملش - خوشنود می‌شود که نفس او مثل اعلای عبودیت باشد، چنانکه در باره حضرت سلیمان و ایوب علیهما السلام فرموده: "نعم العبد انه اواب."
- این بود معنای رضایت پروردگار از بنده خود، و لازمه این مقام که یکی از مقامات عبودیت است که نفس از تمامی مراتب کفر و از اتصاف به فسق پاک باشد چنانکه در باره طهارتش از کفر فرموده: "و لا یرضی لعباده الکفر!" و در باره طهارتش از فسق فرموده: "فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین."
- و از آثار این مقام این است که وقتی نفس بنده دارای ذلت عبودیت شد و آنچه را که به چشم و دل خود درک نمود، همه را مملوک خدا و خاضع در برابر او دانست قهرا از او خشنود می‌شود، زیرا می‌بیند که اگر خدا به او داده آنچه را که داده همانا از فضل و کرمش بوده نه اینکه او از خدا طلبکار و بر خدا واجب و حتم بوده که آنرا بدهد، و اگر هم چیزی را از او دریغ داشته و نداده آن هم از روی حکمت بوده است.

علاوه بر این، خدای تعالی در باره حال بندگان مرضی خود در بهشت فرموده: ” لهم ما يشاؤون،“ و معلوم است که وقتی انسان به هر چه که بخواهد بتواند دسترسی پیدا کند البته راضی خواهد شد.

این است منتها درجه سعادت برای آدمی از نظر اینکه بنده است. و لذا خدای تعالی کلام خود را به همین معنا پایان داده و فرموده: ” و ذلك الفوز العظيم - این است سعادت و رستگاری عظیم!“

آیه ۱۱۹ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۳۶۱

حیات جدید مردان و زنان مؤمن با عمل صالح

- ” مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- هر کس از مرد و زن عمل شایسته کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند می‌دهیم.“

وعده جمیلی است که به زنان و مردان مؤمن می‌دهد، که عمل صالح کنند، و در این وعده جمیل فرقی میان زنان و مردان در قبول ایمانشان و در اثر اعمال صالحشان که همان احیاء به حیات طیبه، و اجر به احسن عمل است نگذاشته است.

پس اینکه فرمود: ” من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن،“ حکمی است کلی نظیر تاسیس قاعده‌ای برای هر کس که عمل صالح کند، حالا هر که می‌خواهد باشد، تنها مقیدش کرده به اینکه صاحب عمل، مؤمن باشد و این قید در معنای شرط است، چون عمل در کسی که مؤمن نیست حبط می‌شود و اثری بر آن مترتب نیست .

و در جمله ” فلنحیینه حیاة طیبه،“ حیات، به معنای جان انداختن در چیز و افاضه حیات به آن است، پس این جمله با صراحت لفظش دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح کند به حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده زنده می‌کند، و مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می‌دهد، مثلا حیات خبیث او را مبدل به حیات طیبی می‌کند که اصل حیات همان حیات عمومی باشد و صفتش را تغییر دهد، زیرا اگر مقصود این بود کافی بود که بفرماید ما حیات او را طیب می‌کنیم ولی اینطور نفرمود، بلکه فرمود: ما او را به حیاتی طیب زنده می‌سازیم!

پس آیه شریفه نظیر آیه: ” اومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشي به في الناس،“ است که افاده می‌کند خدای تعالی حیاتی ابتدائی و جداگانه و جدید به او افاضه می‌فرماید.

این علم و این قدرت جدید و تازه، مؤمن را آماده می‌سازند تا اشیاء را بر آنچه که هستند ببینند. اشیاء را به دو قسم تقسیم می‌کنند، یکی حق و باقی، و دیگری باطل و

فانی.

چنین کسانی دل‌هایشان متعلق و مربوط به پروردگار حقیقی‌شان است. برای خویشتن حیات ظاهر و دائم سراغ دارند که جز رب غفور و ودود کسی اداره کن آن حیات نیست، و در طول مسیر آن زندگی، جز حسن و جمیل چیزی نمی‌بینند. از دریچه دید آنان هر چه را که خدا آفریده حسن و جمیل است، و جز آن کارها که رنگ نافرمانی او را به خود گرفته هیچ چیز زشت نیست.

این چنین انسانی در نفس خود نور و کمال و قوت و عزت و لذت و سروری درک می‌کند که نمی‌توان اندازه‌اش را معین کرد و نمی‌توان گفت که چگونه است، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه مستغرق در حیاتی دائمی و زوال ناپذیر، و نعمتی باقی و فنا ناپذیر، و لذتی خالص از الم و کدورت، و خیر و سعادت غیر مشوب به شقاوت است، و این ادعا، خود حقیقتی است که عقل و اعتبار هم مؤید آن است، و آیات بسیاری از قرآن کریم نیز بدان ناطق است.

این آثار زندگی جز بر زندگی حقیقی مترتب نمی‌شود، و زندگی مجازی بوئی از آن ندارد، خداوند این آثار را بر حیاتی مترتب کرده که آن را مختص به مردم با ایمان و دارای عمل صالح دانسته، حیاتی است حقیقی و واقعی و جدید، که خدا آن را به کسانی که سزاوارند اضافه می‌فرماید.

این آن چیزی است که تدبر در آیه شریفه مورد بحث آن را افاده می‌کند، و خود یکی از حقایق قرآنی است، و با همین بیان، علت اینکه چرا آن زندگی را با وصف طیب توصیف فرموده روشن می‌شود، گویا همانطور که روشن کردیم حیاتی است خالص که خبثتی در آن نیست که فاسدش کند و یا آثارش را تباه سازد!

آیه ۹۷ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۹۱

ملاک خاص ثواب و گناه همسران و صحابه رسول خدا ص

- ” يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّكَ وَ أُسَرِّحَنَّكَ سَرَاحًا جَمِيلًا،
- وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا،
- ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر زندگی دنیا و زینت آن را می‌خواهید، بیایید تا چیزی از دنیا به شما بدهم، و رهایتان کنم، طلاق‌ی نیکو و بی سر و صدا،
- و اگر خدا و رسول او و خانه آخرت را می‌خواهید، بدانید که خدا برای نیکوکاران از شما اجری عظیم تهیه دیده است.“

مراد از اراده حیات دنیا و زینت آن، این است که انسان دنیا و زینت آن را اصل

و هدف قرار دهد، چه اینکه آخرت را هم در نظر بگیرد یا نه، و مراد از اراده حیات آخرت نیز این است که آدمی آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اینکه حیات دنیاییش هم توسعه داشته باشد، و به زینت و صفای عیش نائل بشود، یا آنکه از لذائذ مادی به کلی بی بهره باشد.

همسران رسول خدا به فرضی هم که به همسری آن جناب باقی بمانند و آخرت را بر حیات دنیا و زینت آن ترجیح دهند نتیجه‌اش اجر عظیمی است در نزد خدا، اما نه به طور مطلق، بلکه به شرطی که احسان و عمل صالح هم بکنند.

پس چنین نیست که صرف همسری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم اجر عظیم داشته باشد، و خدا برای هر کس که همسر آن جناب شود کرامتی و حرمتی قائل باشد، بلکه کرامت و احترام برای همسری توأم با احسان و تقوی است.

و این تقیید نظیر تقییدی است که نسبت به کرامت اصحاب رسول خدا کرده، و فرموده: "محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا ... وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما"، پس معلوم می‌شود همه کسانی که صحابی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند مشمول این وعده نیستند، بلکه تنها شامل آن عده است که ایمان و عمل صالح داشته‌اند، پس اگر از یک نفر صحابی انحراف و گناه و ظلمی سرزده باشد، ما نمی‌توانیم صحبت با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را کفاره آن حساب کنیم.

و کوتاه سخن اینکه اطلاق جمله: "ان اکرمکم عند الله اتقیکم"، با این حرفها تقیید نمی‌شود، و همچنان به قوت خود باقی است، و به حکم اطلاق آن حسب و نسب و یا هیچ سببی دیگر ملاک کرامت نزد خدا نخواهد بود.

"و من یقتت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نوتها اجرها مرتین"، هر یک از شما همسران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای خدا و رسول او خاضع شود، و یا ملازم اطاعت و خضوع برای خدا و رسول باشد، و عمل صالح کند، اجرش را دو برابر می‌دهیم، و برایش رزقی کریم، یعنی بهشت آماده می‌کنیم.

چنین افرادی به درگاه خدا نزدیکند، و خدا برایشان احترام قائل است، و آنهایی که مرتکب فاحشه مبینه می‌شوند، از خدا دورند، و خدا هیچ ارزشی برایشان قائل نیست، و همسری رسول خدا کمترین اثری برایشان ندارد جز دورتر شدن، و وبال بیشتر آوردن.

عاقبت پسندیده ایمان و اجابت دعوت حق

- " لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْهُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ،
- برای کسانی که اجابت کردند دعوت حق پروردگارشان را سرانجامی نیک است، و کسانی که استجابت نکردند او را سرانجامی دارند که راضی می‌شوند برای خلاصی از آن، ما فوق آنچه را که ممکن است آرزویش را بکنند فدیة بدهند، زیرا عاقبت بدی که بر سرشان می‌آید متضمن و یا مقارن حسابی سخت و استقرار در جهنم است، آری مهادشان بدترین مهاد است!

مطلبی که در این آیات آمده پیرامون عاقبت امر ایمان و سرانجام کفر است، و اینکه عاقبت محموده ایمان را هیچ چیز جبران نمی‌کند، هر چند دو برابر نعمتهای دنیا باشد.

چون عاقبت محموده ایمان و عمل صالح مثبت و اجر الهی است و آنهم بهشت است، و لیکن مثبت و بهشت از آن جهت که مثبت و یا بهشت است در این مقام مقصود نیست، بلکه از این جهت که عاقبت امر ایشان و منتهی الیه مجاهدات ایشان است منظور است .

در آیات بعدی بعد از تعریف ایشان به صفات مختصشان می‌فرماید: " اولئك لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها."

و در مقابل، کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نمی‌کنند چیزی بر سرشان می‌آید که اگر این عده نهایت درجه آرزوهای زندگی را بدست آورده باشند و بلکه ما فوق آن را داشته باشند و بخواهند همه آنها را بدهند و آن نعمت را که بخاطر سرپیچی از دعوت خدا از دست داده‌اند بدست بیاورند، هرگز نمی‌توانند بدست آورند.

آنگاه خدای تعالی از همین سرانجام بدی که قابل وصف نیست خبر داده و می‌فرماید: " اولئك لهم سوء الحساب و ماویهم جهنم و بیس المهاد."

فصل دوم

دیدگاه قرآن درباره سیئات و گناهان

موضوع و انواع گناهان کبیره

در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تعداد گناهان کبیره بر اساس نوع کیفر آنها بیست عدد به شرح زیر شمرده شده است:

۱ - شرک به خدای تعالی

اولین گناه کبیره شرک به خدای تعالی است، به دلیل این کلام خدای عز و جل که می‌فرماید: "ان الله لا یغفر ان یشرک به،" و این آیه که می‌فرماید: "انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماویة النار- کسی که به خدا شرک بورزد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است."

۲ - نومیدی از رحمت خدای تعالی

بعد از شرک به خدای تعالی نومیدی از رحمت او است، چون در این باره فرموده: "انه لا یبأس من روح الله الا القوم الکافرون- از رحمت خدا مایوس نمی‌شوند مگر مردم کافر."

۳ - ایمنی از مکر خدای تعالی

دیگر از گناهان کبیره، ایمنی از مکر خدای تعالی است، چون خدای تعالی او را خاسر و زیانکار خوانده، و فرموده: "فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون."

۴ - عاق والدین

و یکی دیگر از گناهان کبیره‌ای که در قرآن آمده عقوق والدین است و آن این است که عاق والدین را جبار و شقی نامیده، و از قول عیسی علیه‌السلام نقل کرده که

فرمود: "و برا بوالدتی و لم يجعلنی جبارا شقیبا- خدا مرا نیکوکار نسبت به مادرم کرده، و مرا جبار و شقی نکرد."

۵- قتل نفس

دیگر از گناهان کبیره قتل نفس است. یعنی کشتن انسانی که خدای تعالی خون او را محترم قرار داده، و در نتیجه بدون حق نباید کشته شود، و در باره این گناه فرموده: "و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها- و کسی که مؤمنی را عمدا به قتل برساند، کیفرش جهنم است، در حالی که همیشه در آن خواهد بود."

۶- دادن نسبت زنا به زنان بی گناه

خدای تعالی در باره این گناه فرموده: "ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم- کسانی که زنان مؤمن پاکدامن و از همه جا بی خبر را تهمت زنا می‌زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند، و عذابی عظیم دارند."

۷- خوردن مال یتیم

دیگر از گناهان کبیره خوردن مال یتیم است، چون قرآن کریم در باره‌اش می‌فرماید: "ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما... - کسانی که اموال ایتام را به ظلم می‌خورند جز این نیست که آتش در شکم خود می‌کنند."

۸- فرار از جنگ

خدای تعالی در باره آن می‌فرماید: "و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بنس المصیر- و کسی که پشت به دشمن کند، بدون اینکه بخواهد حيله جنگی بکار برده، و یا به جمعیتی بپیوندد تا او را کمک کنند، با خشمی از خدا روبرو شده، و چنین کسی جای در دوزخ دارد، که چه بد سرانجامی است."

۹- رباخواری

خدای تعالی در باره آن فرموده: "الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس- آنها که ربا می‌خورند از جای بر نمی‌خیزند مگر مثل کسی که شیطان با تماس خود مخبطش کرده است. و نیز در باره رباخواران فرموده: "فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله- حال اگر باز هم از این عمل دست بردار نیستید، اعلام جنگ

با خدا و رسولش دهید!“

۱۰- جادوگری

دهم از گناهان کبیره جادوگری (سحر) است، چون خدای تعالی در باره آن فرموده: ”و لقد علموا لمن اشتریه ماله فی الآخرة من خلاق- ساحران به خوبی می دانند کسی که سحر را بر کتاب خدا ترجیح دهد در آخرت نصیبی ندارد.“

۱۱- زنا

یکی دیگر از گناهان کبیره زنا است، زیرا خدای تعالی می فرماید: ”و من یفعل ذلك یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیہ مهانا- و کسی که این گناه را مرتکب شود با عقوبتی روبرو خواهد شد و روز قیامت عذاب برای او مضاعف گشته با ذلت در آن جاودانه خواهد زیست.“

۱۲- سوگند دروغ

خدای تعالی در باره آن می فرماید: ”ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة - مسلما کسانی که با عهد خدا و سوگندهاشان بهایی اندک را به دست می آورند ، اینان در آخرت هیچ بهره ای ندارند!“

۱۳- دزدیدن از غنایم

دیگر از گناهان کبیره غلول یعنی خیانت و دزدیدن از غنیمت است، که خدای تعالی در باره آن فرمود: ”و من یغلل یات بما غل یوم القیمة - و کسی که از غنیمت بدزدد، و در آن خیانت کند، روز قیامت با همان خیانتش می آید.“

۱۴- عدم پرداخت زکات واجب

چهاردهمین گناه کبیره ندادن زکات واجب است، چون خدای سبحان در باره آن می فرماید: ”یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم- روزی که بر آن گنجینه ها در آتش جهنم می دمند، تا سرخ شود، آنگاه با همان پولها پیشانی و پشت و پهلویشان را داغ می زنند.“

۱۵- شهادت دروغ و کتمان شهادت

دیگر گناه کبیره شهادت دروغ، و کتمان شهادت است، چون خدای تعالی فرموده:

”و من یکتّمها فانه اثم قلبه- و کسیکه شهادت را کتمان کند قلبش گنه کار است.“

۱۶- شرابخواری

شانزدهمین گناه کبیره شرب خمر یا می‌گساری است، زیرا خدای تعالی آنرا معادل بت‌پرستی قرار داده است.

۱۷- ترک عمدی نماز، و ۱۸- ترک واجبات

دیگر گناه کبیره ترک نماز از روی عمد است و ترک هر عملی که خدای تعالی آن را واجب فرموده، به دلیل این که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم فرمود: ”کسی که نماز را عمداً ترک کند ذمه خدا و ذمه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از او بری و بیزار است.“

۱۹- پیمان شکنی، و ۲۰- قطع رحم

پیمان شکنی و قطع رحم نیز از گناهان کبیره هستند، و خدای تعالی درباره آنها فرموده: ”اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار- اینان مشمول لعنت خدایند، و منزل بد که همان دوزخ است از آن ایشان است.“

المیزان ج: ۴ ص: ۵۲۷

تعریف سیئات: گناهان کبیره و صغیره

– ”إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا،

– اگر از گناهان کبیره‌ای که از آنها نهی شده‌اید اجتناب کنید، ما از بدیهای شما صرف‌نظر می‌کنیم و به منزلگاهی گرامی داخلتان می‌سازیم.“

کلمه سَيِّئَةٌ در عرف قرآن به چه معنا است؟

این کلمه که جمعش سیئات می‌آید به طوری که از ماده و هیات آن بر می‌آید به معنای حادثه و یا عملی است که زشتی و بدی را با خود همراه دارد، و به همین جهت ای بسا که لفظ آن بر امور و مصائبی که آدمی را بد حال می‌کند اطلاق می‌شود، نظیر آیه: ”و ما اصابك من سيئة فمن نفسك- هیچ مصیبتی بتو نمی‌رسد مگر از ناحیه خودت،“ و آیه: ”و يستعجلونك بالسيئة- عجله دارند بلایی بر سرت آید،“

و ای بسا که بر نتایج معاصی و آثار خارجی و دنیوی و اخروی آن اطلاق شود،

نظیر آیه شریفه زیر که می‌فرماید:

- ” فاصابهم سیئات ما عملوا- آثار شوم گناہانی که کرده بودند به ایشان رسید
...“ و آیه:

- ” سیصیبهم سیئات ما کسبوا- بزودی آثار گناہانی که کرده بودند به ایشان
می‌رسد.“

و این به حسب حقیقت به معنای سابق بر می‌گردد، و ای بسا بر خود معصیت
نیز اطلاق می‌شود، مانند آیه شریفه زیر که می‌فرماید:- ” و جزاء سیئة سیئة مثلها- کیفر هر
گناہی مصیبتی مثل خود آن است!“

و سیئة به معنای معصیت، گاهی بر مطلق گناہان اطلاق می‌شود، چه صغیره و
چه کبیره، مانند آیه: ” ام حسب الذین اجتروا السيئات ان نجعلهم كالذین آمنوا و عملوا
الصالحات ، سواء محياهم و ماتهم ساء ما يحکمون،“ که در این آیه و آیاتی نظیر آن کلمه
سیئات بر مطلق گناہان اطلاق شده است .

و شاید در مواردی این کلمه در خصوص گناہان صغیره اطلاق شود، مانند آیه
مورد بحث که می‌فرماید: ” ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم ...“ چون با فرض
اجتناب از گناہان کبیره دیگر گناہی جز صغیره باقی نمی‌ماند.

و سخن کوتاه اینکه در دلالت آیه بر دو نوع بودن گناہان و انقسام آن به
صغیره و کبیره در مقایسه آنها با یکدیگر هیچ تردیدی نیست و نباید در آن تردید کرد.
و همچنین هیچ تردیدی نیست در اینکه آیه شریفه در مقام منت نهادن بوده و
نویدی است که با عنایتی لطیف و الهی به گوش مؤمنین می‌رسد، که اگر از بعضی
گناہان اجتناب کنند خدای عز و جل از بعضی دیگر گناہانشان در می‌گذرد، پس نباید
پنداشت که این آیه شریفه مؤمنین را در ارتکاب گناہان صغیره جرأت می‌دهد، چرا که
معنایی برای چنین توهمی نیست.

چون هیچ تردیدی در این نیست که آیه شریفه از ارتکاب گناہان کبیره نهی
می‌کند، و ارتکاب صغیره از این جهت که مرتکبش به آن بی‌اعتنا است، خود مصداقی از
مصادیق گناه کبیره است، و آن عبارت است از طغیانگری، و نا چیز شمردن دستور خدای
سبحان، که نه تنها گناہی کبیره است، بلکه از بزرگترین گناہان به حساب آمده است .

و اما شفاعت هر چند که حق است، الا این که شفاعت به حال آنهایی که در
باره تکالیف الهی سهل‌انگاری می‌کنند، و مثلاً توبه و ندامت را استهزا نموده و به امید
شفاعت همچنان به ارتکاب گناه ادامه می‌دهند هیچ سودی ندارد چون چنین کسی با
بی‌اعتنائیش به امر خدای سبحان، مرتکب بزرگترین و هلاک‌آورترین کبایر شده، و دیگر

راهی برای شفاعت باقی نگذاشته است.

و از همین جا مطلب قبلی ما خوب روشن می‌شود، که گفتیم: بزرگی معصیت از شدت نهی از آن، فهمیده می‌شود، اگر در نهی اصرار شده باشد، و یا بشدت صادر شده باشد، می‌فهمیم این گناه کبیره است.

آیه ۳۱ سوره نساء المیزان ج: ۴ ص: ۵۱۲

گناهان کبیره، فواحش، و لمم

” الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَثِيرَ الْأَثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَ سِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ أَنْفَى،

و اما کسانی که از گناهان کبیره و خیلی زشت پروا کرده‌اند، و گناهانی کوچک مرتکب شده‌اند، پروردگار تو مغفرتی وسیع دارد، او به وضع شما آگاه است، چه آن زمانی که شما را از زمین پدید می‌آورد، و چه آن زمانی که در شکم مادرانتان جنین بودید، پس بیهوده خویشتن را نستایید که او بهتر می‌داند چه کسی با تقوا است.“

اثم به معنای گناه است، و اصل آن به معنای عملی بوده که دیر به نتیجه و ثواب برسد. و منظور از کبائر الاثم، گناهان کبیره است (که به طوری که در روایات ثواب الاعمال از عباد بن کثیر النوا از امام ابی جعفر علیه‌السلام آمده)، عبارت از هر گناهی است که قرآن مرتکبش را تهدید به آتش دوزخ کرده باشد.

کلمه فواحش به معنای گناهانی است که خیلی شنیع و رسوا باشد، از آن جمله خدای تعالی زنا و لواط را دانسته، ولی بعید نیست از ظاهر آیه برآید که در اینجا فواحش و کبائر یکی باشد.

در باره معنای کلمه **لَمَم** بعضی گفته‌اند: منظور از آن گناهان صغیره است. بعضی گفته‌اند: لمم عبارت از این است که کسی تصمیم بر گناه بگیرد ولی انجام ندهد. بعضی گفته‌اند: لمم، گناهی است که گهگاه ارتکاب شود، و مرتکب آن عادت بر آن نکرده باشد، که در این صورت لمم هم شامل گناهان کبیره می‌شود و هم صغیره، و مضمون آیه با مضمون آیه شریفه ” وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَصِرُوا عَلٰى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ“ که در وصف متقین و محسنین است منطبق می‌شود، و مضمون همان را می‌گوید، چون این آیه می‌فرماید: متقین و نیکوکاران کسانی هستند که اگر عمل زشتی می‌کنند، و یا به خود ستمی روا می‌دارند، بسیار به یاد خدا می‌افتند، و برای گناهان خود طلب مغفرت می‌کنند، چون می‌دانند غیر از خدا کسی نیست که گناهان را بیامرزد، و کسانی هستند که هرگز بر آنچه

کرده‌اند عالما عمدا اصرار نورزیده‌اند.

و در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به معنای سوم تفسیر شده، مثلا در اصول کافی از ابن عمار از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که فرمود: لمم این است که کسی بر گناهی تصمیم بگیرد و بعد استغفار کند.

و نیز به سند خود از محمد بن مسلم از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: لمم این است که انسان گاهی گناهی را مرتکب شود، و دیگر تا مدتی پیرامون آن نگردد، و باز بار دیگر مرتکبش شود.

و باز به سند خود از ابن عمار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: لمم آن بنده‌ای است که پشت سر هم گناه می‌کند، اما طبعش خواهان آن نیست در هیچ یک از این سه روایت کلمه لمم به گناه صغیره معنا نشده است.

و آیه شریفه مطلب آیه قبلی را که می‌فرمود: الذین احسنوا تفسیر می‌کند و می‌فرماید: همینها هستند که از گناهان کبیره اجتناب دارند و از فواحش دوری می‌کنند، و در عین حال ممکن هم هست از ایشان سر بزنند.

و جمله "ان ربك واسع المغفرة" ایشان را تطمیع می‌کند تا به امید آمرزش خدا توبه کنند.

و جمله "فلا تزكوا انفسكم" می‌فرماید: وقتی که خدای تعالی شما را بهتر از هر کس می‌شناسد، و از آغاز خلقتتان و سرانجام آن باخبر است، پس دیگر بیهوده خود را به پاکی نستایید، و او بهتر می‌داند پاک و با تقوا کیست!

آیه ۳۲ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۶۷

مأخذ شناسائی و تشخیص گناهان کبیره

گناه کبیره عبارت است از آن گناهی که با لحنی شدید از آن نهی شده باشد، و یا در نهی از آن اصرار و یا تهدید به آتش شده باشد، حال چه این که آن نهی در کتاب خدای تعالی باشد یا در سنت.

در حدیث کافی آمده است که: گناه کبیره آن گناهی است که خدای تعالی عذاب آتش را بر آن واجب کرده باشد. و نیز در حدیث فقیه و تفسیر عیاشی است که: کبیره آن گناهی است که خدای تعالی مرتکب آنرا تهدید به آتش کرده باشد.

پس مراد از واجب کردن و تهدید نمودن اعم است از اینکه تصریح به آن کرده باشد، و یا این وجوب و تهدید را به اشاره فهمانده باشد، چه این که در کلام خدای عز و جل آمده باشد و یا در حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

مطلب دومی که با روایت فوق روشن می‌شود، این است که اگر در بعضی از روایات کبیره‌ها منحصر در هشت و یا نه کبیره شده، نظیر بعضی از روایات نبویه‌ای که از طرق اهل سنت نقل شده، و یا منحصر در بیست کبیره شده، نظیر روایت فوق، و یا هفتاد نظیر روایاتی دیگر، همه به اعتبار اختلافی است که در بزرگی گناه است، همچنان که در روایت مورد بحث در باره شرک به خدای تعالی تعبیر کرده بود به بزرگترین کبایر.

در روایت دیگر است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: از هفت گناه کشنده اجتناب کنید، اصحاب پرسیدند: آن هفت گناه کدام است؟ رسول الله فرمود: شرک به خدا و کشتن بناحق انسانی که خونش محترم است، و سحر و ربا خواری، و خوردن مال یتیم، و پشت کردن به لشکر دشمن در روز جنگ، و تهمت زنا زدن به زنان مؤمن (بی‌گناه و از همه جا بی‌خبر).

در روایت دیگر است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نامه‌ای به اهل یمن نوشت، و در آن واجبات و مستحبات و دیات را بر شمرده و به دست عمرو بن حزم داد تا برساند. عمرو می‌گوید: در آن نامه آمده بود از همه گناهان کبیره بزرگتر در نزد خدا و در قیامت، شرک ورزیدن به خدا است، و سپس کشتن انسانی مؤمن بدون حق، و فرار در روز جنگ و عاق والدین شدن، و تهمت زنا به زنان پاکدامن زدن، و سحر آموختن، و ربا خوردن، و مال یتیم را تصرف کردن.

المیزان ج: ۴ ص: ۵۲۹

حقیقت معصیت

در تفسیر الدر المنثور است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

” کسی که خدا را اطاعت کند، خدا را ذکر کرده، هر چند که نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد، و کسی که خدا را عصیان کند، خدا را از یاد برده، هر چند نمازش و روزه و تلاوتش بسیار باشد!“

مؤلف: در این حدیث به این معنا اشاره شده که معصیت از هیچ بنده‌ای سر نمی‌زند مگر با غفلت و فراموشی، چون انسان اگر بداند حقیقت معصیت چیست و چه آثاری دارد هرگز اقدام بر معصیت نمی‌کند، حتی کسی که معصیت می‌کند، و چون به یاد خدایش می‌اندازند، باز هم باک ندارد و اعتنائی به مقام پروردگارش نمی‌کند، او طاعی و جاهل به مقام پروردگارش و علو کبریائیش است، او نمی‌داند که خدا چگونه به وی احاطه دارد.

و به همین معنا روایتی دیگر در تفسیر الدر المنثور است که رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای تعالی فرموده:

” مرا با اطاعتم یاد کنید تا با مغفرتم یادتان کنم و کسی که به یاد من باشد، در حالیکه مطیع هم باشد بر من واجب می شود که با مغفرتم یادش کنم و کسی که مرا یاد کند در حالی که نافرمان باشد، بر من واجب می شود یادش کنم، در حالی که بر او خشمناک باشم ... “

نکته‌ای که در این حدیث آمده، در باره یاد خدا در حال معصیت، همان نکته‌ای است که آیه شریفه و روایاتی دیگر آنرا نسیان نامیده‌اند، چون بودن یاد خدا بدون اثر، همان نسیان است.

المیزان ج: ۱ ص: ۵۱۴

معرفی گناهان مربوط به افعال، گفتار و عقاید

- ” قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْأَثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ،

■ بگو ای پیغمبر که خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در نهان و گناهکاری و ظلم بناحق و شرک به خدا را که بر آن شرک هیچ دلیل ندارد و اینکه چیزی را که نمی‌دانید از روی جهالت به خدا نسبت دهید، همه را حرام کرده است.“

مراد از فواحش گناهانی است که حد اعلای شناعة و زشتی را داشته باشد، مانند زنا، لواط و امثال آن، و منظور از اثم گناهانی است که باعث انحطاط، ذلت و سقوط در زندگی گردد، مانند می‌گساری که آبروی آدمی و مال و عرض و جانش را تباہ می‌سازد.

منظور از بغی تعدی و طلب کردن چیزی است که حق طلب کردن آن را نداشته باشد، مانند انواع ظلم‌ها و تعدیات بر مردم و استیلای غیر مشروع بر آنان. توصیف بغی به وصف غیر حق از قبیل توصیف به لازمه معنا است، نه تقسیم بغی به حق و غیر حق، همچنانکه تقیید شرک در آیه: ” وان تشرکوا،“ به قید: ” ما لم ينزل به سلطانا،“ از این باب است، نه تقسیم شرک به شرک با دلیل و بدون دلیل.

گویا شنونده پس از شنیدن خطاب اباحه زینت و طیبات رزق علاقه‌مند می‌شود به اینکه بفهمد غیر طیبات چه چیزهایی است، لذا در این آیه چیزهایی را که غیر طیب است به طور فهرست و خلاصه و به بیانی که شامل تمام انواع گناهان باشد بیان کرده است، چون محرمات دینی از دو حال خارج نیستند: یا محرمات مربوط به افعالند و یا مربوط به اقوال و عقاید.

کلمات: فواحش، اثم و بغی مربوط به قسم اول و جملات: ” و ان تشرکوا بالله و ان تقولوا علی الله، “ قسم دوم را خلاصه می‌کند، قسم اول هم دو نوع است: یکی آنهایی که مربوط به حق الناس است که کلمه بغی جامع آنها است، و دیگری گناهانی است که مربوط به حق الناس نیست، این نیز دو گونه است: یکی آنهایی که زشت و شنیعند و کلمه فاحشه اشاره به آنها است. و دیگری گناهانی است که تنها دارای مفسده و ضرر برای گنهکار است و کلمه اثم عنوان اینگونه گناهان است. قسم دوم نیز یا شرک به خدا است و یا افتراء بر او.

آیه ۳۳ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۰۶

مصدق گناهان بزرگ و فواحش

- ” وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ وَ اِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفُرُونَ،
- و نیز برای کسانی که از گناهان کبیره و از فواحش اجتناب می‌کنند، و چون خشم می‌گیرند جرم طرف را می‌بخشند.“

کبائر الاثم عبارت است از گناهان کبیره‌ای که آثار سوئش بزرگ است، و خدای تعالی از جمله آنها می‌گساری و قمار را شمرده، و فرموده: ” قل فیهما اثم کبیر، “ و کلمه فواحش جمع فاحشه است که به معنای گناه شنیع و بی‌شرمانه است، و خدای تعالی زنا و لواط را از مصادیق آن شمرده و فرموده: ” و لا تقربوا الزنی انه کان فاحشه. “ و از لوط حکایت کرده که در باره لواط فرموده: ” ا تاتون الفاحشه و انتم تبصرون.“

آیه ۳۷ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۹۲

گناهان قابل بخشش، و گناهان مستوجب کفر

- ” وَ مَنْ يَعْمَلْ سَوْءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَّحِیماً. وَ مَنْ يَكْسِبْ اِثْماً فَاِثْماً فَاِثْماً يَكْسِبْهُ عَلٰی نَفْسِهِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَكِیماً. وَ مَنْ يَكْسِبْ حَظِیْئَةً أَوْ اِثْماً ثُمَّ يَزِمْ بِهٖ بَرِيْئاً فَقَدْ اِحْتَمَلَ بُهْتَاناً وَاِثْماً مُّبِیْناً،
- بلی، کسی که احیانا عمل بدی می‌کند و یا به خود ستم روا می‌دارد و سپس از خدا طلب مغفرت می‌کند، خدا را آمرزگار و رحیم می‌یابد. و هر کس قلب خود را با ارتکاب گناه آلوده سازد، دودش به چشم خودش می‌رود و علم و حکمت از طرف خدا است. و کسی که خود مرتکب خطائی یا گناهی می‌شود، سپس آن را به گردن بی‌گناهی می‌اندازد بهتان و گناهی آشکار گردن گرفته است.“

این آیه شریفه و دو آیه بعد آن هر سه در این زمینه سخن دارند که غرض واحدی را تأمین کنند و آن غرض بیان گناهی است که آدمی با علم به گناه بودنش مرتکب شود، هر یک از سه آیه جهت از جهات آن گناه را بیان می‌کند:

الف - آیه اولی روشن می‌سازد که هر معصیت که انسان مرتکب آن شود، با تبعاتی که دارد، در نفس او اثر سوء باقی می‌گذارد، و در نامه اعمالش نوشته می‌شود، و بنده خدا می‌تواند به وسیله توبه و استغفار، آن اثر سوء را از بین ببرد، و اگر بنده خدا توبه و استغفار بکند، خدا را غفور و رحیم خواهد یافت.

ب - آیه دوم تذکر می‌دهد که هر گناهی که ایشان مرتکب شوند، تنها و تنها به ضرر خود کرده و ممکن نیست که اثر آن گناه خطا برود، یعنی دامن او را نگیرد و به جای او دامنگیر غیر شود. پس گنه کار بی‌خود تلاش نکند، و برای تبرئه خود گناه خود را به گردن بی‌گناهی نیندازد و دست به افتراء و تهمت نزند.

ج - آیه سوم توضیح می‌دهد که خطا و گناهی که انسان مرتکب می‌شود، به فرض هم که به دیگران تهمت بزند و به گردن بی‌گناهان بشکند، تازه مرتکب گناهی دیگر، غیر گناه اول شده است.

”و من یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه و کان الله علیما حکیما،“

در آیه دومی که از نظر مضمون مرتبط به آیه بعد است مساله تهمت به خدا و گناه را متعرض است، و بنا بر این جمله مورد بحث به منزله مقدمه است برای آن آیه و در نتیجه جمله: ”فانما یکسبه علی نفسه،“ در این صدد است که اثر گناه را منحصرأ معین در مرتکب آن کند، و این خود اندرزی است به کسانی که گناه می‌کنند، و سپس آن را به گردن بی‌گناهی می‌اندازند.

چون خدا می‌داند گناه را چه کسی مرتکب شده، و او شخص گنه کار است، نه متهم و نه کسی که گردن گرفته، و خدا حکیم است، و به جرم گناه، غیر گناه کار را مؤاخذه نمی‌کند، و وزر گناه را جز بر و ارزش نمی‌دهد، همچنانکه در جای دیگر فرموده: ”لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت،“ و نیز فرموده: ”و لا تزر وازرة وزر اخری،“ و نیز فرموده: ”و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایکم و ما هم بحاملین من خطایهم من شیء انهم لکاذبون.“

”و من یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا،“

خدای سبحان از آنجا که در آیه فوق خطیئه را به کسب نسبت داده، مرادش از این کلمه همان معصیت است یعنی انجام دادن عملی که می‌داند نباید انجام داد. و از آنچه گذشت این معنا روشن شد که چرا تعبیر از معصیت در آیات کریمه

مختلف است، یک جا آن را اثم خوانده، جائی دیگر خطیئه نامیده یک جا سوء، و جائی دیگر ظلم، یک جا خیانت و جائی دیگر ضلالت خوانده و روشن شد که هر یک از این الفاظ معنائی دارد که مناسب با محلی است که در آنجا استعمال شده است.

آیه ۱۱۰ تا ۱۱۲ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۱۲۰

کفر نومیدی از رحمت خدا

- ”يَبْنَئِ اَذْهُوَا فَتَحْسَبُوَا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَأْتِيَسُوَا مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَأْتِيَسُ مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُوْنَ،
 - فرزندان من! بروید و یوسف و برادرش را بجوئید و از فرج خدا نومید مشوید، که جز گروه کافران از گشایش خدا نومید نمی‌شوند،
 هیچ صاحب ایمانی نمی‌تواند و نباید از روح خدا مایوس و از رحمتش ناامید شود زیرا یاس از روح خدا و نومیدی از رحمتش در حقیقت محدود کردن قدرت او، در معنا کفر به احاطه و سعه رحمت اوست، همچنانکه در آنجا که گفتار یعقوب علیه‌السلام را حکایت می‌کند می‌فرماید: ”انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون.“
 و در آنجا که کلام ابراهیم علیه‌السلام را حکایت می‌کند از قول او می‌فرماید: ”و من يقنط من رحمة ربه الا الضالون“ و همچنین در اخبار وارده، از گناهان کبیره و مهلکه شمرده شده است.

آیه ۸۷ سوره یوسف المیزان ج: ۱۱ ص: ۳۲۱

شرک خفی گریبانگیر مؤمن

- ”وَ مَا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُوْنَ،
 - و بیشترشان به خدا ایمان نیارند، جز اینکه مشرک باشند.“
 چگونه ممکن است آدمی در آن واحد، هم متلبس به ایمان باشد و هم به شرک، با اینکه ایمان و شرک دو معنای مقابل همدند که در محل واحد جمع نمی‌شوند؟
 جواب این است که: این اجتماع، نظیر اجتماع اعتقادات متناقض و اخلاقیات متضاد است، و از این نظر ممکن است که اینگونه امور از معنای ای باشند که فی نفسه قابل شدت و ضعفند، و مانند دوری و نزدیکی، به اضافه و نسبت مختلف می‌شوند، مثلا قرب و بُعد اگر مطلق و بدون اضافه لحاظ شود هرگز در محل واحد جمع نمی‌شوند، ولی اگر نسبی و اضافی لحاظ شوند، ممکن است در محل واحد جمع شوند، و با هم مطابقت داشته باشند، مثلا در باره مکه، هم دوری صادق است و هم نزدیکی، دوری از شام، و نزدیکی به مدینه، همچنین اگر مکه با مدینه مقایسه شود از شام دور هست، ولی اگر با بغداد مقایسه شود به شام نزدیک خواهد بود.

ایمان به خدا و شرک به او هم - که حقیقتشان عبارتست از تعلق و بستگی

قلب به خضوع و در برابر خدا یعنی ذات واجب الوجود و بستگی آن بغیر او از چیزهایی که مالک خود و چیز دیگری نیستند مگر به اذن خدا، - دو مطلب اضافی هستند که به اختلاف نسبت و اضافه، مختلف می‌شوند.

اگر ایمان به خدا و شرک به او را دو نقطه صرف و بی‌نهایت تصور کنیم در بین این دو نقطه فاصله زیادی است که راهروانی در بین آن دو هر یک در یک نقطه قرار دارند. (پس همانطور که ممکن است دل آدمی یکسره بستگی به زندگی دنیای فانی و زینت‌های باطل آن پیدا کرده و بکلی هر حق و حقیقتی را فراموش کند، و نیز ممکن است مانند مخلصین از اولیای خدا از هر چیز که دل را مشغول از خدای سبحان می‌سازد منقطع گشته به تمام معنا و با تمامی دل متوجه خدا شده لحظه‌ای از او غافل نشود و در ذات و صفات خود جز به او آرام نگیرد و جز آنچه او می‌خواهد نخواهد .

همچنین ممکن است سهمی از آن و سهمی از این را با هم داشته باشد، زیرا (همان طوری که گفته شد،) میان این دو نقطه منزل‌های بسیاری است که از جهت نزدیکی و دوری به یکی از آن دو مختلفند، و همین مراتب است که دو طرف را به نحوی از اجتماع، یکجا جمع می‌کند، و (راهروان در این مراتب کم و یا بیش، سهمی از ایمان و سهمی از شرک را دارند.)

از جمله ادله بر این مدعا اخلاق و صفاتیست که در باطن دلها جایگزین است و آدمی را بخلاف آنچه که از حق و باطل معتقد شده دعوت می‌کند، و در اعمال صادره از او اثر می‌گذارد، و لذا می‌بینیم فلان شخص ادعای ایمان به خدا می‌کند و در عین حال بند بند بدنش از ترس مصیبتی که ممکن است روی بیاورد می‌لرزد، و حال آنکه متوجه این معنا هست که هیچ کس هیچ حول و قوه‌ای جز بوسیله خدا ندارد.

و نیز می‌بینیم فلان آقا که ادعای ایمان به خدا می‌کند و با اینکه به راستی ایمان دارد به اینکه: "ان العزة لله جميعا - عزت همه‌اش مال خداست،" مع ذلک این در و آن در می‌زند، و با اینکه ایمان دارد که خدا ضامن روزی است با این حال در خانه هر کس و ناکس را می‌کوبد، ایمان دارد که پروردگارش به آنچه که در دل نهفته دارد عالم است؟ و به آنچه که می‌گوید شنواست و به آنچه که می‌کند بصیر است، و بر او هیچ چیز نه در آسمانها و نه در زمین پوشیده نیست، اما در عین حال همین پروردگار را معصیت نموده حیا نمی‌کند و همچنین

پس مراد از شرک در آیه مورد بحث بعضی از مراتب شرک است، که با بعضی از مراتب ایمان جمع می‌شود، و در اصطلاح فن اخلاق آنرا شرک خفی می‌گویند.

احاطه خطیه به انسان

- ” بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
- بلکه کسی که گناه می‌کند تا آنجا که آثار گناه بر دلش احاطه یابد این چنین افراد اهل آتشند و بیرون شدن از آن برایشان نیست،
- و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند اهل بهشتند و ایشان نیز در بهشت جاودانند! “

خطیئه به معنای آن حالتی است که بعد از ارتکاب کار زشت به دل انسان دست

می‌دهد، و به همین جهت بود که بعد از ذکر کسب سیئه، احاطه خطیئه را ذکر کرد، و احاطه خطیئه (که خدا همه بندگان را از این خطر حفظ فرماید، باعث می‌شود که انسان محاط بدان، دستش از هر راه نجاتی بریده شود، کانه آنچنان خطیئه او را محاصره کرده، که هیچ راه و روزنه‌ای برای اینکه هدایت به وی روی آورد، باقی نگذاشته، در نتیجه چنین کسی جاودانه در آتش خواهد بود، و اگر در قلب او مختصری ایمان وجود داشت و یا از اخلاق و ملکات فاضله که منافی با حق نیستند، از قبیل انصاف و خضوع در برابر حق و نظیر این دو پرتوی می‌بود، قطعاً امکان این وجود داشت، که هدایت و سعادت در دلش رخنه یابد، پس احاطه خطیئه در کسی فرض نمی‌شود، مگر با شرک به خدا، که قرآن در باره‌اش فرموده:

- ” ان الله لا يغفر ان يشرك به، و يغفر مادون ذلك لمن يشاء،
 - خدا این جرم را که به وی شرک بورزند، نمی‌آمرزد،
 - و پائین‌تر از آنرا از هر کس بخواد می‌آمرزد!“
- و نیز از جهتی دیگر، مگر با کفر و تکذیب آیات خدا که قرآن در باره‌اش می‌فرماید:

- ” و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون،
- و کسانی که کفر بورزند، و آیات ما را تکذیب کنند، اصحاب آتشند، که در آن جاودانه خواهند بود!“

پس در حقیقت کسب سیئه، و احاطه خطیئه به منزله کلمه جامعی است برای هر فکر و عملی که خلود در آتش بیاورد.

آیه ۸۱ و ۸۲ سوره بقره میزان ج: ۱ ص: ۳۲۰ - ۳۲۶

گناه جهل به معارف دین

- ” إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ

سَاءَتْ مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَبْطِعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا،“

قرآن شریف در این آیه مبارکه این معنا را روشن می‌سازد که جهل به معارف دین در صورتی که ناشی از قصور و ضعف باشد و خود انسان جاهل هیچ دخالتی در آن قصور و در آن ضعف نداشته باشد در درگاه خدای عز و جل معذور است .

توضیح اینکه خدای سبحان جهل به دین و هر ممنوعیت از اقامه شعائر دینی را ظلم می‌داند، ظلمی که عفو الهی شامل آن نمی‌شود، آنگاه از این قانون کلی مستضعفین را استثناء نموده، عذر آنان را که همان استضعاف باشد پذیرفته است.

آنگاه با بیانی کلی که هم شامل آنان شود و هم شامل غیر آنان معرفی‌شان نموده و آن بیان کلی عبارت است از اینکه کسی نتواند محذوری را که مبتلای بدان است دفع کند و این معنا همانطور که شامل مستضعفین مورد بحث می‌شود که در سرزمینی قرار گرفته‌اند که اکثریت و قدرت در آنجا به دست کفار است و چون عالمی دینی نیست که معارف دین را از او بیاموزند و یا محیط کفر و ترس از شکنجه‌های طاقت‌فرسای کفار اجازه نمی‌دهد به آن معارف عمل کنند و از سوی دیگر قدرت بیرون آمدن از آنجا و رفتن به محیط اسلام را هم ندارند، یا به خاطر اینکه فکرشان کوتاه است و یا گرفتار بیماری و یا نقص بدنی و یا فقر مالی و یا موانع دیگرند، همچنین شامل کسی هم می‌شود که اصلاً ذهنش منتقل به این معنا که دینی هست و معارف دینی ثابتی وجود دارد و باید آن معارف را آموخته مورد عملش قرار داد نمی‌شود، هر چند که این شخص عنادی با حق ندارد و اگر حق به گوشش بخورد به هیچ وجه از قبول آن استکبار نمی‌ورزد، بلکه اگر حقانیت مطلبی برایش روشن شود آن را پیروی می‌کند، لیکن حق برایش روشن نشده و عوامل مختلفی دست به دست هم داده و نگذاشته که این شخص به دین حق بگراید. چنین کسی نیز مستضعف است و مصداق استثنای در آیه است.

ضمناً مطلب حق، و دین حق و هر حق دیگری که انسان از آن غافل است، در وسع انسان نیست و خدای تعالی هم کسی را از آن باز خواست نمی‌کند، همچنانکه مطلب حق و دین حق و هر حق دیگر اگر مورد توجه آدمی باشد ولی از ناحیه دشمن قدرت بر انجام آن را نداشته باشد آن نیز در وسع آدمی نیست و خدای تعالی در مورد آن بازخواستی ندارد.

قرآن شریف همانطور که تکلیف را در جایی که خارج از وسع باشد بر می‌دارد، همچنین ضابطه‌ای کلی در تشخیص مورد دست می‌دهد و می‌فهماند کجاست که اگر تکلیف را انجام ندهی معذوری و کجا است که معذور نیستی، و آن ضابطه کلی این است که انجام ندادن تکلیف مستند به اکتساب و اختیار خود آدمی نباشد و خودش در این

ترک وظیفه هیچ دخالتی نداشته باشد.

و هر انسانی آنچه از کارهای خوب که می‌کند به سود خود می‌کند و آنچه از کارهای بد می‌کند علیه خود می‌کند، و اما اگر آنچه را که می‌کند به عنوان کار خوب و کار بد نمی‌کند و از خوبی و بدی آن جاهل و یا غافل است، آن عمل نه بسود او است و نه علیه او.

از اینجا روشن می‌شود که مستضعف تهی دست است و چیزی از خوبی و بدی در دست ندارد، چون آنچه می‌کرده به عنوان کار خوب و یا کار بد نمی‌کرده، در نتیجه امر او محول به خدای تعالی است تا پروردگارش با او چه معامله کند؟ البته با در نظر گرفتن اینکه رحمتش بر غضبش پیشی دارد، امید عفو در آنان بیشتر است: " فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم"

المیزان ج: ۵ ص: ۸۰

گناه ظاهری و گناه باطنی

- " وَ ذُرُّوا ظَهْرَ الْأَثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثْمَ سُبُجْرُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ،
- گناه ظاهر و نهان را واگذارید، کسانی که گناه می‌کنند به زودی سزای اعمالی را که می‌کرده‌اند خواهند دید!

این آیه گر چه به حسب مضمون مطلق است، و از جمیع گناهان ظاهری و باطنی نهی می‌کند ولی از سیاق آیات قبل و بعد از آن استفاده می‌شود که این آیه تمهید و زمینه چینی است برای نهی که بعداً در جمله: " و لا تاكلوا،" می‌آید و لازمه آن این است که خوردن از گوشت حیوانی که اسم خدا بر آن برده نشده حرام و از مصادیق اثم باشد، تا این جمله مربوط به جمله: " و ذرُوا ظاهر الاثم و باطنه،" شود، پس این خوردن، اثم ظاهر یا اثم باطن هر دو می‌تواند باشد، ولی از تاکید بلیغی که در جمله: " و انه لفسق،" است به دست می‌آید که خوردن چنین گوشتی جزو گناهان باطنی است، و گر نه هیچ احتیاجی به چنین تاکید اکیدی نبود.

از این بیان معلوم شد که مراد از گناه ظاهری آن گناهی است که شومی عاقبت و زشتی اثرش بر کسی پوشیده نیست، مانند شرک، آشوبگری و ظلم، و مراد از گناه باطنی آن گناهی است که زشتیش همه کس فهم نیست، مانند خوردن میت، خون و گوشت خوک. این قسم از گناه با تعلیم خدایی شناخته می‌شود و عقل نیز گاهی آنرا درک می‌کند.

یه ۱۲۰ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۴۵۸

کوری اولیه و کوری و ضلالت ثانوی گنهکاران

- " يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ! "
- " بسیاری را با آن هدایت و بسیاری را بوسیله آن گمراه می‌کند، ولی جز گروه بدکاران کسی را بدان گمراه نمی‌کند! "

آیه شهادت می دهد بر این که یک مرحله از ضلالت و کوری دنبال کارهای زشت انسان به عنوان مجازات در انسان گنه کار پیدا می شود، و این غیر آن ضلالت و کوری اولی است که گنه کار را به گناه وا داشت، چون در آیه مورد بحث می فرماید: " خدا با این مثل گمراه نمی کند مگر فاسقان را،" اضلال را اثر و دنباله فسق معرفی کرده، نه جلوتر از فسق، معلوم می شود این مرحله از ضلالت غیر از آن مرحله ایست که قبل از فسق بوده، و فاسق را به فسق کشانیده است!

این را نیز باید دانست که هدایت و اضلال دو کلمه جامع هستند که تمامی انواع کرامت و خذلان را که از سوی خدا به سوی بندگان سعید و شقی می رسد، شامل می شود.

- خدای تعالی در قرآن کریم بیان فرموده که برای بندگان نیک بخت خود کرامتهائی دارد، و در کلام مجیدش آنها را بر شمرده و می فرماید:
- ایشانرا به حیاتی طیب زنده می کند.
 - ایشانرا به روح ایمان تایید می کند.
 - از ظلمت‌ها به سوی نور بیرونشان می آورد.
 - برای آنان نوری درست می کند که با آن نور راه زندگی را طی می کنند.
 - او ولی و سرپرست ایشان است.
 - ایشان نه خوفی دارند، و نه دچار اندوه می گردند.
 - او همواره با ایشان است.
 - اگر او را بخوانند دعایشانرا مستجاب می کند.
 - چون به یاد او بیفتند او نیز به یاد ایشان خواهد بود.
 - فرشتگان همواره به بشارت و سلام بر آنان نازل می شوند.
 - و از این قبیل کرامتهائی دیگر .

و برای بندگان شقی و بدبخت خود نیز خذلانها دارد، که در قرآن عزیزش آنها را بر شمرده و می فرماید :

- ایشانرا گمراه می کند.
- از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می برد.

- بر دلهاشان مهر می‌زند.
- بر گوش و چشمشان پرده می‌افکند.
- رویشانرا به عقب بر می‌گرداند.
- و بر گردنهایشان غلها می‌افکند.
- غلهایشان را طوری به گردن می‌اندازد که دیگر نمی‌توانند رو بدین سو و آن سو کنند.
- از پیش رو و از پشت سرشان سدی و راه‌بندی می‌گذارد ، تا راه پس و پیش نداشته باشند.
- شیطانها را قرین و دمساز آنان می‌کند، تا گمراهشان کنند ، بطوریکه از گمراهیشان خرسند باشند ، و به پندارند که راه همان است که ایشان دارند.
- شیطانها کارهای زشت و بی‌ثمر آنانرا در نظرشان زینت می‌دهند.
- شیطانها سرپرست ایشان می‌گردند.
- خداوند ایشانرا از طریقی که خودشان هم نفهمند استدراج می‌کند ، یعنی سرگرم لذائد و زینت‌های ظاهری دنیاشان می‌سازد ، تا از اصلاح خود غافل بمانند و به همین منظور ایشانرا مهلت می‌دهد، که کید خدا بس متین است.
- با ایشان نیرنگ می‌کند و آنان را به ادامه طغیان وا می‌دارد ، تا بکلی سرگردان شوند.

اینها پاره‌ای از اوصافی بود که خدا در قرآن کریمش از آن دو طائفه نام برده

است .

از ظاهر آیه بر می‌آید که انسان در ماورای زندگی این دنیا حیات دیگری قرین سعادت و یا شقاوت دارد، که آن زندگی نیز اصولی و شاخه‌هایی دارد ، که وسیله زندگی اویند ، و انسان به زودی یعنی هنگامی که همه سببها از کار افتاد، و حجاب برداشته شد، مشرف به آن زندگی می‌شود، و بدان آگاه می‌گردد.

آیه ۲۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۴۲

خسارت بارترین طایفه گنهکاران

- ” أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ،
- لَا حَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخْسَرُونَ،
- اینها همانهاییند که در دنیا حقیقت ذاتشان را باختند و از دست دادند، و در قیامت اثری از آن افتراءاتشان نمی‌بینند،
- در نتیجه در آخرت زیانکارترین افراد نیز همینهايند!“

این آیه شریفه مشتمل بر دو نکته است:

- یکی اینکه می‌فرماید کفار نفس خود را خاسر کردند،
- دوم اینکه می‌فرماید افترائی که یک عمر مرتکب آن شدند در آخرت اثری از آن نمی‌یابند.

وقتی آدمی چیزی را برای نفس خود بخرد که مایه هلاکتش باشد، و سرمایه عمر و مال و هر چیز دیگر را بدهد و در مقابل کفر و معصیت را بخرد در این معامله ضرر کرده و این ضرر را خودش برای خود فراهم آورده است. و اما ضلالت در افترائی که بستند علتش این است که عقاید خرافی که داشتند دروغ بود، یعنی وهمی بود که در خارج واقعیت نداشت، خرافاتی بود که هوا و هوسهای دنیوی آن را در نظرشان جلوه داده بود، و با برچیده شدن زندگی دنیا و هیچ و پوچ شدن هوا و هوسها، آن اوهام و خرافات نیز جلوه و رنگ خود را می‌بازد، و معلوم می‌شود چیزی جز دروغ و افتراء نبوده، در آن روز هر کسی می‌فهمد که حق مبین تنها خدای تعالی بوده و آنچه را حق می‌پنداشتند چیزی جز خیال نبوده است.

- ” لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون!
- حقا این خرافه‌پرستان در آخرت زیانکارترین افراد خواهند بود!“

وجه زیانکارتر بودنشان در آخرت - اگر فرض کنیم منظور، زیانکارتر از سایر معصیت‌کاران باشند- این است که سایر گنهکاران امید نجات دارند، اما اینها به خاطر کفر و عنادشان نفس خود را خاسر و ضایع و هلاک کردند، در نتیجه دیگر امیدی در نجاتشان از آتش آخرت نیست، همانطور که در دنیا با حفظ آن عنادی که داشتند امیدی به رستگاری و برگشتن از کفر به سوی ایمان در آنان نبود.

ظاهر آیه این است که می‌خواهد اخسرین - زیانکارترین را منحصر در آنان کرده بفرماید: این طایفه از تمامی طوایف گنهکار خاسرترند!

آیه ۲۱ و ۲۲ سوره هود المیزان ج: ۱۰ ص: ۲۸۵

خسارت‌بارترین‌ها در قیامت

- ” إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَّهُمْ أَعْمَلُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ،
- أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ،
- کسانی که به آخرت ایمان ندارند اعمالشان را به نظرشان آراسته‌ایم که تا کور دل باشند،
- آنها کسانی هستند که عذاب سخت دارند و آنان خود در آخرت زیانکارترینند.“

معنای زینت دادن عمل این است که، عمل را طوری قرار دهند که آدمی مجذوب و شیفته آن شود و کسانی که ایمان به آخرت ندارند از آنجایی که آن روز را که

غایت مسیر انسان است قبول ندارند، بناچار آنان می‌مانند و دنیا، و معلوم است که دنیا هم نمی‌تواند غایت اعمال قرار گیرد، پس این بی‌نویان که دست به دامان اعمال خود می‌زنند، در راه زندگی متحیر و سرگردانند، زیرا هدفی ندارند تا با اعمال خود به سوی آن هدف بروند.

” اولئك الذين لهم سوء العذاب و هم فى الآخرة هم الاخسرون،“ این جمله تهدیدی است به مطلق عذاب، چه دنیوی و چه اخروی، چون دنبالش عذاب خصوص آخرت را خاطر نشان می‌سازد و می‌فرماید: ” و هم فى الآخرة هم الاخسرون،“ پس معلوم می‌شود جمله اول مربوط به مطلق عذاب است و شاید وجه اینکه می‌فرماید: اینان در آخرت أخسرون- زیانکارتران هستند، این است که نامه اعمال سایر گناه کاران، هم مشتمل بر گناه است و هم مشتمل بر ثواب، که مطابق آن اعمال، جزا داده می‌شوند، اما این بیچارگان گناهانشان در نامه‌ها ثبت شده، اما ثوابهایشان و کارهای نیکشان حبط شده و ثبت نگشته است.

آیه ۵۴ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۴۸۲

حمل بار گناه دیگران در قیامت

– ” وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ،
– و باید که بارهای خود را با وزر بارهای دیگران حمل کنند و روز قیامت به یقین از افتراهایی که بسته‌اند بازخواست خواهند شد.“

کفار نمی‌توانند عین خطاهای مؤمنین را حمل کنند، برای اینکه خطای هر کسی به گردن خود اوست، و لیکن خطاهای خود را با مثل وزر و وبال مؤمنینی که به دست آنان کافر شده‌اند، حمل می‌کنند بدون اینکه چیزی از وبال خود آن شخص از ایمان برگشته، کم شود، اما از وبال آنان کم نمی‌شود، برای اینکه به اختیار خود دست از اسلام برداشتند، و اما مشرکین که مثل خطاهای آنان را با خطاهای خود حمل می‌کنند، برای اینکه باعث گمراهی آنان شدند، پس دو عذاب خواهند دید یکی برای ضلالتشان و یک عذاب دیگر برای اضلالشان .

پس می‌توان گفت آیه مورد بحث در معنای آیه ” لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ،“ می‌باشد.

آیه ۱۳ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۶۰

هر کسی بار گناه خویش می‌کشد!

– ” قُلْ أَعْيَبَ اللَّهُ أَبْعَى رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ،

- بگو آیا به جز خدا پروردگاری بجویم با اینکه پروردگار هر چیزی است و هیچ نفسی از شما کار(زشتی) نمی‌کند مگر به زیان خود و هیچ حاملی بار(گناه) دیگری را بر نمی‌دارد، سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و به شما خبر می‌دهد در آنچه اختلاف داشتید!

مجموع دو جمله: "وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا" و "وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى"، یک معنا را افاده می‌کنند، و آن این است که: هر کس هر چه می‌کند مانند سایه‌ای به دنبالش هست، و از او به دیگری تجاوز نمی‌کند، و این مفاد آیه: "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ" است که می‌فرماید: هر کس گروگان عملی است که کرده است.

بطور کلی اشخاص هیچ عمل زشتی نمی‌کنند مگر اینکه خود صاحبان عمل، وزر و وبال آن را به دوش خود خواهند کشید، و هیچ کس وزر دیگری را به دوش نمی‌کشد، و این آثار سوء همچنان باقی است تا روزی که خلائق به سوی پروردگار خود بازگشت کنند، و پروردگار با کشف حقایق اعمال بندگان جزای آنان را بدهد.

آیه ۱۶۴ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۵۴۶

هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد!

- " أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ؟ "

- و نمی‌داند که هیچ گنهکاری گناه دیگری را تحمل نمی‌کند، و به گردن نمی‌گیرد؟ "

وزر به معنای ثقل است، ولی استعمالش بیشتر در گناه رواج یافته، و کلمه وازرة به معنای گنهکار است که باید سنگینی گناه را تحمل کند.

می‌فرماید: هیچ انسانی گناه انسانی دیگر را تحمل نمی‌کند، یعنی نفس هیچ کس به گناهی که دیگری کرده آلوده نمی‌شود، و قهرا هیچ کس هم به گناهی که دیگری کرده عقوبت و مؤاخذه نمی‌شود .

آیه ۳۸ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۷۵

هیچ بار برداری بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد!

- " وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلَهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يُخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَىٰ اللَّهِ الْمَصِيرُ، "

- هیچ بار برداری بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و اگر کسی که بارش سنگین است برای برداشتن آن کسی را دعوت کند چیزی از آن را بر ندارد اگر چه خویشاوند باشد، تو فقط کسانی را که نادیده از پروردگار خود می‌ترسند و نماز برپا کنند بیم

می‌دهی، هر که تذکیر کند برای خویش تزکیه می‌کند و سرانجام به سوی خدا است.”

از گناه هم به وزر تعبیر می‌کنند و هم به ثقل همچنان که در قرآن کریم آمده یک جا فرموده: ”لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً“ و جایی دیگر همین مضمون را به عبارت ” و لِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ و اَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ“ آورده است.

پس می‌فهمیم که وزر، و ثقل، به یک معنا است، و معنای جمله چنین است که: هیچ نفسی در حالی که بار گناه خود را به دوش دارد، بار گناه شخص دیگر را به دوش نمی‌کشد، و لازمه این آن است که هیچ شخصی جز به آنچه خود به دوش می‌کشد بازخواست نشود، و تنها کیفر وزر و گناه خود را ببیند .

” و ان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء و لو كان ذا قربي،“ یعنی اگر شخص گرانباری که بار گناه به ستوهش آورده، به دیگری التماس کند که مقداری از بار او را بردارد و به دوش بکشد، احدی نیست که خواهش وی را بپذیرد، و چیزی از بار گناه او را برداشته و حمل کند، هر چند درخواست شده خویشاوند درخواست کننده باشد مثل پدر یا مادر یا برادر یا خواهر .

ایه ۱۸ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۸

وزر و وبال گناهان چه کسی را بر می‌دارند؟!

- ” لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ،
- آنها باید در روز قیامت بار گناهان خویش را بطور کامل و شمه‌ای از گناهان آن کسانی را که از روی جهل، گمراهشان می‌کنند بردارند، بدانید که بد باری برمی‌دارند.“

وزر دیگران را بر دوش کشیدن در حقیقت همان معنایی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیثی فرموده:

- ” من سن سنة حسنة كان له اجرها و اجر من عمل بها من غير ان ينقص من اجره شيء،

- هر کس سنت خوبی را باب کند و مردم را بدان عادت دهد، هم اجر عمل خود را می‌برد، و هم اجر هر کسی را که بدان عمل کند، بدون اینکه از اجر عاملین آن، چیزی کم شود، و هر کس سنت زشتی را باب کند، هم وزر آن عمل را بدوش خواهد کشید، و هم وزر هر کسی را که به آن عمل کند!“

در مساله باب کردن کار زشت یک وزر و عذاب بیشتر نیست، چیزی که هست با این یک عذاب دو نفر معذب می‌شوند، یکی عامل و یکی هم امر.

- وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمٍ هُودٍ!

- و این قوم عاد آیات پروردگارش را انکار نموده، فرستادگان او را نافرمانی کردند و گوش به فرمان هر جباری عناد پیشه دادند،
- نتیجه‌اش این شد که برای خود لعنتی در دنیا و آخرت بجای گذاشتند. قوم عاد به پروردگار خود کفر ورزیدند. مردم عاد قوم و معاصر هود پیامبر از رحمت من دور باشند!

قوم هود گرفتار سه خصلت نکوهیده بودند، یکی انکار آیات الهی، دوم نافرمانی انبیاء و سوم اطاعت کردن از جباران .

خدای تعالی وبال امر آنان را بیان کرده، می‌فرماید:

- ” وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
- یعنی به خاطر آن سه خصلت نکوهیده، لعنت در همین دنیا و در قیامت دنبالشان کرد و از رحمت خدا دور شدند.“

مصدق این لعن همان عذابی بود که آنقدر تعقیبشان کرد تا به آنها رسید و از بینشان برد، ممکن هم هست مصداقش آن گناهان و سیئاتی باشد که تا روز قیامت علیه آنان در نامه اعمالشان نوشته می‌شود و تا قیامت هر مشرکی پیدا شود و هر شرکی بورزد، گناهش به حساب آنان نیز نوشته می‌شود چون سنت‌گذار کفر بودند، همچنانکه قرآن کریم در باره همه سنت‌گذاران فرموده: ” وَ نَكْتَبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ.“

این معنای لعنتشان در دنیا بود و اما لعنتشان در روز قیامت مصداقش عذاب جاودانه‌ای است که در آن روز گریبانشان را می‌گیرد چون روز قیامت روز جزا است.

آیه ۵۹ و ۶۰ سوره هود المیزان ج: ۱۰ ص: ۴۵۴

گناه استکبار و انکار حق و آخرت

- ” اِلْهٰكُمۡ اِلٰهَٔ وَحِدٌ فَاَلَّذِيۡنَ لَا يُؤْمِنُوۡنَ بِالْاٰخِرَةِ قُلُوۡبُهُمۡ مُّكۡرَرَةٌ وَ هُمۡ مُّسۡتَكْبِرُوۡنَ،
- خدای شما خدای یکتاست، کسانی که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان به انکار حق خورده و خودشان مستکبرند.“

در این آیات، کافر را عبارت از کسی دانسته که به روز جزا ایمان نداشته باشد، چون ایمان به روز جزا مستلزم ایمان به وحدانیت خدا و رسالت رسولان او است.

” قلوبهم منكرة، “ یعنی دل‌هایشان منکر حق است. اینها که به روز جزا ایمان ندارند دل‌هایشان منکر حق است و نسبت به آن عناد و لجاج دارند، و می‌خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و بهمین جهت بدون هیچ دلیل و حجتی از انقیاد در برابر حق سر بر می‌تابند.

- ” لا جرم ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون انه لا يحب المستكبرين.“

و این تعبیر کنایه از تهدید به کیفری سخت است، محققا خدای تعالی آنچه را که ایشان پنهان می‌دارند و یا آشکار می‌سازند می‌داند، یعنی خدا می‌داند کارهایی که در نهان و آشکار می‌کنند، و بزودی آنان را به سزای اعمالشان می‌رساند و در برابر انکار و استکبارشان مؤاخذه می‌فرماید، زیرا او مستکبرین را دوست نمی‌دارد.

آیه ۲۲ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۳۳

بارسنگین گناه اعراض از قرآن

- "... وَقَدْ آتَيْنَكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا،
- مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا،
- خَلِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا،
- ... و به تو از نزد خود ذکری داده‌ایم،
- هر کس از آن روی بگرداند روز رستاخیز بار گناهی می‌برد،
- در گناهشان جاودانند و بارشان روز رستاخیز چه بد است."

کلمه "وزر" به معنای بار سنگین و گناه است، چون فرموده آن را روز قیامت حمل می‌کند. و اگر آن را نکره آورد برای این بود که بزرگی خطر آن را برساند. و معنای آیه این است که:

"کسی که از ذکر (یعنی از قرآن) اعراض کند او در روز قیامت ثقلی بسیار عظیم‌الخطر و صاحب اثری تلخ را، حمل خواهد کرد."

در این آیه گناه را از آن جهت که قائم به ایشان است تشبیه به ثقلی کرد که آدمی با همه سنگینی و مشقت که دارد به دوش خود بکشد آن وقت بطور استعاره همان گناه را وزر و سنگینی نامید.

"خالدین فیها و ساء لهم يوم القيامة حملا."

مراد از خالد بودنشان در "وزر" خلودشان در کیفر آن است یعنی عذاب که به طور کنایه فرموده خالد در وزرند.

آیه شریفه مورد بحث از روشن‌ترین آیات قرآنی است در اینکه دلالت می‌کند بر تجسم اعمال و اینکه آدمی در قیامت با عمل خودش معذب می‌شود و همواره و جاودانه با آن است.

"و ساء لهم يوم القيامة حملا - بار ایشان در روز قیامت بد باری است."

آیه ۹۹ تا ۱۰۱ سوره طه المیزان ج: ۱۴ ص: ۲۹۲

نقش قرین های شیطانی انسان

- ” وَ قَبِضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ،
- ما قرینان خوبی را که می‌توانستند داشته باشند به قرینان بدی تبدیل کردیم تا آنچه را دارند و آنچه را که آرزوی آنها را دارند در نظرشان جلوه دهند و فرمان عذاب خدا بر آنان حتمی شد آنچنان که در امت‌های گذشته از جن و انس حتمی شد چون که اینگونه امت‌ها زیانکار بودند.“

” فیضنا لهم قرناء،“ اشاره به این است که کفار استعداد این را داشتند که ایمان بیاورند، و تقوا پیشه کنند، و در نتیجه خدای تعالی قرین‌هایی برایشان معین کند، که ایشان را بیش از پیش تسدید و هدایت کنند، ولی با داشتن چنین استعدادی کفر ورزیدند، و مرتکب فسق شدند، و خدای تعالی به جای آن قرین‌ها، قرین‌های دیگر از شیطانها برایشان قرار داد، تا ملازم آنان باشند، و این را به عنوان مجازات در مقابل کفر و فسوقشان کرد.

” فزینوا لهم ما بین ایدیهم و ما خلفهم،“ یعنی آن قرینان سوء در نظر ایشان جلوه داد پیش رو و پشت سرشان را، که شاید مراد این باشد که هم لذت‌های مادی را که داشتند در نظرشان جلوه داد، و هم آنها را که آرزومند بودند داشته باشند، و در آینده بدست آورند.

” وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ،“ یعنی کلمه عذاب علیه ایشان ثابت و واجب شد، در حالی که در امت‌هایی شبیه به خود بودند، امت‌هایی از جن و انس که قبل از ایشان می‌زیستند.

و منظور از کلمه عذاب، آیه ” وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ،“ است، و نیز آیه: ” لَامِلُنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ،“ می‌باشد. و از آن آیه شریفه برمی‌آید که جنیان مانند آدمیان حکم مرگ در میان آنها جاری است.

آیه ۲۵ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۸۵

گنهکارانی که روز قیامت را فراموش می‌کنند!

- ” إِنَّ هَؤُلَاءِ يَجِبُونَ الْعُقَابَ وَ يُذْرُونَ وَ رَاءَهُمْ يَوْمًا نَقِيلًا،
- این مردم کافر غافل زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند و آن روز قیامت سخت سنگین را به کلی از یاد می‌برند.“

منظور از یوم ثقیل همان روز قیامت است. اگر خود روز را روز ثقیل خوانده، از

باب استعاره است، گویا شدت آن روز بار بسیار سنگینی است که نمی‌توان به دوشش کشید.

در آیه قبل فرمود: در برابر حکم پروردگارت صبر کن و نماز به پا دار و گنهکاران و کفار را اطاعت مکن! در اینجا اضافه می‌کند: برای اینکه این آثمین و کفار زندگی دنیا را دوست می‌دارند، و جز برای آن عمل نمی‌کنند، و روز شدیدی را که در پیش دارند رها می‌سازند، و یا از آن روز که حتما دیدارش خواهند کرد اعراض نموده، پشت سر خود می‌اندازند.

- ” یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین أعد لهم عذابا الیما،
 - داخل در رحمت خود می‌کند هر کسی را که بخواهد داخل آن کند، و نمی‌خواهد مگر داخل کردن کسی را که ایمان آورد و تقوی پیشه کند. “

این آیه سنت خدای تعالی را که در بندگانش از حیث سعادت و شقاوت جاری است بیان نموده، و این بیان را با ذیل آیه قبلی که گفتیم زمینه‌چینی برای این آیه است تحلیل می‌کند، در نتیجه می‌فهماند که سنت خدای تعالی در بندگانش یک سنت بی حساب و ناشی از جهالت نیست، بلکه او با هر یک از دو طایفه طوری عمل می‌کند که شایسته آن هستند، و به زودی هر دو طایفه را به حقیقت آنچه می‌کردند آگاه می‌سازد.

آیه ۲۷ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۲۲۷

گناه نابخشدنی در قیامت: ترک انفاق در دنیا

- ” وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ،
 - هر خرجی کرده‌اید به هر نذری ملتزم شده‌اید خدا از آن آگاه است، و ستمگران یاورانی ندارند! “

این آیه به چند نکته دلالت دارد:

نکته اول اینکه مراد از ظلم در خصوص این آیه، ظلم به فقرا و خودداری از انفاق بر آنان و حبس حقوق ایشان است، نه مطلق معصیت، برای اینکه مطلق معصیت انصار دارد، و می‌توان با کفاره آنها را از نامه عمل محو کرد، و یا به وسیله شفیعیان که یکی از آنها توبه است و یکی دیگر اجتناب از کبائر است و یکی دیگر شفیعیان روز محشر می‌باشند، از خطر کیفر آنان رهائی یافت، البته همه این انصار در ظلمهائی است که تنها جنبه حق الله دارند، نه حق الناس، آیه شریفه:

- ” لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ، “

که در آخرش دارد: ” و انیبوا الی ربکم “ راجع به یکی از انصار ظالمین است، که همان توبه و انابه باشد، و آیه: ” ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیناتکم، “ اجتناب از گناهان کبیره را یکی از انصار معرفی نموده و می‌فرماید: اگر از گناهان کبیره اجتناب

کنید ما این اجتنابتان را کفاره گناهانتان قرار می‌دهیم.

و آیه: ” و لا یشفعون الا لمن ارتضى“ سخن از شفیعان قیامت دارد، و از اینجا معلوم می‌شود که اگر یاور ستمکاران به خود را به صیغه جمع انصار آورد، برای این بود که گفتیم: منظور از ظلم مطلق معصیت است، که افرادی گوناگون دارد.

نکته دومی که جمله: ” و ما للظالمین من انصار“ بر آن دلالت دارد این است که ظلم مورد بحث در آیه، یعنی ترک انفاق، کفاره نمی‌پذیرد، پس معلوم می‌شود ترک انفاق از گناهان کبیره است، چون اگر از گناهان صغیره بود کفاره می‌پذیرفت، و نیز توبه هم نمی‌پذیرد، چون حق الناس است، و مؤید این معنا روایاتی است که فرموده: توبه در حقوق الناس قبول نیست، مگر آنکه حق را به مستحق برگردانند، و نیز شفاعت در قیامت هم شامل آن نمی‌شود، به دلیل اینکه در جای دیگر فرمود: ” الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون، عن المجرمین، ما سلکم فی سقر؟ قالوا لم نک من المصلین، و لم نک نطعم المسکین ... فما تنفعهم شفاعة الشافعیین .“

نکته سوم اینکه: این ظلم در هر کس یافت شود یعنی هر کس نافرمانی خدا را بکند و حق فقرا را ندهد چنین کسی مورد رضایت خدا و مصداق ” الا لمن ارتضى“ نخواهد بود، چون در بحث شفاعت گفتیم کسی که خدا دین او را نپسندد، در قیامت شفاعت نمی‌کند، از اینجا پاسخ این سؤال که چرا فرمود: ” ابتغاء مرضاة الله“ و نفرمود: ” ابتغاء وجه الله“ روشن می‌شود.

نکته چهارم اینکه: امتناع ورزیدن از اصل انفاق بر فقرا، در صورتی که فقرائی باشند و احتیاج به کمک داشته باشند از گناهان کبیره مهلک‌تر است، و خدای تعالی بعضی از اقسام این خودداری را شرک به خدا و کفر به آخرت خوانده است، مانند امتناع از دادن زکات، و فرموده:

” و ویل للمشرکین، الذین لا یؤتون الزکوة، و هم بالآخرة هم کافرون .“

آیه ۲۷۰ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۵۸۵

گمراهی ظالمان در قیامت

- ” فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ،
- أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ،
- پس این دسته‌ها میان خودشان اختلاف یافتند، وای بر کسانی که کافر بوده‌اند، از حضور یافتن در روزی بزرگ،
- روزی که سوی ما آیند چه خوب شنوند و چه خوب ببینند، ولی آن روز ستم‌گران در ضلالتی آشکارند.“

ستمگران در روز قیامت در گمراهی روشنی هستند، یعنی از کشف حقیقت

منتفع نگشته هدایت نمی‌شوند، بلکه به خاطر ستمشان همچنان بر ضلالت آشکار خود خواهند بود.

چون روز قیامت روز پاداش است نه روز عمل، پس در آن روز جز با آثار و نتیجه کرده‌های خویش مواجه نمی‌شوند، و اما اینکه آن روز، عمل را از سر بگیرند و به طمع پاداش فردا به کار نیک پردازند، نه، چون برای روز قیامت فردائی نیست، و به عبارت دیگر، ملکه ضلالت در دل‌های اینان رسوخ یافته، و به کلی این رنگ را به خود گرفته‌اند، و با آمدن مرگ از موطن اختیار منقطع می‌شوند و دیگر در هیچ کاری اختیاری ندارند، ناگزیر و مضطربند به اینکه به آنچه برای خود کسب کرده‌اند بسازند، راه گریز و تبدیلی هم ندارند، پس هر چه هم که حق برایشان منکشف شود و جلوه کند از آن سودی نمی‌برند.

آیه ۳۷ و ۳۸ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۶۴

بی ایمانی به آخرت، انحراف از صراط مستقیم

- وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ،
- و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه برمی‌گردند.“

کفار از حق کراهت داشته و گریزانند قهرا از صراط مستقیم انحراف دارند، و به بیراهه می‌روند.

اگر از میان همه صفاتی که کفار دارند تنها مساله بی ایمانی به آخرت را یاد آور شده، و به همان یکی اکتفا نموده، بدین جهت است که اصل اساسی دین حق، بر این مساله استوار است که آدمی دارای حیاتی جاودانه است و زندگی او با مرگ خاتمه نمی‌پذیرد و در آن حیات جاوید، سعادت دارد که باید آن سعادت را با اعتقاد حق و عمل حق به دست آورد، همچنان که در آن حیات جاوید شقاوتی دارد که بایستی از آن بپرهیزد، و معلوم است که وقتی مردمی به این چنین حیاتی معتقد نباشند، دیگر گفتگوی با آنان از سایر اصول دین و فروع عملی آن، اثری ندارد.

آیه ۷۴ سوره مومنون المیزان ج: ۱۵ ص: ۶۷

بند و زنجیرهای اهل دوزخ در دنیا

- ” إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ،
- وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَهُمُ قُهُمْ لَا يُبْصِرُونَ،
- ما به گردنشان غل‌هایی افکنده‌ایم که تا چانه‌شان را گرفته به طوری که دیگر نمی‌توانند سر پایین آورده خود را ببینند،

– ما از پیش رو و عقب سر سدی دورشان کشیده و ایشان را با آن پوشانده‌ایم دیگر جایی را نمی‌بینند.“

غل و زنجیرهایی که در اهل دوزخ به کار می‌رود، طوری است که بین سینه تا زیر چانه آنان را پر می‌کند، به طوری که سرهایشان رو به بالا قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌توانند سر را پایین آورند و راه پیش روی خود را ببینند، و آن را از چاه تمیز دهند. در این دو آیه حال کفار را در محرومیت از هدایت یافتن به سوی ایمان، و اینکه خدا آنان را به کیفر کفرشان و گمراهی و طغیانشان محروم کرده، مثل زده و مجسم ساخته است.

می‌فرماید: کسانی که از این کفار ایمان نمی‌آورند، برای این است که ما در گردنشان غل افکنده‌ایم و دستشان را بر گردنشان بسته‌ایم، و غل تا چانه‌شان را فرا گرفته و سرهایشان را بالا نگه داشته، به همین حال هستند، و نیز از همه اطراف آنان سد بسته‌ایم، دیگر نه می‌توانند ببینند و نه هدایت شوند.

این اوصافی که در این مثل و در نظایرش در قرآن برای مؤمنین و کفار ذکر شده، کشف می‌کند از اینکه برای انسان حیاتی دیگر در باطن این حیات دنیوی هست که از حس مادی ما پوشیده شده، و به زودی در هنگام مرگ و یا در روز بعث، آن حیات برای ما ظاهر و محسوس می‌شود.

نظایر این آیات و مثل‌های مورد بحث بر مبنای حقیقت‌گویی است، نه مجاز‌گویی.

آیه ۸ و ۹ سوره یس میزان ج: ۱۷ ص: ۹۳

گناهان مخفی چشم و دل

– ”يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ“

– او نگاه زیر چشمی چشمها را می‌داند و از آنچه در سینه‌ها نهفته است خبر دارد.“

مراد از خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ تمامی گناهان نیست، بلکه تنها آن گناهانی منظور است که برای دیگران هویدا نباشد و از آنان پوشیده باشد، مانند: ”سارقة النظر“ که به معنای نگاه‌های زیر چشمی و پنهانی است.

جمله: ”و ما تخفی الصدور“ به معنای وجوه کفر و نفاق و گناهان است که صاحبش آن را در نفس خود پنهان می‌داشت.

آیه ۱۹ تا ۲۰ سوره غافر (مؤمن) میزان ج: ۱۷ ص: ۴۸۶

مجرمین، و عناد و استکبار آنها در مقابل آیات خدا

- ” وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ ءآيَتِي تُنزَلُ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ،
- و اما کسانی که کافر شدند (به ایشان گفته می‌شود،) آیا نبود که آیات من بر شما تلاوت می‌شد و شما استکبار می‌کردید و مردمی مجرم بودید؟“

مجرم به معنای کسی است که متلبس به اجرام یعنی به گناه باشد. می‌فرماید: اما آن کسانی که کافر شده و حق را با اینکه ظاهر بود انکار کردند پس از در توبیخ به ایشان گفته می‌شود آیا حجت‌های ما برایت خوانده نمی‌شد و در دنیا برایت بیان نمی‌شد و این شما نبودید که از قبول آنها استکبار می‌ورزیدید و مردمی گنهکار بودید؟

آیه ۳۱ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۷۳

انکار معاد و وبال امر کفار

- ” أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،
- مگر خبر آن کسانی که قبل از این کافر شدند به شما نرسیده که چگونه در دنیا وبال کفر خود را چشیدند و در آخرت هم عذابی الیم دارند.“

از آنجا که مقتضای اسمای حسنی و صفات علیای مذکور در آیات قبلی این بود که خدای عز و جل برای مردم معادی برقرار کند، و آنان را دوباره به سوی خود برگرداند، لذا لازم بود این مقتضا را اعلام نماید، و نیز آنچه که بر مردم لازم است انجام دهند، و آنچه را که واجب است اجتناب کنند، و خلاصه شرع و دینی را که لازم است برای تامین سعادت معادشان داشته باشند، اعلام بدارد، و چون طرق این شرع رسالت است لذا لازم بود رسولانی بر اساس انذار از عقاب آخرت و تبشیر به ثواب آن و یا بگو بر اساس انذار از خشم خدا و تبشیر به رضای او، گسیل بدارد.

در آیه مورد بحث به منظور اشاره به این معنا سرگذشت اقوامی را به یاد می‌آورد که در زمانهای پیش زندگی می‌کردند، و نسبت به دین خدا کفر ورزیدند، و به همین جهت وبال امر خود را چشیدند، و در آخرت عذابی دردناک دارند، آنگاه از این یادآوری منتقل می‌شود به اینکه چرا کفر ورزیدند؟ و می‌فرماید: سبب کفرشان تکذیب رسالت بود، و سبب این تکذیبشان هم انکار بعث و معاد بود. و در آخر نتیجه می‌گیرد که پس بر مردم حاضر واجب است به خدا و رسولش و دینی که بر آن رسول نازل فرموده ایمان بیاورند.

زوال قوه تشخیص آدمی بوسیله گناهان

- ” کَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ،
- نه، بلکه در اثر اعمال زشتشان دلپاشان زنگار بسته است.“

کلمه ”ران“ به معنای غبار و زنگ و یا به عبارتی تیرگی است که روی چیز گرانبهایی بنشینند. یعنی گناهان مانند زنگی و غباری شد که روی جلای دلپاشان را گرفت، و آن دلها را از تشخیص خیر و شر کور کرد.

این زنگ بودن گناهان بر روی دلپاشی آنان عبارت شد از حائل شدن گناهان بین دلها، و بین تشخیص حق، آنطور که هست. از این آیه شریفه سه نکته استفاده می‌شود:

اول اینکه: اعمال زشت نقش و صورتی به نفس می‌دهد، و نفس آدمی را به آن صورت در می‌آورد.

دوم اینکه: این نقوش و صورتها مانع آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند، و میان آن و درک حق حائل می‌شود.

سوم اینکه: نفس آدمی بحسب طبع اولیش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن حق را آنطور که هست درک می‌کند، و آن را از باطل، و نیز خیر را از شر تمیز می‌دهد، همچنان که در جای دیگر فرمود: ” و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها.“

آیه ۱۴ سوره مطفین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۶

محرومین از توفیق الهی برای انجام عمل صالح

- ” وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى، وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى،
- و اما کسی که بخل بورزد و طالب ثروت و غنی باشد،
- و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند،
- اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار می‌سازیم.“

مراد از تکذیب به حسنی، کفر به وعده حسنی و ثواب خدا است، که انبیا آن را به بشر رسانده‌اند، و معلوم است که کفر به آن وعده، کفر به اصل قیامت است.

و مراد از ”فسنيسره للعسري“ خذلان و ندادن توفیق اعمال صالح است، به این گونه که اعمال صالح را در نظرش سنگین کند، و سینه‌اش را برای ایمان به خدا گشاده نسازد، و یا او را آماده عذاب کند.

” و ما یغنی عنه ماله إذا تردی،“ تردی به معنای سقوط از مکانی بلند است، که بر هلاکت هم اطلاق می‌شود، پس مراد از تردی در اینجا این است که چنین کسی وقتی در حفره قبر و یا در جهنم و یا در ورطه هلاکت سقوط می‌کند مالش به چه دردش می‌خورد؟

آیه ۱ تا آخر سوره لیل المیزان ج ۲۰ ص ۵۰۹

طغیان انسان از طریق ثروت، و کیفر شدید آن

- ” کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاغْفِي، أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى،
- چنین نیست که انسان حقشناس باشد مسلماً طغیان می‌کند،
- به خاطر اینکه خود را بی نیاز می‌بیند.“

این خبری است از آنچه در طبع بشر است، نظیر آیه زیر که خبر می‌دهد از اینکه بشر طبعاً ظلوم و کفرانگر است: ” ان الانسان لظلوم کفار . “

” ان راه استغنی، “ – این آیه می‌خواهد علت طغیان انسان را بیان کند، می‌فرماید: علت طغیان این است که او خود را بی نیاز از پروردگار خود می‌داند، پروردگاری که بر او انعام کرده و سراپای وجود او انعام وی است، و نعمت‌های بی شمار او را کفران می‌کند.

” ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی ارایت ان کذب و تولى الم یعلم بان الله یری،“ این شش آیه جنبه مثل دارد، و می‌خواهد به عنوان نمونه چند مصداق از انسان طاغی را ذکر کند، و نیز به منزله زمینه چینی است برای تهدید صریحی که بعداً به عقاب نموده، عقاب کسانی که از اطاعت او نهی می‌کنند، و نیز زمینه است برای امر به عبادتش .

” کَلَّا لئن لم ینتھ لفسعا بالناصیة ناصیة کاذبة خاطئة، “ مساله آنطور نیست که او پنداشته و خواسته است، و یا او نمی‌تواند چنین کند، سوگند می‌خورم که اگر دست از این بازداریش از نماز بردارد، و منصرف نگشته همچنان بنده ما را از نماز نهی کند، به طور مسلم ناصیه او را به شدت خواهیم گرفت، و به وضعی ذلت بار او را به سوی عذاب جذب می‌کنیم، آری ناصیه‌ای را که صاحبش کاذب است و به خطا سخن می‌گوید و عمل می‌کند، به شدت جذب خواهیم کرد.

” فلیدع نادیه سندع الزبانیة- آن وقت اهل مجلس خود را صدا بزند،

ما هم به زودی ماموران دوزخمان را می‌خوانیم.... “

آیه ۶ تا آخر سوره علق المیزان ج ۲۰ ص ۵۵۰

اخلاق منافقان

- " أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ، فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ،
- وَ لَا يُحِضْ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ،
- فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ،
- وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ،
- ای رسول ما آیا دیدی آن کس را که روز جزا را انکار کرد؟
- این همان شخص بی رحم است که یتیم را از در خود به قهر میراند،
- و کسی را بر اطعام فقیر ترغیب نمی‌کند،
- پس وای بر آن نمازگزاران، که دل از یاد خدا غافل دارند،
- همانان که اگر طاعتی کنند به ریا و خودنمایی کنند،
- و دیگران را از ضروریات زندگی منع می‌کنند.

این سوره تهدید کسانی است که خود را مسلمان معرفی کرده‌اند ولی متعلق به اخلاق منافقینند، از قبیل سهو از نماز، و ریا کردن در اعمال، و منع ماعون، که هیچ یک از اینها با ایمان به روز جزا سازگاری ندارد.

" فذلک الذی یدع الیتیم،" او کسی است که یتیم را به زور از در خانه خود می‌راند، و او را جفا می‌کند، و از عاقبت عمل زشتش نمی‌ترسد، و اگر روز جزا را انکار نمی‌داشت چنین جرأتی را به خود نمی‌داد، و از عاقبت عمل خود می‌ترسید، و اگر می‌ترسید به یتیم ترحم می‌نمود.

" و لا یحض علی طعام المسکین،" یعنی مردم را به اطعام طعام مسکین تشویق نمی‌کند.

" فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون،" یعنی آنهایی که از نمازشان غافلند اهمتامی به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باکی ندارند چه اینکه به کلی فوت شود و چه اینکه بعضی از اوقات فوت گردد، و چه اینکه وقت فضیلتش از دست برود و چه اینکه ارکان و شرایطش و احکام و مسائلس را ندانسته نمازی باطل بخوانند.

در آیه شریفه تکذیب‌گر روز جزا به چنین نمازگزارانی تطبیق شده، چنین نمازگزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی آن را منکر شود، کسی هم که تظاهر به ایمان می‌کند و نماز مسلمانان را می‌خواند، اما طوری می‌خواند که عملاً نشان می‌دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را تکذیب کرده است.

" الذین هم یراؤون،" کسانی که عبادت را در انظار مردم انجام می‌دهند، و یا در انظار بهتر و غلیظتر انجام می‌دهند، اینگونه افراد شکارچپانی هستند که با زبان شکار حرف می‌زنند، تا شکار بدامشان بیفتد، در بین مسلمانان خود را مسلمان‌تر از آنان جلوه

می‌دهند، و معلوم است اگر در بین اهل ملتی دیگر قرار بگیرند چهره آن مردم را به خود می‌گیرند.

” و یمنعون الماعون،“ کلمه ماعون به معنای هر عملی و هر چیزی است که به شخصی محتاج داده شود، و حاجتی از حوائج زندگی او را بر آورد، مانند قرض و هدیه و عاریه و امثال آن.

در روایات اسلامی در تفسیر قمی... در ذیل آیه شریفه ”الذین هم عن صلاتهم ساهون،“ آمده که منظور از این جمله کسانی هستند که به کلی نماز را ترک کنند، زیرا اگر صرف سهو آدمی را مستوجب ویل سازد، باید همه مستوجب باشند، چون هر انسانی و مسلمانی در نمازش سهو می‌کند، امام صادق علیه‌السلام در ذیل این آیه فرموده: منظور تاخیر نماز از اول وقت و بدون عذر است.

و در کتاب خصال از علی علیه‌السلام آمده که در ضمن حدیث چهارصد بندی فرمود: هیچ عملی نزد خدا محبوب‌تر از نماز نیست، پس مبدا هیچ کاری از کارهای دنیا شما را از نماز در اول وقتش باز بدارد، برای اینکه خدای عز و جل اقوامی را به همین جرم مذمت نموده و فرموده: ”الذین هم عن صلاتهم ساهون،“ یعنی کسانی که از در غفلت نسبت به امر نماز و اوقات آن سهل‌انگاری می‌کنند.

آیه ۱ تا آخر سوره ماعون المیزان ج ۲۰ ص ۶۳۳

فراموشی خدا

- ” فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ،
- انسان چنین است که وقتی گرفتار می‌شود ما را می‌خواند و همین که نعمتی به او ارزانی می‌داریم می‌گوید این از علم خودم به دست آمده لیکن همین نعمت فتنه و آزمایش اوست اما بیشترشان نمی‌فهمند.“

این مقتضای طبع هر انسانی است که به پیروی هوای نفس گرایش دارد و به نعمت‌های مادی و اسباب ظاهری پیرامونش مغرور است، پس انسان طبعاً هم فراموشکار است، هر وقت دچار گرفتاری شود، متوجه پروردگارش گشته و او را به خلوص می‌خواند و چون پروردگارش نعمتی به او ارزانی بدارد، آن نعمت را به خودش نسبت می‌دهد، و می‌گوید هنر خودم بود و پروردگارش را فراموش می‌کند، و نمی‌داند که همین خود فتنه‌ای است که با آن امتحانش می‌کند.

اینک در این آیه می‌فرماید که: این اعراض، مخصوص کفار معاصر آن جناب نیست، بلکه این مقتضای طبع هر انسانی است که به پیروی هوای نفس گرایش دارد.

خدای تعالی بعد از آنکه حال ستمگران را بیان کرد که از هر آیتی که بر حق دلالت می‌کرد روی‌گردان بودند و به حجت‌هایی بر علیه‌شان اقامه می‌شد گوش فرا نمی‌دادند و موعظه را نمی‌شنیدند و به عبرت، اعتنائی نداشتند، و در نتیجه همین سرسختی‌ها ربوبیت خدای تعالی و مساله بعث و حساب را منکر شدند و کارشان به جایی رسید که حتی دل‌هایشان از شنیدن نام خدای یگانه متنفر می‌شد.

”ثم اذا خولناه نعمة منا قال انما اوْتِيتَه على علم،“ چون نعمتی از ناحیه خود به او بدهیم که نعمت بودنش کاملاً روشن است، و همه می‌دانند که از ناحیه ماست، مع ذلک می‌گوید: این نعمت‌ها از دانش و زرنگی یا هنرمندی خودم است.

”قد قالها الذین من قبلهم فما اغنی عنهم ما كانوا یکسبون فاصابهم سینات ما کسبوا.“

اینک اقوام قبل از آنان شاهد صدق این حقیقتند، چون آنها هم همین سخنان را از در غرور گفتند، ولی کسب و تجارت و حول و قوه‌شان جلو هلاکتشان را نگرفت و همه به کیفر کرده‌های زشت خود رسیدند.

آیه ۴۹ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۱۴

ستمگرپایتان به ضرر شماست!

- ” فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بُغِيكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- ولی همینکه خدا نجاتشان می‌دهد دوباره بدون حق به ستمگری در زمین می‌پردازند. هان ای مردم! ستمگرپایتان به ضرر خودتان است، بهره‌ای از زندگی دنیا می‌برید، سپس بازگشتتان به سوی ما است، آن وقت است که ما شما را به آنچه می‌کردید خبر می‌دهیم.“

هر عملی که به عنوان طغیان و نیرنگ بر ما انجام دهید با تقدیر ما انجام می‌دهید، و آن عمل به دست و قدرت ما صورت می‌گیرد، پس با این حال چگونه می‌توانید بر ما طغیان کنید؟ بلکه همین عمل عینا طغیان شما علیه خودتان است، برای اینکه شما را از ما دور می‌سازد، و آثار سوء آن در نامه اعمالتان نوشته می‌شود، و به همین دلیل بغی و ستم شما علیه خود شما است، و انگیزه شما بر این طغیانگری رسیدن به زندگی مادی دنیا و بهره‌وری چند روزی اندک است، که در آخر بازگشتتان به سوی ما منتهی می‌شود، آن وقت به شما خبر می‌دهیم و در آنجا حقایق اعمالتان را برایتان روشن می‌سازیم .

آیه ۲۳ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۵۱

تفاوت توسل به مقربین درگاه خدا با بت پرستی

- " قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفِ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا،
- أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا،
- بگو آن الهه که به غیر خدا خدایانی می‌پندارید صدا بزنید و از آنها حاجت بخواهید خواهید دید که مالک بلاگردانی از شما را نیستند تا مکروه شما را برگردانیده محبوبتان را بیاورند،
- آنهایی که کفار به خدائیشان می‌خوانند و خدا را می‌خوانند و همه در جستجوی راهی به سوی پروردگار خویشند تا کدام منزلتی نزدیک‌تر به دست آورند به رحمت او امیدوار و از عذاب او ترسانند که عذاب پروردگارت لازم الاحترام است."

مساله توسل و دست به دامن شدن به بعضی از مقربین درگاه خدا به طوری که از آیه: "یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله"، برمی‌آید عمل صحیحی است و غیر از آن عملی است که مشرکین بت پرست می‌کنند، چرا که آنان متوسل به درگاه خدا می‌شوند، ولی تقرب و عبادت را نسبت به ملائکه و جن و اولیای انس انجام می‌دهند، و عبادت خدای را ترک می‌کنند، نه او را عبادت می‌کنند و نه به او امیدوارند و نه از او بیمناک، بلکه همه امید و ترسشان نسبت به وسیله است، و لذا تنها وسیله را عبادت می‌کنند، و امیدوار رحمت وسیله و بیمناک از عذاب آن هستند آنگاه برای تقرب به آن وسیله، که به زعم ایشان یا ملائکه است و یا جن و یا انس متوسل به بتها و مجسمه‌ها شده خود آن خدایان را رها می‌کردند، و بتها را می‌پرستیدند، و با دادن قربانیها به آنها تقرب می‌جستند.

آیه ۵۷ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۱۸۰

تفاوت بین شرک واقعی و شبهات فرقه‌ای

(درباره دوستی انبیاء و امامان الهی و تعظیم امر آنان)

سؤال: چه بسا اشخاصی اینطور بپندارند اینکه در ادعیه، رسول خدا و آل معصومینش شفیع قرار داده شده‌اند و به حق آنان از خدای تعالی درخواست شده و همچنین زیارت قبور آن حضرات و بوسیدن ضریحشان و تبرک جستن به تربتشان و تعظیم آثارشان همه مصادیقی است از شرکی که در شرع از آن نهی شده و همان شرک

وثنیت است، و استدلال کرده‌اند به اینکه اینگونه توجیه عبادی در حقیقت قائل شدن به تاثیر ربوبی برای غیر خدای تعالی است و این خود شرک است، و مگر بت پرستان چه می‌کردند؟ آنها نیز می‌گفتند: این بت‌ها شفعا ما در درگاه خدای سبحانند و ما اگر بت‌ها را می‌پرستیم برای این منظور است که ما را قدمی به درگاه خدا نزدیک سازند. و چه فرق است در پرستش کردن غیر خدا بین اینکه آن غیر خدا پیغمبری باشد و یا ولیی از اولیای خدا باشد و یا جباری از جباران و یا غیر ایشان، همه این پرستش‌ها شرکی است که در شرع از آن نهی شده است.

جواب: لیکن این اشخاص از چند نکته غفلت کرده‌اند:

اول اینکه ثبوت تاثیر برای غیر خدا چه تاثیر مادی و چه معنوی ضروری است و نمی‌توان آن را انکار کرد، خود خدای تعالی در کلام مجیدش تاثیر را با همه انواعش به غیر خدای تعالی نسبت داده و مگر ممکن است غیر این باشد؟ با اینکه انکار مطلق آن ابطال قانون علیت و معلولیت عمومی است که خود رکنی است برای همه ادله توحید، و ابطال قانون مذکور، هدم بنیان توحید است.

آری، آن تاثیری که خدای تعالی در کلام مجیدش از غیر خدای تعالی نفی کرده تاثیر استقلالی است که هیچ موحدی در آن سخنی ندارد، هر مسلمان موحدی می‌داند که هندوانه و سردیش، عسل و گرمیش در مزاج، از خدای تعالی است، او است که هر چیزی را آفریده و اثرش را نیز خلق کرده است. هیچ موحدی نمی‌گوید که: عسل در بخشیدن حرارت به بدن حاجتی به خدای تعالی ندارد.

و اما اینکه بگوییم: نه هندوانه سرد است و نه عسل گرم، و نه آب اثر سردی دارد و نه آتش اثر حرارت، در حقیقت بدیهیات عقل را انکار کرده و از فطرت بشری خارج شده‌ایم، خوب وقتی خدای تعالی بتواند به فلان موجود، فلان اثر و خاصیت را ببخشد چرا نتواند به اولیای درگاهش مقام شفاعت و وساطت در آمرزش گناهان و برآمدن حاجات را ببخشد و حتی در تربت آنان اثر شفا بگذارد؟

کسانی که به اهل شفاعت یعنی به اولیای خدا متوسل می‌شوند کارشان بدون دلیل نیست آنها می‌دانند که اولاً خدای تعالی در کلام مجیدش به افرادی که مرضی درگاهش باشند مقام شفاعت داده و فرموده:

- " و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون، "
- " و لا یشفعون الا لمن ارتضى ! "

و اگر در درخواستهایشان خدای تعالی را به جاه آن حضرات و به حق آنان سوگند می‌دهند در این عمل خود، دلیل دارند و آن کلام خود خدای تعالی است که

می‌فرماید: " و لقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون،" و نیز می‌فرماید: " انا لننصر رسلنا و الذين آمنوا."

و اگر آن حضرات را تعظیم می‌کنند و با زیارت قبورشان و بوسیدن ضریحشان اظهار محبت نسبت به آنان می‌کنند و با تربت آنان تبرک می‌جویند برای این است که این اعمال را مصادیقی برای تعظیم شعائر می‌دانند و به آیه شریفه: " و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب،" و آیه مودت به ذی القربی و به آیات دیگر و روایات سنت، تمسک می‌کنند.

پس چنین کسی که اینگونه اعمالی را انجام می‌دهد می‌خواهد وسیله‌ای به درگاه خدا برده و به آیه شریفه: " يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و ابتغوا اليه الوسيله،" عمل کرده باشد، پس این خود خدای تعالی است که ابتغاء وسیله به آن حضرات را تشریح کرده و دوست داشتن آنان و تعظیمشان را واجب فرموده و همین دوستی و تعظیم را وسائلی به درگاه خود قرار داده است و معنا ندارد که خدای تعالی محبت به چیزی و تعظیم آن را واجب کند و در عین حال آثار آن را تحریم نماید .

بنا بر این هیچ مانعی در این کار نیست که کسی از راه دوستی انبیاء و امامان الهی و تعظیم امر آنان و سایر آثار و لوازمی که برای محبت و تعظیم هست به درگاه خدا تقرب بجوید، البته این در صورتی است که دوستی و تعظیم و بوسیدن ضریح و سایر آثار محبت، جنبه توسل و استشفاع داشته باشد نه اینکه این امور و این اشخاص را مستقل در تاثیر بداند و یا این اعمال جنبه پرستش داشته باشد.

و من نمی‌فهمم این آقایان در باره حجر الاسود و استحباب بوسیدن آن و دست مالیدن به آن را در اسلام چگونه توجیه می‌کنند؟ و همچنین در باره خود کعبه چه می‌گویند؟ آیا طواف پیرامون کعبه و بوسیدن و استلام حجر شرکی است که در اسلام استثناء نشده؟ - که مساله شرک، حکم ضروری عقلی است و قابل تخصیص و استثناء نیست - و یا می‌گویند: این کار فقط عبادت خدا است (و کعبه) و حجر الاسود حکم طریق و جهت را دارد؟ اگر این را می‌گویند، از ایشان می‌پرسیم پس چه فرقی بین سنگ کعبه و بین غیر آن هست؟ اگر تعظیم غیر خدا بر وجه استقلال دادن به آن غیر نباشد و جنبه پرستش نباشد، چرا شرک شمرده شود؟ و تمامی روایات و آیاتی که بطور مطلق به تعظیم شعائر الهی و تعظیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دوست داشتن آن جناب و مودت با حضرتش و حب اهل‌بیتش و مودت آنان سفارش کرده و همچنین سفارشات دیگری از این قبیل، سفارش‌هایی است که بجا و هیچ اشکالی در آنها نیست.

فصل سوم

توبه و استغفار

توبه: استفاده از نسیم رحمت خدا

- " فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،
- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت
- و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است!

خدا را در ایام دهر نسیم‌های رحمتی است!

در میانه اسمائی که خدا به آدم تعلیم داده بود، چیزی بوده که برای معصیت کار بعد از معصیتش به درد می خورد، و چاره گناه او را می کرده، پس ای بسا تلقی آدم از پروردگار خود، مربوط به یکی از آن اسماء بوده است.

این را نیز باید دانست، که آدم علیه‌السلام هر چه که به خود ستم کرد، و خود را در پرتگاه هلاکت، و دو راهی سعادت و شقاوت، که همان زندگی دنیا است، افکند، بطوریکه اگر در همان مهبط خود، یعنی دنیا باقی می ماند، هلاک می شد، و اگر به سعادت اولی خود برمی‌گشت تازه خود را به تعب افکنده بود، پس در هر حال به نفس خود ستم کرد، الا اینکه با همین عمل، خود را در مسیر سعادت، و در طریق منزلی از کمال قرار داد، که اگر این عمل را نمی‌کرد، و به زمین نازل نمی‌شد، و یا بدون خطا نازل می‌شد، به آن سعادت و کمال نمی‌رسید.

آری اگر پدر و مادر بشر، به زمین نمی‌آمدند، کی می توانستند متوجه فقر، و ذلت، و مسکنت، و حاجت، و قصور، خود شوند؟ و چگونه بدون برخورد با تعب و زحمت و رنج زندگی، به روح و راحت در حظيرة القدس، و جوار رب العالمین می‌رسیدند؟

و برای جلوه کردن اسماء حسناى خدا، از عفو، و مغفرت، و رأفت، و توبه، و ستر، و فضل، و رأفت، و رحمت موردی یافت نمی‌شد چون مورد این اسماء حسناى خدا، گناه‌کارانند.

و خدا را در ایام دهر نسیم‌های رحمتی است، که از آن بهره‌مند نمی‌شوند، مگر گناه‌کارانی که متعرض آن شوند، و خود را در معرض آن قرار دهند.

پس این توبه همان است که به خاطر آن راه هدایت را به روی انسان گشودند، تا آنرا مسیر خود قرار دهند، و تنظیف منزلی است، که باید در آنجا سکونت کنند، و به دنبال همان راه و آن هدایت بود که در هر عصری، دینی و شریعتی برای بشر تشریح شد

دلیل این معنا کلام خدا است، که می‌بینی مکرر سخن از توبه آورده، و آنرا بر ایمان مقدم ذکر کرده، مثلا فرموده:

- " فاستقم كما امرت، و من تاب معك،
- آنطور که مامور شده‌ای استقامت بورز، هم خودت و هم هر کس که با تو توبه کرده!"

و نیز فرموده:

- " و انى لغفار لمن تاب و آمن،
- من آمرزنده‌ام برای هر کس که توبه کند، و ایمان آورد!"

آیه ۳۷ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۲۰۵

خدای آمرزنده گناه، پذیرنده توبه

- " غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ،
- آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و شدید العقاب و نعمت بخش، معبودی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست."

مغفرت و قبول توبه از صفات فعلیه خداست، و خدای تعالی همه روزه و لایزال گناهانی را می‌آمرزد و توبه‌هایی را قبول می‌کند.

مجموع غافر الذنب و قابل التوب به منزله یک صفت است و یک رفتار خدا با بندگان گنهکار را افاده می‌کند و آن این است که ایشان را می‌آمرزد، چیزی که هست گاهی با توبه، و گاهی بدون توبه و با شفاعت.

مقتضای غافر الذنب و قابل التوب بودن خدا، این است که هر فردی را که لیاقت و استعداد آمرزش و قبول شدن توبه را داشته باشد او را بیامرزد و توبه‌اش را قبول کند، و مقتضای اینکه او شدید العقاب است، نیز این است که هر کس را که مستحق عقاب است عقاب کند.

ناگزیر مقتضای این معنا آن است که مردم را به سوی صراط سعادت هدایت فرماید تا در نتیجه مردم به دو دسته تقسیم شوند، و سعید از شقی، و مهتدی از گمراه جدا گشته، آن را ترحم و این را عذاب کند.

” لا اله الا هو اليه المصير.“

آیه ۳ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۶۰

شروع توبه از آدم پدر بشر

- ” فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،
- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت
- و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است!“

تلقی به معنای گرفتن کلام است، اما با فهم و علم، و این تلقی در باره آدم، طریقه‌ای بوده که توبه را برای آدم آسان می‌کرده.

قصه منزل دادن به آدم و همسرش در بهشت، و سپس فرود آوردنش بخاطر خوردن از درخت، بمنزله مثل و نمونه‌ای است، که خدای تعالی وضع آدمیان را قبل از نازل شدن بدنیا، و سعادت و کرامتی که در منزل قرب و حظیره قدس داشت، و آن دار نعمت و سرور، و انس و نور، و آن رفقای پاک، و دوستان روحانی، و جوار رب العالمین، که داشت، به آن مثل مجسم ساخته است.

و همچنین این معنا را مجسم می‌سازد که انسان کذائی در مقابل آنهمه نعمت که در اختیار داشته، و بجای آنها گرفتاری، و بدبختی، و تعب، و خستگی، و مکروه، و آلام، را اختیار می‌کند، بجای اینکه سعی کند خود را بهمانجا که از آنجا آمده برساند، و برگرداند، بحیات دنیای فانی، و جیفه گندیده و پست آن میل می‌کند.

و نیز در قالب این مثال این معنا را بیان می‌کند: که نه تنها آدم را بعد از توبه‌اش به دار کرامت و سعادت برگردانید، بلکه هر انسانی که راه خطا پیموده، اگر برگردد، و بسوی پروردگار خود رجوع کند، خدای تعالی او را به دار کرامت و سعادتش برمی‌گرداند، و اگر برنگردد و همچنین دست بدامن زمین بزند، و هواهای نفس را پیروی کند، چنین کسی بجای شکر نعمت خدا، کفران ورزیده، و خود را بدار البوار کشانده، جهنمی که خود افروخته، و چه بد قرارگاهی است!

آیه ۳۶ و ۳۷ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۲۰۳

موضوع شرک و توبه در تمام شرایع الهی

قرآن کریم حکایت می‌کند که خدای تعالی خطاب کرد به آدم (که شریعتش اولین شریعت است،) و به او فرمود: ” و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون!“

وقتی طلب مغفرت ابراهیم جهت پدرش را حکایت می‌کند بلافاصله برای برائت ساحت مقدس او می‌فرماید: ” و ما کان استغفار ابراهیم لابیہ الا عن موعده و عدها ایاہ فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه .“

و از مسیح علیه‌السلام (که شریعتش آخرین شریعت سابق بر اسلام است،) حکایت می‌کند که گفت: ” انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماویہ النار و ما للظالمین من انصار !“

دقت در آیات مربوط به قیامت و بهشت و جهنم و همچنین آیات شفاعت و آیاتی که کلمات انبیاء را در دعوت‌های خود حکایت می‌کند، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که در همه شرایع این معنا گوشزد بشر شده که برای مشرک هیچ راه نجاتی نیست، مگر توبه قبل از مرگ!

قسمت اول: حقیقت توبه، و قوانین الهی حاکم بر آن

۱- انواع توبه

عنایت خدا به بنده

برگشت بنده به سوی خدا

- " فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،
- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت
- و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است!

توبه دو قسم است، یکی توبه خدا، که عبارتست از برگشتن خدا بسوی عبد، به رحمت، و یکی توبه عبد، که عبارتست از برگشتن بنده بسوی خدا، به استغفار، و دست برداری از معصیت .

و توبه بنده محفوف و پیچیده به دو توبه از خدا است، و در بین آندو قرار می‌گیرد، باین معنا که بنده در هیچ حالی از احوال، از خدای خود بی نیاز نیست، و اگر بخواهد از لجنزار گناه نجات یافته، توبه کند، محتاج به این است که خدا چنین توفیقی باو بدهد، و اعانت و رحمت خود را شامل حال او بسازد، تا او موفق بتوبه بگردد، و وقتی موفق بتوبه شد، تازه باز محتاج بیک توبه دیگری از خداست، و آن این است که باز خدا برحمت و عنایتش بسوی بنده رجوع کند، و رجوع او را بپذیرد، پس توبه بنده وقتی قبول شود، بین دو توبه از خدا قرار گرفته است، همچنانکه آیه: " ثم تاب عليهم ليتوبوا- پس خدا بسوی ایشان توبه آورد، تا ایشان توبه کنند،" بر این معنا دلالت دارد.

آیه ۳۷ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۲۰۴

۲- توبه فقط از مکان قریب برای عمل از روی جهالت

- " إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنَّ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَغْنَيْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا،

- اما خدای تعالی پذیرش توبه کسانی را به عهده گرفته که از در نادانی اعمالی زشت انجام داده، سپس بدون فاصله زیاد توبه کنند، و به سوی خدا برگردند، اینهاند که خدا هم سوبیشان بر می‌گردد، و خدا دانایی فرزانه است . و اما آنهایی که همچنان به کار زشت خود ادامه می‌دهند تا مرگشان فرا رسد، آنوقت می‌گویند: الان توبه کردم برای چنین مردمی بازگشتن نیست، و نیز برای کسانی

که در حال کفر می‌میرند، که ما برای آنان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.“

این آیه مشتمل است بر یکی از حقایق عالیه اسلام، و از تعالیم مترقی قرآنی، و آن عبارت است از حقیقت توبه و آثار و احکامش.

۳- معنی توبه خدا و توبه بنده

کلمه توبه به معنای برگشتن است، و در قرآن کریم هم در مورد خدای تعالی آمده و هم در مورد بندگان او همچنان که در آیه مورد بحث هر دو نوع توبه آمده است. توبه خدا به معنای برگشتن خدای تعالی به رحمتش به بنده، و توفیق توبه به بندگان دادن، و توبه بنده عبارت است از ندامت از گناه، و منصرف شدن از اعراض و روگردانی از عبادت.

توبه بنده به طوری که از قرآن کریم فهمیده می‌شود محفوظ است به دو توبه خدا.

توضیح اینکه: توبه عبد حسنه است، و حسنه نیازمند به نیرو است، و نیروی انجام حسنه از خدا است، او است که توفیق می‌دهد، یعنی اسباب فراهم می‌سازد تا بنده موفق و متمکن از توبه بشود، و بتواند از فرورفتگی در لجنزار گناه و دوری از خدا بیرون آید، و به سوی پروردگارش برگردد، آنگاه وقتی این موفقیت را یافت و به سوی خدا برگشت نیازمند به این است که خدای تعالی با یک رجوع دیگرش به رحمت و لطف و عفو و مغفرتش دل او را از لوث آن گناه پاک کند.

و این دو بازگشت از خدای سبحان دو توبه است، که توبه عبد در بین آن دو قرار می‌گیرد، اینک به دو آیه زیر که اولی توبه اول خدا، و آیه دوم توبه دوم خدا را خاطر نشان می‌سازد، توجه بفرمائید:

- ”ثم تاب عليهم ليتوبوا،
- سپس به سوی ایشان بازگشت تا ایشان بسویش باز گردند.“
- ”فاولئك اتوب عليهم،
- این توبه‌کارانند که من به سویشان بر می‌گردم!“

۴- وعده الهی برای قبول توبه بنده

چون مؤثر واقع شدن توبه به خاطر وعده‌ای است که خدای تعالی به بندگانش داده، و بر حسب آن وعده بر ضرر خود و به نفع بندگانش وفای به آن وعده را بر خود واجب ساخته، در نتیجه بر خود واجب کرده که توبه بندگانش را قبول کند، اما نه بطوری که غیر او چیزی را بر او تکلیف و واجب کرده باشد، حال چه اینکه این غیر را عبارت

بدانیم از عقل، بر خدا واجب می‌داند که توبه توبه‌کاران را بپذیرد، - و یا نفس الامر بدانیم، و یا واقع، و یا حق، و یا چیز دیگر، چون ساحت خدای عز و جل منزّه و مقدس‌تر از این است که محکوم حکم کسی، یا چیزی واقع شود، بلکه به این معنا است که خدای تعالی به بندگان خود وعده داده که توبه توبه‌کارانرا بپذیرد، و او خلف وعده نمی‌کند، پس معنای عهده داری قبول توبه توبه‌کاران و یا بگو و جوب این عمل بر خدا این است، و نیز همین معنا در هر واجب دیگری که می‌گوییم بر خدا واجب است منظور است .

و از ظاهر آیه شریفه بر می‌آید که اولاً در مقام بیان مساله توبه کردن خدا است، و اینکه هر جا توبه به خدا نسبت داده شود معنایش برگشت خدا به رحمت خود به سوی بنده است، نه اینکه منظور از توبه خدا هم توبه بنده باشد، گو اینکه لازمه توبه خدا، توبه بنده نیز هست، چون وقتی شرایط توبه خدای سبحان تمام باشد، لازمه لاینفک آن این است که شرایط توبه عبد نیز تمام شود.

و ثانیاً بر می‌آید که آیه شریفه در مقام بیان توبه بطور عموم است، چه اینکه بنده خدا با ایمان آوردنش از کفر و شرک توبه کند، و چه بعد از ایمان آوردنش به وسیله اطاعت از معصیت توبه کند، چون قرآن کریم هر دو قسم برگشتن را توبه خوانده در برگشتن به معنای اول می‌فرماید:

- "الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک!"

و در مورد برگشتن خدای به معنای دوم می‌فرماید:

- "ثم تاب علیهم...."

و این آیه شریفه در باره آن سه نفر مسلمان نازل شد، که از شرکت در امر جهاد تخلف کرده بودند .

۵- شمول توبه، و دخالت جهل و عناد در رد و قبولی آن

دلیل دیگر بر اینکه مراد از توبه در قرآن کریم توبه به معنای اعم است اعم از اینکه برگشت از شرک و کفر باشد، یا برگشت از معصیت، تعمیمی است که در آیه بعدی به چشم می‌خورد، چون در آن آیه که می‌فرماید: "و لیست التوبة..." هم متعرض حال کفار شده و هم حال مؤمنین، و بنا بر این مراد از جمله: "یعملون السوء بجهالة،" معنایی است عمومی، و شامل حال کافر و مؤمن، پس کافر هم در کفر ناشی از جهلش مانند مؤمن فاسق مصداق کسی است که به جهالتش عمل سوء میکند، یا از این بابت که منظور از عمل اعم از عمل قلب و عمل بدنی است، و کفر هم عمل قلب است، و یا از این بابت که کفر باعث اعمال سوء بدنی می‌شود، پس مراد از جمله "للذین یعملون السوء،" هم کافر است و هم فاسق، البته در صورتی که کفر و فسقشان از جهالت باشد نه از عناد و

طغیان .

منظور از جهل همان معنای لغوی کلمه است، و جهل در لغت مقابل علم است، چیزی که هست از آنجائی که مردم احساس می‌کنند که هر عملی که از آنان صادر می‌شود از روی علم و اراده‌شان صادر می‌شود، و چون اراده، همواره ناشی از نوعی حب و شوق است، چه اینکه فعل به حسب نظر عقلا فعلی باشد که باید در مجتمع صادر شود، و یا فعلی باشد که از نظر اجتماع نایستی صادر شود و آنهایی که در مجتمع عقل ممیز دارند اقدام به عمل زشت نمی‌کنند و عملی که نزد عقلا سزاوار نیست انجام نمی‌دهند، از این رو این درک و اعتقاد برایشان حاصل می‌شود که هر کس با انگیزه هوای نفس و دعوت شهوت با غضب مرتکب این گناهان و اعمال زشت بشود، در حقیقت واقعیت و حقیقت امر بر او پوشیده مانده، و کوران برخاسته در دلش چشم عقلش را که ممیز بین خوبی‌ها و بدی‌ها است پوشانده، و یا به عبارت کوتاه‌تر بگو دچار جهلش ساخته، و به همین جهت مردم در عرف و اصطلاح خود چنین کسی را جاهل می‌نامند، هر چند که با نظر دقیق و علمی خود این درک نوعی علم است، لیکن از آنجائی که علم گنه‌کار به زشتی گناه، و علت زشتی و مذموم بودن گناه، خاصیت و اثر علم را ندارد، چون او را از وقوع در قبح و شناعة باز نداشت، لذا بودن این علم را با نبودش یکسان شمرده‌اند.

پس گنه‌کار در عرف و اصطلاح مردم جاهل است، آری مردم حتی یک انسان جوان و کم تجربه را - هر قدر هم با سواد باشد - به خاطر غلبه هوی و هوس جوانی در او، و ظهور عواطف و احساسات دور و درازش جاهل می‌خوانند، باز به همین جهت است که مردم را می‌بینی که مرتکب کارهای زشت را اگر از عمل خود شرمسار و از پیروی هوا و هوس و عواطف نابجای خود خجل نباشد جاهل نمی‌نامند، بلکه او را معاند و مرتکب عمدی نامیده، و یا عنوانی نظیر اینها به او می‌دهند .

پس با این بیان روشن شد که جهالت در اعمال زشت تنها در صورتی است که مرتکب آن دستخوش کوران هوا و شهوت و غضب شده باشد، و اما در صورتی که به انگیزه عناد با حق مرتکب شده باشد، او را جاهل نمی‌دانند.

از نشانی‌های این جهل این است که وقتی کوران‌های نامبرده در دل صاحبش فروکش کند، و آتش شهوت یا غضب که او را وادار به ارتکاب گناه کرده بود خاموش گردد، و یا مانعی پیدا شود و نگذارد آن عمل زشت را انجام دهد، و یا در اثر فاصله زمانی زیاد از ارتکاب آن سرد شود، و یا گذشت دوران جوانی و ضعیف شدن قوای بدنی و مزاجش او را متوجه اعمال زشتی که قبلاً کرده بسازد، جهالتش زائل گشته عالم می‌شود، و نتیجه عالم شدنش این است که، از آنچه کرده و یا می‌خواسته بکند پشیمان می‌شود .

بخلاف فعلی که از روی عناد و عمد و امثال آن صادر شود، که چون علت صادر شدنش طغیان هیچیک از قوا و عواطف و میل‌های نفسانی نیست، بلکه امری است که مردم آن را در عرف و اصطلاح خود ناشی از بد ذاتی و خبث طینت و پستی فطرت می‌دانند که معلوم است که از بین رفتن طغیان قوا و هوا و هوسها از بین نمی‌رود، نه سریع و نه کند، بلکه مادام که صاحبش زنده است این حالت زشت نیز زنده است و هیچگاه صاحبش دستخوش ندامت فوری نمی‌شود، مگر آنکه خدا بخواهد او را هدایت کند.

بله گاهی می‌شود که معاند و لجوج دست از لجاجت و عناد و غلبه خواهی بر حق برداشته، در برابر حق خاضع می‌گردد، و به ذلت عبودیت تن در می‌دهد، در این هنگام که مردم کشف می‌کنند که عناد او ناشی از جهالت بوده، نه پستی فطرت، و خبث ذات، و در حقیقت هر معصیتی که از آدم سر بزند جهالتی است از انسان، و بنا بر این دیگر برای عنوان کلی معاند مصداقی باقی نمی‌ماند، مگر یکی، آن هم کسی است که تا آخر عمر با داشتن سلامتی و عافیت از عمل زشت خود دست بر ندارد.

و از اینجا روشن می‌شود که چرا در آیه مورد بحث نزدیک بودن توبه را قید کرد و فرمود: "ثم یتوبون من قریب".

این قید به ما می‌فهماند عامل ارتکاب عمل زشت اگر جهالت باشد تا آخر زندگی انسان دوام نمی‌یابد، و صاحبش را از این که روزی به تقوا و عمل صالح بگرداند نومید نمی‌سازد، و چون معاند و لجوج بر عمل زشت خود ادامه نمی‌دهد، بلکه به زودی از آن عمل منصرف می‌شود، پس مراد از کلمه "قریب" عهد قریب و یا ساده‌تر بگوئیم، فاصله نزدیک است، و منظور این است که گنه کار قبل از پیدا شدن علامتهای آخرت و فرا رسیدن مرگ توبه کند.

و گرنه صرف توبه فائده‌ای ندارد هر معاند لجوج هر قدر هم عناد و لجاجت داشته باشد، وقتی - به مرگ خود نزدیک می‌شود - در اثر دیدن وزر و وبال اعمال ننگینش از کرده خود پشیمان می‌شود، و از آنچه کرده بیزاری می‌جوید، اما این ندامت به حسب حقیقت ندامت نیست، او از طبیعت و هدایت فطرتش نادم نشده، بلکه حیل‌های است که نفس شیرین و حیل‌گرش برای نجاتش از وبال اعمالش اندیشیده، به دلیل اینکه اگر فرضاً از آن وبال مخصوص نجات یابد و مثلاً مرگش فرا نرسد، و بیماریش بهبودی یافته از لبه پرتگاه مرگ برگشته، زندگی سالم خود را باز یابد، دو باره به همان لجاج و عنادش و به همان اعمال زشتش بر می‌گردد، همچنان که قرآن در این باره فرموده:

۶- شرط سرعت در توبه

جمله: ”ثم يتوبون من قريب“، کنایه است از اینکه وقتی گناهی از آنان سر می‌زند در توبه کردن امروز و فردا و سهل‌انگاری نمی‌کنند، و فرصت را از دست نمی‌دهند. از آنچه گفتیم روشن شد که نمی‌خواهد بفرماید گناه همواره از روی جهالت است، و همه گنه‌کاران بدون درنگ توبه می‌کنند، بلکه می‌خواهد بفرماید: گناهکاری دو جور است، یکی از روی جهالت، و دیگری از روی عناد، و توبه هم دو جور است، یکی بدون درنگ، و یکی پس از دیدن نشانه‌های مرگ و آن توبه‌ای قبول است که بدون درنگ باشد، و آن گناهی توبه می‌پذیرد که ناشی از جهل باشد.

چون توبه عبارت است از برگشتن بنده به سوی خدای سبحان و برگشتن به عبودیت او، که در این صورت توبه خداوند به عبد نیز عبارت می‌شود، از اینکه خدا توبه بنده را بپذیرد، و عبودیت جز در زندگی دنیا که ظرف اختیار و موطن اطاعت و معصیت است، تحقق نمی‌یابد، و با ظهور نشانه‌های مرگ، دیگر اختیاری برای بنده نمی‌ماند، و دو راهی اطاعت و معصیت ندارد، تا راه اطاعت را انتخاب کند، همچنان که خدای تعالی در باره این موقعیت انسان فرموده:

– ”یوم یاتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنتم من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا .“

و نیز فرموده:

– ”فلم ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنت الله الّتی قد خلت فی عباده و خسر هنالك الکافرون!“

و سخن کوتاه اینکه برگشت معنای آیه به این است که خدای سبحان تنها وقتی توبه گنه کار را می‌پذیرد که گنه‌کاریش ناشی از استکبار بر خدا و باعث دروغین شدن توبه و فقدان تذلل عبودی نبوده باشد، و در امر توبه آنقدر امروز و فردا نکند که فرصت از دست برود.

بنا بر این توبه همه توبه‌کاران قبول است، مگر دو نفر: یکی توبه گنه کاری که در توبه کردن امروز و فردا می‌کند، تا لحظه مرگش فرا رسد و دوم توبه کافر بعد از مردنش.

آیه مورد بحث و آیه بعدیش در مقام اینند که ضابطه‌ای کلی در مساله توبه خدا، یعنی قبول توبه عبد بیان کنند، و اینکه گفتیم ضابطه‌ای کلی دلیلش، انحصاری است که از کلمه انما استفاده می‌شود، و آیه بعدیش مواردی را بیان می‌کند که توبه در آن پذیرفته نیست، و بیش از آن دو موردی که گفتیم استثنا نشده است.

۷- توبه های وقت گذشته و غیر قابل قبول

آیه دوم که کلمه اولئك در آن اشاره دارد به دوری توبه کاران در حین مرگ و بعد از مرگ و آن اشاره دلالت دارد بر دوری آنان از رحمت خدا، و آوردن جمع سوء سیئات دلالت دارد بر اینکه در مقام شمردن گناهان ایشان است.

در این آیه برای ختم شدن آن، دو نام علیم و حکیم آمده، با اینکه به ذهن می رسد خوب بود غفور و رحیم بیاید، چون در آیه سخن از گناه و توبه و آمرزش رفته است، لیکن علیم و حکیم آورد تا بفهماند اگر خدای تعالی باب توبه را فتح کرد، برای این بود که او به حال بندگانش، عالم است، می داند چقدر ضعیف و نادانند، و حکمتش هم این را اقتضا می کرد، چون متقن بودن نظام و اصلاح امور بشر احتیاج به فتح باب توبه دارد، و نیز از آنجائی که حکیم است فریب توبه های قلبی را نمی خورد، و ظواهر احوال بندگان را معیار قرار نمی دهد، بلکه دلهای آنان را می آزماید، پس بر بندگان او لازم است، از علم و حکمت او غافل نمانند، و اگر توبه می کنند توبه حقیقی کنند، تا خدا هم حقیقتا جوابشان را بدهد، و دعایشان را مستجاب کند.

– “ و لیست التوبة للذین یعملون السیئات ... ”

در این آیه شریفه تعبیر آیه قبلی را که می فرمود: بر خدا و به نفع گناه کاران است که توبه آنان را بپذیرد نیآورد، با این که می دانیم در این آیه نیز همان معنا منظور است، و می خواهد بفرماید: (بر خدا و به نفع اینگونه توبه کاران نیست که توبه شان را بپذیرد، و نمی پذیرد،) و لیکن خواست به این وسیله اشاره کند به اینکه رحمت خاصه الهی و عنایتش از این دو طایفه منقطع است، همچنان که گفتیم در آیه قبلی از گناه تعبیر به مفرد “سوء” کرد، و در این آیه به جمع “سیئات” تعبیر آورد، معلوم می شود در باره این دو طایفه عنایت دارد گناهانشان را بشمارد، و علیه آنان ضبط کند.

از اینکه جمله: “یعملون السیئات”، را مقید کرد به جمله: (تا وقتی که مرگشان فرا رسد)، استمرار گناه فهمیده می شود، حال یا به خاطر اینکه سهل انگاری در شتافتن به سوی توبه و امروز و فردا کردن در آن، خودش معصیتی است مستمر، که هر لحظه تکرار می شود، و یا به خاطر اینکه این سهل انگاری به منزله مداومت بر گناه است، و یا به خاطر اینکه غالبا خالی از تکرار معصیت نیست، یا تکرار همان معصیت اول یا گناهانی دیگر شبیه به آن.

و اینکه فرمود: “حتی اذا حضر احدهم الموت ...” و فرمود: “حتی اذا جاءهم الموت”،

یعنی فرمود: (وقتی مرگ یکی از شما برسد،) و فرمود: (وقتی مرگ شما برسد،) برای

این بود که دلالت کند بر اینکه افراد مورد نظر توبه را امری حقیر و بی‌اهمیت نشمارند، با اینکه مساله توبه اینقدر بی‌اهمیت نیست که مردم در طول زندگی خود هر کاری خواستند بکنند، و هیچ باکی نداشته باشند همین که مرگ یکی از آنان رسید تنها خود او برای اینکه از خطرها و مهلکه‌هایی که با مخالفت امر الهی برای خود آماده کرده نجات یابد بگوید: حالا دیگر توبه کردم!

پس امر توبه به این آسانی نیست، که گنه‌کار با صرف گفتن چند لفظ و یا صرف نیت توبه از همه مخاطر رهایی یابد.

از اینجا روشن می‌شود که مقید کردن جمله (تبت) به قید (الان) چه معنا می‌دهد، چون این قید به ما می‌فهماند که حضور مرگ و مشاهده کردن صاحب این سخن عظمت و سلطنت آخرت را باعث شده است که او بگوید: "انی تبت - من اکنون توبه می‌کنم!" پس چنین کسی منطقی خواهد داشت حال اگر به زبان نگوید به دل می‌گوید.

پس معنای جمله چنین می‌شود که من در این حال که مرگ را حق دیدم، و جزای حق را مشاهده کردم، اینک تائب هستم!؟

و خدای تعالی نظیر این بیان را از مجرمین حکایت کرده که روز قیامت چه می‌گویند آنجا که می‌فرماید:

- "و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون- و چه خوب بود تو و هر بیننده دیگر این حالت مجرمین را می‌دیدید که نزد پروردگارش سرها به زیر افکنده می‌گویند: پروردگارا دیدیم و شنیدیم، اینک ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح کنیم، که دیگر یقین بر ایمان حاصل گشت!"

این توبه از صاحبش قبول نمی‌شود، برای اینکه در حالی صورت می‌گیرد که از زندگی دنیا مایوس شده، و از هول و وحشت انتقال به دیگر سرای مطلع گشته آن یاس و این هول او را مجبور کرده به اینکه از اعمال چندین ساله خود توبه کند، و تصمیم بگیرد که به سوی پروردگارش برگردد، اما - ولات حین مناص- دیگر گذشته، چون زندگی دنیائی در بین نیست اختیار عملی هم از دست رفته است.

۸- برای مرگ در حال کفر توبه ای نیست!

- "... وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَافِرٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، ... و اما آنهایی که همچنان به کار زشت خود ادامه می‌دهند تا مرگشان فرا رسد، آنوقت می‌گویند: الان توبه کردم برای چنین مردمی بازگشتن نیست، و نیز برای

کسانی که در حال کفر می‌میرند، که ما برای آنان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.“

– ” وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارًا! “

این جمله معرف مصداق دوم است، از کسانی که توبه‌شان پذیرفته نیست، و او کسی است که عمری به کفر خود ادامه داده، و در حال کفر مرده، و بعد از مشاهده آخرت اظهار ایمان می‌کند خدای تعالی توبه او را نمی‌پذیرد، برای اینکه ایمان آوردنش که همان توبه او است در آن روز، سودی به حالش ندارد، و این معنا در قرآن کریم مکرر آمده که پس از مردن با وجود کفر هیچ راه نجاتی وجود ندارد، و اگر در خواستی بکنند اجابت نمی‌شود، از آن جمله، فرموده:

– ” الا الذين تابوا و اصلحوا و بينوا فاولئك اتوب عليهم و انا التواب الرحيم، ان الذين كفروا و ماتوا و هم كفار اولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين، خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون.“

و نیز فرموده:

– ” ان الذين كفروا و ماتوا و هم كفار فلن یقبل من احد هم ملء الارض ذهباً و لو افتدی به اولئك لهم عذاب الیم و ما لهم من ناصرین.“

نداشتن یاور نداشتن شفیع نیز هست.

اگر در آیه فوق قید مردن در حال کفر را آورد، برای این بود که بفهماند غیر کفار یعنی مؤمنین که در حال گنهکاری از دنیا می‌روند، و استکباری نسبت به خدای تعالی ندارند، و در توبه کردن مسامحه نورزیدند - چون در سابق گفتیم مسامحه در توبه توهین به مقام پروردگار و استکبار بر او است - که توبه چنین بنده‌ای هر چند با مردنش از دست رفته، ولی توبه خدا و برگشت او به سوی مغفرت و رحمتش امکان دارد، چون ممکن است بعد از مردن به وسیله شفاعت شافعان مشمول رحمت خدای تعالی قرار گیرد، و همین خود از جمله شواهدی است بر اینکه مراد از این دو آیه، بیان توبه و بازگشت خدا به بندگانش است، نه بیان حال توبه بنده و برگشتش به سوی خدا، و اگر آن را هم آورده به طفیل آن دیگری ذکر کرده است .

آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نساء میزان ج: ۴ ص: ۳۷۵ تا ۳۸۵

۹- نمونه توبه اضطراری و ایمان و اسلام منقضی شده

– ” وَ جَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ ءَأَمَّنتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَّنتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ،

– ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، فرعون و لشکریانش که به انگیزه بغی و یاغی گری آنها را دنبال می‌کردند غرق کردیم، فرعون در آن لحظه که داشت غرق می‌شد گفت: ایمان آوردم به خدایی که جز او معبودی نیست، همان خدایی

که بنی اسرائیل به وی ایمان آوردند، و اینک من از مسلمانانم.“

همینکه بالای غرق فرعون را دریافت، گفت ایمان آوردم به اینکه هیچ معبودی نیست به جز آن خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند.

آیا حالا ایمان می‌آوری؟ حالا که عذاب خدا تو را درک کرده؟ با اینکه ایمان و توبه هیچ کس در لحظه فرا رسیدن عذاب و آمدن مرگ از هر طرف، قبول نیست! و تو قبل از این عصیان کردی و از مفسدان بودی و عمرت را در معصیت خدا بسر بردی و توبه را در موقع خودش انجام ندادی، حال که وقت توبه فوت شده ایمان چه سودی به حالت دارد.

- ” فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه...! ”
 - ای فرعون ما بدن تو را از دریا نجات می‌دهیم و در می‌آوریم تا برای آنها که بعد از تو می‌آیند آیت و مایه عبرت باشی....“

آیه ۹۰ تا ۹۲ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۱۷۳

۱۰- توبه از عمل و شرط اصلاح عمل

- ” وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمْ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ”
 - و وقتی که مؤمنین به آیات ما نزد تو می‌آیند بگو سلام بر شما، پروردگار شما رحمت را بر خود واجب کرده که هر کسی از شما از روی جهالت عمل زشتی مرتکب شود و سپس توبه کرده عمل صالح کند، خداوند هم آمرزنده و مهربان است.“

خداوند رحمت را بر خود واجب کرده و محال است که کاری از کارهای او معنون به عنوان رحمت نباشد.

آیه مورد بحث، راجع به توبه است، تنها متعرض توبه از گناهان و کارهای ناستوده است، نه کفر و شرک، به دلیل اینکه فرموده: ” و من عمل منکم “ - یعنی هر کس از شما مؤمنین به آیات خدا، عملی انجام دهد.

جهالت در مقابل عناد، لجاجت و تعمد است. کسی که صبح و شام خدای خود را می‌خواند، و در صدد جلب رضای اوست، و به آیاتش ایمان دارد، هرگز از روی استکبار و لجاجت گناهی مرتکب نمی‌شود و گناهی هم که از او سر زند، از روی جهالت و دستخوش شهوت و غضب شدن است.

مقید کردن توبه به قید وَأَصْلَحَ برای این است که دلالت کند بر اینکه توبه وقتی قبول می‌شود که از روی حقیقت و واقع باشد، زیرا، کسی که حقیقتاً به سوی

خدای سبحان بازگشت نموده و به وی پناه برد، هرگز خود را به پلیدی گناهی که از آن توبه کرده و خود را از آن پاک ساخته، آلوده نمی‌کند، این است معنای توبه، نه صرف اینکه بگوید: اتوب الی الله و در دل همان آلوده‌ای باشد که بوده است. چگونه خداوند چنین توبه‌ای را قبول می‌کند و حال آنکه خود فرموده: "و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله."

صفات فعلیه خداوند از قبیل غفور و رحیم و ... ممکن است حقیقتاً مقید به زمان نشود، برای اینکه گر چه خدای سبحان رحمت بر بندگان را بر خود لازم و واجب کرده، و لیکن اثر این رحمت وقتی ظاهر می‌شود که در دل کافر نبوده و اگر گناهی از او سر میزند از روی نادانی باشد، و بعد از ارتکاب، توبه هم نموده و علاوه بر آن، عمل صالح هم انجام بدهد.

آیه ۵۴ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۱۴۸

۱۱- توبه حیلہ گرانه (ارتکاب گناه با نیت توبه)

- " اَقْتُلُوا یُوسُفَ اَوْ اَطْرَحُوْهُ اَرْضًا یَخْلُ لَکُمْ وَجْهٌ اَبِیْکُمْ وَ تَكُوْنُوْا مِنْ بَعْدِہٖ قَوْمًا صٰلِحِیْنَ،
- یوسف را بکشید، یا به سرزمینی دور ببندازیدش که علاقه پدرتان خاص شما شود، و پس از آن مردمی شایسته شوید."

یعنی بعد از یوسف، و یا بعد از کشتن یوسف، و یا بعد از طرد او که برگشت همه به یک نتیجه است با توبه از گناه، مردمی صالح شوید.

از این کلام استفاده می‌شود که برادران یوسف این عمل را گناه و آن را جرم می‌دانستند، و معلوم می‌شود که ایشان احکام دین را محترم و مقدس می‌شمردند و لیکن حسد در دل‌هایشان کورانی برپا کرده بود و ایشان را در ارتکاب گناه و ظلم جرأت داده طریقه‌ای تلقینشان کرده بود که از آن طریق هم گناه را مرتکب شوند و هم از عقوبت الهی ایمن باشند و آن این است که گناه را مرتکب شوند و بعد توبه کنند، غافل از اینکه اینگونه توبه به هیچ وجه قبول نمی‌شود، زیرا این مطلب وجدانی است که کسی که به خود تلقین می‌کند که گناه می‌کنم و بعد توبه می‌کنم چنین کسی مقصودش از توبه بازگشت به خدا و خضوع و شکستگی در برابر مقام پروردگار نیست، بلکه او می‌خواهد به خدای خود نیرنگ بزند و به خیال خود از این راه عذاب خدا را در عین مخالفت امر و نهی او دفع کند. پس در حقیقت چنین توبه‌ای تتمه همان نیت سوء اول او است نه توبه حقیقی که به معنای ندامت از گناه و بازگشت به خداست.

آیه ۹ سوره یوسف المیزان ج: ۱۱ ص: ۱۲۹

۱۲- اثر توبه حقیقی در بخشش گناهان بزرگ

- " وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ ءَامَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ،
 - و کسانی که کارهای بد کرده و پس از آن توبه آورده و مؤمن شده‌اند پروردگار تو از پی آن آمرزگار و رحیم است."
 این آیه گر چه عام است، و لیکن از نظر مورد به منزله استثنائی است برای جمله: "الذین اتخذوا العجل"، و بنا بر این، معنایش این می‌شود که: توبه اگر به معنای واقعی و حقیقیش برای کسی دست بدهد، حتی اگر برای گوساله‌پرستان هم دست بدهد خداوند آن را پذیرفته و مانعی برای قبول شدنش نیست.

آیه ۱۵۳ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۳۲۶

۱۳- فتاب علیکم! اثر توبه در بسط رحمت الهی

- "... عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ،
 - ... می‌داند که تشخیص دو ثلث و نصف و ثلث در فصول مختلف برای شما ممکن نیست به همین جهت بر شما بخشود..."
 مراد از اینکه فرمود: "فَتَابَ عَلَيْكُمْ"، یعنی "به همین جهت بر شما توبه کرد"، این است که به رحمت الهیه‌اش به طرف شما توجه و رجوع کرد و تکلیف شما را در این باب تخفیف داد، بنابر این، خدای تعالی بر بندگان خود توبه و رجوعی دارد، و آن این است که رحمت خود را بر آنان بسط دهد، و اثر این توبه خدا آن است که بندگان، موفق به توبه و رجوع به وی شوند و یا این است که موفق به هر اطاعتی گردند و یا این است که بعضی از تکالیف دشوار را به کلی بردارد، و یا در آن تخفیفی بدهد، که قرآن کریم در باره اولین اثر که برای توبه خدا شمردیم فرموده: "ثم تاب عليهم ليتوبوا."
 علاوه بر آن توبه، خداوند یک توبه دیگری دارد، و آن بعد از توبه بندگان است، و اثرش این است که توبه آنان را قبول نموده، گناهانشان را می‌آمرزد.

آیه ۲۰ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۱۷

۱۴- رابطه توبه و صدقه

- " خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوَاتِكَ سَكَنٌ لَهُمْ
 وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ،
 - أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،
 - از اموالشان زکات بگیر، تا بدین وسیله پاکشان کنی و (اموالشان را) نمو دهی، و در باره آنان دعای خیر کن که دعای تو مایه آرامش آنان است، و خدا شنوا و

دانااست،

– مگر ندانسته‌اند که آنکس که توبه از بندگان می‌پذیرد و زکاتها را می‌گیرد خداست، و خدا توبه پذیر و رحیم است.“

در این آیه توبه را با دادن صدقه ذکر کرده، برای این است که صدقه نیز خاصیت توبه را دارد، توبه پاک می‌کند، صدقه هم پاک می‌کند، و دادن صدقه توبه‌ای است مالی، همچنانکه در میان همه کارها، توبه به منزله صدقه است، یعنی صدقه از اعمال است و لذا جمله، “و ان الله هو التواب الرحيم”، را به صدر آیه عطف کرد، و در نتیجه در یک آیه جمع کرد میان توبه و تصدق، و میان دو اسم از اسامی خودش، یعنی توابع و رحیم، و خلاصه از آیه برآمد که تصدق و دادن زکات خود نوعی توبه است.

آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۵۱۲

۱۵- قبول کننده و استجاب کننده کیست!

– ” وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ،
 – وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ وَ الْكُفْرُونَ لَهُمْ
 عَذَابٌ شَدِيدٌ
 – و همو است خدایی که توبه را از بندگان می‌پذیرد، و از گناهان عفو می‌فرماید،
 و به آنچه می‌کنید دانا است،
 – و دعای کسانی که ایمان آورده اعمال صالح کردند مستجاب نموده، از فضل خود
 بیش از آنچه خواسته‌اند می‌دهد! و اما کفار عذابی سخت دارند!“

کلمه استجابت به معنای اجابت دعا است، و چون عبادت خود نوعی دعوت و خواندن خدای تعالی است، لذا از قبول عبادت آنان تعبیر به استجابت کرده، به دلیل اینکه دنبالش فرموده: “و یزیدهم من فضله،” چون ظاهر این جمله آن است که منظور از زیادت کردن فضل خدا، زیادت کردن ثواب باشد. و همچنین از اینکه در مقابل استجابت مؤمنین فرموده: و کافران عذابی شدید دارند این معنا استفاده می‌شود.

آیه ۲۵ و ۲۶ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۷۲

۱۶- شرایطی برای امید رستگاری

– ” فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ
 – و اما کسی که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح به جا آورد امید آن هست که از رستگاران باشد.“

آنچه درباره گرفتاری مشرکین در قیامت بیان شده درباره کسی بود که کفر بورزد، و به سوی خدای سبحان رجوع هم نکند، پس بنابر این کسی که رجوع کند و

ایمان بیاورد، و عمل صالح انجام دهد، امید آن هست که از رستگاران باشد. کلمه عسی در اینجا به معنای لغوی کلمه (امید) نیست، بلکه معنای تحقیق و حتمیت را می‌رساند، و خدای تعالی خواسته است، طبق رسم و عادت بزرگان بشر سخن بگوید، چون عادت مردان بزرگ این است که کاری را که می‌خواهند انجام دهند می‌گویند، امید است انجام دهم، ممکن هم هست همان معنای لغوی یعنی امیدواری منظور باشد، و خدای تعالی از طرف خود توبه‌کاران اظهار امید کرده باشد، که در این صورت معنای جمله این می‌شود که: آنهایی که توبه کرده و ایمان آورده، و عمل صالح کردند، در انتظار رستگاری باشند.

آیه ۶۷ سوره قصص المیزان ج: ۱۶ ص: ۹۶

قسمت دوم: استغفار، و قوانین الهی حاکم بر آن

۱- استغفار و توبه به درگاه پروردگار رحیم و ودود

- " وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ،
 - از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او بازگردید که پروردگار مهربان و دوستدار بندگان توبه کار است."
 - از خدای تعالی در باره گناهان خود طلب مغفرت کنید و با ایمان آوردن به او و به رسول او بسویش برگردید زیرا خدای تعالی دارای رحمت و مودت است و استغفار کنندگان و تائبین را رحم می‌کند و دوست می‌دارد.
 - از موارد استعمال دو کلمه رحیم و ودود بر می‌آید که "مودت" نوع خاصی از حب است و آن حبی است که آثار و پی‌آمدهایی آشکار دارد مثل، الفت و آمد و شد و احسان. به آیه زیر توجه فرمایید:
 - " وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ".
 - و اگر خدای تعالی را ودود خوانده به همین جهت است که او بندگان خود را دوست می‌دارد و آثار محبت خود را با افاضه نعمت‌هایش بر آنان ظاهر می‌سازد آن هم چه نعمت‌هایی که هیچ کس نمی‌تواند عدد آنها را بشمارد، همچنانکه خودش فرمود: " وَ ان تَعَدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا،" پس به این دلیل خدای تعالی نسبت به انسانها ودود است.
- آیه ۹۰ سوره هود میزان ج: ۱۰ ص: ۵۵۹

۲- هر طاعتی استغفار است!

- "... وَ مَا نُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مَنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ،
- و بدانید آنچه از کارهای خیر می‌کنید و از پیش برای خود می‌فرستید نزد خدایش می‌یابید، اما بهتر از آنچه که کردید و با أجری عظیم‌تر. و از خدا طلب مغفرت کنید که خدا آمرزنده و رحیم است."

می‌فرماید: هر اطاعتی که به نفع خود از پیش بفرستید، یعنی برای اینکه با آن زندگی آخرتی خود را تامین کنید، نزد خدا آن را خواهید دید، یعنی در روز لقاء الله آن را بهتر از همه کارهای نیک که می‌کردید، و یا بهتر از هر چیزی که در دنیا باقی می‌گذارید،

و پر اجرتر از آن خواهید یافت .

” و استغفروا الله ان الله غفور رحيم،“ سوره مزمل را با امر به استغفار ختم نمود، و در اینکه فرمود: به درستی خدا غفور و رحيم است اشعاری به وعده مغفرت و رحمت هم دارد، و بعید نیست مراد از استغفار انجام مطلق طاعات باشد، چون طاعات وسائلی هستند که با آن مغفرت خدا شامل حال آدمی می‌شود، پس می‌توان گفت: هر طاعتی استغفار است .

آیه ۲۰ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۱۹

۳- شرط استجاب استغفار: ادامه ندادن گناه

- ” وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَرِحُوا وَالَّذِينَ لَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَصِرُوا عَلَىٰ آثَارِهِمْ لَنْ يَرْضَىٰ اللَّهُ وَنَارُ اللَّهِ كَأْسًا لَمْ يَشْرَبْ وَلَنْ يَكُونُوا فِي سَعْدٍ ”

- نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سر زند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا استغفار کنند، که هیچ کس جز خدا نمی‌تواند گناه خلق را ببامرزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند. آنها هستند که پاداش عملشان آمرزش پروردگار است و باغهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، جاوید در آن بهشت‌ها منتعم خواهند بود، و چه نیکو است پاداش نیکوکاران عالم!

خدای تعالی در آیه مورد بحث استغفار را مقید کرد به جمله: ” و لم یصروا علی ما

فعلوا و هم یعلمون،“ در نتیجه فهمانید که تنها استغفار کسی مؤثر است که نخواهد آن عمل زشت را همچنان مرتکب شود، برای اینکه اصرار داشتن بر گناه هیاتی در نفس ایجاد می‌کند که با بودن آن هیات ذکر مقام پروردگار نه تنها مفید نیست، بلکه توهین به امر خدای تعالی نیز هست، و دلیل بر این است که چنین کسی از هتک حرمت‌های الهی و ارتکاب به محرمات او هیچ باکی ندارد، و حتی نسبت به خدای عز و جل استکبار دارد، با این حال دیگر عبودیتی باقی نمی‌ماند، و ذکر خدا سودی نمی‌بخشد.

و به خاطر همین علت بود که جمله نامبرده را با جمله: ” و هم یعلمون،“ ختم

فرمود، و این خود قرینه‌ای است بر این که کلمه ظلم در صدر آیه شامل گناهان صغیره نیز می‌شود، چون اصرار بر گناه موجب اهانت به امر خدا است، و نشانه آن است که چنین کسی هیچ احترامی و اهمیتی برای امر خدا قائل نیست، و مقام او را تحقیر می‌کند، و در این دلالت هیچ فرقی بین گناه صغیره و کبیره نیست، پس جمله: ” ما فعلوا “ اعم است از گناهان کبیره، و مراد از آن همان چیزی است که در صدر آیه ذکر کرد، چیزی که هست گناه صغیره اگر فاحشه نیست ظلم به نفس هست، (زیرا بتدریج ملکه گناهکاری را در نفس پدید می‌آورد.)

و جمله: "اولئك جزاؤهم مغفرة"، بیان اجر جزیل آنان است، و آنچه خدای تعالی در این آیه تذکر داده عین همان فرمانی است که در آیه "و سارعوا الى مغفرة من ربکم و جنة...." فرموده، یعنی سرعت بخرج دادن به سوی مغفرت، و به سوی جنت.

آیه ۱۳۵ و ۱۳۶ سوره آل عمران المیزان ج ۴ ص ۲۹

۴- وقت استغفار

- " قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ،
- قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ،
- گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه، که ما خطا کار بوده‌ایم،
- گفت: برای شما از پروردگارم آمرزش خواهم خواست، که او آمرزگار و رحیم است.

کافی به سند خود از فضل بن ابی قره از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که

فرمود:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده:

- بهترین وقتی که می‌توانید در آن وقت دعا کنید و از خدا حاجت بطلبید وقت سحر است، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود که: یعقوب به فرزندان خود گفت: "سوف استغفر لكم ربی،" و منظورش این بود که در وقت سحر طلب مغفرت کند.

در این معنی روایات دیگری نیز هست از جمله الدر المنثور از ابی‌الشیخ و ابن مردویه از ابن عباس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که شخصی از آن جناب پرسید چرا یعقوب استغفار را تاخیر انداخت؟ فرمود: تاخیر انداخت تا هنگام سحر فرا برسد چون دعای سحر مستجاب است.

آیه ۹۷ و ۹۸ سوره یوسف المیزان ج: ۱۱ ص: ۳۴۶

۵- مُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ

- « الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا ءَامِنًا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ،
- الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَنِينِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ،
- بندگانی که می‌گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهانمان را ببامرز و از عذاب آتش محفوظمان بدار!
- بندگانی که خویشتن‌دار و راستگو و اهل عبادت و انفاقگر و استغفار کنندگان در سحرگاهانند.»

در این آیه متقین را به داشتن پنج خصلت ممتاز توصیف کرده، که تقوای هیچ متقی خالی از آنها نیست.

صبر ، و اینکه این صفت اول ذکر شده به خاطر این است که مقدم بر خصلت‌های دیگر است، البته از آنجائی که در آیه، صبر را مطلق آورده، شامل همه صبرهای دیگر هم می‌شود: صبر بر اطاعت، صبر بر ترک معصیت، و صبر بر مصیبت .

صدق که هر چند حقیقتش به حسب تحلیل عبارت است از مطابق بودن ظاهر گفتار و کردار آدمی با باطنش، و لیکن اگر کلمه نامبرده را به این معنا بگیریم شامل تمامی فضائل می‌شود، دیگر حاجت نبود صابرین و قانتین و آن دیگر صفات را ذکر کند، پس قطعاً این معنای تحلیلی منظور نبوده، در نتیجه باید گفت که مراد از آن همان راستگوئی است و بس (و خدا داناتر است.)

قنوت به معنای خضوع برای خدای سبحان است، که شامل عبادات و اقسام اطاعت‌ها می‌شود.

انفاق که منفقین اسم فاعل از آن است، عبارت است از دادن مال به کسی که مستحق آن است.

استغفار در سحرها، که منظور از آن همان نماز شب و استغفار در آن است، و روایات وارده، استغفار در اسحار را به نماز شب، و استغفار در قنوت آخرینش که همان یک رکعت وتر است تفسیر نموده‌اند.

خدای تعالی در سوره مزمل، آیه ۱۹ و سوره دهر آیه ۲۹ بعد از یادآوری قیام در شب و تهجد و عبادت در آن استغفار را، راه انسانها به سوی پروردگارشان خوانده، و فرموده: «ان هذه تذكرة، فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلاً.»

آیه ۱۶ و ۱۷ سوره آل عمران المیزان ج ۳ ص ۱۷۶

۶- حوزه تاثیر استغفار

... " فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...
... از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن و برای دلجوئی آنان در کار جنگ مشورت نما...."

در این جمله خدای تعالی رسول گرامی خود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مامور کرد تا از آنان عفو کند تا در نتیجه بر اعمال ایشان اثر معصیت مترتب نشود و اینکه از خدا بر ایشان طلب مغفرت کند با اینکه مغفرت بالاخره کار خود خدای تعالی است.

عبارت " استغفر لهم،" هر چند مطلق است، و اختصاصی به مورد بحث آیه ندارد، و لیکن موارد حدود شرعی و امثال آن را شامل نمی‌شود، و چنان مطلق نیست که حتی اگر فردی مرتکب قتل شد او را هم ببخشاید و یا اگر زنا کرد تنها برایش طلب مغفرت کند و دیگر حد شرعی را بر او جاری نسازد، چون اگر اطلاق تا این مقدار شمول داشته

باشد باعث لغو شدن تشریح می‌گردد، علاوه بر اینکه جمله: ” و شاورهم فی الامر، “ که به یک لحن عطف بر مساله عفو و مغفرت شده، خود شاهد بر این است که این دو امر: یعنی عفو و مغفرت در چارچوب ولایت و تدبیر امور عامه بوده، چون اینگونه امور است که مشورت بر می‌دارد، و اما احکام الهی خیر، پس عفو و مغفرت هم در همان امور اداری جامعه است.

آیه ۱۵۹ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۸۷

۷- نقش استغفار در رفع بلاها و حوادث عالم

- ” وَ يَوْمَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مَجْرِمِينَ،
- و نیز گفت: ای مردم از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگردید تا پاران سودمند آسمان را پی در پی به سویتان بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید و زنهاری، به ناکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید.“

این آیه می‌فهماند ارتباطی کامل بین اعمال انسانها با حوادث عالم برقرار است، حادثی که با زندگی انسانها تماس دارد، اعمال صالح باعث می‌شود که خیرات عالم زیاد شود و برکات نازل گردد، و اعمال زشت باعث می‌شود بلاها و محنتها پشت سر هم بر سر انسانها فرود آید و نعمت و بدبختی و هلاکت به سوی او جلب شود، و این نکته از آیات دیگر قرآنی نیز استفاده می‌شود از آن جمله آیه زیر همین مطلب را بطور صریح خاطر نشان نموده، می‌فرماید: ” و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء و الارض.“

آیه ۵۲ سوره هود المیزان ج: ۱۰ ص: ۴۴۵

۸- اثر استغفار در رفع بلاها و فراوانی نعمتها

- ” فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا،
- يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا،
- وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا،
- به ایشان گفتم از پروردگارتان طلب مغفرت کنید که او بسیار آمرزنده است،
- که اگر چنین کنید ابر آسمان را مرتب بر شما می‌باراند،
- و به وسیله اموال و فرزندان یاریتان می‌کند و برایتان باغها رویانیده و نهرا جاری می‌سازد.“

این آیات نعمت‌های دنیایی را می‌شمارد، و از نوح علیه‌السلام حکایت می‌کند که به قوم خود وعده فراوانی نعمتها و تواتر آن را می‌دهد، به شرطی که از پروردگار

خود طلب مغفرت گناهان کنند.

پس معلوم می‌شود استغفار از گناهان اثر فوری در رفع مصائب و گرفتاریها و گشوده شدن درب نعمت‌های آسمانی و زمینی دارد، می‌فهماند بین صلاح جامعه انسانی و فساد آن، و بین اوضاع عمومی جهان ارتباطی برقرار است، و اگر جوامع بشری خود را اصلاح کنند، به زندگی پاکیزه و گوارایی می‌رسند، و اگر به عکس عمل کنند عکس آن را خواهند داشت.

این معنا از آیه شریفه زیر هم استفاده می‌شود که فرموده: "ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس،" و همچنین آیه زیر که می‌فرماید: "و ما أصابکم من مصیبة فیما کسبت ایدیکم،" و آیه شریفه: "و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء الأرض." "

آیه ۱۰ تا ۱۲ - سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۴۶

۹- نفاق استغفار ناپذیر

- " فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ،
- اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ،
- خدا به سزای آن خلف وعده‌ای که کردند و اینکه دروغ می‌گفتند، تا روزی که دیدارش می‌کنند در دل‌هایشان نفاق انداخت،
- برای ایشان آمرزش بخواهی و یا نخواهی، خداوند هرگز ایشان را نخواهد آمرزد هر چند هفتاد بار برایشان آمرزش بخواهی، و این بدان جهت است که ایشان به خدا و رسولش کفر ورزیدند و خداوند مردم فاسق و عصیانگر را هدایت نمی‌کند."

این آیه اولاً دلالت دارد بر اینکه خلف وعده و دروغ در سخن از علل نفاق و نشانه‌های آن است و ثانیاً بعضی از نفاقها هست که بعد از ایمان، به دل راه می‌یابد، همچنانکه برخی از کفرها بعد از ایمان می‌آید، و آن ارتداد است.

جمله: "ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم،" می‌رساند که از طبیعت مغفرت چیزی به ایشان نمی‌رسد، چه اینکه تو در باره آنها طلب مغفرت کنی و چه نکنی، چه یکبار و چه چند بار، چه زیاد و چه کم .

به دنبال آن، علت مطلب را بیان کرده و فرموده: برای اینکه ایشان به خدا و رسولش کافر شدند یعنی مانع از شمول مغفرت، کفر ایشان است به خدا و رسول، و این مانع با بود و نبود استغفار و یا کم و زیادی آن برطرف نمی‌شود، چون بود و نبود آن و

کم و زیادش کفر ایشان را از بین نمی‌برد.

و این مطلب برای هر کس در قرآن دقتی کند از واضحات است که از نظر قرآن هیچ امیدی به نجات کفار و منافقین بدتر از کفار نیست، مگر آنکه قبل از مرگ از کفر و نفاق خود توبه کنند.

منظور از "یوم یلقونه"، روزی است که خدا را ملاقات کنند، منظور از آن روز مرگ است که ظاهر آیه: "من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات"، آن را افاده می‌کند. منافقین بر نفاق خود باقی خواهند بود تا روزی که بمیرند.

- "و لا تصل علی احد منهم مات ابدًا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون"،

این آیه نهی می‌کند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از اینکه نماز میت بخواند بر کسی که منافق بوده، و از اینکه کنار قبر منافقی بایستد، و این نهی را تعلیل کرده است به اینکه چون کفر ورزیدند و فاسق شدند و بر همین فسق خود مردند، و این تعلیل تنها در این آیه نیامده، بلکه در هر جا که گفتگو از لغویت استغفار به میان آمده همین تعلیل ذکر شده است.

و از همه این موارد که ذکر شد برمی‌آید کسی که بخاطر احاطه و استیلا کفر در دلش فاقد ایمان به خدا گشته دیگر راهی بسوی نجات ندارد، و نیز برمی‌آید که استغفار جهت منافقین و همچنین نماز خواندن بر جنازه‌های ایشان و ایستادن کنار قبور ایشان و طلب مغفرت کردن، لغو و بی نتیجه است.

آیه ۷۷ و ۸۰ و ۸۴ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۴۷۴ و ۴۸۶

۱۰- استغفار ملائکه بر مؤمنین و توضیحی بر آن

- "الَّذِينَ يَخْمَلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ،

- آنان که عرش را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون عرش هستند پروردگار خود را حمد و تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که ایمان آورده‌اند استغفار می‌کنند که ای پروردگار ما سعه رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند بیامرزش و از عذاب جهنم حفظ فرما!

در این آیات خاطر نشان می‌سازد که مردم در مقابل نازل کردن کتاب و به پا خاستن دعوت به منظور مغفرت و قبول توبه گروهی و عقاب گروهی دیگر دو جورند:

یک طایفه آنهایند که ملائکه حامل عرش خدا و طواف کنندگان پیرامون آن

برایشان استغفار می‌کنند و آنان عبارتند از: توبه کنندگان که به سوی خدا بر می‌گردند و راه او را پیروی می‌کنند. و نیز صلحا از پدران و همسران و ذریه ایشانند.

و دسته دوم عبارتند از، کسانی که به جرم کفر ورزیدن به توحید، اهل عذابند. "الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به ..."، آن ملائکه‌ای که حامل عرشند، عرشی که تمامی اوامر و همه احکام الهی از آنجا صادر می‌شود، اوامر و احکامی که با آنها امور عالم تدبیر می‌شود، و نیز آن ملائکه‌ای که پیرامون عرشند، یعنی مقربین از ملائکه "یسبحون بحمد ربهم - خدا را منزه می‌دارند،" در حالی که این تنزیهشان همراه با ثنای پروردگارشان است.

"و یتستغفرون للذین امنوا،" - یعنی از خدای سبحان می‌خواهند تا هر کس را ایمان آورده بیامرزد.

"ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما" - این جمله حکایت متن استغفار ملائکه است، ملائکه قبل از درخواست خود نخست خدا را به سعه رحمت و علم ستوده‌اند، و اگر در بین صفات خداوندی رحمت را نام برده و آن را با علم جفت کردند، بدین جهت است که خدا با رحمت خود بر هر محتاجی انعام می‌کند و با علم خود احتیاج هر محتاج و مستعد رحمت را تشخیص می‌دهد.

"فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم!" ملائکه می‌گویند: خدایا حال که رحمت و علم تو واسع است، پس کسانی را که با ایمان آوردن به یگانگی تو و با پیروی دین اسلام، به سوی تو برگشتند، بیامرز و از عذاب جحیم حفظشان فرما. و این همان غایت و غرض نهایی از مغفرت است.

مراد از راهی که مؤمنین از آن پیروی کردند، همان دینی است که خدا برای آنان تشریح کرده، و آن دین اسلام است. و پیروی دین اسلام عبارت است از اینکه عمل خود را با آن تطبیق دهند. پس مراد از توبه این است که با ایمان آوردن به طرف خدا برگردند.

- ربنا و ادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ...!
- پروردگار! ایشان را در جنات عدن که وعده‌شان داده‌ای داخل فرما، هم ایشان را و هم پدران و همسران و ذریات ایشان را که صلاحیت دارند! به درستی و به راستی که تنها تو عزیز فرزانه‌ای!

در این آیه مجدداً ندای ربنا را تکرار کردند تا عطوفت الهی را بیشتر برانگیزند. و مراد از وعده‌ای که خدای تعالی داده، وعده‌هایی است که به زبان انبیایش و در کتب آسمانی‌اش داده است.

"و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریاتهم. . . پروردگارا و هر کس از ایشان و

پدران و همسران و فرزندان ایشان که صلاحیت داخل شدن بهشت را دارند، داخل بهشت‌های عدن بفرما!

این نکته از سیاق آیات به خوبی معلوم است که استغفار ملائکه برای عموم مؤمنین است و نیز معلوم است که مؤمنین را دو قسمت کردند: یکی آن مؤمنینی که خودشان توبه کرده و راه خدا را پیروی کردند که خدا هم وعده جنات عدن به ایشان داده است. و قسم دوم آن مؤمنینی که خودشان چنین نبوده‌اند و لیکن صلاحیت داخل شدن در بهشت را دارند و ملائکه قسم اول را متبوع و قسم دوم را تابع آنان خواندند. از این تقسیم برمی‌آید:

طایفه اول اشخاصی هستند که در ایمان و عمل کاملند، چون مقتضای حقیقت معنای ” الذین تابوا و اتبعوا سبیلک،“ همین است، لذا اول این طایفه را ذکر کردند و از پروردگار خود خواستند تا ایشان را بیامرزد و وعده بهشت عدنی که به ایشان داده در حقشان منجز فرماید.

و طایفه دوم در مقام و منزلت پایین‌تر از طایفه اولند، و کسانی هستند که ایمان و عمل صالح خود را به حد کمال نرسانده‌اند و ایمانی ناقص و ضعیف دارند و عملی زشت، ولی به طایفه اول منسوبند، یا پدر و یا فرزند و یا همسر آنهاست، لذا سپس این طایفه را ذکر کرده و از خدای تعالی درخواست کرده‌اند که این طایفه را هم به طایفه اول کاملین در ایمان در جنات عدن ملحق نموده، و از بدی‌ها حفظشان فرماید.

بنا بر این بیان، آیه شریفه مورد بحث در معنای آیه ” و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء،“ خواهد بود، با این تفاوت که آیه مورد بحث دامنه شمولش وسیع‌تر است، چون شامل پدران و همسران نیز می‌شود، به خلاف آیه سوره طور که تنها شامل ذریات می‌شود، و از نظر دیگر نیز وسیع‌تر است، چون در آیه سوره طور ایمان ذریه قید شده و در آیه مورد بحث صلاحیت ذریه و آباء و ازواج، و صلاحیت اعم از ایمان است.

” و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته ...“ مراد از سیئات آثار گناهان است که همان کیفر آنهاست، و اگر آثار گناهان را سیئات خوانده، بدین مناسبت است که کیفر بدی هم بدی است، همچنان که خدای تعالی فرموده: ” و جزاء سیئة سیئة مثلها.“

ظاهراً این آیه هم از آیاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه پاداش روز قیامت خود اعمال است، همچنان که کیفر اعمال زشت نیز خود آن اعمال است و امثال این گونه آیات در کلام خدای تعالی بسیار و مکرر آمده، مانند: ” انما تجزون ما کنتم تعملون.“

و به هر حال مراد از سیئات که ملائکه درخواست حفظ مؤمنین را از آنها کرده‌اند، هراس‌ها و شدایدی است که در روز قیامت همه با آن مواجهند، نه عذاب جهنم .
آیه ۷ تا ۹ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۶۸

۱۱- استغفار ملائکه بر اهل زمین

- " تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ قَوْحِهِنَّ وَ الْمَلَأَكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ،
این وحی آن قدر عظیم است که مبدأ نزولش یعنی آسمانها، نزدیک است از بالا شکافته شود و ملائکه هم که می‌بینند خداوند بندگان خود را مهمل نگذاشته به منظور هدایتشان وحی می‌فرستد او را تسبیح و حمد می‌گویند و برای سکنه زمین استغفار می‌کنند، و اعلام می‌دارند که بدانید خدا آمرزگار رحیم است."

" و الملائكة يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون لمن في الارض،" یعنی فرشتگان، خدای را از هر چه که لایق به ساحت قدسش نیست منزّه داشته، و او را با شمردن کارهای جمیلش ثنا می‌گویند. و یکی از چیزهایی که لایق ساحت قدس او نیست همین است که امر بندگان خود را مهمل گذارد، و آنان را به سوی دینی که خود تشریح می‌کند، و از راه وحی ابلاغ می‌فرماید هدایت نکند، با اینکه این هدایت یکی از کارهایی است که انجامش از ناحیه خدا جمیل و پسندیده است. و از خدای سبحان درخواست می‌کنند که اهل زمین را بیامزد.

و معلوم است که حصول این آمرزش سببی دارد که قبلا باید حاصل شده باشد، و آن سبب عبارت است از پیمودن طریق بندگی، و آنهم احتیاج به هدایت خود خدا دارد .

پس برگشت درخواست مغفرت برای اهل زمین به این درخواست است که خدا برای آنان دینی تشریح کند، و آنگاه کسانی را که به آن دین می‌گروند بیامزد.

" ألا ان الله هو الغفور الرحيم،" یعنی آگاه باش که خدای سبحان بدان جهت که متصف به دو صفت مغفرت و رحمت است، و او را به نام غفور و رحیم می‌خوانید، ساحت قدسش اقتضاء می‌کند که برای اهل زمین کاری کند و زمینه‌ای فراهم سازد که به مغفرت و رحمت او برسند و آن کار همین است که از راه وحی و رسالت دینی برایشان تشریح کند که به وسیله آن به سوی سعادت خود هدایت شوند.

آیه ۵ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۲

قسمت سوم: بحثی در موضوع و فلسفه تشریح توبه

عنوان و موضوع توبه

عنوان توبه با همه معانی که در قرآن کریم آمده از تعالیم حقیقی است که مختص به این کتاب آسمانی است. چون توبه به معنای ایمان آوردن از کفر و شرک هر چند در سایر ادیان آسمانی مانند دین موسی و عیسی علیهماالسلام نیز دایر است، اما نه از جهت تحلیل حقیقت توبه و سرایت دادن آن به ایمان بلکه به اسم اینکه، خود توبه ایمان است.

حتی از اصول مستقله‌ای که، آئین مسیحیت را بر آن اصول پی نهاده‌اند، بر می‌آید که اصلاً توبه فائده‌ای ندارد، بلکه ناممکن است که انسان از توبه‌اش بهره‌مند شود، مخصوصاً این معنا از مطالبی که در توجیه به دار آویخته شدن مسیح و جان خود را فدای بشر کردن آورده‌اند به خوبی مشاهده می‌شود.

ارباب کلیسا بعد از افراط در مساله توبه آنقدر در این مساله که آنرا محال می‌دانستند بی‌حد و مرز شدند، که به مردم گنهکار اوراق مغفرت می‌فروختند، و از این راه تجارت می‌کردند، کلیسایان که اولیای دین مسیحیت بودند گناهان گنهکارانی را که نزدشان می‌آمدند و به گناه خود اعتراف می‌کردند می‌آمرزیدند.

ولی قرآن کریم - نه آن راه تفریط را رفته و نه این راه افراط را بلکه حال انسان را از نظر دعوت شدن و هدایت پذیرفتنش تحلیل کرده، و دیده که انسان از نظر پذیرفتن هدایت او، و رسیدنش به کمال و کرامت و سعادت که باید در زندگی آخرتیش نزد خدای سبحان داشته باشد سعادت که برایش حیاتی و واجب بوده و در سیر اختیاری به سوی پروردگارش بی‌نیاز از آن نیست، به تمام معنا فقیر است یعنی فقر و تهیدستی در حاق ذات او است.

خدای تعالی چون می‌دانست که نزدیک شدن بشر به منزلگاه کرامت و استقرارش در مستقر سعادت موقوف بر این است که از آنچه او را به خطر می‌افکند منصرف شود، و اگر هم مبتلا بدان شده، از آن دل بر کند، و به سوی پروردگارش رجوع کند، به همین جهت خدای سبحان باب توبه را فتح نمود، توبه از کفر و شرک و توبه از فروعات آن، که همان گناهان باشد.

پس توبه به معنای رجوع به خدای سبحان، و دلزده شدن از لوٹ گناه و

تاریکی و دوری از خدا و شقاوت، مشروط بر این است که قبلا انسان به وسیله ایمان آوردن به خدا و روز جزا خود را در مستقر دار کرامت و در مسیر تنعم به اقسام نعمت اطاعتها و قربتها قرار داده باشد، و به عبارتی دیگر موقوف بر این است که قبلا از شرک و از هر گناهی توبه کرده باشد، هم چنانکه فرمود:

- " و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون!

- هان! ای مؤمنین، همگی به سوی خدا توبه برید، تا شاید رستگار گردید! "

پس توبه به معنای برگشتن به سوی خدا هم توبه از شرک را شامل می‌شود و هم توبه از گناه را، بلکه شامل غیر این دو نیز به بیانی که انشاء الله می‌آید می‌شود.

موضوع رجوع خدا به بنده

مطلب دیگر اینکه انسان از آنجائی که گفتیم فی نفسه سراپا فقر است، و به هیچ وجه مالک خیر و سعادت خود نیست، مگر به وسیله پروردگار خود، به ناچار در این رجوعش به سوی پروردگار نیز محتاج است به عنایتی از پروردگارش، و اعانتی از او، چون - در سابق هم گفتیم رجوع به خدای تعالی احتیاج به عبودیت و مسکنت به درگاه خدا دارد، که این محقق نمی‌شود مگر به توفیق و اعانت او، که همین توفیق توبه او و برگشتش به سوی بنده گنهکارش است که قبل از توبه عبد شامل حال عبد می‌شود، و سپس توبه عبد محقق می‌گردد، همچنانکه در قرآن کریمش فرمود:

- " ثم تاب علیهم لیتوبوا- سپس به سوی آنان برگشت تا ایشان نیز به سویش

برگردند."

و همچنین برگشتن بنده به سوی خدا وقتی سودمند است که خدای تعالی این توبه و برگشت را قبول کند که این خود توبه دوم خدای تعالی است، که بعد از توبه عبد صورت می‌گیرد هم چنانکه فرمود:

- " فاولئك یتوب الله علیهم- اینانند که خدای تعالی به سویشان بر می‌گردد."

اگر خواننده محترم - که خدایش توفیق دهد- آن طوری که باید مساله را مورد دقت قرار دهد خواهد دید که تعدد توبه خدای تعالی با قیاس به توبه عبد است، و گرنه توبه او یکی است، و آن عبارت است از رجوع خدای تعالی به رحمتش به سوی بنده که هم قبل از توبه عبد را شامل می‌شود و هم بعد از آن را، و گاه هم می‌شود که بدون توبه عبد شامل حال او می‌شود.

قبول شفاعت شفیع در حق بنده گنهکار در روز قیامت یکی از مصادیق توبه خدای تعالی است.

موضوع توبه و مسئله قرب و بُعد

مطلبی دیگر که تذکرش لازم است این که مساله قرب و بعد نزدیکی به خدا و دوری از او دو امر نسبی هستند، ممکن است بعد، در مقام قرب هم تحقق یابد، بعد از یک مرحله، و قرب به مرحله‌ای دیگر، و بنا بر این معنای توبه در باره رجوع بعضی از بندگان مقرب خدا نیز مصداق می‌یابد، چون موقف او را اگر مقایسه کنیم با موضع کسی که از او مقرب‌تر و به خدای تعالی نزدیکتر است، رجوع او به خدا، توبه می‌شود.

شاهد این گفتار ما توبه‌هایی است که خدای تعالی در کلام مجیدش از انبیای معصوم و بی‌گناه علیهم السلام حکایت فرموده:

از آن جمله در باره آدم علیه‌السلام چنین می‌فرماید: "فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه- پس آدم کلماتی را از پروردگارش دریافت نمود، و در نتیجه خدای تعالی توبه‌اش بپذیرفت."

و نیز در حکایت دعای ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام بعد از بنای کعبه می‌فرماید: "و تب علينا انك انت التواب الرحيم."

و از موسی علیه‌السلام حکایت می‌کند که گفت: "سبحانك تبت اليك و انا اول المؤمنين."

و در خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: "فاصبر ان وعد الله حق و استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشي و الايكار!"

و نیز در باره همان جناب می‌فرماید: "لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة."

و این توبه، توبه عمومی خدای سبحان است، که اطلاق آیات بسیاری از کلام مجیدش بر آن دلالت دارد، از قبیل آیه: غافر الذنب و قابل التوب خدائی که آمرزگار گناه و پذیرای توبه است، و آیه: "و هو الذى يقبل التوبة عن عباده- توبه را از بندگان می‌پذیرد." و آیاتی دیگر از این قبیل.

پس خلاصه آنچه تاکنون گفتیم این شد که:

۱- گسترش رحمت از ناحیه خدای تعالی بر بندگان و در نتیجه آمرزش گناهان ایشان و بر طرف ساختن پرده ظلمتی که از ناحیه معاصی بر دل‌هایشان افتاده - حال چه اینکه معصیت شرک باشد و چه پائین‌تر از آن - خود توبه خدا بر بندگان است، و برگشت بنده به سوی خدا و در خواست آمرزش گناهان و ازاله آثار سوء نافرمانیها از قلبش - چه اینکه شرک باشد و چه پائین‌تر از آن - خود توبه و رجوع بنده است به

پروردگار خودش.

۲- معلوم شد که توبه خدای تعالی بر بنده‌اش اعم است از توبه ابتدائی و توبه بعد از توبه بنده، و این توبه فضلی است از ناحیه خدای تعالی مثل سایر نعمت‌هایی که مخلوق خود را با آن متنعم می‌سازد، همانطور که هیچ بنده‌ای در آن نعمت‌ها طلبکار خدای تعالی نیست، هم چنین کسی توبه را بر خدا واجب و الزامی نکرده، و اینکه می‌گوییم عقلا بر خدا واجب است که توبه بنده‌اش را قبول کند، منظور ما از این وجوب چیزی جز آنچه از امثال آیات زیر استفاده می‌شود نمی‌باشد.

- " و قابل التوب "

- " و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون "

- " و ان الله یحب التوابین "

- " خدای تعالی توبه‌کاران را بسیار دوست می‌دارد "

- " و فاولئك یتوب الله علیهم- اینان همانهاییند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد، "

و از این قبیل آیاتی که خدا را به صفت توبه‌پذیری توصیف می‌کند، و بندگانرا به سوی توبه تشویق و به سوی استغفار دعوت می‌کند، و همچنین آیات دیگری که وعده قبول توبه می‌دهد، حال یا در صریح کلام و یا در لوازم آن، و خدای تعالی به فرموده خودش و به دلیل عقل خلف وعده نمی‌کند.

از اینجا روشن می‌شود که خدای سبحان در قبول توبه بنده مجبور نیست، بلکه او بدون استثنا هیچ چیز و هیچ حالت در همه احوال مالک مطلق همه چیز است، پس او می‌تواند توبه را قبول کند همچنانکه وعده‌اش را داده و می‌تواند نکند، همچنانکه باز خودش فرموده: " ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن نقبل توبتهم - محققا کسانی که بعد از ایمان آوردنشان کفر ورزیدند، و سپس کفر خود را از کفر نخستین خود شدیدتر کردند هرگز توبه‌شان پذیرفته نمی‌شود. "

ممکن است آیه زیر را نیز از این باب گرفت که می‌فرماید: " ان الذین آمنوا ثم

کفروا ثم آمنوا ثم کفروا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا. "

۳- بطوری که از همه آیات توبه چه آنها که نقل کردیم، و چه آنها که نقل

نکردیم استفاده می‌شود، توبه حقیقتی است که در نفس انسانی و قلب آدمی اثر اصلاحی دارد، و جان آدمی را آماده صلاح می‌سازد، صلاحی که زمینه است برای سعادت دنیا و آخرت او، و به عبارت دیگر توبه در آنجائی که نافع هست، یعنی شرائطش جمع است - در ازاله سیئات نفسانی اثر دارد، سیئاتی که آدمی را به هر بدبختی در زندگی دنیا و آخرتش می‌کشاند، و از رسیدنش به سعادت و استقرارش بر اریکه خوشبختی مانع

می‌شود.

و اما احکام شرعی و قوانین دینی به حال خود باقی است، نه با توبه‌ای از بین می‌رود، و نه با گناهی، بلکه چه بسا که بعضی از احکام به حسب مصالحی که در تشریح آن رعایت شده ارتباطی با توبه پیدا کند، و به وسیله توبه برداشته شود، لیکن این غیر آن است که بگوئیم خود توبه به تنهایی حکمی از احکام را بردارد، در آیه ۱۷ سوره نساء توبه باعث آن می‌شد که حاکم شرع دست از شکنجه مرد و زن زناکار بردارد، اما نه توبه به تنهایی بلکه بضمیمه اصلاح، فرمود: "فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما"

و همچنین در آیه زیر توبه را در صورتی مؤثر می‌داند که هنوز مجرم دستگیر نشده، و اما اگر دستگیر شد هر چه هم توبه کند حکم خدا بر او جاری می‌شود، و حکم خدا به وسیله توبه برطرف نمی‌گردد، و آن آیه این است: "انما جزاؤ الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلك لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم، الا الذین تابوا من قبل ان یقتلوا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم!" و از این قبیل آیاتی دیگر.

۴- آن ملاکی که به خاطر آن توبه در اسلام تشریح شد و قبلا بیانش گذشت همانا رهایی از هلاکت ناشی از گناهان و آثار سوء معاصی است، چون این رهایی وسیله رستگاری و مقدمه رسیدن به سعادت است، همچنانکه قرآن کریم فرمود: "و توبوا الی الله جمیعا ایه المؤمنون لعلکم تفلحون،"

و یکی از فوائد توبه علاوه بر این آن است که مفتوح بودن باب توبه، روح امید را در دل گنهکاران زنده نگه می‌دارد، و به هیچ وجه دچار نومیدی و خمودی و رکود نمی‌گردند، آری سیر زندگی بشر جز با دو عامل خوف و رجای متعادل مستقیم نمی‌شود، باید مقداری در دلش باشد، تا برای دفع مضرات برخیزد، و مقداری امید باشد تا او را به سوی جلب منافعش به حرکت در آورد، اگر آن خوف و این رجاء هر دو با هم نباشند، یا تنها خوف باشد، و یا تنها امید، آدمی هلاک می‌گردد همچنان که قرآن کریم از نومیدی زنه‌ار داده می‌فرماید: "قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم، و انیبوا الی ربکم !"

و تا آنجا که ما از غریزه بشری اطلاع داریم، بشر تا زمانی که در بازار زندگی شکست نخورده، و تلاشش بی‌نتیجه نگشته، روحش فعال و با نشاط و تصمیم‌هایش راسخ و محکم و تلاشش خستگی‌ناپذیر است، اما اگر در زندگی شکست بخورد، و اعمال و زحماتش بی‌نتیجه شود آرزویش به باد برود، آنوقت است که نومیدی بر دلش مستولی گشته و سستی ارکان او را فرا می‌گیرد، و ای بسا که کاری را که با زحمات زیاد پیش برده، در وسط راه رها کند و از راهی که رفته بر گردد، و برای همیشه از رستگاری و

رسیدن به هدف نا امید شود، توبه تنها و یگانه دواى این درد است، و بشر می تواند با توبه دل خود را همیشه زنده نگه دارد، و دل مشرف به هلاکت خود را دوباره از لبه پرتگاه هلاکت کنار بکشد .

از اینجا معلوم می شود توهمی را که ذیلا نقل می کنیم تا چه پایه ساقط و بی اعتبار است، و آن این است که بعضی گفته اند تشریح توبه و دعوت مردم به سوی آن، مردم را به ارتکاب معصیت، جری کردن، و بر ترک اطاعت جرأت دادن است، چون وقتی خاطر انسان جمع شد که خدا توبه اش را می پذیرد، و لو هر معصیتی که برایش پای دهد مرتکب شود، چنین اعتقادی جز زیادتر شدن جرأتش بر حرمت خدا، و فرورفتگی در لجنزار گناهان چیزی به بار نمی آورد، و معتقد بدان، در هر گناهی را می کوبد، و با خود می گوید بعدا توبه می کنم .

وجه ساقط بودن این توهم این است که اگر توبه تشریح شده، برای این منظور که توهم شده نبوده، بلکه برای این بوده که آراسته شدن به زیور فضائل جز با مغفرت و آمرزش گناهان ممکن نیست، و علاوه بر این تشریح شده تا خدای تعالی حالت امید را در دلها حفظ کند، و حسن اثر توبه در این باره جای انکار نیست، و این مفسر و یا دانشمند که گفته است توبه مستلزم جری شدن انسان بر هر معصیتی است، چون این فکر را ایجاد می کند، که من گناه می کنم و سپس توبه می کنم، این معنا از نظرش دور مانده که توبه ای که او انگشت رویش گذاشته توبه مورد بحث ما نیست، یعنی توبه حقیقی نیست، بحث ما در باره توبه ای است که انسان را از گناه دلزده کند، و گناه را از نظر انسان منفور سازد، نه این لقلقه زبانی که او رویش انگشت نهاده، زیرا این چنین توبه را همه دارند، هم قبل از گناه دارند، و هم در حال گناه، و هم بعد از آن، علاوه بر اینکه در چنین فرضی گنهکار قبل از گناه هم توبه دارد، و حال آنکه قبل از صادر شدن گناه ندامت که همان توبه واقعی است تصور ندارد، مگر آنکه مدعی آن خواسته باشد با خدای تعالی و رب العالمین خدعه و نیرنگ بکند، که معلوم است مکر و نیرنگ باز به خودش بر می گردد .

۵- نافرمانی خدا که برای آدمی موقف شرم آوری است آثار سوئی در زندگی

او دارد، و بشر هرگز از آنها دست بر نمی دارد، و توبه نمی کند، مگر به علم و یقین به زشتی آنها، که اگر چنین علمی برای انسان حاصل شود، اولاً ممکن نیست آدمی از آنچه تاکنون مرتکب شده پشیمان نگردد، و پشیمانی تاثیر خاص باطنی است، که از کار زشتی که انجام شده در دل پیدا می شود، و ثانیاً وقتی این حالت در دل پا بر جا می شود، که پاره ای افعال صالح و مخالف آن سیئات انجام دهد، اعمالی که بر رجوع و توبه او دلالت کند .

تمامی ریزه‌کاریهایی که خدای عز و جل در شریعت اسلام برای توبه مقرر کرده از قبیل ندامت، و سپس استغفار، و آنگاه مشغول انجام اعمال صالحه شدن، و در آخر از نافرمانی خدا دل‌کندن و چیزهایی دیگر از این قبیل، که در روایات وارد شده، و در کتب اخلاق متعرض آن شده‌اند، همه و همه به این واقعیت‌هایی که گفتیم برگشت می‌کند. و خلاصه آنچه زبان شرع در این باب بیان کرده زبان فطرت و واقعیت‌های خود بشر است.

۶- اینکه توبه که عبارت شد از برگشتن اختیاری از گناه به طاعت و عبودیت، وقتی محقق می‌شود که در ظرف اختیار صورت بگیرد، یعنی در عالم دنیا که عرصه اختیار است، و اما در عالمی دیگر که عبد هیچ اختیاری از خود ندارد، و نمی‌تواند به اختیار خود یکی از دو راه صلاح و طلاح و سعادت و شقاوت را انتخاب کند، توبه در آنجا راه ندارد.

توبه غیر قابل قبول جرایم حق الناس

یکی از مواردی که توبه در آنجا صحیح نیست چون هیچ انتخابی در اختیار انسان نیست، گناهان مربوط به حقوق الناس است، در باره حق الله، توبه تصور دارد، چون خدای تعالی خودش وعده داده از گناهان گذشته توبه‌کاران صرفنظر فرماید، ولی مردم چنین وعده‌ای به ما نداده‌اند، و من که حق آنان را ضایع کرده‌ام از بین بردن آثار سوء این ظلم در اختیار من نیست، هر چه من بگویم توبه کردم، مادام که صاحب حق از من راضی نشده فائده ندارد، چون خود خدای سبحان هم حقوقی برای مردم جعل کرده، و حقوق مردم را محترم شمرده، و تعدی به یک فرد از بندگان به اموال و ناموس و آبرو و جانس را ظلم و عدوان خوانده، و حاشا بر خدای عز و جل که به کسی اختیار تام دهد، تا بدون هیچ جرمی آن حقوق را از بندگان سلب کند. و در حقیقت خودش کاری بکند که بندگان را از آن نهی کرده، و از این راه به آنان ستم روا بدارد، همچنانکه خودش فرمود: "ان الله لا یظلم الناس شیئا."

بله این مطلب یک مورد استثنا دارد، و آن توبه از شرک است که نه تنها گناهان مربوط به حقوق الله را محو می‌کند، بلکه گناهان مربوط به حقوق الناس را هم از بین می‌برد، و خلاصه اثر تمامی بدیها و گناهان مربوط به فروع دین را از بین می‌برد، همچنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

"الاسلام یجب ما قبله - اسلام ما قبل خود را محو نابود می‌سازد."

با همین روایت است که آیات مطلق که دلالت دارد بر آمرزش همه گناهان، نظیر آیه ۵۴ سوره زمر تفسیر می‌شود. اگر در آن آیه بطور مطلق فرموده: "قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم

و انیبوا الی ربکم و اسلموا له!“ روایت بالا آن را تفسیر می‌کند به اینکه راه آمرزش همه گناهان اسلام آوردن است.

توبه دشوار بعد از باب کردن سنت انحرافی

مورد دیگری که توبه در آنجا صحیح نیست، گناهی است که انسان آنرا در بین مردم سنت و باب کند، و مردم را از راه حق منحرف سازد.

در اخبار آمده که وزر و گناه هر کس که به آن عمل کند، و یا به خاطر آن سنت، از راه حق منحرف و گمراه گردد، به گردن کسی است که آن سنت را باب کرد و علت قبول نشدن توبه او این است که حقیقت توبه و رجوع به سوی خدای تعالی در امثال این موارد تحقق نمی‌یابد، برای اینکه گناه کار پدیده‌ای پدید آورده که عمری دراز دارد، قهرا آثار آن نیز با بقای آن باقی خواهد ماند، و دیگر نمی‌توان آن آثار را از بین برد، و مانند آن مواردی نیست که گناه تنها بین گناه کار و خدای عز اسمه بوده و به دیگران تجاوز نکرده است.

گناه نکردن بهتر از توبه کردن از گناه است!

اینکه: توبه هر چند که محو می‌کند از گناهان آنچه را که محو می‌کند، و گو اینکه خدای تعالی در این باره فرموده: ”فمن جائه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و امره الی الله!“ و هر چند که از ظاهر آیه: ”الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما و من تاب و عمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا،“ و مخصوصا با در نظر گرفتن آیه دوم بر می‌آید که توبه خود به تنهایی و یا به ضمیمه ایمان و عمل صالح علاوه بر اینکه گناه را محو می‌کند آنرا مبدل به حسنات هم می‌سازد، لیکن پرهیز کردن از گناهان هیچ ربطی به گناه کردن و سپس توبه نمودن ندارد، و قابل مقایسه با آن نیست، چون خدای عز و جل در کتاب خود روشن کرده که اولاً معاصی هر چه باشد بالاخره به نوعی به وسوس شیطانی منتهی می‌شود، و ثانیاً ستایش‌هایی که از مخلصین و معصومین از گناه و لغزشها کرده، برابر با ستایشی که از گناهکاران توبه کار نموده نمی‌باشد، در این آیات دقت بفرمائید:

– ” قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال هذا صراط علی مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان“

برای اینکه مخلصین و معصومین علیهم‌السلام آنچنان مختص به مقام عبودیت

تشریفی هستند، که غیر آنان یعنی حتی صالحان و توبه‌کاران هرگز به پایه آنان نمی‌رسند.

نمونه تاریخی قبولی توبه سه مسلمان مطرود در صدر اسلام

- ” لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ، وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَوْا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،
- خدا پیغمبر و مهاجران و انصار را بخشید، همان کسانی که در موقع سختی از او پیروی کردند، پس از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از ایشان از حق منحرف گردد سپس آنها را ببخشید که خدا با آنان مهربان و رحیم است،
 - و نیز آن سه تن را که بازماندند، تا وقتی که زمین با همه فراخی بر آنان تنگ شد، و از خویش به تنگ آمدند و بدانستند که از خدا جز بسوی او پناهی نیست ببخشید و به آنها توفیق توبه بداد تا توبه کنند که خدا توبه پذیر و رحیم است!“

خداوند قسم خورده به اینکه به رحمت خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مهاجرین و انصار و آن سه کس که تخلف کرده بودند بازگشت کند، اما بازگشتنش بر مهاجرین و انصار برای این بود که ایشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا برنداشتند، و مقصود از ساعت عسرت همان ایامی است که رسول خدا بسوی تبوک حرکت می‌کرد.

در ابتدا دل بعضی از مهاجرین و انصار دچار کمی لغزش گردید، و از حق گریزان شد، و چون دنباله آن لغزش را نگرفته و به هوای نفس گوش نداده، حرکت کردند، خداوند از ایشان گذشت، که او به ایشان رؤوف و مهربان است.

و اما بازگشت خدا به آن سه نفر، از این قرار بود که وقتی کارشان به سختی کشید و زمین با همه وسعتش برایشان تنگ شد، و دیدند که احدی از مردم با ایشان حرف نمی‌زنند و سلام و علیک نمی‌کنند، و حتی زن و فرزندشان هم با ایشان حرف نمی‌زنند، و خلاصه یک نفر انسان که با آنها انس بگیرد وجود ندارد، و هر که هست مامور به خودداری از سلام و کلام است، آن وقت یقین کردند که جز خدا و توبه به درگاه او دیگر پناهگاهی نیست، و چون چنین شد، خداوند نیز با رحمت خود به ایشان بازگشت فرمود، تا ایشان توبه کنند و او قبول فرماید که او که همانا او تواب - بسیار به بندگان بازگشت می‌کند تا به ایشان ترحم نموده، برای توبه کردن هدایت نموده و برای توبه توفیقشان می‌دهد، و آنگاه توبه‌شان را می‌پذیرد - و نسبت به مؤمنین رحیم و مهربان است .

منظور از توبه در جمله: ”ثم تاب عليهم“ در هر دو مورد بازگشت خدا بسوی اوست، به هدایت بسوی خیر و توفیق انجام آن.

توبه عبد همیشه در میان دو توبه از خدای تعالی قرار دارد، یکی رجوع پروردگار به او، به اینکه به او توفیق و هدایت ارزانی دهد، و بدین وسیله بنده موفق به استغفار که توبه اوست بگردد، و دوم رجوع دیگر خدا به او، به اینکه گناهان او را ببامرزد، و این توبه دوم خدای تعالی است.

آیه ۱۱۷ و ۱۱۸ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۵۴۳

رفتار خدا با بنده ای که برنگردد!

” ثُمَّ يُتُوبُ اللَّهُ مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ،
- و بعد از این سرانجام خدا بهر که بخواهد عطف توجه می‌کند که خدا توبه‌پذیر و رحیم است.“

توبه خدا، به معنای این است که خدای تعالی به عنایت و توفیق خود به بنده‌اش باز گردد، و در درجه دوم او را شامل عفو و مغفرت خود قرار دهد. و توبه عبد بمعنای رجوع بسوی پروردگار است با ندامت و استغفار.

خدای تعالی هیچ وقت بسوی بنده‌ای که بسویش بازگشت ندارد باز نمی‌گردد.
مناسب با کلام این است که کلمه ”من یشاء“ هم مسلمین را شامل شود و هم کفار را.

و اما اینکه خدا را بصورت استقبال تعبیر کرد و فرمود: ”ثم يتوب الله“ وجهش این است که خواسته است اشاره کند به اینکه در توبه همیشه باز، و عنایت الهی و فیضان عفو و مغفرتش همواره جریان دارد.

آیه ۲۷ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۳۰۲

توبه نصوح

” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا ۚ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَآئِمَتِهِمْ يُقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ نَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

- ای کسانی که ایمان آوردید به سوی خدا توبه بپذیرید توبه‌ای خالص! شاید پروردگارتان گناهانتان را تکفیر نموده در جناتی داخلتان کند که نهرها از زیر درختانش روان است در روزی که خدا نبی و مؤمنین با او را خوار نمی‌سازد نورشان جلوتر از خودشان در حرکت است از جلو و طرف راست حرکت می‌کند می‌گویند پروردگارا نور ما را تمام کن و ما را ببامرز که تو بر هر چیز توانایی!“

توبه نصوح می‌تواند عبارت باشد از توبه‌ای که صاحبش را از برگشتن به طرف

گناه باز بدارد، و یا توبه‌ای که بنده را برای رجوع از گناه خالص سازد، و در نتیجه، دیگر به آن عملی که از آن توبه کرده بر نگردد.

بعد از آنکه مؤمنین را امر فرمود که خود و اهل بیت خود را از آتش حفظ کنند، در این آیه برای نوبت دوم - البته به طور عمومی - به همه مؤمنین می‌فرماید: توبه کنند، و سپس با تعبیر عسی این امید را که خدا گناهانشان را ببوشاند، و آنان را داخل بهشت‌هایی کند که نهرها از زیر آن روان است، متفرع بر آن فرمان کرده است.

”یوم لا تخزی الله النبی و الذین امنوا معه،“ می‌فرماید: به سوی خدا توبه کنید که امید است خدای تعالی گناهان شما را ببوشاند و داخل بهشتتان کند، در روزی که خداوند شخصیت پیغمبر و مؤمنین را نمی‌شکند، یعنی ایشان را از کرامت محروم نمی‌سازد، و وعده‌های جمیلی که به آنان داده بود خلف نمی‌کند.

”النبی و الذین امنوا معه،“ - در این آیه مطلب مقید شده به مؤمنین که با پیامبرند، و اعتبار معیت و با پیامبر بودن برای این است که بفهماند صرف ایمان آوردن در دنیا کافی نیست، باید لوازم ایمان را هم داشته باشند، و آن این است که ملازم با پیامبر باشند، و او را به تمام معنای کلمه اطاعت کنند، و مخالفت و بگو مگو با وی نداشته باشند.

آیه ۸ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۵

فصل چهارم

مراتب گناه و مراتب عفو

اسباب مغفرت

در قرآن کریم از اسبابی که حکمت الهی سبب آن را برای مغفرت امضاء نموده دو سبب کلی دیده می‌شود:

اول : توبه و بازگشت به سوی خدای سبحان و رجوع از کفر به ایمان و از معصیت به اطاعت.

از جمله آیاتی که متعرض این معنا است آیات زیر است:

- ” قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و انیبوا الی ربکم و اسلموا له من قبل ان یتیکم العذاب ثم لا تنصرون،“

تا اینجا مربوط به توبه از کفر است و در آن تهدید به عذابی کرده که نصرت و شفاعت احدی در رفع آن مؤثر نیست.

- ” و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یتیکم العذاب بغتة و انتم لاتشعرون.“

- ” انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما. و لیست التوبة للذین یعملون السيئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما.“

دوم: سبب دوم شفاعت در روز قیامت است. خدای تعالی در این باره می‌فرماید:

- ” و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون،“ و

آیات دیگری که متعرض امر شفاعتند.

در قرآن کریم در موارد متفرق دیگری عفو بدون ذکر سبب ذکر شده است،

لیکن اگر در همان موارد هم دقت شود اجمالا به دست می‌آید که در آن موارد نیز مصلحتی در کار بوده و آن عبارت بوده از مصلحت دین، از آن جمله آیات زیر است:

- ” و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی المؤمنین.“ و نیز می‌فرماید:

- ” ء اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا

الصلوة و أتوا الزكوة و اطيعوا الله و رسوله.“ و نیز می‌فرماید:
 - ” لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه فى ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم رؤوف رحيم.“

مقدمه ای بر مراتب عفو

عفو دارای مراتبی است: از آنجائی که عفو عبارت است از بخشیدن گناهی که مستلزم نوعی پاداش و مجازات باشد و این مجازات و پاداش از جهت اختلافی که در اثر گناه هست دارای عرضی عریض و مراتبی است مختلف و اختلاف جزا، جزا از جهت اختلاف و شدت و ضعف آثار گناه نیست و خلاصه از جهت اینکه بحث از مراتب عفو بستگی کامل دارد به آگاهی از مراتب آثار گناه، چون میزان در شدت و ضعف عقاب و کم و زیادی پاداش همان آثار گناه است از این رو لازم دانستیم که قبل از بحث از مراتب عفو قدری در باره گناه و آثار آن توقف نموده و در آنچه که عقل فطری ما را بدان ارشاد می‌کند تامل نمائیم.

مراتب گناه

اینک در باره گناه و اختلاف مراتب آن می‌گوئیم:

چیزی که عقل سلیم و اعتبار صحیح ما را بدان ارشاد می‌کند این است که اولین چیزی که بستگی به نظام اجتماعی انسان دارد و مجتمع آنرا احترام می‌گذارد همان احکام عملی و مقدساتی است که عمل به آن و مداومت بر آن مقاصد انسانی مجتمع را حفظ نموده و او را در زندگی به سعادت می‌رساند، همین سنن و مقدسات است که مجتمع را وادار می‌سازد تا به منظور حفظ آن قوانین، جزائی وضع کند و متخلفین و کسانی که از آن سنن سرپیچی می‌کنند کیفر نموده و عاملین به آنرا پاداش دهد، گناه در این مرحله هم عبارتست از همان سرپیچی کردن از متون قوانین عملی، و قهرا عدد گناهان به اندازه عدد آن قوانین خواهد بود .

مرتکز در اذهان ما مسلمین هم از معنی لفظ گناه و الفاظ مرادف آن از قبیل معصیت و سیئه، اثم، خطاء، حوب، فسق و غیر آن همین معنا است.

مساله پیروی از قوانین به اینجا خاتمه نمی‌یابد، و مجتمع بشری تنها به اینکه مردم از ترس قوانین جزائی به دستورات عملی عمل کنند اکتفا نمی‌کند، بلکه غرض نهائیش این است که افراد در اثر ممارست و مراقبت بر عمل به آن دارای فضائلی نفسانی شوند، چون اصولا مداومت بر عمل نیک آدمی را به اخلاقی که مناسب با آن عمل و با هدف اصلی از

تشکیل جامعه است متخلق می‌سازد، و این اخلاق همان چیزی است که جوامع بشری آنرا فضائل انسانی نام نهاده و همه افراد را به کسب آن تحریک نموده و مقابل آنرا ردائل نامیده و مردم را از آن برحذر می‌دارد .

سنن و قوانین اجتماعی در روحيات اثر مستقیم دارد، البته معلومست که قوانین صحیح و دستور العمل‌های نیک در تخلق به فضائل، و قوانین بد در تخلق به ردائل مؤثر است و این صفات نیک و بد اخلاقی گر چه از نظر اینکه اوصافی هستند روحی و مستقیماً اختیاری انسان نبوده و ضامن اجرائی برای آن نیست، و لذا جوامع بشری هم برای تخلف از آن، قوانینی جزائی وضع نکرده‌اند، لیکن از نظر اینکه گفتیم عمل به دستورات عملی در تخلق به فضائل و تخلف از آن دستورات در تخلق به ردائل مؤثر است از این جهت همین بکار بستن دستورات عملی، خود ضامن اجرای آن خواهد بود .

خلاصه اینکه اختیاری بودن عمل کافی است که کسب فضائل و دوری از ردائل هم اختیاری باشد، با این تفاوت که عمل خودش اختیاری انسانی است و لیکن اخلاق به واسطه عمل اختیاری است، و همین مقدار از اختیاری بودن کافی است که صحیح باشد عقل در باره کسب فضائلش اوامری صادر نموده، مثلاً بگوید: در مقام کسب فضیلت شجاعت، عفت و عدالت بر آی و در باره دوری از ردائل آن نواهی بی صادر کرده و بگوید: از تهور، خمود، طمع، ظلم و امثال آن دوری جوی، چنان که همین مقدار اختیاری بودن بس است برای اینکه ثواب و عقاب عقلی هم که همان مدح و ذم است برای آن تصور نمود .

و خلاصه، در این مرحله یعنی مرحله تخلف از احکام اخلاقی هم مرتبه‌ای از گناه وجود دارد بلکه مرتبه آن فوق مرتبه گناه در مرحله عمل است، بنا بر این در باره فضائل و ردائل اخلاقی نیز حاکمی هست که به وجوب تحصیل این و لزوم اجتناب از آن حکم کند و آن عقل آدمی است که به طور کلی بنایش بر این است که وقتی عمل به یکی از دو چیز متلازم را ممکن بداند بدون هیچ تاملی حکم به وجوب آن دیگری هم می‌کند و تخلف از آن را هم عصیان دانسته و متخلف را مستحق نوعی مؤاخذه می‌داند .

بنا بر این تا اینجا دو نوع امر و نهی و دو نوع ثواب و عقاب ثابت شد.

اینک در اینجا نوع سوم آن ظاهر می‌شود.

توضیح اینکه فضائل و ردائل یک مقدارش که به منزله اسکلت بنا است و چاره‌ای جز تحصیل آن و اجتناب از این نیست، واجب و حرام است.

و بیشتر از آن که به منزله زینت و رنگ‌آمیزی بنا است جزو مستحبات اخلاقی است که عقل نسبت به تحصیل آن، امر استحبابی می‌کند، چیزی که هست همین

مستحبات اخلاقی که برای مردم عادی مستحب است نسبت به آحادی از مردم که در ظرف اینگونه آداب زندگی می‌کنند واجب است، و عقل بر حسب اقتضائی که افق زندگی آنان دارد حکم به وجوب رعایت آن می‌کند.

مثالی که مطلب را قدری روشن کند این است که ما خود می‌بینیم که مردم صحرانشین و عشایری که افق زندگی‌شان از افق مردم متوسط شهر دور است، هیچ وقت به تخلف از احکام و قوانینی که برای مردم شهر ضروری و به حکم عقل و فهم خود آنان واجب الرعایه است مؤاخذه نمی‌شوند، و چه بسا کارهایی از عشایر سر میزند که نسبت به مردم شهر زشت و ناپسند است، و لیکن همین شهر نشینان آنان را توبیخ نموده و با خود می‌گویند: اینان معذورند، چون افق زندگی‌شان از سواد اعظم دور و در نتیجه افق فهمشان هم از درک دقایق آداب و رسوم دور است.

آری مردم شهر همه روزه سر و کارشان با این رسوم و چشمشان پر از مشاهده این آداب است، و این خود معلمی است که آنان را درس ادب می‌آموزد، مردم شهر هم باز با هم تفاوت دارند و همه‌شان در یک افق نیستند، زیرا در بین ایشان نیز عده معدودی یافت می‌شوند که دارای فهم لطیف‌تر و آداب ظریف‌تری هستند، انتظاری که از آنان می‌رود از مردم متوسط نمی‌رود و مؤاخذاتی که از آنان می‌شود از اینان نمی‌شود، برای اینکه مردم متوسط اگر دقایق ادب و ظرافت‌های قولی و عملی را رعایت نکنند عذرشان موجه است، چون فهمشان بیش از آن نیست و از ادب و لوازم آن بیش از آن مقداری که رعایت می‌کنند درک نمی‌کنند، چون افق و ظرف زندگی‌شان ظرف همین مقدار از ادب است، به خلاف نوادر و مردان فوق العاده که در ترک آن دقایق و ظرائف اگر چه جزئی باشد مؤاخذه می‌شوند، برای آنان حتی یک اشتباه لفظی غیر محسوس و یک کندی مختصر و یا یک لحظه کوتاه اتلاف وقت و یا یک نگاه و اشاره نابجا و امثال آن گناه است، با اینکه هیچیک از اینها نه با قوانین مملکتی و عرفی مخالفت دارد و نه با قوانین دینی، و این مثل معروفی هم که می‌گویند: حسنات الابرار سیئات المقربین - نیکی‌های نیکان نسبت به مقربین گناه است، به همین ملاک است.

و خلاصه روی این حساب در هر موقعیت و افقی که فرض کنیم کارهایی هست که در آن افق و موقعیت گناه شمرده نمی‌شود و انسانهای آن افق گناه بودن آنرا احساس نموده و از آن غفلت دارند، و مسؤول و زمامدارشان هم ایشان را به ارتکاب آن کارها مؤاخذه نمی‌کند، لیکن هر چه افق بالاتر و موقعیت باریک‌تر و لطیف‌تر شود گناه بودن مقدار بیشتری از آن کارها نمایان‌تر می‌گردد.

اینجاست که اگر قدری در بحث دقیق شویم به نوع دیگری از احکام و قوانین

که نوع چهارم آن و عبارتست از احکام مخصوص افق حب و بغض برمی خوریم. توضیح اینکه ما می بینیم چشم دشمن مخصوصا اگر در حال غضب باشد همه اعمال نیک را هم بد و مذموم می بیند، و بر عکس چشم دوست مخصوصا وقتی که در دوستی بحد شیفتگی رسیده باشد جز حسن و کمال نمی بیند، تا آنجا که تمامی هم خود را صرف در خدمت به دوست نموده بلکه کارش به جایی می رسد که کوچکترین غفلت از محبوب را گناه می شمارد، چون به نظر او ارزش خدماتش به دوست به مقدار توجه و مجذوبیتی است که نسبت به او دارد و چنین معتقد است که یک لحظه غفلت از دوست و قطع توجه به او مساوی است با ابطال طهارت قلب، حتی چنین کسی اشتغال به ضروریات زندگی از قبیل، خوردن و آشامیدن و امثال آن را گناه می داند، زیرا فکر می کند که گر چه این کارها ضروری است و آدمی ناگزیر از اشتغال به آن است، لیکن یک یک آنها از جهت اینکه کاری است اختیاری و اشتغال به آن اشتغال اختیاری به غیر محبوب و اعراض اختیاری از اوست از این جهت گناه و مایه انفعال و شرمندگی است، لذا می بینیم کسانی که از فرط عشق و یا از بزرگی مصیبتی که به آنها روی آورده به این حد از خود بی خبر می شوند از اشتغال به خوردن و نوشیدن و امثال آن استنکاف می ورزند. کلام معروفی را هم که نسبت می دهند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: "انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله کل یوم سبعین مره - بدرستی که من - از آنجایی که مامور به هدایت خلق و مبعوث به شریعتی آسان هستم و قهرا در تماس با مردم و توجه به ما سوی الله - خاطراتی در دلم خطور می کند که ممکن است بین من و پروردگارم حجاب شود لذا همه روزه هفتاد بار استغفار می کنم،" باید به امثال این معانی حمل کرد.

و هم چنین آیه شریفه:

- "و استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی و الابدکار!" و آیه شریفه:

- "فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا."

و سایر آیاتی را که از زبان انبیاء علیهم السلام نقل می کند به امثال این معانی حمل می شود.

از آن جمله یکی کلام نوح علیه السلام است که عرض کرد:

- "رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا!"

و یکی دیگر کلام ابراهیم علیه السلام است که عرض می کند:

- "ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب!"

و یکی کلام موسی علیه السلام است که در باره خودش و برادرش عرض

می کند:

- "رب اغفر لی و لآخی و ادخلنا فی رحمتک!"

و یکی دیگر کلامی است که قرآن کریم آنرا از رسول خدا صلی الله علیه

وآله‌وسلم حکایت می‌کند که عرض کرد:

– ” سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر! “

بدین علت گفتیم که اینگونه کلمات باید به معنای مورد بحث حمل شود که انبیاء علیهم‌السلام با اینکه دارای ملکه عصمتند ممکن نیست معصیتی از آنها سر زند، و با اینکه مامورند مردم را به سوی دین و عمل به آن دعوت نموده قولا و فعلا به تبلیغ آن قیام نمایند معقول نیست که خود از عمل به دستورات دینی سرپیچی کنند، و چگونه چنین چیزی تصور دارد و حال آنکه مردم همه مامور به اطاعت از آنهایند؟ مگر ممکن است خداوند مردم را مامور به اطاعت از کسانی کند که ایمن از معصیت نیستند؟ پس ناچار باید آیات مزبور را به همان معنایی که گفتیم حمل نمود، و اعتراف به ظلمی را که از بعضی از آن حضرات حکایت شده مانند اعتراف ذو النون است که عرض کرد: ” لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین!“

چون وقتی صحیح باشد بعضی از کارهای مباح را برای خود گناه بدانند و از خداوند در باره آنها طلب مغفرت نمایند جایز هم هست که آن کارها را ظلم بشمارند، زیرا هر گناهی ظلم است .

البته محمل دیگری نیز برای خصوص اعتراف به ظلم هست و سابقا هم به آن اشاره شد که مراد از ظلم، ظلم به نفس باشد، چنانکه آدم و حوا علیهماالسلام گفتند:

– ” ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین!“

پس از این بیان چنین به دست آمد که گناه دارای مراتب مختلفی است

که یکی پس از دیگری و در طول هم قرار دارند، چنانکه مغفرت نیز دارای

مراتبی است که هر مرتبه از آن متعلق به گناه آن مرتبه می‌شود، و چنین نیست

که گناه در همه جا عبارت باشد از نافرمانی اوامر و نواهی مولوی که معنای متعارفی آن است، و نیز چنین نیست که هر مغفرتی متعلق به چنین گناهی باشد، بلکه غیر از این معنایی که عرف از گناه و مغفرت می‌فهمد گناهان و مغفرت‌های دیگری هم هست که اگر بخواهیم آنها را از بحث سابق خود گرفته و بشماریم بالغ بر چهار مرتبه می‌شود:

اول: گناه معمولی و عرفی که اگر بخواهیم عمومی تعریفش کنیم عبارت

می‌شود از مخالفت پاره‌ای از مواد قوانین عملی چه دینی و چه غیر دینی، و مغفرت متعلق به این مرتبه از گناه هم اولین مرتبه مغفرت است .

دوم: عبارت است از گناه متعلق به احکام عقلی و فطری و مغفرت متعلق به

آن هم دومین مرتبه مغفرت است.

سوم: گناه متعلق به احکام ادبی است نسبت به کسانی که افق زندگیشان

ظرف آداب است، و این مرتبه هم برای خود مغفرتی دارد، و این دو قسم از گناه و مغفرت را فهم عرف گناه و مغفرت نمی‌شمارد، و شاید اگر در جایی هم چنین اطلاقی ببینند حمل بر معنای مجازی می‌کنند، و لیکن بنظر دقیق و علمی مجاز نیست، برای اینکه همه آثار گناه و مغفرت را دارد.

چهارم: گناهی است که تنها ذوق عشق، آنرا و مغفرت مربوط به آن را

درک می‌کند، البته در طرف بغض و نفرت نیز گناه و مغفرتی مشابه آن تصور می‌شود. و این نوع از گناه و مغفرت را فهم عرفی حتی به معنی مجازی هم گناه نمی‌شمارد و این اشتباهی است از عرف، و البته تقصیر هم ندارد، زیرا فهم عرفی از درک این حقایق قاصر است، و چه بسا کسانی از همین اهل عرف بگویند این حرفها از خرافات و موهومات عشاق و مبتلایان بمرض برسام و یا از تخیلات شعری است و متکی بر مبنای صحیحی از عقل نیست، و غفلت داشته باشند از اینکه ممکن است همین تصوراتی که در افق زندگی اجتماعی تصوراتی موهوم به نظر می‌رسد در افق بندگی حقیقی ناگفتنی باشد.

آری عبودیتی که ناشی از محبت پروردگار است کار بنده را بجائی می‌کشاند که دل از دست داده و عقلش خیره و سرگردان می‌شود، و دیگر شعوری که بتواند چیزی را غیر پروردگار درک نموده، اراده‌ای که چیزی غیر از خواسته‌های او بخواهد برایش باقی نمی‌گذارد، در چنین حالتی انسان احساس می‌کند که کوچکترین توجه به خود و به مشتهیات نفس خود گناهی است عظیم و پرده‌ایست ضخیم که جز مغفرت الهی چیزی آن را برطرف نمی‌سازد.

قرآن کریم هم گناه را حجاب دل و مانع از توجه تام به پروردگار نامیده و فرموده: " کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یؤمذ لمحجوبون!"

این بود آنچه را که گفتیم بحث دقیق و جدی - نه بحثی که با حقایق بازی کند - آدمی را به آن ارشاد می‌نماید، و ممکن هم هست که برای اولیای خدا در خلال راز و نیازهای نهانی که با خدای خود دارند حالاتی دست دهد که در آن احوال به گناهیانی رقیق‌تر از این مراحل چهارگانه و همچنین مغفرتی لطیف‌تر از این مغفرتها برخورد نمایند که اینگونه بحثهای کلی و عمومی نتواند از عهده بیان آن برآید .

آیا بدون گناه مؤاخذه یا مغفرت معقول است ؟

مجموعات بشری با همه اختلاف سلیقه‌ای که دارند در وجود آن همه متفقند و قبول دارند که تکلیف، فرع داشتن قوه مشخصه‌ایست که از آن به عقل تعبیر می‌شود، و ثواب بر امتثال و عقاب بر مخالفت تکلیف منوط به داشتن آن است.

و عاقل است که در ازای اطاعت پاداش و در قبال معصیت کیفر داده می‌شود و اما غیر عاقل یعنی اطفال و دیوانگان و مستضعفین دیگر ثواب و عقابی بر اطاعت و معصیتشان نیست. و اگر هم در مقابل اطاعت پاداشی داده شوند از باب تشویق است، چنانکه مؤاخذه و سیاست در قبال نافرمانیشان تادیب است، و این معنا در همه مجتمعات حتی در مجتمع اسلامی هم امری است مسلم.

و در عین اینکه سعادت و شقاوت در دنیا را نتیجه امتثال و مخالفت تکلیف می‌داند، با اینحال اینان را نه در امتثالشان سعید می‌داند و نه در مخالفتشان شقی، زیرا تکلیفی ندارند تا با ثواب امتثال آن سعید و با عقاب مخالفت آن شقی گردند، اگر چه احيانا بوسیله پاداشی تشویق و با گوشمالی‌هائی تادیب شوند. این حکم اسلام است نسبت به سعادت و شقاوت در دنیا.

و اما نسبت به حیات اخروی که دین الهی آنرا اثبات نموده و مردم را نسبت به آن به دو دسته، سعید و شقی تقسیم نموده، آنچه که قرآن شریف در این باب ذکر فرموده اجمالی است که نمی‌توان از آن حکم جزئیات را و اینکه مستضعفین هم سعادت و شقاوت اخروی دارند یا خیر استفاده نمود، زیرا جزئیات احوال مردم در آخرت امری نیست که عقل بتواند از آن سر در آورد.

از جمله آن اجمال آیات زیر است که می‌فرماید:

- " و آخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم و اما يتوب عليهم و الله علیم حکیم، " و

نیز می‌فرماید:

- " ان الذين توفيه الملائكة ظالمی انفسهم قالوا فيهم كنتم قالوا كنا مستضعفين في الارض قالوا لم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولئك ماويلهم جهنم و ساءت مصيرا الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم و كان الله عفوا غفورا، "

و این آیات همین طوری که ملاحظه می‌کنید مشتمل است بر عفو از مستضعفین و قبول توبه ایشان و حال آنکه مستضعفین گناهی نداشته‌اند، و این مغفرت در موردی به کار رفته که گناهی در کار نبوده، عذابی هم که در آیه است عذاب بر کسی

است که تکلیف نداشته است.

خلاصه این آیات از همان اجمال است که گفتیم قرآن کریم در باره امر آخرت بیان داشته، الا اینکه روی مراتبی که ما برای گناه و مغفرت قائل شدیم ممکن است این آیات را معنا کرده، زیرا به آن بیان گناه و مغفرت منحصر در مخالفت تکلیف نیست، بلکه بعضی از مراحل مغفرت متعلق به مرض‌های قلبی و احوال بدی می‌شود که عارض بر قلب شده و بین قلب و پروردگار حجاب می‌شود، مستضعفین درست است که به خاطر ضعف عقل و یا نداشتن آن تکلیف ندارند، لیکن چنان هم نیستند که ارتکاب کار زشت در دل‌شان اثر نگذاشته و دل‌هایشان را آلوده و محجوب از حق نسازد، بلکه در این جهت با غیر مستضعفین یکسانند، و خلاصه در تنعم به نعیم قرب خدا و حضور در ساحت قدس الهی محتاج به ازاله آن مرضها و دریدن آن پرده‌ها هستند، و چیزی هم از عهده ازاله و رفع آن بر نمی‌آید مگر همان عفو پروردگار و پرده‌پوشی و مغفرت او .

بعید نیست مراد از روایاتی هم که می‌گوید: خداوند سبحان مردم را محشور می‌کند و آتشی را هم می‌آفریند، آنگاه به مردم دستور می‌دهد تا در آتش داخل شوند پس هر کس وارد آتش شود داخل بهشت می‌شود، و هر کس سرپیچی کند داخل جهنم می‌شود همین معنا باشد، یعنی مراد از آتش رفع آن پرده‌ها و معالجه آن مرضها باشد.

و نیز از جمله مواردی که در قرآن کریم عفو و مغفرت در غیر مورد گناه بکار برده شده مغفرتی است که در موارد رفع تکلیف کرارا ایراد گردیده، مثل آیه‌ای که می‌فرماید: "فمن اضطر فی مخصمة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم"، نظیر این مطلب را در سوره انعام هم فرموده، و نیز در باره اینکه از فاقد آب تکلیف به وضو رفع شده و باید تیمم کند، می‌فرماید: "و ان کنتم مرضی او علی سفر - تا آنجا که می‌فرماید - فتمیموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله کان عفوا غفورا"، و نیز در باره حد کسانی که در زمین فساد می‌کنند فرموده: "الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم"، و نیز در رفع حکم جهاد از معذورین می‌فرماید: "ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم و در باره بلایا و مصائبی که به مردم می‌رسد می‌فرماید: و ما اصابکم من مصیبة فیما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر ."

از این گونه آیات کشف می‌شود که صفت عفو و مغفرت در خدای تعالی مثل صفت رحمت و هدایت او است که متعلق به امور تکوینی و تشریحی هر دو می‌شود، پس خدای تعالی یک وقت از معاصی عفو می‌کند و آنرا از نامه اعمال محو می‌سازد، و یک وقت از حکمی که اقتضای تشریح دارد عفو می‌کند از وضع و تشریح آن صرفنظر می‌نماید، و یک وقت هم از بلایا و مصائب عفو می‌کند از نزول آن با آنکه اسباب نزولش

فراهم است جلوگیری می‌نماید.

رابطه میان عمل و جزا

از بحث قبلی چنین فهمیدیم که اوامر و نواهی عقلائی یعنی همان قوانین دائر بین عقلا مستلزم آثار جمیل و پسندیده‌ای است که بر امتثال آن مترتب شده و در حقیقت ثواب آن به شمار می‌رود.

چنانکه مستعقب آثار ناپسند و بدی است که بر مخالفت آن مترتب شده در حقیقت عقاب آن محسوب می‌شود، و غرض عقلا از ترتیب آن آثار حسنه و این آثار سیئه تقریباً بکار بردن حیل‌های است برای وادار کردن مردم به عمل به آن قوانین و تحذیر از مخالفت آن.

از اینجا معلوم می‌شود که رابطه میان عمل و جزا رابطه‌ایست جعلی و قراردادی که خود مجتمع یا زمامداران، آن را وضع نموده‌اند، و محرک ایشان بر این وضع و قرارداد حاجت شدیدی بوده که به جریان قوانین مذکور داشته‌اند.

زیرا اگر آن پاداشها و کیفرها را بر امتثال قوانین و تمرد از آن جعل نمی‌کردند نمی‌توانستند از قوانین خود استفاده نموده و حاجتی را که محرک ایشان بود از آن برآورده و از اختلال نظام جلوگیری بعمل آورند، و لذا هر وقت از عمل به قوانین بی‌نیاز می‌شوند و دیگر به آن قوانین احتیاجی نمی‌بینند در وفای به قراردادهای خود یعنی دادن پاداش و کیفر سهل‌انگاری می‌کنند، و نیز کم و زیادی جزا و شدت و ضعف کیفرها به حسب اختلاف مقدار حاجت به قوانین و عمل به آن مختلف می‌شود، به این معنا که هر وقت احتیاج به عمل به قوانین زیاد شود پاداش و کیفرها نیز به همان نسبت شدت می‌یابد و هر چه احتیاج کمتر شد آن نیز کمتر می‌شود.

پس در حقیقت آمر و مامور، و تکلیف کننده و مکلف، مانند مشتری و فروشنده‌ای هستند که هر یک به دیگری چیزی داده و چیزی می‌ستانند، آمر و زمامدار خریدار عمل مردم به قوانین است و پاداشی که می‌دهد به منزله بهای معامله است، و عقاب و کیفری که به متخلف می‌دهد به منزله خسارت و ضمان قیمتی است که در هر معامله در مقابل اتلاف متاع بر ذمه می‌گیرند.

و کوتاه سخن، رابطه میان عمل و جزا امری است قراردادی و اعتباری نه حقیقی و تکوینی نظیر سایر عناوین احکام و موازین اجتماعی که به منزله محور چرخ اجتماع است مانند عنوان ریاست و مرئوسیت و امر و نهی و اطاعت و معصیت و وجوب و حرمت و ملک و مال و خرید و فروش و غیر آن که همه عناوینی هستند اعتباری نه

حقیقی، چون حقایق عبارتند از همان موجودات خارجی و حوادثی که همراه آنها است، و به هیچ وجه به دارائی و نداری و عزت و ذلت و مدح و ذم تغییر نمی‌کنند. مانند زمین و آنچه که از آن بیرون میاید، و نیز مانند مرگ و حیات و مرض و صحت و گرسنگی و سیری و تشنگی و سیرابی که اموری هستند حقیقی و واقعی. این است آنچه که عقلای اجتماع در بین خود دارند.

خدای سبحان هم میان ما و خودش همین مطالبی را که ما بین خود مجری می‌داریم معمول داشته، یعنی سعادت را که به وسیله دین خود، ما را بدان هدایت نموده در قالب همین سنن اجتماعی ریخته، امر و نهی کرده، ترغیب و تخذیر نموده، بشارت داده و انذار کرده، به ثوابها وعده و به عقابها وعید داده است. و در نتیجه کار تلقی دین را عینا به اندازه سهولت تلقی قوانین اجتماعی آسان نموده و قرآن کریم در اشاره به این مطلب فرموده: "و لو لا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا."

آری خدای تعالی نفوسی را که قابل و مستعد برای درک حقایقند مهمل نگذاشت و در خلال آیات خود به این معنا اشاره فرموده که در ماورای این معارف دینی که ظواهر کتاب و سنت مشتمل بر آن است امر دیگری هست خطیرتر و اسراری هست که نفیس‌تر و گرانبها تر از آن‌ها است، از آن جمله می‌فرماید: "و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهی الحیوان."

همانطوری که می‌بینید در این آیه شریفه دنیا را بازیچه‌ای شمرده که جز خیال، مبنا و اساس دیگری ندارد، و جز اشتغال به ضرورت‌های زندگی چیز دیگری نیست. و حقیقت حیات، فقط زندگی آخرت و سعادت دائمی است، وقتی حیات دنیا و همان چیزی که ما آنرا زندگی می‌نامیم صرفنظر از شؤونی که دارد، از قبیل مال و جاه و ملک و عزت و کرامت و امثال آن لهو و لعب باشد قهرا شؤون آن به طریق اولی لهو و لعب خواهد بود و اگر مراد از حیات دنیوی مجموع زندگی و شؤون آن باشد البته لهو بودنش روشن‌تر خواهد بود.

بنا بر این می‌توان گفت قوانین اجتماعی و هدفهائی که از عمل به آن منظور است از قبیل رسیدن به عزت و جاه و مال و یا غیر آن و همچنین قوانین دینی و هدفهائی که منظور از عمل به آن رسیدن به آنها است و خداوند سبحان به فطرت یا به رسالت انبیاء علیهم‌السلام ما را به آن نتایج راهنمائی کرده، مثلشان مثل بازیچه‌هایی است که مربی و ولی عاقل در اختیار طفل صغیری که عاجز از تشخیص صلاح از فساد و خیر از شر است، گذاشته و طفل را در بازی با آن راهنمائی می‌کند تا بدین وسیله عضلات و اعصاب طفل را ورزیده کرده و روحش را نشاط بخشیده، او را برای عمل به

قوانین و رستگار شدن به آن آماده سازد.

پس عملی که عنوان لعب بر آن صادق است عمل طفل است، و این عمل از ناحیه طفل پسندیده هم هست، چون او را به سوی عمل و رسیدن به حد رشد سوق می‌دهد و همین عمل از ناحیه ولی طفل هم پسندیده و عملی حکیمانه و جدی است، به طوری که به هیچ وجه عنوان لعب بر آن صادق نیست.

خدای تعالی به این معنا اشاره نموده و می‌فرماید: "و ما خلقنا السموات الارض و ما بینهما لاعین ما خلقنا هما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون."

سپس برای توضیح اینکه چطور این تربیت صوری نتایج معنوی دارد مثال عامی برای مردم زده، می‌فرماید: "انزل من السماء ماء فسالوا اودیه بقدرها فاحتمل السیل زیدا رابیا و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله كذلك یضرب الله الحق و الباطل فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیما کت فی الارض ."

پس از این بیانی که خدای تعالی فرمود روشن شد که بین عمل و جزا رابطه‌ای است حقیقی، نه قراردادی و اعتباری که اهل اجتماع آنرا بین عمل به قوانین خود و جزای آن قائلند.

عمل، این رابطه را به نفس سرایت می‌دهد:

خدای تعالی بعد از بیان رابطه بین عمل و جزا در باره اینکه این رابطه به قلب سرایت کرده، قلب در اثر عمل حالت و هیات مخصوصی به خود می‌گیرد، اشاره نموده و می‌فرماید: "و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم." و نیز می‌فرماید: "و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله."

و در این معنا آیات زیاد دیگری است که از آنها برمی‌آید جمیع آثار مترتبه بر اعمال از ثواب و عقاب همه در حقیقت مترتب بر حالاتی است که دلها از راه عمل کسب می‌کنند، و اعمال تنها و تنها واسطه این ترتبند.

آنگاه در آیات دیگری بیان می‌کند که آن جزائی که مردم در برابر عمل خود به زودی مواجه با آن می‌شوند در حقیقت همان عمل ایشان است، و چنان نیست که خدای تعالی مانند مجتمعات بشری عملی را در نظر گرفته و جزای معینی را ردیف آن قرار داده و به سبب جعل و قرارداد این را اثر آن کرده باشد. بلکه محفوظ ماندن عمل در نزد خدای تعالی به محفوظ ماندن نفس عامل است و اثر عمل در نفس عامل همچنان محفوظ هست تا آنکه در روز آشکار شدن نهانی‌ها آنرا اظهار نماید.

از آن جمله می‌فرماید: "یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینة امدا بعیدا،" و نیز می‌فرماید: "لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون،" و دلالت این چند آیه بر این معنا روشن است، البته آیات بسیار دیگری هم

هست که از همه روشن تر این آیه شریفه است:

– “ لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد، ”

چه از این آیه مخصوصا به قرینه اینکه فرمود ”الیوم“ استفاده می شود که جزای اخروی در دنیا نیز حاضر و آماده بوده، چیزی که هست انسان مادامی که در دنیا بوده از وجود آن غفلت داشته، کلمه غفلت نیز قرینه دیگری است بر این معنا .
زیرا اگر آن جزا در دنیا آماده و حاضر نبود غفلت از آن معنا نداشت، چنانکه کشف غطا نیز قرینه دیگری است که از آن استفاده می شود، چیزی در پس پرده بوده و تنها پرده مانع از دیدن آن بوده است .

و این آیات تفسیر می کنند آیات دیگری را که ظاهرند در مجازات معمولی و بینونت میان عمل و جزا.

به عبارت روشن تر، از این آیات استفاده می شود که اگر آیات دیگری ظهور در این دارد که عمل و جزا دو چیز جدای از هم و غیر همنند از این جهت است که آن آیات ناظر به ربط اجتماعی و قراردادی و این آیات ناظر به مرحله رابطه حقیقی و واقعی عمل و جزاست.

فصل پنجم

عفو و مغفرت

عفو و مغفرت در قرآن به چه معنا است ؟

- " ... وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ،
 - ... و خدا آنها را عفو کرد، که خدا آمرزنده و بردبار است."

عفو به معنای قصد کردن و گرفتن و پنهان کردن آثار چیزی است.

مغفرت - که عبارت از پوشاندن است - به حسب اعتبار نتیجه عفو است. چون هر چیزی اول باید گرفته شود بعد پنهان گردد، خدای تعالی هم اول گناه بنده‌اش را می‌گیرد و بعد می‌پوشاند و گناه گناه‌کار را نه در نزد خودش و نه در نزد دیگران بر ملا نمی‌کند، همچنانکه فرمود: "واعف عنا واغفر لنا،" و نیز فرمود: "و كان الله عفوا غفورا،" که اول عفو را ذکر می‌کند، بعد مغفرت را.

و از همین جا روشن گردید که عفو و مغفرت هر چند که به حسب عنایت ذهنی دو چیز مختلفند و یکی متفرع بر دیگری است و لیکن به حسب خارج و مصداق یک چیزند و معنای آن دو اختصاصی نیست بلکه اطلاق آن دو بر غیر خدای تعالی به همان معنا صحیح است.

در آیه زیر می‌فرماید: "فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر،" که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور می‌دهد از افرادی که مورد نظرند عفو کند، و بر نافرمانی آنان مؤاخذه و عتاب و سرزنش و امثال آن نکند و اینکه بر ایشان در آثاری که گناه آنان برای شخص آن جناب دارد از خدا طلب مغفرت کند، با اینکه آمزش بالاخره کار خود خدای تعالی است.

و نیز این معنا روشن شد که معنای عفو و مغفرت منحصر در آثار تشریعی و اخروی نیست بلکه شامل آثار تکوینی و دنیائی نیز می‌شود، به شهادت اینکه در قرآن کریم در همین موارد استعمال شده است، از آن جمله فرموده: "و ما اصابکم من مصیبة

فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر،" و این آیه بطور قطع شامل آثار و عواقب سوء دنیائی گناهان نیز هست .

و آیات بسیاری از قرآن کریم دلالت دارد بر اینکه قرب و نزدیکی به خدای تعالی و متنعم شدن به نعمت بهشت، موقوف بر این است که قبلاً مغفرت الهیه شامل حال آدمی بشود و آلودگی شرک و گناهان به وسیله توبه و نظیر آن پاک شده باشد، چرک و آلودگی ای که آیه شریفه: "بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون،" و پاک شدنی که آیه: "و من یؤمن بالله یهد قلبه،" بدان اشاره دارند .

و کوتاه سخن اینکه عفو و مغفرت از قبیل بر طرف کردن مانع و ازاله منافیات است، چون خدای تعالی ایمان و خانه آخرت را حیات، و آثار ایمان و افعال دارنده آن را و سیره اهل آخرت در زندگی دنیا را نور خوانده و فرموده است:

- " او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ؟ "

و اصلاً زندگی واقعی را دار آخرت دانسته، و فرموده: " و ان الدار الاخرة لهی الحیوان،" پس شرک مرگ و معصیت ظلمت است، همچنان که باز در جای دیگر فرموده: " او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یكد یریها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور،" پس مغفرت در حقیقت از بین بردن مرگ و ظلمت است، و معلوم است که مرگ بوسیله حیات و نور از بین می‌رود، و حیات هم عبارت است از ایمان و نور عبارت است از رحمت الهیه.

پس کافر حیات و نور ندارد و مؤمن آمرزیده، هم حیات دارد و هم نور، و مؤمنی که هنوز گناهانی با خود دارد زنده است، و لیکن نورش به حد کمال نرسیده، با آمرزش الهی است که به آن حد می‌رسد، چون خدای تعالی فرموده:

- " نور هم یسعی بین ایدیهم، و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا ! "

پس، از همه مطالب گذشته این معنا روشن شد که مصدق عفو و مغفرت وقتی در امور تکوینی به خدای تعالی نسبت داده شود، معنایش بر طرف کردن مانع به وسیله ایراد سبب است و در امور تشریحی به معنای ازاله سببی است که نمی‌گذارد ارفاق و رحم مولا در مورد سعادت و شقاوت شامل حال بنده او شود، عفو و مغفرت آن مانع را بر می‌دارد، و در نتیجه بنده دارای سعادت می‌شود .

مفهوم غفور و رحیم بودن خدای تعالی

- "... كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ،
- ... شهادت او بین من و شما مرا کافی است و او آمرزگار رحیم است."

خدای سبحان غفور و رحیم است، و حکمت او اقتضاء می‌کند که با خلق خود به مغفرت و رحمت معامله کند و معلوم است که این مغفرت و رحمت به جز تائبان را که به سویش برگشته‌اند، و صالحان که عمل خود را اصلاح کرده‌اند شامل نمی‌شود.

آری، تنها این طایفه‌اند که خدای تعالی نخست به سوی صراطی که سلوکش ایشان را به سوی او نزدیک کند هدایت می‌کند، و سپس مغفرت و رحمتش شامل حالشان می‌شود، یعنی گناهانشان را می‌ریزد، و در سرای سعادت جاودانه مستقرشان می‌سازد.

و اینکه گفتیم حکمت او اینطور اقتضاء می‌کند، به خاطر این است که انسان استعداد و صلاحیت چنین کمالی را دارد، و او هم جواد و کریم است. (قابلیت محل کامل، و فاعلیت فاعل هم در حد اعلای از کمال و تمامیت است، و این همان وجوب است.)

صلاحیت انسان وجدانی است و دلیل نمی‌خواهد، و اما کرامت وجود خدای تعالی دلیلش کلام خود اوست که می‌فرماید: "و ما کان عطاء ربك محظورا،" و نیز فرموده: "و علی الله قصد السبیل،" و سبیل و طریقه این هدایت همانا دعوت است که باید از طریق رسالت انجام گیرد.

پس در حکمت خدا واجب می‌شود که رسولی به سوی مردم گسیل دارد تا ایشان را به راه خود هدایت کند، راهی که ایشان را به مغفرت و رحمت او برساند.

آیه ۸ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۸۸

مفهوم مغفرت و آمرزش الهی

- "ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا. رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْكُفْرِينَ !
- پیامبر به آنچه خدا بر او نازل کرد ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند و گفتند: ما میان هیچیک از

پیغمبران خدا فرق نمی‌گذاریم، و همه يك زبان و يك دل در قول و عمل اظهار کردند که ما فرمان خدا را شنیده و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزش تو را می‌خواهیم و می‌دانیم که بازگشت همه به سوی تو است. خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانائی او، و روز جزا نیکی‌های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است.

بار پروردگارا! ما را بر آنچه که از روی فراموشی یا خطا انجام داده‌ایم مؤاخذه مکن،

بار پروردگارا! تکلیف گران و طاقت‌فرسا چنانکه بر گذشتگان نهادی بر ما نگذار،

بار پروردگارا! بار تکلیفی فوق طاقت ما را به دوش منه و بیمارز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما تنها سلطان ما و یار و یاور ما تویی، ما را بر مغلوب کردن گروه کافران یاری فرما!

در این آیات خدای تعالی بعد از بیان وصف رسول و مؤمنین به او می‌فرماید:

اینان هدایت و ارشاد خدا را تلقی به قبول و اطاعت کرده، به خدا و ملائکه و کتب و رسولان او ایمان آوردند، بدون اینکه میان هیچ یک از پیامبران فرق بگذارند، و با این طرز رفتار، موقف خود را که همانا موقف بندگی است که ذلت عبودیت و عزت ربوبیت بر آن احاطه دارد، حفظ کردند، چون مؤمنین در عین اینکه به تمام معنا دعوت حق را اجابت کرده‌اند، به این مطلب اعتراف دارند که از ایفای حق بندگی و اجابت دعوت خدا عاجزند، چون اساس و پایه هستیشان بر ضعف و جهل است.

و به همین جهت گاهی از تحفظ نسبت به وظائف و مراقبت از آن کوتاهی

می‌کنند، یا فراموش می‌کنند، یا دچار خطا می‌شوند، و یا در انجام واجبات الهی کوتاهی نموده، نفسشان با ارتکاب گناهان به ایشان خیانت می‌کند، و ایشان را به ورطه غضب و مؤاخذه خدا نزدیک می‌سازد، از این جهت به ساحت مقدس خدا و به عزت و رحمت او پناه می‌برند از اینکه ایشان را در صورت خطا و نسیان مؤاخذه فرماید، و درخواست می‌کنند به خاطر خطا و نسیان ما را به تکالیف دشوار مکلف مفرما، و به عذاب‌هایی که طاقتش را نداریم معذب مدار، و ما را عفو کن، و بیمارز، و بر قوم کفار پیروز کن!

جمله "سمعنا و اطعنا" از ناحیه بنده، انجام دادن همه وظائفی است که در

برابر مقام ربوبیت و دعوت خدا دارد و این وظائف و تکالیف همه آن حقی است که خدا برای خود به عهده بندگان گذاشته، که در کلمه عبادت خلاصه می‌شود، همچنانکه فرمود:

- "و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ما ارید منهم من رزق، و ما ارید ان يطعمون."

و نیز فرمود:

- "ا لم اعهد اليكم يا بنی آدم ان لا تعبدوا الشيطان، انه لكم عدو مبين، و ان اعبدوني...."

و خدای تعالی در برابر این حقی که برای خود قرار داده حقی هم برای بنده‌اش بر خود واجب ساخته، و آن **آمزش** است، که هیچ بنده‌ای در سعادت خود از آن بی نیاز نیست، از انبیا و رسولان بگیر تا پائین‌تر، و لذا به ایشان وعده داده که در صورتی که اطاعتش کنند، و بندگی‌شان نمایند، ایشان را بیامرزد، همچنانکه در اولین حکمی که برای آدم و فرزندانش تشریح کرد، فرمود:

- " قلنا اهبطوا منها جميعا، فاما ياتينكم منى هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون."

و این نیست مگر همان آمزش. و چون مؤمنین با گفتن سمعنا و اطعنا بطور مطلق و بدون هیچ قیدی اعلان اطاعت داده، در نتیجه حق مقام ربوبیت را ادا کردند، لذا به دنبال آن، حقی را که خداوند متعال برای آنان بر خود واجب کرده بود، مسئلت نموده و گفتند: **غفرانك ربنا و اليك المصير!**

کلمه مغفرت و غفران به معنای پوشاندن است، و برگشت مغفرت خدای تعالی به دفع عذاب است، که خود پوشاندن نواقص بنده در مرحله بندگی است، نواقصی که در قیامت که بنده به سوی پروردگارش بر می‌گردد فاش و هویدا می‌شود.

- " لا يكلف الله نفسا الا وسعها ، لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت! " خواننده عزیز توجه فرمود که تمام حق خدا بر بنده این است که سمع و طاعت داشته باشد، و معلوم است که انسان تنها در پاسخ فرمانی می‌گوید: "طاعة" که اعضای جوارحش بتواند آن فرمان را انجام دهد.

پس اجابت نمودن فرمان خدا با سمع و طاعت، تحقق نمی‌پذیرد، مگر در چهارچوب قدرت و اختیار انسان و این افعال مقدور و اختیاری است که انسان به وسیله آن برای خود نفع و یا ضرر کسب می‌کند، پس کسب، خود بهترین دلیل است بر اینکه آنچه آدمی کسب کرده و متصف به آن شده، وسع و طاقت آنرا داشته است.

پس از آنچه گفتیم این معنا به خوبی روشن شد که جمله لا يكلف الله ... کلامی است مطابق با سنتی که خداوند در بین بندگانش جاری ساخته، و زبان همان سنت است، و آن سنت این است که از مراحل ایمان آن مقدار را بر هر یک از بندگان خود تکلیف کرده که در خور فهم او باشد، و از اطاعت آن مقداری را تکلیف کرده که در خور نیرو و توانائی بنده باشد، و نزد عقلا و صاحبان شعور نیز همین سنت و روش معمول و متداول است.

" و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا ! " کلمه عفو به معنای محو اثر است، و کلمه مغفرت به معنای پوشاندن است و کلمه رحمت معنایش معروف است، این معنای کلی

این کلمات بود، و اما به حسب مصداق و با در نظر داشتن معنای لغوی آنها باید بگوئیم: این سه جمله و ترتیب آنها به این صورت از قبیل پرداختن تدریجی از فرع به اصل است، و به عبارتی دیگر منتقل شدن از چیزی که فائده‌اش خصوصی است به سوی چیزی که فائده‌اش عمومی‌تر است و بنابر این عفو خدا عبارت است از محو و از بین بردن اثر گناه، که همان عقابی است که برای هر گناهی معین فرموده، و مغفرت عبارت است از پوشاندن و محو اثری که گناه در نفس به جای گذاشته، و رحمت عبارت است از عطیه‌ای الهی که گناه و اثر حاصل آن، نفس را می‌پوشاند.

مراد از عفو و مغفرت و رحمت، اموری است مربوط به گناهان بندگان از جهت خطا و نسیان و امثال آن، و از این معنا روشن می‌شود که مراد از این مغفرت که در اینجا درخواست شده، غیر مغفرت در جمله: غفرانك ربنا است، مغفرت در آنجا مغفرت مطلقه در مقابل اجابت مطلقه است، ولی این مغفرت، مغفرت خاصه است، در مقابل گناه ناشی از فراموشی و خطا، پس سؤال مغفرت در آیه شریفه تکرار نشده است.

در این چهار دعا، لفظ رب چهار بار تکرار شده، تا از راه اشاره به صفت عبودیت خود، صفت رحمت خدای تعالی را برانگیزاند، چون نام ربوبیت بردن، صفت عبودیت و مذلت بندگی را بیاد می‌آورد!

آیه ۲۸۵ تا ۲۸۶ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۶۷۸

دو عامل مؤثر در مغفرت

- " إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ،
- تو تنها کسی را انذار می‌کنی و انذار در حق کسی مؤثر واقع می‌شود که قرآن را تصدیق کرده و نادیده از رحمان خشیت داشته باشد، پس تو او را به آمرزش و اجرای کریم بشارت بده ! "

مراد از اتباع ذکر تصدیق قرآن است، و اینکه وقتی آیاتش تلاوت می‌شود، به سوی شنیدن آن متمایل شوی.

مراد از خشیت رحمان به غیب خشیت از خدا در عالم ماده، یعنی در پس پرده مادیت است قبل از آنکه با مرگ یا قیامت حقیقت مکشوف گردد.

در این آیه شریفه خشیت متعلق شده است بر اسم رحمان که خود دلالت بر صفت رحمت خدا می‌کند، و امید امیدواران را تحریک و جلب می‌نماید، با اینکه مقام خشیت اقتضا داشت یکی از صفات قهریه خدا را بکار ببرد، و این به خاطر آن است که اشاره کند به اینکه خشیت مؤمنین ترسی است آمیخته با رجاء و این همان حالتی است

که: عبد را در مقام عبودیت نگه می‌دارد، در نتیجه نه از عذاب معبودش ایمن می‌شود و نه از رحمت خدا نومید!

” فبشره بمغفرة واجر کریم، “ یعنی: او را به آمرزش عظیمی از خدا و اجر کریمی بشارت بده که با هیچ مقیاسی نمی‌توان آن را اندازه‌گیری کرد، و آن عبارت است از بهشت .

« إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ، » یعنی تو تنها کسی را انذار می‌کنی، یعنی انذارت تنها در کسی نافع و مؤثر است که تابع قرآن باشد، و چون آیات قرآن تلاوت می‌شود، دلش متمایل بدان می‌شود، و از رحمان خشیتی دارد آمیخته با رجاء، پس تو او را به آمرزشی عظیم، و اجری کریم بشارت ده که با هیچ مقیاسی اندازه‌گیری نمی‌شود .

آیه ۱۱ سوره یس میزان ج: ۱۷ ص: ۹۳

عوامل مؤثر در کم نکردن از اعمال

- ” ... وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،
- ... و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید خدا از پاداش اعمالتان چیزی کم نمی‌کند که خدا آمرزگار رحیم است.“

مراد از نقص اعمال ناقص نکردن جزای آن است.

و معنای آیه این است که: اگر خدا را در آنچه به شما امر می‌کند - که خلاصه‌اش پیروی دین او بر حسب اعتقاد است - و رسول را در آنچه به شما امر می‌کند، اطاعت کنید از پاداشهای اعمالتان چیزی کم نمی‌کند .

و جمله ” ان الله غفور رحيم، “ همان کم نکردن اعمال بندگان در صورت اطاعتشان از خدا و رسول را تعلیل می‌کند، و می‌فرماید اجر شما را کم نمی‌کند برای اینکه او غفور و رحيم است.

آیه ۱۴ سوره حجرات میزان ج: ۱۸ ص: ۴۹۲

آمرزش گناهان

- ” وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى،
- و من آمرزگار همه آن کسانم که توبه آورده و کار شایسته کرده و بر هدایت استوار بوده‌اند.“

در این آیه وعده رحمت مؤکد آمده و خدای تعالی خود را به کثرت مغفرت

توصیف کرده و فرموده: من بسیار آمرزنده‌ام!

توبه به معنای برگشتن است، همانطور که برگشتن از معصیت خدا به اطاعت او توبه است و همچنین برگشتن از شرک به توحید نیز توبه است.

ایمان هم همچنانکه به خدا ایمان است، به آیات خدا که یا انبیاء و رسل او است و یا احکامی است که ایشان آورده‌اند، نیز ایمان است، و در قرآن کریم استعمال ایمان در هر دو معنا بسیار آمده، همچنانکه استعمال توبه در هر دو معنایی که گفتیم زیاد آمده است.

پس معنای آیه - و خدا داناتر است - این است که من بر هر انسانی که توبه کند و ایمان آورد چه اینکه از شرک توبه کند و چه از معصیت و چه اینکه به من ایمان آورد و چه به آیات من از پیغمبرانم و احکامی که می‌آورند، و از آنچه تاکنون کرده پشیمان گشته و عمل صالح کند، و مخالفت و تمرد را در گناهایی که کرده مبدل به اطاعت در آن نماید، من نسبت به او بسیار آمرزنده‌ام.

اینکه گفتیم مخالفت و تمرد را در گناهایی که کرده مبدل به اطاعت در آن نماید، بدین جهت بود که اصل معنای برگشتن تحقق یابد.

مراد از توبه و ایمان، توبه از شرک، و ایمان به خدا است، همچنانکه در اغلب مواردی که در کلام خدای تعالی ذکر توبه و ایمان هر دو شده، همین معنا مراد است، و بنا بر این، مراد از جمله " و عمل صالحا،" اطاعت احکام خدای تعالی باشد به اینکه از اوامرش مؤتمر و از نواهی‌ش منتهی گردد، و معنای آیه چنین می‌شود:

هر کسی از شرک توبه کند و به خدا ایمان آورد، و آنچه را که خدا تکلیفش کرده است انجام دهد، من برای گناهانش بسیار آمرزنده‌ام، لغزش‌هایش را یکی پس از دیگری می‌آمرزم، و بدیهی است که وقتی موارد لغزش او و آمرزش خدا بسیار شد او بسیار آمرزنده خواهد بود.

خدای تعالی نظیر این معنا را که همان آمرزش گناهان باشد در جای دیگر بیان کرده و فرموده: " ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم."

پس اینکه فرمود: " و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا،" درست منطبق بر آیه سوره نساء می‌شود، تنها فرق میان آن دو، شرطی است که در آیه مورد بحث اضافه شده، و آن قید " ثم اهتدی،" است که حکم مغفرت را تقیید می‌کند و از آن که به معنای اهتداء به سوی طریق است بر می‌آید: حکم مغفرت وقتی شامل حال مؤمن عامل به اعمال صالح می‌شود که اعمال صالح را از طریقش انجام دهد، و از باب آن وارد شود.

در کلام خدای تعالی قید و شرطی که ایمان به خدا و عمل صالح را در تاثیر و

قبولش نزد خدا مقید و مشروط کند نمی‌بینیم مگر همین قید که شخص، به رسول هم ایمان داشته باشد، به این معنا که تسلیم رسول باشد و او را در هر کار و امری چه بزرگ و چه کوچک اطاعت کند و دین خود را از او بگیرد، و راهی را که او پیش پایش گذاشته سیر نماید، و بدون هیچ استبداد او را پیروی کند، از خود بدعت درست نکند که پیروی بدعت پیروی خطوات شیطان است.

و کوتاه سخن اینکه ولایت رسول بر مؤمنین در دین و دنیایشان قیدی است که ایمان به خدا و عمل صالح را در تاثیرش مقید کرده، زیرا خدای تعالی ولایت رسول را تشریح و اطاعتش را واجب فرموده، مردم باید از او اخذ کنند، و به او تاسی جویند: ”النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم!“

آیه ۸۲ سوره طه المیزان ج: ۱۴ ص: ۲۶۲

بخشش و عذاب تنها در دست خداست!

- ”أَلَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ. وَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،
- ای پیغمبر! خدا را اختیار مطلق است، و به دست تو کاری نیست اگر بخواهد به لطف خود از آن کافران درگذرد و اگر بخواهد به جرم آن که مردمی ستمگرند آنها را عذاب کند. هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است همه ملک خدا است هر که را خواهد ببخشد و هر که را خواهد عذاب کند، خدا نسبت به خلق بسیار آمرزنده و مهربان است.“

توبه و یا عذاب به دست خدا است، برای این که مالک هر چیزی او است پس او است که هر کس را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و با این حال مغفرت و رحمتش بر عذاب و غضبش پیشی دارد، پس او غفور و رحیم است.

آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۱۲

مشمولین مغفرت و اجر کبیر

- ”إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ،
 - مگر آنها که در سایه ایمان راستین صبر و استقامت ورزیدند و عمل صالح انجام دادند که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است.“
- در این آیه دلالتی است بر اینکه صبر با عمل صالح، منفک از ایمان نیست، و ممکن نیست فرد بی ایمان، صابر و دارای اعمال صالح باشد.

در این آیه به صابران صالح وعده مغفرت و اجر بزرگ داده و معلوم است که مغفرت شامل مشرکین نمی‌شود، زیرا خود خدای تعالی فرموده: ”ان الله لا یغفر ان یشرك به!“

و باز به دلیل اینکه عین این وعده که در این آیه آمده، یعنی وعده مغفرت و اجر کبیر را در آیات زیر به مؤمنین داده و فرموده: "و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر کبیر،" و نیز فرموده: "ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر."

آیه ۱۱ سوره هود میزان ج: ۱۰ ص: ۲۳۵

به بندگانم بگو: من غفور و رحیم!

- " نَبِئْ عِبَادِی أَنِیْ أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیْمُ،
- وَ أَنَّ عَذَابِیْ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِیْمُ،

- بندگان مرا خبر ده که بدرستی من از آمرزگار مهربانم،
- و نیز خبر ده که عذاب من همانا عذابی دردناکست!"

مقصود از کلمه عبادی بطوری که از سیاق آیات استفاده می شود مطلق بندگان است. و اگر در اول فرمود انا الغفور ... و در دومی فرمود: هو العذاب، همه برای این است که صفات مذکور در آیه را تاکید کند و بفهماند مغفرت و رحمت، و الیم بودن عذاب، به آخرین درجه و نهایت حد خود رسیده اند، بطوری که دیگر نمی توان با هیچ مقیاسی آنها را اندازه گیری نمود، و چیزی را با آنها قیاس کرد .

آری ، هیچ مغفرت و رحمتی نیست مگر اینکه ممکن است فرض شود که مانعی نگذارد آن مغفرت و رحمت به ما برسد، و یا اندازه گیری بتواند آن را اندازه بگیرد، و یا حدی برایش معین نماید. ولی خدای تعالی چنین نیست که کسی بتواند جلو مغفرت او را بگیرد و یا بدون مشیت او، امری آن را تحدید نماید.

پس با اینحال دیگر جائز نیست کسی از مغفرت او مایوس و از روح و رحمتش ناامید گردد، زیرا نمی توان این یاس و نومیدی را به مانعی که جلو مغفرت خدا را بگیرد توجیه نمود، تنها چیزی که مایه وحشت است و باید هم باشد ترس از خود خدای تعالی است .

همچنانکه بعد از آیه مربوط به مغفرت و رحمت که دارد: " لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم،" دنبالش فرموده: " و انیبوا الی ربکم."

و نیز کسی نیست که عذاب او را سبک شمرده، یا احتمال دهد که روزی خدای تعالی نتواند عذاب کند و یا از مکر او ایمن شود، چون خدا غالب بر امر خویش است " و الله غالب علی امره،" و کسی نمی تواند از مکر او ایمن شود مگر مردم زیانکار .

آیه ۴۹ و ۵۰ سوره حجر میزان ج: ۱۲ ص: ۲۶۵

بخش عمل سوء ناشی از جهالت

– ” ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمَلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَسْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ،

– آنگاه پروردگارت نسبت به کسانی که از روی نادانی بدی کرده و از پی آن توبه نموده و به صلاح آمده‌اند پروردگارت از پی آن آمرزگار و رحیم است.“

جهل در اصل در مقابل علم بوده، لیکن جهالت در بسیاری از موارد، در معنای عدم انکشاف تام واقع، استعمال می‌شود، هر چند که شخص بطور کلی خالی از علم نباشد، خلاصه آن کسی را هم که بطوری که تکلیف بر او صحیح باشد علم دارد ولی واقع بطور کامل برایش مکشوف نیست جاهل می‌گویند، مانند کسی که مرتکب محرمات می‌شود با اینکه می‌داند حرام است و لیکن هواهای نفسانی بر او غلبه نموده به معصیت وادارش می‌کند، و نمی‌گذارد که در حقیقت به این مخالفت و عصیان و عواقب وخیم آن بیندیشد، بطوری که اگر اجازه‌اش می‌داد و بطور کامل بصیرت می‌یافت هرگز مرتکب آنها نمی‌شد، چنین کسی را هم جاهل می‌گویند با اینکه علم به حرام بودن آن کارها دارد، و لیکن حقیقت امر برایش پنهان است .

مراد از جهالت در آیه مورد بحث همین معنا است، زیرا اگر به معنای اول یعنی نادانی می‌بود، و آن عمل سوء که در آیه آمده حکم و یا موضوعش برای آنان مجهول بود دیگر ارتکاب آنها معصیت نمی‌شد تا محتاج به توبه و آمرزش و رحمت باشند.

خدای تعالی فرموده: ما در تحریم طبیعتی که بر بنی اسرائیل حرام کردیم، بر ایشان ظلم ننمودیم، بلکه خود آنان بودند که به خویشتن ظلم کردند، چون مرتکب معصیتها گشته و بر آنها اصرار ورزیدند، و این اصرار بر گناه نتیجه‌اش تحریم حلالهایشان شد، و بعد از همه اینها، باب مغفرت و رحمت به روی همه باز است و خدا نسبت به کسانی که از روی جهالت عمل بد انجام می‌دهند و سپس توبه نموده خود را اصلاح می‌کنند تا آنجا که توبه‌شان پای بر جا می‌شود، خدا نسبت به آنان آمرزگار و رحیم است.

البته شمول مغفرت و رحمت تنها از آثار توبه است، نه توبه و اصلاح، و اگر توبه را مقید به اصلاح کرد برای این بود که توبه‌شان معلوم شود و هویدا گردد که راستی توبه کرده‌اند، و جدا از راه خطا و گناه برگشته‌اند، و توبه‌شان صرف صورت و حالی از معنا نبوده است.

آیه ۱۱۹ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۵۲۸

آمرزش گناهان، و استحقاقی نبودن آن

– ” وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ،

- و کسی که طمع دارم روز رستاخیز گناهم را ببامرزد.

در این آیه مساله آموزش در قیامت را مثل سایر نعمتها به طور قطعی ذکر نکرد و نگفت: و کسی که مرا می‌آموزد بلکه گفت: و کسی که امیدوارم مرا ببامرزد، دلیلش این است که مساله آموزش به استحقاق نیست، تا اگر کسی خود را مستحق آن بداند قطع به آن پیدا کند، بلکه فضلی است از ناحیه خدا و بطور کلی هیچ کس از خدا هیچ چیز طلبکار نیست، بلکه چیزی که هست این خدای سبحان است که بر خود واجب کرده که خلق را هدایت کند و رزق دهد و بمیراند و زنده کند، ولی بر خود واجب نکرده که هر گنه کاری را ببامرزد.

درباره رزق فرموده: "فورب السماء والأرض انه لحق..." و درباره مرگ فرموده: "كل نفس ذائقة الموت"، و درباره احیاء بعد از مرگ فرموده: "اليه مرجعكم جميعا وعد الله حقا"، ولی درباره مغفرت نفرموده: "همه شما را می‌آموزد،" بلکه فرموده: "ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء."

در جمله مورد بحث، حضرت ابراهیم علیه‌السلام به خود نسبت خطا و گناه داده با اینکه آن جناب از گناه معصوم بود و این خود دلیل بر آن است که مرادش از خطیئه، مخالفت اوامر مولوی الهی نبوده، چون خطیئه و گناه مراتبی دارد و هر کس به حسب مرتبه‌ای که از عبودیت خدا دارد، در همان مرتبه خطیئه‌ای دارد، همچنان که فرموده‌اند: "حسنات الابرار سیات المقربین- خوبیهای نیکان برای مقربین درگاه حق، بدی و گناه بشمار می‌رود،" و به همین جهت است که خدای تعالی به رسول گرامی خود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور می‌دهد: "واستغفر لذنوبك!"

خطیئه از مثل حضرت ابراهیم علیه‌السلام عبارت است از اینکه به خاطر ضروریات زندگی از قبیل خواب و خوراک و آب و امثال آن نتواند در تمامی دقائق زندگی به یاد خدا باشد هر چند که همین خواب و خوراک و سایر ضروریات زندگی اطاعتی است و چگونه ممکن است خطیئه غیر این معنا را داشته باشد؟ و حال آنکه خدای تعالی تصریح کرده به اینکه آن جناب مخلص خداست و غیر خدا احدی از آن جناب سهم ندارد و شریک نیست و در این باره فرموده: "انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار !"

آیه ۸۱ و ۸۲ سوره شعراء المیزان ج: ۱۵ ص: ۳۹۸

آموزش برگشتگان از گناه

- "لَيَجْزِي اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً،

- تا خدا به صادقان، پاداش صدقشان را دهد و منافقان را اگر خواست عذاب کند، و

یا بر آنان توبه کند، که خدا آمرزنده رحیم است.“
 در این آیه از جهت اینکه غایت رفتار منافقین و مؤمنین را بیان می‌کند نکته لطیفی هست، و آن این است که چه بسا ممکن است گناهان، مقدمه سعادت و آمرزش شوند، البته نه از آن جهت که گناهند، بلکه از این جهت که نفس آدمی را از ظلمت و شقاوت به جایی می‌کشانند، که مایه وحشت نفس شده، و در نتیجه نفس سرانجام شوم گناه را لمس نموده، متنبه می‌شود و به سوی پروردگار خود برمی‌گردد، و با برگشتنش همه گناهان از او دور می‌شود، و معلوم است که در چنین وقتی خدا هم به سوی او برمی‌گردد، و او را می‌آمرزد.

آیه ۲۳ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۴۳۵

مغفرت گناهان و اصلاح عمل صاحبان قول سدید

- ”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا،
- يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا،
- هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و سخن سنجیده بگویید،
- تا خدا اعمالتان را به سودتان اصلاح کند، و گناهانتان را برایتان بیامرزد، و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند مسلماً به رستگاری عظیمی رستگار شده است.“

اصلاح اعمال و مغفرت ذنوب را نتیجه قول سدید دانسته، و فرموده: قول سدید بگویید، تا اعمالتان صالح گردد، و گناهانتان آمرزیده شود، و این بدان جهت است که وقتی نفس آدمی عادت کرد به راستی، و به قول سدید، و به هیچ وجه آن را ترک نکرد، دیگر دروغ از او سر نمی‌زند، و سخن لغو، و یا سخنی که فساد از آن برخیزد از او شنیده نمی‌شود، و وقتی این صفت در نفس رسوخ یافت، بالطبع از فحشاء و منکر، و سخن لغو دور گشته، در چنین وقتی اعمال انسان صالح می‌شود و بالطبع از عمری که در گناهان مهلک صرف کرده، دریغ می‌خورد، و از کرده‌ها پشیمان می‌گردد، و همین پشیمانی توبه است.

و وقتی توبه کرد، و خدا هم در مابقی عمر از ارتکاب گناهان مهلک محافظت فرمود، دیگر گناهان کوچک خیلی خطری نیست، چون خود خدا وعده داده که اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، ما صغیره‌هایتان را می‌آمرزیم، و در نتیجه ملازمت قول سدید انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده، و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می‌شود.

” و من يطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظيما،“ این جمله وعده‌ای است جمیل به کسانی که همه اعمال صالح را بجا آورند و از همه گناهان اجتناب کنند، چون فوز عظیم

را مترتب بر طاعت خدا و رسول کرده است.

آیه ۷۰ و ۷۱ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۲۴

وعده صدق الهی در قبولی اعمال و بخشش گناهان

- " أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَّبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ تَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ،

- این گونه انسانها ایند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم و از گناهان ایشان هم درمی‌گذریم آنچنان که از گناهان اهل بهشت درمی‌گذریم، و این وعده صدقی است که از آغاز خلقت تا به امروز گوشزد انسانها شده است."

مراد از " أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا " اطاعت‌های واجب و مستحب است، چون این طاعات است که پذیرفته می‌شود، اما مباحات هر چند هم دارای حسن باشد تقبل نمی‌پذیرد، مؤید آن این است که تقبل بهترین عمل را در مقابل بخشودگی گناهان قرار داده، پس کانه گفته شده اعمال انسان دو جور است، یا طاعات است، یعنی واجبات و مستحبات، که بهترین اعمال او است که ما آن را قبول می‌کنیم، و یا گناهان است که از آن درمی‌گذریم، و اما آن اعمالی که طاعت و حسنه نیست نه مقبول است و نه غیر مقبول.

منظور از عبارت " فی أصحاب الجنة، " این است که: ما از گناهان آنان نیز در جمله کسانی که گناهانشان بخشوده می‌شود و اهل بهشت می‌شوند، درمی‌گذریم .

" وعد الصدق الذى كانوا يوعدون، " یعنی خداوند با این کلام خود وعده‌شان می‌دهد وعده‌ای صدق که تاکنون به زبان انبیاء و رسل وعده داده می‌شدند، و یا در قیامت با این تقبل و تجاوز آن وعده صدقی که در دنیا داده می‌شدند منجز می‌شود.

آیه ۱۶ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۱۰

بخشش گناهان با پذیرش اسلام

- " يَوْمَئِذٍ أَجَبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ ءَامَنُوا بِهِ يَغْفِرُ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْرُكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ،

- ای قوم ما دعوت این داعی به سوی خدا را بپذیرید و به وی ایمان آورید تا خداوند گناهانتان را ببامرزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد."

ظاهرا کلمه **مِن** در جمله " من ذنوبکم، " این منظور را می‌رساند که : ایمان بیاورید تا خدا بعضی از گناهان شما را - یعنی آن گناهانی که قبل از ایمان داشتید- ببامرزد، همچنان که در جای دیگر قرآن فرموده: " ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف. " بعضی گفته‌اند: مراد از این بعض، گناهانی است که تنها جنبه حق الله داشته باشد، و اما آنچه جنبه حقوق الناس دارد بخشوده نمی‌شود، و توبه‌بردار نیست . ولی این

تفسیر صحیح نیست چون اسلام همه گناهان قبل از اسلام آوردن را محو می‌کند.

آیه ۳۱ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۳۰

مغفرت و اجر کبیر صاحبان خشیت از خدای نادیده

- ” إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ،
- محققا کسانی که از پروردگار خود با اینکه او را ندیده‌اند حساب می‌برند و نگرانی دارند آمرزش و اجری کبیر دارند.“

از اوصاف مؤمنین خصوص خشیت و ترس از خدا را آورد، چون مقام، مقام انذار و وعید بود، و اگر خشیت آنان را خشیت به غیب خواند، برای این است که آن عذابی که به آن ایمان آورده‌اند و از آن می‌ترسند عذابی است در پرده غیب، نه عذابی که امروز با حواس خود آن را احساس کنند.

آیه ۱۲ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۳

مغفرت گناهان قبل از ورود به بهشت

- ” وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ،
- بشتابید به سوی مغفرت پروردگار خود و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است.“

قرآن کریم در غالب موارد، مغفرت را در مقابل جنت قرار داده است، و این نیست مگر به خاطر اینکه بهشت خانه پاکان است پس کسی که هنوز آلوده به قذارت‌های گناهان و پلیدیهای معاصی باشد داخل آن نمی‌شود، مگر آنکه خدای تعالی با آمرزش خود قذارت‌های او را از بین برده و پاکش کند.

آیه ۱۳۳ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۲۷

اصحاب پیامبر بودن شرط مغفرت و اجر عظیم نیست!

- ” ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا،
- ... خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می‌کنند وعده مغفرت و اجر عظیم داده.“

مغفرت و اجر عظیم در حدوث و بقائش هم مشروط به ایمان است و هم مشروط است به عمل صالح. پس اگر از کسانی که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند افرادی بوده باشند که در باطن ایمان نداشته‌اند، و مانند منافقین ایمانشان زبانی بوده، و توانسته‌اند نفاق خود را از دیگران پنهان بدارند، چنین کسانی مغفرت و اجر عظیم

ندارند.

و نیز اگر کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند در آغاز ایمان آوردند، ولی بعدا به شرک و کفر گرائیدند، آنان نیز مغفرت و اجر عظیم ندارند.

و نیز اگر کسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد - و واقعا هم ایمان آورد - و به سوی کفر و شرک برنگشت، ولی عمل صالح هم نکرد، او نیز مغفرت و اجر عظیم ندارد .

آیه ۲۹ سوره فتح المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۴۸

محدودهٔ آموزش گناهان

- "يَغْفِرُ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ ..."
- تا گناهانی از شما را ببامرزد"

منظور از بعضی گناهان آن گناهانی است که قبل از ایمان و در حال کفر مرتکب شدند، به خدا شرک ورزیدند، و گناهانی کوچکتر مرتکب شدند، و اما گناهانی که از آن به بعد مرتکب نشده‌اند، و بعد از ایمان آوردن در آینده مرتکب می‌شوند، منظور نیست، چون معنا ندارد گناهانی که هنوز رخ نداده آمرزیده شود، و نیز معنا ندارد که از حالا وعده آموزش آن را بدهد و بفرماید گناهان آینده شما و یا هر گناهی که از شما محقق شود می‌آمرزد، چون چنین وعده‌ای مستلزم آن است که تکالیف الهی ملغی شود، چون وقتی مجازات در مقابل مخالفت آن تکالیف لغو شد، خود تکالیف هم لغو می‌شود .

مؤید این معنا ظاهر آیه زیر است که می‌فرماید: "یا قومنا اُجیبوا داعی الله و امنوا به یغفر لکم من ذنوبکم،" و آیه زیر که می‌فرماید: "یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم،" و آیه زیر که می‌فرماید: "قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف."

و اما آیه شریفه "یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات...." که ظاهرش آموزش همه گناهان است، منافاتی با آیات مذکور ندارد، برای اینکه مغفرت را در این آیه مترتب کرده بر استمرار ایمان و عمل صالح، و ادامه آن تا آخر عمر، پس این آیه هم شامل گناهانی که هنوز واقع نشده نمی‌شود، و چنین وعده‌ای نداده که ایمان امروز گناهان آینده و یا به طور کلی گناهان را می‌آمرزد، نه، بلکه وسعت آموزش درست به مقدار وسعت ایمان و عمل صالح است، و حاصلش این است که ایمان تا آخر عمر، گناهان تا آخر عمر را می‌آمرزد .

آیه ۴ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۴۰

خوف از آخرت و امید به رحمت پروردگار

- ” أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ءَأَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ،
- آیا کسی که در اوقات شب در حال سجده و ایستاده به عبادت مشغول است و از آخرت می‌ترسد و امیدوار رحمت پروردگار خویش است مانند از خدا بی‌خبران است؟ بگو آیا آنها که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند یکسانند؟ هرگز ولی تنها کسانی متذکر می‌شوند که دارای خرد باشند.

کلمه قنوت و قانت به معنای ملازم بودن با عبادت است، البته عبادت با خضوع. و معنای ” يَحْذِرُ الْآخِرَةَ “ خوف و حذر از عذاب آخرت است، این جمله با جمله ” يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ، “ مجموعاً خوف از عذاب و رجاء رحمت را می‌رساند .

و اگر عذاب را مقید به آخرت کرد، ولی رحمت را مقید به آن نکرد، بدین جهت است که رحمت آخرت ای بسا دنیا را هم فرا می‌گیرد.

” انما يتذکر اولوا الالباب، “ یعنی از این تذکر تنها کسانی متذکر می‌شوند که صاحبان عقلند. و می‌فرماید: اینکه گفتیم مساوی نیستند، علتش آن است که اولی به حقایق امور متذکر می‌شود و دومی نمی‌شود، پس برابر نیستند، بلکه آنها که علم دارند بر دیگران رجحان دارند.

آیه ۹ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۷۰

بحثی و اشکالی درباره بخشش گناه در دنیا

در روایات اسلامی، در تفسیر قمی است که پدرم از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابی حمزه، از اصبع بن نباته، از امیر المؤمنین علیه‌السلام برایم حدیث کرد که گفت از آن جناب شنیدم که می‌فرمود: من برایتان حدیثی می‌گویم که بر هر مسلمانی سزاوار است آن را حفظ کند.

آنگاه رو کرد به ما و فرمود: خدای تعالی هیچ بنده مؤمنی را در این دنیا عقاب نمی‌کند، مگر آنکه از عقوبتش در آخرت می‌گذرد، چون خدای تعالی حکیم‌تر و جوادتر و بزرگوarter از آن است که در قیامت عقوبت دنیایی کسی را از سر بگیرد.

آنگاه فرمود گاه می‌شود که خدای عز و جل مؤمن را به بلایی در بدنش و یا مالش و یا فرزندانش و یا خانواده‌اش مبتلا می‌کند، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: ” و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر، “ و سپس با دستش سه بار خاک پاشید. (این عمل در عرب کنایه است از کثرت.)

در مجمع البیان از علی علیه السلام روایت شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود:

بهترین آیه کتاب خدا این آیه است یا علی هیچ خدشه و خراشی از چوبی بر بدن وارد نمی آید و هیچ ضربه ای بپا وارد نمی شود، مگر به خاطر گناه، و آنچه خدا در دنیا می بخشد دیگر در آخرت عقاب نمی کند، چون خدا بزرگتر از آن است که به بخشیده خود برگردد، و آنچه را هم که در دنیا عقوبتش را می فرستد دیگر در آخرت عقوبت نمی کند، چون خدا عادل تر از آن است که بنده اش را به خاطر یک گناه دو بار عقوبت کند.

مؤلف : این روایت را در المنثور هم از عده ای از صاحبان کتب حدیث از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. و از فحوای آن استفاده می شود که آیه شریفه " و ما اصابکم، " خاص به مؤمنین است، و خطاب در آن نیز به ایشان است، و مفادش این است که خدا گناهان همه ایشان را می آمرزد، و دیگر در برزخ و قیامت عذاب نمی بینند، چون آیه شریفه گناهان را منحصر در دو قسم می کند: یکی آنهایی که با رساندن مصیبت مؤاخذه می شوند، و یکی هم آنهایی که بخشوده می شوند .
و روایت هم مفادش این است که بعد از مؤاخذه با مصائب، دیگر مؤاخذه ای نیست، و بعد از عفو هم دیگر مؤاخذه ای نخواهد بود، به همین جهت مساله از چند جهت مورد اشکال قرار می گیرد:

اول از این جهت که ما در سابق گفتیم از سیاق آیه برمی آید که به عمومیتش مؤمن و کافر را شامل می شود.

دوم از جهت اینکه معارض با روایات بسیار زیادی است که شاید به حد تواتر معنوی برسد، روایاتی که می گویند: بعضی از مؤمنین در قبر و یا در آخرت عذاب می بینند.

سوم از جهت اینکه این روایت با ظاهر آیاتی که دلالت دارد بر اینکه موطن و محل جزای اعمال آخرت است مخالفت دارد، مانند آیه " و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك علیها من دابة، و لكن یؤخرهم الی أجل مسمى فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون، " چون ظاهر این آیه این است که خدای تعالی جزای اعمال را در دنیا نمی دهد، و گر نه هیچ جنبه ای روی زمین نمی ماند، بلکه آن را تاخیر می اندازد تا مدتی معین، همین که آن مدت فرا رسید دیگر حتی یک ساعت هم جلو و عقبش نمی اندازد .

و همچنین آیات دیگری که دلالت دارد بر اینکه هر معصیت و مظلومه ای بازخواست می شود، و روز بازخواست از آن بعد از مرگ و در قیامت است، مگر آنکه

صاحبش در دنیا توبه کرده باشد، و یا با عمل نیکی آن را از بین برده باشد و یا در قیامت شفاعتی مشمول حالش گردد، و امثال اینها .

علاوه بر اینکه آیه مورد بحث، یعنی آیه ”و ما اصابکم من مصیبة فیما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر“ نه دلالت دارد بر اینکه مصیبت‌های وارده جزای اعمال است، و نه بر این که عفو از بسیاری از گناهان ابطال جزاء در آنها است، بلکه تنها دلالت دارد بر این که مصائب، آثار دنیوی گناهان است که در بعضی گناهان در دنیا بروز می‌کند، و در بعضی گناهان بروز نمی‌کند، و خدا از بروزش جلوگیری می‌نماید .

پس به خاطر این اشکالها باید روایت را اگر قابل حمل باشد حمل کرد به اینکه می‌خواهد در مردم ایجاد حسن ظن به خدای تعالی کند.

آیه ۳۰ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۰۲

آثار دنیوی شرک و کفر غیر قابل مغفرت

- ” إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا،

- چون خدا شرک ورزیدن به خود را نمی‌بخشد و گناهان کوچکتر از آن را از هر کس بخواهد می‌آمرزد، و کسی که به خدا شرک بورزد گناهی عظیم را باب کرده است! “

می‌فرماید: اگر به قرآن ایمان نیاورید، با این ایمان نیاوردنتان مشرک شده‌اید، و خدا نمی‌آمرزد این که به وی شرک بورزند، در نتیجه غضب و عقوبت او شما را می‌گیرد، وجوه شما را طمس می‌کند، و رو به سوی قهقرا می‌کنید، و یا لعنتتان می‌کند. پس نتیجه عدم مغفرت همین است که آثار دنیوی شرک ظاهر گردد، و طمس و لعن محقق شود .

و همین معنا است که می‌تواند فرق مضمون این آیه، و مضمون آیه زیر باشد که می‌فرماید: ”ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء، و من یشرک بالله فقد ضل ضلالا بعیدا.“

چون آیه مورد بحث به آثار سوء دنیوی شرک تهدید می‌کند، ولی آیه بالا به آثار اخروی آن تهدید می‌نماید.

و چون خدای عز و جل عزیز و حکیم است، و هیچ کار او جزافی و بی حکمت نیست، بناچار نیامرزد شرک و آمرزیدن سایر گناهان او باید طبق حکمت باشد.

اما حکمت این که شرک را نمی‌آمرزد، این است که عالم خلقت که سراپایش رحمت خدا است، اساسش عبودیت خلق و ربوبیت خدای تعالی است، همچنان که خود

خدای تعالی فرمود: " و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، " و معلوم است که با شرک دیگر عبودیتی نیست.

و اما اینکه سایر گناهان و نافرمانیهای کمتر از شرک را می‌آمرزد از دو راه و وسیله است، یکی شفاعت کسانی که خداوند برای آنها منزلت شفاعت را قرار داده است، از انبیا و اولیا و ملائکه .

دیگر به واسطه اعمال صالحه خود افراد گناهکار، چون اعمال صالحه گناهان را

عفو می‌کند.

و شفاعت شفیعیان نیز برای این است که همانطور که در دنیا واسطه به کمال رسیدن بندگان بودند در آخرت نیز واسطه باشند همچنانکه خودش فرموده که شفاعت آنان را می‌پذیرد، و در حدیثی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: " اهل المعروف فی الدنيا هم اهل المعروف فی الاخرة - کسانی که در دنیا واسطه در خیر و برکت بودند، در آخرت نیز دستگیری از گنهکاران را به آنان واگذار می‌کنند."

و اما **توبه**: آیه شریفه متعرض آن نشده، چون مورد مساعد نبود، مورد آیه شرک و عدم ایمان بود و با حفظ عدم ایمان، توبه معنا ندارد، علاوه بر این که توبه اختصاص به یک گناه و دو گناه ندارد، آدمی از هر گناهی توبه کند آمرزیده می‌شود، چه شرک و چه غیر شرک چون خدای تعالی فرموده: " قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ، و انیبوا الی ربکم . "

و مراد از **شرک** در آیه، معنایی است که شامل کفر نیز می‌شود، زیرا می‌دانیم که خدای تعالی به هیچ وجه کفر را نمی‌آمرزد، پس آیه شامل او نیز می‌شود، هر چند که از نظر نامگذاری کلمه " شرک " بر او صادق نباشد، البته این در صورتی است که اصطلاح قرآن را در نظر بگیریم، که اهل کتاب را مشرک نمی‌نامد، هر چند که کفرشان به قرآن و به دینی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده در واقع شرکی است که به خدا ورزیده‌اند، و گرنه خود کلمه شرک شامل آنان نیز می‌شود، زیرا وقتی اهل کتاب به قرآن که مصدق تورات و انجیل آنان است، ایمان نیاورند به خدا کفر ورزیده‌اند و آن چه در دست دارند را (مثلا موسی علیه‌السلام را،) شریک خدای تعالی گرفته‌اند، چون کسی که به موسی علیه‌السلام ایمان آورده اگر به عیسی علیه‌السلام کفر بورزد موسی را شریک خدا گرفته است، و شاید در این که فرمود: " أن یشرک - به اینکه به او شرک بورزند، و نفرمود: " ان الله لا یغفر المشرک - و یا - المشرکین، " همین نکته منظور بوده است .

علاوه بر این که حکمت هم اقتضا می‌کند که تمامی گنهکاران گناهشان آمرزیده نشود ، چون اگر خدای تعالی جمله: " از هر کس که بخواهد، " را نیاورد، و قرار

باشد که همه گناهان و همه گناهکاران آمرزیده شود، امر و نهی‌های الهی و تشریح دین و تربیت الهیه به کلی لغو و باطل می‌شود، و از اینجا می‌فهمیم که باید از هر چند بار گناه کردن بعضی از افرادش آمرزیده نشود، تا نهی از آن، لغو نشود، و این مطلب با عمومیتی که در آیات راجع به اسباب مغفرت است منافات ندارد، برای این که در آیه مورد بحث سخن از وقوع آمرزش است، و در آن آیات، سخن از وعده است، که صحیح است بطور مطلق بیان شود، و اما در جایی که سخن از وقوع آمرزش است، با اینکه بعضی از گناهان از کسانی سر می‌زند که به هیچ وجه آمرزیده نمی‌شود، یا برای این که مرتکب مشرک است، و یا به علت دیگر نمی‌شود بیان را مطلق آورد.

بنا بر این معنای آیه چنین می‌شود که خدای تعالی شرک را از هیچ کافر و مشرکی نمی‌آمرزد، و سایر گناهانی که پایین‌تر از شرک است، به وسیله شفاعت شفیعان از بندگانش و یا به وسیله عمل صالح می‌آمرزد، و خود او در این آمرزش مقهور و محکوم به این نیست که هر گناهی از انواع گناهان معمول را از هر گناه کاری بیامرزد، بلکه هر جا حکمتش اقتضا کرد می‌آمرزد، و هر جا نکرد نمی‌آمرزد.

آیه شریفه در ضمن آیات مربوط به کفار واقع شده، که متعرض حال اهل کتاب است.

- " و کفی به اثما مبینا ! "

یعنی اگر در تزکیه و خودستایی جز به خدا افترا بستن، هیچ گناه دیگری نبود، همین یکی کافی است در گناه بودنش گناهی روشن، و اگر از این گناه تعبیر به اثم کرد، با این که ممکن بود به کلماتی دیگر از قبیل معصیت و ذنب و خطا و امثال آن تعبیر بیاورد، برای این بود که رعایت مناسبت با مورد یعنی شرک ورزیدن به خدا شده باشد، چون کلمه (اثم) به معنای آن فعل زشتی است که انسان را از رسیدن به خیرات باز می‌دارد، و رسیدن خیرات را کند و دور می‌سازد، و شرک به خدا چنین گناهی است، چون از نزول رحمت جلوگیری می‌کند، و از این جهت که کفر نیز هست مانع از مغفرت می‌شود هم چنان که در آیه قبل فرمود: خدا نمی‌آمرزد این گناه را که به وی شرک بورزند، و اما گناهان ما دون آن را از هر کس که بخواهد می‌آمرزد.

و بعد از این جمله فرمود: و کسی که به خدا شرک بورزد اثمی عظیم را به خدا افترا بسته است.

مغفرت مستلزم خلاصی از عذاب نیست!

- « الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا ءَامِنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قَنَا عَذَابَ النَّارِ، الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَتِيلِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ،
- بندگانی که می‌گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهانمان را ببامرز و از عذاب آتش محفوظمان بدار!
- بندگانی که خویشتن‌دار و راستگو و اهل عبادت و انفاقگر و استغفار کنندگان در **سحرگاهانند** .»

این آیه شریفه توصیف متقین است و ایشان را اینطور توصیف می‌کند که می‌گویند: **رَبَّنَا** و در این کلمه با ذکر ربوبیت خدا اظهار عبودیت نموده و از او که پرورش دهنده ایشان است می‌خواهند به حالشان رحم کند، و حاجتشان را برآورد اننا آمانا...!

منظورشان این است که از خدا بخواهند وعده‌ای که به بندگانش داده که « و امنوا به یغفر لکم - به وی ایمان آورید تا شما را ببامرز،» در حق آنان منجز و عملی سازد. در اینجا سؤالی پیش می‌آید، و آن این است که، چرا بعد از جمله: « فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا،» جمله: « و قَنَا عَذَابَ النَّارِ،» را اضافه کردند؟ با اینکه بعد از مغفرت دیگر آتشی باقی نمی‌ماند؟

جواب این است که: خیر، مغفرت مستلزم تخلص از عذاب نیست به این معنا که نگهداری از عذاب آتش هم فضلی جداگانه از ناحیه خدا است، که به هر یک از بندگانش بخواهد می‌دهد و یا به نعیم بهشت متنعم می‌کند.

برای اینکه ایمان به خدا و اطاعت از او، بنده را طلبکار از خدا نمی‌کند، تا خدا به عنوان پرداخت حق، او را از عذاب آتش پناه دهد، و یا به نعمت بهشت برساند، زیرا ایمان و اطاعت هم یکی از نعمتهائی است که خدا به بنده‌اش داده، و بلکه بزرگترین نعمت او است، و بنده از ناحیه خودش چیزی را مالک نیست، و حقی بر خدا ندارد، مگر آن حقی را که خود خدا به عهده خود گرفته، و یکی از آن حقوق همین است که اگر ایمان آوردند، ایشان را ببامرز، و یکی دیگر اینکه از عذاب محفوظشان بدارد، همچنان که فرموده:

- « و امنوا به یغفر لکم من ذُنُوبکم و یجرکم من عذاب الیم ! »

و چه بسا از بعضی از آیات استفاده شود که نگهداری از عذاب آتش، همان مغفرت و جنت باشد، نه چیز دیگر، مانند آیه: «هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم، تؤمنون بالله و رسوله، و تجاهدون فی سبیل الله، باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون، یغفر لکم ذنوبکم، و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار، و مساکن طیبه فی جنات عدن...!»